اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران



به‌کوشش خسرو شاکری

جلد اول

اسناد تاریخی جنبش کارگری،
سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران

جلد اول

فهرست مطالب

شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر	۷
مقدمه بر چاپ دوم	۱۳
مقدمهٔ تنظیم‌کننده (بر چاپ نخست)	۱۷
پیرامون قدیم‌ترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران (عبدالحسین آگاهی)	۱۹
پیرامون نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم (عبدالحسین آگاهی)	۳۳
دوران اولیهٔ نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران (عبدالحسین آگاهی)	۴۵
یادداشت‌هایی دربارهٔ شرکت ایرانیان مقیم روسیهٔ تزاری در حوادث انقلابی این کشور	۷۱
گوشه‌ای از تاریخ مبارزات انقلابی	۷۹
سندی دربارهٔ حزب سوسیال‌دموکرات ایران (اجتماعیون عامیون)	۸۳
دستورنامهٔ (قواعد) حزب سوسیال‌دموکرات‌های ایران (اجتماعیون عامیون)	۹۳
مرامنامهٔ جمعیت مجاهدین	۹۷
انتباه‌نامهٔ اجتماعیون عامیون ایران	۱۰۱
مرامنامهٔ حالیهٔ فرقهٔ کاممونیست (بولشه‌ویک) ایران	۱۰۷
تزهای حزب کمونیست ایران دربارهٔ وضع اجتماعی ایران	۱۱۷
بیان‌نامه و پیشنهاداتِ حتمی‌الاجرای فرقهٔ اشتراکیون-اکثریون ایران [کمونیست-بلشویک] (عدالت)	۱۲۷

نخستین کنگرهٔ کمونیست‌های ایرانی حزب عدالت ۱۳۹

نطق حیدرخان در میتینگ بین‌المللی کارگران پتروگراد به مناسبت تشکیل بین‌الملل کمونیستی ۱۴۷

یک سند دربارهٔ ارتش سرخ ایران ۱۵۱

از نطق حیدرخان عمواوغلی در کنگرهٔ خلق‌های خاورزمین ۱۵۳

کمونیست‌های ایرانی در کنگره‌های کمینترن ۱۵۷

دربارهٔ تبلیغات کمونیستی در ایران در دوران نهضت جنگل ۱۶۱

حوادث ایران (از نگاه مجلهٔ کمونیست) ۱۶۳

پیغام شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران به ارتش سرخ روسیه و پاسخ تروتسکی ۱۶۵

از سلطان‌زاده دربارهٔ نهضت جنگل ۱۶۷

از نطق چچرین دربارهٔ کشورهای خاورزمین (سومین سالگرد انقلاب اکتبر در ایران) ۱۶۹

از مصاحبه‌ای با راسکلنیکف، فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران ۱۷۱

مرامنامهٔ جنگلی‌ها ۱۷۷

مکاتبات سفیر حکومت روسیهٔ شوروی (روتشتین) با میرزاکوچک‌خان (رهبر جنبش جنگل) ۱۸۱

تزهای مصوب کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران تحت عنوان «مطالعات راجع به اوضاع بین‌المللی ایران» ۱۸۹

مصوبهٔ کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران تحت عنوان «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران»	۲۰۵
ایران (به نقل از کمونیست انترناسیونال، بین کنگره‌های پنجم و ششم)	۲۱۵
سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان (از خاطرات اردشیر آوانسیان)	۲۲۳
خاطراتی دربارهٔ فعالیت سازمان حزب کمونیست در تهران (از خاطرات اردشیر آوانسیان)	۲۳۷
خاطراتی دربارهٔ فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران (در تهران) (اردشیر آوانسیان)	۲۴۹
خاطراتی از حزب کمونیست ایران (اردشیر آوانسیان)	۲۶۳
خاطراتی از حزب کمونیست ایران (مشهدی کاویان)	۲۷۹
متن دفاع دکتر ارانی در دادگاه ۵۳ نفر	۲۸۱
چرا پیکار در آلمان توقیف شد؟	۳۰۷
شمارهٔ فوق‌العادهٔ بلشویک راجع به انتخابات	۳۱۱
تاریخچهٔ نهضت کارگری در ایران	۳۱۵
حزب جنگل (اجتماعیون)	۳۲۹
مشخصات اصلی حزب تودهٔ ایران	۳۳۵
حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ (احمد قاسمی)	۳۴۱
چه باید کرد؟ (دکتر اپریم)	۴۴۳

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
(به مناسبت پایان پنجمین سال تأسیس حزب) ۴۹۱

اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران (۱۹۴۶) ۴۹۷

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران (سوم آذرماه ۱۳۲۵) ۵۰۱

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران (زمستان ۱۹۴۶-۱۹۴۷) ۵۱۱

متن کامل گزارش دکتر رضا رادمنش، دبیرکل حزب تودهٔ ایران،
که در سومین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ایراد شده است ۵۲۱

روابط ایران و شوروی ۵۴۱

دنیا چشم به مبارزهٔ ملل شرق دارد ۵۶۱

دعوت جمعیت ملی مبارزه با استعمار (۳۰ تیر ۱۳۳۱) ۵۶۵

نکاتی از نطق رضا رادمنش، رئیس هیئت نمایندگی حزب تودهٔ ایران
در هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین ۵۸۳

اسناد و مدارک مربوط به پلنوم چهارم کمیتهٔ مرکزی
حزب تودهٔ ایران (پلنوم وسیع) ۵۸۵

طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب تودهٔ ایران ۶۴۱

نامهٔ سرگشادهٔ حزب تودهٔ ایران «تشکیلات تهران_تشکیلات جنوب» به
بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۶۷۱

گزارشی دربارهٔ یازدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران ۶۷۵

شرحی در باب چاپ‌های پیشین و روش کار چاپ حاضر

اسناد تاریخی جنبش کارگری، سوسیال‌دموکراسی و کمونیستی ایران سال‌ها پیش به کوشش مرحوم خسرو شاکری در ۲۳ جلد گردآوری و منتشر شده است. از عنوان انگلیسی جلد اول[1] پیداست که اسناد مربوط به سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۶۳ میلادی است. لازم است در ابتدا، بنا بر اطلاعاتی که از مقدمه‌ها، پیشگفتارها، درآمدها و سرسخن‌های نسخه‌های موجود در دست داریم، تاریخچه‌ای از روند انتشار اولیهٔ اسناد ارائه کنیم تا بعد به ضرورت انتشار چاپ حاضر برسیم.

نخستین چاپ از جلد اول در سال ۱۹۷۰ (۱۳۴۸-۱۳۴۹ شمسی) منتشر شد. در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۴ شاکری (با نام مستعارِ بزرگ. د.) در بنگاه انتشارات مزدک[2] در فلورانس ایتالیا چهار جلد اول اسناد را به چاپ رساند. او در سال ۱۹۷۴ ویراست دوم جلد اول را منتشر کرد، چراکه ویراست نخست این جلد «متأسفانه از نظر چاپی معیوب بود و به همین دلیل بسیاری از نسخ آن به دور افکنده شد». بنا بر «یادنامه»ای که در ابتدای جلد پنجم به تاریخ بهمن ۱۳۵۴ آمده، نگارش و ویرایش برخی جلدهای اسناد (مثلاً جلدهای دوم، پنجم و هجدهم) و رساندن نسخه‌های آن به خسرو شاکری برای چاپ به همت مصطفی شعاعیان (رفیق «سرخ») و برخی دیگر از مارکسیست‌های داخل کشور انجام شده است.[3] دور اول چاپ اسناد به شش جلد اول محدود می‌شود؛ جلد ششم در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است. در دههٔ ۱۳۶۰ شاکری انتشارات پادزهر را در پاریس راه‌اندازی کرد و باقی جلدها را در این نشر و انتشارات مزدک به چاپ رساند. گویا قبل از آن، در سال ۱۳۵۹ (۱۹۸۰)، شاکری قراردادی با انتشارات مازیار در تهران می‌بندد که جلدهای دیگر در این انتشارات به چاپ

1. Historical Documents: The Workers', Social-Democratic and Communist Movement in Iran (1903-1963).

2. Mazdak

۳. گویا مصطفی شعاعیان، در اثنای تدارک ارسال نوشته‌هایش برای نشر مزدک، در شانزدهم بهمن ۱۳۵۴ با یک مأمور شهربانی درگیر می‌شود و با خوردن قرص سیانور به زندگی خود پایان می‌دهد.

برسـد، اما از «توضیح» ابتدای جلد هشـتم (شـرح اختلاف شـاکری با انتشارات مازیـار بر سـر چاپ جلد هشـتم) پیداسـت که چاپ جلد هشـتم شـش سـال به تعویـق می‌افتـد و شـاکری آن را در سـال ۱۹۸۶ در نشـر پادزهر[1] منتشـر می‌کند. ناگفته نماند که چند جلد از ۲۳ جلدِ اسـناد به آثار آوتیس سـلطان‌زاده اختصاص دارد. اختلاف شـاکری با انتشـارات مازیار به ترجمـهٔ دوبارهٔ مجموعـهٔ دوم از آثار سـلطان‌زاده در جلد هشـتم منجـر می‌شـود. در مقدمـهٔ جلدهای مختلف اسـناد توضیحات مفصل‌تری دربارهٔ نحوهٔ انتشـار اسـناد و نیز اسامی کسان دیگری که در ترجمهٔ برخی اسـناد از زبان‌های دیگر و انتشـار مجموعه یاری رسانده‌اند خواهید یافـت. شـاکری در مقدمهٔ جلد نهـم توضیحاتی درمورد انتشـار هشـت جلد اول ارائه می‌کنـد، ازجمله اینکه:

> جلدهای یکم تا هفتم اسـناد تاریخی در تبعید اول (عصر پهلوی) منتشـر شـدند. سـپس جلدهای یکم تا ششـم در ماه‌های آخر سـلطنت پهلوی و ماه‌های آغازین حکومت اسـلامی ... در ایران تجدید چاپ شـدند، و آن هم در چنـد چاپ مختلف.

تجدیـد چـاپ جلد هفتم بـه تعویـق افتاد و سـرانجام انتشـار این جلـد و جلد هشـتم در ایـران میسـر نشـد. بنا بـه گفتهٔ شـاکری، کمبـود بودجـه و افـق تاریک علاقه بـه کار تحقیقی مانعِ انتشـار گسـتردهٔ جلدهـای بعدی مجموعه می‌شـود و دسـت‌اندرکارانْ جلدهـایِ بعـدی را، هرکـدام در پنجاه نسـخه، پراکنـده می‌کنند. جلدهای بعدی عمدتاً در انتشـارات پادزهر و نشـر مزدک و شـماری هم در ایران (مثـلاً انتشـارات رواق) چـاپ می‌شـوند و برخی به چـاپ چهارم هم می‌رسـند. شـماری از جلدهـا را نیز نشـر علـم در سـال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ در مجموعه‌ای به نام «در شـناخت ایـران» دوباره منتشـر کرده اسـت (البته نام اصلی اثر، اسـناد تاریخی جنبش کارگری...، در این چاپ‌ها هم حفظ شـده است). درضمن برخی

1. Antidote

البتـه در شناسـنامهٔ کتاب‌هـا بعـد از نام نشـر پادزهر نام شـهر «تهـران» آمده اسـت، اما گویا این نشـر در پاریـس دایر بوده اسـت.

از جلدها به زبان‌های انگلیسی، فرانسه و آلمانی هم منتشر شده‌اند. موضوع‌های عمدهٔ جلدهای مختلف مجموعه به شرح زیر است:

جلد ۱: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و نهضت جنگل

جلد ۲: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران (۲)

جلد ۳: سوسیال‌دموکراسی، حزب کمونیست، حزب توده و حزب زحمت‌کشان

جلد ۴: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۱) و مقدمه‌ای در معرفی او

جلد ۵: تحلیلی از خط‌مشی سیاسی حزب تودهٔ ایران (۱)

جلد ۶: اسناد نایاب دیگری از حزب کمونیست و سوسیال‌دموکراسی

جلد ۷: تجدید چاپ ۵۹ شماره از روزنامهٔ حقیقت

جلد ۸: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۲)

جلد ۹: اسناد دیگری از حزب کمونیست ایران

جلد ۱۰: تحلیلی از جامعهٔ سوسیالیست‌های ایران

جلد ۱۱: اسناد جنبش سندیکایی ایران و تاریخ پیدایش جشن اول ماه مه

جلد ۱۲: اسنادی مخفی از حزب توده در دوران مصدق

جلد ۱۳: اسنادی از سوسیال‌دموکراسی، نهضت جنگل و نهضت کردستان

جلد ۱۴: آثار تقی ارانی (۱) با مقدمه‌ای در معرفی او

جلد ۱۵: آثار تقی ارانی (۲) با اضافات و شرحی درمورد گروه ۵۳ نفر

جلد ۱۶: مقالاتی از روزنامه‌های حقیقت و کار

جلد ۱۷: کارنامهٔ مصدق و حزب توده (این جلد نخست در دو مجلد و در چاپ‌های بعدی در یک مجلد منتشر شد.)

جلد ۱۸: اسنادی از جنبش کمونیستی نوین پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

جلد ۱۹: سوسیال‌دموکراسی و انقلاب

جلد ۲۰: آثار آوتیس سلطان‌زاده (۳)

جلد ۲۱: شماره‌هایی از روزنامهٔ پیکار و مجلهٔ ستارهٔ سرخ

جلد ۲۲: شماره‌هایی از روزنامهٔ پیکار و مجلهٔ ستارهٔ سرخ و اسنادی از فرقهٔ جمهوری انقلابی ایران

جلد ۲۳: شماره‌های دیگری از پیکار، بیرق عدالت، ایران سرخ، بیرق انقلاب و...[۱]

در باب چرایی ویرایش و انتشار دوبارهٔ این سلسله‌اسناد باید بگوییم نسخه‌های مجلدات یادشده امروزه کمیاب و چه‌بسا، برای عموم مردم، نایابند. اندک نسخه‌هایی هم که در دسترسند، چه در شکل کتاب و چه در شکل فایل الکترونیکی، به دلیل اشتباهات تایپی، ریزبودن فونت‌ها، جاافتادگی‌های فراوان در عبارات و... پاره‌ای تقریباً ناخوانا و پاره‌ای سخت‌خوانند. لذا حدوداً پنج سال قبل تصمیم گرفتیم با کمک دوستان عزیزی اسناد را گردآوری و منتشر کنیم. تا جایی هم پیش رفتیم، اما بنا به دلایلی کار پس از انتشارِ سه جلدِ نخست متوقف شد. حال دوباره شرایطی مهیا شده است تا تمامی جلدها را با کیفیتی بهتر از نو تایپ و ویرایش و در قالبی درخور ارائه کنیم.

ازآنجاکه هر کار دیگری بر روی اسناد در وهلهٔ اول نیازمند وجود چاپی منقح از متن آنهاست، ترتیب جلدها و ترتیب مطالب هر جلد را عوض نکرده‌ایم. بنابراین در ویرایش متنْ اصل اولیه‌مان این بود که اسناد بی‌کم‌وکاست و دقیقاً مطابق چاپ‌های قبلی منتشر شود. حتی‌الامکان در متن دست نبرده‌ایم، حتی به‌خاطر روان‌کردن جمله یا پرهیز از تکرار و...، چراکه می‌بایست «سندیت» متن‌ها محفوظ می‌ماند.

تغییرات اندک در متن، در سطح کلمه، عبارت و جمله، بیشتر به دلیل ناخوانابودن متن بوده است و ضروری. در این موارد هم تا جایی که توانسته‌ایم از طریق قراردادن عباراتی داخل قلاب یا نوشته‌هایی در پانویس توضیحاتی ارائه کرده‌ایم. بهتر است همین‌جا این را هم بگوییم که غالب مطالبی که شاکری در توضیح برخی موارد در پانویس یا داخل پرانتز آورده است با نام مستعار

۱. درضمن هنوز نتوانسته‌ایم جلدهای ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶ و ۱۷ را پیدا کنیم. امیدواریم حین تهیهٔ جلدهای دیگر آنها را هم بیابیم.

او «بـزرگ. د.» یـا عنوان «ویراسـتار» از مـواردی که مـا افزوده‌ایم متمایز اسـت. پاراگراف‌بنـدی متن کامـلاً منطبق با متن مبناسـت، مگر در مواردی که به‌روشـنی قابل حدس است عبارتی در ادامهٔ عبارت دیگر بوده است، اما در متن به پاراگراف بعد منتقل شـده اسـت، یا درمورد عباراتی که به‌اشتباه پشت‌سـر هم آمده بودند، و ازایـن‌رو تغییرندادن پاراگراف‌بنـدی به محتوا لطمه مـی‌زد. روی‌هم‌رفته کار اصلی ویرایش متن در جدانویسی حرف‌هایی مثل «به» و «را» و «که» (که در رسم‌الخط قدیـم معمولاً به کلمهٔ بعد یا قبل از خود می‌چسـبیدند)، یکدسـت‌کردن فاصله‌ها و نیم‌فاصله‌هـا در اسـم و فعـل و قیـد و صفـت، حذف یـا اضافه‌کردن نشـانه‌های سـجاوندی، تغییـر زمان برخـی فعل‌ها بـرای هماهنگ‌شـدن با افعـال دیگری که در جمله وجود دارند و مواردی ازاین‌دسـت خلاصه می‌شـود. ازآنجاکه کلمات و عباراتی که به متن افزوده‌ایم درون قلاب آمده اسـت، سـعی کرده‌ایم حتی‌الامکان قلاب‌های موجود در متن اصلی را با نشانه‌های دیگری مثل پرانتز جایگزین کنیم. در این موارد نیز آنچه به متن افزوده‌ایم از افزوده‌های خسرو شاکری و نیز از نوشتهٔ نویسندگان اسـناد متمایز است. درضمن هرجا نویسندهٔ سـند به طریقی (کشیدن خط زیر مطلب، درشت‌نویسـی متن و...) تأکیدی بر بخشـی از کلامش گذاشته اسـت آن تأکید را حفـظ کرده‌ایم، فقط در برخی موارد بـا علامت دیگری تأکید را رسـانده‌ایم؛ درمـورد نکتهٔ اخیر توضیحی لازم اسـت. برای مثـال در چاپ حاضر نـام آثار مکتوبی را که در متن ذکر شـده‌اند (از قبیل کتـاب، مقاله، روزنامه، مجله و...) با فونت ایتالیک نوشـته‌ایم، بنابراین اگر احیاناً نویسـنده با ایتالیک‌کردن متن خواسـته اسـت تأکیدی بر کلامش بگذارد، ما به‌جـای ایتالیک‌کـردنْ آن بخش را درشت نوشته‌ایم. عناوین سـندها را هم کامل و حتی‌الامکان نعل‌به‌نعل آورده‌ایم، اسـتثنای این مـورد جایی اسـت که عنوان اصلی سـند بـا توضیحـات اضافه آمده اسـت یا اینکه عنوان سـند در فهرسـت ابتـدای جلد و خودِ سـند متفاوت اسـت. توضیح‌های اضافه را (برای نمونه نام روزنامه‌ای که سـند نخسـتین‌بار در آن چاپ شـده اسـت یا نحوهٔ دسـتیابی به سـند و...) با فونت کوچک‌تر زیرِ عنوان اصلی یا در انتهـای سـند آورده‌ایم و عنوان اصلی سـند را با عنوان مذکور در فهرسـت یکی

کرده‌ایم. سرانجام فهرست هر جلد را نیز با متن اصلی مطابقت داده و برای جلدهایی که فهرست نداشتند فهرستی تهیه کرده‌ایم.

در پایان لازم می‌دانیم از همهٔ دوستان و رفقای عزیزی که از ابتدای کار هریک به سهم و طریقی، و در دوره‌ای، جایی از کار را دست گرفتند نهایت تشکر را داشته باشیم.

ضمناً فایل پی.دی.اف. این جلد را در کانال تلگرامی «راه» در این آدرس قرار داده‌ایم: https://t.me/rah19esf

فایل جلدهای دیگر نیز پس از ویرایش در همین کانال در دسترس خواهد بود.

بهار ۱۴۰۳

مقدمه بر چاپ دوم

چاپ نخست جلد یکم اسناد چهار سال پیش نشر یافت و متأسفانه از نظرِ چاپی معیوب بود و به همین دلیل بسیاری از نسخ آن به دور افکنده شدند. این امر، و به‌ویژه استقبال علاقه‌مندان به تاریخ جنبش کمونیستی ایران از جلد یکم، آن را به‌زودی نایاب ساخت. استقبالی که از جلد یکم به عمل آمد ما را بر آن داشت که در کاری که در پیش گرفته بودیم جدیت بیشتری منظور داریم و اسناد لازم دیگری را نیز در اختیار علاقه‌مندان قرار دهیم تا همگان بتوانند با اطلاع هرچه وسیع‌تری از اسناد تاریخیْ درمورد جنبش کارگری و سوسیال‌دموکراسی به داوری بنشینند. به همین دلیل جلدهای دوم، سوم و چهارم نشر یافتند و جلد پنجم نیز در دست تهیه است و به‌زودی نشر خواهد یافت.

انتشار جلد یکم و سایر اسناد جنبش کارگری با مخالفت پنهانی و آشکار افراد و گروه‌ها روبه‌رو شد، و هریک به دلایل خویش. برخی از انتشار اسناد ناخرسند بودند، زیرا تصویری که خودْ امروز از گذشتهٔ خویش یا گذشتهٔ کسانی که اسلاف خود می‌شمارند به دست می‌دهند با تصویری که اسناد عرضه می‌کنند گاه متفاوت و گاه حتی متضاد نیز هست. به همین دلیل، چون اسلاف واقعی خود، ترجیح می‌دهند آن اسنادی را منتشر سازند که چنین تفاوت یا تضادی را برملا نسازد. دودیگر اینکه آن‌چنان اسناد را دست‌چین یا حتی سانسور و سپس معرفی می‌کنند که مؤید تفاسیر خویش از واقعیت باشد. عدهٔ دیگری نیز علائم نارضایی خود را از انتشار اسناد نشان دادند، زیرا اینان نیز، علی‌رغم تفاوت‌های ظاهری‌شان با دستهٔ اول، می‌خواهند گذشتهٔ جنبش را مطابق منافع تنگ‌نظرانه و گذرای امروزی خویش معرفی کنند. تردید نیست که هیچ‌یک از این دو دسته خادم حقیقت تاریخی نیستند و خدمتگزار جنبش کمونیستی امروز ایران نیز نمی‌توانند بود.

متأسفانه (یا شاید هم خوشبختانه) هر دوی این دو دسته، در مخالفت و مبارزه‌شان علیه انتشار اسناد توسط «مزدک»، از وسایل مشروع انقلابی استفاده نکردند و به انواع نیرنگ‌ها و اکاذیب توسل جستند (و جز این هم از آن شیوهٔ

عقب‌ماندهٔ تفکر انتظاری نمی‌بایست رفت) تا شاید بتوانند خوانندگان را دچار تردید سازند. تنها مبارزهٔ آشکارِ گاه‌وبیگاه اینان علیه انتشار اسناد این بود که [ادعا می‌کردند] گویا چنین کاری بدون آنکه اسناد در متن تاریخی قرار گیرند می‌تواند مضر باشد.

در نظر اول، و آن هم برای شنوندهٔ کم‌اطلاع یا بی‌اطلاع از مسائل تاریخی، این سخن منطقی می‌نماید. کمی غور در این سخن بطن نیرنگ‌زنانه‌اش را برملا می‌سازد. نخست اینکه چنین سخنی هنگامی می‌تواند درست باشد که اسناد یک‌جانبه دست‌چین شده باشند و خواننده را تنها با بخشی از واقعیت آشنا سازند، ولی انتشار اسناد آن هم با انعکاس همهٔ نظرات موجود در آن تا حدی مشکل کمبود متن تاریخی را برطرف می‌سازد. دوم و مهم‌تر آنکه انتشار چنین اسنادی در اوضاع‌واحوال استثنایی کشوری چون ایران که در آن سایهٔ شوم ترور و اختناقْ همه‌چیز را غرق تاریکی ساخته است امری خارق‌العاده می‌نماید. درواقع این زور سرنیزه و آتش مسلسل و تانک است که جوانان ما را از مطالعهٔ اسناد در خود ایران محروم ساخته است. در کشورهایی که دموکراسی بورژوایی حکم‌فرماست، یا حتی در پاره‌ای که از چنین دموکراسی‌ای محرومند، علاقه‌مندان می‌توانند به‌راحتی اسناد جنبش کمونیستی را مطالعه کنند (در پاره‌ای از کشورها، بسته به اینکه چه کسی در صدر است، پاره‌ای از اسناد مجاز و بخش‌های دیگر قدغنند!). درواقع کسانی که با انتشار اسناد جنبش کمونیستی ایران مخالفت می‌ورزند دانسته با سیاست اختناق رژیم پهلوی در امر ممنوع‌ساختن اسناد موافقت می‌کنند. روشن است که رژیم پهلوی به‌نیکی آگاه است که یکی از طرق ادامه‌کاری در نهضت کمونیستی ایران همانا ارزیابی علمی از گذشتهٔ این جنبش است و این میسر نیست مگر از طریق دستیابی و مطالعهٔ اسناد و مطبوعات آن. پس کار ما مبارزه با این اختناق و مخالفت آنان صحه‌گذاری بر ترور فکری رژیم پهلوی است.

نکتهٔ دیگر اینکه عده‌ای ۳۰ سال فرصت داشتند تا متن تاریخی اسناد و خود اسناد را در اختیار علاقه‌مندان بگذارند و چنین نکردند، مگر در مواردی نادر، آن هم به هنگام سالروز و سالگرد، مختصراً، با اسناد مسخ‌شده، و مهم‌تر از

همـه به‌خاطـر «اثبات» وراثـت و نه امر آموزش نسـل کنونـی. افزون‌برایـن گیریم که کسـی یا کسـانی هرگز فرصت آن را نیافتند یا نخواسـتند متـن تاریخی را همراه اسـناد آن در اختیـار همـگان بگذارند؛ آنـگاه باید همـهٔ علاقه‌مندان و مبـارزان از مطالعهٔ همیشگی اسناد هم محروم بمانند و اسـیر تفاسیر دست‌وبال‌بریدهٔ متولیان بماننـد؟ نه! با ایـن انحصار مبارزه می‌شـود.

مسـلماً بهترین حالت آن اسـت که اسـناد به همراهـیِ ارزیابـی از متن تاریخی آنهـا نشـر یابند، ولی اگـر چنین ارزیابی‌ای میسـر نشـد، تعویق به محـال خطایی سـنگین‌تر اسـت. مـا معتقدیم بسـیارند کسـانی کـه خواهند توانسـت بـا مطالعهٔ اسـناد و مدارک نهضتْ ارزیابی درستی از آن به دسـت آورند و آن را چراغی فراراه مبـارزهٔ خویش برای اسـتقرار سوسیالیسـم در ایران قـرار دهند، و هرگـز با این نظر موافقـت نداریم کـه کار ارزیابی نهضـت کارگری ایـران فقط در توانایـی یا وظیفهٔ تنـی چنـد «متخصصین حزبی» اسـت. کسـانی کـه چنیـن احتجـاج می‌کنند نه خواهـان ارزیابی درسـت گذشـته و نه خواسـتار روشن‌سـازی راه آینده‌انـد؛ اینان تنها هشت‌دسـت‌وپا به مشـاغل و مَناسـب خویش چسـبیده‌اند. آینده تابناک‌تر از آن اسـت که در آن برای سـیه‌دلان جایی باشـد.

در این مقدمه تذکر چند نکتهٔ دیگر را نیز لازم می‌دانیم.

نخسـت اینکه سـه اثر از سـلطان‌زاده که در چاپ نخسـت بود، به علت تجدید چاپشـان در جلد چهارم، در این چاپِ دوم حذف شـده‌اند.

دوم، مرامنامهٔ حزب کمونیست ایران (مرامنامهٔ کمیتهٔ مرکزی دوم، برای توضیحات نگاه کنید به سرسخن جلد چهارم) کمبودی داشت که اکنون جبران شده است.

سـوم، درمورد تزهای حیدرخان توضیحاتی افزوده شـده است که توجه خواننده را بدان‌هـا جلب می‌کنیم.

چهارم، تا آنجا که میسر بود در تجدید چاپ این مجلد تصحیحاتی انجام گرفت.

پنجم، با اینکه ترتیب ارائهٔ اسـناد در چند مورد تغییر کرده اسـت فهرست چاپ نخست همچنان حفظ شده است.

ششم اینکه برخی درمورد چاپ خاطرات اردشیر آوانسیان ایراد گرفتند، چه در آن نادقیقی‌هایی یافت می‌شود. روشن است که خاطراتی که امروز دربارهٔ حوادث ۴۰ یا ۵۰ سال قبل به نگارش درمی‌آیند نه‌تنها آلوده به فراموش‌کاری ناشی از گذشت زمانند، بلکه همچنین از دید امروز نگارنده تحریر می‌شوند؛ لذا باید با توجه به این دو عاملْ موردنظر قرار گیرند.

ما امیدواریم که چاپ مجدد جلد یکم خلأ موجود را پُر کند.

ویراستار

مقدمهٔ تنظیم‌کننده (بر چاپ نخست)

با انتشار این کتاب، پس از ۵۰ سال که از تأسیس حزب کمونیست ایران می‌گذرد، روشنفکران مترقی ایران برای نخستین بار با مجموعه‌ای از اسناد جنبش کارگری ایران آشنا می‌شوند. روشن است که این مجموعه، با همهٔ مدارکی که در بر دارد، هنوز ناقص است و بسیاری از نکات تاریخی را باید به کمک اسناد دیگری روشن ساخت.

متأسفانه تنظیم‌کننده موفق نگشت همهٔ اسناد موجود در خارج از کشور را جمع‌آوری کند؛ تنها به دلیل تنگ‌نظری‌ها و بُخل فرهنگی برخی که این مدارک را در دست دارند، ولی از انتشار آنها خرسند نمی‌شوند. البته این بُخل و تنگ‌نظری مایهٔ خرسندی و دلگرمی جویندگان حقیقتِ گذشته نیست و راهگشای آینده نیز نخواهد توانست بود.

در همین‌جا باید از همهٔ دوستان و رفقایی که با دراختیارگذاشتن برخی اسناد به انتشار این کتاب مدد رساندند سپاسگزاری کنیم. همچنین باید از دوستانی که با کمک به ترجمه و ماشین‌نویسی این اسناد یاری رساندند و انتشار آن را تسهیل نمودند سپاسگزاری کرد.

چند توضیح مختصر دیگر:

نخست اینکه هنوز اسناد دیگری که اهمیت شناخت تاریخی دارند موجودند و باید آنها را به دست آورد و منتشر ساخت. از همه دعوت می‌شود چنین اسنادی را به نشانی مزدک برای چاپ در کتاب دیگری ارسال دارند.

دوم آنکه تا آنجا که میسر بود نشر اسناد موجود به زبان فارسی به‌صورت عکس‌برداری از اصل سند صورت گرفته است. آنجا که چنین امری به علت ناخوانابودن اصل سند میسر نشده، سند دقیقاً از نو ماشین شده است. در پاره‌ای موارد مطالب ناخوانا با علامت «*» مشخص شده‌اند.[1]

۱. در چاپ حاضر مطالب ناخوانا با علامت [...] مشخص شده‌اند و بعضاً در پاورقی توضیحاتی آورده‌ایم.

سوم اینکه نشر این کتاب تحت عنوان اسناد جنبش «کارگری و کمونیستی» به‌هیچ‌وجه به معنی اعلام قضاوتی یا تأیید یا تکذیب شرکت‌کنندگان در این مبارزه نیست. حقیقت این است که کوشش‌های زیادی در ایران برای بسیج طبقهٔ کارگر و رهبری آن و هدایت نهضت رهایی‌بخش ملی و به منظور ساختمان سوسیالیسم به عمل آمده است. اینکه این کوشش‌ها تاکنون ثمرهٔ نهایی خود را نداده است یا تا چه حد دچار ضعف و کمبود بوده است، خود مطلب قابلِ تحقیق، ازجمله به‌وسیلهٔ این اسناد، است. وظیفهٔ ما در اینجا ارائهٔ قضاوت نیست، بلکه انتشار اسناد است. قضاوت دربارهٔ این جنبش و کمک به تقویت و باروری آن وظیفهٔ همهٔ مبارزان بصیر، دانا و مطلع است.

جنبش کارگری ایران، علی‌رغم ضعف‌ها و کمبودهایش، در مبارزات خلق ایران برای رهایی از چنگ امپریالیسم نقش مهمی ایفا کرده و رزمندگان و رهبران ارزنده‌ای بار آورده است. شکست‌های آن اگر بزرگ بوده، چندان مهم نیست. مهم این است که بتوان از درس‌های تلخ گذشته آموخت و مبارزهٔ حال و آینده را با دانش و بصیرت، با تکیه بر شناخت واقعیات به پیش برد و پرچم سوسیالیسم را، که پدران ما نزدیک به ۷۰ سال پیش افراشتند، روزی در ایران برای همیشه به اهتزاز درآورد.

مونیخ، دسامبر ۱۹۷۰
بزرگ. د.

پیرامون قدیم‌ترین سند چاپی از تاریخ سوسیالیسم در ایران

عبدالحسین آگاهی

تاریخ نشر اندیشه‌های سوسیالیسم علمی در کشورهای خاورِ میانه و نزدیک مستقیماً به مرحلهٔ لنینی در تکامل مارکسیسم مربوط است.

قدیمی‌ترین سند مفصلی از تاریخ سوسیالیسم معاصر در ایران که تاکنون ضمن پژوهش‌های خود بدان دست یافته‌ایم مقاله‌ای است که روزنامهٔ ایران در شمارهٔ ۴۱۲ مورخهٔ ۸ مارس ۱۸۸۰ به نقل از روزنامهٔ اختر چاپ استانبول درج کرده است. چون این سند از نظرِ تاریخ انتشار افکار سوسیالیستی در کشور ما و همچنین در ترکیه اهمیت خاصی دارد، به نقل قسمت‌های مهم آن پرداخته، استنتاجاتی چند می‌نماییم.[۱]

قبل از هر چیز باید متذکر شد که مقالهٔ مزبور تحت تأثیر «بزرگ‌ترین نمونهٔ بزرگ‌ترین جنبش پرولتری قرن نوزدهم»[۲]، یعنی کمون پاریس، به رشتهٔ تحریر درآمده است. کمون پاریس اولین دولت دیکتاتوری طبقهٔ کارگر بود که در نتیجهٔ انقلاب پرولتاریا در پاریس تشکیل گردید و ۷۲ روز، یعنی از ۱۸ مارس تا ۲۸ مهٔ ۱۸۷۱ دوام کرد. تصادفی نیست که مقالهٔ نامبرده نیز در ماه مارس درج گردیده

۱. از لحاظِ اهمیت تاریخیِ سند، در عبارات، اصطلاحات و کلمات آن حتی از حیث املا نیز تغییر و تصحیحی به عمل نیامده است.

۲. آثار لنین به زبان روسی، چاپ چهارم، جلد سوم، ص ۴۳۸.

است. نویسندهٔ مقاله، که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را درعین‌حال نهیلیست می‌نامد، می‌نویسد:

> یک‌وقت، در اثنایِ محاربهٔ پروس و فرانسه، اصحاب این اعتقاد [که] به نام کومونی و انترناسیونال شهرت یافته، نزدیک بود دولت فرانسه را محو و منقرض نمایند، ولی طرفداران جمهوریت بعد از اعلان حکومت جمهوریه سعی‌ها و جان‌فشانی‌ها نموده، این آتش جنگ را خوابانیدند.

از اینجا و دیگر نکات مقاله، که ذیلاً خواهد آمد، دیده می‌شود که مؤلف آن درهرحال با حسن ظنّ چندانی به کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها نگاه نمی‌کند. لذا چنین سؤالی پیش می‌آید که پس علت درج مقاله چه بوده است. جواب این سؤال را در آغاز مقاله می‌توان یافت. مقاله چنین شروع شده است:

> گروه نهیلیست و سوسیالیست که در صحائف اخبار نوشته می‌شود طایفه‌ای هستند که روزبه‌روز ترقی در رواج‌دادن مقاصد خودشان می‌نمایند و چنان‌که دیده می‌شود آنان از اهل «اباحه» هستند و الان به‌قدرِ بیست سال می‌شود که در جمیع اروپ منتشر شده‌اند.

و پس از اشاره به کمون پاریس و شکست آن می‌نویسد:

> این گروه از اجرای مقاصد دست نکشیده، آهسته‌آهسته در اطراف ممالک اروپ منتشر شده، تخم خیالات خودشان را کاشتند و الان در روسستان بیشتر از همه‌جا کار می‌کنند.

بنابراین معلوم می‌شود که در آن اوان «رواج» عقاید سوسیالیست‌ها «روزبه‌روز در ترقی» بوده و این افکار «در اطراف ممالک اروپ» منتشر می‌شده و به‌ویژه در روسیه، که همسایهٔ بلافصل هر دو کشور ایران و ترکیه بوده است، «بیشتر از همه‌جا» کار می‌کرده است و «مطالبی پیرامون فعالیت گروه نهیلیست و سوسیالیست» در جراید و «صحائف» اخبار درج می‌شده است. به همین علت نیز ابتدا روزنامهٔ اختر در استانبول و سپس روزنامهٔ ایران در تهران لازم دانسته‌اند خوانندگان خود را با سوسیالیسم و کمونیسم آشنا سازند.

قبـل از اینکه بـه بیان «اصـل مقصود ایـن گـروه» از نظرِ نویسـندهٔ مقالـهٔ موردِ بحـث بپردازیم لازم اسـت این نکته را روشـن کنیم کـه چرا او سوسیالیسـت‌ها و کمونیسـت‌ها را نهیلیسـت می‌نامد. تا قبـل از انقلاب اول ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسـیه و انقـلاب مشـروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱ در ایـران و انقلاب ترک‌های جوان در سـال ۱۹۰۸-۱۹۰۹ در ترکیه، همهٔ انقلابیون و ازآن‌جمله سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها را نهیلیست می‌نامیدند. به احتمال قوی این حکم به‌مثابهٔ یک اصطلاح سیاسی از روسـیه به ایران و ترکیه آمده و مثلاً مانند کلمـهٔ «گازت»[1] در مطبوعات به کار برده شـده اسـت. در آن زمان کلمهٔ نهیلیسـت در روسـیه رواج زیادی داشت و محافل ارتجاعـی آن کشـور در مبـارزه علیه اندیشـه‌های دموکراتیسـم انقلابـی و به‌خاطر لطمه‌زدن به حیثیت و اعتبار دموکرات‌های انقلابیْ آنها را نهیلیسـت، یعنی منکران فرهنگ و تمدن گذشـته و مخالفان موازین اخلاقـی در زندگی فردی و اجتماعی و دشـمن حق حاکمیت ملـی و دولتی، قلمداد می‌کردند. چنان‌که بررسـی اسـناد و مدارک مختلف نشـان می‌دهد، ایـن کلمه به‌ویژه از طریق اخبار و محافل رسـمی به ایران نفـوذ کرده بود. مثلاً محمدحسـن‌خان اعتمادالسـلطنه ضمـن ثبت وقایع «سـنهٔ یک‌هزار و دویسـت و نود و هشـت از هجرت، مطابق سـال سـی‌وپنجم از جلوس همایون» (ناصرالدین‌شـاه) «کشته‌شـدن امپراتور روس الکساندر دویم به دست نهیلیسـت‌ها در پطرزبورغ در سـیزدهم مارس» را ذکر کرده است (المآثر و الآثار، چاپ تهران، ۱۳۰۶، ص ۲۸۵). هم او ضمن وقایع سـال بعد می‌نویسـد:

> پانزده نفر از نهیلیسـت‌ها خـود را به لباس قشـون ملبس کرده، خواسـتند به عمارات سـلطنتی ورود نموده، امپراتور را به قتل رسـانند. آنها را گرفته، حبـس کردند. دولـت نهایت اهتمـام را در افنـا و اعدام این طایفـهٔ طاغیه دارد و همـه‌روزه جمعـی را حبس نمـوده و بعضی را اخـراج و برخی را به قتل رسـانده (همان کتاب، ص ۲۸۶).

۱. کلمـهٔ روسـی مزبور، کـه به معنای «روزنامه» اسـت، عیناً با املای فارسـی آن نوشـته می‌شـده اسـت. نگاه کنیـد به روزنامهٔ وقایـع اتفاقیه، تهـران، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۲۶۷ و روزنامهٔ اختر، اسـتانبول، شـمارهٔ دوم، ۱۸ ذی‌الحجـهٔ ۱۲۹۲ و غیره.

در ترکیه نیز هنگامی که افضل‌الملک روحی برای استخلاص برادرش شیخ احمد روحی (و رفقای او میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک، متهمین به دست‌داشتن در قتل ناصرالدین‌شاه) نایب سفارت روس را، که از شاگردان روحی بوده است، نزد سلطان عبدالحمیدْ واسطه قرار می‌دهد، مشارٌالیه پس از مراجعه به دربار سلطان جواب می‌دهد: «اینها بابی و نهیلیستند و کاری نمی‌شود کرد.»[1]

در مقالهٔ ایران نیز بنا بر همین رسم معمولْ انقلابیون، و ازآن‌جمله سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، نهیلیست خوانده شده‌اند و مقصود آنها چنین توضیح داده شده است:

> اصل مقصود این گروه آن است که فقرا و عمله را در کل اموال مردم مشترک سازند و از این راه معیشت و سعادت حال فقرا و رنجبران را خاطرجمعی بدهند و دراین‌خصوص مؤلفین بسیار تألیفات بی‌شمار نوشته‌اند و حتی بعضی مصنفین این عقیده جایز دانسته‌اند که جمیع اموال اغنیا باید بالسویه در میان فقرا تقسیم شود و در میان همهٔ مردم اشتراک عمومی حاصل گردد.

ازجمله نمایندگان برجستهٔ «این گروه»، در مقاله از لوئی اوگوست بلانکی (۱۸۸۱-۱۹۰۵) و لوئی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) نام برده شده است. مقاله می‌نویسد:

> «بلانکی»نامی از این طایفه به‌قدرِ ۳۰ سال در این مطلب کتاب‌ها نوشته، به‌طور پنهانی به مردم رسانده است. تا اینکه در اثنایِ جنگ پروس و فرانسه فرصت جُسته، مافی‌الضمیر خود را آشکار ساخت و برای ترویج و تأسیس این اعتقاد به سلاح دست برده، هنگام‌ها برپا کرد. مسیو لوئی بلان نیز، [که] از آن گروه است، عقیده‌اش این بود که دستگاه احتساب را مرجع و مرکز عامه قرار داده، تسویهٔ اشتراک اموال در اینجا صورت داده شود.

۱. میرزا رضا کرمانی قاتل ناصرالدین‌شاه نیز در محاکمهٔ خود انقلابیون «شیردل» را «نهیلیست» نامیده بود.

بدین‌ترتیب دیده می‌شود که مؤلف مقاله اولاً انقلابی حقیقی و طرفدار سوسیالیسم، بلانکی، را با لوئی بلان، که ایدئولوگ سوسیالیسم خرده‌بورژوایی، «رهبر کارگران در حرف و عامل بورژوازی در عمل» بود، در یک ردیف قرار می‌دهد و تفاوت اساسی بین سوسیالیسم پرولتری و سوسیالیسم خرده‌بورژوایی را تمییز نمی‌دهد. البته عقاید بلانکی نیز متضمن نقص‌ها و اشتباهاتی بوده که کلاسیک‌های مارکسیستی به موقع خود تذکر داده‌اند، ولی درهرحال نمی‌توان او را با لوئی بلان در یک ردیف قرار داد و نمایندهٔ سوسیالیسم معاصر دانست. ثانیاً عقیدهٔ التقاطی و اکلکتیک لوئی بلان را (دربارهٔ ایجاد یک واحد اقتصادی جامع با مرکز محاسباتی واحد و مشترکی به مقیاس ملی که گویا سبب الغای تدریجی سرمایه و موجب برابری ثروت عامه می‌شود) به‌مثابهٔ افکار سوسیالیستی و کمونیستی معاصر توصیف می‌کند. سپس مقاله می‌نویسد:

> خلاصه، از آن به بعد این سودا در سر تنگدستان شوری تمام انداخته، رفته‌رفته، چنان‌که در فرانسه شیوع یافته بود، در انگلستان و آلمان و اوستریا و روسستان و سایر بلاد اروپ نیز در میان گروه عمله و کارگران شهرت و رواج تمامی گرفته است.

یکی از اتهاماتی که در این مقاله به‌تکرار به سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها نسبت داده می‌شود این است که گویا «آنان از اهل اباحه هستند» و در جای دیگر، هنگامی که از اسماعیلیان سخن می‌گوید، تصریح می‌کند که «اصل مقصدشان همان اباحه و اشتراک اموال و زنان بوده است» و کمی پایین‌تر «استحلال محرمات و اباحهٔ فواحش را» از اصول عقاید ایشان می‌داند. حقیقتاً هم «اشتراک زنان» و «محو خانواده» یکی از اتهاماتی است که در طول تاریخ هروقت طبقات استثمارشده علیه مظالم و بیدادگری‌های طبقات استثمارکننده قیام کرده‌اند بدان‌ها و به اندیشه‌ها و آرزوهای آنها نسبت داده شده است. به‌طوری‌که می‌بینیم نویسندهٔ مقاله نیز از این روش «عادی» و شیوهٔ «مرسوم» پیروی کرده است. جواب این اتهام را ۱۲۰ سال پیش مارکس و انگلس در مانیفست حزب کمونیست داده‌اند و امروز دیگر واقعیات زندگانیِ بیش از ثلث بشریت زیر پرچم

سوسیالیسمْ طومار این‌گونه اتهامات را درنوردیده است، به‌طوری‌که احتیاجی به بحث در این باره باقی نیست. مقاله می‌نویسد:

> آنان که این خیالات را از قبیل مذهب اباحه و مستلزم اشتراک اموال می‌دانند می‌گویند این همان اعتقاد است که فیثاغورث حکیم رواج داده و در میان بعضی یونانیان انداخت.

سپس نویسندهٔ مقاله سیر اجمالی در تاریخ ایران کرده است که ذکر آن بی‌فایده نیست. او می‌نویسد:

> و در ایران هم یک‌وقت در میان مجوس این مذهب ظهور کرد و بانی آن «مزدک» بود و در ایام سلطنت قباد، که پدر انوشیروان است، در ممالک ایران شیوع تمام یافت. حتی خود قباد نیز که پادشاه وقت بود پیروی این مذهب را نموده، در امر ترویج آن پرداخت تا اینکه قباد ترک کاروبار عالم نموده، انوشیروان صاحب دیهیم ایران گردید. آن سلطان عادل این آتش فساد را به آب حلم و تدبیر فرونشانیده، مزدک و مزدکیان را به قتل رسانیده، و از سر نو انتظامی به کار ملک و آئین داد و اموال و اولاد را از هم جدا نموده، حدود مردم را باز به قاعدهٔ قدیم تجدید فرمود.
>
> مدت‌های مدید قبل از مزدک، در اواخر حکومت ضحاک، «آخش»نامِ حکیم نیز اختراع چنین مذهبی نموده است. آخشْ وَطی با مادر و دختر و خواهر را نیز مباح می‌دانسته است. چون حکومت ضحاک منقرض شد، آن طایفه نیز محو و مضمحل شدند. در زمان اسلام هم اول‌طایفه که سالکِ راهِ ناصواب شدند قرامطه بودند که بعضی در زمان هارون‌الرشید و پاره در زمان مأمون ظهور نموده است. می‌گویند این طایفه شرارهٔ مقاصد خودشان را مدت مدیدی در زیر خاکسترِ تزویر پنهان داشته، مردم را در خفیه به راه ضلالت دعوت می‌نمودند. گرچه ایشان را از اسماعیلیان دانسته‌اند، ولی اصل مقصدشان همان اباحه و اشتراک اموال و زنان بوده است و در زمان خلافت طالع باللّه، اساس قوت و قدرتشان یکباره از بنیان متزلزل گشته، دیگر قادر بر قیام نشدند.

طایفهٔ دیگری که سالک این راه باطل گشته، ملاحدهٔ اسماعیلیه بودند که پیشوای ایشان حسن صباح است. این طایفه آیات قرآنیه را به‌طور دلخواه تأویل نموده، بسیاری از ساده‌دلان را گمراه ساختند و کیفیت اباحه را ازجمله عقاید اساسیهٔ خود قرار داده‌اند. ولی چون حسن صباح مرد باتدبیر-و-هوش و حیله‌شناس بود، از برای عوام و خواص جداجدا کتاب‌ها تألیف نموده، هرکسی را از راهی که موافق مشربش بود به سرمنزل مقصود می‌کشید. حتی بعد از آن حسن بن محمد که حکم‌دار سوم اسماعیلیان بود و بین‌العوام معروف به «علی ذکره‌السلام» سالک طریقهٔ الحاد شده، ترک جمیع تکالیف شرعیه و ترویج مذهب اباحه را التزام نموده، در سنهٔ پانصد و پنجاه و نُه هجری، روز هفتم رمضان، جمیع اعیان و اشراف مملکت را در الموت جمع ساخته، در یک عرصهٔ وسیعی بر منبر آمده، خطبه به مضمون ذیل خواند... .

بعد از ادای این خطبه از منبر فرود آمده، علانیه روزهٔ خود را شکسته، به دستور روز عید خلق را به لهو و لعب رخصت داده، استحلال محرمات و اباحهٔ فواحش را امر نمود. بعد از آن اخلاف ایشان بعضی پیروی شرع انور نمودند و بعضی از آنچه بودند بدتر و در اجرای فساد اصرار؛ تا زمان هلاکوخان که تسخیر آن سامان نمود، گرچه رکن‌الدین ملک آخر آن سلسله خیلی کوشید که سیل قهر هلاکو را از رودبار و قهستان برگرداند، میسر نشد و آخرالامر لشکر مغول آنان را به‌کلی عرضهٔ شمشیر انتقام نمودند و شیرازهٔ اتفاقشان را پریشان ساخته، تخم فساد ملاحده را از مزرعهٔ عالم برانداختند تا اینکه هشت-نُه سال پیش از این، این اعتقاد به کمال شدت در فرنگستان بروز کرد و اصحاب آن دولت فرانسه را بسیار پریشان نمودند.

به‌طوری‌که مشاهده می‌شود، مقصود مؤلف از این سیر در گذشتهٔ تاریخی این است که نشان دهد اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر ریشه‌های دراز تاریخی دارد و به‌اصطلاح به‌یکباره «از آسمان نیفتاده است». درعین‌حال

نویسندهٔ مقاله به تفاوت بین این اندیشه‌ها و «اعتقادات طوایف» سابق نیز اشاره کرده، آن را بدین‌بیان توجیه نموده است:

> تفصیلی که در این باب از ایام گذشته و از اعتقاد طوایف مذکوره نوشتیم در هر قرنی که بروز کرده‌اند به اقتضای وضع زمان و طبایع اهالی بوده است. این معنی که در این زمان از سمت فرنگستان بروز می‌کند معلوم است که به‌طور تمامی شباهت به اوضاع طوایف مذکور نخواهد داشت. چون اهل اروپ مردمانی هستند با نظم و قاعده و کسان بزرگ با عقل و فرهنگ میان ایشان بسیار است.

بدین‌بیان مؤلف تفاوت بین اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی معاصر و عقاید طوایف سابق را در «نظم و قاعده» و «عقل و فرهنگ اهل اروپ» می‌داند و بار دیگر سعی می‌کند اصول این اندیشه‌ها را توضیح دهد. او می‌نویسد:

> این گروه‌ها، که گاهی آنان را سوسیالیست، گاهی نهیلیست و گاهی کومونیست گفته‌اند، مانند گذشتگان برای به‌هم‌زدن ادیان و مذاهب عزمی ندارند و مقصودشان این است که روی زمین به‌منزلهٔ یک خانه است. اهل آن اهل یک خانه و اولاد و یک پدر و مادرند. همه برادروار زندگی کنیم به عزت و افتخار و وسعت روزی و کمی زحمت عمر بگذرانیم، دیگر نه شاه خودرأی لازم داریم و نه حکومت‌های مستبد. این‌قدر هم که قشون و اسباب جنگ که دولت‌ها برای خراب‌کردن خانه‌های یکدیگر و کشتن ابنای بشر ترتیب می‌دهند و روزبه‌روز اسباب آدم‌کشی را ترقی داده، بی‌جهت‌وسبب کرورکرور بنی‌آدم را بی‌هیچ گناهی فدای خیالات و هوای نفسانی خود می‌کنند و مبالغی پول ملت را در این راه صرف می‌کنند؛ هیچ‌یک از اینها لازم نیست. ترتیبی باید داد که مردم در کمال فراغت و آسودگی با هم الفت ورزند و برادروار راه بروند و گذرانشان هم به تنگی و خواری نشود.

باید متذکر شد که نویسندهٔ مقاله باوجوداینکه روی‌هم‌رفته نظر خوبی نسبت به سوسیالیسم و کمونیسم ندارد، معذلک از ذکر بعضی حقایق مثبته در این باره خودداری نمی‌کند. و گرچه این حقایق به صورتی بسیار سطحی و ابتدایی

بیان شـده اسـت، باوجوداین، از لحاظِ تأثیر مثبت در خوانندهٔ آن‌روزی در ایران و ترکیه و سـایر کشـورهای ایـن ناحیه قابل‌توجه اسـت. این نیـز به نوبهٔ خـود نتیجهٔ ناگزیـر شـیوهٔ برخورد مؤلـف به حل مشـکل یعنی طـرز برخورد ناشـی از موضع ابژکتیویسـم اسـت. مقالـه دامنهٔ ترویج اندیشـه‌های سوسیالیسـتی و میـزان اقتدار آنهـا را به عبـارت زیر وصـف می‌کند:

> آنچه به تحقیق پیوسـته، این جمعیت بی‌حدّوحصر هستند و اگر بخواهند امروز اوضـاع همهٔ دول و پادشـاهان را بر هم زنند، مقتدر هسـتند. لیکن بزرگان و رؤسای ایشـان وقت کار را ملاحظه می‌کنند.

سپس نویسندهٔ مقاله به انتقاد از عقاید سوسیالیستی پرداخته، «جهات نقصان» این اندیشـه‌ها را به عبارت زیر توضیح می‌دهد:

> و چنـد جهت نقصان در پیشـرفت مقاصدشـان هسـت. یکی آنکـه برای نگاه‌داشـتن نظم عالم قانون محکمی لازم اسـت و آن قانون ناتمام اسـت و هنوز نتوانسـته‌اند آن را به اتمام رسـانند. دویم آنکـه همه‌چیز ملت‌های روی زمیـن را، از قبیـل زبان و سـکه و اوزان و مقادیر و ذراع‌ها و حسـاب و غیـر ذلـک، می‌توان به یـک قاعـده درآورد، ولی بـرای ادیـان و مذاهب نمی‌توانند یـک میزان کلی قرار دهنـد و دینی را ملتزم شـمارند که مردم را به‌تدریـج به آن دعـوت نمایند.

از مقالـه معلوم اسـت که مناسـبات عقاید سوسیالیسـتی و کمونیسـتی با دین و مذهب برای مؤلف چندان روشـن نیسـت. علاوه‌براین او بـه عملی‌بودن این افکار عقیده ندارد، آنها را سـخنی بیش نمی‌پندارد و تأسـیس «اوضاع سوسیالیسـتی» را ازجملـه محالات می‌داند. او می‌نویسـد:

> لیکن هنوز جز سـخن از این مطالب چیزی فهمیده نشـده اسـت و ترتیب و تأسـیس همچنین اوضاعی ظاهر اسـت کـه در کمال اشـکال بل از قبیل محالات است. وانگهی هرگاه اقدام به همچنان کاری بشود، باید دریادریا خون‌ها ریخته شـود که همچنان مقصودی حاصـل گردد، بعد از آن هم آیا حاصل گردد یا نه. این اسـت که رؤسـای باهوش-و-فرهنـگ این طوایف هنـوز فتوا نمی‌دهند که اقـدام به اجرای کلیات مقاصد کرده شـود.

گرچـه لحن مقالـه و به‌ویژه طرز خاتمهٔ آن طوری اسـت که خواننـده را به ادامهٔ آن امیـدوار می‌سـازد، معذلـک باوجـودِ پژوهش‌هایی کـه کرده‌ایم تاکنـون دنبالهٔ این مقاله به دسـت نیامده اسـت. همچنین اظهارنظر دربـارهٔ مأخذها و منبع‌هایی کـه نویسـندهٔ مقاله از آن اسـتفاده کـرده بوده اسـت تقریبـاً غیرممکن اسـت. این مأخذهـا در مقالـه ذکر نشـده اسـت. اما تردیدی نیسـت کـه نویسـنده اطلاعات خود را پیرامون سوسیالیسـم و کمون پاریس و غیره از منابع رسـمی اروپایی گرفته اسـت. درعین‌حال علائمی در دسـت اسـت که حاکی از آشـنایی او با مطبوعات سوسیالیسـتی زمان خود می‌باشـد. البته بـرای خوانندهٔ امـروزی اهمیت این مقاله بیشتر از لحاظِ تاریخی اسـت تا از جنبهٔ نظری و تئوریک، و ما برای اینکه اهمیت تاریخی آن را روشـن کرده باشـیم سـند دیگری از مطبوعات همان زمـان را یادآور می‌شـویم. روزنامهٔ فرهنـگ، که به خرج ظل‌السـلطان حکومت وقـت و مدیریت میرزا تقی‌خان سـرتیپ حکیم‌باشـی در اصفهان منتشـر می‌شـد، اثـر جمال‌الدین اسـدآبادی در ابطـال مذهـب نِیچری‌هـا را در پاورقی چنـد شـمارهٔ پی‌درپی خود منتشـر می‌سـاخت. مقصود اصلی مؤلف ایـن مقاله آن بود که عقایـد «طبیعیین» و «منکـران الوهیت یعنـی نِیچری‌ها» و «مبادی فاسـده و اصول باطلـه»ی آنها را «باطـل» کند و مردود دارد. بدین‌منظور او شـرح مبسـوطی پیرامـون لزوم مالکیت خصوصی و ضـرورت اختلافات طبقاتی در جامعهٔ انسـانی و «حب اختصاص و امتیاز» که به قول او «علت حقیقیهٔ همهٔ مزایای انسـانی اسـت» آورده، بدین نتیجه می‌رسـد که با الغـای «مالکیـت خصوصی و محـو امتیـازات طبقاتی» انسـان‌ها چـون بهایمِ دشـتی در این جهان زندگـی خواهند کرد (فرهنگ، مورخـهٔ ۲۷ اکتبر ۱۸۸۱). دیده می‌شـود که صحبـت پیرامون سوسیالیسـم و کمونیسـم و گفت‌وگو دربارهٔ الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و محو اختلافات طبقاتی و استثمار و برقـراری تسـاوی و برابری در جامعه در آن موقع نیز بـا ضدیت و مقاومت جدی روبـه‌رو می‌شـده اسـت. به‌این‌ترتیب در مقایسـه با فرهنـگ و دیگـر مطبوعات آن زمـانْ نقش نسـبتاً مترقی ایران، کـه درواقع نمایندهٔ افکار روشـنفکرانهٔ لیبرالیسـتی در دوران سـلطنت مطلقهٔ فئودالی بوده اسـت، آشـکار می‌گردد.

از بررسی مقالهٔ ایران، مقایسهٔ آن با اسناد و مدارک دیگری که در دست است و تحلیل منطقی همهٔ آنها می‌توان چند نتیجهٔ مقدماتی زیر را به دست آورد:

۱. به‌طورکلی در کشورهای خاورِ میانه و نزدیک از نیمهٔ قرنِ گذشته صحبت از سوسیالیسم و کمونیسم معاصر به میان آمده است. در این جریان عده‌ای از ترک‌ها، اعراب و ایرانی‌های مقیم فرانسه که از نزدیک شاهد وقایع انقلابی سال ۱۹۴۸ و به‌ویژه کمون پاریس ۱۸۷۱ بوده‌اند نقش مؤثر داشته‌اند. برای ذکر نمونه‌ای از کشورهای عربی کافی است مثلاً به رشته‌مقالاتی که علی‌الدین هلال در هفته‌نامهٔ المصور درج کرده است مراجعه کرد. به‌طوری‌که محقق مصری در المصور (قاهره، کانون‌الاول، ۱۹۶۵) می‌نویسد: «در مصر نیز کلمهٔ «سوسیالیسم» برای اولین بار در نیمهٔ دوم قرن گذشته به‌وسیلهٔ شبلی شمیل، اهل سوریه که در پاریس تحصیل کرده و سپس در قاهره سکنی جسته بود، رواج یافته است.»

۲. کمون پاریس به‌خصوص یکی از عوامل مهم خارجی در این پروسهٔ تاریخی بوده است. در ترکیه مثلاً در امیرنامه علی‌پاشا، وزیر اعظم دربار عثمانی، که قریب دو ماه پس از شکست کمون پاریس یعنی ۲۵ ژوئیهٔ ۱۸۷۱ صادر شده است، به‌درشتی از کمون پاریس و انترناسیونال یکم یاد شده است. در امیرنامه به‌ویژه نوشته شده است: «در سال ۱۸۶۰-۱۸۶۱ افکار مضری، که برای کارگران خواستار حقوق برابر با سرمایه‌داران در استفاده از نعمت‌ها و ثروت‌های اجتماعی و شرکت در ادارهٔ امور دولت بود، به ظهور رسید و این افکار پلید در عرض ده سال در سنگرها پراکنده شده، در عرض دو[1] ساعت پاریس را با خاک یکسان کرد.» در ایران نیز مثلاً «وزیر انطباعات و دارالترجمه، محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، ضمن وقایع سال ۱۸۷۱ میلادی، یعنی سنهٔ ۱۲۸۸ از هجرت، مطابق سال بیست‌وپنجم از جلوس همایون» نوشت: «فرانسه: ظهور هیئت جدیدهٔ مسما به اسم کمونیست در پاریس و اصرار به شرارت و اقدام به جنگ با دولت جمهوری که در ورسای[2] است.» (همان کتاب، ص ۲۷۴)

۱. این کلمه در متن تقریباً ناخواناست. احتمالاً «دو» بوده است.
۲. در متن «ورسایل» آمده که به نظر نادرست است.

۳. در آن دوران بیشتر دربارهٔ سوسیالیسم و کمونیسم صحبت می‌شده است و کمتر اصول عقاید، برنامهٔ عمل و مضمون مرام و اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی تشریح و بیان می‌گردیده است. چنان‌که دیدیم در مقالهٔ مندرجه در اختر[1] استانبول و سپس ایران تهران از بلانکی و لوئی بلان به‌مثابهٔ رهبران و قائدین برجستهٔ سوسیالیسم معاصر یاد شده است. در ترکیه نخستین باری که در یک اثر مهم از کارل مارکس («قارل مارقس») و اثر جاویدش سرمایه نسبتاً به‌تفصیل و به‌نیکی یاد شده است، هجده سال بعد، در کتاب علم اقتصاد تألیف محمدجاویدبگ است (استانبول، مطبعهٔ مهران، جلد ۲، سال ۱۳۱۵). در تقریظ مبسوطی که احمد شعیب بر این کتاب نوشته و در شماره‌های ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ مجلهٔ ثروت فنون درج شده، از «تعمق و تبحر فوق‌العادهٔ مارکس در مسائل اقتصادی و ریاضی و معلومات، مطالعات عمیق و متنوع» او صحبت کرده است (ثروت فنون، شمارهٔ ۴۷، صص ۲-۲۸، مارس ۱۳۱۵). لیکن این نوع مقالات هم هنوز مضمونی بسیار سطحی و ابتدایی داشته و منظور عمدهٔ آنها بیشتر جلب‌توجه خوانندگان به اهمیت و لزوم طرح این‌گونه مسائل بوده است تا تحلیل و بررسی دقیق و کوشش در به‌کاربردن آنها.

اواخر قرن گذشته و اوایل قرن حاضر، با ورود سرمایه‌داری به مرحلهٔ نهایی آن، امپریالیسم، مسئلهٔ ملی و مستعمرات جنبهٔ فوق‌العاده حادی به خود گرفت. انترناسیونال دوم، که در کنگرهٔ لندن (سال ۱۸۸۶) به تقبیح استعمار و محکوم‌کردن آن مبادرت ورزیده بود (گرچه تقبیح نیز فقط جنبهٔ دکلاراتیف داشت) و در کنگرهٔ پاریس (سال ۱۹۰۰) لزوم تشکیل سازمان‌های سوسیالیستی در کشورهای مستعمره را متذکر گردیده بود (لیکن عملاً قدمی در این راه برنداشته بود)، به‌تدریج تحت تأثیر روزافزون اپورتونیست‌ها و رویزیونیست‌ها در تصمیمات آنْ روحیهٔ سوسیال‌ـ شوونیستی تفوق یافت، به‌طوری‌که قطعنامهٔ کنگرهٔ آمستردام (سال ۱۹۰۴) با کمالِ صراحت موضوع آزادی و استقلال مستعمرات را به اندازهٔ رشد و پیشرفت آن کشورها محدود می‌ساخت و درحقیقت رژیم استعماری در این ممالک را

۱. در اینجا نام روزنامه به‌صورت باختر آمده بود که با توجه به مطالب همین مقاله نادرست به نظر می‌رسد.

بـا کمیِ میزان رشـد آنها تبرئه می‌کـرد. در کنگرهٔ اشـتوتگارت (سـال ۱۹۰۷)، که در کمیسـیون مربوط به مسئلهٔ مستعمراتْ اپورتونیسـت‌ها اکثریت یافته بودند، در لایحهٔ مقدماتیِ قطعنامهٔ مربوطه نوشـته شـده بود: «کنگره، اصولاً و برای همیشه، هرگونه سیاست استعماری را که می‌تواند در رژیم سوسیالیستی تأثیر متمدن‌کننده داشـته باشـد محکوم نمی‌کند.» از این بیان به‌صراحت اسـتنباط می‌شـد که رژیم سوسیالیسـتی نیز گویا می‌تواند سیاسـت اسـتعماری داشته باشـد. بیهوده نبود که لنین این عبارت را «مدهش» توصیف کرده اسـت (آثار لنین به زبان روسی، چاپ ۴، جلـد ۱۳، ص ۷۰). گرچه در جلسـهٔ کنگره، در نتیجهٔ مبـارزهٔ پیگیر طرفداران لنین، جنبهٔ اسـتعماری این طرح پیشـنهادی سوسـیال‌دموکرات هلندی، وان کول، کاملاً افشـا گردید و لایحهٔ پیشـنهادی مارخلفسـکی، طرفدار لنیـن، اکثریت آرا را به دسـت آورد، مع‌ذلک قطعنامهٔ این کنگره نیز درحالی‌که سیاسـت اسـتعماری را تقبیح می‌کـرد به حمایت از جنبش‌هـای نجات‌بخش ملی خلق‌های مسـتعمرات و نیمه‌مسـتعمرات دعوت نمی‌نمـود. وان کـول در مباحثه با کائوتسـکی در کنگره بـا تعجب گفت: «بـه آفریقا ماشـین و ابزارِ کار بُـرد! این یک تئوری کتابی اسـت! و بـا این کار او (یعنی کائوتسـکی) می‌خواهد کشـور را متمدن سـازد! اگر ما برای وحشـیان آفریقای مرکزی ماشـین بیاوریم بـا آن چه خواهند کرد؟ بلکـه به دورِ آن رقص خواهنـد کرد... ما باید اسلحه‌دردسـت بدان‌جا برویم.» اپورتونیسـت‌هایی نظیر برنشتاین، داوید و دیگران نیز از چنین طرز برخوردی [با] مسئلهٔ مستعمرات، که درواقع امپریالیسـتی بـود نه سوسیالیسـتی، طرفداری می‌کردند. واضح اسـت بـا چنین وضعی امیدداشـتن به پشـتیبانی و تقویت نهضت‌هـای آزادی‌بخش ملی در کشـورهای وابسـته و مسـتعمره و ترویج اندیشـه‌های سوسیالیسـم و کمونیسم علمی و کمک به تشـکیل سـازمان‌های کارگـری و غیره از طرفِ ایـن قبیل احزاب انترناسـیونال دوم کامـلاً عبـث و بیهوده بود. تنهـا حزبی که به پرچم انترناسـیونال پرولتـری وفادار مانده، موضع انقلابی سوسیالیسـم علمی را تـرک نگفته، از کمک همه‌جانبـهٔ مـادی و معنـوی خلق‌های کشـورهای وابسـته و مسـتعمره خـودداری نکـرده و نظریـهٔ انقلابـی مارکسیسـم را موافق با شـرایط دوران امپریالیسـم تکمیل نمـوده و پیـش می‌بُـرد حزب بلشـویک‌ها به رهبـری لنین بـود. به کمک مسـتقیم

این حـزب بود که سوسیال‌دموکراسـی انقلابی در ایران به وجود آمـد و برای اولین بار حـزب سوسـیال‌دموکرات «اجتماعیون عامیـون» در دورهٔ انقلاب مشـروطیت تشـکیل گردیـد و بخـش پیگیر انقلابـی آن که حیدرخـان نقش برجسـته‌ای در آن ایفـا می‌کـرد در سـال ۱۹۱۷ حـزب عدالـت و در سـال ۱۹۲۰ حزب کمونیسـت ایـران را بنیان نهـاد. در ترکیه برای اولین بار حزبی که عنوان سوسیالیسـتی داشـت «عثمانلی سوسیالیسـت پارتیاسـی» بود که در سال ۱۹۱۹ تشـکیل گردید و جناح چـپ آن به رهبـری مصطفی صبحی، که یک سـال بعـد وارد حزب شـده بود، در سال ۱۹۲۰ اسـاس حزب کمونیسـت ترکیه را گذاشـت. در مصر اولین حزبی که نـام سوسیالیسـتی داشـت «الحزب الاشـتراکی المبـارک» بود که در سـال ۱۹۰۸ به‌وسـیلهٔ دکتر محمـد جمال‌الدین، تحصیل‌کرده در پاریس، تأسـیس شـد. از این دوران اسـت که افکار سوسیالیستی در این کشورها نفوذ کرده و باوجودِ دوران‌های نشـیب و فـراز به‌طورکلـی روزبـه‌روز بـر دامنهٔ وسـعت و عمـق نفوذ خـود افزوده اسـت. پژوهش‌های علمی کـه در این زمینه صورت گرفته مـا را بدین نتیجهٔ عمده می‌رسـاند که تاریخ نشر اندیشه‌های سوسیالیسـم علمی در کشورهای خاورِ میانه و نزدیک مسـتقیماً وابسـته به مرحلهٔ لنینی در تکامل مارکسیسـم است.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال دهم، شمارهٔ دوم

پیرامون نخستین آشنایی ایرانیان با مارکسیسم

عبدالحسین آگاهی

انقلاب مشروطیت علی‌رغم مداخلات مسلحانهٔ نیروهای دول امپریالیستی انگلستان و روسیهٔ تزاری و هجوم قشون ترک به دژ سرسخت انقلاب، یعنی آذربایجان، نقش بزرگی در تاریخ ایران ایفا نمود. در دورهٔ انقلاب مشروطیت بود که سوسیال‌دموکراسی ایران به وجود آمد. دوران فعالیت سوسیال‌دموکراسی در ایرانْ آغاز نفوذ و انتشار افکار سوسیالیسم علمی در کشور شد. اما این بدان معنی نیست که ایرانیان پیش از انقلاب مشروطیت با افکار سوسیالیستی آشنا نبودند.

البته اندیشه‌هایی از نوع سوسیالیستی، چنان‌که در تاریخ اکثر خلق‌ها دیده می‌شود، در فکر ایرانی نیز از قدیم نمونه‌هایی داشته است. نمونه‌هایی شبیه به فکر سوسیالیسم تخیلی، به‌ویژه در قرن گذشته، در جهان‌بینی ایدئالیستی هادی سبزواری، میرزا ابوالحسن جلوه و دیگران به چشم می‌خورد. عقیدهٔ حکیم سبزوار دربارهٔ مالکیت خصوصی، که آن را «امری اعتباری و اضافی» می‌دانست، در همان زمان شهرت کافی داشت. نزدیکی میرزای جلوه با جنبش بابیه که خالی از اندیشه‌های اشتراکی نبوده نیز معلوم است. او با پشتیبانی جدی از قیام تنباکو، که درواقع نخستین نهضت علنی ضدامپریالیستی در ایران بود، جنبهٔ میهن‌پرستانهٔ عقاید و روش سیاسی خود را آشکار کرد. اما این نوع اندیشه‌های خودرو و پراکنده

در شـرایط اقتصـادی و اجتماعی ایران آن زمان نمی‌توانسـت طی رشـد مسـتقلی بـه یک سیسـتم جهان‌بینی اجتماعـی علمی بدل شـود. افکار سوسیالیسـم علمی از خـارج و به‌ویـژه از روسـیهٔ تزاری کـه اوایل قـرن کنونی به مرکـز جنبش جهانی انقلابـی کارگـری مبدل شـده بود به ایـران آمد. ناگفته نمانـد که این افـکار به نوبهٔ خود اواسـط قرن گذشـته به‌تدریـج از اروپای غربی به روسـیه آمده بود.

به‌طوری‌کـه معلـوم اسـت نتیجـهٔ عملـی اولیـن کنگرهٔ «شـهر مینسـک» حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسـیه، که در ۱۸۹۸ تشکیل شده بود، از حدود اعلام رسـمی نام حـزب تجاوز نکرد. اعضـای کمیتهٔ مرکـزی منتخبه در ایـن کنگره قبل از اینکـه بتواننـد کاری صورت دهند به‌وسـیلهٔ مقامـات حکومت تزاری دسـتگیر شـدند. برای تشـکیل واقعـی حزب و تـدارک جدی دومیـن کنگره (سـال ۱۹۰۳) بود که لنین نشـر روزنامهٔ سیاسـی برای سراسـر کشور روسـیه را ضروری دانست.

روزنامهٔ ایسـکرا[1] (اخگـر)، که بنیان‌گـذارش ولادیمیر ایلیچ لنیـن بود، همچون سـایر مطبوعات انقلابی مارکسیستی در مهاجرت در اروپای غربی به طبع رسیده، از راه کشـورهای هم‌جوار ازجمله ایران به روسـیه فرستاده می‌شـد. به‌طوری‌که از مکاتبات نمایندگان و خبرنگاران ایسکرا دیده می‌شود، تبریز یکی از نقاطی بود که از همان آغاز انتشـار این روزنامه بدین‌منظور مورد اسـتفاده واقع می‌شـد. این کار انقلابی بسـیار مهم و پنهانی را لنین شـخصاً رهبری می‌کرد. مطبوعات انقلابی از مونیخ از راه برلن–وین–تبریز–باکو به روسـیه ارسـال می‌شد. چون آخرین مرحلهٔ ایـن راه به‌وسـیلهٔ چهارپـاداران طـی می‌گردید، در مکاتبـات محرمانـه آن را به نام «اسـب» می‌خواندنـد. حمل‌ونقل ایسـکرا لنینی از طریـق ایران به‌وسـیلهٔ گروهی از سوسـیال‌دموکرات‌های روسـیهٔ مقیم باکـو و حاجی ترخان صـورت می‌گرفت. گالپیرین، نیوکیدزه، کتسخوولی، کوزرتکو، کراسین و دیگران جزو این گروه بودند.

۱. ایسـکرا اولین روزنامهٔ مارکسیسـتی سراسـر روسـیه اسـت که نخستین شـمارهٔ آن ۱۱ دسـامبر ۱۹۰۰ در شـهر لایپزیک، شـماره‌های بعدی در مونیخ، از آوریل ۱۹۰۲ در لندن و از بهار سـال ۱۹۰۳ در ژنو به طبع می‌رسـید. از شـمارهٔ ۵۲ به بعد، پـس از خروج لنیـن از هیئت‌تحریریه که این روزنامه تحت نظر شـخص پلخانف منتشـر می‌گردید، ارگان منشـویک‌ها شد.

در نامه‌ای که مارتوف از شـهر مونیـخ پس از دهم ماه مهٔ ۱۹۰۱ به وچسـلوو مقیم برلن نوشـته، متذکر می‌شود:

> دیروز توفیق نیافتیم بسـته را برای شـما ارسـال داریم. خودمـان آن را از راه رومانـی خواهیم فرسـتاد و برای ایران همیـن روزها با اولین وسـیله چهار کیلو ارسـال خواهیم داشـت. بدین‌ترتیب شـما باید:
>
> ۱. ایسکرا[1]
>
> ۲. زاریا[1]
>
> ۳. یادداشت‌های ویتّه[2]
>
> ۴. بستهٔ دیگری که مطبوعات لازم آن را برایتان خواهند آورد
>
> به ایران بفرستید.[3]

این موضوع در سـند دیگری به شـرح زیر تأیید گردیده اسـت. بیست‌وهشتم ماه مه، بانو کروپسـکایا همسـر لنین از مونیـخ به کینپویچ به حاجی ترخان نوشـته که در آن به‌ویژه ذکر شـده است:

> مطبوعات در چهار بسـته (از برلن) به ایران ارسال گردیده است، به همان نحو که نوشته شده بود (سومین شمارهٔ ایسکرا، زاریا، یادداشت‌های ویتّه، زن کارگر[4] و روزهای ماه مه). اکنون دیگر یقینْ همه ارسـال شـده اسـت. اطلاع دهید آیا همه انجام گرفته اسـت؛ چطور می‌شـود مطبوعات را زود رسـاند؟ دانسـتن این نکته از این لحاظ مهم است که روشـن شود آیا این

۱. زاریا (شفق) مجلهٔ مارکسیستی علمی و سیاسی بوده است که در سال‌های ۱۹۰۱-۱۹۰۲ در اشتوتگارت به‌وسـیلهٔ هیئت‌تحریریهٔ ایسـکرا به چاپ می‌رسیده است. در این مجله یک‌سلسـله مقالات از لنین به طبع رسـیده اسـت. روی‌هم‌رفته چهار شـمارهٔ زاریا در سـه جلد (شـمارهٔ یکم آوریل، شـمارهٔ دوم-سوم دسامبر ۱۹۰۱ و شمارهٔ چهارم اوت ۱۹۰۲) منتشر گردید.

۲. جزوه‌ای است که ویتّه نوشته و مجلهٔ زاریا آن را در سال ۱۹۰۱ در اشتوتگارت به چاپ رسانده بود.

۳. آثار لنین به زبان روسی، چاپ روسی، جلد هشتم، ص ۱۳۶.

۴. کتابچـه‌ای اسـت کـه نینا کروپسـکایا همسـر لنیـن نوشـته و در فوریـهٔ ۱۹۰۱ به‌وسـیلهٔ مطبعهٔ ایسـکرا به طبـع رسـیده بود.

راه برای ارسال شماره‌های ایسکرا مناسب است یا فقط برای فرستادن جزوه و غیره. آنچه می‌دانی بنویس.[۱]

کمی بعد، گالپرین، که نمایندهٔ ایسکرا در باکو بوده، در نیمهٔ اول ماه ژوئن برای هیئت‌تحریریهٔ این روزنامه در مونیخ نامه‌ای ارسال می‌دارد که در آن چنین اظهارعقیده کرده است:

اولین کوشش ارسال مطبوعات از طریق ایران را باید بدون موفقیت شمرد. علت آن است که یک ارمنی که هیچ ارتباطی در ایران ندارد و با سهل‌انگاری به این کار نگاه می‌کند دست بدین کار زده است. تاکنون هیچ اطلاعی... پیرامون بستهٔ ارسالی شما به دست نیامده است. لیکن درصورتی‌که این کار به طرز اساسی‌تری تشکیل داده شود، می‌توان از این راه استفاده کرد.[۲]

سپس گالپرین می‌نویسد که به کمک یک سازمانی که ارتباطات و اشخاصی در ایران دارد امیدوار است (متأسفانه در نامه از این سازمان و اشخاص نام برده نشده است. ع.آ.). او دشواری‌های این راه و لزوم بررسی آن را متذکر شده و اضافه می‌کند:

فعلاً یک بستهٔ آزمایشی (به حداکثر وزنی که در پست قبول می‌کنند) بفرستید به آدرس: ایران...؛ و وزن و زمان ارسال آن (همچنین بستهٔ اول) را به من اطلاع دهید.[۳]

با کمالِ تأسف آدرسی که در این نامه بدان اشاره شده و در بالا با سه‌نقطه نشان داده شده است، به‌طوری‌که هیئت‌تحریریهٔ ناشر مجموعه‌آثار لنین متذکر می‌شود، به‌سختی قلم خورده و قابل قرائت نیست. البته اطلاع دقیق از این آدرس می‌توانست کمک بزرگی به تحقیقات بعدی و توضیح بعضی نظریات و فرضیات ما در این باره بنماید.

۱. مجموعه‌آثار لنین، جلد هشتم، ص ۱۴۵.
۲. همان.
۳. همان، ص ۱۵۴.

درهرحال ولادیمیر ایلیچ لنین شخصاً به این نامه جواب می‌دهد. در پاسخ لنین خصوصاً چنین ذکر شده است:

> به ایران فقط چندی پیش از راه وین مرسولاتی فرستاده شده، بدین‌ترتیب قضاوت‌کردن دربارهٔ عدم موفقیت زود است. ممکن است توفیق حاصل شود. به گیرنده در تبریز اطلاع دهید که او باید از برلن کتاب دریافت کند و هنگامی که دریافت شد به ما بنویسید.[۱]

از این مکاتبات و یک‌رشته اسناد دیگر پیداست که تبریز در سال‌های اول قرن کنونی نقش معینی در حمل‌ونقل مطبوعات انقلابی مارکسیستی به روسیه داشته است. می‌توان گمان کرد انقلابیونی در تبریز و دیگر شهرهای ایران بوده‌اند که در این کار با مارکسیست‌های روسیه همکاری داشته‌اند. به‌هرحال راهی که ایسکرا لنینی می‌پیموده، راه ارتباط‌های آتی انقلابیون ایران با مارکسیست‌های روسیه و راه نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی‌لنینیستی به ایران شده است.

اما انقلابیون و آزادی‌خواهان ایران برای افشای دستگاه حاکمه و بیدارکردن توده‌ها از طریق دیگر، ازجمله از راه‌های ارتباطات رسمی با کشورهای خارج خصوصاً روسیه، استفاده می‌کرده‌اند. از یادداشت‌های محمدعلی‌خان تربیت، که خاورشناس انگلیسی ادوارد براون در کتاب مطبوعات و شعر ایران جدید[۲] انتشار داده است، معلوم می‌شود مقالات روزنامهٔ غیبی در اصفهان تهیه شده، سپس به لنینگراد (پطرزبورغ آن زمان) ارسال و پس از چاپ‌شدن در آنجا برای انتشار به ایران عودت داده می‌شده است. مطالبی از این روزنامهٔ غیبی در دوران مشروطیت در ایران و بعدها (در سال ۱۹۱۱) در باکو تجدید طبع شده است. جزوه‌ای در ۵۰ صفحه به قطع پستی به نام رؤیای صادقه در اختیار نگارنده است که «نقل از روزنامهٔ غیبی» است. این کتابچه «در پطرزبورغ، سنهٔ ۱۹۰۳ میلادی، مطابق سنهٔ ۱۳۲۱ هجری در مطبعهٔ الیاس‌میرزا بوراغانسکی و شرکایش»

۱. همان.

2. E. G. Browne. The press and poetry of modern Persia. Cambridge. 1914.

بـه چـاپ رسـیده اسـت.[۱] به‌طوری‌که شـیخ حسـن جابـری در زیرنویـس صفحهٔ ۳۴۰ از کتـاب تاریـخ اصفهـان و ری اطـلاع می‌دهد، سـید جمال واعـظ، حاج میرزانصراللّـه ملک‌المتکلمیـن، آقـا شـیخ احمـد کرمانی و دیگـران، که اکثـراً از آزادی‌خواهـان بوده‌انـد، در تنظیـم مطالـب رؤیای صادقـه با حاج میرزاسـیدعلی جناب همکاری داشـته‌اند.

بحـث و تحلیل مضمـون این اثـر از حوصلـهٔ این مقالـه خارج اسـت. این‌قدر می‌گوییم که گرچـه کتابچه ظاهراً در لباس دین و به‌صـورت رؤیای روز قیامت به رشـتهٔ تحریر درآمده، لیکن درواقع این شـکل ظاهری فقط وسـیله‌ای برای افشای بی‌امان مظالم و اجحافات حکام مسـتبدی چون ظل‌السلطان (صص ۲۷-۳۵) و تزویر و ریای روحانیون مرتجعی نظیر شیخ محمدباقر مجتهد اصفهان و پسرانش (صص ۲-۲۷) بوده است. برای مثال، چند جمله از رؤیای صادقه را نقل می‌کنیم. نویسـنده از زبـان پـروردگار خطاب به شـیخ محمدتقی، پسـر شـیخ محمدباقر، می‌گویـد: «هر ملکی را به عنوانی و به شـکلی تصرف نمودی، اول‌ملاک شـدی، اول‌ثروتمنـد شـدی...» (ص ۱۴). در جای دیگر باز هم خطاب به او می‌نویسـد: «تو مانع ترقی ملت شـدی، مجمعی که درصدد تعلیم و آموزش اطفال مسلمانان بوده‌انـد بـر هـم زدی، مـدرس و مکتب تحصیـل اطفال بنـدگان مرا بایـر کردی و اکنـون افتخـار می‌کنی که منم کـه باعث بی‌علمی عامه شـده‌ام... تو مـردم را منع از افتتـاح مدارس و تحصیـل علوم عهد نمودی کـه نافهم و بی‌علم باشـند تا تو به اقتدار و ریاسـت خود بمانی» (ص ۱۶). «... کجا شـریعت اسـلام حکم می‌کند کـه بـی‌اذن داخل خانه‌ای شـوی یا عِـرض و ناموس مسـلمانی را به ایـن اصرار بر باد دهی؟» (ص ۱۷). شـیخ جواب می‌دهد: «مدارس عدیـده در اصفهان داریم. مدرسهٔ صدر، مدرسهٔ چهارباغ، دو مدرسهٔ جده، مدرسهٔ نیم‌آورد، مدرسهٔ کارگران، مدرسـهٔ ملا عبداللّه و غیـره. در تمام این مـدارس طلاب علـوم کار می‌کنند.» در پاسـخ به شـیخ خطـاب می‌شـود: «یا شـیخ! بـاز تجاهل کـردی، در ایـن مدارس

۱. قطعاتی که از رؤیای صادقه در این مقاله آورده شده از همین چاپ است.

کـدام علوم تحصیل می‌شـود؟ علوم حسـاب، جغرافـی، ریاضی، معرفت‌الاشـیا، سیاسـی و غیره، هیچ تدریس می‌شـود که به‌کارترین علوم اسـت؟!» (ص ۱۹).

آنچـه در ایـن جـزوه اهمیـت خـاص دارد این اسـت که، بـه خلاف نظر شـیخ حسـن جابـری، افشـاگری‌های آن به‌هیچ‌وجـه جنبهٔ غرض شـخصی و خصوصی نـدارد و کامـلاً عمومی یا بـه اصطـلاح مؤلفینش «نوعی» اسـت. در ایـن کتابچه تنها شـخص مسـعودمیرزا ظل‌السـطان حاکم اصفهان یا شـیخ محمدباقر و شیخ محمدتقـی و دیگـران مورد انتقـاد واقع نشـده‌اند، بلکـه به‌طورکلی حکام مسـتبد و روحانیـون ریاکار و مرتجع افشـا شـده‌اند. در این بـاره در جزوهٔ رؤیـای صادقه به‌ویژه گفته شـده اسـت: «مؤاخذات مـا بر نوع شماسـت، ولی ایـرادات نوعی بر افراد و اشـخاص نیز وارد اسـت» (ص ۲۷).

نشـر این روزنامهٔ غیبی شـاید از یک شـماره تجاوز نکرده باشـد، مع‌ذلک نقش این‌گونـه مطبوعـات در بیدارکردن افکار عمومی آشـکار اسـت. ملک‌المتکلمین، انقلابی شـجاع و ناطق پرحرارت صدر مشـروطیت که به امر محمدعلی‌شـاه و به دسـت جلاد باغشـاه صدرالاشـراف شـهید گردید، در این کار نقش مهمی داشـته اسـت. او لنین را می‌شـناخته و چندی پیش از شـهادتش از ولادیمیر ایلیچ به‌مثابهٔ بانفوذترین شـخصیت روسـیهٔ معاصر و رهبر انقلابی مردم روسـیه یاد کرده است. او در روزنامـهٔ روح‌القـدس در سـال ۱۹۰۷ اظهـار اطمینـان می‌کـرد کـه به‌زودی آفتـاب آزادی از افق روسـیه سـربرآورده، تمام مردم مظلـوم را بـرای زندگی نوینی روح خواهد بخشید.

مدارکـی که در دسـت اسـت نشـان می‌دهد که ملـک از اواخـر قرن گذشـته با افکار انقلابی آشـنا بوده اسـت. همیـن جزوهٔ رؤیـای صادقـه، به‌طوری‌که جابری انصـاری در کتـاب تاریـخ اصفهـان و ری اطلاع می‌دهـد، مدت‌ها قبـل از چاپ آن در پطرزبورگ، یعنی در سـال ۱۳۰۴ در اصفهان به رشـتهٔ تحریـر درآمده بود.[۱]

۱. آنچه شـیخ حسـن جابری نوشـته با اظهارات کلنل فیلوت، خاورشـناس انگلیسـی، مطابقت دارد. طبق اظهارات کلنل مزبور، شـیخ احمـد کرمانی معروف به روحی در اصفهان با میـرزا آقاخان کرمانی ملاقات نموده و دوسـتی پیدا می‌کند (ناظم‌الاسـلام کرمانی در شـرح حال شـیخ احمد روحی می‌نویسـد که «در مجاری سـال ۱۳۰۲ از کرمان با مرحـوم میرزا آقاخانِ معروف به طرفِ اصفهان مسـافرت نموده»). معلوم

در همان سال‌ها، یعنی در اواخر قرن گذشته، گروهی از جوانان ایالات و ولایات ایـران که بـرای تحصیل به تهـران آمده بودند به‌تدریج با افکار سوسیالیسـتی آشـنا می‌شـوند. عده‌ای از آنان بعداً در انقلاب مشـروطیت شـرکت کرده، برای تشکیل گروه‌های سوسـیال‌دموکرات در ایران و خـارج از ایران فعالیـت نمودند. از فعالین این گـروه میرزا جعفر ناطق حسـین‌زاده، عظیم عظیم‌زاده، میرزا اسـداللّه غفارزاده و دیگران را می‌توان نام بُرد که سـلیمان‌میرزا محسـن اسـکندری در رأس آنان قرار داشـت. بعضی از آنها در دوران انقلاب به شهادت رسـیدند؛ ازجمله میرزا جعفر ناطـق در خـوی و عظیم عظیم‌زاده در زنجان به دار آویخته شـدند. عـده‌ای از آنها که در سـال‌های قبل از انقلاب از طرفِ حکومت مسـتبدهٔ زمان تحت تعقیب قرار گرفته بودند مجبور به ترک کشـور شـده، بعضی به باکو مهاجـرت کردند. یکی از آنها اسـداللّه غفـارزاده اردبیلی بـود که در سـال ۱۹۰۳ به باکو رفـت. به‌طوری‌که تحقیقات علمی در این اواخر نشـان داده اسـت، مشـارٌالیه در حمل‌ونقل ایسـکرا لنینی از راه تبریز–اردبیل به باکو مشـارکت داشـته اسـت. او از سـال ۱۹۰۵ عضو حزب سوسـیال‌دموکرات و در سـال ۱۹۱۷ از مؤسسـین حزب «عدالت» و سپس در ۱۹۲۰ از بانیـان حزب کمونیسـت ایـران گردید و بالاخـره در انقلاب گیلان به دسـت ضدانقلابیون به شهادت رسید.

در سـال ۱۹۰۴ در باکـو گـروه سوسـیال‌دموکرات «همـت» بین ایـن مهاجرین بـه کمـک فعال مارکسیسـت‌های روسـیه تشـکیل می‌شـود. کمـک گران‌بهایی که سوسـیال‌دموکرات‌های قفقاز (اجتماعیون عامیون)، که در رأس آنها رجل مشـهور انقلابـی نریمـان نریمانف قرار داشـت، بـه انقلاب مشـروطیت کرده‌انـد در کتب مختلف ازجمله اثر نفیس احمد کسـروی انقلاب مشـروطیت ایران (چاپ سوم،

اسـت که میرزا آقاخان کرمانی که از مظالم عبدالحمیدمیرزا ناصرالدوله، حاکـم کرمان، به جان آمده بود، در سـال ۱۳۰۲ (به قول ناظم‌الاسـلام کرمانی) یا ۱۳۰۳ (به قول ادوارد براون) بـه اصفهان رفته بود. ضمناً معلوم اسـت که در ۱۳۰۵ شـیخ احمد و میرزا آقاخان هر دو به اسـلامبول می‌رونـد. بدین‌ترتیب به‌هرحال شـکی باقی نمی‌ماند که در سـال ۱۳۰۴ (یعنی سالی که شیخ حسـن جابری از تألیف جزوهٔ رؤیای صادقه صحبـت به میان آورده و شـیخ احمد روحی را به همراه سـید جمـال واعظ و ملک‌المتکلمیـن و دیگران از تنظیم‌کنندگان آن جزوه محسـوب می‌دارد) نامبرده حقیقتاً در اصفهان بوده اسـت.

تهران، سال ۱۳۳۳، صص ۲۲۶-۲۲۷، ۳۲۶ و غیره) مندرج است و ما از تکرار آن خودداری می‌کنیم.

یکی از کسانی که در ایجاد سوسیال‌دموکراسی ایران نقش فعالی داشته است حیدرخان عمواوغلی است که بعدها از بانیان حزب کمونیست ایران گردید. از خاطرات او که در مجلهٔ یادگار مندرج است چنین برمی‌آید که قبل از انقلاب، در یازده ماهی که در خراسان می‌زیسته، سعی و تلاش زیادی برای تشکیل یک حزب سیاسی به کار برده است. او همفکرانی نیز نظیر مشهدی ابراهیم میلانی، کارگر گیلزساز، پیدا می‌کند، اما در اوایل کار توفیق زیادی در تشکیل یک حزب سیاسی حاصل نمی‌کند. حیدرخان بعداً با تهران رابطه پیدا می‌کند و بالاخره به تهران می‌آید. او به تشکیل یک «حوزهٔ خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق می‌شود که به‌تدریج به‌صورت «حوزهٔ عمومی» توسعه می‌یابد، ولی این حوزهٔ عمومی پس از تشکیل انجمن‌ها و انتخاب وکلای مجلس یکم از هم می‌پاشد. حیدرخان می‌گوید:

> هرکسی در انجمنی عضویت پیدا کرده، حوزهٔ عمومی ما از هم پاشید. پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزهٔ خصوصی که به فرقهٔ اجتماعیون عامیون روسیه (حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه ـ ع.آ.) اطلاع داده شد که در تهران فرقهٔ اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده است. از آنجا به شخص من نوشتند که لازمهٔ دستورالعمل به شعبهٔ مسلمان‌ها و ایرانی‌ها در قفقاز داده شده است و شما هم شعبهٔ آن را در تهران افتتاح کرده، معاً کار کنید.

از اینجا به‌خوبی آشکار است که حیدرخان از همان زمان با مرکز جنبش سوسیال‌دموکراسی کارگری روسیه یعنی با کمیتهٔ مرکزی حزب ارتباط داشته است و برحسبِ توصیهٔ کمیتهٔ مرکزی بوده که با سازمان سوسیال‌دموکرات کارگری مسلمان‌ها و ایرانی‌های مقیم قفقاز همکاری نزدیک نموده. این «شعبهٔ مسلمان‌ها و ایرانی‌ها در قفقاز» که حیدرخان از آن نام می‌برد، به گمان نزدیک به یقین، همان گروهی است که نریمان نریمانف در رأس آن قرار داشته است. بعضی از بستگان حیدرخان نیز در انقلاب مشروطیت با او همکاری داشته‌اند؛ ازجمله

پسرعموی او تیمور به همین سبب به دست تروریست‌های ضدانقلابی ۲۳ فوریهٔ ۱۹۱۱ در تهران به هلاکت رسید.

ازجمله کمک‌های گران‌بهای سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز به انقلابیون ایران یکی کمک مطبوعاتی بود. ایران‌شناس شوروی، بانو بلووا، در این باره می‌نویسد: «چون سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی مدت مدیدی مطبعه در ایران نداشتند، ناچار بودند در سال‌های اول انقلاب بیانیه‌ها و سایر مطبوعات خود را در چاپخانه‌های ماورای قفقاز به طبع رسانده و (اغلب از باکو) به کشور حمل نمایند.» همین مورخ با استناد به چند سند از «بایگانی مرکزی دولتی ارتشی و تاریخی» متذکر می‌شود که: «بیانیه‌هایی با نشانهٔ باطوم در سال‌های ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ و اوایل ۱۹۰۸ میان اهالی منتشر می‌گردید.» با استناد به سند دیگری از همین آرشیو، ایران‌شناس نامبرده اضافه می‌کند: «فرستادهٔ دولت تزاری روسیه، ن.گ. هارتویگ، می‌نویسد کمیته‌های انقلابی که در ایران شروع به ایجاد کرده بودند طبق دستور ایرانیان جوانی که از خارجه آمده و دارای عقاید سوسیالیستی بودند عمل می‌کردند.»[1] سندی که این مورخ ایران‌شناس به ضمیمهٔ مقالهٔ خود منتشر کرده، یعنی «دستورالعمل (نظام‌نامه) حزب سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی»، از این لحاظ دارای اهمیت خاصی است که مراحل تحول اصول سازمانی فرقهٔ اجتماعیون عامیون را آشکار می‌سازد. این نظام‌نامهٔ چهارده‌ماده‌ای تقریباً از نیمهٔ دوم سال ۱۹۰۵ تا دهم سپتامبر ۱۹۰۷، که در مشهد نظام‌نامهٔ دوم چهل‌وهفت‌ماده‌ای تنظیم می‌شود، اساس کار سازمانی سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی بوده است. باید ذکر کنیم که آنچه دربارهٔ وجود دو نوع حوزه یعنی حوزهٔ «خصوصی» و حوزهٔ «عمومی» و همچنین دربارهٔ عدهٔ اعضای حوزهٔ خصوصی (هفت تا یازده نفر) در این نظام‌نامه ذکر شده، با آنچه در خاطرات حیدرخان مندرج است توافق کامل دارد و این دو سند یکدیگر را تأیید می‌کنند. نظام‌نامهٔ چهل‌وهفت‌ماده‌ای سال ۱۹۰۷ به‌وسیلهٔ مورخ دیگر شوروی، بور-رامنسکی، در مجلهٔ کراسنی آرخیو

۱. ن.ک. بلووا، پیرامون مسئلهٔ حزب سوسیال‌دموکرات ایران، مجلهٔ مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق، چاپ دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۶۰، صص ۱۱۸-۱۱۹ و ۱۳۳.

(بایگانی سرخ)، شمارهٔ دوم، سال ۱۹۴۱، با بعضی اختصارات به چاپ رسیده بود کـه بانو بلـووا اختصارات نامبـرده را در مقالهٔ خود تکمیل کرده اسـت. چون اصل متون فارسی این دو سند تاکنون به دسـت نیامده، این است که ترجمه‌های روسی منتشـره در مجلهٔ بایگانی سرخ و مجلهٔ مسـائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق به‌مثابهٔ یگانه‌اسناد موجود برای بررسی اصول سازمانی و رشد تاریخی حزب سوسـیال‌دموکرات ایران دارای اهمیت خاصی است. نظام‌نامهٔ چهارده‌ماده‌ای سال ۱۹۰۵ به‌خوبی نشـان می‌دهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران و درجهٔ عمق و نفوذ آن هنوز در سـطح نازلی قرار داشـته اسـت. مضمون اسـناد و مدارکی کـه در دسـت اسـت و تجزیه‌وتحلیـل آنها نشـان می‌دهد که ایـن آشـنایی اولیه با افکار سوسیالیسـتی هنوز به معنای دانستن این نظریهٔ اجتماعی علمی نبوده است. کسانی که آن زمان در ایران از سوسیالیسم اطلاع داشتند آن را یک رژیم اجتماعی خوب و عادلانه‌ای می‌دانسـتند که می‌تواند سـعادت توده‌های وسـیع زحمت‌کش را تأمیـن کنـد و آنهـا را از مظالم طبقاتی آسـوده سـازد. آنها دربـارهٔ چگونگی این جهان‌بینـی علمـی و اینکـه مارکسیسـم چگونه مسـائل مختلفـهٔ زندگی سیاسـی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مردم را طرح و حل می‌کند، معلومات و اطلاعات لازم را نداشـتند. اما به‌تدریج با رشـد جنبش انقلابی و توسـعهٔ سوسیال‌دموکراسی در ایـران، رفته‌رفته اطلاعات مردم پیرامون سوسیالیسـم علمی نیز توسـعه یافت و چنان‌که خواهیم دید این توسـعه حقیقتاً سـرعتی قابل‌ملاحظه داشـت.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال سوم، شمارهٔ دوم

دوران اولیهٔ نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران

عبدالحسین آگاهی

با رشد انقلاب مشروطیت و توسعهٔ فعالیت سوسیال‌دموکراسی در ایران، اطلاعات مردم دربارهٔ سوسیالیسم و مارکسیسم نیز توسعه یافت. کمک انقلابیون روسیه، تحت رهبری و هدایت لنین، نقش مهمی در این کار داشت. این مساعدت و همکاری انقلابی به‌ویژه ازاین‌جهت اهمیت بیشتری کسب می‌کند که مارکسیست‌های روسیه در آن زمان، یعنی پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه، خود گرفتار شدیدترین مصائب و مشکلات ارتجاع وحشی «استولیپینی» بودند.

یکی از کمک‌های گران‌بهای مارکسیست‌های روسیه به انقلاب مشروطیت اعزام عده‌ای انقلابیون به ایران و ازجمله فرستادن رجل مشهور سیاسی و انقلابی گریگوری کنستانتینویچ (سرگو) اورجونیکیدزه در پاییز سال ۱۹۰۹ بود. او تقریباً یک سال (با فاصلهٔ کوچکی) یعنی تمام آخر سال ۱۹۰۹ و قسمت اعظم سال ۱۹۱۰ (تا ماه نوامبر) در ایران به سر برد. شرح فعالیت سازمانی و شرکت مستقیم او در زدوخوردهای مسلحانه و عملیات انقلابی در نقاط مختلفهٔ گیلان و آذربایجان از وظیفهٔ این مقاله خارج است. همین‌قدر می‌گوییم که گروه سوسیال‌دموکرات‌های رشت به کمک او برای اولین بار در ایران به ترجمهٔ مانیفست حزب کمونیست

دست زد. گرچه این ترجمه به انجام نرسید، لیکن به‌مثابهٔ اولین اقدام به ترجمهٔ آثار مارکسیستی به زبان فارسی قابل ذکر است.

به‌طوری‌که دانشمند ایران‌شناس شوروی م.س. ایوانف در اثر ذی‌قیمت خود انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران می‌نویسد: «بنا به ابتکار اورجونیکیدزه در شهر رشت، کلوب انترناسیونال تأسیس گردیده بود که کارگران، روستاییان و پیشه‌وران در آنجا جمع می‌شدند. گ.ک. اورجونیکیدزه در این کلوب سخنرانی‌هایی پیرامون انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، دربارهٔ اشتراک منافع خلق‌های ایران، ماورای قفقاز و روسیه، دربارهٔ مبارزهٔ کارگران و روستاییان ایران، مصادرهٔ اراضی فئودال‌ها و غیره ایراد می‌کرد.»[۱] مورخ شوروی، آرطونیان، در کتاب خود انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران و بلشویک‌های ماورای قفقاز اطلاع می‌دهد که اورجونیکیدزه به همراه انقلابی مشهور آذربایجان، مشهدی عزیزبگف، به عضویت کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات ایران برگزیده شده بودند.[۲]

سرگو اورجونیکیدزه در تمام مدت فعالیتش در ایران، مرتباً با لنین رابطه و مکاتبه داشت. در مکاتبات او با لنین مطالبی موجود است که به‌ویژه از نظرِ بررسی تاریخ ترویج افکار مارکسیستی در ایران اهمیت خاصی دارد. از نامه‌ای که او در تاریخ ۴ ژوئن ۱۹۱۰ به لنین نوشته معلوم می‌شود که در آن زمان مطبوعات مارکسیستی به مقصد ایران ارسال می‌شده است. از این نامه دیده می‌شود که نه‌تنها در رشت، که [در آنجا] به ابتکار اورجونیکیدزه کلوب انترناسیونال دایر بوده، بلکه در دیگر شهرها ازجمله انزلی (پهلوی کنونی) نیز مطبوعات سوسیالیستی مرتب دریافت و مطالعه می‌شده است. اورجونیکیدزه به لنین می‌نویسد: «دربارهٔ آن شماره از ارگان مرکزی (منظور روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات ارگان مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه است. ع.آ.) که من خواهش کرده بودم، رفقا، من ارگان مرکزی را مرتب دریافت می‌کنم. آن شماره را یکی از رفقا، که ازقرارِمعلوم

۱. م.س. ایوانف، انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران، مسکو، ۱۹۵۷، ص ۴۲۶.

۲. گ.س. آرطونیان، انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایران و بلشویک‌های ماورای قفقاز، ایروان، ۱۹۵۶، صص ۱۴۰ و ۱۴۷.

از دریافت مطبوعات از انزلی اطلاع نداشت، از انزلی خواسته بود و پس از آنکه مطلع گردید دیگر این ضرورت منتفی شد.»[۱]

در همین نامهٔ اورجونیکیدزه وصول شمارهٔ ۱۳ ارگان مرکزی حزب را نیز اطلاع داده، می‌نویسد: «گولوس سوسیال‌دموکرات (صدای سوسیال‌دموکرات در آن زمان روزنامهٔ منشویک‌ها بوده است. ع.آ.) و دنونیک سوسیال‌دموکرات (روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات که به‌وسیلهٔ پلخانف انتشار می‌یافت. ع.آ.) نیز رسیده است. گولوس را انزلی‌ای‌ها به من می‌دهند، لذا ارسال آن برای من لزومی ندارد. دنونیک را با کمالِ میل خواندم.»[۲]

از این مکاتبات و یک‌سلسله مدارک دیگر آشکار است که در آن زمان اسناد کنگره‌ها، کنفرانس‌ها و پلنوم‌های کمیتهٔ مرکزی حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه به ایران می‌رسیده و مطالعه می‌شده است. ازجمله صورت‌جلسهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی این حزب، که از ۱۵ ژانویه تا ۵ فوریهٔ ۱۹۱۰ در پاریس تشکیل شده بود، به ایران ارسال شده و رسیده بود. در کنفرانس‌ها و سخنرانی‌هایی که سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در مهاجرت در کشورهای اروپای غربی تشکیل می‌دادند اغلب به مظالم دول امپریالیستی نسبت به ایران اعتراض کرده، با انقلاب مشروطیت و سوسیال‌دموکرات‌های ایران اظهار همدردی و همبستگی می‌کردند. ازجمله در ماه مهٔ سال ۱۹۱۰ در شهرهای زوریخ، بال، ژنو و پاریس کنفرانس‌هایی تشکیل می‌شود که طبق خبر روزنامهٔ ایران نو یکی از سوسیال‌دموکرات‌های روسیه «به نام مستعار ثریا» که در انقلاب مشروطیت از نزدیک شرکت جسته و در نبردهای تبریز «یکی از انگشت‌های دست خود را فدای حریت ایران نموده» بود، سخنرانی‌هایی ایراد می‌کند.[۳]

۱. گ. ک. اورجونیکیدزه، مقالات و سخنرانی‌ها، مسکو، ۱۹۵۶، ص ۱.

۲. همان.

۳. ایران نو، شمارهٔ ۲۲۸، مورخهٔ ۱۲ ژوئن ۱۹۱۰. چون این اخبار، اسناد و مقالات جنبهٔ سندیت تاریخی دارند، همه‌جا بدون حک و اصلاح عبارات عیناً نقل کرده‌ایم. ع.آ.

در قطعنامه‌ای که به مناسبت گزارش او دربارهٔ وضعیت ایرانْ ۲۳ ماه مه در پاریس تصویب می‌شود چنین گفته شده است:

> در ۲۳ ماه مه روس‌ها در پاریس جمع شده، کنفرانس «ثریا» را که دربارهٔ انقلاب ایران و حرکات حکومت روسیه در آنجا بود شنیده، محبت صمیمی خود را نسبت به ایرانیانی که سال‌های دراز در مقابل استبداد و ظلم شاهان و پلیتیک وحشیانهٔ بعضی دول اروپا، که در آنجا مثل اینکه در مملکت مفتوح و مغلوب خود حرکت نموده و اطفای آتش انقلاب را که باعث زندگی و تجدید اصول معیشت ایرانی‌ها بود در عهده کرده بودند، اظهار می‌نماید.[۱]

سپس در این قطعنامه به‌شدت نسبت به سیاست دول امپریالیستی روسیهٔ تزاری و انگلستان در ایران اعتراض شده، چنین ذکر می‌گردد:

> این اجتماع لعنت می‌گوید بر ائتلاف روس و انگلیس، بر آن ائتلاف «مقدس تازه» که مقصود اصلی‌اش همانا جلوگیری از بیداری شرق و خصوصاً حرکات تجددپرورانهٔ ایران که پیشاهنگ آسیای بیدار است می‌باشد. اجتماع، با یک ممنونیت تمام، آن ملت کبیر ایران را سلام فرستاده، آن را اطمینان می‌دهد که استبداد با همهٔ قوای موجودهٔ خود نیز نمی‌تواند که جلوی افکار احرارانهٔ ایرانیان را سد کند. اجتماع، با یک صمیمیت تمام، رضایت خود را از احرار قفقاز بیان می‌نماید که آنها با حرکات جان‌نثارانهٔ خود آن بدِ نامبرا که به‌واسطهٔ حرکات مستبدانهٔ دولت روس برای عموم روس‌ها مهیا گردیده بود، جبران و آن لوث لکهٔ رسوایی را از سیمای پاک ملت روسیه زدودند.[۲]

این قطعنامه به امضای «س. سمیونف ـ منشی هیئت» انتشار یافته بود. نظیر این قطعنامه در جلسات و میتینگ‌های سوسیال‌دموکرات‌های مهاجر روسیه در شهرهای ژنو، بال و زوریخ نیز به تصویب رسیده و در همان موقع انتشار یافته بود.

۱. همان.
۲. همان.

در نتیجهٔ تدقیقاتی که به عمل آورده‌ایم، معلوم شده این «ثریا» که روزنامهٔ ایران نو گاهی هم به نام «لاسال» یا «لاسای» گرجی از او نام برده است و فعالیت انقلابی او را در ایران باارج دانسته همان «ثریا» است که ولادیمیر ایلیچ لنین، در نامهٔ مورخهٔ ۲ ژانویهٔ ۱۹۱۱ خود به ماکسیم گورکی، با کمالِ تأسف توقیف‌شدنش را خبر داده است. لنین می‌نویسد: «قبل از هر چیز برای اینکه فراموش نشود، «ثریا» به همراه «ژوردانیا» و «رامیشویلی» توقیف شده است... حیف از این جوان خوب و انقلابی.»[۱]

لنین که توجه خاصی به جنبش انقلابی همهٔ خلق‌ها و به‌ویژه انقلاب مشروطیت داشته، اصرار می‌ورزد متن گزارش «ثریا» دربارهٔ ایران، سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز در انقلاب ایران، چاپ و منتشر شود و به گزارش حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه که می‌بایست به کنگرهٔ هشتم انترناسیونال دوم در کپنهاگ تقدیم می‌شد، پیوست گردد.[۲] لنین شخصاً متن گزارش «ثریا» را انشا می‌کند. متن تصحیح‌شده برای «کوتلیاریانکو» فرستاده می‌شود تا او [آن را] پس از ترجمه به زبان فرانسه برای چاپ‌شدن به مطبعه بفرستد. قرار بر این بود که ترجمهٔ فرانسه را نیز لنین شخصاً از نظر بگذراند.

یکم اوت ۱۹۱۰، لنین به کوتلیارنکو[۳] می‌نویسد: «وضعیت گزارش از چه قرار است؟ خیلی‌خیلی خواهش می‌کنم که چاپ آن را تسریع نمایید.»[۴] دیده می‌شود لنین اصرار خاصی داشته که گزارش تا افتتاح کنگرهٔ کپنهاگ (۲۸ اوت تا ۳ سپتامبر ۱۹۱۰) چاپ و منتشر شود. چهاردهم نوامبر، لنین در نامهٔ خود به گورکی مجدداً تأکید می‌کند: «گزارش «ثریا» درهرحال یقین به چاپ خواهد

۱. آثار لنین، چاپ چهارم، جلد ۳۴، ص ۳۸۳. «ثریا»، که در متون آذربایجان به شکل «تریا» آورده شده، نام مستعار «گلادزه»ی گرجی است که بعدها نیز جزو منشویک‌ها به فعالیت سیاسی خود ادامه داده، در اواخر ۱۹۱۴ یا اوایل ۱۹۱۵ با لنین ملاقات کرده است (آثار لنین، جلد ۲۵، ص ۲۶۲).

۲. به‌طوری‌که هیئت‌تحریریهٔ ناشر مجموعه‌آثار لنین متذکر می‌شود، گزارش «ثریا» پیوست گزارش حزب به کنگرهٔ کپنهاگ موجود نیست.

۳. در بند قبلی این اسم به‌صورت «کوتلیاریانکو» آمده بود.

۴. مجموعه‌آثار لنین، چاپ اول، مسکو-لنینگراد، ۱۹۳۰، جلد ۱۳، ص ۱۷۹.

رسید. هیئت‌تحریریهٔ ارگان مرکزی قطعنامه‌ای دراین‌خصوص تصویب کرده است.»[1] در همین نامه لنین از نابسامانی کار هیئت‌تحریریه سخت گله کرده است. بالاخره این گزارش با اصرار مکرر لنین به‌صورت جزوهٔ جداگانه‌ای به طبع می‌رسد. متن روسی گزارش «ثریا» در کتاب م. پاولویچ و س. ایوانسکی، ایران در مبارزه برای استقلال (چاپ مسکو، سال ۱۹۲۵)، تجدید طبع شده است. ترجمهٔ آذربایجانی این کتاب نیز در باکو در سال ۱۹۲۶ منتشر گردید. در این گزارش از اوضاع ایران و کمک سوسیال‌دموکرات‌های قفقاز به آنها نسبتاً به‌تفصیل سخن رفته، به‌ویژه نسبت به عملیات دولت تزاری و امپریالیست‌های انگلیس علیه انقلاب و خصوصاً بمباران مجلس توسط کلنل لیاخوف و اشغال تبریز به‌وسیلهٔ ژنرال سنارسکی به‌شدت اعتراض شده است. ازاین‌رو گزارش توجه انقلابیون ایران را به خود جلب می‌کند. روزنامهٔ ایران نو اخبار مفصلی دربارهٔ جلسات سوسیال‌دموکرات‌های روسیه در کشورهای اروپا و اعتراض آنها نسبت به مظالم دولت تزار و امپریالیست‌های انگلستان در ایران درج می‌نماید. روزنامه در همان شمارهٔ خود می‌نویسد:

> دراین‌خصوص کنفرانس‌های دیگر نیز داده خواهد شد و در آن کاغذی که از شعبهٔ پاریس به اداره نوشته‌اند معلوم می‌شود که در اجتماع بین‌المللی سوسیالیستی (کوپنهاغ)، که در این زودی‌ها جمع خواهد گردید، مسئلهٔ ایران نیز مطرح خواهد گردید.

انتشار این‌گونه اخبار و اسناد در روزنامهٔ ایران نو، ارگان «حزب دموکرات» در آن زمان، تأثیر بسزایی در افکار عامهٔ ایران نسبت به سوسیال‌دموکرات‌ها باقی می‌گذاشت. خود این روزنامه تحت تأثیر اندیشه‌های مارکسیستی قرار داشت و از نزدیک با اجتماعیون عامیون همکاری می‌کرد. سلیمان محسن اسکندری که از بانیان حزب دموکرات و صدر فراکسیون پارلمانی آن بود در این همکاری نقش برجسته‌ای داشت. آشنایی بعضی محررین روزنامه با مارکسیسم از یک‌سلسله مقالات مندرجه در آن به‌خوبی هویداست. ازاین‌جمله‌اند مقالاتِ فرقه‌های

۱. آثار لنین، چاپ چهارم، جلد ۳۴، ص ۳۷۹.

دست‌راست، فئودالیزم، مداخلهٔ جدیدهٔ انگلیس‌ها، اکثریت و اقلیت پارلمانی، قانون مطابقت و قانون مشروطیت، ایران در پارلمان فرانسه، کنفرانس‌هایی در خصوص ایران، کنگرهٔ بین‌المللی اجتماعیون، تکامل، یک ملاحظهٔ سیاسی، به مناسبت تعطیل بزرگ کارگران فرانسه، اتحاد و تمرکز قوای جامعهٔ ملت، مستشاران خارجی، اتحاد مقدس بر ضد دموکراسی ایران، ترور و غیره که در شماره‌های مختلف این روزنامه درج شده است.[۱]

در مقاله‌ای که ایران نو در شمارهٔ ۱۶ مورخهٔ ۹ نوامبر ۱۹۱۰ «به مناسبت تعطیل بزرگ کارگران فرانسه» انتشار داده، پس از آنکه از بانیان سوسیالیسم تخیلی مانند «سن‌سیمون» و «ائوئن» و بنیان‌گذاران سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس نام می‌برد و بعضی از نظریات آنها را به‌اختصار توضیح می‌دهد، می‌نویسد:

> میانهٔ کلیهٔ ارباب نظریات سوسیالیست و اجتماعی‌مسلکانْ کارل مارکس از همه مقتدرتر و نظریاتش عمیق‌تر است. کتاب این شخص، که موسوم

۱. فعالیت حزب دموکرات در آن زمان یکی از صفحات باارزش مبارزهٔ ضدامپریالیستی مردم ایران را تشکیل می‌دهد. علاوه بر روزنامهٔ ایران نو، که در تهران منتشر می‌شد، حزب در ایالات و ولایات نیز شعبات و مطبوعاتی داشت. مبارزهٔ دموکرات‌ها در این دوره خصوصاً در جنوب علیه امپریالیسم انگلیس اهمیت خاصی دارد. در شیراز روزنامهٔ حیات ارگان حزب دموکرات در سال ۱۳۲۸ [هجری قمری] (۱۹۱۰) تأسیس شده و تا سال ۱۳۳۴ [هجری قمری] (۱۹۱۵) منتشر می‌شد. ناشر آن شیخ محمدحسین حیات شیرازی (متوفی ۱۳۴۶ [هجری قمری]) چندین بار به زندان افتاد. حاج سیدمحمدباقر شیرازی در زمان جنگ جهانی اول عضو «هیئت مرکزی حزب دموکرات» در شیراز بود. در همان سال (۱۳۲۸) روزنامهٔ یادگار جنوب ارگان «فرقهٔ ترقی‌خواه ایران» به‌وسیلهٔ باقر تنگستانی (متولد ۱۳۰۱) تأسیس و به استعانت سید یعقوب انوار اردکانی منتشر می‌شد. این روزنامه نیز پس از یک سال انتشار توقیف شد. در شیراز «مجمع انقلاب زنان» از طرفِ شاعرهٔ مشهور دموکرات زندخت شیرازی (۱۳۲۸-۱۳۳۱) تأسیس و با جسارت هرچه کامل‌تر علیه حجاب زنان، در راه آزادی و برابری حقوق بانوان تبلیغ و مبارزه می‌کرد. این دوشیزهٔ شاعره، مجله‌ای به نام دختران ایران منتشر ساخت که متأسفانه بیش از هفت شماره انتشار نیافت. «کمیتهٔ حافظ استقلال» که دارای ارگانی به همین نام بود در سال ۱۳۳۴ توسط دکتر ابوالحسن‌خان تأسیس و علیه قوام‌الملک شیرازی و نفوذ امپریالیست‌هاس انگلیس در ایران مبارزه می‌کرد. در سال‌های آخر جنگ جهانی مرکز فعالیت دموکرات‌های ایران به‌طور عمده به آذربایجان منتقل شد و در زمان قیام شیخ محمد خیابانی در تبریز به اوج خود رسید. متأسفانه جریان تأسیس و دوره‌های فعالیت حزب دموکرات و سازمان‌های آن در ایالات و مطبوعات و فراکسیون پارلمانی آن تاکنون مورد بررسی و تجزیه و تحلیل لازم قرار نگرفته. خیلی از فعالین این حزب در مبارزه در راه آزادی، استقلال و تمامیت ایران، بارها به زندان افتاده یا جان خود را نثار کرده‌اند.

به سـرمایه اسـت، همین‌که به سـاحت انظار گذاشـته شـد مورد تحسـین و تمجیـد تمـام طبقـات کارگران گردیـد و این کتـاب برای کسـانی که در آرزوی حسـن تنظیمات اجتماعی و سیاسی بودند حکم انجیل آسمانی را پیدا کـرد. کارل مارکس فقط نظریات مسـلک اجتماعی را بر اسـاس‌های علمـی اسـتوار ننموده، بلکـه راه‌های اعمـالات اجتماعی را نیـز نمایاند و نشـان داد. نظریات این شـخص بزرگ نه آن است که امروزه تنها در آلمان کسـب اهمیت و رواج کرده باشد، مطالعات این مرد اجتماعی در روسیه، قسـمت عمدهٔ فرانسـه، انگلسـتان، ایتالیا و سـایر ممالک به قبول رسـیده اسـت. نظریات مارکس عقیده‌ای اسـت کـه امروزه میلیون‌هـا و میلیون‌ها گرونـده در اروپا و آمریکا دارد.

در مقالـهٔ دیگـری ایـران نـو از ضـرورت تاریخـی انقـلاب اجتماعـی سـخن گفتـه، می‌نویسـد:

نباید انقلاب را به‌واسطهٔ مصائب و بلایش نفرین کرد. مؤسس سوسیالیسم (اجتماعیت) علمی، کارل مارکس مشـهور، می‌گوید کـه: «انقلاب قابلهٔ هیئت‌هـای اجتماعیـه اسـت. همان‌طـور که تـا رنج مـادری نباشـد هیچ طفلی متولد نمی‌شود، همین قسـم نیز هیچ‌گونه تجدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعـی بدون انقلاب صـورت خارجی پیـدا نمی‌کند. چه ابـداً دیده نشده است که اصول خان‌خانی و ملوک‌الطوایفی مقام خود را خودبه‌خود به سـرمایه‌داری که در دامن خودش پرورش شـده، تودیع کند.»

در شمارهٔ دیگر این روزنامه می‌خوانیم:

عالم اقتصادی و اجتماعی، مصنف مشـهور دیگر، کارل مارکس ۶۰ سال پیش در کتاب اعلان اشـتراکیت این مطلب را بیشـتر نزدیـک به فهم بیان نموده اسـت کـه: «اصول سـرمایه‌داری همان‌طـور که دهـات را در تحت تبعیت شهر درآورده، اقوام وحشی یا نیم‌متمدن را تابع ملل متمدنه ساخته اسـت، همین قسـم نیز ممالـک فلاحتـی (یعنی ممالکی کـه محصولات زراعتـی دارند) را بـه ممالکی کـه صناعتی (یعنی محصولاتشـان صنعتی [اسـت]) باشـد، مشـرق‌زمین را به مغرب‌زمین پیرو و مطیـع می‌نماید.»

صورت خارجی پیداکردن این تدقیقات عمیقه و دیگر تحقیقات و پیش‌بینی‌های صحیحه چندان طولی نکشید. پس از فراغت از تقسیم آفریقای سیاه از همین حالا به بخش‌کردن و قطعه‌قطعه‌ساختن آسیا هم آغاز و مبادرت نموده‌اند.

دیده می‌شود که ایران نو از اثر مشهور مانیفست حزب کمونیست (بنا به ترجمهٔ تحت‌اللفظی روزنامه از نام این اثر اعلان اشتراکیت) نقل‌قول کرده است.[۱]

در رشته‌مقالات خود تحت عنوان ترور، روزنامهٔ درک ایدئالیستی و سوبیکتیویستی (ذهنی) تاریخ بشر را مورد انتقاد قرار داده، یگانه‌متُد صحیح بررسی حوادثِ تاریخی جامعهٔ بشر را متد ماتریالیسم تاریخی می‌داند. روزنامه متذکر می‌شود که سوبیکتیویسم در جامعه‌شناسی نقش شخصیت‌ها را عامل اساسی تغییرات اجتماعی محسوب داشته، کار را به پرستش شخصیت‌ها می‌کشاند. به همین دلیل ترور فردی را وسیلهٔ عمده‌ای برای تغییردادن مسیر تاریخ می‌شمارد. ایران نو می‌نویسد:

نظریهٔ ترور با نظریهٔ اجتماعی شخصیت‌خواهی رابطهٔ خیلی نزدیکی دارد. طرفداران این نظریه، موجبات و عامل تکامل ارتقایی و یا تنزل انحطاطی را از عناصر مادی ندانسته، به عناصر معنوی مربوط می‌دانند. به عقیدهٔ ایشان علل اقتصادی مولد آثار نبوده و موجبات ذکایی و روحی جهت حصول آثار و نتایج می‌شوند... هیئت اجتماعیه، که مرکب از افراد است، کلیتاً تابع اراده و آمال و احساسات فرد می‌باشد و علل مادی اهمیت درجهٔ ثانویه را دارا هستند. به عقیدهٔ ایشان، قتل یک شاه مستبد یا یک وزیر ستم‌پرست یا یک حاکم ظالم یا دیگری از رجال دولت که مستحق باشد می‌تواند اساس یک حکومت را تغییر دهد... .

در دنبالهٔ همین مطلب، ایران نو در شمارهٔ دیگر خود نشان می‌دهد که آموزش ماتریالیسم تاریخی به‌هیچ‌وجه نقش افکار پیشرو و مترقی را نادیده نگرفته، تأثیر

۱. نگاه کنید به آثار ک. مارکس و ف. انگلس، چاپ دوم روسی، جلد ۴، ص ۴۲۸.

عوامل ذهنی را انکار نمی‌کند. در توضیح این مطلب، روزنامه از مانیفست حزب کمونیست قطعه‌ای را به شرح زیر نقل می‌کند:

> مارکس در کتاب اعلان اشتراکیت خود می‌گوید: «وقتی از افکاری سخن می‌گویند که هیئت اجتماعی را منقلب می‌سازد، همین‌قدر این نکته را اعلام می‌کنند که عناصر جمعیت جدیدی در دامان جمعیت قدیمه تشکیل یافته و انفصال افکار و عقاید کهنه هم با انفصال مناسبات قدیمهٔ اجتماعی مع خواهد بود... .»[1]

سپس ایران نو در تشریح این موضوع که شخصیت‌ها تاریخ را نمی‌سازند، بلکه جریان رشد تاریخی جامعه است که ظهور این یا آن شخصیت را ضروری می‌سازد، از نامهٔ مشهور فردریک انگلس به اشتارکتبورگ (مورخهٔ ۲۵ ژانویهٔ ۱۸۹۴) چنین نقل می‌کند:

> یک نفر دیگر از مؤسسین بزرگ این نظریه (منظور نظریهٔ ماتریالیسم تاریخی یا به اصطلاح روزنامه «فلسفهٔ اجتماعیت مادی» است. ع.آ.)، چنین افادهٔ منظور می‌نماید: «به عرصهٔ وجود قدم‌گذاشتن فلان مرد بزرگ، یا به‌میدان‌آمدن چنین شخصی در همان مملکت، بدیهی است که جز اتفاق چیز دیگری نیست. اما اگر آن فرد را برداریم، باید دیگری را به‌جایش بگذاریم. اما آیا کسی یافت می‌شود که به لیاقت و شایستگیْ مقام شخص اول را احراز کند؟ ناپلئون مشهور که از جزیرهٔ کورس بیرون آمد... الی آخر.»

این ترجمه ادامه می‌یابد تا آنجا که انگلس از سزار، اوگوست و کرمول نام برده است.[2]

روزنامهٔ ایران نو در مقالات خود از مارکس، انگلس، لیبکنخت، ژان ژورس و دیگر رهبران سوسیالیسم نقل‌قول کرده، به ترویج اندیشه‌های مارکسیستی پرداخته است که ما در اینجا فقط چند نمونهٔ آن را آوردیم. روزنامه به نقل ساده اکتفا

۱. نگاه کنید به آثار ک. مارکس و ف. انگلس، جلد ۴، ص ۴۴۵.
۲. نگاه کنید به آثار منتخبهٔ ک. مارکس و ف. انگلس، جلد دوم، ۱۹۴۸، ص ۴۸۵.

نکـرده، در تطبیق اصـول و موازین آموزش مارکسیسـم با اوضاع مشـخص جامعهٔ زمـان خود نیز کوشـش کرده اسـت. در جایـی که از لـزوم جلب توده‌های وسـیع روستایی به‌ویژه ایلات و عشایر ایران به جنبش انقلابی سخن می‌گوید می‌نویسد:

> ... (کارل لیبکنخت) سوسیالیسـت مشـهور گفته اسـت که در اروپا هیچ انقلابی جز به مدد و معاونت دهاتی‌ها سـرنمی‌گیرد. ما می‌توانیم بگوییم حالیـه در ایـران نیز، نظـر به موقعیـت خارجیـه و داخلیه کـه داریم، هیچ انقـلاب ملـی جز بـا اسـتعانت و همراهـی ایلات بـه ظفریـت و پیروزی خاتمـه نخواهد گرفت.

در جـای دیگـر که ایـران نو مظالـم امپریالیسـت‌ها را در ایـران افشـا می‌کند به نطق سوسیالیسـت مشهور فرانسـوی، ژان ژورس، در پارلمان فرانسـه اشاره کرده، همبسـتگی بین‌المللـی و پشـتیبانی سوسیالیسـت‌های جهـان را از انقلابیون ایران نشـان می‌دهد. روزنامه می‌نویسـد:

> ... در جلسـهٔ روز بعـد یعنـی ۱۳ ژانویـهٔ ۱۹۱۱ مسـیو ژورس از خطبـای مشهور فرانسـه، رئیس فرقهٔ اجتماعیون، نطق مفصلی نمود... (با اعتراض به دولت فرانسـه متذکر شـد)... شـما چه احتیاجی داشـتید دو سـه سـال پیش، باوجودِ پروتسـت‌های عدیدهٔ ما، امضای معنوی فرانسـه را ذیل این عهدنامـهٔ روس و انگلیـس (قـرارداد ۱۹۰۷)، کـه مقدمهٔ تقسـیم و تجزیهٔ ایـران بـود، بگذارید؟ ایـران یک ملت بزرگ و نجیبی اسـت که سـابقهٔ آن معلـوم اسـت... آیا به‌واسـطهٔ اینکـه این ملت نتوانسـت فقط ظـرف چند روز هرج‌ومرجـی را کـه در عـرض چندین قرن اسـتبداد سـلاطین رذل و وزرای نانجیب و سـوگلی‌ها و معشـوقه‌های شـاه ـ(قال و مقال در بعضی صندلی‌ها) بلی آقایان! یک حقیقت آسـیایی است! (در طرف دست‌چپ: خیلی خوب! خیلی خوب!)ـ در مملکت احداث کرده بود، تسـکین دهد و خرابکاری‌های چندسـالهٔ آنهـا را اصلاح کند، دو ملت بـزرگ اروپا این را دسـتاویز قـرار می‌دهد که به قوت اسـلحه در آن مملکـت مداخله کنند و اراضی آن را اشـغال و بالاخره تقسـیم نمایند؟

این اسناد نمونه‌ای از همبستگی نهضت کارگری‌سوسیالیستی جهانی و پشتیبانی آن از سوسیالیست‌های ایران است. درج این‌گونه مطالب در صفحات ایران نو نشان می‌دهد که روزنامه برای این همبستگی و پشتیبانی اهمیت خاصی قائل بوده است. این تمایل به انترناسیونالیسم پرولتاریایی حتی مورد انتقاد و اعتراض بعضی دسته‌ها و مطبوعات دست‌راست واقع می‌شده [است].

در مقالهٔ چهارم از رشته‌مقالاتی که تحت عنوان ترور در شمارهٔ ۵۷ مورخهٔ ۲۹ دسامبر ۱۹۱۰ این روزنامه مندرج است، قطعهٔ مفصلی از مقدمهٔ اثر مشهور مارکس انتقادی از اقتصاد سیاسی آورده شده است که نشان می‌دهد مؤلف این‌گونه مقالات آشنایی خوبی با آموزش مارکسیسم داشته است. برای اینکه شمّ مارکسیستی مؤلفین این نوع مقالات و میزان آگاهی آنها از اصول سوسیالیسم علمی آشکار شود، نقل قسمتی از آن را ضروری می‌دانیم. این بخش ضمناً به‌مثابهٔ نمونه‌ای از اولین ترجمه‌های فارسی آثار مارکسیستی برای بررسی تاریخ رشد تدریجی امر ترجمه و تدوین اصطلاحات ویژهٔ علم مارکسیسم‌ـلنینیسم در ایران قابل‌توجه است.

در این رشته‌مقالات همه‌جا جهان‌بینی کمونیستی و آموزش ماتریالیسم تاریخی در مقابل نظریات ایدئالیستی و درک سوبیکتیویستی تاریخ جامعه گذاشته شده و مارکسیسم جداً دفاع و تبلیغ می‌شود. مؤلف در اثبات نظریهٔ خود به مارکس استناد کرده، می‌نویسد:

> ... (کارل مارکس) مشهور در دیباچهٔ کتاب تنقید علم اقتصاد می‌گوید: «... انسان‌ها در تحصیل وسایل حیاتیهٔ خود عقد روابط معینه می‌نمایند که لازم بوده و از ارادهٔ ایشان نیز مستقل می‌باشد. این روابط محصولاتی مجتمعاً بنیان اقتصادی هیئت اجتماعی را برپا می‌نمایند. به عبارت اخری، روابط و وسایط تحمیلیهٔ اساس حقیقی ساختمان جامعهٔ بشریت است. مؤسسات قضاییه، سیاسیه و غیره، پس از استحکام‌یافتن ارکان اقتصادی عرض وجود کرده و تظاهر می‌نمایند و اشکال و صور اجتماعی حاصله از هوش و ادراک و فهم و اطلاعات، نیز امور قضایی و سیاسی، قدم به میدان وجود می‌گذارند.

طریقه و اسلوب کسب و تحصیل معیشت مادی عموماً نمونه از بسط و توسعهٔ دایرهٔ اجتماعی، سیاسی، ذکایی و ادراکی حیات عمومیه است. فهم و اطلاع هیچگاه توصیف طرز زندگی را نمی‌کند، بلکه برعکس وضع معیشت اجتماع مدارج ادراک و ذکاوت جمعیت‌ها را می‌نمایاند. قوای حاصلهٔ هیئت اجتماعی، همین‌که از میزان معین ترقی خود تجاوز نمود، با وسایل موجودهٔ کسب محصولات به کشمکش می‌افتد و با به‌اصطلاح مناسبت و روابط مالکیتی که تا آنگاه موافق آن مناسبات در حرکت بوده‌اند مصادف می‌شود. این روابط و وسایطی که تا آن زمان وسیلهٔ توسعه و افزایش قوای تحصیلیه هستند آنگاه مانع پیشرفت کار می‌گردند، در این مورد دورهٔ انقلاب اجتماعی سر می‌رسد... الی آخر.»

این قطعه ادامه دارد تا آنجا که مارکس می‌نویسد:

بدیهی است که هیچ مسئله‌ای تولید نمی‌شود، مگر وقتی‌که شرایط مادیهٔ حل‌وفصل آن وجود داشته باشند و یا در شرف ایجادشدن باشد.[۱]

سپس روزنامه اضافه می‌کند: «این بود کلیهٔ فلسفهٔ اجتماعیت مادی که به قلم مؤسس آن رقم رفته است.»

انتخاب و نقل به‌ویژه این قسمت از اثر مارکس، که می‌توان گفت در اینجا عصاره و هستهٔ اصلی نظریهٔ ماتریالیسم تاریخی به‌اجمال بیان شده است، خود نشانهٔ آن است که نویسنده آشنایی خوبی با این جهان‌بینی داشته. به‌طورکلی از مقالات نامبرده در بالا به‌خوبی دیده می‌شود که در عرض سال‌های انقلابْ آشنایی ایرانیان به افکار سوسیالیسم علمی عمیق‌تر شده و نسبتاً با سرعت زیادی رشد می‌کرده است. ولی درهرحال نباید در ارزیابی این پدیده زیاده‌روی کرد.

ما با عقیدهٔ احمد کسروی دربارهٔ روزنامهٔ حبل‌المتین و ناشر آن جلال‌الدین کاشانی (مؤیدالاسلام)، که می‌گوید: «از سودجویان بوده و به هر کجا سودی برای خود امید می‌داشته، کوشش به نیکی توده و کشور را فراموش می‌کرده»[۲]،

۱. نگاه کنید به: ک. مارکس، انتقادی از اقتصاد سیاسی، ۱۹۴۹، صص ۷-۸.
۲. احمد کسروی، تاریخ مشروطهٔ ایران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۳۳، صص ۴۲ و ۴۳.

به‌هیچ‌وجه موافق نیستیم و خدمات ذی‌قیمت این روزنامه و ناشرش را شایستهٔ قدردانی می‌دانیم. اما درعین‌حال نکته‌ای را که کسروی در تاریخ مشروطهٔ ایران بدان توجه کرده است خالی از اهمیت نمی‌دانیم. او می‌نویسد: «من در یک شماره از حبل‌المتین دیدم دو گفتاری از یک تن (یوسف‌زاده همدانی) به چاپ رسانیده: یکی در ستایش «اتحاد اسلام» و واداشتن مردم به آن، و دیگری در ستایش «سوسیالیسم» و شمردن مزایای[1] آن‌چنان زندگانی‌ای، که نه نویسنده ناسازگاری آن دو را با هم دریافته و نه چاپ‌کننده به آن پی برده.»[2]

البته در همان زمان انقلابیون پیشرُوی در ایران بودند که از ناسازگاری ایدئالیسم و ماتریالیسم آگاه بودند، رابطهٔ دین با فلسفهٔ ایدئالیستی را می‌دانستند و چنان‌که دیدیم به اساس فلسفهٔ سوسیالیسم علمی و مضمون کلی ماتریالیسم تاریخی مارکس نیز وقوف داشتند. اما چنین کسانی زیاد نبودند. ازاین‌رو آنها نیز، اغلب به‌خاطر جدانشدن از توده‌های وسیع، مراعات احتیاط را در گفتار و کردار خود ضرور می‌دانستند. لیکن کسانی هم بودند که واقعاً معتقد بودند «عقاید سوسیالیست‌های عالم را اگر درست بشکافیم، همان عقاید مذهبی دین مقدس اسلام است».[3] همین روزنامهٔ استقلال ایران می‌بینیم در نمرات مختلف خود گاه از ناسیونالیسم نوشته، به خیال خود در مقابل انترناسیونالیسم از آن دفاع می‌کند، زمانی از سوسیالیسم می‌نویسد و سوسیالیست‌ها را «انسانیت‌خواهانی» که در راه آرزوهای عالیهٔ بشر جان خود را نثار می‌کنند می‌نامد. این روزنامه هم گاه از «اتحاد اسلام» می‌نویسد و گاه از مارکس نقل‌قول کرده، در اثبات مدعای خود به او استناد می‌نماید.

کلیهٔ قراین و شواهد موجود، خاصه سطح و عمق اندیشه‌های سوسیالیستی که در مطبوعات و جلسات آن زمان ترویج و تبلیغ می‌شده و مسائلی که طرح و حل می‌گردیده (نمونه‌هایی از این مسائل را در زیر خواهیم آورد)، نشان می‌دهد که

۱. کلمه ناخواناست، اما احتمالاً «مزایا» درست است.
۲. همان.
۳. استقلال ایران، شمارهٔ ۱۶۶، مورخهٔ ۲۹ دسامبر ۱۹۱۰.

روی‌هم‌رفته ما با دوران اولیهٔ نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در ایران مواجهیم. خود این امر که یک روزنامهٔ ارگان حزب دموکرات، که خود روزنامه‌ای مارکسیستی نیست، به ترویج افکار مارکسیستی بدان نحو دست زده، از علائم دوران اولیهٔ نفوذ این افکار است. تازه روزنامه‌ای نظیر ایران نو نادر است و مقالاتی شبیه آنچه در بالا بدان اشاره شد نیز چندان زیاد نیست. کاملاً پیداست که اشاعهٔ اندیشه‌های نسبتاً عمیق مارکسیستی هنوز از حدود عده‌ای روشنفکران پیشرو انقلابی تجاوز نکرده است. تصور توده‌ها دربارهٔ سوسیالیسم هنوز از حدود اطلاعات بسیار سطحی که «سوسیالیسم رژیم اجتماعی خوبی است» فراتر نرفته است. خود سوسیال‌دموکرات‌ها نیز وقوف لازم را به تئوری مارکسیستی نداشتند.

فعالیت سوسیال‌دموکراسی ایران به علل چندی، که عمدهٔ آنها عقب‌ماندگی رژیم اقتصادی-اجتماعی و ضعف طبقهٔ کارگر که تازه در شرف ایجاد بود و بالاخره مداخلات مستقیم و مسلحانهٔ دول امپریالیستی تزاری و انگلستان و حتی ترکیه بود، رشد و توسعه نیافت. سوسیال‌دموکرات‌های ایران نتوانستند اختلاف‌نظرهایی را که دربارهٔ یک‌رشته مسائل عمدهٔ سازمانی، تبلیغاتی و سیاسی در جریان انقلاب طبیعتاً پیش می‌آمد به‌درستی و شایستگی حل‌وفصل کنند. از همان اوایل تشکیل گروه‌های اجتماعیون و عامیون در کشور یک‌سلسله اختلاف‌نظرهایی به وجود آمده بود. از اسنادی که از آرشیو خصوصی مارکسیست مشهور روس، پلخانف، به دست آمده[1]، دیده می‌شود که عمدهٔ مسائل مورد اختلاف در سال ۱۹۰۸ به‌طور خلاصه از این‌قرار بوده است: از لحاظِ سازمانی آیا صلاح است که «سازمان سوسیال‌دموکرات خالص» تشکیل شود یا سوسیال‌دموکرات‌ها باید «داخل سازمان‌های دموکراتیک» فعالیت کنند؟ عده‌ای از سوسیال‌دموکرات‌ها در تبریز معتقد بودند که باید «گروه‌های خالص سوسیال‌دموکرات» تشکیل شود. آنها در توضیح و تأیید عقیدهٔ خود چنین استدلال می‌کرده‌اند که: «اولاً سوسیالیست و دموکرات ساده جهان‌بینی‌های مختلف دارند. ثانیاً دموکراتیسم

۱. نگاه کنید به مقالهٔ ایران‌شناس شوروی، م.س. ایوانف: اسناد تازه‌ای دربارهٔ گروه سوسیال‌دموکرات تبریز در سال ۱۹۰۸، مندرجه در مجلهٔ مسائل خاورشناسی (مسکو، شمارهٔ ۵، سال ۱۹۵۹).

یک سوسیالیست از لحاظِ پیگیری از دموکراتیسم یک دموکرات ساده متمایز است. ثالثاً سوسیالیست اگر از نقطه‌نظر طبقاتی پرولتاریا برآمد کند، می‌تواند با توفیق بیشتری در انقلاب بورژوازی شرکت نماید.» ازاین‌رو آنها پیشنهاد می‌کردند: «گروه سوسیال‌دموکرات خالص تشکیل شود، روشنفکران و کارگران آگاه و فعال‌تر در ایران برای اجرای مبارزهٔ طبقاتی از راه تبلیغ و تهییج و تشکیل توده‌های کارگری بدان جلب شوند.» عدهٔ دیگر عقیده داشتند هنوز شرایط عینی و ذهنی برای سازمان‌دادن و متحدکردن پرولتاریا در ایران وجود ندارد. پرولتاریای معاصر هنوز در ایران به وجود نیامده و لذا زمینه برای فعالیت سوسیال‌دموکراتیک خالص موجود نیست. لذا آنها پیشنهاد می‌کردند که فعلاً صلاح در آن است «از فعالیت سوسیال‌دموکراتیک خالص دست برداشته، به صفوف دموکراسی داخل شده، آن را از عناصر مرتجع پاک کرده، به تشکل آن کمک نموده و البته به‌مثابهٔ رادیکال‌ترین عناصر در آن فعالیت نمود» تا وقتی شرایط آماده شود. آنها ضمناً معتقد بودند که این یک مسئلهٔ اصولی نیست، بلکه «مصلحت سیاسی و تدبیر تاکتیکی است».

این مسئلهٔ مهم سازمانی با وظیفهٔ اساسی روز ارتباط مستقیم داشت. عدهٔ زیادی از سوسیال‌دموکرات‌ها در تبریز نمی‌توانستند اساساً این مسئلهٔ مهم را حل کنند که آیا باید در جنبش انقلابی که در جریان بوده شرکت کنند یا نه. عده‌ای که هنوز به عمق مضار نفوذ سرمایهٔ خارجی امپریالیستی در کشور (و جنبهٔ ضدفئودالی انقلاب مشروطه) درست پی نبرده بودند عقیده داشتند که این انقلاب جنبهٔ مترقی ندارد. آنها می‌گفتند: «چون مبنای انقلاب بر مبارزه علیه سرمایهٔ خارجی یعنی علیه تمدن اروپایی است، خودبه‌خود یک جنبش ارتجاعی است، زیرا سرمایهٔ خارجی یگانه‌عاملی است که به رشد حیات اقتصادی در کشور کمک می‌کند.»[1] عدهٔ دیگر معتقد بودند: «انقلاب ایران نهضتی مترقی

۱. روزنامهٔ بارپا (مبارزه)، نمرهٔ ۲-۴، مورخهٔ ژوئیه‌ـاکتبر ۱۹۰۸.

و به‌طـور عمده جنبـش اقشـار استثمارشـوندهٔ اهالی کشـور علیه نظـام فئودالی و سـرمایهٔ خارجی است.»[۱]

پس از مباحثات مفصل پیرامون مسئلهٔ سازمانی فوق‌الذکر، بالاخره در جلسه‌ای که ۱۶ اکتبر ۱۹۰۸ با شـرکت ۳۰ نفر از سوسیال‌دموکرات‌ها در تبریز تشکیل شده بود، پیشـنهاد یکم با اکثریـت ۲۸ رأی در مقابل دو رأی به تصویب می‌رسـد.[۲] اما مسـائل مورد اختلاف به‌کلی حل‌وفصل نمی‌شـود. بعضی از سوسیال‌دموکرات‌ها به کائوتسکی و پلخانف مراجعه می‌کنند. کارل کائوتسکی در نامه‌ای که برای گروه سوسیال‌دموکرات تبریز ارسال داشته، علیه تشـکیل فعالیت سوسیال‌دموکراسی در ایران اظهارعقیده کرده، می‌گوید سوسیالیسـت‌ها باید فقـط در مبارزهٔ دموکراتیک عمومـی توده‌هـا شـرکت جویند، زیـرا رشـد اقتصـادی کشـور هنـوز پرولتاریای معاصـر صنعتـی را در ایران بـه وجود نیاورده اسـت. قابل‌توجه اسـت کـه یکی از سوسـیال‌دموکرات‌ها، «واسـو»، که از تبریز نامه‌ای به پلخانف (۱۹ نوامبر ۱۹۰۸) نوشـته، مخصوصاً بـه این نکته توجـه کرده و در صحـت نظریهٔ کائوتسـکی تردید می‌کند. او انـکار نمی‌کند که در ایران هنوز صنایع ماشـینی معاصـر و پرولتاریای صنعتی وجود ندارد، اما می‌نویسـد: «لیکن در ایرانْ پرولتاریا، یعنی اشخاصی که فاقـد ابزار کار بـوده، نیروی کار و دانش خـود را به کارفرمایان می‌فروشـند، وجود دارد. در ایـن صـورت آیا سوسـیال‌دموکرات‌ها حق دارند از متشـکل‌کردن کارگران و مبارزه در راه ازدیاد دسـتمزد آنان خودداری ورزند؟»[۳]

درست اسـت که کائوتسـکی در نامهٔ خود به سوسـیال‌دموکرات‌های تبریز جنبهٔ مترقـی انقلاب مشـروطیت را تأییـد کرده، به نفع شـرکت سوسـیال‌دموکرات‌ها در آن اظهارعقیده کرده اسـت، اما درعین‌حال می‌نویسـد: «در نهضـت دموکراتیکی که از جانب تمام اقشـار زحمت‌کش کشـور پشـتیبانی می‌شـود، همیشه تمایلات

۱. همان.
۲. مقالهٔ م.س. ایوانف.
۳. همان.

ارتجاعی وجود دارد که نمایندگان آن عبارت از بعضی قسمت‌های خرده‌بورژوازی و روستاییان است.»[۱]

به عقیدهٔ دانشمند شوروی، ا.ن. هیفتس، که در کتاب پُرارزش خود لنین دوست بزرگ خلق‌های خاور به این نکته توجه کرده است: «بدین‌ترتیب کائوتسکی انقلابیون ایران را گمراه ساخته، تخم عدم اعتماد نسبت به امکانات انقلابی روستاییان پاشیده و به ایجاد جبههٔ واحد کلیهٔ نیروهای ضدفئودالی و ضدامپریالیستی لطمه می‌زده است.»[۲]

همان «واسو»، در نامهٔ خود به پلخانف، ضمناً سؤال کرده است که: آیا صلاح است به نفع آزادی بازرگانی یعنی علیه سیاست حمایت گمرکی تبلیغ شود؟ خود او چنین سیاستی را مضر به حال «ایجاد پرولتاریای صنعتی» در ایران دانسته است. او سؤال می‌کند که: آیا سوسیال‌دموکرات‌ها باید در مبارزه علیه سرمایهٔ خارجی شرکت کنند و «چه‌وقت چنین مبارزه‌ای ارتجاعی است و چه‌وقت ارتجاعی نیست؟» بالاخره او می‌پرسد که آیا سوسیال‌دموکرات‌ها باید نیروی شهربانی توده‌ای (میلیس) تشکیل دهند یا نه، خود او تشکیل چنین نیرویی را صلاح می‌دانسته است.[۳]

درهرحال کیفیت این‌گونه مسائل ایدئولوژی، سیاسی و سازمانی که مورد مباحثه بوده و شیوه و طرز حل آنها و نتایج حاصله، همه، نظر ما را دربارهٔ دوره‌بندی تاریخ انتشار افکار مارکسیستی در ایران تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که دوران فعالیت سوسیال‌دموکراسی ایران را نمی‌توان چیزی بیشتر از دورهٔ اولیهٔ نفوذ اندیشه‌های سوسیالیسم علمی به کشور دانست.

دانشمند شوروی، هیفتس، در کتاب نامبرده با استناد به شمارهٔ ۱ (۱۴) سپتامبر ۱۹۱۱ روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات می‌نویسد: «پاییز سال ۱۹۱۱ بیانیهٔ انقلابیون ایرانی خطاب به پرولتاریای بین‌المللی به روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات ارگان مرکزی حزب

۱. روزنامهٔ بارپا (مبارزه)، همان شماره.
۲. ا.ن. هیفتس، لنین دوست بزرگ خلق‌های خاور، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۷۲.
۳. رجوع کنید به مقالهٔ م.س. ایوانف.

بلشـویک فرسـتاده شـده بود.» او سـپس چند سـطر از این بیانیه را نقـل می‌کند.[۱] بانوی ایران‌شـناس شـوروی، بلووا نیز در مقالهٔ ارزندهٔ خود به همین مطلب اشـاره می‌کنـد که: «در سـپتامبر ۱۹۱۱ در روزنامهٔ سوسـیال‌دموکرات بیانیه‌ای به نام ایران جـوان خطاب بـه پرولتاریای سوسیالیسـتی اروپا، بـه کارگران همهٔ دنیا درج شـده بـود کـه آنها را بـه بلندکردن صـدای خود بـه دفـاع از آزادی ایران دعـوت می‌کرد. این بیانیه دارای امضـای «کمیتهٔ مرکزی حزب سوسـیال‌دموکرات ایران» بود.»[۲]

ذیلاً عین متن فارسی این بیانیه را، که [۱۶][۳] اوت ۱۹۱۱ یعنی تقریباً یک ماه قبل از انتشار متن روسی آن در روزنامهٔ سوسـیال‌دموکرات در تهران منتشر شده است، نقـل می‌کنیم. ما متن فارسـی را با متن روسـی که از سوسـیال‌دموکرات استنسـاخ کرده‌ایم برابر نمودیم. اختلاف قابل‌ذکری که مشـاهده شـد این اسـت که زیر متن فارسـی منتشـره در تهران، به‌جای عبارت «کمیتهٔ مرکزی حزب سوسـیال‌دموکرات ایـران» عبـارت «فرقـهٔ اجتماعیون عامیـون ایـران در قفقـاز» به چشـم می‌خورد. بـه عبارت دیگـر: اولاً نامـی از «کمیتهٔ مرکـزی» برده نشـده، ثانیاً محـل فرقه «در قفقاز» ذکر شـده است.

قبـل از آوردن متن این بیانیه از سـند دیگری که اواخر ژانویـهٔ ۱۹۱۰ یعنی تقریباً دو ماه بعد از افتتاح مجلس دوم در تهران انتشـار یافته اسـت یـاد می‌کنیم. در این سـند پس از تبریـک افتتاح مجلس شـورای ملی و ذکـر خدمـات و فداکاری‌های سوسـیال‌دموکرات‌های ایـران در ایـن راه، از عـدم لـزوم فعالیت حزبی در کشـور صحبت شـده و انحلال سـازمان‌های اجتماعیـون عامیون در ایران رسـماً و مؤکداً اعـلام گردیده اسـت. ایـن «انتباه‌نامه» چنین آغاز می‌شـود:

به نام نامی وطن مقدس ما ایران

۱. ا.ن. هیفتس، کتاب نامبرده، ص ۷۵. در این کتاب اشتباهاً به‌جای «۱ (۱۴)»، «۱۱ (۱۴)» چاپ شده است.
۲. ن.ک. بلـووا، پیرامـون مسـئلهٔ مربوط بـه به‌اصطلاح حـزب سوسـیال‌دموکرات ایران، مجموعهٔ مسـائل تاریـخ و ادبیات کشـورهای خارجی شـرق، مسـکو، ۱۹۶۰، ص ۱۳۴.
۳. عدد ناخواناست. احتمالاً ۱۶ یا ۲۶ باشد.

پس از تبریک افتتاح مجلس مقدس شورای ملی، شیّد اللّه ارکانه، بر صاحبان حس سلیم پوشیده نیست که در این مدت خدمات و اقدامات این فرقهٔ مقدسه در ایفای وظایف انسانیت و استقرار اساس حریت و مشروطیت ایران تا چه اندازه بوده است! در این موقع، که بر وفق آمال نوع‌خواهانْ خدمات اجتماعیون حسن نتیجه داده، بساط عدالت و مشروطیت در ایران گسترده شده، متأسفانه بعضی اشخاص به مناسبت به این فرقه خود را عزیز بی‌جهت قرار داده، پیرو اصول کیف ما یشاء شده، بنای پارتی‌بازی را گذاشته‌اند! با اینکه در این بحران مملکتْ تشکیل پارتی و اجرای مقاصد خودپرستی نهایت مضرت را دارد... .

و بالاخره بیانیه چنین ختم می‌شود:

لهذا از طرفِ مرکز فرقهٔ مقدس عجالتاً دستجات اجتماعیون عامیون فرقهٔ مجاهد از تهران و سایر بلاد ایران توقیف و تجدید شعبات آتیه را به انتخاب اشخاص لایق نوع‌پرست بی‌غرض به بعدها موکول نمودیم... مجدداً اعلام می‌داریم که از این تاریخ رسماً شعبات فرقهٔ اجتماعیون از ایران موقوف است و شعبهٔ رسمی نداریم و احدی نمی‌تواند خود را نسبت به این فرقه بداند و هر نوع لایحه به عنوان و مهری منسوب به این فرقه انتشار یابد از درجهٔ اعتبار ساقط است... .

دیده می‌شود که این «انتباه‌نامه» صریحاً «از طرفِ مرکز فرقه» انتشار یافته است. این مسئله احتیاج به تحقیقات و تدقیقات بیشتری دارد که پس از این تاریخ، یعنی از اوایل سال ۱۹۱۰ تا سپتامبر ۱۹۱۱ که بیانیهٔ مندرجه در روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات با امضای کمیتهٔ مرکزی حزب منتشر شده است، آیا دوباره این «شعبات فرقهٔ اجتماعیون عامیون» در «تهران و سایر بلاد ایران» تشکیل شده و «انتخاب اشخاص لایق نوع‌پرست بی‌غرض» عملی گردیده است، و چنانچه عملی شده به چه نحو صورت عمل به خود گرفته است؛ زیرا محقق است که فعالیت سیاسی و انقلابی سوسیال‌دموکرات‌های تهران در این دوره به‌هیچ‌وجه متوقف نشده و چنان‌که دلایل و قراین موجود حاکی است، بیشتر در داخل

انجمن‌ها و از طریق انجمن‌ها (خصوصاً در تهران، تبریز، رشت، اصفهان، همدان، بندر گز، استرآباد و غیره) صورت می‌گرفته است.[۱]

ضمناً معلوم است که بیانیهٔ اخیر که زیر عنوان استمداد از کارگران (بین‌المللی) شانزدهم اوت ۱۹۱۱ در تهران انتشار یافته «از طرفِ فرقهٔ محترمهٔ اجتماعیون عامیون ایران، از قفقاز به اجتماعیون بین‌المللی بعد از ورود محمدعلی به ایران مخابره شده است». ازقرارِمعلوم متن بیانیه، چون برای انتشار در روزنامهٔ سوسیال‌دموکرات تهیه می‌شده، به زبان روسی نوشته شده است. اینک متن فارسی آن:

> ایران جوان ایام صعب و روزگار سختی را می‌گذراند. آزادی و حریتی که در سایهٔ مساعی و اقدامات طبقات جماعت و از اثر نثارشدن خون‌های شهیدان ملت و ازجان‌گذشتگی صدها هزاران قربانیان امت به دست آمده و هنوز مبانی آن استحکام کامل نیافته، در خطر است!
>
> امپراتوریت روس، که یگانه‌دشمن خونخوار و اعدا عدو نابکار حریت عالم انسانیت است، با حکومت انگلستانی که بنا به ادعای واهی خود دولتی «لیبرال و مشروطیت‌پرور» است دست‌به‌یکی کرده و تیغ خون‌ریز دژخیمی خود را به فراز اندام مجروح ایرانیانی که به‌تازگی راه تجدد پیش گرفته، برآهیخته!
>
> گمان نشود که ایران متجدد اینک فقط در مقابل قهرمان خرابات‌خانه‌ها، شاه مخلوع محمدعلی، بیخود ساز کشمکش آراسته؛ چنانچه انقلابیون ایران با خود شاه معزول و دیگر همدستان ارتجاع‌پرستش در کشمکش و نزاع بودند، دیری بود که کارشان ساخته و رشتهٔ حیات ننگینشان از هم گسسته بود!

۱. دو انجمن استرآباد و بندر گز در متشکل‌ساختن مبارزهٔ مردم علیه محمدعلی‌میرزا که از راه روسیه به ترکمن‌صحرا وارد شده بود فعالیت باارزشی داشته‌اند. دربارهٔ فعالیت سایر انجمن‌ها در کتب مختلف مطالبی گفته شده، لیکن فعالیت این دو انجمن تاکنون به‌طور شایسته مورد تحقیق قرار نگرفته. مورخ ایران‌شناس شوروی، ا.م. ماتویف، در کتاب خود مبارزهٔ اجتماعی و سیاسی در استرآباد (چاپ تاشکند، سال ۱۹۵۷) مطالبی در این باره گفته است که قابل دقت و توجه می‌باشد.

امـروز ایران جـوان در مقابل یک زمره یغماگران آزادی بین‌المللی و دسـتهٔ پیش‌قدم فنا و اضمحلال حریت بشـری واقع اسـت و این دزدان راه آزادی ملل هیچگاه هواخواه اسـتقلال و حریت وطن بلادیـدهٔ ما نبوده‌اند.

اینان، این ننگ‌هـای دامن انسـانیت، ایرانی لازم دارند که میدان اسـتفادهٔ اصول سرمایه‌داری ایشان بوده و به‌طوری جولانگاه فایده‌بُردَنشان باشد که همچون اراضی مستملکات خودشان با کمالِ بی‌وجدانی در این سرزمین رفتـار کنند. برای اینان همان وضع حکومت فاسـد و پوسـیدهٔ محمدعلی خائن لازم اسـت که در جنایات انسانیت‌کشـانه و خرابکاری‌های ایشـان در دامن وطن ما معین و همدستشـان باشد!

حکومـت معلوم‌الحـال روسـیه با معاونـت انگلسـتان به اتخـاذ اقدامات قطعیـهٔ خود شـروع نمـوده و قـراردادی را که بـه امضـای روس و انگلیس رسـیده بود و ضامن ممانعت از بازگشت محمدعلی به ایران می‌بود نقض کرده اسـت! پـس از انجـام یک‌سلسـله انتریک‌بازی‌ها و کارشـکنی‌هایی که مخصوصـاً به قصدِ ضعیف‌سـاختن حکومـت ایران ترتیب شـده بود، امپراتوریت روسیه با موافقت انگلیس‌ها محمدعلی را به ایران رجعت داده اسـت که مجدداً زمام حکمرانی را به دسـت گیرد و غاصبانه با اسـتعانت بیگانه به فراز تخت شـاهی جـای گزیند! حکومت‌های دیگـر اروپا، برای آنکه به نوبهٔ خودشـان در یکی از سـایر نقاط عالم به دستبردی موفق آیند، در مقابـل این نقـض عهد به‌کلی مهر خاموشـی بـه دهـان زده و هیچگاه صدایـی برنمی‌آورند!

مـا هواخواهـان اسـتقلال و تمامیـت ملکیـهٔ ملـت ایـران، مـا دشـمنان پُرجوش‌وخـروش دزدان غارتگـر منظـم بین‌المللـی را واجـب اسـت که بـرای پیروزی‌یافتـن در ایـن کشـمکش و مبـارزهٔ حیاتی سـعی و کوشـش اندکی را در نظر نگیریم؛ عجبا! اگـر در این روزگاران غم‌آور و ایام محن‌زا برای کامیاب‌شـدن به مقصود از کارگران اجتماعیون بین‌المللی اسـتمداد نجوییـم، از چـه عناصـری باید اسـتعانت کنیم؟!

فقـط صنـف کارگـران، دوسـتدار صـادق و صمیمـی تمـام ملـل مقهـوره و حریت‌هایـی کـه آمـاج سِـهام خطـرات و مهالـک می‌شـوند، طرفـدار اخـوت بین‌الملـل و دشـمن پُرخطـر یغماگـری اصـول سـرمایه‌داری، در اینجـا طـرف خطاب اسـت!

رفقا! به شـما خطاب می‌کنیم تا صدای رعدآسـا و هیجان شما برادران که در راه دفـاع آزادی مـا به اصقـاع جهان طنین‌انداز شـود، سـامعهٔ ما را هم مشغول سازد! از شما استمداد می‌جوییم که صدای اعتراض و احتجاجتانْ پارلمان‌ها، میتینگ‌ها، مجامـع، کنفرانس‌ها و مطبوعات را فراگیرد!

بـر علیه حکومت‌هایی که در این پیشـامدها و راهزنی‌ها سـاکت مانده‌اند و مخصوصـاً بر ضد حکومتین روس و انگلیس که دار اعدام ملت ایران را آماده سـاخته‌اند. اگرچه صداهای نفـرت و اعتراضات مجدانه‌تان وسـیلهٔ امداد مادی و عملی نخواهد بود، اما لااقل در مبارزهٔ ما موجبات تشویق و تهییج ما را فراهم خواهد آورد و یک معاونت قلبی و معنوی برای ما خواهد بـود! ما انتظـار داریم کـه صداهای اعتـراض و نفرت و پروتسـت‌ها به نام آزادی و اسـتقلال مملکت ما بر علیه زمرهٔ راهزنان که برای به‌شیشه‌ریختن خـون ما با هم متحد شـده‌اند و حکوماتـی که مروج اصول سـرمایه‌داری هسـتند بلند شـود و جهانـی را فراگیرد. سـلام‌های برادرانهٔ مـا را از میدان مبارزه بپذیرید!

زنده باد استقلال و اخوت ملل!

زنده باد اجتماعیون بین‌المللی!

فرقهٔ اجتماعیون عامیون ایران در قفقاز

گرچـه اقدامـات ضدانقلابـی محمدعلی‌شـاه مخلـوع در ترکمن‌صحـرا دچـار شکسـت گردید و او دوبـاره به فرار مجبور شـد، لیکـن انقلاب مشـروطه بالاخره در نتیجـهٔ مداخلات مسـلحانهٔ دول امپریالیسـتی سـرکوب و ناتمام مانـد. از تمام احزاب سیاسـی بزرگ آن زمان حزب سوسـیال‌دموکرات کارگری روسیه بود که در کنفرانس ششـم خود در پراگ قطعنامهٔ پیشـنهادی لنین را پذیرفته، صدای اعتراض

خود را به همدردی و پشتیبانی انقلابیون ایران بلند کرد. اینک قطعنامهٔ پیشنهادی ولادیمیر ایلیچ لنین:

دربارهٔ حملهٔ دولت روس به ایران

حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه علیه سیاست غارتگرانهٔ دارودستهٔ تزار، که مصمم به خفه‌کردن آزادی خلق ایران شده و در این مورد از هیچ‌گونه عمل وحشیانه و رذیلانه‌ای خودداری نمی‌کند، اعتراض می‌نماید.

کنفرانس تأیید می‌کند که ائتلاف دولت روسیه با دولت انگلستان، که به انحای مختلف از جانب لیبرال‌های روس تعریف و تمجید و پشتیبانی می‌شود، بیش از هر چیز علیه جنبش انقلابی دموکراسی آسیا متوجه است و این ائتلافْ دولت لیبرال انگلستان را شریک وحشی‌گری‌های خونین تزاریسم می‌کند.

کنفرانس همدردی کامل خود را نسبت به مبارزهٔ خلق و به‌ویژه مبارزهٔ حزب سوسیال‌دموکرات ایران که در مبارزه با زورگویان تزاری این‌قدر قربانی داده است اعلان می‌دارد.[۱]

لنین در سال ۱۹۱۳ تجربیات گران‌بهای انقلابات آسیا (ایران، چین و ترکیه) را ترازبندی کرده، به‌ویژه دورویی و خیانت‌پیشگی بورژوازی لیبرال را افشا نمود و اهمیت فوق‌العادهٔ استقلال عمل نیروهای دموکراتیک و تمایز آشکار طبقهٔ کارگر را از هر نوع بورژوازی متذکر گردید. او نوشت:

هرکس پس از تجربهٔ اروپا و آسیا باز هم از سوسیالیست غیرطبقاتی و از سوسیالیسم غیرطبقاتی سخن گوید، او را باید با بوزینهٔ استرالیایی در یک قفس به معرض نمایش گذاشت.[۲]

۱. آثار لنین، جلد ۱۷، ص ۴۳۴.
۲. آثار لنین، جلد ۱۸، صص ۵۴۶-۵۴۷.

ایـن درس تاریخـی را آزادی‌خواهـان ایـران دریافتنـد و در اولیـن امـکان بـا تأسـیس حزب کمونیسـت ایـران به کار بسـتند. انقـلاب کبیر سوسیالیسـتی اکتبر با سرنگون‌سـاختن رژیم تـزاری در روسـیه خطر حتمی اسـتعمار رسـمی ایران و تقسیم کشور را منتفی ساخت. جنبش آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی در ایران قوت و وسـعت گرفت. در سـال ۱۹۲۰ حزب کمونیسـت ایران تشـکیل شد. این حزب دموکراتیـک تراز نویـن ترویج اندیشـه‌های آزادی‌بخش مارکسیسم-لنینیسـم را در کشـور یکی از وظایف اساسـی خویش قرار داد. از این زمان اسـت که مرحلهٔ دوم در تاریخ انتشـار افکار مارکسیستی-لنینیسـتی و کوشـش برای تطبیق این آموزش به شـرایط خـاص ایران آغاز می‌شـود.

۱۴ ژانویهٔ ۱۹۶۳

یادداشت‌هایی دربارهٔ شرکت ایرانیان مقیم روسیهٔ تزاری در حوادث انقلابی این کشور

از آثـار و مقـالات متعـددی کـه در سـال‌های اخیـر دربـارهٔ شـرکت مسـتقیم زحمت‌کشان کشورهای مختلف در انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و جنگ‌های داخلی روسیه منتشر شده، اثر و یا مقاله‌ای که از چگونگی شرکت ایرانیان مقیم روسـیه در این حوادث حکایت کند چیزی به چشـم نمی‌خـورد و حال‌آنکه این مطالب شـایان مطالعه است.

مهاجرت زحمت‌کشـان ایران در جست‌وجوی کار به سـرزمین روسیهٔ تزاری در اواخـر قـرن ۱۹ و اوایـل قرن ۲۰ شـروع شـد و به‌ویـژه در سـال‌های قبل از جنـگ بین‌المللـی اول مقیـاس وسـیعی پیدا کـرد. ایرانی‌هـا اغلـب، از نواحی هم‌مرز روسـیه، از فقر، بیـکاری و ظلم فئودال‌ها و حکام فرار کرده و در روسـیه در رشـته‌های گوناگـون بـه کار مشـغول می‌شـدند. اکثریـت آنها به‌طـور موقت کار کـرده و سـپس بـه میهـن مراجعـت می‌کردنـد (کارگـران فصلـی)، عده‌ای برای مـدت طولانی‌تر مثـلاً چند سـال باقی مانـده و برخی به‌طور دائـم در این نقاط سـاکن می‌شدند.

طبق آمار موجود در فوریهٔ ۱۹۱۸ بیش از ۲۰۰ هزار نفر ایرانی در نقاط مختلف روسیه و به‌طور عمده در نواحی هم‌مرز ایران اقامت داشتند.[۱]

شرکت عمدهٔ ایرانیان در جنبش انقلابی روسیه در صنایع نفت باکو بوده است که ۳۰ درصد مجموع کارگران و کارمندان آن را تشکیل می‌دادند[۲] و این خود موضوع مطالعهٔ جداگانه‌ای است.

ولی عدهٔ نسبتاً قابل‌توجهی از ایرانیان در نقاط دیگر روسیه به‌ویژه در آسیای میانه ساکن بودند که آنها نیز در جنبش کارگری شرکت فعال داشته‌اند. به‌طورکلی در آستانهٔ انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر، مجموعاً چهار میلیون نفر تبعهٔ خارجی در سرزمین روسیه پراکنده بود.[۳] اینها به‌طور عمده اسرای جنگی آلمانی، اتریشی، مجار، چکسلواکی، لهستانی، یوگسلاوی، رومانی، بلغار، ترک و غیرهٔ ارتش متحدین بودند که در جنگ بین‌الملل اول اسیر شده یا خود تسلیم شده بودند، به‌علاوه تعداد زیادی از مردم زحمت‌کش کشورهای هم‌جوار (چین، لهستان، افغانستان و غیره) که مجموع عدهٔ ایرانیان هم داخل این آمار است. از نظرِ تعلق طبقاتی ۸۵ درصد ایرانیان مقیم روسیه از دهقانان بودند.[۴]

در ترکستان روسیه (جمهوری‌های فعلی آسیای میانهٔ شوروی) در این سال‌ها ۶۸ هزار نفر ایرانی در شهرهای مختلف اقامت داشتند.[۵] آنها به‌تدریج با محیط اجتماعی خود جوش خورده، به اتحادیه‌های کارگری وارد می‌شدند. از بین آنها پیشروترین کارگران انقلابی ایرانی سازمان‌های حزبی خود را به وجود می‌آوردند.

در ماه مهٔ ۱۹۱۹ در تاشکند «اتحادیهٔ اتباع ایرانی» تشکیل یافت که مقررات آن را کمیتهٔ اجراییهٔ مرکزی ترکستان تصویب نمود. در بین شهرهای آسیای میانه

۱. بروشور ایران، تألیف سلطان‌زاده.
۲. مجلهٔ تاریخ نو و نوین، شمارهٔ ۴، سال ۱۹۶۱.
۳. همان.
۴. سولوگوپف، کمونیست‌های خارجی در ترکستان، تاشکند، ۱۹۶۱.
۵. همان.

بزرگ‌ترین گروه حزبی ایرانی‌ها عبارت از سازمان سمرقند بود که ۱۲۶ نفر کمونیست را در خود متحد کرده بود. دبیر مسئول این سازمان محمدزاده بود.[۱]

مطابق آمار در تابستان ۱۹۱۸ نزدیک به نیمی از اعضای «فدراسیون کمونیست‌های خارجی در سرزمین روسیه» یعنی ۱۵۴۵ نفر از مجموع ۳۳۳۶ نفر در ترکستان روسیه به سر می‌بردند.

سازمان انترناسیونالیست‌ها-کمونیست‌های خارجی، که ابتدا «کمیتهٔ ترکستان حزب کمونیست کارگران و دهقانان خارجی» نامیده می‌شد و مرکز آن در تاشکند بود، چند کنفرانس تشکیل داد و در کنگرهٔ سوم حزب کمونیست ترکستان در ژوئن ۱۹۱۹ با فرستادن یازده نفر نماینده با حق رأی قطعی شرکت کرد.

این سازمان در ماه ژانویهٔ ۱۹۲۰ به «فدراسیون گروه‌های خارجی» و از مارس ۱۹۲۰ به «سازمان خارجی‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست (ترکستان)» تغییر نام داد. در این موقع ترکیب سازمان نامبرده عبارت از گروه‌های زیرین بود:

۱. مجارها: ۸۸۴ نفر؛ ۲. چینی‌ها: ۶۴۸ نفر؛ ۳. آلمانی‌ها: ۶۲۲ نفر؛ ۴. ایرانی‌ها: ۴۹۵ نفر؛ ۵. لهستانی‌ها: ۲۰۰ نفر؛ ۶. یوگسلاوها: ۱۸۸ نفر؛ ۷. چکسلواک‌ها: ۱۲۲ نفر؛ ۸. رومانی‌ها: نوزده نفر؛ ۹. هندی‌ها: ده نفر؛ مجموعاً ۳۱۸۸ نفر.

کمونیست‌های خارجی در هر کشوری در سازمان‌های جداگانه متمرکز بودند و هریک از آنها بوروی ناحیه‌ای برای سراسر ترکستان داشتند. ایرانی‌ها نیز برای تمرکز سازمان‌های پراکندهٔ تبلیغ و تجهیز هم‌وطنان خود بوروی موقت ناحیه‌ای تشکیل داده بودند. از منابع آرشیوی چنین برمی‌آید که در جلسهٔ متحد بوروهای ناحیه‌ایِ گروه‌های مختلف خارجی، که ۱۸ اکتبر ۱۹۲۰ در تاشکند به ریاست رفیق ووک نمایندهٔ یوگسلاوی تشکیل شده بود، صدر جلسه به نمایندگان حاضر در جلسه یعنی نمایندگان بوروی آلمانی، چکسلواکی و یوگسلاوی اطلاع می‌دهد که در

۱. همان.

ترکستان بوروی موقت ناحیه‌ای گروه‌های حزبی ایرانی ایجاد شده است و از طرفِ شرکت‌کنندگان در جلسه به نمایندهٔ این بورو، رفیق اسماعیل‌زاده، تبریک می‌گوید.[۱]

در گزارش دیگری، که از شعبهٔ اقلیت‌های ملی حزب کمونیست ترکستان باقی مانده است، گفته می‌شود که تا آوریل ۱۹۲۱ مجموعاً نوزده گروه حزبی ایرانی در شهرهای مختلف ترکستان عمل می‌کرد که مجموعاً بیش از ۵۰۰ نفر کمونیست ایرانی را در خود متمرکز کرده بود.

در جای دیگر گفته شده است که در مارس ۱۹۲۰ جلسهٔ مشورتی صدرهای کمیته‌های سازمان ایالتی حزب کمونیست (بلشویک) روسیهٔ بوروی مسلمان‌ها و کمیته‌های کمونیست‌های خارجی در عشق‌آباد تشکیل شد که در آن نمایندهٔ حزب کمونیست ایران، «عدالت»، هم شرکت داشت.[۲]

کمونیست‌های خارجی در رأس زحمت‌کشان خارجی به اتفاق خلق‌های ترکستان برای تحکیم حاکمیت شوروی در آسیای میانه مبارزه می‌کردند. اغلب نمایندگان بوروهای گروه‌های حزبی خارجی برای مذاکره دربارهٔ تشکیل میتینگ‌ها و دمونستراسیون‌های انترناسیونالیستی، سخنرانی و کنسرت مشترکاً جلسه می‌نمودند. مثلاً ۱۳ نوامبر ۱۹۲۰ در تاشکند در جلسهٔ نمایندگان این گروه‌ها با شرکت نمایندگان ایرانیْ موضوع کار سیاسی در بین کمونیست‌های خارجی و کار ایده‌ای و تربیتی در بین همهٔ خارجیان و ایجاد کورس‌های انترناسیونالیستی برای تربیت فرمانده‌های سرخ مورد مذاکره قرار گرفت. همچنین سازمان‌های ملی در هر شهری به کار ایدئولوژیکی و سازمانی بین هم‌وطنان خود می‌پرداختند.

در یکی از جلسات کمونیست‌های ایرانی در سمرقند، قطعنامه‌ای تصویب شده است که در آن گفته می‌شود:

> ما پرولتاریای ایرانی اعتراض شدید و تنفر خود را علیه اعمال امپریالیسم انگلستان و جیره‌خواران آنها اعلام می‌داریم. بگذار آنها بدانند که ما حاضریم برای آزادی پرولتاریای ایران در صفوف ارتش انقلابی علیه

۱. همان.

۲. ملکومف، تاریخ مختصر سازمان حزبی ایالت ترکستان، عشق‌آباد، ۱۹۵۹.

انگلیسی‌ها و دولت خائن ایران که از جیره‌خواران و خائنین به مردم تشکیل یافته است بجنگیم... .

سازمان‌های حزبی ایرانی‌ها برای تربیت سیاسی زحمت‌کشان ایرانی از مطبوعات نیز استفاده می‌کردند. در ماه ژوئن ۱۹۲۱ جلسهٔ مشترک دبیران گروه‌های حزبی ایرانی و بوروی مرکزی حزبی ایرانی‌ها تشکیل و دربارهٔ بهبود کار تربیتی افراد گروه‌ها و تجدید سازمان آنها بحث و تصمیماتی اتخاذ می‌نماید، ازجمله برای تهیهٔ کادر انقلابیْ ۳۰ نفر از کمونیست‌های ایرانی را به مدرسهٔ حزبی باکو اعزام داشته و رفیق صادق‌زاده را برای تهیهٔ حروف چاپخانه به آن شهر به مأموریت می‌فرستد.

بعدها به مناسبت اینکه تودهٔ اساسی ایرانی‌ها در ترکمنستان، که آن‌وقت ایالت ماورای خزر نامیده می‌شد، می‌زیستند، بوروی مرکزی گروه‌های حزبی ایرانیان از تاشکند به شهر عشق‌آباد نقل مکان کرد.

پس از تشکیل حزب کمونیست ایران (کنگرهٔ اول در انزلی) سازمان‌های حزبی ایرانی‌ها در ترکستان منحل و افرادی که در شوروی باقی ماندند به‌طور انفرادی به صفوف سازمان‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی پیوستند.[۱]

در تابستان ۱۹۱۸ تجاوزکاران خارجی به اتفاق متحدین روسی خود (سرمایه‌داران و ژنرال‌های گارد سفید) دولت جوان شوروی را از چهار طرف مورد تعرض قرار دادند و نخستین کشور سوسیالیستی جهان مورد تهدید نابودی قرار گرفت. لنین می‌گوید:

حاکمیت سرمایهٔ بین‌المللی است. بدین‌جهت است که مبارزهٔ کارگران همهٔ کشورها به‌خاطر آزادی فقط آنگاه موفقیت خواهد داشت که مبارزهٔ مشترک کارگران علیه سرمایهٔ بین‌المللی باشد.[۲]

۱. همان.
۲. آثار لنین به زبان روسی، جلد ۲، ص ۹۳.

و درست به همین علت است که بهترین نمایندگان انقلابی پرولتاریای جهان زیر پرچم انترناسیونالیسم به دفاع از دستاوردهای انقلاب سوسیالیستی برخاستند. خارجیان مقیم ترکستان آتریادهای جداگانهٔ خود را و گاهی آتریاد مختلط تشکیل داده و به جبهات می‌فرستادند. مجموعاً بیش از ۲۰۰ هزار نفر اتباع خارجی در روسیه در زمان‌های مختلف در صفوف ارتش سرخ و در جبهات جنگ داخلی جنگیدند.[۱] عده‌ای از آنها نیز ایرانی بوده‌اند. متأسفانه در آرشیوها اطلاعات مشروحی دربارهٔ شرکت ایرانیان در جبهات جنگ داخلی حفظ نشده است. در یکی از پروتکل‌های جلسهٔ متحد بوروهای حزبی خارجی که باقی مانده است ذکر می‌شود که رفیق اسماعیل‌زاده نمایندهٔ ایرانی‌ها به جلسه گزارش داده که آتریاد ایرانی‌ها تشکیل شده و آماده برای اعزام جبهه، به کمک انقلابیون، می‌باشد.[۲] بعدها این آتریاد وارد ترکیب نیروهای محلی گردید. در سند دیگری گفته می‌شود که گروه‌های قرارگاه ستاد جبههٔ شمال‌شرقی از ایرانی‌ها ترکیب یافته است.[۳]

ل.م. ژارف و و.م. اوستی‌نف در کتاب خود به نام واحدهای انترناسیونالیستی در نبرد به‌خاطر حاکمیت شوروی می‌نویسند:

> آتریاد مستقل انترناسیونالیستی ایرانی‌ها، که در جبههٔ ترکستان عمل می‌کرد، در آوریل ۱۹۲۰ تشکیل شده بود. یک گروهان از داوطلبان ترک به فرماندهی «آگاه»نامی نیز جزو این آتریاد بود... این آتریاد در اوت ۱۹۲۰ به هنگ مستقل سواره‌نظام تبدیل شد که دارای چند اسواران بود. کمیسر سیاسی یکی از این اسواران‌های هنگ در گزارش خود می‌نویسد: «روحیهٔ سربازان سرخ از لحاظِ جنگی خوب است. سربازان اظهار تمایل می‌کنند که هرچه زودتر آنها را به جبهه اعزام دارند. آمادگی جنگی و ترکیب فرماندهیْ خوب، روابط حزبی و آشنایی به وظایفْ خوب، روابط متقابل سربازان سرخْ خوب و فرماندهی از

۱. مجلهٔ تاریخ نو و نوین، شمارهٔ ۶، سال ۱۹۶۲.
۲. آرشیو حزبی ازبکستان، فوند ۶۰.
۳. سولوگوپف، کمونیست‌های خارجی در ترکستان، تاشکند، ۱۹۶۱.

اعتبـار برخوردار اسـت. روابط متقابـل فرماندهی با کمیتـهٔ نظامیْ خوب و دسـتورات اجرانشـده‌ای وجود ندارد.»

مجلهٔ تاریخ نو و نوین، ضمن توصیف خدمات انترناسیونالیست‌ها در جنگ‌های داخلی، چندی قبل نوشت:

در هنگ‌ها، آتشـبارها، آتریادهـا، قطارهای زره‌پـوش، پادگان‌ها و جبهات مـاورای خـزر، روس‌هـا، اوکراینی‌هـا، ترکمن‌هـا، ازبک‌هـا، کازاخ‌هـا، ایرانی‌هـا و افغانی‌ها و همچنین چک‌ها، اسـلواک‌ها، مجارها، آلمانی‌ها، لهسـتانی‌ها، رومانی‌هـا و ترک‌هـا دوش‌بـه‌دوش هـم علیـه گارد سـفید ضدانقلابـی می‌جنگیدند.

عده‌ای از ایرانی‌هایـی که خود را کاملاً وقف مبارزه برای انقلاب سوسیالیسـتی کردند زندگی خود را فدای امر بین‌المللی دفاع از حاکمیت شـوروی در ترکسـتان نمودند و برای بسـیاری از آنها کشـور شوراها وطن دوم گردید.

در خاطرات و. لیاپین زیر عنوان «روزهای اکتبر در تاشکند» نوشته شده است:[۱]

هنگامی که گارد سـفید به فشـار خود افزود و وضع مـا وخیم بود، ناگهان صدای رگبار شدید و نامنظم گلوله در نزدیکی‌های ستاد ما به گوش رسید. ما عده‌ای را برای اکتشـاف فرسـتادیم که نتوانسـتند تعیین کنند تیراندازی از جانـب چه کسـانی اسـت. فقط اطـلاع دادند کـه تیرانـدازی از جانب ایسـتگاه راه‌آهن اسـت. در این حین مشـاهده شـد که آتریـاد کوچکی از جانب ایستگاه کالاها شروع به پیشرَوی نمود و ما تصور کردیم که دشمن اسـت که خط جبههٔ ما را شـکافته و خود را برای مقابله آماده نمودیم، ولی کمـی که نزدیک شـدند با کمـالِ تعجب دریافتیم کـه این آتریـاد کارگران باربـر ایرانی ایسـتگاه کالاهاسـت که بـدون اینکـه از آنها تقاضایی شـده باشـد، خود به کمـک ما شـتافته‌اند. عـدهٔ آنها هفـده نفر و فرماندهشـان یک بلشـویک ایرانی آشـنای من بـود. آتریـاد آمادگی خود را بـرای مبارزه

۱. انقلاب سوسیالیستی اکتبر و جنگ داخلی در ترکستان، خاطرات شرکت‌کنندگان، تاشکند، ۱۹۵۷.

علیه افراد گارد سفید اعلام نموده و بدون توقف به طرفِ جلو، به طرفی که صدای تیر می‌آمد، حرکت نمود. بعد از چند دقیقه تیراندازی شدید شد و از صدای رگبار فهمیدیم که آتریاد کارگران ایرانی وارد رزم با گارد سفید شده است... به‌زودی تیراندازی قطع شد و آتریاد مراجعت کرد و اطلاع داد که خطر را از آن قسمت برطرف کرده است و ما از آنها تشکر کردیم. باید گفت که آتریاد ایرانی‌ها در رزم‌های بعدی هم خودش را خوب نشان داد. کارگران ایرانی اغلب توجه باندهای ضدانقلابی را به خود جلب کرده و بدین‌طریق امکان می‌دادند که نیروی عمدهٔ ارتش انقلابیْ آزادانه مانور نماید. تا اتمام قلع‌وقمع کامل راهزنان سفید یک نفر از افراد این آتریاد از خط آتش دور نشد، به‌استثنای لحظاتی که برای تکمیل مهمات خود کسانی را به عقب می‌فرستادند. آنها هر بار از نو با قهرمانیِ واقعیْ خود را وارد معرکه کرده و می‌جنگیدند... باید گفت که قهرمانی کارگران ایرانی حد نداشت... .

نقل از مجلهٔ دنیا، سال هشتم، شمارهٔ ۴

گوشه‌ای از تاریخ مبارزات انقلابی

متـون زیـر ترجمـهٔ اسـناد مربـوط بـه فعالیت‌هـای برخـی انقلابیـون ایرانـی در قفقـاز اسـت کـه مـا از شـمارهٔ ۳ سـال ۹ مجلـهٔ دنیـا گرفته‌ایـم.

هدایت امین‌بیگلی

کارگر ایرانی که در قفقاز کار می‌کرد. در دوران استبداد نیکلایی در صحنهٔ انقلاب کار کـرده و ایده‌هـای انقلابـی را بین مسـلمانان تبلیـغ می‌کرد. دولت تـزاری او را تبعیـد کرد، ولـی او در تبعیدگاه بـه کار خود ادامه مـی‌داد تا انقـلاب فوریهٔ ۱۹۱۷ رسـید. خانهٔ هدایت به‌صورت کلوبی درآمد که پیشروترین و باشرف‌ترین جوانان ایرانی در آنجا گـرد می‌آمدند.

هدایـت امین‌بیگلـی پیگیرانـه جوانان ایرانی را تشـویق بـه مبارزه نمـوده و لزوم ایجاد حـوزهٔ کمونیسـتی را یـادآوری می‌نمود. در نخسـتین سـالگرد انقلاب کبیر اکتبـر او از جوانان و عـدهٔ زیادی از کارگران ایرانیْ سـازمان حزبی ایرانی تشـکیل داد کـه خود نه‌تنهـا مبتکر و سـازمانده آن، بلکه رهبر آن سـازمان گردید. او رفیقی صدیق و باشرف بود و طبیعتی سرکش داشت. هنگامی که در اواسط آوریل ۱۹۱۹ شـورش ضدانقلابـی برپا شـد، او حتی یـک لحظه هم تزلـزل به خـود راه نداده و بـرای دفـاع از انقلاب تفنگ به دسـت گرفت.

گلولهٔ دشمن به سینهٔ پیرمرد انقلابی که در آن هنگام ۶۰ سال داشت خورد و او درحالی‌که تفنگ به دست داشت به‌خاطر انقلاب پرولتری به خاک درافتاد.

از کتاب یادبود مبارزان انقلاب پرولتری، چاپ مسکو، سال ۱۹۲۱

آقابابا یوسف‌زاده

در کتاب پروتکل کنگرهٔ ششم حزب سوسیال‌دموکرات روسیه (بلشویک‌ها) که در سال ۱۹۵۸ در مسکو چاپ شده است، در بین صورت نمایندگان این کنگره که با تعیین ملیت آنها در آخر این کتاب قید شده، به نام آقابابا یوسف‌زاده (۱۸۸۶-۱۹۳۶) ایرانی برمی‌خوریم. کنگرهٔ ششم حزب در اوت ۱۹۱۷ در دوران حکومت موقت کرنسکی به‌طور نیمه‌علنی در پتروگراد تشکیل شد و گواینکه لنین شخصاً در کنگره شرکت نکرد، ولی از پناهگاه خود توسط اورجونیکیدزه و دیگران کار این کنگره را رهبری می‌کرد. این همان کنگرهٔ تاریخی است که چند ماه قبل از انقلاب اکتبر قطعنامه‌ای راجع به قیام مسلحانه را به تصویب رسانید.

به‌طوری‌که پیداست بین نمایندگان سازمان باکوی حزب در این کنگرهٔ آقابابا یوسف‌زاده نمایندهٔ سازمان باکوی گروه حزبی «همت» نیز شرکت داشته است. گروه «همت» از سوسیال‌دموکرات‌های ایرانی مقیم قفقاز و سایر سوسیال‌دموکرات‌های مسلمان این ناحیه تشکیل یافته بود. از بین همین گروه است که ابتدا قسمتی از مؤسسین حزب «عدالت» و سپس حزب کمونیست بیرون می‌آیند. متأسفانه رفیق یوسف‌زاده مانند عدهٔ دیگری از کمونیست‌های قدیم ایرانی در سال‌های پرستش شخصیت از بین رفته است.

رفیق یوسف‌زاده در کنگرهٔ ششم حزب بیاناتی ایراد می‌دارد که با کف‌زدن‌های یکدل نمایندگان کنگره روبه‌رو شده و کسانی چون اورجونیکیدزه، نوگین و جاپاریدزه در صحبت‌های خود به بیانات او استناد نموده و از کار «همت» تقدیر می‌نمایند. اینک در زیر قسمتی از نطق رفیق یوسف‌زاده از پروتکل کنگرهٔ ۶ حزب چاپ مسکو سال ۱۹۵۸:

رفقای نمایندهٔ کنگره!

از طرفِ سازمان حزبی ما، «همت»، به شما تبریک می‌گویم. اولین بار است که نمایندهٔ حزب ما در کنگرهٔ حزبی سوسیال‌دموکرات شرکت می‌جوید. سازمان ما بین مسلمان‌های قفقاز کار می‌کند. سازمان «همت» زیر این نام از اوایل سال ۱۹۰۵ فعالیت می‌کند. به‌خصوص نقش خاص «همت» را در انقلاب مشروطهٔ ایران بایستی یادآوری کرد. کمک سازمان ما به انقلابیون ایران به‌وسیلهٔ ارسال مطبوعات و اعزام داوطلب بود... .

بار دیگر به شما رفقای عزیز تهنیت گفته و امیدوارم که حزب به ما همه نوع پشتیبانی در امر مشکل و مسئولیت‌دارمان ابراز نماید (کف‌زدن‌های همگانی).

آقابابا یوسف‌زاده، عضو حزب از سال ۱۹۰۶، در ۱۹۱۸ در دفاع باکو علیه تجاوزکاران خارجی شرکت داشت. در ۱۹۲۰ صدر کمیتهٔ انقلابی ولایت، کمیسر فوق‌العادهٔ باکو و شماخی، علیه راهزنان و ضدانقلابیون بود و در انتشار روزنامه و مجله به زبان آذربایجانی شرکت می‌کرد. بعدها بازرس مدارس در نخجوان شد.

سندی دربارهٔ حزب سوسیال‌دموکرات ایران (اجتماعیون عامیون)

سند زیر مقاله‌ای است که ایران‌شناس شوروی، صالح علی‌اف، در سال ۱۹۶۵ در مجلهٔ خلق‌های آسیا و آفریقا دربارهٔ مبارزات سوسیال‌دموکرات‌های ایران نوشته است. در پایان برخی از مواد برنامهٔ سیاسی این گروه نیز آورده شده است.
به نظر مجلهٔ دنیا (شمارهٔ ۲، سال هفتم) که این سند از آن گرفته شده است برنامهٔ زیر به قلم رجل مشهور انقلابی آذربایجانی، نریمان نریمانف، تحریر شده است.

تاریخ سازمان‌های انقلابی ایران در دورهٔ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ مدتی است مورد توجه ایران‌شناسان شوروی (بور-رامنسکی، ایوانف، آرطونیان[1]، بلووا و دیگران) بوده است. به‌ویژه تاریخ تشکیل و فعالیت «اجتماعیون عامیون» (سوسیال‌دموکرات‌ها)، اولین حزب سیاسی انقلابی توده‌ای زحمت‌کش ایران که نقش قابل‌ملاحظه‌ای در دورهٔ نهضت مشروطیت ۱۹۰۵-۱۹۱۱ ایفا کرده، توجه آنها را جلب نموده است. درعین‌حال بعضی مؤلفین غربی حتی واقعیت وجود چنین سازمانی را زیر سؤال قرار می‌دهند. مدیر مرکز تحقیقاتی آسیای مرکزی، ویلر، در مقالهٔ مربوط به تاریخ‌نویسی شوروی دربارهٔ ایران دوران سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۴۶ متذکر می‌شود که در کتاب بهار، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، از وجود دو حزب در سال ۱۹۰۸ در ایران صحبت شده است. ویلر می‌نویسد:

> او (یعنی بهار) از مجاهدین به‌مثابهٔ یک حزب نام نمی‌برد. درصورتی‌که ایوانف مجاهدین را به‌منزلهٔ یک حزب مشخص بررسی کرده، حتی

۱. این اسم در اینجا به شکل «آروتونیان» نوشته شده بود که به احتمالِ قوی منظور همان «گ.س. آرطونیان» است و تصحیح شد.

برنامهٔ آنها را که در کنفرانس مجاهدین در سپتامبر ۱۹۰۷ به تصویب رسیده تماماً نقل می‌کند.[۱]

به عقیدهٔ ویلر، ایوانف و رِیسنِر اطلاعات مربوط به حزب مجاهد را به‌طور عمده از مقالهٔ بور–رامنسکی مندرجه در مجلهٔ مورخ مارکسیست (شمارهٔ ۱۱، سال ۱۹۴۰) اخذ کرده‌اند.[۲] لیکن در حقیقت امر هیچ‌گونه تضادی بین مورخین ایران و شوروی، به‌طوری‌که به نظر مؤلف انگلیسی رسیده است، وجود ندارد. برای درک این نکته کافی است تواریخ فارسی معاصر دربارهٔ انقلاب ۱۹۰۵–۱۹۱۱ را از نظر گذراند.

احمد کسروی که ویلر به یکی از آثار او استناد کرده و نام فارسی آن را نیز درست نوشته است[۳] در اثر بزرگ خود تاریخ مشروطهٔ ایران به‌دفعات از فعالیت «اجتماعیون عامیون» و اعضای فعال آن سخن گفته است.[۴] سایر دانشمندان ایران –آذری، نوایی، طاهرزاده، ملک‌زاده، آدمیت و دیگران– نیز پیرامون حزب «اجتماعیون عامیون» سخن گفته‌اند. آنها وجود حزب «اجتماعیون عامیون» را متذکر شده، رابطهٔ نزدیک آن را با سازمان‌های حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه در قفقاز ذکر کرده، برای کمک برادرانه‌ای که حزب اخیر و به‌خصوص بلشویک‌های قفقاز به انقلاب ایران کرده‌اند اهمیت بسزایی قائلند. تنها حسن تقی‌زاده است که تمایل آشکار به کاهش اهمیت این کمک دارد.

در سال‌های اخیر اسناد تازه‌ای دربارهٔ روابط حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه و به‌ویژه بلشویک‌ها با انقلابیون ایران و همچنین دربارهٔ «اجتماعیون

۱. در کتابِ زیر:

G. Wheeler. Soviet writing on Persia from 1906 to 1946. "Historians on the Middle East". (London, 1962, p. 378).

۲. این استناد کاملاً دقیق نیست، زیرا بور–رامنسکی نظام‌نامه و مرامنامهٔ مجاهد را در مجلهٔ بایگانی سرخ (شمارهٔ ۲، سال ۱۹۴۱) به چاپ رسانده است.

۳. نام کتاب احمد کسروی که از آن نقل‌قول شده است به‌طوری‌که ویلر نوشته «تاریخ هجده سال و آذربایجان» نیست، بلکه تاریخ هجده‌سالهٔ آذربایجان است.

۴. احمد کسروی تبریزی، تاریخ مشروطهٔ ایران، چاپ چهارم، صص ۱۵۱، ۱۹۴، ۳۹۱.

عامیـون» پیـدا شـده اسـت. مثـلاً در گـزارش رئیـس کلانتـری بخـش ۳ باکـو به دادسـتان شهرسـتان (۴ دسـامبر ۱۹۰۶) اطـلاع داده می‌شـود کـه «سـاکن محل تلاقی خیابان‌هـای «پراچچنایا» و «آزیاتسـکایا»، که صاحب مطبعه اسـت، خبر داد کـه سـاعت ۹ صبح ۴ دسـامبر هشـت نفر ناشـناس مسـلح به اسـلحهٔ کمری وارد مطبعه شـده، تمام کسـانی را که آنجـا بوده‌اند توقیف نموده و شـروع به چاپ کرده‌انـد» (حـروف چیده‌شـدهٔ حاضـر و کاغـذ بـا خـود آورده بودنـد). سـه‌هزار ورقـه چـاپ کرده‌انـد. پس از خـروج آنهـا چند صفحـه از جـزوه‌ای که بـه چاپ رسـانده‌اند پیدا شـده است.[۱]

هشـت صفحـه (صفحه‌هـای ۶-۱۳) از جـزوه‌ای کـه به زبان فارسـی بـه طبع رسـیده و در پروندهٔ محکمهٔ شهرسـتان باکو حفظ شـده اسـت ارزش بزرگی برای بررسی تاریخ سـازمان‌های انقلابی ایران در دورهٔ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ دارد.[۲] در این صفحات پیرامون هدف‌های حزب انقلابی ایران، که نام آن ذکر نشـده، سخن رفته اسـت. بر اسـاس مضمون این سـند و همچنین به دلیل اینکه در سـال ۱۹۰۶ در باکـو تنهـا یک حـزب ایرانی فعالیـت می‌کرده اسـت، بدین نتیجه رسـیدیم که صفحـات یافته‌شـده بخشـی از مرامنامهٔ حـزب «اجتماعیون عامیون» اسـت. این نکتـه نیـز عقیدهٔ مـا را تصدیق می‌کند کـه در این بخـش یافت‌شـده از برنامه تأثیر برنامهٔ حزب سوسـیال‌دموکرات کارگری روسـیه که پیرامـون آن مورخین ایرانی نیز سـخن گفته‌انـد حس می‌شـود. متنی کـه در باکـو پیدا شـده گرچه ناقص اسـت، درهرحـال اولین متن اصلـی فارسـی برنامهٔ حـزب «اجتماعیون عامیون» اسـت، زیـرا تاکنـون تنها از متن روسـی مرامنامـهٔ «مجاهـد» مصوب سـپتامبر ۱۹۰۷ در مشـهد اطـلاع در دسـت بـود.[۳] متن اصلـی یافت‌شـدهٔ مرامنامـه امکان شـبهه در

۱. بایگانی مرکزی دولتی تاریخ آذربایجان شوروی، پروندهٔ ۴۹-ب، برگ ۱۳۳۰ و پشت آن.
۲. این اسناد را ن.ی. ماکدیف در اختیار ما گذاشته است و لذا نهایت سپاسگزاری خود را اظهار می‌داریم.
۳. ترجمـهٔ فارسـی نظام‌نامـه و مرامنامـهٔ جمعیـت «مجاهدیـن» در شـمارهٔ ۳ سـال چهـارم مجلـهٔ دنیـا بـه چاپ رسـیده اسـت.

صحت ایـن عقیدهٔ ن.ک. بلـووا را می‌دهد که تا سـپتامبر ۱۹۰۷ حزب «مجاهد» مرامنامه نداشـته است.[۱]

مقایسهٔ مرامنامهٔ پیداشـده در باکو با ترجمهٔ روسی مرامنامهٔ حزب «مجاهد» که بور-رامنسکی به طبع رسـانده است بار دیگر صحت این عقیده را تصدیق می‌کند که حـزب «اجتماعیون عامیـون» یک مرامنامـهٔ عمومی، که همهٔ سـازمان‌های آن جداً از آن پیروی کنند، نداشـته اسـت. گاهی بعضی از سـازمان‌ها، مثلاً سـازمان تبریز، خود مسـتقلاً مرامنامـه‌ای (بنا به اظهار کسـروی) تنظیـم می‌کرده‌اند. همهٔ سـازمان‌های «اجتماعیون عامیون» هنگام تنظیم مرامنامه مطالب زیادی از شکل سازمانی و مضمون مرامنامهٔ حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه اخذ کرده‌اند. امـا رایج‌تریـن مرامنامـه به‌طوری‌کـه خصوصـاً از روزنامـهٔ فریاد برمی‌آیـد، همان مرامنامه‌ای بوده اسـت که در قفقاز (باکو) تنظیم شـده اسـت.[۲] بـه نظر ما اعضای حـزب کـه در دسـامبر ۱۹۰۶ از باکو آمـده بودند به‌ویژه بر اسـاس خواسـت‌های ایـن مرامنامه بوده که به انجمـن ایالتی تبریز تقسـیم املاک بـزرگ را بین دهقانان پیشنهاد کرده‌اند.

عدم یـک مرامنامهٔ واحد برای حزب «اجتماعیون عامیون» را باید چنین توضیح داد کـه باوجودِ فعالیت شـایان اعضای حـزب در انقـلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱، رهبران سـازمان‌های مختلـف آن مواضـع طبقاتی گوناگون داشـته‌اند کـه این نیز بـه نوبهٔ خـود نتیجهٔ گوناگونـی ترکیب اجتماعی حزب بوده اسـت.

بزرگ‌تریـن نفـوذ را در سـال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ کمیتـهٔ باکـو داشـته کـه کمیتهٔ مرکزی محسـوب می‌شـده و با سـازمان‌های خود در تبریز، گیلان، تهران و سـایر نقاط ارتباط داشـته اسـت.

مرامنامهٔ حزب «مجاهد»، که در سـال ۱۹۰۷ در مشهد تصویب شده است، از لحاظِ پاره‌ای مسـائل مهـم از مرامنامهٔ «اجتماعیون عامیون» که در باکو پیدا شـده

۱. ن.ک. بلووا، دربارهٔ مسئلهٔ مربوط به به‌اصطلاح حزب سوسـیال‌دموکرات ایران، مسـائل تاریخ و ادبیات کشورهای خارجی شرق، مسکو، ۱۹۶۰، ص ۱۲۴.
۲. همان، ص ۱۲۳.

تمایـز دارد. در مرامنامهٔ مشـهد در مسـئلهٔ ارضی گفته می‌شـود که املاک شـاهی باید بلاعوض مصادره شـده، بین خانواده‌های دهقانان تقسـیم شـود و اراضی زاید ملاکین توسط بانک خریداری شده، بین دهقانان تقسیم شود. در مرامنامه، حداقل نسـخهٔ باکو، ایـن عقیده ترویج می‌شـود کـه زمین باید متعلق به کسـی باشـد که روی آن کار می‌کند. این عقیده شـعاری را که بلشویک‌های روس در دورهٔ انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسـیه پیش می‌برده‌اند بـه خاطر می‌آورد.

در مرامنامهٔ باکو خواسـتی دربارهٔ تعیین تقاعد برای سـالخوردگان، خردسـالان بی‌سرپرسـت و بیوه‌زنـان وجود دارد، امـا در مرامنامهٔ مجاهد (مادهٔ ۸) از تشـکیل نوانخانـه برای فقرا و مسـتمندان و بیمارسـتان برای بیماران سـخن رفته اسـت. هر دو مرامنامه خواسـتار هشـت سـاعت کار روزانه‌اند. در مرامنامهٔ باکو درخواسـت مهمی دایر به بهبود شـرایط مسـکن برای توده‌های زحمت‌کش از طریق ساختمان منازل عمومی به‌وسـیلهٔ دولت وجـود دارد. چه در مرامنامهٔ باکـو و چه در مرامنامهٔ مشـهد بندی دربارهٔ تأسـیس مدارس در همهٔ شـهرها و قصبات و الغای عوارض و مالیات‌های مسـتمندان وجـود دارد. در مرامنامـهٔ باکو، برخلاف مرامنامهٔ مشـهد، درخواسـتی دایر بـه تقلیل عوارض گمرکـی کالاهای مورد احتیـاج ضروری (قند، چـای، نفـت و غیـره) وجـود دارد. بخش اجتماعـی مرامنامـهٔ باکو به درخواسـت آزادکـردن توده‌هـای زحمت‌کـش از زیر فشـار صاحب‌منصبـان دولتـی و برقراری آزادی‌های دموکراتیک (آزادی اجتماعات، کلام، مطبوعات، اتحادیه‌ها و مذهب) اختصاص یافته اسـت. مادهٔ ۵ مرامنامهٔ مشـهد نیز دارای خواست‌های آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات و غیره اسـت. اما در آن ماده یا بندی پیرامون آزادی مذهب وجـود ندارد. علاوه‌برایـن در نظام‌نامهٔ مجاهد مصوب سـال ۱۹۰۷ در مشـهد، از حقـوق محاکم ویژهٔ حـزب، که می‌تواننـد اعضای خـود را در مقابـل «خیانت به مذهب» شـدیداً مجازات کنند، سـخن رفته اسـت. در مقدمهٔ مرامنامهٔ باکو هدف نهایی حـزب برابری کامل حقـوق بین اعضـای جامعه صرف‌نظـر از تعلق ملی و مذهبـی اتباع ذکر شـده اسـت. بدین‌طریق می‌تـوان بدین نتیجه رسـید کـه از این دو مرامنامـه، مرامنامهٔ باکوی حـزب «اجتماعیون عامیون» در مقایسـه با مرامنامهٔ مشـهد انقلابی‌تر بوده اسـت. در آن تأثیـر برنامهٔ حزب سوسـیال‌دموکرات کارگری

روسیه و شعارهای انقلابی بلشویک‌ها در مسائل ارضی در دوران انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۰۷ روسیه به‌وضوح دیده می‌شود.

به عقیدهٔ ما «مجاهد» و «اجتماعیون عامیون» درحقیقت نام‌های یک حزب واحد است. «اجتماعیون عامیون» در سال ۱۹۰۴ یا ۱۹۰۵ در باکو تشکیل شده و در دورهٔ اولیهٔ انقلاب یعنی در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۶، طبق سندی که در کتاب ناظم‌الاسلام کرمانی آمده است، نام حزب «سوسیال‌دموکرات‌های ایران» (اجتماعیون عامیون-فرقهٔ ایران) به خود گرفته است. درصورتی‌که در اسناد منتشره در سال ۱۹۰۷ آن حزب خود را «حزب مجاهد سوسیال‌دموکرات‌های ایران» و گاهی به‌طور ساده «حزب مجاهد» نامیده است، چنان‌که حزب سوسیال‌دموکرات مسلمانان به‌طور ساده «همت» نامیده می‌شده است. لیکن نباید درعین‌حال مفهوم مجاهد را که به همهٔ انقلابیون و برخی سازمان‌های انقلابی بورژوازی ایران در آسیای میانه و نقاط دیگر اطلاق می‌شد با نام دوم «اجتماعیون عامیون» یعنی عنوان «مجاهد» اشتباه کرد.

در زیر بخشی از متن فارسی مرامنامهٔ حزب «اجتماعیون عامیون» که به زبان فارسی پیدا شده است عیناً درج می‌شود:

صالح علی‌اف

> ... که بتواند زراعت بکند باید به او زمین داده شود که اخراجات سالیانهٔ کلفت او از همان زمین بگذرد و قس علی هذا القیاس، عمل زمین را باید به همین ترتیب تقسیم کرد. چون کار به این‌طور بگذرد دیگر رعایا از ذل احتیاج مردمان جبار بیرون خواهند آمد و همه غنی خواهند شد، کینه و کدورت برطرف شده و دیگر خون ناحق در زمین ریخته نمی‌شود و دیگر این فرقه اصلاح فتنه و فساد را خواهانند. کرورکرور جان‌ها که در راه دعاوی ملت تلف می‌نمایند و جوان‌های سروقد هدف گلوله‌های توپ و تفنگ می‌شود و بسیار شهرها و قصبه‌ها در این جنگ‌ها خراب و زنان ما بی‌شوهر و اطفال ما یتیم می‌مانند. مقصود این فرقه تمام بر ضد این عمل مشئوم است که به‌کلی از میانه مرتفع گردیده، منسوخ

شـود و راضی نیسـتند که خـون احـدی در روی زمین ریخته شـود، خواه از هر فرقه و هر ملت باشـد، تفـاوت ندارد (بنی‌آدم اعضـای یکدیگرند).

منظـور اینان این اسـت که بلافرق هـر مذهب و ملت در تحت مسـاوات و عدالـت باشـند، در ایـن صـورت معلوم اسـت یکـروزه به ایـن مقصود عالـی نمی‌تـوان نایـل گردیـد و به ایـن درجـهٔ اعلا فـوراً نمی‌تـوان عروج کـرد، چون‌که ملـت مقدسـهٔ مـا حالیـه در وادی جهالت زبون شـده و به نادانـی گرفتارند و خیر خود را از شـر تمیز نمی‌دهند. لهـذا باید مطلب را مندرجـاً اظهار کرد و چیـزی که امروز بر ما لازم اسـت و بایـد در تدارک او باشـیم، از قرار ذیل اسـت:

اول) جمیـع ملـک و زمین بایـد در تحت اختیار آن‌کس باشـد کـه با رنج دسـت خود می‌کارد نه با اسـتعانت عملـه و فعله.

دویم) اربابان صنایع، چه شـاگرد و چه مزدور یا اشـخاص فعله و عمله و چـه نوکر از قبیل میرزا و دفتردار و سررشـته‌دار و غیره، که از کسـب یومیه نان خود را تحصیل می‌کنند، باید در شـب و روز بیشـتر از هشت ساعت کار نکنند، یعنی مجبور نباشـند بیشـتر کار کنند، مگر به میل خودشـان یا بـه طمع زیادیِ اجـرت و مواجب و اجرتِ یومیهٔ آنها باید افزوده شـود.

سـوم) بایـد زن‌هـای بیـوه و اطفـال بی‌پرسـتار یـا پیرمـردان که به‌واسـطهٔ سـالخوردگی قادر بر کارکردن نیسـتند از طرفِ دولت پرستاری و مراعات شـوند، یعنی در حق ایشـان اعانه برقرار شـود.

چهارم) اشخاصی که از شـدت فقر در خرابه‌ها و در زیرزمین‌های نمناک و منزل‌هـای متعفن مسـکن نموده که مـورث [...] امـراض مزمنه و افلیج و غیـره می‌گـردد بایـد از جهت ایشـان از طـرفِ دولـت منزل‌هـای ارزان سـاخته شـود و مخارج این منزل‌ها از جانب دولت باشـد، بعـد به قیمت ارزان کرایه بدهند.

پنجـم) از جهـت اطفـال یتیـم و فقیـر در هـر شـهر و قریـه مکاتـب و مـدارس تأسـیس شـود.

ششم) مطالبات دیوانی باید کم شود (عوارض). بدین‌ترتیب از اشخاصی که بی‌بضاعت و مفلسند نباید عوارض یا مالیات مؤاخذه شود، مگر اشخاص دارنده که از قدر گذران سالیانهٔ خود زیادتر داشته باشند. هرچه از گذران سالیانه بیشتر بماند مالیات به او تعلق خواهد گرفت، به مناسب مال از کمْ کم و از زیادْ زیاد، خواه نقد باشد یا جنس، چه در شهرها و چه دهات، چنانچه شرح او خواهد آمد.

هفتم) تخفیف گمرک است. اشیایی که از خارجه می‌آید که فقرا محتاج به او هستند، از قبیل قند و چای و نفت و غیره، باید از گمرک آنها کاست تا ارزان شود.

این فرقهٔ آزادی‌طلب مقصودشان این است که آن کسانی که خون ملت می‌خورند، از قبیل حکومت و سرتیپ و سرهنگ و سایر صاحب‌منصب و تابعین حکومت مثل فرّاش و غیره، ملت بیچاره را از دست این ستمکاران آزادی بخشد. آیا ملت را چگونه باید خلاص کرد؟

اول) باید از حکومت درخواست کرد آزادی مشورت را؛ یعنی جماعت در کمال آزادی در یک جا جمع شده، در کارهای خود مصلحت نمایند.

دویم) آزادی لسان؛ یعنی جماعت با حکومت و دولت بتوانند گفت‌وگو نمایند و هر چیزی را که مضر به حال ملت است رفع نمایند.

سوم) آزادی مطبوعات؛ یعنی کتاب‌ها و روزنامه‌ها که جماعت بتوانند به ذریعهٔ روزنامه‌جات احتیاجات خودشان را نوشته و منتشر نمایند و از طرفِ دولت ممنوع نباشند.

چهارم) آزادی اتفاق؛ اربابان صنایع و حِرَف[1] درخصوص احتیاجات نسبت به صنعت خودشان اتفاق نموده، هرچه لازم باشد از طرفِ دولت طلب نمایند، چون‌که در هر کاری جمعیت اتفاق شد می‌تواند کاری را از پیش ببرد، نه اینکه یک نفر یا دو نفر.

۱. این کلمه به‌صورت «حرفَت» آمده بود که احتمالاً «حِرَف» (حرفه‌ها) بوده است.

پنجـم) آزادی مذهب؛ یعنی از روی قانون شـریعت مطهـره هرکس به هر دیـن و بـه هر مذهـب که هسـت نبایـد او را مجبـور کرد که تـرک مذهب خـودش را بگوید و بـه دین دیگـر گرویده بشـود، مگر به میـل خودش و حکومت هم مختار نباشـد که کسـی را جبراً به دین دیگـری دعوت نماید تا اینکه تمـام ملل با یکدیگـر برادروار رفتـار نمایند.

قید این فصل نه درخصوص ایران اسـت، چون‌که در ایران مثل سـایر دول متعـرض مذهب و ملت دیگری نمی‌شـوند، نه از طـرفِ حکومت و نه از طرفِ رعیت. مثلاً روس از زمان پطر کبیر تابه‌حال همیشه مذاهب متفرقه که در روسـیه سکنی دارند مثل مسلمان و یهودی و ارمنی و پلیاک، خیلی از ایـن مذاهـب را جبراً روس کرده، ولـی در ایران اگر هم کسـی را به دین اسـلام دعوت کرده‌اند، از روی دلایل عقلیه و براهین قاطع بوده اسـت.

ششـم) آزادی تعطیـل؛ یعنـی عمله و مـزدور هرگاه خواسـته باشـند متفقاً جمع شـده، محض پیشـرفت مطالـب خود درخصـوص... .

دستورنامهٔ (قواعد) حزب سوسیال‌دموکرات‌های ایران

حزب سوسیال‌دموکرات (اجتماعیون عامیون)

مـادهٔ ۱. هرکس بلیط حـزب یا غیرهٔ صادره از طرفِ کمیتهٔ مرکزی را در دسـت دارد بایسـتی صاحب پیشـه یـا عوایدی بـرای زندگی خویش باشـد. این عوایـد باید از راه مجاز به دسـت آمده باشد.

مـادهٔ ۲. ازآنجاکـه حفـظ نظـم و امنیـت شـهر از هـر حیـث بـه عهـدهٔ حاکـم و کدخداهاسـت، حزب انقلابی فعـلاً نباید در امـور داخلـی و اداری دخالت کند. ولـی با درنظرگرفتـن اینکه هنوز قوانینی بـرای ادارات بلدی وضع نشـده و برقراری نظم در شـهر به‌طور بدوی انجام می‌شـود، لذا اجازه داده می‌شود که به کدخداها در برقراری نظم کمک شـود. درصورتی‌که از جانب حکومت سـوءرفتاری نسبت بـه اهالی مشـاهده گردد، وظیفهٔ هر عضو حزب اسـت کـه انجمـن را از راه کمیتهٔ مرکزی مطلع سـازد.

مـادهٔ ۳. عضو حزب نباید به کسـی توهیـن روا دارد، مگر آنکه دسـتور خاصی از طـرفِ کمیتـه وجود داشـته باشـد. کمیتهٔ مرکـزی نیز چنیـن فرمانی را تنهـا زمانی بایـد بدهد که برای مجـازات و یا توقیف شـخص موردنظر، تأییـد متفق انجمن و ملایان و حاکم موجود باشـد.

مـادهٔ ۴. اعضـای حزب بایـد اقدامـات خود را بـا رعایت سـکوت برگـزار کنند و تنها در موارد خطر خود را آشـکار سـازند. وظیفهٔ حزب اسـت که توسط مسئولین خـود کمیتهٔ مرکزی را از منویات کثیف اشـخاص معلوم‌الحال مطلع سـازد تا قبل از آنکه خود دسـت به اقدامات شـدید بزنـد از دولت مجازات آنهـا را بخواهد.

مـادهٔ ۵. اعضای حزب موظفند تا آنجا که ممکن اسـت از حقـوق خارجیان دفاع کننـد تـا مبـادا نماینـدگان دول خارجی تجـاوزی بـه آزادی نمـوده و از ایـن راه به کشـور ما زیان رسانند.

مادهٔ ۶. ازآنجاکه کمیته برای اعزام نمایندگان خود به شهرهای مختلف، مکاتبات، خرید لباس و اسـلحهٔ دفاعی محتاج به عوایدی اسـت، لـذا هرکس که وارد حزب می‌شـود در حـدود موازین قـرآن مجیـد وجه معینـی عندالاسـتطاعه بـه صندوق عمومـی خواهد پرداخـت. در مقابـل دریافت وجه قبـض داده می‌شـود. هیچگاه پولـی به‌زور از کسـی اخذ نخواهد شـد که حزب در معرض سـرزنش قـرار گیرد. هرکس از خارج وارد حزب می‌شـود یک تومان خواهد پرداخت (به نظر می‌رسـد که منظور حداقل ورودیه باشـد. مترجم). شرط این اسـت که با برقراری حکومت مشروطه مخالفت نکند.

مـادهٔ ۷. رهبران حزب مسـئول حرکات اعضای خود هسـتند. هریـک از انقلابیون مرتکب عملی بشود که کمیتهٔ مرکزی آن را غیرمجاز بداند فوراً مجازات خواهد شد.

مادهٔ ۸. اشـخاصی که در رأس شـعب ولایتی حزب قرار دارند، حـق ندارند بدون رضایت کمیتهٔ مرکزی دسـت به اقداماتی بزنند که آشـکارا مخالف وظایف حزب است. اوامر کمیتهٔ مرکزی بدون چون‌وچرا از طرفِ شعب حزب اطاعت می‌شود، زیراکـه ارادهٔ اکثریت اسـت. همـه می‌دانند که تاکنـون مردم زحمت‌کـش، اعم از دهقانان، پیشـه‌وران و تجار، در معرض سـتم طبقـهٔ نیرومند اغنیـا بوده‌اند. وظیفهٔ مـا این اسـت که دهقانـان و نیز سـایر مـردم را از بردگی مـلّاکان و مباشـرین آنها برهانیـم و بدین‌طریق اجازه ندهیم که بسـیاری از آنان بـرای یک‌لقمه‌نان به خارج کشـور رفته و در معادن و زیر بار کارهای سـنگین جان سـپارند.

مادهٔ ۹. ازآنجاکه هر عضو حزب اطفال رفقای خود را به‌منزلهٔ اطفال خود می‌داند، لـذا باید در راه تأسـیس مدارس برای تربیت اطفال کوشـش مبـذول دارد. خانوادهٔ هرکس که در مبارزه در راه آزادی شهید گردد از طرفِ کمیته سرپرستی خواهد شد.

مـادهٔ ۱۰. اعضـای حـزب به اشـخاصی کـه خدمات خاصـی به وطن خـود کرده باشـند با دیدهٔ احترام می‌نگرند و نسـبت بـه خائنین، از هر طبقه که باشـند، نفرت و انزجار دارند.

مادهٔ ۱۱. مجموع کار و رفتار اعضای حزب باید متوجه یک نکته باشد؛ نیک‌روزی و ترقـی، ولـی به نحوی که به شـرف و قدس مذهـب خللی وارد نیایـد. وظیفهٔ هر فردی اسـت که شـأن و منزلت وطن را مانند جان و مـال خود حفظ کند.

مـادهٔ ۱۲. عضو حزب وقتی وطن خـود را گرفتار رنج و درد می‌بینـد، نباید از هیچ وسیله‌ای برای فرونشـاندن این درد مضایقه کند.

مادهٔ ۱۳. هر صدر شعبهٔ ولایتی حزب بایستی همیشه یک نسخه از این دستورنامه (قواعد) را همراه داشـته باشـد. وی موظف اسـت دسـتورنامه (قواعد) را راهنمای خویش قرار دهد و هرکسـی را که سـروکاری با شـعبه دارد با مفاد آن آشنا سازد.

مادهٔ ۱۴. هریک از اسناد مهم کمیتهٔ مرکزی دوازده مُهر خواهد داشت. بدین‌ترتیب: صدر، معاون، منشـی، ثبات، صندوقدار، نفر اول، نفر دوم، نفر سوم، نفر چهارم، نفـر پنجم، نفر ششـم و در وسـط آنها مُهر کمیتـهٔ مرکزی. درهرحـال تعداد مهرها از هفـت مهـر نباید کمتر باشـد. بـرای اسـناد غیر مهـم ـ از قبیل قبـوض و کارت عضویت ـ فقط مُهر حزب سوسـیال‌دموکرات کافی اسـت.

متـن بـالا ترجمـه از متـن روسـی اسـت کـه در آرشـیوهای تـزاری کشـف شـده اسـت. ایـن متـن بـه نقـل از مجلـهٔ دنیـا (سـال سـوم، شـمارهٔ ۴) چـاپ می‌گـردد. مجلـهٔ دنیـا خـود ایـن دسـتورنامه را از مقالـهٔ خانـم بلـووا، ایران‌شـناس شـوروی، اخـذ کـرده اسـت کـه بـه سـال ۱۹۶۰ نشـر یافـت. ترجمـهٔ فرانسـهٔ همیـن متـن را می‌تـوان در کتـاب زیـر یافـت:

G. Haupt. La Deuxieme Internationale Et L᾽ Orient, Ed. Cujas. Paris 1967, pp. 426-28.

مرامنامهٔ جمعیت مجاهدین

شعبهٔ ایرانی جمعیت «مجاهدین»

متشکله در مشهد

متن زیر مرامنامهٔ جمعیت مجاهدین ایرانی است که از پیش از جنبش مشروطیت فعالیت خود را آغاز کردند. این ترجمه به نقل از مجلهٔ دنیا چاپ می‌شود (شمارهٔ ۳، سال ۴).

اصل سند در بایگانی تاریخی «آجاری»، نمرهٔ ۲۲۳، صفحات ۴۰ و ۴۱ موجود است و برای نخستین بار توسط بور-رامنسکی در مجلهٔ کراسنی آرخیو (بایگانی سرخ) شمارهٔ ۱۰۵، سال ۱۹۴۱ (صفحه‌های ۵۳-۵۵) به چاپ رسید.

دفاع از شرف ملت و محافظت وطن مقدس و محو ظلم فریضهٔ هر فردی است و این نیز به مقتضای زمان فقط از طریق مجلس ملی و مشروطیت و بسط عدالت و اجرای مساوات ممکن خواهد بود، زیرا ملت به وکلایی که از بین خود انتخاب کرده باشد اعتماد و اعتقاد معینی دارد و حال‌آنکه هیئت وزرا نمی‌تواند مورد این اعتماد باشد.

ملت مجاز نیست مثل سابق ساکت بنشیند و به وزرا اعتماد کند، زیرا در این صورت ممکن است زمام امور از دستش خارج شود.

لذا غمخواران ملت و مردم وطن‌پرست همواره باید جمعیتی از مجاهدین داشته باشند که همّشان مصروف حفظ و مصونیت اساسی ملت و مجلس ملی باشد و برای دفاع از مجلس و بسط عدالت از فداساختن جان و مال دریغ نکنند.

از این نظر وجود شعبهٔ جمعیت مقدس «مجاهدین» در ایران به‌منزلهٔ قسمتی از مشروطیت لازم و واجب است، چنانچه در همهٔ ممالک متمدن اروپا و آسیا نیز تحت عناوین مختلف چنین جمعیت‌هایی تشکیل شده است. این جمعیت‌ها

بـه منظور بسـط عدالت و حفـظ مجالس ملی و رسـیدن به مقصـود و هدف خود شـب و روز فداکاری می‌کنند.

کلام مقـدس می‌فرمایـد: «لَیـسَ لِلإنسـان الّا مـا سَـعیٰ.» از اینجـا می‌توان به قـرب و منزلـت عالـی و مقدس‌بـودن کوشـش مجاهدین پی بـرد. بر هرکسـی که بخواهد به این جمعیت وارد شـود واجب اسـت قبل از هر چیز بـه اهمیت واقعی مجاهدت واقف شـود و مقاصد این جمعیت را که ذیلاً شـرح داده می‌شـود بداند و فقـط پس از آن خـود را با اسـم پرافتخار «مجاهد» زینت بخشـد.

باید دانست «مجاهد» چیست و چه مقاصد مقدسی دارد.

مقاصد بدین‌قرار است:

مادهٔ ۱. موجودیت مجلس ملی و حفظ آن الی‌الابد

مادهٔ ۲. حق رأی عمومی بدون فرق موقعیت، ملیت و بدون تفاوت بین فقیر و غنی

مادهٔ ۳. انتخاب وکلا از طریق مخفی و در زمان واحد

مادهٔ ۴. تقسیم کرسی‌های مجلس برحسبِ تعداد جمعیت نه برحسبِ طبقات و قشرها

مادهٔ ۵. تقسیم و رعایت آزادی‌های هفت‌گانه:

الف) آزادی قلم و مطبوعات:

یعنی اگر کسی در راه سـعادت مملکت و ملت، ارتقا و بهبود وضع مردم، ترقی مملکت، رفع ظلم مستبدین و کشف توطئهٔ خیانتکاران کتاب، روزنامه و یا ورقه‌ای بنویسـد و به طبع برسـاند، هیچ فـردی حق جلوگیـری و یا توقیف ایـن مطبوعه را ندارد مگر به حکـم قانونی که مجلس دربارهٔ مطبوعات تصویب کرده باشـد.

ب) آزادی نطق:

یعنـی هرکسـی مطلبی داشـته باشـد کـه بـرای مملکت یا حفـظ ثغـور آن مفید بدانـد یا به خیانـت از جانب حکم‌داران و مسـتبدین واقف گـردد، می‌تواند آزادانه مطلـب خـود را بگویـد و هیچ فـردی حـق نخواهد داشـت از این عمل شـکایت کند یا گوینـده را مجـازات نماید.

ج) آزادی مجامع:

یعنـی دولت و حکم‌داران حـق ندارند جمعیـت را از اجتمـاع در محلی به میل خود برای کمک به رونق وضع مملکت و ملت، مجلس مشاوره دربارهٔ احتیاجات عمومی و سیاست و جریان امور یا به منظور پیشرفت کار داخلی خود منع نمایند، به شـرطی که از قانون اساسی تبعیت گردد.

د) آزادی بیان:

یعنی هیچ‌کـس نمی‌تواند مانـع ابراز عقیده و نظر اشـخاص در امور سیاسـی و در زمینـهٔ مقاصد ملـت و دولت گردد.

هـ) آزادی شخصیت:

یعنـی دولت حق ندارد متعرض کسـی گـردد و یا بـدون حکم صـادره از طرفِ عدلیـه دربـارهٔ گنـاه و جنایت‌کاربودن وارد منزل کسـی گردد.

و) آزادی جمعیت‌ها:

یعنی هر طبقـه و عده‌ای حق دارند به منظور بحث در امور داخلی و یا سیاسـی جمعیـت و یا اجتماعی تشـکیل دهند و دولـت نمی‌تواند مانع و رادعـی برای این جمعیت‌ها بـه وجود آورد.

ز) آزادی اعتصابات:

یعنـی هرگاه کارگـران به منظـور سروسـامان‌دادن به کار خـود اعـم از اینکه این کار خصوصـی و یا سیاسـی باشـد اعتصاب کننـد، دولت نمی‌تواند مانع آن شـود و یـا آنها را اجباراً بـه کار وادارد.

مـادهٔ ۶. تعلیمـات باید اجبـاری و مجانی باشـد: یعنی دولت باید در هر شـهر و قصبـه‌ای مدارس ابتدایی، متوسـط یا عالی تأسـیس نمایـد و همهٔ اتبـاع ایران را بدون فـرق از حیث طبقـه و موقعیت مجبور سـازد کـه اطفال خود را بـرای تعلیم به آنجا بفرسـتند.

مادهٔ ۷. دهات و املاک سـلطنتی و همچنین دهات و املاک مالکینی که علاوه بـر احتیـاجِ زندگی آنها باشـد بایسـتی اولی‌هـا بلاعـوض و دومی‌ها توسـط بانک خریداری شـده و بین اهالی و دهاقین تقسـیم گردد.

مـادهٔ ۸. دولت باید در هر شـهری برای فقرا و عجزه دارالمسـاکین و برای مرضا مریضخانه بنـا کند تا محتاجان از فرط احتیاج تلف نشـوند.

مادهٔ ۹. مالیات و عوارض باید به نسـبت دارایی و سـرمایه اخذ شـود، نه به‌طور سـرانه: یعنـی مالیات‌هـای دولتـی باید از عایـدات تجـارت و ملک گرفته شـود و هرکـس چنین عایداتی نداشـته باشـد باید از پرداخـت هر نوع مالیـات و عوارض اعم از دولتی و سـلطنتی معاف باشـد.

مـادهٔ ۱۰. تعـداد قشـون نبایـد محـدود و معین باشـد، ولی هـر ایرانـی باید در قشـون خدمت سـربازی بنماید. لـذا دولـت بایـد صورت‌هایی بـرای خدمت در نظـام تنظیم نماید تـا اطفال همهٔ اتبـاع از هر طبقه و دارای هر موقعیت که به سـن هجده سـال رسـیده باشـند طبق آن صورت‌ها به مدارس نظام وارد شده و دو سال درس‌هـای نظامی بخوانند و بعداً بـه کارهای خصوصی خـود بپردازند تا اینکه در موقع عملیات خصمانهٔ همسـایگان و تجاوز به حـدود و حقوق وطن و ملت همهٔ ابنـای وطن مثل یک فـرد بتوانند زندگـی خـود را در راه آن فدا کنند.

مادهٔ ۱۱. مدت کار روزانه نباید از هشت ساعت تجاوز کند.

مادهٔ ۱۲. وزرا در مقابل مجلس که خود آنها را تعیین می‌نماید مسئول خواهند بود.

این اسـت به‌طـور تقریـب مقاصد ما کـه در بالا ذکر شـد. به خواسـت خدا در آینـده برحسـبِ اقتضای زمـان و موقعی کـه ملت ایران بیدار شـد مـواد چندی بر آن افزوده خواهد گشـت.

۱۵ شعبان ۱۳۲۵

(۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷)

شهر مشهد

زنده باد مجاهدین! زنده باد مجلس!

انتباه‌نامهٔ اجتماعیون عامیون ایران

ای فقـرای ایران! جمع شـوید. ای اهالی کاسـبهٔ ایـران! ای زراعـت‌کاران ایران! ای اهـل دهاتیان ایـران! همت کرده، اتحاد نمـوده، اجتماع بکنید. خودتـان را از ظلم ایـن ظالمان خوش‌خط‌وخـالِ اسـتبدادمذهب خلاص نمـوده، رهایـی یابید. چرا گوش شـماها کر شـده، شـنوا نیسـت؟ چرا دل شـما مُرده، حس ندارد خبر بگیرد دنیا چطور پرآشوب است؟ اهالی همسایهٔ شمالی از خبر و ظلم سلطنت مستقلی جِدّوجهد و سـربازی می‌کنند، روحانیان و کشیشـان ایشـان هم خود را جانشـین حضرت عیسـی علیه‌السـلام دانسـته، در راه دفع ظلم مانند عیسـی دست از جان شسـته، خود را چطور در طریق رضای عیسـی فـدا می‌کنند. خوب شـما تابه‌حال می‌گویید که علمای اعلام مانع از پیشـرفت خیالات جماعـت فقرا بوده‌اند، یعنی شـریک دزد و رفیق قافله هسـتند. للّه الحمد ایـن افترا هم به دروغ پیوسـت. الان بـه چشـم خودتـان می‌بینید و به گـوش خودتان می‌شـنوید کـه آقـای طباطبایی و آقا سـید عبداللّـه مجتهد چطور اقـدام خالصانه نموده و خود را بـرای نجات امت جـدش وقف کرده. مگر نشـنیدید این ابن‌زیـاد ثانی، امیربهادر جنـگ، چطور در تهـران اذیـت و آزار می‌کند؟ کجاسـت آنها که همیشـه آه کشـیده با چشـم نمناک می‌گوینـد: ای کاش مـا هـم در میدان کربـلا حاضر بودیـم تا جان خـود را فدای

حسین مظلوم علیه‌السلام می‌کردیم؟ کجا مانده است آن دروغ‌گویان بی‌همت، مگر الحال میدان تهران کم از میدان کربلاست؟ مگر آقای سید محمد طباطبایی [از] فرزندزاده‌های حسین مظلوم [نیست] که در میدان تهران یکه و تنها مانده، دورش را اشرار تهران گرفته که عبارت باشد از: وزرای بی‌دین خودخواه؟ اگر در میدان کربلا ۷۲ نفر اعوان و انصار حسین مظلوم را شهید کردند، اما در میدان تهران ۲۰۰ نفر متابعان طباطبایی قربان راه حریت شده‌اند. مگر مظفرالدین‌شاه سلطان مظلوم شما ایرانیان نیست؟ در میدان تهران تنها و مظلوم مانده، چهار اطرافش را این وزیران بی‌دین لامذهب تنگ گرفته، هردَم با کمالِ یأس و ناامیدی به طرفِ راست می‌نگرد، سربازخانه و توپخانه و قورخانه را خراب و یغماشده می‌بینند. طرف چپ را ملاحظه فرماید، خزینه را خالی می‌بیند. پیش روی خود نگاه می‌کند، رعیت عریان و گرسنه، مظلوم و به گدایی، بی‌عاری، غافل مشغول، سرگرم موهومات می‌بینند. اگر به پشت سر توجه فرماید، دشمن را حاضر، عسکر را مشغول حمالی دیده، هول نموده، حیران و سرگردان مانده، می‌گوید: خداوندا تو خائنان ملت و دولت را سرنگون فرمای، من که سلطان این ملت هستم این‌طور به خرابی رعیت خود راضی نیستم و برگشته، با صدای نحیف، مظلوم اهالی ایران را مخاطب نموده، می‌فرماید: ای ملت ایران و ای اولاد عزیزانم، ای برادران دینی و وطنم، آیا شما را چه شده؟ چرا خون ملت و دولت‌پرستی در رگ شما خشکیده؟ چرا این‌طور بی‌عار شده‌اید؟ حمیت نموده، ولی‌نعمت خود را از دست این خائنان ملک و دولت نجات بدهید. ای جماعت ایران! قسم به خون مطهر حسین مظلوم، الان مظلومیت ملت ایران از شهدای کربلای معلی زیادتر است و امیربهادرْ یزید پلید است و متابعانش بدتر از ابن‌زیاد و شمر ملعون و خولی بی‌حیاست. ای ملت ایران! به خدا قسم، هرکس از افراد ملت در طریق حاصل‌نمودن حریت ملک و ملت شهید بشود کمتر از درجهٔ شهدای کربلای معلی نیست.

ای اهالی ایران! ای فقرای کاسب ایران! جمع شوید، اتفاق نمایید، از بذل مال و تلقی جان مضایقه نکنید، خودتان را از دست این حاکمان خودمختار، ظالم، جبار، لامذهب، بی‌دین، خارج از دین محمدی علیه‌السلام خلاص نمایید.

مگـر خبر نداریـد در تبریز هر روز پنج نفر از گرسـنگی هلاک می‌شـوند؟ به خدا قسـم، هـر هفتـه در کاغذهـای تبریز منـدرج اسـت فلان‌کـس در فلان‌محله اهل عیـال خـود را به‌واسـطهٔ نیافتن گـردهٔ نان، ناامید شـده، لاعـلاج مانده، زهـر داده، کشـته اسـت، تا رفته گدایـی نکند. مگـر در روزنامه‌هـا قرائـت نمی‌نمودید حاکم بی‌غیرت قوچان برای اخذ رشـوت به سـر اهالی بیچاره چقدر اذیت و آزار نموده، ناموسشـان را بـر بـاد داده، جماعـت به جـان آمـده، ترک خانمـان کـرده، دختران خـود به ترکمان‌هـا فروخته، بهـای اولادشـان را آورده داده تا خـود را از تعدی این حاکـم ظالم خـلاص نمایند. مگـر نمی‌بینید هر هفتـه از عراق بارهای شـراب بار نمـوده، به رشـت می‌برند؟ مگر نشـنیدید خانهٔ فرّاشـان رشـت و خانـهٔ امام‌جمعهٔ رشت فاحشـه‌خانه شده اسـت. این مسـکرات مشـئوم را آنجا صرف می‌کنند؟ آه! فریاد! شـریعت همه از دسـت رفت. پـس چه‌وقت اهالـی ایران وظیفهٔ اسـلامیت باید ادا بکند؟ واللّه مجبور شـدیم یـک واقعهٔ حیرت‌آمیز را شـرح بدهیم تا بدانید ظلـم اولیای دولت زیاد شـده، شـریعت زیر پـا افتاده. از آسـتارا یک نفر دوسـت ملـت و دولت احوالات را برای ما نوشـته اسـت تـا در میان ملت خارجه سـربلند بشـویم. می‌گویـد: در پیش دکانی نشسـته بـودم، یک‌دفعـه دیدم دو نفـر از طایفهٔ اناث آمده و ایسـتادند. خیال کردم یقین اهل سـؤال هسـتند، خواسـتم یک چیزی بدهم. دیدم یک آه سـرد کشـیده، گفتنـد: برادر، تـو را به خدا قسـم می‌دهم، ما را بلد شـده، از گمرک‌خانـه بگذرانید. گفتم: شـما کجایی هسـتید و کجا می‌روید؟ جـواب دادنـد که مـا ایرانی هسـتیم و لکن عـزم روسـیه داریم. پرسـیدم: پس چرا بی‌صاحـب می‌رویـد؟ گفتنـد: برادر، صاحب ما هشـت سـال اسـت کـه از ظلم اولیـای دولت به روسـیه گریخته، از ما سـراغ ندارد. مـا لاعلاج ماندیم، به سـراغ شـوهر خودمان می‌رویم. گفتم: چه می‌دهید من شـما را از گمرک‌خانه بگذرانم؟ جواب دادند: ما چیـزی نداریم تا در اینجا گدایی نموده، آمده‌ایم اگر هرآینه شـما چشمداشـتی از مـا دارید باید عمل بـد به ما نماییـد، والّا واللّه چیـزی نداریم که بـه شـما بدهیـم. ای کاش زبانم لال بود ایـن مذاکـرات را نکرده بـودم. بعد از آن دلـم کباب شـده، همیشـه جگـرم می‌سـوزد. خداوند عالم خـودش بـه داد اهالی

ایران برسـد. اگر باور ندارید سـواد کاغذ حاضر اسـت. می‌توانم به‌واسطهٔ روزنامهٔ ارشـاد به چشـم اولیایی برسانم.

ای سـربازهای ایـران! ای توپچی‌های ایـران! ای قزاق‌هـا و فرّاش‌های بی‌ناموس ایرانیان! اینها مگر ناموس شـما نیسـت؟ مگر خواهر شما نیسـت؟ اینها مگر عیال برادر دینی شـما نیسـت؟ شـما مگر محافـظ ناموس ایرانیـان نیسـتید؟ این‌طور از ظلـم اولیای دولـت پراکنده شـده، بی‌صاحب رو به راه روسـیه نموده، در سـرحد سـالدات‌های روسـیه ایـن بیچاره‌هـا را گرفتـه، بی‌عصمت نمـوده، رهـا می‌کنند. شـما اگر غیرت دارید این ناموس خود را محافظت کنید تا آواره نشـده، به روسـیه نیاید. تا سـالدات در سـرحد و اراجیف در داخله به‌واسـطهٔ نان بی‌عصمت نکنند. آقای طباطبایی ناموس شـما را کشـیده، می‌خواهد شـما را از چنـگ این حاکمان مسـتقل نجات بخشـد. تا ناموس شما پامال نشـود. ای بی‌غیرتان! مگر شما را چه شـده؟ حکم امیربهادرِ بدتـر از یزید ملعون را اطاعت کرده، تیشـه بر ریشـهٔ خود زده، رفتـه آقـای طباطبایـی را محاصره می‌کنیـد و هرکس از ظلم اولیـای دولت به جان آمـده، می‌خواهد قدم به راه حریـت بگذارد ریخته، مثل خارجی می‌کشـید. وظیفهٔ شـما بی‌عاری است، شـما خودتان باید در راه حریت جان بدهید، نه اینکه هرکس از فقرا اقدام کرد ریخته، می‌کشـید. اگر در ایـران حریت بود، عدالت بود، رعیت آواره نمی‌شـد. قونسل خارجه به صاحب‌منصبان شـما بلکه به سلطان شما تحکـم نمی‌کرد. پادشـاه مـا مثل امیرِ بخـارا نمی‌بود و شـما در کوچه‌هـای داخله جگرک‌فروش، هیزم‌کش و حمال و در خارجه جاروب‌کش نبودید و زن‌های شـما این‌طـور بی‌عصمت نمی‌شـد و هیچ‌کس یارای این نداشـته بودی مواجب شـما را خورده و شـما را آواره بکند. ای اهالی ایران! این ظلم‌ها [که] به شـما می‌شود، این بی‌ناموسـی‌ها [که] به سر شـما می‌آید، به‌واسطهٔ اسـتبداد این حاکمان خودمختار جابر ظالم اسـت. ای ملت ایران! امام حسـین شـهید برای نجات‌دادن شـما امت بی‌عـار، بـا ۷۲ نفر، جـان مبارک خـود را در راه رضـای خداوند خود نثـار فرمود. چـرا به خـواب غفلت مسـت اندر شُـدید؟ چـرا همت ننمـوده، جان و مـال خود را در راه سـعادت ابـدی ملـک و ملـت بذل نمـوده، بر ریشـهٔ این بدتـر از مرتدان کربلای معلی تیشـه بزنید. تا حریت گرفته، سـلطنت مشروطه تأسیس نموده، این

لکهٔ بی‌عاری از روی ملت و دولت بشویید. ماها که از ظلم اولیای دولت فرار نموده، به صولجات قفقازیه پناهنده شدیم، آه! نالهٔ ملت ایران ما را در روسیه هم نگذاشت به درد خود مبتلا شویم. از این زندگی پنج‌روزه دست شسته، هر قسم شده دست اتحاد به یکدیگر داده، حاضر شدیم که جان در راه ملک و ملت فدا کنیم. «یا جان رسد به جانان یا جان ز تن برآید.»

ای اهالی ایران! حمیت بکنید در بازیافت‌کردن حقوق شرعی خودتان، با آقای طباطبایی کمک بکنید و در راه حریت از کشته‌شدن نترسید، از روس‌ها عبرت نموده، حیا کنید. شما بارها به روس‌ها بی‌ناموس می‌گویید. بی‌ناموسی شما از حد گذشته، آنها در مسکو یک دفعه بیست هزار نفر در راه حریت جان فدا نمودند. ما اهالی ایران که در قفقازیه ساکن هستیم ازهرجهت حاضر شدیم تا در موقعْ خود را به راه دولت و ملت فدا بکنیم.

ای وزیران بی‌دین بی‌غیرت ایران! حال خیال کنید این‌طور ملت ایران را یغما کرده، می‌خورید، عشرت می‌کنید، برای شما می‌گذرد. نه واللّه، بعد از این نمی‌گذارند. رعیت بیدار شده، حقوق خود را دانسته، بعد از این مثل خروس و گوسفند خود را قربان شما بی‌عاران نمی‌دانند. صد مثل شما را نوکر خود می‌دانند. شما حاکمانْ نوکر رعیت هستید. شما باید از حکومت‌های روسیه عبرت نموده، حیا بکنید. مگر ندیدید آنها به کیفر اعمال نحسشان چطور به آتش غضب ملت گرفتار شده، جزا یافتند؟ ما ملت ایران هم ان‌شاءاللّه به‌زودی به حول و قوهٔ پروردگار معاینهٔ شما بدکرداران لامذهبان بدنیتان می‌نماییم. چنان خیال نکنید، نارنجک، بمب، ما می‌گوییم دروغ است. نه به سر نامبارک شما؛ ان‌شاءاللّه به‌زودی می‌بینید چطور بدن کثیف شما را می‌سوزانیم.

همت ای ملت ایران! غیرت ای اهالی ایران، غیرت! زنده باد طرفداران حریت و ملیت! نیست باد طرفداران استبداد!

از طرفِ اجتماعیون عامیون فرقهٔ ایران قومیهٔ مرکزی قفقاز ـ م.ا.ع.ف (همت) ک مطبعه‌سی.

به نقل از کتاب تاریخ بیداری ایرانیان، اثر ناظم‌الاسلام کرمانی

رنجبران فقیر جمیع ممالک، متحد شوید!

مرامنامهٔ حالیهٔ فرقهٔ کاممونیست (بولشه‌ویک) ایران

شعبهٔ (ایران) بین‌الملل کاممونیست سیُم

۱۹۲۱

نشریات کمیتهٔ مرکزی

توضیح

در چاپ نخست جلد اول اسناد جنبش کمونیستی ایران، ما مرامنامهٔ حالیهٔ حزب کمونیست ایران را برای نخستین بار پس از ۵۰ سال از نو انتشار دادیم. متأسفانه بخش هفتم این سند در اختیار ما نبود و لذا از خوانندگان تقاضا شد در صورت دستیابی به آنْ بخش هفتم را برای ما ارسال دارند. یک سال بعد مجلهٔ دنیا (سال ۱۲، شمارهٔ ۲) همین مرامنامه را به‌طور کامل، ولی به ترجمه از متن روسی به چاپ رساند. سپس ما در جلد سوم هر دو متن را از نو به چاپ رساندیم. در این فاصله ما موفق شدیم متن کامل این سند را بیابیم و در اینجا به انتشار آن اقدام می‌کنیم.

در همان جلد نخست و سپس در جلد سوم اسناد مطالبی به نقل از مجلهٔ دنیا تحت عنوان تزهای حیدر عمواوغلی به چاپ رساندیم. ما اخیراً به متن روسی این سند دست یافته‌ایم که برای نخستین بار در نشریهٔ ژیزن ناتسیونالستی (زندگی ملیت‌ها) نشر یافته بود. دستیابی به این متن روسی سند دو مطلب را روشن می‌سازد:

۱. اینکه تزهای مربوط به «وضع اجتماعی و اقتصادی ایران و تاکتیک حزب کمونیست ایران» برخلاف ادعای حزب تودهٔ ایران (که ظاهراً به تقلید از مورخ استالینیست شوروی، مادام ایوانووآ، صورت گرفته است) اثر حیدر عمواوغلی نیست، بلکه کار یکی از کارشناسان کمینترن (بین‌الملل سوم) به نام سکاچکو (SKATCHKO) است که عضو شورای خلق‌های خاورزمین بود (این شورا منتخب کنگرهٔ خلق‌های خاور در سپتامبر ۱۹۲۰ در باکو بود). به نظر ما این مهم نیست که این سند را یک ایرانی یا غیرایرانی تنظیم کرده است؛ نزد مارکسیست‌ها، که به مسائل از دید انترناسیونالیستی می‌نگرند، ملیت یک محقق مارکسیست یا تنظیم‌کنندهٔ یک سند اهمیتی ندارد، مهم صحت ارزیابی تئوریک و تاریخی اوست. در اینجا آنچه حایز اهمیت است جعل کبیر حزب توده است که به دنباله‌روی از مورخین استالینیست شوروی به‌طور سیستماتیک به دور حیدر عمواوغلی هاله‌ای از افسانه آفریده‌اند و حتی تا آنجا پیش رفته‌اند که تزها و برنامهٔ حداقلی‌ای را که شخص دیگری تنظیم کرده بود (و البته مورد تصویب کمیتهٔ

مرکزی دوم، منتخب کنفرانس باکو و به صدارت حیدر عمواوغلی، قرار گرفت) به وی نسبت می‌دهند تا از او یک تئوریسین بسازند، درحالی‌که به‌طور سیستماتیک از سخن‌گفتن درمورد سلطان‌زاده پرهیز کرده‌اند و در سراسر انتشارات خود حتی کلمه‌ای هم از برنامهٔ مصوب کنگرهٔ انزلی، که مؤلف اصلی آن سلطان‌زاده بوده است، یاد نکرده‌اند، سهل است مداوماً کوشیده‌اند او را ماجراجو و چپ‌رو معرفی کنند، بدون آنکه نظریات او را معرفی کنند (برای مصوبات کنگرهٔ انزلی نگاه کنید به جلد پنجم اسناد).[۱]

۲. نکتهٔ دوم دربارهٔ این سند آن است که باز این سند هم قربانی سانسور حزب توده شده است. مجلهٔ دنیا با حذف بخش بسیار مهمی از این سند (این بخش را ما با حروف درشت چاپ می‌کنیم) درواقع کوشیده است دید تاریخی کمیتهٔ مرکزی دوم حزب کمونیست را «اصلاح» کند. مسلماً حزب توده از سانسور این بخش هدفی داشته است. ما قضاوت در این مورد را به خوانندهٔ هشیار واگذار می‌کنیم.

به منظور تدقیق این مسئله ما عین عنوان روسی این سند را در مجلد کلیشه می‌کنیم تا هرگونه شبهه‌ای برطرف گردد. این سند در نشریهٔ فوق‌الذکر به تاریخ ۱۷ مارس ۱۹۲۱ (شمارهٔ ۱۰۵/۷) منتشر شده بود.

۱. نباید اشتباه کرد؛ حیدرخان از رهبران بزرگ انقلابی ایران بود و خدمات بزرگی به انقلاب مشروطیت و جنبش ضدامپریالیستی ایران کرد. ما ضمن ادای احترام فراوان به او، مخالف افسانه‌پردازی دربارهٔ وی هستیم.

مرامنامهٔ حالیهٔ فرقهٔ کاممونیست (بولشه‌ویک) ایران

شعبهٔ (ایران) بین‌الملل کاممونیست سیُم

در نتیجهٔ جنگ عمومی که برای غارتگری ممالک دیگران شروع شده بود، معلوم و آشکار شد که ملل مظلوم شرق با بودن اصول منحوس ثروت و سرمایه‌داری نمی‌توانند به راحتی و آسایش زندگانی نمایند. سرمایه‌داران خسیس انگلیس و فرانسه توانستند نه‌تنها ملل محارب مغلوبهٔ آلمان، اتریش و عثمانی، بلکه متفقین خودشان را که در جنگ همدست و هم‌قدم بودند غارت و یغما کنند. اعراب ملت‌پرست جهالتاً در جنگ عمومی به متفقین ملحق شدند که گویا با کمک ایشان استقلال و آزادی خواهند یافت، [در]نهایت عوض استقلال به اسارت و در عوض آزادی به سرنیزهٔ رفقای بزرگ خودشان (انگلیس و فرانسه) دچار شدند. اعراب مصر، حجاز و غیره را انگلیس، و اعراب تونس، الجزایر، فلس و سایره را فرانسوی‌ها به تحت رقیت و اسارت آوردند. همچنین سه‌سال‌ونیم عناصر مرتجعهٔ داخلی روسیه را بر ضد حکومت شوروی عمله و رنجبران مسلح کردند. سراً علناً پول‌ها دادند و لباس فرستادند که بلکه استقلال و آزادی عمله و رنجبران روسیه را که قلعهٔ پولادین امپریالیسم دنیا را تهدید می‌کرد خفه کنند. آیا امروز صدها و میلیون‌ها [نفر از] ملل هند، چین، عرب و غیره حقیقتاً آزاد و مستقل هستند؟ آیا جهان‌گیران انگلیسی، فرانسوی، ژاپنی و آمریکایی از افکار منحوس خود دست خواهند کشید؟

آیا برای سرمایه‌داران عدالت و انصاف می‌باشد؟ آیا تمام مقصد آنها ازدیاد ثروت و تأمین منافع شخصی نبوده است؟ البته خیر. این نخواهد بود، زیراکه تابه‌حال نشده است. امید عدالت از ثروت و سرمایه‌دارانْ حماقت و جهالت است. هیچ‌کس در هیچ موقع نمی‌تواند عدالت دزد را اثبات نماید.

اما از ظلم و تعدی این گروه لایفلحون هیچ ملت و مملکت مثل ملت و مملکت ما (ایران) دچار فلاکت و بدبختی نبوده است. مملکت متمولی صاحب معادن نفت، زغال‌سنگ، آهن، طلا، نقره، فیروزه و غیره که می‌توانست به‌آسانی

مثـل ممالـک اروپ ترقی کـرده، ده‌برابـر اهالی حاضـره را به رفاه و خوشـگذرانی اداره نماید امروز به‌واسـطهٔ سیاسـت پیچاپیچ همـان سـرمایه‌داران بی‌وجدان قدم به دایرهٔ انقراض نهاده، ملتی که به کیاسـت و فراسـت سـرآمد تمام جهانیان بود به حالت فقر و فلاکت افتاده، افرادش از گرسـنگی و برهنگی محو و نابود می‌شـود.

دول جهان‌گیـر انگلیـس و روس سـال‌های چند برای تصاحب ثـروت طبیعی و معادن ایران قصداً با همدیگر مبارزهٔ دیپلماتی را مداومت داده، به انکشـاف و ترقی اقتصادی ایران سـدها کشـیدند. به آن اکتفا نکرده، در سـنهٔ ۱۹۰۷ بـا معاهده‌نامهٔ انگلیس و روس ایران را مابین خودشـان تقسیم نموده، شـاه ایران را آژان جیره‌خور خود قـرار دادنـد. بعد از انقـلاب کبیر روسـیه و محو اصـول تزاری، انگلیسـی‌ها اسـتفاده کـرده، تمام ایـران را اسـتیلا کردند. بـا کمک شـاه و خوانیـن املاک این مملکت تاریخی را مسـتملکهٔ خودشـان قـرار دادند. علاوه‌براین با دسـت نامبارک شـاه، وزرای ملاک وطن‌فـروش، معاهدهٔ انگلیـس و ایران را در سـنهٔ ۱۹۱۹ امضا نمودند کـه با این معاهـده تمام ایران را انگلیسـی‌ها متصرف می‌شـدند.

در قـرن اخیـر هیچ خیانـت و تضییق از طـرفِ اجانب نشـد که شـاه و ملاکین ناراضـی و بی‌خبر بوده باشـند.

آیـا در سـنهٔ ۱۹۰۸ لیاخـوف صاحب‌منصب روسـی بـدون اجازهٔ شـاه مجلس ملی را بمبـاران نمود؟

آیـا در مـدت سـه سـال ۱۹۰۸-۱۹۱۱ روس و انگلیـس بـا معاونـت ملاکین با انقلابیون ایـران جنـگ نکردند؟

آیا در ۱۹۱۱-۱۹۱۲ به معاونت حکام شـاه (یعنی خوانین ملّاک) قشـون تزاری در تبریز و رشـت آزادی‌خواهان ایران را تیرباران نکردند؟

آیـا بی‌جهـت بود کـه در سـنهٔ ۱۹۰۸ انگلیـس و روسـیه ایـران را بـا دخالت به کارهـای داخلـی تهدیـد می‌کردنـد و نمی‌گذاشـتند آزادی‌خواهان بـه اصلاحات مملکـت پرداختـه، شـاه وطن‌فـروش را بـه جزایش برسـانند؟

اگر دسیسـه و انتریک ملّاکین و شـاه نبود، البته انگلیس‌ها و غیره نمی‌توانسـتند بـه کارهای داخلی ما مداخلـه [...] ما را خفه کنند.

معلوم است که ملّاکین عاشق چشم‌های زیبای اروپاییان نبودند، بلکه به‌واسطهٔ آنـان آقایی خودشـان را محافظت کـرده، انبارهایی که به زحمت و مشـقت دهاتی ایرانی اندوخته بودند به فروش می‌رسـانیدند. اگر سـرمایهٔ اروپا نمی‌شـد، مجبور بودنـد امتعه را بـه هم‌وطنان خود به قیمت ارزان بفروشـند. آنها نبودند که در سـنهٔ ۱۹۱۷، قطع‌نظـر از قحطی و گرانی مملکت، تمام آذوقـه را به انگلیس‌ها فروخته، باعث تلف‌شدن شـش کرور ایرانیِ بدبخت گردیدند؟

بنابرایـن فرقـهٔ کاممونیسـت (بولشـه‌ویک) ایران وظیفـهٔ حالیهٔ خود می‌دانسـت کـه نه‌فقـط بـه اخـراج قشـون اجانـب از ایـران، بلکـه در محـو اصول سـلطنت و خان‌خانـی کوشـش نماید.

تمـام تشـکیلات و فـرَق سیاسـی کـه بـه مقصـد فـوق خدمـت می‌کننـد، فرقهٔ کاممونیسـت ایران معاونت خواهـد کرد تا عملـه و رنجبران ایـران بفهمند که غیر از محـو مفت‌خـوران و تشـکیل حکومت شـوروی (سـوویت) بـرای آنها علاجی نبـوده و نیسـت. این مبارزهٔ قطعـی را می‌توانیم فقـط با یاری و کمـک تمام عناصر انقلابی ایـران انجـام داده، نتیجهٔ صحیـح بگیریم.

راجع به سیاست

فرقـهٔ کاممونیسـت ایـران بعـد از محـو اصـول سـلطنت بـرای اجـرای مـواد ذیل کوشـش خواهـد کرد:

۱. بلاتأخیـر تشـکیل حکومـت موقتـی انقلابی از اشـخاصی کـه نماینـدهٔ فرَق انقلابـی هسـتند و همچنیـن انجمن‌هـای محلی.

۲. دعوت فوری مجلس مؤسسـان با اساس انتخابات عمومی مخفی، مستقیم، متناسـب، مسـاوی؛ و مجلس مؤسسـان تمام اختیارات مملکت را به دست بگیرد تا دعوت مجلس مؤسسـان از طرفِ حکومت انقلابی [...].

۳. فـوراً آزادی لسـان، آزادی قلـم، آزادی مطبوعـات، آزادی اتفاقـات و آزادی تشـکیلات اعلام شـود.

۴. ایران باید جمهوری (خلق) مستقل و لاینفک باشد.

۵. دهاتی از چنگ ملک‌داران خلاص و رفاهیت حال اقتصادی آنها فراهم آید.

۶. بـرای مبارزه بـا دزدهای اجانـب و محافظهٔ جمهـوری ایـران، در تحت ادارهٔ صاحب‌منصبـان ایرانیْ اردوی ملی تشـکیل شـود.

راجع به اقتصادیات

مملکـت ما از لحاظِ اقتصـاد فوق‌العاده عقب‌افتاده اسـت. مثل اینکـه در ممالک متمدنه دهات برای شـهر به‌منزلهٔ اجیر و مزدور آنند، ممالک شـرق و مستملکات هم در انکشـاف سـرمایه‌داری به درجهٔ دهات ممالک متمدنه افتاده‌اند.

از امتعهٔ خام مملکت ما، مثل پنبه، ابریشـم، پشـم و غیره، سـرمایه‌داران روسیه و انگلیسـی مال‌التجارهٔ فابریکی درسـت کـرده، ده‌برابـر گران‌تر به ما می‌فروشـند کـه در عرض ۴۰ سـال از مملکت ما ۲۰ یا ۳۰ کـرور تومان طلا و نقـره بُرده‌اند.

اگر ایـران به خارج ۸۰ کـرور تومانی امتعـه می‌داد، مجبور بـود که ۱۰۰–۱۲۰ کـرور تومان از خارجـه مال‌التجـاره بگیـرد و نتیجهٔ تمـام این تضییقـات به دوش عملـه و رنجبـران ایران تحمیل می‌شـد.

ایشـان هـم شـب و روز زحمت می‌کشـند، لیکن محصـول رنج آنهـا به «کیف ما یشـاء» ملّاک بی‌وجـدان مصرف می‌شـود.

علاوه بـر این نتیجـه، در رقابـت مال‌التجـارهٔ خارجه تمـام امتعـه و مال‌التجارهٔ داخلی که صنعت‌کاران ما درسـت می‌کردنـد از اهمیت افتـاده، صنایع داخلی ما را محـو می‌نمود، همان رقابت امتعـهٔ خارجی هزاران صنعـت‌کار ایرانی را مجبور نمود که دسـت از کار کشـیده، بی‌کار و سـرگردان بمانند یا از گرسنگی ترک وطن گفته، بـه خارجه مثـل قفقاز، ترکسـتان و غیـره پناهنده شـوند. برای سـرمایه‌داران اجانب ثروت و سـرمایه ایجاد نمایند. آنها کـه نمی‌توانند به خارجه بروند، مجبور می‌شـوند یا سائل باشـند یا به اطراف خوانین غارتگر جمع شـده، باعث اغتشاش [و] شـلوغی مملکت شـوند. عـلاوه بر ملّاکیـن، دهاتی فلـک‌زدهٔ ایـران از طرفِ تنزیل‌خـواران بی‌انصـاف هم تضییق می‌شـوند.

برای خاتمه‌دادن به این فلاکت فرقهٔ کاممونیست ایران وظیفهٔ فوری خود می‌داند که در اجرای مواد ذیل سعی و کوشش نماید:

۱. در اول‌وهله با سرمایهٔ دولت باید نقاط بزرگ ایران مثل تبریز، تهران، خلیج‌فارس، و بحر خزر با راه‌آهن به همدیگر مربوط شود.

۲. برای رفاهیت حال رنجبر و صنعت‌کاران بانک فلاحت تشکیل شود.

۳. برای انکشاف و ترقی استحصالات داخلی بانک کوپراتیف تأسیس شود.

۴. به‌زودی نهرها و قنات زراعتی درست و وسیلهٔ فلاحت رنجبران تهیه شود.

۵. باید به کارخانجات ملی کمک کرده، اسباب ترقی و انکشاف صنایع ملی را فراهم آورد.

۶. معادن نفت و نمک باید در انحصار دولت باشد. در ایران معادن نفت زیاد است، خصوصاً در جنوب که انگلیس‌ها به کار انداخته، استفاده می‌کنند.

۷. با سرمایهٔ دولت، معادن مس و آهن و غیره به کار انداخته شود.

۸. برای مدافعهٔ حقوق رنجبران اتفاق همکاران در جهتِ استحصال تشکیل شود، مثل اتفاق مستخدمین ادارات دولتی، اتفاق عمله و شاگردان در شهر. در دهات اتفاق فقرای دهاتی تأسیس شده، به‌واسطهٔ اتفاق‌های محلی، ولایتی، ایالتی و مرکزی که موسوم به «شورای اتفاق‌های ایران» است با همدیگر مربوط باشند.

مسئلهٔ ارضی

در هیچ مملکت مثل مملکت ایران ناعدالتی و ناانصافی نیست. در اینجا اراضی خوب در دست ملّاکین است. زیاده از نصف اراضی ایران را اربابان و صاحبان ملک غصب کرده‌اند. در میان اربابان ملک کسانی هستند که صاحب هزار قطعه ده [هستند] و زیاده از دو کرور رعیت دارند، مثل ظل‌السلطان و غیره.

فرقهٔ کاممونیست (بولشه‌ویک) ایران احوال اسف‌انگیز دهاتی را در نظر گرفته، طلب اجرای مواد ذیل را در مسئلهٔ اراضی وظیفهٔ حتمی می‌شمارد:

۱. املاک ملّاکین بزرگ از طرفِ دولت ضبط و مال مخصوص ملت باشد.

۲. املاک ملّاکین وسطی که کمتر از مقدار معینی است که دولت ضبط می‌کند و زیاده از مقدار معینی که به زارعین داده می‌شود باید در میان دهاتی تقسیم و مال مخصوص دهاتی باشد.

۳. اگـر اراضی ملّاکین بـرای برزگران کافی نشـد، آن‌وقت از اراضـی دولتی هم به اختیار برزگران داده می‌شـود.

۴. عشایر و ایلات را اراضی زراعت داده، از چادرنشینی خلاص باید کرد.

راجع به مالیه

در مسائل مالیه فرقه می‌خواهد:

۱. تأسـیس بانـک ملـی دولتی کـه در تمام شـهرهای محـال، ولایـت و ایالت، شعبه داشـته باشد

۲. تخفیف مالیات عمله، صنعتگران و برزگران

۳. لغو مالیات بر افراد و حیوانات اهلی

۴. تطبیق اصول مالیات از عایدات

۵. لغو تمام امتیازات خارجی

قید

فرقهٔ کاممونیست (بولشه‌ویک) ایران تمام اجرای مواد فوق‌الذکر را در وقت اصول دیموکراتیـزم بـورژوازی ممکـن می‌داند و دراین‌خصـوص مبارزه خواهـد نمود. با حصـول این مقاصد ما دورهٔ اول مبـارزهٔ خودمان را تمام می‌کنیـم. بعد از این فرقهٔ ما مبارزهٔ صنفی (طبقاتی) را مداومت داده، برای سوسیالیسـم و حکومت شوروی کوشـش می‌کند که بـدون آن ملل مظلـوم هیچ‌وقت از چنگ پولادیـن جهان‌گیر و سـرمایه‌داران خلاص نمی‌توانند شد.

مقصود و مسلک ما مسـاوات و برابری اقتصادی و سیاسی بنی نوع بشر است و این مرام و مقصود را هم با معاونت و یاری فقرا و رنجبران دنیا نایل خواهیم گردید، بـا یاری و معاونت رنجبران فقیر که لوای سـرخ انقلاب سوسیالیسـم را بلند کرده، شـعار بـزرگ «رنجبران فقیر جمیـع ممالک، متحد شـوید!» اعـلان کرده‌اند. فرقهٔ کاممونیسـت بولشـه‌ویک ایران یکی از اعضای بین‌الملل کاممونیست سیُم بوده، اعتماد تام به غلبهٔ رنجبران فقیر دنیا داشـته و می‌داند که اصول سـرمایه‌داری غرب

دورهٔ اخیـرهٔ خود را طی می‌کند، رسـیده اسـت آن روز که از این اسـارت و ظلمت عمله و رنجبران دنیا خلاص شـده، مسـاوات حقیقی در میـان مردم به عمل آید.

زحمت‌کشان ایران هم باید به این عید مبارک حاضر و مهیا باشند.

تزهای حزب کمونیست ایران دربارهٔ وضع اجتماعی ایران

۱. ایران فعلاً در مرحلهٔ برزخی است، در حال عبور از پدرشاهی و ایلی و فئودالی به‌سوی سرمایه‌داری. ۷۵ درصد اهالی تخته‌قاپو هستند که اکثریت آن را دهقانان تشکیل می‌دهند و ۲۵ درصد هم عبارتند از ایل‌های کوچنده. یگانه‌طبقهٔ تولیدکنندهٔ اساسی همان دهقان زحمت‌کش یعنی رعیت است که اقتصاد کوچک خود را بدون استثمار دیگری اداره می‌کند. مالکین فئودال (خان‌ها، آقاها، ملک‌داران)، که قوای دولتی پشتیبان آنان است، دهقان را درواقع در حال وابستگی به زمین نگه می‌دارند و نه‌تنها بر زمین و اموال منقولهٔ آنان، بلکه بر جان آنان نیز تسلط دارند. متصدیان دوایر دولتی ایران اساساً همان نمایندگان قدیمی اشرافیت فئودال هستند. چون وظایف و مقامات دولتی بنا به عادات متداوله که تا حال هم باقی مانده‌اند خریدوفروش می‌شود، لذا خریدارِ مقام یا وظیفه به مردمی که تحت ادارهٔ او باید باشند به‌مثابهٔ باج‌گزار نگاه می‌کند و تمام همّش مصروف این است که حد اعلای عواید را از مردم به دست آرد. ضمناً تمامی سنگینی مالیات‌های بی‌ترتیب و وحشیانه بار دوش دهقان است که درنتیجه ورشکستش می‌کنند و از زمین هم می‌رانند.

۲. ایلات کوچنده که تقریباً زندگی ابتدایی دارند گاه وسایل معیشت و ادامهٔ حیات خود را از راه یغما و چپاول منظم اهالی تخته‌قاپو به دست می‌آورند. اینها برای دهقان باج تعیین می‌کنند و مجبورشان می‌نمایند که نقداً یا جنساً به اینان مالیات بپردازند. باوجودِ زیان‌های بزرگی که ایلات از راه تاخت‌وتاز به دهقانانِ آرامش‌طلب وارد می‌کنند، دولت شاهنشاهی کوچک‌ترین اقدامی برای جلوگیری به عمل نمی‌آورد. اولاً قدرتی ندارد که برای مقابلهٔ اینها بفرستد، ثانیاً برای آنکه در صورت بروز خطری داخلی یا خارجی متوقع پشتیبانی آنان است.

۳. صنایع بزرگ فابریکی در ایران به‌هیچ‌وجه وجود ندارد. اولین کوشش‌ها برای ایجاد صنایع در آغاز قرن بیستم نظر به مخالفت انگلیس و روس به عدم موفقیت انجامید.

و همچنین صنایع بزرگ معدنی نیز وجود ندارد، زیرا سرمایه‌داران انگلیسی و روسی تا جایی که می‌توانستند امتیازات منابع طبیعی را از دولت شاهنشاهی تحصیل کرده و به خود منحصر نمودند و قسمت عمدهٔ آنها را در حال تعطیل نگاه داشته‌اند. فقدان کامل راه‌های آهن که به موجبِ قرارداد پولیستان (؟) مورخهٔ ۱۸۸۹ بین انگلیس و روس ساختمان آن قدغن شده است، در مقابل تکامل و توسعهٔ اقتصاد ایران سد غیرقابل رفعی ایجاد کرده و ایران را در سرحد ورود به نظام سرمایه‌داری متوقف کرده است.

در نتیجهٔ همین وضع در ایران پرولتاریای صنعتی نیز اصلاً وجود ندارد. گروه‌های کارگران صنعتی که هنگام کوشش برای ایجاد صنایع محلی آغاز پیدایش نهادند پس از تعطیل کارخانه‌ها قسمتی به خارجه (به‌طور عمده به باکو) مهاجرت کردند و قسمتی هم در شهرهای بزرگ سکونت کردند و به قشر لمپن‌پرولتاریا مبدل گردیدند.

سرمایه‌داری اروپا از همان آغاز رخنه به ایران تقریباً تمامی صنایع پیشه‌وری را، که وقتی رونقی داشت، کاملاً محو کرد (حالا فقط پنج درصد آنها باقی مانده است) و صدها هزار پیشه‌ور را در جرگهٔ لمپن‌پرولتاریا انداخت. طبقهٔ لمپن‌پرولتاریا، که از کارگران و پیشه‌وران و صنعتگران سابق تشکیل یافته و دهقانان

ورشکسته و بی‌زمین دائماً به آنها علاوه می‌شوند، قسمت مهم اهالی شهرهای ایران را به وجود می‌آورند.

این طبقه نظر به شرایط غیرقابلِ‌تحملی که برای ادامهٔ حیات خود دارد طبقه‌ای است بسیار انقلابی، ولی کاملاً غیرمتشکل و فاقد آگاهی طبقاتی.

۴. سرمایهٔ تجاری محلی که برای ادامهٔ حیات خود به‌طور متمادی و پایدار مبارزه کرده است بالاخره در نتیجهٔ آنکه اعتبارات مالی به انحصار بانک‌های خارجی درآمد سرکوب گشته و اکنون طبقهٔ تجار ایرانی در سرحد ورشکستگی کامل است. وضع طبقهٔ تجار به‌ویژه در شمال ایران، که نظر به انقطاع دادوستد با روسیه دهقانان جایی برای فروش محصولات خود ندارند، سخت‌تر شده است. تجار از یک طرف جنس از جایی وارد نمی‌کنند، از طرف دیگر چون دهقانان دچار فقر و فلاکت شده‌اند، لذا اموال تجار خریداری ندارد. این وضع سخت و سنگین تجار کوچک و متوسط بورژوازی ایران تا حدی روحیهٔ انقلابی در آنان ایجاد می‌کند.

۵. روحانیون در ایران فوق‌العاده زیادند (این قشر تقریباً دارای سه میلیون نفر است) و در زندگانی کشور نقش بزرگی بازی می‌کنند، زیراکه قدرت قضایی، فرهنگ مردم و کار تأمین اجتماعی همه در دست روحانیون است. روحانیون به‌طور بارز به دو طبقهٔ مختلف تقسیم می‌شوند: قشر فوقانی آن، به‌اصطلاح مجتهدها، زمین‌های وسیعی به دست آورده، به مالکینی مبدل شده‌اند که دهقان را استثمار و مضمحل می‌نمایند. این قسمت روحانیون تا حدّ اعلا مرتجعند و کاملاً طرفدار دولت شاهند. قسمت دیگر روحانیون، که بیشتر شهری هستند، از زمین و از املاک وقفی عوایدی ندارند و لذا از لحاظِ منافع اقتصادی خود کاملاً به خرده‌بورژوازی وابسته‌اند. بعضی از اینها طرفدار اصلاحات دموکراتیک هستند و عملاً در انقلاب ۱۹۰۸ شرکت کردند.

۶. صاحبان املاک بزرگ در ایران طبقهٔ حاکمه را تشکیل می‌دهند (و در حدود سه هزار نفرند) و هریک از آنها ده‌ها و صدها دِه و زمین دارند که آنها را به‌وسیلهٔ دهقانان آباد می‌کنند. البته مطمئن نیستند که اگر رژیم نُوی روی کار آید، بتوانند موقعیت سیاسی و وضع اقتصادی خود را کماکان حفظ کنند و ازاین‌روست که

تـا می‌تواننـد از وضع موجـود ارتجاعی دولت شـاه و از سـلطهٔ امپریالیسـت‌های خارجی طرفـداری می‌کنند.

مالکین می‌فهمند که با سقوط تسلط اشغالگرانهٔ خارجی‌ها تسلط آنان نیز از بین خواهد رفت و لذا با هر دو دسـت به انگلیس متوسـلند و با نهایت کوشـش سعی می‌کننـد که نفوذ خـود را حفظ کنند. هرگونـه نهضت انقلابی، ولـو نهضت صرفاً ملی علیه انگلستان، با مخالفت مالکین و مقاومت مسلحانهٔ آنان مصادف می‌شود.

۷. از آنچه در بالا ذکر شـد آشـکار می‌شـود کـه ایـران کنونی از لحـاظِ اقتصادی نه‌فقط رشـد نمی‌کند، بلکه سـیر قهقرایی طی می‌کند و همین تنزل دائمیِ شـرایط اقتصـادی زندگـی اکثریـت اهالیْ زمینهٔ مسـاعد بـرای انقـلاب ایجـاد می‌نماید. در مقابـلِ یگانه‌طبقـهٔ ضدانقلابـی، مالکین بـزرگ، طبقـات زیرین قـرار دارند که بالقـوه انقلابی‌اند:

الف) قبل از همه، هزاران صنعتگر و پیشـه‌ور ورشکسـته، کارگران کارخانه‌های بسته‌شـده و دهقانان بی‌زمین که در جست‌وجوی کار به شـهرها روی آورده‌اند که مجموعاً بی‌چیزان شـهر، نوع لمپن‌پرولتاریا، را تشـکیل می‌دهند.

ب) دهقان‌ـرعیـت چندین‌میلیونی کـه نه‌تنها از حق مالکیت بـر زمین آبادکردهٔ خود، بر باغ و احشـام خود محرومند، بلکه حق شـخصیت نیز ندارند، بی‌رحمانه از طـرفِ مالکیـن و خان‌هـا و مجتهدها اسـتثمار می‌شـوند، زیر بار سـنگین بهرهٔ مالکانـه و مالیات دولـت می‌نالند و هیچ‌گونه امیـدی ندارند که در صـورت ادامهٔ وضع حاضر حال فقـر و فلاکت خود را بهبود بخشـند.

ج) طبقهٔ چندین‌میلیونی کسـبهٔ کوچک و متوسـط که عده‌شـان بـه ۳.۵ میلیون نفر بالغ می‌شـود و در سـرحد فقر کامل قرار دارند و درک می‌کنند که، در صورت بقـای رژیم فعلی، رقابت روزافزون سـرمایهٔ انگلیسـیْ طبقهٔ تجار و کسـبهٔ ایران را محکوم بـه زوال قطعی می‌نماید.

۸. تمامـی طبقات نامبرده در بالا اینک پانزده سـال اسـت در حال جوش‌وخروش انقلابی هسـتند و بدترشـدن وضـع اقتصادی آنـان موجب افزایش انـرژی انقلابی

آنهاست و انفجار انقلابی را ناگزیر می‌سازد. ضمناً روشن است که مرحلهٔ اول نهضت انقلابی باید رنگ رهایی‌بخش ملی داشته باشد.

در چنین شرایطی که در ایران پرولتاریای صنعتی کاملاً غیرمتشکل است و دهقانان در تاریکی و جهالت به سر می‌برند و کاملاً تحت سلطهٔ خرافات مذهبی قرار دارند و فاقد خودآگاهی طبقاتی هستند و مادام که نفرت به خارجی‌ها، که در نظر خلق ایران منشأ تمامی این بلاها هستند، نظر مشترک همه است (جز طبقهٔ مالکین بزرگ)، تصور اینکه انقلاب در ایران می‌تواند بر زمینهٔ مبارزات طبقاتی به وجود آید و از همان آغاز زیر پرچم کمونیستی برود قطعاً نادرست است.

انقلاب ایران فقط در شکل نهضت آزادی‌بخش ملی، که هدفش رهاندن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایران باشد، می‌تواند به وجود آید و پیروزمندانه تکامل یابد. چنین انقلابی به‌وسیلهٔ خرده‌بورژوازی تجاری، که یگانه‌طبقهٔ قادر به رهبری سیاسی در ایران است، رهبری خواهد شد.

فقط در جریان بعدی تکامل انقلاب یعنی وقتی‌که توده‌های وسیع دهقانی بدان ملحق شوند و این توده‌ها متشکل گردند و زیر رهبری حزب کمونیست قرار گیرند و زمانی که دشمن مشترک یعنی امپریالیسم خارجی که تقریباً به تمامی طبقات تعدی می‌کند ـ مغلوب گردد ـ فقط در این صورت در جریان تحکیم پیروزیْ مبارزهٔ عمومی ملی خصلت مبارزهٔ طبقاتی به خود می‌گیرد و طبقات زحمت‌کش پرچم انقلاب سوسیالیستی را برافراخته و با ازسرراه‌برداشتن سایر طبقات مخالف تا پیروزی نهایی پیش خواهند رفت. جریان تکامل انقلاب ایران با منافع انقلاب اجتماعی جهانی هماهنگی کامل خواهد داشت، زیرا در وهلهٔ اول انگلستان را از ایران می‌راند، قدرت امپریالیسم انگلستان را متزلزل می‌سازد و سپس ایران را به‌طور طبیعی و به‌تدریج به مدار نظام کمونیستی سوق می‌دهد.

شرایطی که وضع سخت و سنگین اقتصادی تمامی طبقات خلق ایران را به وجود آوردند، همه نتایج سیاست امپریالیستی انگلیس و روسیهٔ تزاری است. ازاین‌رو طبیعی است که مردم نسبت به انگلیس و همچنین نسبت به روسیه نظر دشمنانه دارند... .

«و گمـان برنـد که روسـیهٔ شـوروی زیر نقـاب کمونیسـمْ مقاصد امپریالیسـتی نسـبت بـه مـردم ایران داشـته باشـد. این گمـان به سـبب ماجـرای گیـلان، که در چشـم مردم ایران از نو خطر اسـارت در (دسـت) روسـیه را زنده می‌کرد، تشـدید شـد و بدین‌سـان جنبش ضدانگلیسـی را تضعیف کرد. هرگونه دخالت مسـلحانهٔ روسـیهٔ شـوروی نه‌تنها به انقلاب کمـک نخواهد رسـاند، بلکه برعکـس برای آن ایجـاد مزاحمت خواهد کرد، زیرا جنبش موجود در ایران را که علیه سـتم خارجی متوجه اسـت منقسـم خواهد ساخت و بخشـی از خشم انباشته‌شـده علیه ستمگر اصلی ـ انگلسـتان ـ را به سـمت روسیهٔ شـوروی متوجه خواهد ساخت، امری که بـا تضعیف گرایش ضدانگلیسـی درعین‌حال هواداری (سـمپاتی) موجود در میان مردم از کمونیسـم را تضعیـف خواهد کرد و مانع از آن خواهد شـد که کمونیسـم در میان مردم ریشـه بدواند و مشـکلاتی در راه گسـترش نفوذ حزب کمونیست که هماهنگ با روسـیهٔ شـوروی عمـل می‌کند ایجـاد خواهد کرد.»

۹. از احـکام نامبـرده در بـالا برمی‌آیـد که حـزب کمونیسـت ایـران (عدالت) در مقابل خـود دو هدف نزدیـک دارد:

الـف) تأمیـن[۱]، اعتـلا و گسـترش نهضـت آزادی‌بخـش ملی کـه هـدفِ راندن امپریالیسـت‌های انگلیـس از ایـران [را در نظـر دارد] و در ارتبـاط ناگزیـر بـا آن سرنگون‌سـاختن حکومـت شـاه هدفـش اسـت...

«قیام و گسـترش جنبـش آزادی‌بخش ملـی به منظـور اخراج امپریالیسـت‌های انگلیس از ایران و سـرنگونی رژیم شـاه که به طرز جداناپذیری با آن مرتبط است، بـدون آنکه به کمک مرئی نیروهای مسـلح روسـیهٔ شـوروی روی آورده شـود و با تکیهٔ منحصر بـه نیروهای انقلابی ملـی ایرانی.»

ب) در جریـان مبـارزه علیـه امپریالیسـت‌های انگلیـسْ متحد و متشـکل‌کردن دهقانان و مستمندان شـهری و ایجاد خودآگاهی طبقاتی در آنان [اهمیت دارد] تا پس از پیروزی بر امپریالیسـت‌های انگلیس بتوان مبارزهٔ ملـی را به مبارزهٔ طبقاتی و نهضت آزادی‌بخش ملـی را به نهضت کمونیسـتی تبدیل کرد.

۱. این کلمه حدس ماست و در متن اصلی تقریباً ناخواناست.

موافق این هدف‌ها حزب کمونیست ایران (عدالت) نزدیک‌ترین وظایف خود را چنین مطرح می‌نماید:

۱. ایجاد عدهٔ زیادی کادر محکم حزبی که بتواند به‌وسیلهٔ آنان رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمت‌کش را در دست بگیرد

۲. گردآوردن همهٔ نیروهای انقلابی کشور در اطراف حزب زیر پرچم نهضت آزادی‌بخش ملی بر علیه امپریالیست‌های خارجی و مبارزه با دولت شاه که به خارجی‌ها فروخته شده است

۳. تبلیغ و تهییج وسیع که چشم و گوش مردم را به نقش امپریالیسم جهانی در ظلم و تعدی نسبت به توده‌های خلق و همچنین چشم مردم را به سیاست انگلیس در ایران باز کند و بدین‌ترتیب حتی نفرت آنان را علیه اشغالگران خارجی برانگیزد

۴. کار تبلیغاتی دامنه‌دار در میان دهقانان و مستمندان شهری به منظور ایجاد آگاهی طبقاتی در میان آنان؛ ولی حزب کمونیست ایران (عدالت) لازم می‌شمارد که در این کار اوهام و خرافات مذهبی و معیشتی را که در میان توده‌های دهقانی بی‌اندازه قوی است باید به حساب آورد و در مبارزه با آن حداکثر احتیاط را مراعات کرد.

۵. کار تشکیلاتی وسیع بین طبقات زحمت‌کش، ایجاد اتحادیه‌ها و مساعدت به گسترش نهضت سندیکایی و تعاونی و دادن محتوای انقلابی به آنها و رهبری مشی سیاسی آنها

۶. ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه علیه امپریالیست‌های خارجی و دولت شاه

۷. سرنگون‌ساختن دولت شاه و ایجاد نظم سیاسی نوینی که از لحاظِ سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد، بدون کنارگذاشتن خرده‌بورژوازی

۸. شرکت حزب در اصلاحات دولتی و اجتماعی که به دست دولت انقلابی جدید باید به عمل آید

۹. حزبْ دولت جدید را باید به مبارزه با سرمایه‌داری جهانی سوق دهد.

۱۰. برای حل وظایف ذکرشده در بالا حزب کمونیست ایران (عدالت) از اقدامات فوری دربارهٔ اجرای تدابیر خالص کمونیستی در ایران امتناع می‌ورزد و تاکتیک نزدیک‌ترین دورهٔ (مبارزهٔ) خود را (تا سرنگونی دولت شاه و طرد انگلیس‌ها از ایران) بر پایهٔ اتحاد همهٔ طبقات، از پرولتاریا گرفته تا بورژوازی متوسط، برای مبارزه علیه قاجار و امپریالیست‌های خارجی و همچنین بر پایهٔ ارتباط نزدیک با حزب دموکرات‌های چپ (گروه شیخ محمد خیابانی) که بیانگر منافع خرده‌بورژوازی و روشنفکران است مبتنی می‌سازد. حزب کمونیست ایران (عدالت) ممکن و مطلوب می‌شمارد که در دورهٔ مذکور با حزب دموکرات‌های چپ در انتخابات توافق حاصل کند و با آنها در بلوک انتخاباتی وارد شود. همچنین حزب کمونیست ایران (عدالت) برای خود مطلوب می‌شمارد که با رهبران سرشناس نهضت آزادی‌بخش ملی از قبیل میرزاکوچک‌خان و امثال او همکاری کند. حزب کمونیست ایران (عدالت) خود را مجاز می‌داند در انتخابات مجلس که از طرفِ دولت شاه اعلام می‌شود شرکت نماید و همچنین در خودِ مجلس نماینده داشته باشد، ولی نه برای کار ارگانیک در آن، بلکه برای استفاده از تریبون مجلس برای مقاصد انقلابی و حزبی.

۱۱. نظر بر اینکه خلق ایران به اشکال دموکراتیک حکومت عادت ندارد، حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهد کوشید که نظام دولتی موجود ایران را، ولو بدون محتوای پرولتری، با اشکال شوروی حکومت تعویض کند و از تمام «اشکال تکاملی» بینابینی مقامات انتخابی و اداری صرف‌نظر کند.

۱۲. حزب کمونیست ایران (عدالت) با آنکه کاربست فوری کمونیسم و اقدامات کمونیستی و ازجمله سلب مالکیت از بورژوازی تجاری را در ایران غیرممکن می‌داند و این قبیل اقدامات را به بعد از پیروزی نهایی بر امپریالیست‌های خارجی موکول می‌نماید، مع‌هذا ممکن و مطلوب می‌شمارد که در جریان مبارزه با انگلستان و دولت شاه، برای جلب توده‌های وسیع دهقانی بدین مبارزه، مسئلهٔ ارضی بدون تأخیر و به‌طور قاطع حل شود و املاک بزرگ‌مالکین ـ ملک‌داران به نفع دهقانان مصادره شود. با توجه به این امر که مبارزه با زمین‌داران عمده در شرایط مبارزه با انگلیسی‌های پشتیبان آنان به‌هرحال کاربست ضرور [است] و

مصادرهٔ امـلاک بزرگ به منافع خرده‌بورژوازی و بورژوازی متوسـط لطمه نمی‌زند و آنهـا را از انقـلاب دور نمی‌کند، باید قبول کـرد که چنین اقدامـی نه‌تنها نهضت انقلابـی را ضعیـف نمی‌کنـد، بلکـه آن را قوی‌تر هـم می‌کنـد، زیرا برای شـرکت جدی‌تـر توده‌های دهقانـی در جنبش انقلابـی انگیزهٔ عملی به وجـود می‌آورد.

۱۳. حزب کمونیسـت ایران (عدالت) برای بیرون‌راندن انگلیس‌ها از ایران، ضمن همکاری نزدیک با احزاب خرده‌بورژوازی و با گروه‌ها و سران نهضت نجات‌بخش ملـی از قبیـل کوچک‌خان، هدف‌هـای نهایی خـود را از نظر دور نخواهد داشـت و تمام مسـاعی خود را بـرای برانگیختن آگاهی طبقاتی و تشـریح منافع طبقاتی و وظایف دهقانان و مستمندان شهری که با وظایف بورژوازی تمایز خاص دارد پیکار خواهد کرد تا پس از پیروزی بر امپریالیسـت‌های خارجـی توده‌های زحمت‌کش را به مبارزه در راه انقلاب اجتماعی و دسـتیابی به نظام کمونیستی سوق دهد.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت)
ژانویه‌ـمارس ۱۹۲۱

بیان‌نامه و پیشنهاداتِ حتمی‌الاجرای فرقهٔ اشتراکیون-اکثریون ایران

[کمونیست-بلشویک] (عدالت)

اول ذیقعدهٔ ۱۳۳۹

[ژوئیهٔ ۱۹۲۱]

این سند، که از مجلهٔ دنیا، سال سوم، شمارهٔ ۱ گرفته شده است، به احتمال قوی متعلق به گروه کمیتهٔ مرکزی منتخب کنگرهٔ انزلی (سلطان‌زاده) است، زیرا این گروه پس از پذیرش کمیتهٔ مرکزی دوم از طرفِ هیئت اجرایی دوم به‌عنوان نمایندگان خراسان به کمیتهٔ مرکزی دوم وارد شدند. درمورد توضیحات بیشتر نگاه کنید به: جلد چهارم اسناد، سرسخن.

نستعین بالعدالة

طلبات حاضرهٔ ما

ملت بدبخت ایران که قرن‌های متمادی در منتهادرجهٔ گرسنگی و زیر تازیانهٔ ظلم له شده و به زنجیرهای سنگین اسارت مغلول شده و به‌واسطهٔ ظلم خوانین و ملّاکین و اخیراً سرمایه‌داران انگلیسی مضمحل شده، عجالتاً فقرای کاسبهٔ این ملت قدیم آخرین قطرات خونابهٔ رنج و عذاب را از کاسهٔ صبرشان می‌نوشند، مات و متحیر شده، بیچاره‌ها نمی‌دانند چه بکنند و از چنگال ظلم ظالمین عصر حاضره چگونه خلاص شوند.

رعایا و زارعین مظلوم به‌واسطهٔ جهالت و نادانی که از عصرهای قبل برای آنها به ارث مانده و حمایت عادی شاه و اطرافیانش از ملّاکین و اربابان قوهٔ خلاصی از چنگال ظلم مالکین از آنها سلب شده و بالاخره از زور بیچارگی مأیوسانه چشم‌های بی‌نورشده از ظلم خود را به طرفِ آسمان انداخته و از خدا خلاصی و آسایش مسئلت می‌نمایند، اما ملّاکین خونخوار به حمایت شاه و اطرافیانش تکیه کرده، نه اینکه فقط زارعین بدبخت را غارت کرده، گرسنه نگه می‌دارند،

بلکـه بدون هیچ ملاحظه بـه اراضی و نامـوس حتی حیات آنها هـم فرمان‌فرمایی و حکمرانـی می‌کنند.

صنعتگـران و عمله‌جـات به‌کلی سـائل شـده‌اند، چون‌که زحمت دسـت آنها را کسـی قیمت نمی‌گذارد، بـرای اینکه مال‌التجـارهٔ قلب و ارزان انگلیس مثل سـیل وارد مملکـت می‌شـود، بـه همین واسـطه‌ها صدهـزاران فقرای کاسـبهٔ ایـران گدا شـده و بـدون نتیجـه و ثمـر از ظالمینی کـه آنها را بـه این بلیه‌هـا گرفتـار کرده‌اند امیـد کمک و ترحـم دارند.

مردم گرسـنه و ذلیل‌شـدهٔ شـهری، که روزبه‌روز عده‌شـان به‌واسـطهٔ دهاتی‌های خانه‌ویران‌شده رو به زیادی است، از گرسنگی نزدیک به هلاکت عمومی هستند، ولـی خوانیـن و ثروتمندان مفت‌خـور که از خـون این فقـرای مظلوم گردنشـان را کلفـت کرده‌اند با دوسـتان وفادارشـان، یعنـی مجتهدیـن و ملّانمایـان بی‌وجدان ظالـم، به تشـویق و کمک حکومـت شـاهی در قصرهایی که روی اسـتخوان‌های پوسـیدهٔ این ملت مظلوم گرسـنه ساخته شده، مشـغول عیش و عشرت گشته، شاد و خرم زندگانـی می‌کنند.

دو ثلث ملت ایران هم که طبقهٔ تجار و کسـبه باشند، آنها هم به‌واسطهٔ اعتبارات و امتیـازات بانک‌هـای انگلیس و افـلاس و بی‌پولی رعایا و عمله‌جات تجارتشـان کساد شـده و به درجهٔ افلاس و محوشدن رسیده‌اند.

اصنـاف فوق‌الذکر به‌واسـطهٔ ظلم‌هـای مذکورهٔ طرفـدار انقلاب هسـتند، لکن به‌واسـطهٔ بی‌علمی و بی‌تشـکیلاتی نمی‌تواننـد با هم متحد شـده، یک‌مرتبه علنی خروج کـرده، آتش انقـلاب را در مملکت روشـن نموده و ریشـهٔ ظلـم و ظالمین را از جا بکَنَند.

کی سبب فلاکت‌های ایران شده؟

شـاه، عوض اصلاح، در مدت کمی چندین کابینه کـه از همان آقایان و ثروتمندان مرکب بودند تشـکیل داده و حکومت رانده‌اند.

ایـن حکومت‌هـا فقط مشـغول لُخت‌کـردن رعایا شـده، خزینـهٔ دولـت [را] که از دسـترنج فقرا جمع شـده بدون ملاحظه از حسـاب‌دادن یا نظـارت ملت حیف

و میل می‌کنند و چنین حکومتی البته هیچ‌وقت به فکر بدبختی‌های ملت یا تنظیم قانون جدیدی که مبنی بر آسایش رعیت باشد نبوده و نیست، بلکه فقط در فکر اسیرکردن و بنده‌کردن رعیت و بالاخره تحویل‌دادن به انگلیس‌ها بوده و هستند، چنان‌که انگلیس‌ها نه به قوهٔ اسلحه، بلکه به کمک همین وزرای ایران‌مدار صاحب ایران شده‌اند و در سایهٔ معاهدهٔ سنهٔ ۱۹۱۹ انگلیس‌ها مالیهٔ مملکت را در دست خودشان گرفته و [انگلیس] قشون ایران را تحت نظارت صاحب‌منصبان خودش قرار داده و در خیال استحکام حق تصرف خودش بر سر ملت و دولت ایران است.

برای هرجا هر حکومتی که طرفدار سیاست خودش بود معین می‌کرد و حقیقتاً می‌توان گفت به‌کلی فرمان‌فرمای ایران از هر طرف ثروت‌های طبیعی مملکت را می‌کشد و آذوقه [را] که ماحصل دسترنج خود ایرانی است برای گرسنه نگاه‌داشتن و محتاج به‌خودکردن فقرای کاسبه جمع و احتکار کرده، حتی ضایع می‌کند.

مال‌التجارهٔ قلب کارخانه‌های خودش را آورده، به قیمت می‌فروشد، که از یک طرف طلا و نقرهٔ موجوده در ایران را بکشد، از طرف دیگر صنعتگران کم‌مایهٔ ایران [را] که با کارخانه‌های دستی کار کرده و روزگار می‌گذراندند مجبور به افلاس و ورشکستگی کرده، بالاخره همهٔ آن کارگران بیچاره را به گدایی و فاقه انداخته و به همین واسطه شهرها مملو از کارگران و عمله‌جات بیکار [است] که از گرسنگی مجبورند یا سائل به کف باشند یا نوکری انگلیس‌ها را بکنند.

علاوه‌براین وضع سیاستمداری حکومت شاهی، طمع‌کاری خوانین و ملّاکین بی‌وجدان و جاه‌طلبی وزرای خائن که به طلای انگلیس بنده شده‌اند باعث خرابی هستند. بالاتر از همهٔ اینها نادانی و گرسنگی و بداتفاقی خود ملت مظلوم ایران بیشتر باعث این ذلت‌ها و فلاکت‌های ایران شده است.

منظره‌های ایران

عموماً عمله‌جات و دهاتی‌ها گرسنه و مملکت خراب و ویران [است]؛ به‌واسطهٔ اینکه حکومت‌های امپراتوری روس و انگلیس پس از آنکه مملکت ایران را به

زور طلایی که به رشوت دادند، خراب نمودند و [نیز به‌واسطهٔ] معاهدات و امتیازاتی که از حکومت‌های بی‌فکر ـ و ـ وجدان شاهی گرفتند.

مثل معاهدهٔ ۱۸۸۹ یا ۱۳۰۶ [که از طریق آن] تمام ثروت‌های طبیعی ایران را و راه‌های حمل‌ونقل ایران را به دست گرفته، مملکت را بی‌فلاحت گذاشته و به حالت خرابی انداختند و با همین سیاست زحمت‌کشان و زارعین مظلوم ایران را به‌واسطهٔ احتیاج برای خود بنده و برده ساختند و حتی نگذاشتند که آنها برای خلاصی خود به فکر اجتماعات و تشکیلات بیفتند.

سکوت غیرممکن است

هرچه خواهم ناله را پنهان کنم سینه می‌گوید که من تنگ آمدم فریاد کش

هرکسی به‌قدرِ ذره[ای] وجدان داشته باشد یا خوفی از دست انتقام داشته باشد و ملت گرسنهٔ بی‌پشت‌وپناه ایران را ببیند، بایستی به صدای بلند فریاد کند: به این وضع نمی‌توان زندگانی کرد.

بایستی همیشه در هرجا به مردم مظلوم بگوید که هنوز وقت هلاک نیست، هنوز موقع فنا و محوشدن نرسیده، چراکه وقتی به اطراف نظر کنید، ملتفت می‌شوید هنوز آخرین و تنها کمک‌چی و پشت‌وپناه ملت مظلوم ایران یعنی فرقهٔ اشتراکیون ایران هست[۱].

باید دانست که اعضای بی‌حساب همین فرقه در راه آزادی ملت مظلوم ایران دست از جان و مال و ناموس کشیده و با کمالِ قوت قلب می‌کوشد تا فقرای کاسبهٔ ملت ایران را از زنجیر اسارت خارجه و چنگال ظالمین داخله نجات داده، آنها را از دنیای گرسنگی و جهالت و ذلت بیرون کشیده و به دنیای روشن آزادی و آسایش داخل کند.

مقصد فرقهٔ اشتراکیون ایران

مقصد این فرقهٔ مقدس آن است که یک حکومتی تشکیل بشود در ایران از خود فقرا و زحمت‌کشان ایران، نه اینکه از دولتمندان و مفت‌خوران.

۱. این واژه به‌صورت «است» نوشته شده بود که درست به نظر نمی‌رسید و تصحیح شد.

این [فرقه] وضع حالیه را در نظر می‌گیرد، می‌بیند حکومت ظالمهٔ استبدادی سلطنتی در ایران برپاست و در نقاط مختلفهٔ مملکت هنوز قوای مسلح اجنبی موجود است و حکومت مستبدهٔ شاه را محافظت و محارست می‌کند.

قدم اول ما

رعایا و زارعین مظلوم ایران را که مرکب از چندین میلیون است به یکدیگر متفق کرده و تشکیل انجمن‌های محکم دهاتی‌ها بدهیم و کوشش نماییم که رعایا حالی شده، بدانند جهالت و خرابی که شاه با اعوان باوفای اطرافش سال‌های سال ملت مظلوم را در آن نگاه داشته بودند به آخر رسیده و بایستی به آنها بفهمانیم که همچنان‌که یک دسته چوب وقتی به‌هم‌پیوسته باشد آن را نمی‌توان در هم شکست، مگر آنکه آنها را از هم جدا کرده و تک‌تک نمود، همین‌طور تمام ظلم‌هایی که به آنها می‌شود به‌واسطهٔ تنهایی و یکه‌بودن است، اما دستجات متفقهٔ متشکلهٔ کارگران و رفقای متحدهٔ فقرا را که برای مبارزه با دشمنانشان تشکیل می‌شود شکستن غیرممکن است.

افراد فرقه یا هر کسانی که طرفدار فرقهٔ اشتراکیون ایران هستند، به عبارت اخری هرکس خوشبختی وطن و ملت را بخواهد، بایستی در همه‌جا و همه‌وقت در این موضوع خلق را موعظه کند و تبلیغات نماید و با تمام قوه بکوشد که مثل عقاب به دشمن حمله کرده و او را محو و نابود نماید.

و عمله‌جات را با هم متحد و متفق کنند و این اتفاق و اتحاد تقریباً اولین بیل خاکی است که فقرای کاسبه از قبری که جهت دشمنانشان می‌سازند برمی‌دارند یا اولین قدمی است که به سمت سعادت و خوشبختی برمی‌دارند.

فرقهٔ اشتراکیون ایران خوب می‌داند که با اتحاد عمله‌جات و کارگران و کمک فرقهٔ دیموکرات در ایران یک‌مرتبه نمی‌توان حکومت حاضره و بساط سلطنت را مبدل به حکومت شورایی (سوسیالیستی) کرد و هم فقرای مظلوم را راضی نمود، بنابراین آشنابودن انقلاب‌چیان ایران را به تشکیلات دیموکراسی در نظر گرفته، فرقهٔ اشتراکیون ایران خیال می‌کند که اول بایستی در ایران یک قوهٔ انقلابی ملی فراهم کرد تا با آن قوه دشمنان خارجی و بساط حکومت شاهی را محو و برطرف نماید.

خطّ‌مشی ما

به‌واسطهٔ نبودن کارخانجات و معادن و راه‌های آهن در ایران، عمله‌جات و کارگران باتشکیلات نیست. به‌علاوه موهومات ذیل که عموم ملت مظلوم ایران را احاطه دارد و بی‌علمی و جهالت که عمدهٔ خرابی ملت به‌واسطهٔ آن است و تعصبات جاهلانهٔ صنفی [را] که اساس بدبختی ایران بوده است در نظر می‌گیریم.

از آن طرف اثرات انقلاب که از فشار ظلم امروزه در هر نقطه و میان هر دسته پیدا و نمودار است و خرابی اوضاع اقتصاد و معیشت عمومی که روزبه‌روز در تزاید است، البته یک اختلال و اغتشاش برپا خواهد شد.

وقتی این مسائل را در نظر بگیریم، به‌خوبی معلوم می‌شود که دورهٔ اول انقلاب ایرانْ انقلاب ملی (دیموکراسی) خواهد شد.

فرقهٔ اشتراکیون ایران این انقلاب دیموکراسی را همه نوع کمک و همراهی خواهد کرد و کوشش خواهد کرد که در صف این انقلاب دهاقین و زارعین زیاد داخل بشوند، چون‌که بالاخره اتحاد و اتفاق آنها زیر بیرق کامونا خواهد شد.

و پس از آنکه دشمن عمومی و خارجی رفع شد و فتح و نصرت انقلاب‌چیان محقق گردید، آن‌وقت این مبارزهٔ ملی بدل به مبارزهٔ صنفی خواهد شد.

آن‌وقت است که صنف عمله‌جات و زحمت‌کشان بیرق سوسیالیستی را بلند کرده و برای رسیدن به مقصد اصلی هر مانع و فرقه که در مقابل باشد رفع کرده، معارضین را محو نموده و به طرفِ مقصد اصلی یعنی اساس سوسیالیستی و کامونیستی خواهد راند. عجالتاً برای حل مسائل و اجرای مقاصد مذکوره، فرقهٔ اشتراکیون ایران لازم می‌داند که مسائل ذیل که نکات اصلی این راه است بدون فوت وقت و تأخیر اجرا بدارد.

نابود باد ظالمین!

چون عمدهٔ سبب خرابی امروزهٔ ایران انگلیس‌های ظالم هستند، بر ما لازم و واجب است که با تمام قوا کوشش کنیم تا این مهمانان ناخوانده را بیرون نماییم.

و نباید فراموش کرد که به اهالی مظلوم حالی کنیم که این مهمانان ناخوانده فقط آمده‌اند برای غارت ملت و مملکت. و شاه، که تابه‌حال به کمک آنها

خون ملت را کشیده، در این موقع چون از حملهٔ انقلاب ترسیده و دیگر امیدی به نگاه‌داشتن تخت و تاج ندارد، البته دودَستی خواهد چسبید به انگلیس‌ها که بلکه به قوهٔ آنها خزانهٔ دولت که از خون ملت مظلوم جمع شده با خودش ببرد؛ بایستی این نکته را خوب ملتفت بود.

نابود باد انگلیس ظالم جهان‌گیر!

مردود و محو باد دستگاه سلطنتی که مرکب است از خوانین و اعیان و ملّاکین بی‌انصاف!

زنده باد اختیارات ملت!

حکومت متشکله از خوانین و سرمایهٔ خارجی را بایستی به‌کلی از قلب مجروح رعایای مظلوم خارج کرده تا ملت آزاد ایران به اختیار خودش هر قسم حکومتی که بخواهد تشکیل بدهد که آن حکومت از خود ملت و تابع رأی و میل ملت باشد.

مسلح‌کردن زحمت‌کشان

بایستی قشونی که با پول ملت و اسم خوانین جمع شده و امروز محافظت سیاست سرمایه‌داران خارجه را می‌کند متفرق کرد و در عوض آنها لازم است عموم زحمت‌کشان و زارعین را مسلح کرد تا آزادی که گرفته‌اند حفظ نمایند و حملات دشمن را رد کنند.

زمین مال زارع است

بایستی تمام اراضی زراعتی تقسیم بشود در میان زارعین زحمت‌کش، به‌قدری که هر زارع با خانوادهٔ خودش بتواند آن زمین را بکارد.

ملّاکین بی‌انصاف که عدهٔ آنها در ایران بیش از سه چهار میلیون نیست، ولی هرکدامشان چندین پارچه املاک متعدد، صدها و هزارها رعیت که این اراضی را می‌کارند در اختیار خودشان دارند، بایستی تمام آنها را دستشان را کوتاه کرد و تمام مایملک آنها را از منقول و غیرمنقول، جاندار و بی‌جان، همه را مجاناً تقسیم کرد میان همهٔ رعایای زحمت‌کش.

املاک خالصه و موقوفات را نیز که عده‌ای مأمور یا مجتهدین مفت‌خور در دست گرفته و می‌خورند بایستی به اختیار ملت واگذار شود.

مالیات عادلانه

بیچاره زارع که با عرق جبین زحمت می‌کشد، ولی بدبخت ابداً از زحمت خود فایده نمی‌برد، چون‌که موقع خرمن آنچه که ارباب بی‌انصاف می‌گیرد که حق اوست، اگر چیزی ماند به اسامی مالیات سرشماری، سربازی، چوب و فلک و غیره و غیره از طرفِ مأمورین بی‌انصاف حکومتی می‌گیرند.

خلاصه اگر بتواند فقط یک شکم نیم‌سیری برای خودش، والّا چیز دیگری از ثمرهٔ زحمتش نمی‌بیند و فایدهٔ زحمت او را مأمورین و اربابان می‌برند که روزبه‌روز هم گردنشان کلفت می‌شود.

بایستی از این مالیات‌ها به‌کلی موقوف شده و به‌جای آن مالیات عادلانه برقرار شود که یعنی عشریه از عایدات غیر از خرج، یعنی از عایدات زیادی از خرج رعیت گرفته شود. رعایای بی‌زمین یا کم‌حاصل نبایستی ابداً مالیات بدهند.

فقرا نبایستی گرسنه بمانند

خوانین و ملّاکین آذوقه را انبار کرده، هروقت بخواهند و هرقدر بتوانند جنس را گران کرده و خود را دولتمندتر می‌کنند. هرچقدر فقرای بیچاره گرسنه‌تر بشوند، محتکرین بی‌انصاف قیمت جنس را بیشتر گران می‌کنند.

بایستی فوری تمام انبارهای جنس محتکرین ضبط شده و به قیمت مناسب معین در میان اهالی گرسنه تقسیم شود.

آزادی عمومی

مملکت همیشه باید آزاد باشد، چراکه بخت و سعادت ملت و مملکت بسته به آزادی است.

عموماً مملکتی که گرفتار سرپنجهٔ نفوذ خارجی شد، وقتی می‌تواند به حالت استقلال اولیهٔ خود عود کند که قوای اجتماعی ملت ظاهر شده و با قوای متشکلهٔ متجدده شروع بکند به زندگانی جدید.

نیست باد سکوت پست‌فطرتانه و ذلت‌آور!

فوراً بایستی اعلان شود: آزادی عمومی، حریت شخصی، آزادی نطق و قلم، آزادی اجتماعات و اتفاقات و عقاید.

بایستی فوری رفع شود ظلم‌ها و حبس و بندهایی که به‌واسطهٔ اظهار عقاید سیاسی و مذهبی و شکایت از بی‌انتظامی حال دهاقین واقع شده و می‌شود.

محاکم عدلیه

حال حاضر محاکم و مرافعه‌جات مردم در دست روحانیونی است که قسمت اکثر آنها جزو همان ملّاکین و دولتمندانی هستند که فقرای کاسبه گرفتار زنجیر ظلم آنها هستند.

درحقیقت دزد خودش پاسبان و ظالم خودش حاکم است.

بایستی فوری چنین محکمه‌ها عوض شده و عموماً اعضای محاکم باید طرف اطمینان فقرا و خصوصاً قضات محاکم بایستی انتخاب‌شده از طرفِ خود ملت باشد و قضات و رؤسای محاکم فعلی خودشان بایستی جلب به محاکمه شده و جزا ببینند، مثل دشمنان ملت و انقلاب.

آزادی مذهب

ازآنجاکه فرقهٔ اشتراکیون ایران نمی‌خواهد ابداً دخالتی در مذاهب مختلفه بکند و همین‌طور هیچ میلی به تحقیر هیچ‌یک از آنها ندارد، علی‌هذا آزادی تامه می‌دهد به مذاهب مختلفه که هریک از افراد ملت ایران پیرو و دارای هر مذهبی که می‌خواهد باشد. و چون مذهب مسئلهٔ وجدانی است، ابداً نبایستی وجدان را تحت فشار قرار داد تا هرکسی هر عقیده را می‌خواهد پیروی کند، ولی همین‌قدر بایستی دانست که مذهب را نبایستی داخل در امورات سیاسی و حکومتی کرد و به‌کلی این دو قوه بایستی از یکدیگر جدا باشند.

معارف عمومی

ملت مظلوم ایران قرن‌ها به‌واسطهٔ ظلم و فشار استبداد، از جادهٔ معارف و تمدن دور افتاده و به‌کلی در تاریکی جهل زندگانی می‌کند.

حکومت شاهی و اعوان او برای اینکه ملت را در جهالت نگاه بدارند، تا به این واسطه آنها را به‌آسانی زیر زنجیر کشیده و مغز استخوان آنها را بمکند، تمام علوم و معارفی که برای زندگانی نوع بشر لازم است مخفی کرده و راه تحصیل آن را به روی ملت بسته‌اند.

تحصیل علم بایستی عمومی و مجانی به خرج دولت بشود و برای عمومیت‌دادن معارف در هر شهر و دهاتْ فوری بایستی مدارس و مکاتب باز شود، برای عموم مردم تحصیل علم نبایستی منحصر به یک‌دسته اشراف [...]پرست باشد، بلکه بایستی عمومی باشد، زیراکه سعادت و آسایش عموم اهل عالم در تحصیل علم است.

نیست باد اختلاف ملی!

اختلافات ملی آلت دست حکومت‌های جهان‌گیر است که با این آلت همیشه برای منفعت و هواپرستی خود، یک ملتی را با ملت دیگر به جنگ وامی‌دارند.

و همین مسئله‌ها باعث آن است که هیچ‌وقت نگذارد یک ملتی با ملت دیگر یعنی زحمت‌کشان و فقرای عالم به هم نزدیک شده و با یکدیگر اتفاق کنند.

ولی طبیعت صلح‌پرور فقرای کاسبه که تشکیل یک هیئت جامعه و یک خانوادهٔ بشری می‌دهند به‌زودی ملتفت می‌شوند که دشمن آنها کیست و دوست آنها کدام است. زحمت‌کشان و زارعین یک مملکتی، دارای هر مذهب و عقیده باشند، ابداً دلیلی ندارد و اسبابی در میان نیست که دشمن زحمت‌کشان و زارعین ایران باشند، بلکه باید دانست تمام زحمت‌کشان و فقرای کاسبهٔ عالم یک دشمن عمومی دارند، آن هم دستهٔ ظالمین است که به آنها ظلم می‌کنند والّا زحمت‌کشان و زارعین اروپا و آمریکا مدت‌های مدید است که برای آزادی و آسایش رنجبران عالم زحمت می‌کشند و دست‌های تاول‌کردهٔ برادرانهٔ خود را برای کمک‌کردن و آزادکردن فقرای کاسبهٔ مظلوم شرق دراز کرده‌اند و می‌گویند عموماً اختیارات و حکومت هر ملتی بایستی در دست عمله‌جات و زارعین همان ملت باشد و هیچ قسم تحکم و ظلم نبایستی بالای سر آنها باشد.

باید دانست که مدت‌های مدیدی است کلمات ذیل با قطرات خون سرخ نوشته شده:

فقرای کاسبهٔ جهان و ملل مظلومهٔ شرق، متحد شوید!

باید بدانید دشمن اول شما شاه و اعیان و اشراف و طرفداران او هستند.

و دشمن دویم، که کمتر از اولی ظالم نیست، سرمایه‌داران و جهان‌گیران انگلیسند.

بنابراین، بایستی با یک صدای عمومی همه فریاد کنیم:

نابود باد تشکیلات مستبده و حکومت شاهی!

نیست و نابود باد حکومت طمع‌کار و حریص ظالم انگلیس!

زنده باد تشکیلات عالیهٔ متفقهٔ ملت قدیم ایران و ملل مظلومهٔ شرق!

به سعی و اهتمام برادران فرقهٔ اشتراکیون ایران در عباس‌آباد نیشابور به طبع رسید.
در مطبعهٔ زیرزمینی شبگرد، پانزدهم ذیقعدةالحرام ۱۳۳۹

نخستین کنگرهٔ کمونیست‌های ایرانی حزب عدالت

این سند در چاپ نخست به نقل از مجلهٔ دنیا انتشار یافت که متنی ناقص بود. در اینجا ما متن کامل آن را به نقل از مجلهٔ انترناسیونال کمونیست، شمارهٔ ۱۴، ۱۹۲۰، چاپ می‌کنیم.[1] بخش‌های سانسورشده از جانب دنیا را ما با علامت «ـ» مشخص می‌کنیم.[2] تنظیم‌کننده.

امسال تابستان نخستین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران (عدالت) به ریاست رفیق آقازاده در شهر انزلی گشایش یافت.

رفیق ویکتور، نمایندهٔ کمیتهٔ آذربایجان حزب کمونیست روسیه، ضمن تهنیت به کنگره گفت: کنگره امروز برای ایران جوان و استقرار قدرت کارگران در کشور اهمیت بزرگی دارد. برای رسیدن به این هدف شما باید بدون وقفه کار کنید و بیش از آنچه در کشورهای سرمایه‌داری کار می‌شود نیرو و انرژی به کار بندید. به‌ویژه در ایران تاکتیک شما بایستی محتاطانه و با نرمش باشد و با اوضاع‌واحوال و واقعیت ایران مطابقت کند. تاکتیک کمونیستی بانرمش است و منطبق با اوضاع‌واحوال مبارزه و زندگی است.

1. L' Internationale Communiste, No. 14, 1920, pp. 2867-2870.
Die Kommunistische Internatonale, No. 14, 1920, pp. 225-30.

۲. منظور نگارنده این است که زیر این بخش‌ها خط کشیده شده است. ضمناً قلاب‌ها در این بخش همگی از متن اصلی هستند.

رفیق ابوکف از جانب ارتش سرخ ایران به کنگره درود می‌فرستد. سخنگو اعلام می‌کند که رهایی کارگران ایرانی جز از راه قهر میسر نیست. ایرانی که گذشتهٔ طولانی از عظمت و آزادی دارد امروز خود را در چنگال امپریالیسم انگلستان می‌یابد؛ ایران مجدانه درصدد است این یوغ را از گردن بیفکند. در این امر نمی‌توان موفق شد مگر از طریق توسل به اسلحه. سراسر ایران را آتش انقلاب فراگرفته است. اکنون که امواج مبارزه حتی به سرزمین ایران رسیده است شما کوشندگان مبارز وظیفه دارید تمام نیروهای انقلابی پراکنده را در یک واحد مبارزاتی متجمع سازید.

سپس رفیق آقازاده پیشنهاد می‌کند برای احترام به خاطرهٔ کمونیست‌های شهید قیام شود. او با یادآوری نقش این مبارزان در راه آزادی زحمت‌کشان به‌خصوص نام رفیق غفارزاده، مؤسس حزب عدالت، را قید می‌کند. (نمایندگان بر پا می‌خیزند.)

رفیق سلطان‌زاده [نمایندهٔ ایرانیان مقیم ترکستان]ـ اخیراً کار تشکیلاتی حزب عدالت در ترکستان در فوریه [۱۹۲۰] آغاز گشت. پس از اینکه ما با رفقا علیخانف و فتح‌اللّه‌اف [علیخان‌زاده و فتح‌اللّه‌زاده] ملاقات به عمل آوردیم، درصدد برآمدیم کل کار خود را به روی مسئلهٔ ایران متمرکز سازیم. از برآورد ما این‌چنین نتیجه می‌شود که در سراسر ترکستان عدهٔ کثیری ایرانی گرسنه پراکنده هستند و در میان آنان در حدود صد هزار کارگری که باید به دور حزب کمونیست مجتمع گردند.

بدین‌منظور سازمان [ما] در ترکستان در ۵۲ محله ارگان‌های کمکی ایجاد کرده است. در شهرها و روستاها همه‌جا کمیته‌های حزبی تأسیس شده‌اند.

در اوایل امسال [۱۹۲۰] در تاشکند نخستین کنفرانس حزبی برگزار گردید که در آن در حدود هفت هزار کمونیست سازمان‌داده‌شده نماینده داشتند. حتی قبل از برگزاری این کنفرانس سازماندهی یک ارتش سرخ در تمام مناطق آغاز گشت. قابل‌ملاحظه است که به شکرانهٔ همین ارتش سرخ [ایران] بود که ما توانستیم بر مشهد، این مرکز ضدانقلاب، مسلط گردیم.

نشست دوم

رفیق علیخان‌زاده ریاست جلسه را به عهده دارد.

گزارش کمیسیون اعتبارنامه‌ها قرائت می‌گردد و از اعتبارنامه‌های ارائه‌داده‌شده به کمیسیونْ ۴۸ اعتبارنامه به رسمیت شناخته شد. سپس گزارش درمورد ایالات قرائت می‌شود. در داغستان یک شعبهٔ حزب کمونیست ایران وجود دارد که در آن ۵۰۰ نفر عضوند و کار تهییجی آن با موفقیت به پیش می‌رود.

رفیق سیدقلی حدادزاده تصویری از فعالیت‌های حزب در زنجان به دست می‌دهد. در اینجا تمام قدرت در دست دموکرات‌هاست که کمونیست‌ها را تحت پیگرد قرار می‌دهند. همچنین حزب عدالت مخفیانه کار می‌کند و تا سرحد امکان می‌کوشد رابطهٔ خود را با روستا حفظ کند. عده‌ای از رفقا برای کارهای تبلیغاتی و سازماندهی به دهات اعزام شده‌اند.

رفیق جبار کنگره را در جریان فعالیت حزب عدالت در رشت گذاشت. تا پیش از ورود ارتش سرخ به رشت دو گروه مخفی بیست‌وپنج و دوازده‌نفری وجود داشت. پس از ورود ارتش سرخْ شعبهٔ رشت میدان عمل خود را گسترش داد. ما از هواداری ارتش و توده‌های کارگری برخورداریم. اکنون ما مجموعاً ده سازمان با ۲۰۰۰ عضو و هوادار داریم.

رفیق نعمان حسین از فعالیت حزب در اردبیل سخن می‌گوید. این فعالیت به دلیل اینکه قدرت در دست دموکرات‌هاست بسیار دشوار است. پس از اشغال اردبیل توسط ارتش سرخ عدهٔ زیادی از دهقانان و کارگرانی که در باکو اقامت داشته بودند برای گرفتن اسلحه به نزد ما آمدند. بدین‌سان است که رفقای زندانی ما آزاد شدند. روحیهٔ دهقانان انقلابی است. شعبهٔ اردبیل ۱۵۰ عضو دارد.

رفیق آخوندزاده اطلاعاتی دربارهٔ فعالیت حزب در آستارا داد. در آغاز این فعالیت مخفیانه انجام می‌شد، لکن از هنگام ورود ارتش سرخ فعالیت حزب قانوناً [علنی] انجام می‌گیرد. ما یک کارزار تهییجی در میان دهقانان آغاز کرده‌ایم. دهقانان نسبت به ما حسن‌نظر بسیار نشان داده‌اند و ما با آنان رابطهٔ بسیار نزدیک برقرار ساخته‌ایم. تعداد اعضای ما ۹۵ نفر است.

رفیق چلنگریان از فعالیت سازمان جوانان کارگران–دهقانان در انزلی صحبت داشت. پیش از اشغال این شهر توسط ارتش سرخْ یک شعبهٔ کوچک هشت‌نفری وجود داشت. از پس از ورود ارتش سرخْ انزلی به مرکز فعالیت ما بدل گشته

است. کمبود تعداد کادر مانع کار ما در نقاط مختلف است. و رفقای تازه‌وارد روس‌هایی هستند که به امور ایران ناواردند و فعالیت ما با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو می‌گردد. ما با کمیتهٔ منطقه رابطه برقرار نموده‌ایم و یک شعبهٔ تئاتر برقرار کرده‌ایم. برای کار در میان دهقانان به افراد محلی نیاز هست که هنوز وجود ندارند. ده نفر برای اعزام به باکو جهت شرکت در دروس تعلیماتی [کادر] آماده شده‌اند. سازمان جوانان ۱۰۰ نفر عضو دارد.

گزارش‌دهنده [سلطان‌زاده] به وضع مالی کشور اشاره می‌کند [و می‌افزاید] اگر بودجهٔ ایران را ۳۶ میلیون روبل (نرخ قدیم) در نظر بگیریم، [دیده خواهد شد] این کل درآمد حکومتی که از دهقانان فقیر به دست می‌آید چگونه به دست شاه به هدر داده می‌شود.

از سوی دیگر [ثروت‌های] ایران توسط سرمایه‌داران خارجی که به سود خویش هرگونه ابتکار را در کشور خفه می‌سازند به غارت می‌رود؛ یک‌چنین وضعی در میان اهالی روحیهٔ انقلابی ایجاد می‌کند و وظیفهٔ رهبر[ان] را تعیین می‌سازد. سپس سخنران به روحیه‌های حاکم در میان مردم پرداخته، می‌گوید: اگر اهالی ایران پانزده میلیون تخمین زده شود، یک میلیون آن را سیّدها و روحانیون تشکیل می‌دهند، تقریباً سه میلیون را ایلات، سه میلیون را تجار و کسبه که در امر تولید نیز سهمی ندارند، و هشت میلیونِ مانده را دهقانان و صنعتگران که عملاً خوراک کل اهالی ایران را تهیه می‌کنند.

جمعیت فعال کشور در تولیدْ هشت میلیون نفر است که از [کار] آنان ارزش اضافی استخراج می‌شود و ما باید خود را بر آنان متکی سازیم.

وضع سخت و ناخوشایند دهقانان از یک سو و رابطهٔ مستمر با پرولتاریای باکو از سوی دیگر زمینهٔ کاملاً مساعدی بر کار انقلابی فراهم می‌آورد.

در حال حاضر در ایران [وضعیت] انقلابی وجود ندارد، زیرا توده‌ها به‌طورکلی در جنبش انقلابی شرکت نمی‌جویند. شعارهایی که اکنون باید به سود انقلاب عنوان ساخت عبارتند از:

۱. مبارزه علیه انگلستان

۲. مبارزه علیه دولت شاه

۳. مبارزه علیه خان‌ها و زمین‌داران بزرگ؛ حتی اگر یکی از این شعارها کنار گذاشته شود، انقلاب در ایران به پیروزی نخواهد رسید.

نشست سوم

نشست به ریاست رفیق میرباغی کاظیموف [کاظم‌زاده] افتتاح می‌شود.

رفیق ناینا‌شویلی سخن را آغاز می‌کند. سخنگو از سیاست استعماری انگلستان و فرانسه و سایر کشورهای سرمایه‌داری سخن می‌راند و می‌افزاید که بردگی خلق‌های شرق هرگز ابعادی چنین گسترده به خود نگرفته بود. لکن امروز انگلستان و فرانسه با دشمن جدی‌ای روبه‌رو هستند که روسیهٔ شوروی است. بدین‌دلیل است که نیروهای انقلابی سراسر جهان به دور روسیهٔ شوروی گرد می‌آیند. وی سپس، ضمن پرداختن به اقدام ما در ایران، با تکیه به ارقام اظهار می‌دارد که دهقانان که ما باید بر آنها تکیه کنیم کمتر از نیمی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند، درحالی که همین رقم برای روسیه ۹۰ درصد است. پرولتاریای باکو نیروی عظیمی برای خاور است، لکن روستانشینان باید فعالیت عظیمی را در مبارزهٔ انقلابی از خود نشان دهند. بورژوازی آگاه‌تر و متشکل‌تر می‌تواند توده‌های عظیمی از مردم را به مبارزه علیه انگلستان بکشاند. بنابراین ما باید از این نیرو برای مبارزه علیه تسلط انگلیس استفاده کنیم. ما هرگز با جنبش‌های آزادی‌بخش مخالف نبوده‌ایم، بلکه برعکس ما از آنها حمایت می‌کنیم. ما تنها زمانی با آنها مبارزه می‌کنیم که قصد به‌بندکشیدن دیگر خلق‌ها را داشته باشند. همهٔ نیروهای انقلابی باید در مبارزه علیه انگلستان بسیج شوند. ما نمی‌توانیم تاکتیک دیگری داشته باشیم. در ایران هنوز زمان انقلاب کمونیستی نرسیده است. در سال ۱۹۰۵ لنین نه از انقلاب اجتماعی [سوسیال]، بل از جمهوری دموکراتیک سخن می‌گفت. و در آغاز شما باید از جنبش ملی که راه تمایز طبقاتی را باز می‌کند استفاده کنید و پس از آن است که باید مطالبات انقلابی خود را مطرح سازید. در حال حاضر شما وظیفه دارید خود را متشکل کنید و خود را آمادهٔ رهبری انقلاب ایران سازید.

رفیق ابوکف به پشت تریبون می‌رود.

انگلستان بورژوا و امپریالیست، این است دشمن بزرگ جنبش کمونیستی. کمونیست‌ها با ضربه واردساختن به بورژوازی انگلستان در خاور برای امر انقلاب جهانی کار می‌کنند. باید با تمام وسایل به امپریالیسم انگلیس ضربه وارد ساخت. اگر بتوان از خان‌ها استفاده کرد ما از آنان نیز حمایت خواهیم کرد. در مبارزه علیه انگلستان همهٔ وسایل نیک (مشروع)اند.

حال، بورژوازی ایران، چه در شمال و چه در جنوب، در این ذی‌نفع است که انگلیسی‌ها از ایران بیرون رانده شوند. این امر همچنان درمورد صنعتگران و خرده‌کسبه صادق است. انگلستان به ضرب صنایع عظیم خود صنعتگران کوچک را ورشکست می‌سازد و به پرولتر بدل می‌کند. به نظر می‌رسد که دهقانان از حضور انگلستان آگاهی نداشته باشند و خان‌های محلی را نشناسند. تودهٔ دهقانان [نادان و بی‌حرکت ـ در متن فرانسه] هم می‌توانند علیه انگلستان به کار گرفته شوند و هم علیه روسیه. این امر بستگی به این دارد که در چه جهتی به روی آنان کار شود. لکن از طریق یک کار تهییجی که به دقت انجام گیرد درآنِ‌واحد هم زمین‌داران بزرگ شمال، بورژوازی، و هم دهقانان قیام خواهند کرد. آنچه باید توجه جدی ما را به خود جلب کند پیدایش مرد انقلابی، کوچک‌خان، و انستیتوسیون قدرت سوویتی در ایران است. اگر بورژوازی امروز علیه انگلستان قیام نمی‌کند و از کوچک‌خان پشتیبانی نمی‌کند، علت آن در اشتباهی است که ما مرتکب شده‌ایم و در ایران حکومت سوویتی تشکیل داده‌ایم (مقصودم کمیتهٔ انقلابی آستاراست). برای پایان‌دادن به این برخورد قابل تأسف ما باید به همهٔ اهالی بفهمانیم که حکومت شوروی [در ایران] درواقع نه زمین‌داران را تهدید می‌کند و نه بورژوازی را؛ آنها نیز به جنبش آزادی‌بخش ملی خواهند پیوست. و نیز نباید هیچ‌گونه تظاهراتی علیه زمین‌داران و بورژوازی را اجازه داد. امروز جز از یک شعار نمی‌توان سخن گفت: مرگ بر انگلستان! نابود باد حکومت شاه! سپس کنگره یک قطعنامهٔ هشت‌ماده‌ای را به تصویب رساند.

۱. جنگ جهانی نیروهای مولدهٔ سرمایه‌داری را منهدم ساخت و به یک بلیهٔ جهانی انجامید.

۲. جهـان بورژوازی قادر نیسـت به طرق گذشـته سـرمایه‌داری صنعت جهانی را از نو مسـتقر سازد.

۳. مبارزه‌ای که در پهنهٔ بین‌المللی بین طبقهٔ کارگر و بورژوازی در جریان اسـت حاصلی جز درهم‌پاشیدگی صنعت سرمایه‌داری ندارد.

۴. اشـتهای آزمندانـهٔ بـورژوازی اروپـا و به‌ویژه بـورژوازی انگلسـتان [در متن فرانسـه، لهستان گفته شـده که حتماً نادرست اسـت] بی‌اندازه افزایش یافته است.

۵. این امر بندگی کشورهایی چون ترکیه، ایران، افغانستان و هندوستان را توسط سرمایهٔ اروپایی روشن می‌سازد.

۶. وظیفهٔ حزب کمونیسـت ایران عبارت است از نبرد علیه سرمایه‌داری جهانی در کنار روسـیهٔ شـوروی، حمایت از همهٔ عناصری که علیه انگلستان و دولت شاه قیـام می‌کنند و بخشـیدن ماهیتـی هرچه جدی‌تر بـه این مبارزه و جلـب توده‌های دهقانی و کارگری به آن و پارالیزه‌کردن (خنثی‌کردن) عناصری که از مبارزهٔ انقلابی می‌هراسـند و درعین‌حال خواهان اخراج انگلیسی‌ها هستند.

۷. درعین‌حـال نبایـد هـدف خـود را از نظـر دور داشـت کـه عبارت اسـت از انکشاف‌بخشـیدن بـه سـازمان‌های خودمـان، ایجـاد نفوذ در میـان توده‌هـا، تا به هنگام نبرد طبقاتی برای کسـب قدرت و زمین [بتوانیم] در رأس توده‌های کارگری و دهقانی قرار داشـته باشـیم.

۸. شـعار ما در این زمان جز مبارزهٔ بی‌رحمانه علیه امپریالیسـم انگلستان، علیه دولت شاه و همهٔ کسـانی که از آن دو حمایت می‌کنند نیست.

نطق حیدرخان در میتینگ بین‌المللی کارگران پتروگراد به مناسبت تشکیل بین‌الملل کمونیستی

رفقا و برادران!

از طرفِ زحمت‌کشان انقلابی ایران درود و سلام بر شما! درود به روسیهٔ شوروی که پرچم آزادی مردم و طبقات زحمت‌کش جهان را بر علیه ظلم و استثمار سرمایهٔ بین‌المللی برافراشته است!

سپس با اشاره به بورژوازی کشورهای اروپا و آمریکا چنین گفت:

رفقا! شاعر ملی ما بر علیه طبقهٔ استثمارگر اشعار معروف زیر را سروده است:

سر ناسزایان برافراشتن وز ایشان امید بهی داشتن
سر رشتهٔ خویش گم‌کردن است به جیب اندرون مار پروردن است

رفقا! سازش با بورژوازی و چشمداشت از آنها داشتن در حکم مار پروریدن است. رفقا! ما فرزندان خلقیم و برای احقاق حق خلق مبارزه می‌نماییم. سرمایه‌داران دشمن ما هستند. ما از هرگونه سازش با این ستمگران امتناع می‌ورزیم. اینها خفه‌کنندهٔ جنبش رهایی‌بخش و مکندهٔ خون مردم زحمت‌کش هستند. در مبارزه با این ستمگران برای ما یا

مرگ و یا پیروزی است! راه برگشت و عقب‌نشینی برای ما موجود نیست! ما به پیروزی خود اعتقاد و اطمینان داریم. ما مطمئن هستیم شعله‌ای که کشور شوروی برافروخته است ایران انقلابی را نیز فراخواهد گرفت.

ازآنجایی‌که موقع حوادث اخیر ایران (غرضش انقلاب مشروطیت است) در روسیه رژیم استبدادی تزاری حکم‌فرما بود و مردمان روسیه با این حوادث آشنا نیستند، من لازم می‌دانم به‌طور اختصار کمی شما را در جریان بگذارم و از تعدیات و تجاوز بورژوازی شما به ما و تاریخ ایران شمه‌ای به عرض برسانم:

رفقا! کشور ما ایران از دو طرف مورد غارت و یغما قرار می‌گرفت: از طرفِ باند متشکل سرمایه‌داری اروپا و دستهٔ دوم از طرفِ باند متشکل غارتگر آسیایی. باند متشکل اروپایی عبارت بود از سرمایه‌داران روسیه و انگلیس، که سرمایه‌داران این کشورها به ایران آمده و از دولت ایران یا ملّاکین و فئودال‌ها امتیازاتی گرفته، قرا و قصبات را اجاره می‌کردند و سپس اوباشان و فراریان محکوم به اعمال شاقه را مسلح می‌کردند (اسلحه را از سفارت متبوعهٔ خود دریافت می‌کردند) و این تفنگ‌داران به جان و مال و ناموس مردم تجاوز می‌کردند و در موقع برداشت محصول و خرمن به‌زور تمام محصولات زراعتی را غارت می‌کردند و برای دهقانان چیزی باقی نمی‌ماند. این دهاقین برای امرار حیات و عائله‌شان ناچار به مهاجرت و ترک وطن شده، به کشورهای خارجه برای کار و لقمهٔ نانی می‌رفتند. غالب خانوادهٔ این بینوایان از گرسنگی و سرما تلف می‌شدند.

باند استبداد آسیایی بدتر بودند. مستخدمین و نزدیکان شاه ولایت و ایالتی را مورد بیع‌وشری قرار می‌دادند. ناحیهٔ بسیار وسیعی را به یک شخص مقتدری می‌فروختند و اینها به‌وسیلهٔ مباشرین و نوکران خود با ساکنان این ناحیه و دهقانان هر طوری که می‌خواستند معامله می‌کردند.

در اثر این بیدادگری‌ها مردم به ستوه آمده و درنتیجه دستجات مشروطه‌خواهان و جمهوری‌خواهان به وجود آمد. این آزادی‌خواهان در مرحلهٔ اول هدفشان ازبین‌بردن قسی‌ترین دشمن ملت یعنی شاه

بوده است؛ بالاخره شاه را به قتل رسانده، از بین بردند. در اثر قتل شاهٔ فشار و رژیم ترور در ایران مستقر گردید. نهضت آزادی‌خواهی راکد ماند، ولی کارهای نهضت به‌طور مخفی و سرّی ادامه داشت. پس از ده سال در ایران نهضت صعود کرد و انقلاب جدید برپا شد و در نتیجهٔ مبارزات انقلابیْ قانون اساسی و مشروطه به وجود آمد. ولی این آزادی و قانون اساسی مدت زیادی طول نکشید و امپریالیست‌های خارجی وجود مشروطه و آزادی و قانون اساسی را در ایران تحمل نکردند و تصمیم به ازبین‌بردن آزادی و انقلاب ایران گرفتند. برای امپریالیسم انگلستان وضع ایران ازاین‌حیث ناگوار بود که دیگر نمی‌توانست امتیازات بزرگ در ایران به دست آورد. امپریالیست‌ها با تمام قوای خود انقلاب اولیهٔ ایران را از بین بردند. امپریالیسم انگلستان برای خفه‌کردن انقلاب ایران پاره‌ای اوقات از سرنیزه و سربازان و ارتش روسیهٔ تزاری استفاده می‌کرد. پس از انقلاب فوریه هم این رویه ادامه داشت، چه‌که کرنسکی، رئیس حکومت موقتی روسیه، غلام حلقه‌به‌گوش امپریالیسم انگلستان بود. فقط انقلاب اکتبر به تمام خلق‌های شرق آزادی بخشید.

حقیقت و ماهیت روش روسیهٔ سوسیالیستی به‌صورت بلشویسم به تمام دنیا ثابت شد.

انقلاب اکتبر قرارداد ۱۹۰۷ بین انگلستان و روسیه را از بین برد (طبق این قرارداد ایران بین روس و انگلیس تقسیم شده بود). انقلاب اکتبر تمام هدف‌ها و مقاصد جهان‌گیرانهٔ امپریالیسم روسیه را از بین برد و ارتش روسیه را از ایران بازخواست و بدین‌طریق پایه و اساس انقلاب سوسیالیستی جهان را پایه‌گذاری کرد. رفقا! امروز پس از پیروزی انقلاب اکتبر ما شما را مانند برادر و دوستان خود حساب می‌کنیم و برادروار بایستی کمک همدیگر باشیم. رفقای عزیز! ما موفق شدیم تاکنون ۱۳۸۰۰ نفر ایرانی را در صفوف ارتش سرخ متشکل کنیم. ما بیش‌ازپیش خوشوقت و سعادتمند خواهیم بود که رابطهٔ بیشتری بین روسیهٔ امروز و ایران انقلابی برقرار کنیم.

رفقـا! بـه ما امکان بدهید که دوشـادوش شـما در ردیف شـما با دشـمنان مشـترک مبارزه نماییم و ما خواهیم توانسـت تا صد هزار نفر ارتش سـرخ ایرانـی تهیه نماییـم. (صدای هورا و دسـت‌زدن ممتد حضار بلند شـد.)

ما در ردیف شـما مبارزه خواهیم کرد. درعین‌حال دسـتجات تبلیغاتچی و پروپاگاندیسـت از راه ایران به هندوسـتان خواهیم فرسـتاد و قوای انقلابی ایـران کـه با انقلابیـون هند متحـد شـوند امپریالیسـم انگلسـتان را از بین خواهنـد برد. (دسـت‌زدن حضـار) رفقا! ما نمایندگان شـرق کـه در اینجا آمدیـم دارای هـدف مشـترک در مبارزه علیه دشـمن مشـترک هسـتیم. ما خوشـوقتیم که این موضـوع را در مقابل خلق شـوروی اظهـار می‌نماییم. (دسـت‌زدن ممتد شـرکت‌کنندگان میتینگ)[1]

به نقل از مجلهٔ دنیا، سال سوم، شمارهٔ ۴

۱. نطـق فوق در روزنامه‌های پتروگراد در آن موقع منتشـر گردید و سـوادش جزو یادداشـت‌های حیدرخان عمواوغلی بوده اسـت که برادران حیدرخان سـواد نطق فوق را به اینجانب داده‌اند و در نزد اینجانب است.

یک سند دربارهٔ ارتش سرخ ایران

نقـل از مجلـهٔ هفتگـی شـعلهٔ انقـلاب، چـاپ سـمرقند، بـه زبـان فارسـی، شـمارهٔ ۳۵، سـال دوم، مـورخ ۲۱ مـارس ۱۹۲۰.

«۱۵ فوریـهٔ ۱۹۲۰ در تاشـکند در مسـجد ایرانیـان میتینـگ رنجبـران ایرانـی برپا گردید. ۲۰۰ نفر از کارگران ایرانی حضور داشتند. میتینگ را نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی اشـتراکیون (عدالت) علیخان‌زاده گشود. سـپس رفیق مصطفی صبحی از سیاست اسـتیلاگرانهٔ متفقین در ایـران و در تمام شـرق بیانات و توضیحـات داد. همچنین رفیقـان سـلطان‌زاده و فتح‌اللّه‌زاده دربـارهٔ اقتصاد ایـران نطق‌هایی کردنـد. در آخر از طـرفِ مجلس قرارنامه صادر و قبول شـد بنا به پیشـنهاد یک نفـر از رفیقان قرار گذاشـته شـد برای فرسـتادن به ایران یک اردوی سـرخ از ایرانیان تشـکیل یابد. در همان مجلس ۲۰۰ نفر، یعنی همهٔ حاضرین، به اردوی سـرخ نام‌نویسی کردند.»

ع. محمدزاده، عضو کمیتهٔ مرکزی عدالت

از نطق حیدرخان عمواوغلی در کنگرهٔ خلق‌های خاورزمین

«... بگـذار دچار رؤیا نشـویم. ما نباید خـود را فریب دهیم. در انتظار سـرنگونی دولت‌های فاسد و قدرت‌های امپریالیسـتی نشستن تنها خیانت به انقلاب جهانی اسـت. رفقای ما در روسیه نباید انتظار بکشـند، بلکه باید فوراً به ما کمک برسانند ـ اسـلحه، تفنـگ، مهمـات و تانک ـ و ما قـادر خواهیم بـود خود از عهـدهٔ دولت ایران و متجاوزین انگلیسـی برآییم. از کسی می‌توان طلبِ کاری را کرد که وسایل آن کار را در اختیار داشـته باشـد. در دنیای امروز کشـوری به آزادی روسـیه وجود نـدارد. بگذار از ایـن آزادی و نیرو اسـتفاده کنیم و نه به‌خاطر کمـک و حمایت از بورژوازی، بلکه به منظور سـازمان‌دادن گام پرولتری جسـورانه و درستکارانه‌ای در جهتِ ایجـاد پایه‌های یک نیروی بین‌المللی کمونیسـت؛ نیرویی که بدون هرگونه مصالحه دشـمن بورژوازی خائن و امپریالیسـت‌های غربی است.

«جنگ علیه ما جنگ علیه ایده‌های ماست. امروز در روسیه و خاورزمین، یعنی آن ممالکـی که در میان کشـورهای متمدن بیش از همه مورد سـتم قـرار گرفته‌اند، کوششـی بپا شـده که می‌خواهد نظریه‌ای را به بنیادی سیاسـی بدل سازد. این نظر کدام اسـت؟ به‌طور خیلی کلی عبارت اسـت از اینکه: تقسـیم بشـریت از طریق مرزهای تصادفی نژادی یا از طریق مرزهای غالباً مصنوعی ملی و تسـلط سیاسـی

به وجود نیامده است، بلکه این نوع تقسیمات مصنوعی و قابلِ‌تغییرند. تقسیم واقعی تقسیم طبقاتی است. بشریت به دو طبقه، طبقهٔ صاحب ابزار تولید و طبقهٔ فاقد این ابزار، تقسیم شده است. تسلط اولی بر سرمایه او را قادر می‌سازد اقتصاد جهانی را در دست داشته باشد و از طبقهٔ بدون ابزار تولید به‌مثابهٔ بَرده و ماشین برای ازدیاد سرمایه و به‌عنوان مادهٔ خام (گوشت دم توپ) در جنگ‌ها استفاده کند، جنگ‌هایی که هدفشان جز ازدیاد سرمایه از طریق تسلط بر سرزمین‌های نو و استثمار نیست. تودهٔ مردم در روسیه و سایر کشورها مصممند نخست طبقهٔ صاحب سرمایه را نابود سازند و سپس با ناسیونالیسم و شرایط اقتصادی که موجد واقعی این جنگ‌ها هستند نیز مبارزه کنند.

«با انهدام بورژوازی و امپریالیسمْ بشریت چون مجموعه‌ای خواهد فهمید که در جهان خلق‌های مختلفی وجود ندارند، بلکه تنها یک خلق وجود دارد و سبب اساسی جنگ برای همیشه از میان خواهد رفت. استعمارگران سرمایه‌دار می‌کوشند کمونیسم را نابود کنند و میلیون‌ها زحمت‌کش و کارگر را در انقیاد نگه دارند. قهر سرمایه‌داری نخواهد توانست نه این نظریه و نه نیروهایی را که حامی آنند از میان بردارد. چنین تصوری باطل است.

«اما درعین‌حال کسانی که در رأس دولت‌های انگلیس و فرانسه قرار دارند با حمایت وال‌استریت (مرکز مالی آمریکا در نیویورک ـ مترجم) ظاهراً چنین تصور باطلی را به خود راه داده‌اند. آنان سخت درصددند انقلاب را در سراسر جهان به زور نیرو خفه سازند. این سیاست جنگ‌طلبانه علیه پرولتاریا به منظور نابودساختن، که به‌زودی جهان‌گیر خواهد گردید، به سه صورت تجلی می‌کند:

۱. سرمایه‌داران انگلیسی و آمریکایی برای دست‌نشاندگان خویش در روسیهْ افراد، اسلحه و پول تهیه می‌کنند؛

۲. اینان دولت‌های ارتجاعی ایتالیا، رومانی، لهستان، ترکیه، ایران و یونان را تحریک می‌کنند تا کارگران و دهقانان را قتلِ‌عام کنند؛

۳. سرمایه‌داران می‌کوشند از طریق محاصره، کشتار و گرسنگیْ توده‌ها را به بردگی و اطاعت وادارند.

«سرمایه‌داران این سیاست را از انقلاب اکتبر به آن طرف دنبال می‌کنند. برخی از نتایجی که تاکنون نصیبشان گشته کدام است؟ همهٔ گروه‌های سیاسی روسیه، به‌جز سخت‌جان‌ترین تزاریست‌ها، علیه این آتش‌افروزان سودجو که از خارج حمایت می‌شوند، به لنین پیوسته‌اند... .

«انقلاب جهانی عن‌قریب رخ خواهد داد. همهٔ کشورهای مستعمره به سینهٔ امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی دست رد کوفته‌اند و می‌طلبند که استقلال آنان به رسمیت شناخته شود. کارگران و دهقانان علیه استبداد طبقهٔ حاکم ایتالیا قیام کرده‌اند. ملوانان فرانسوی در بنادر روسیه بپا خاسته‌اند و مصمم هستند با ارتش پرولتری مودت ایجاد کنند. آلمان در آستانهٔ انقلاب است. حکومت‌های استبدادی در اروپای مرکزی و خاورمیانه روزهای آخر عمر خود را طی می‌کنند. اعتصاب‌های کارگری در انگلستان و آمریکا تشدید شده‌اند. قسمت اعظم آسیا دستخوش انقلاب‌های نو است و رژیم شوروی شمال ایران (جمهوری سوویت گیلان به رهبری میرزاکوچک ـ مترجم) در تدارک حرکت به‌سوی تهران است... .»

ترجمه از متن انگلیسی در کتاب زیر:

Fatemi, Diplomatic History of Persia, pp. 169-171.

کمونیست‌های ایرانی در کنگره‌های کمینترن

نطق جوادزاده (پیشه‌وری) در سومین کنگرهٔ کمینترن

بـه نقـل از صفحـهٔ ۷۰، کنفرانـس مسـکو، سـومین کنگـرهٔ کمونیسـت بین‌الملـل، جلسـات ۲۲ ژوئـن الـی ۱۲ ژوئیـهٔ ۱۹۲۱.

رفیـق جوادزاده (حزب کمونیسـت ایران) با گـزارش رفیق زینوویف موافق اسـت. او گفـت در میـان خلق‌های خاورزمین پروپاگاند و تبلیغات زیاد شـده اسـت، اما در راه سـازماندهی کم کار شده اسـت. رفیق جوادزاده گفت:

> ممکن اسـت به نظر شـما غریب بنماید که در برخی از کشـورهای خاور چند حزب کمونیسـت وجـود دارد. مثلاً در ترکیه سـه حزب کمونیسـت، در ایران دو (حزب کمونیسـت) و در کُره دو حزب کمونیست وجود دارد. دلیل این امر را می‌توان در این یافت که هر پاشـا/ هر حاکم که می‌خواهد از ایده‌هـای کمونیسـم بـرای مقاصد شـخصی خویش اسـتفاده کند یک حزب کمونیسـت برای خویـش برپا می‌کند.

در خاتمـه رفیـق جـوادزاده اظهـار امیـدواری کـرد کـه کمیتـهٔ اجرایـی کمینتـرن اوضاع‌واحوال خاورزمین را در نظر بگیرد و از این به بعد کار خود را در آنجا شدید کند.

نطق نیک‌بین در چهارمین کنگرهٔ کمینترن

بـه نقـل از مسـئلهٔ شـرق ـ نشسـت‌های [۱۹ و ۲۰][1] در روزهـای ۲۲ و ۲۳ نوامبـر ۱۹۲۲، چهارمیـن کنگـرهٔ کمونیسـت بین‌الملـل (۷ نوامبـر ـ ۳ دسـامبر ۱۹۲۲).

نیک‌بین (ایران):

رفقـا! ایـران در حال حاضـر در مرحلهٔ گـذار از نظام پدرسـالاری به نظام سـرمایه‌داری اسـت. در ایـران یـک قـدرت دوگانـه وجـود دارد. احزاب[2] کمونیسـت در آنجـا نه‌تنهـا بایـد علیه اشـراف فئـودال مبارزه کننـد، بلکه نیـز باید علیـه امپریالیسـت‌ها، به‌ویـژه امپریالیسـم بریتانیا، که با اشـراف فئـودال ایـران متحـد گشـته‌اند و مانع گـذار ایـران به نظـم سـرمایه‌داری هسـتند، مبـارزه نمایند.

بحـران اقتصـادی جهانی به شـکل غفلـت سـرمایه‌داران از بازار ایـران تا حـد معینی در ایـران منعکس گشـت. این امر انکشـاف صنایـع بومی در کشـور و بـه دنبـال آن آگاهی طبقـهٔ کارگر را موجـب گردیـد. بدین‌دلیل و دلایـل دیگری حزب کمونیسـت ایـران پا به عرصـهٔ وجود نهـاد. در حال حاضر این سـازمان در سراسـر ایـران دوازده هزار عضـو دارد. در کنار این‌ْ اتحادیه‌هـای کارگـری در ایران در سراسـر کشـور پانزده هـزار عضو دارند کـه از آنها دوازده هزار در شـهر تهـران متمرکزند.

حزب کمونیسـت ایران سیاسـت زیر را دنبـال می‌کنـد. از نقطه‌نظر صرفاً حزبی، سـازماندهی یک حزب کمونیسـت وسـیع در ایران امر نادرسـتی اسـت. ایـن سـازمان در ایران یک هسـتهٔ قـوی دارد که غالـب اعضای آن را کارگران تشـکیل می‌دهنـد. از جانب دیگر در ایران سـازمان‌هایی چون اتحادیه‌هـای کارگـری وجـود دارند و برخـی از ایـن اتحادیه‌ها زیـر نفوذ مسـتقیم حزبند. حزب سیاسـت اتحادیه‌هـای کارگری را رهبـری می‌کند

۱. شمارهٔ نشست‌ها (۱۹ و ۲۰) خوانا نیست. این اعداد حدس ماست.

۲. لفـظ «احـزاب» اشـتباه نیسـت و در متـن چاپ مسـکو آمده اسـت. نـگاه کنید بـه نطق پیشـه‌وری که بالاتر آمده اسـت.

و فعالیت‌های آنها را تحت‌نظر دارد. حزب کمونیست ایران ثابت نموده است که احزاب بورژوایی به‌مراتب قوی‌تر است. احزاب بورژوایی که نمایندگی آنها را به‌اصطلاح سوسیال‌دموکرات‌ها به عهده دارند و برنامه‌ای دموکراتیک دارند خود درصدد تشکیل بلوکی با ما هستند. با اطمینان می‌توان گفت که در آتیهٔ بسیار نزدیک حزب کمونیست ایران موفقیت‌های بسیاری کسب خواهد کرد.

دربارهٔ تبلیغات کمونیستی در ایران در دوران نهضت جنگل

... اهمیت فعالیت‌های کوچک‌خان در قدرت نظامی یا نبرد او علیه انگلیس‌ها نیست، بلکه در این نکته است که می‌توان از طریق تماس با وی در ایران تبلیغات انقلابی موفقیت‌آمیزی را میسر ساخت.

کوچک‌خان چون یک مبلغ سوسیالیستی حایز اهمیت است، نه به این خاطر که در رأس رهبری جنگی پارتیزانی قرار دارد، بلکه به این سبب که پرچم‌دار شعارهای اجتماعی است که او حتی قبل از ورود انگلیسی‌ها به گیلان عنوان ساخته بود... .

کار او از نزدیک با کمونیسم مربوط است، اگرچه از جانب ایرانیان به معنی دیگری تفسیر می‌گردد، به‌مثابهٔ آن بذری است که اگر با دقت و مهارت کشت شود، محصول خوبی از آمادگی انقلابی در میان ایرانیان به دست خواهد داد... .

جنبش کوچک‌خان نه‌تنها گیلان را متأثر ساخته است، بلکه در استان مجاور، مازندران، نیز حمایت مردم را جلب کرده است... .

به‌طورکلی مادامی‌که چون امروز کشور در فتح و پنجهٔ فولادین آنان است، کار انقلابی در ایران باید به‌روشنی به اوضاع زندگی (نوع) ایران و روان‌شناسی ایرانی انطباق داشته باشد.

کار تبلیغاتی (در ایران) باید نخست ناگزیر به روی نفرت عمومی نسبت به انگلستان که نقطهٔ عزیمت تبلیغاتی است متمرکز گردد، تنها بعدهاست که می‌توان مطالب انقلابی را در میان مردم پخش کرد.

حزب اتحاد و ترقی[1] با توجه به آیندهٔ تاریکش با کمالِ رغبت به دنبال شعارهای یک مبارزهٔ انقلابی علیه ستمگران داخلی و انگلیسی‌ها راه خواهد افتاد... در زمینهٔ تبلیغات کلی به روی ایده‌های سوسیالیستی و به‌ویژه دربارهٔ ایدئال‌های کمونیستی باید به روی سلول‌های محلی و سازمان‌های سوسیالیست‌های ایران، که مرکز اصلی آنان قبل از جنگ اروپایی (اول) در آذربایجان بود، تکیه کرد. از این منطقه بود که نفوذ (سوسیالیستی) ... به سایر نقاط ایران و به‌طور وسیع به پایتخت شهرهای شمالی گسترش یافت.

اکنون این سلول‌ها تحت تأثیر انقلاب روسیه و همچنین تا حدی به دلیل کار فعال کمیته‌های روسی جنگ انقلابی در شمال ایران قبل از اشغال انگلیسی‌ها و به برکت عوامل کمیتهٔ سوسیال‌دموکرات‌های ایران در باکو و استرخان طبیعتاً افزایش یافته و مستحکم شده‌اند و لذا این سلول‌ها هسته‌های نیروی انسانی آماده‌ای را (برای کار انقلابی) تشکیل می‌دهند.

مع‌الوصف این گروه‌ها هنوز نه زیادند و نه از نظرِ اندیشه‌های سوسیالیستی قابل تکیه و نه از نظرِ طبقاتی به اندازهٔ کافی آگاه هستند.

ترجمه از:

Ips "zadochi i vsloviia propagandy vi persii parall" Zhizn Naztional ʿStei. No. 19 (27), 25 May 1919, No. 20, 1 June 1919.

متن انگلیسی این سند در کتاب زیر یافت می‌شود:

Soviet Russia and The East, Eudin and North. Stanford Univ. Press. Stanford. pp. 177-78.

۱. در ایران در آن زمان حزبی به نام «اتحاد و ترقی» وجود نداشته و ظاهراً مقصود نویسنده یا نویسندگان همان «حزب دموکرات ایران» بوده است.

حوادث ایران

نقـل از: کمونیسـت، ارگان کمینتـرن بـرای کشـورهای اروپـای شـرقی، بالـکان، سـال ۱۹۲۰-۱۹۲۱، ص ۱۴۹۸.

... آتـش انقـلاب ایـران را فراگرفتـه اسـت. یـک دولـت انقلابی موقت در رشـت (تقریبـاً ۳۷۰ کیلومتـری جنوب باکو در سـاحل مازندران) تشـکیل شـده اسـت. به نظر می‌رسـد کـه ورود نیروهای شـوروی به بنـدر انزلی به جنـاح انقلابی ایران کمـک کرده اسـت. اینان حمایـت برادرانـه(ی ما) را شـاهد بودند.

در یـک مصاحبـهٔ مطبوعاتـی بـا یکـی از همـکاران روزنامـهٔ سـوویت روسـیا، رفیـق ووژنوسـکی، رئیـس بخـش خـاوری کمیسـاریای خلق‌هـا در وزارت خارجـه، اظهـار داشـت:

> در رأس دولـت انقلابـیْ میرزاکوچک‌خان قرار دارد. او یکـی از فعال‌ترین شرکت‌کنندگان انقلاب ۱۹۰۸ ایران است. او ناسیونالیست است و نسبت به اسـارتگران ایران یعنی انگلیسـی‌ها و دولت تهران، که اسـتقلال خود را تقدیم انگلسـتان کرده اسـت، نفرت بی‌اندازه‌ای حس می‌کند.
>
> پـس از اینکه با شـروع جنگْ ایران بـه میدان عملیات نظامی بدل گشـت و مجبور شـد بـه تجاوز نیروهـای نظامی بریتانیـا و روسـیه و عثمانی تن دردهـد، کوچک‌خان نیـز نیروهای مسـلح خویش را سـازمان داد که نام

جنگلی به خود گرفتند، پس از اعلامیهٔ شادکنندهٔ تروتسکی دایر بر لغو تمام قراردادهای پیشین و تخلیهٔ نیروهای ما از خاک ایران کوچک‌خان گرایش روشنی نسبت به روسیهٔ شوروی پیدا نمود و با انرژی بیشتری علیه انگلستان به اقدام پرداخت. او رشت را چندین بار به تصرف درآورد و کنسول انگلستان را به زندان افکند. به‌زودی نیروهای زیادی علیه او به میدان فرستاده شدند، اما هرگز موفق نشدند او را دستگیر سازند، زیرا او در کوهستان‌ها پناه می‌گرفت و از حمایت توده‌های وسیع مردم برخوردار بود که او را به‌مثابهٔ قهرمان خویش عزیز می‌داشتند. تعداد افراد زیر فرمان کوچک‌خان بین ۱۰۰۰ تا ۸۰۰۰ به تناسب فعالیت انقلابی در حال نوسان بود. در حال حاضر تا پیش از تصرف تهران کوچک‌خان وظیفهٔ خود را متحدساختن مردم ایران می‌داند. انقلابیون در نظر دارند به محضِ تصرف تهران اصلاحات اجتماعی و در درجهٔ نخست اصلاح ارضی را انجام دهند، زیرا در ایران در کنار زمین‌داران بزرگِ بسیار تودهٔ وسیعی از کارگران کشاورزی محتاج به سر می‌برند. ملی‌کردن بانک‌ها و گمرکات و اصلاح وضع مالیات‌بردرآمد در برنامهٔ کوچک‌خان قرار دارد.

در سال ۱۹۱۸ رفیق کولومیتزف همراه نامه‌ای ویژه خطاب به ملت ایران به نزد کوچک‌خان فرستاده شد، اما این نامه هرگز به دست کوچک‌خان نرسید. کولومیتزف به دست انگلیسی‌ها اسیر و تیرباران شد. بااین‌همه دولت شوروی به اتحاد با کوچک‌خان ادامه داد. فرمان زیر توسط تروتسکی به ارتش سرخ می‌باید گواه کوچکی بر این امر باشد. این همچنین نشان می‌دهد جنبش کوچک‌خان تا چه حد پیشرفت کرده است. ارتش سرخ ایران که اکنون سرگرم نبرد با سرکوب‌کنندگان داخلی و خارجی است، پیام شادباش زیر را برای ارتش سرخ ما فرستاده است.

پیغام شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران به ارتش سرخ روسیه

شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران که بنا بر تصمیم شورای خلقی کمیسارهای (شـورای وزیران) ایران تأسـیس گردیده، درودهای صمیمانهٔ خود را به ارتش سرخ و نیروی دریایی سرخ تقدیم می‌دارد.

مـا پـس از گـذار از دشـواری‌های سـهمگین و محرومیت‌های گوناگـون موفق گشـتیم ضدانقـلاب داخلی را، کـه چیزی جز دست‌نشـاندهٔ سـرمایه‌داری جهانی نیسـت، شکسـت دهیم. بنا بـر ارادهٔ خلـق زحمت‌کـش در ایران قدرت سـوویت (شـوروی) سـازمان داده شـده و این قدرت، به منظور منهدم‌سـاختن اسـارتگران خلق ایـران، ایجاد ارتش سـرخ را آغـاز نمود.

زنده باد اتحاد برادرانهٔ ارتش سرخ روسیه و ارتش جوان ایران!

زنده باد اتحاد همهٔ زحمت‌کشان جهان، انترناسیونال سوم!

رئیس شورای جنگ انقلابی، میرزاکوچک
فرمانده کل قوای [دولت انقلابی ایران][1]، احسان‌اللّه
عضو شورا، مظفرزاده

۱. عبارت داخل قلاب با توجه به «مصاحبه‌ای با راسـکلنیکف، فرمانده ناوگان سـرخ در دریای مازندران» آمده اسـت که در همین جلد منتشر شده است.

پاسخ تروتسکی، کمیسر جنگ روسیهٔ شوروی، به پیام بالا

خبر تشکیل ارتش سرخ ایران قلوب ما را مملو از شادی ساخت. در یک دهه و نیم گذشته خلق زحمت‌کش ایران برای آزادی خود مجدّانه مبارزه کرده است.

این خلق شایستگی خود را برای این آزادی به تمام جهانیان ثابت نموده است.

من، به نام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد راسخ خود را دایر بر اینکه ایران، تحت رهبری شورای جنگ انقلابی، حق آزادی و استقلال خویش را کسب خواهد نمود بیان می‌دارم.

زنده باد خلق زحمت‌کش آزاد ایران، به‌مثابهٔ عضوی از خانوادهٔ ملل آسیا و همهٔ جهان!

ایزوستیسا، شمارهٔ ۱۲۹، ۱۶ ژوئن ۱۹۲۰، و کتابِ زیر:
Soviet Russia and The East. Eudin and North, Stanford univ. Press. p. 181.

از سلطان‌زاده دربارهٔ نهضت جنگل

دربارهٔ مقاصد کوچک‌خان دایر به اجرای انقلاب بورژوادموکراتیک از طریق جلب خان‌های مختلف، زمین‌داران بزرگ و فئودال‌ها تحت این عنوان که در مبارزه علیه شاه و انگلیس‌ها باید همهٔ ملت را متحد ساخت ابراز نگرانی می‌شد. نیاز به گفتن ندارد که حزب کمونیست (ایران) نمی‌توانست بر این تاکتیک صحه گذارد، زیرا کاملاً اعتقاد داشت که هر انقلابی در هر کشور عقب‌افتادهٔ کشاورزی که ستم فئودالی را پایان نبخشد و میلیون‌ها دهقان را آزاد نسازد سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت و البته آزادی دهقانان با کمک فئودال‌ها تصور باطلی است و حزب اجبار داشت با آن مخالفت بورزد... .

ازآنجاکه بسیاری از کمونیست‌های ایران دربارهٔ تاکتیک‌های کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران در تردید بودند، (من) از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران مأموریت یافتم با لنین در این باره تماس برقرار کنم. در تابستان ۱۹۲۰ این تماس برقرار شد و از لنین درخواست شد دستورالعمل‌هایی دربارهٔ کار آیندهٔ ما صادر کند. من در آن هنگام برای شرکت در دومین کنگرهٔ کمونیسم بین‌الملل به مسکو وارد شده بودم. رفیق لنین با امور آن کنگره بسیار مشغول بود، مع‌الوصف این قول را داد که این مسئله را در اجلاسیهٔ کمیتهٔ اجراییهٔ کمینترن مطرح سازد.

درست در همین زمان کمیسیون مخصوصی مشغول بررسی تزهای او دربارهٔ جنبش‌های ملی و ضداستعماری در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره بود... لذا او نسبت به اوضاع ایران توجه خاصی مبذول داشت [دربارهٔ تصمیمات کنگرهٔ دوم کمینترن و نتایج آن دربارهٔ ایران سلطان‌زاده می‌افزاید ـ مترجم]: من بلافاصله نظرات رفقای باتجربه‌مان و نتایج کنگره را برای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران فرستادم. اما متأسفانه پس از آنْ حوادث با چنان سرعتی رخ دادند که انقلاب ایران که قادر نبود زیر فشار نیروهای بریتانیا و شاه دوام بیاورد دچار شکست گردید.

ترجمه از:

Soviet Russia and The East, 1920-1927. X. Eudin & R. North, Stanford University Press, 1957. p. 98-99.

از نطق چچرین دربارهٔ کشورهای خاورزمین
(سومین سالگرد انقلاب اکتبر در ایران)

سومین سالگرد انقلاب اکتبر در ایران با تغییر ریشه‌ای در طرز فکر سیاسی نسبت به اتحاد شوروی مصادف شد. در ۲۲ اکتبر ۱۹۲۰ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران ضمن تصویب قطعنامه‌ای اشعار داشت که انقلاب ایران هنوز باید از مرحلهٔ انقلاب بورژوایی گذر کند. بدین‌سان به کوشش در جهتِ استقرار یک رژیم کمونیستی در ایران، که با پایه‌گذاری دولت محلی شوروی گیلان آغاز گشته بود، پایان داده شد.

در ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ سفیر دولت ایران، مفاخرالملک، باکو را به‌سوی مسکو ترک گفت و در آنجا مذاکرات به منظور امضای عهدنامه بین دولتین روسیه و ایران را آغاز نمود.

از پراودا، شمارهٔ ۲۰۱، مورخهٔ ۶ نوامبر ۱۹۲۱، ترجمه از:
Soviet Russia and The East, 1920-27. p. 100.

از مصاحبه‌ای با راسکلنیکف، فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران دربارهٔ جنبش گیلان

هنگامی که ناوگان سفید وارد بندر انزلی (پهلوی) شد فرماندهی بریتانیا افراد این ناوگان را زیر حراست خویش گرفت، به این امید که اگر این ناوگان در زیر حمایت بریتانیا قرار گیرد، ناوگان سرخ ما به آنها حمله نخواهد کرد.

در این موقع انگلیس‌ها تدارکات نیرومندی را برای تبدیل بندر انزلی به پایگاه سلطهٔ خود بر دریای مازندران آغاز نمودند. انگلیس‌ها به منظور تأمین افراد برای کشتی‌های جنگی خویش در بندر انزلی شروع به اعزام ملوان و افسر نیروی دریایی از طریق بین‌النهرین و ایران نمودند و درعین‌حال به مستحکم‌نمودن بندر انزلی برای امور دفاعی مشغول شدند. آنان امید داشتند که از طریق مستحکم‌ساختن بندر انزلی آن را به مهم‌ترین پایگاه خویش، یعنی پایگاهی که سه منطقهٔ ایران، بین‌النهرین و آنچه از نظرِ آنها اهمیت دارد، یعنی هندوستان، را در حیطهٔ دفاعی قرار دهد، تبدیل سازند.

بعد از قیامی که در باکو به وقوع پیوست، کارگران قیام‌کننده از نیروی سرخ برادر و ناوگان سرخ دعوت نمودند به کمک آنان بشتابند، ناوگان

ما از پتروفسک به باکو اعزام شد و در روز اول ماه مه تقریباً هم‌زمان با ارتش سرخ به آنجا وارد شد.

پس از اعلام تشکیل جمهوری آذربایجان و با علم به اینکه روسیهٔ شوروی و جمهوری آذربایجان نمی‌توانستند اطمینان داشته باشند که انگلیسی‌ها حملهٔ جدیدی را به باکو و انزلی آغاز نخواهند کرد، من تصمیم گرفتم انزلی را تسخیر کنم و کشتی‌های روسان سفید را زیر کنترل درآورم و بدین‌وسیله انگلیسی‌ها را از اصلی‌ترین پایگاهشان در دریای مازندران محروم سازم.

در سحرگاه ۱۸ ماه مه (۱۹۲۰) ناوگان ما به انزلی نزدیک شد و آتش جنگی خود را باز نمود و نه‌تنها شهر را زیر آتش گرفت، بلکه غازیان را که در آن تمام افسران و نیروهای انگلیسی قرار داشتند، بمباران نمود.

هم‌زمان با بمباران انزلی کشتی اژدرافکن ما در نزدیکی شهر رشت به نمایش پرداخت که فوراً با اعزام نیروهای سواره‌نظام انگلیسی روبه‌رو گردید. ما در شرق انزلی، در حدود هشت میلیِ شهر، نیرو پیاده کردیم که راه انگلیسی‌ها را به شهر رشت قطع نمود. و بدین‌ترتیب آنان به دام افتادند. انگلیسی‌ها نخست کوشیدند مقاومت به خرج دهند و دو فوج از نیروهای ضربتی خویش را علیه ما اعزام داشتند، اما پس از شلیک چند توپ از جانب کشتی ما نیروهای انگلیسی پراکنده شده، عقب‌نشینی اختیار کردند... .

قبل از اینکه انگلیسی‌ها شهر انزلی را ترک گویند، ما نیرو پیاده کرده و شهر را تسخیر کرده بودیم. اهالی شهر از ما استقبال نمودند. تمام خیابان‌ها و میدان‌های شهر مملو از اهالی شهر بود. تمام شهر را با پرچم‌های سرخ آذین بسته بودند.

همان لحظهٔ ورود اعلام داشتیم که قصد نداریم در امور داخلی ایران دخالت کنیم. والی گیلان و سایر مأمورین و مقامات ایرانی از ما به‌مثابهٔ آزادگر آنان از ستم انگلیسی‌ها استقبال کردند. تمام اهالی نسبت به انگلیسی‌ها به چشم استثمارگر می‌نگریستند و آنها را محکوم می‌ساختند. در انزلی پاداش نظامی نصیب ما گشت که عبارت بود از ناوگان کامل

دنیکین که به‌وسیلهٔ انگلیسی‌ها مسلح شده بود و شامل کشتی‌های مسلح و حمل‌ونقل بود.

... پس از اشغال انزلی ما با کوچک(خان جنگلی) باب مذاکره را گشودیم و او را به پیشرَوی به‌سوی رشت تشویق کردیم. همین‌که انگلیسی‌ها از این خبر مطلع گشتند، با شتاب شهر رشت را ترک گفتند و به سمت بغداد عقب نشستند.

کوچک‌خان زمانی معمّم بود، لیکن پس از مأیوس‌شدن از طریق مذهبی و مشاهدهٔ اینکه چگونه انگلیسی‌ها مردمش را مورد استثمار قرار می‌دهند عمامه را با تفنگ عوض کرد.

او پس از روی‌آوردن به کوه‌ها و گردآوردن افرادی معدود و مورد اعتماد خویش مدت هفت سال سرسختانه علیه انگلیسی‌ها جنگید و برای رهایی ایران مبارزه نمود. انگلیس‌ها کراراً نیروهای قوی‌تر نظامی علیه او اعزام داشتند، ولی همهٔ این اقدامات بیهوده بود. اهالی محل از کوچک‌خان اطاعت می‌نمودند و همیشه وی را از ورود نیروهای انگلیسی باخبر می‌ساختند. کوچک‌خان همیشه پس از حمله‌های ناگهانی (شبیخون) به نیروهای انگلستانْ در جنگل عقب می‌نشست و راه‌هایی انتخاب می‌کرد که پیگرد او را غیرممکن می‌ساخت.

ورود ناوگان سرخ به انزلی برای کوچک‌خان میسر ساخت که رشت را به تصرف خود درآورد و دولت انقلابی تشکیل دهد. تشکیل دولت انقلابی توسط کوچک‌خان نه‌تنها از جانب فقرا مورد استقبال قرار گرفت، بلکه همچنین از جانب برخی زمین‌داران و حتی خان‌هایی که زیر یوغ انگلیس‌ها مورد ستم قرار گرفته بودند با استقبال روبه‌رو گردید.

او (میرزاکوچک) با طبقات ثروتمند همکاری خواهد نمود تا دولت بورژوایی ایران را بیرون براند تا بعدها زمین‌ها را میان فقرا تقسیم کند. او مایل نیست خان خطابش کنند، زیرا معتقد است که خان‌ها ستمگر بر مردم بوده‌اند، درحالی‌که او خود را نمایندهٔ مردم می‌داند.

روزنامه‌نگار شوروی که مصاحبهٔ بالا را با راسکلنیکف، فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران، انجام داده بود از قول وی به شرح زیر ادامه می‌دهد:

رفیق راسکلنیکف بر این عقیده بود که مبارزهٔ کوچک‌خان برای رهایی ایران از زیر یوغ انگلیسی‌ها موفقیت‌آمیز خواهد بود، زیرا دولت ایران در کشور صاحب قدرتی نیست. ژاندارمری و دیویزیون قزاقی، که بهترین نیروهای دولت بورژوا را تشکیل می‌دهند، نسبت به کوچک‌خان نظر مساعد دارند و با انگلیسی‌ها مخالفند. انگلیسی‌ها با علم به اینکه مورد نفرت مردم ایرانند و با توجه به هراسی که از قیام در هندوستان و بین‌النهرین دارند جرئت نخواهند کرد به کمک دولت ایران بشتابند. میرزاکوچک‌خان برای جنگ علیه انگلیسی‌ها یک شورای نظامی انقلابی تشکیل داده است که خود در آن عضویت دارد. کوچک‌خان با عملیات نظامی خوب آشناست، اما در جنگ پارتیزانی بیش از جنگ عادی مهارت دارد. لیکن با توجه به شرایط توپوگرافیک که مانع هر نوع جنگ به‌جز جنگ پارتیزانی است موفقیت او حتمی به نظر می‌رسد.

دولت کوچک‌خان از نظرِ ترکیبْ انقلابی است و از مردانی تشکیل یافته است که چون خود کوچک‌خان سال‌ها برای رهایی ایران جنگیده‌اند. نزدیک‌ترین کس به حزب کمونیستْ رفیق احسان‌اللّه(خان) است که فرمانده کل قوای دولت انقلابی ایران است و در شورای انقلابی جنگ نیز عضویت دارد.

دولت از نزدیک با حزب کمونیست ایران همکاری دارد. دولت (انقلابی ایران) می‌داند که انقلاب ایران نمی‌تواند به اشکال تنگ ملی محدود گردد، بلکه باید به رهایی سایر خلق‌های خاورزمین کمک برساند. این دولت با جنبش انقلابی در بین‌النهرین در تماس است. کوچک‌خان خود از هواداران سرسخت روسیهٔ شوروی است. رفیق راسکلنیکف در آخر گفت: میرزاکوچک‌خان از من خواست که شادباش‌های صمیمانهٔ او را تقدیم

رفیـق لنین کنـم و به او بگویم کـه او خود را پیـرو لنین می‌دانـد و اتحاد بین روسـیهٔ شـوروی و دولت انقلابی ایران هرگز از بین نخواهد رفت.

از مجلهٔ:

S. V., Na Kaspii iv Persii Petrogradskaya Pravda. No. 155, 15/7/20.

ترجمهٔ انگلیسی آن در کتاب زیر یافت می‌شود:

Soviet Russia and The East 1920-27. pp. 178-80.

مرامنامهٔ جنگلی‌ها

نقل از کتاب میرزاکوچک‌خان، سردار جنگل، ابراهیم فخرایی، صفحهٔ ۴۶

آسایش عمومی و نجات طبقات زحمت‌کش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت به‌واسطهٔ منتخبین ملت. پیشرفت این مقاصد را فرقهٔ «اجتماعیون» به مواد ذیل تعقیب می‌نماید:

مادهٔ اول)

۱. حکومت عامه و قوای عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.

۲. قوای مجریه در مقابل منتخبین مسئول بوده و تعیین آنها از مختصات نمایندگان متناوب ملت می‌باشد.

۳. کلیهٔ افراد بدون فرقِ نژاد و مذهب از حقوق مدنیه به‌طور تساوی بهره‌مند خواهند بود.

۴. آزادی تامهٔ افراد انسان در استفادهٔ کامل از قوای طبیعی خود

۵. الغای کلیهٔ شئون و امتیازات

مادهٔ دوم) حقوق مدنیه:

۶. مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت

۷. آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل

۸. هریک از افراد ملت که به سن شصت‌سالگی برسد از طرفِ حکومت حقوق تقاعد خواهد گرفت و در مقابل آن ترویج ادبیات و اصلاح اخلاق جماعت را عهده‌دار خواهد بود.

۹. تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی

مادهٔ سوم) انتخابات:

۱۰. انتخابات باید عمومی، متناسب، مساوی و مستقیم باشد.

۱۱. هریک از افراد هجده‌ساله حق انتخاب‌کردن و بیست‌وچهارساله حق انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن را دارا هستند.

مادهٔ چهارم) اقتصاد:

۱۲. منابع ثروت از قبیل خالصجات، رودخانه‌ها، مراتع، جنگل‌ها، دریاها، معادن، طرق و شوارع و کارخانجات جزو علاقهٔ عمومی است.

۱۳. مالکیت اراضی با ملاحظهٔ تأمین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولیدکننده شود.

۱۴. ممنوع‌بودن انحصار و احتکار ارزاق و سرمایه

۱۵. تبدیل مالیات‌های غیرمستقیم به مستقیم، تدریجاً

مادهٔ پنجم) معارف، روحانیت، اوقاف:

۱۶. تعلیمات ابتدایی برای کلیهٔ اطفال مجانی و اجباری است.

۱۷. تحصیلات متوسطه و عالیه برای اطفالی که استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.

تبصره) محصلین در انتخاب هر فنی از فنون آزادند.

۱۸. انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی

۱۹. دیانت چون از عواطف قلبیه است، باید مصون از تعرض باشد.

۲۰. ضبط و ادارهٔ کل اوقاف در دست عامه و تخصیص عواید آنها به مصارف عمومی امور خیریه و صحیه و تأسیس کتابخانه‌های عمومی

مادهٔ ششم) قضاوت:

۲۱. قضاوت باید سریع، ساده و مجانی باشد.

۲۲. تبدیل تنبیهات به اصول تکدیری

۲۳. حبس مقصرین به اعمال شاقه باید به مدرسه و دارالتربیهٔ اخلاقی تبدیل شود.

مادهٔ هفتم) دفاع:

۲۴. ورزش و مشق نظامی، برای مدارس ابتدایی و متوسطه، اجباری است.

۲۵. برای تحصیل فنون نظامْ مدارس عالیه تأسیس خواهد شد.

۲۶. در مقابل تهاجمات ضد اصول اجتماعی و تجاوزات کشورستانیْ دفاع از وظایف عمومی و اجباری است.

مادهٔ هشتم) کار:

۲۷. ممنوع‌بودن کار و مزدوری برای اطفالی که سنشان به چهارده سال نرسیده

۲۸. برانداختن اصول بیکاری و مفتخواری به‌وسیلهٔ ایجاد مؤسسات و تشکیلاتی که تولید کار و شغل می‌نماید

۲۹. ایجاد و تکثیر کارخانجات با رعایت حفظ‌الصحهٔ کارگران

۳۰. تحدید[1] ساعات کار در شبانه‌روز، منتها به هشت ساعت ـ استراحت عمومی اجباری در هفته یک روز

مادهٔ نهم) حفظ‌الصحه:

۳۱. تأسیس دارالعجزه و مریضخانه‌های عمومی و مجانی

۱. این کلمه به‌صورت «تجدید» آمده بود، اما به نظر می‌رسد اصل کلمه «تحدید» بوده است.

۳۲. رعایت نظافت و حفظ‌الصحه در مجامع و منازل و مطبخ‌ها و حمام‌ها و کارخانجات و غیره

۳۳. انتشار قوانین صحی در بین عامه

۳۴. جلوگیری از امراض مسریه و مسکرات ـ منع استعمال افیون و سایر مواد مخدره

مکاتبات سفیر حکومت روسیهٔ شوروی (روتشتین) با میرزاکوچک‌خان (رهبر جنبش جنگل)

به نقل از صفحه‌های ۳۱۰-۳۱۶ کتاب سردار جنگل، تألیف ابراهیم میرفخرایی.

نامهٔ روتشتین به میرزا

من زیاده از حد از الطافی که به‌وسیلهٔ رفیق سعداللّه‌خان درویش اظهار کرده و موافقت با سیاستی که من از طرفِ دولت شوروی اجرا می‌کنم در نظر دارید خوشوقت گردیده و همچنین متشکرم از شرایطی که توسط کلانتراُف فرستاده بودید و لازم می‌دانید که به دولت پیشنهاد کنید با پروگرام و شرایط و درخواست‌هایی که از نظر من نمایندهٔ مختار دولت ج.ش.ف.ر. می‌گذرانید با دقت هرچه‌تمام‌تر خواندم، لازم می‌دانم یک بار دیگر شما را متقاعد کنم به اینکه من سعادت ایران را می‌خواهم و از برای استقلال و آزادی داخلی و خارجی این مملکت می‌کوشم. من برای همین مقصود، یعنی بیرون‌رفتن قوای مسلح اجنبی از خاک ایران، مساعی خود را به کار بردم و خوشوقتم از اینکه اقداماتم بی‌نتیجه نماند و قشون انگلیس و روس، که عبارت باشد از قوای آذربایجان و روسیه، رفتند و این اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی و حزبی موافق درآمد. موقع انجام این کار فکرم این بود که تنها امنیت می‌تواند ایران را از چنگ امپریالیست‌های خارجی که نسبت به ایران نظریات طمع‌کارانه دارند خلاص کند. من فکر می‌کردم

نظریات انگلیس‌ها این است که در شمال یک مخالفتی پدید آورند و یا آنکه ناامنی را دامن بزنند و بدین‌جهت خود را حافظ تشکیلات دولت معرفی کنند و با ضدیت با منافع شوروی و ایجاد بیم میان درباریان و زمامداران کشور و تحکیم موقعیتشان در جنوبْ سدی مقابل انقلاب به وجود آورند و لازم نیست من برای شما شرح دهم که وضع سال گذشته چقدر نفوذ انگلیس‌ها را زیاد کرده و به نام نیکمان لطمه زد. حتی اخیراً اقدام خودسرانهٔ احسان و ساعدالدوله در تنکابن چقدر کارمان را به تأخیر انداخت. برای همین مقصود من سعی کرده و می‌کنم که ترتیبی در رابطهٔ شما با دولت ایران بدهم. هرچند سعادت من یاری نکرده است که شما را شخصاً ببینم، اما با سابقهٔ خوب شما آشنا هستم و خدمات سابق شما و پوزیسیون فعلی یعنی سردستگی ملیّون را بسیار باارزش می‌شمارم. با آن امیدی که به دوستی شما دارم به خود اجازه می‌دهم گوشزد کنم که به‌واسطهٔ اوضاع بین‌المللی برایتان امکان نیافت با تاکتیک خودتان دولت را مرعوب و مجبور به بعضی تغییرات کنید و یا مملکت را از نفوذ و حضور انگلیس‌ها آزاد نمایید. تکرار می‌کنم که این تقصیر شما نیست، بلکه به علت وضع بین‌المللی است که از زمان جنگ به این طرف ناشی شده است. ازآنجایی‌که ما یعنی دولت شوروی در این‌موقع نه‌تنها عملیات انقلابی را بی‌فایده و بلکه مضر می‌دانیم، این است که فرم سیاستمان را تغییر و طریق دیگری اتخاذ کرده‌ایم. هرچند از زمان عقد قرارداد ما با ایران، که سیاستمان را به‌روشنی نشان می‌دهد، چند ماهی بیش نگذشته است و مدت کوتاهی است که من در ایران مأموریت یافته‌ام، مع‌هذا پیشرفت‌هایی در سیاستمان محسوس است که نفوذ معنوی انگلیس‌ها در شمال، بلکه تا اندازه‌ای در جنوب متزلزل شده است، اما هنوز از جهاتی دارای نفوذ بسیاری هستند، مع‌هذا گمان دارم بتوانیم به کمک توده‌های حساس ملت این نفوذ را از بین ببریم.

این نظریات مرا وادار کرد در رابطهٔ شما با دولت مداخله نمایم. شما ملتفت هستید که از روی مواد قرارداد ما مجبوریم دولت را از وجود انقلابیون و عملیات آنها راحت کنیم. اجبار ما منحصر است به خارج‌کردن قوای انقلابی روس و آذربایجان از گیلان. از طرف دیگر بر طبقِ همان قرارداد ما مکلف نشده‌ایم که

در مقابل دولت از قوای انقلابی ایران حمایت کنیم. پس از آنکه عدم مداخله در کارهای داخلی ایران را قبول کردیم طبعاً نباید در مقابل دولت از هیچ‌یک از اهالی دفاع کرد، چنانچه من یک همچو نظری را که حق من است اتخاذ می‌کردم، حق داشتم که خود را کنار کشیده، اعلام کنم در رابطهٔ دولت ایران و کوچک‌خان انقلابی هیچ‌گونه دخالتی ندارم. این بود که در ملاقات اولی من با سعداللّه درویش او را از نظریاتم، یعنی ضرر ادامهٔ عملیات انقلابی در شمال، آگاه و خواهش کردم که شما را از این نظریات مطلع سازد تا عملاً آن را مجری دارید. بعداً پس از آنکه از سعداللّه درویش شنیدم که در میان ما توافق نظر پیدا شده و شما حاضرید که سیاست خود را با سیاست من تطبیق دهید زیاده از حد مشعوف شدم. من گمان می‌کردم که پس از خروج قوای بیگانه و صدور تأمین‌نامه برای شما به‌وسیلهٔ من شما یا خلع سلاح شده و یا به نقطه‌ای خودتان را کنار می‌کشید و منتظر موقعی می‌شوید که شاید ملت ایران شما را به یاری خود بطلبد، ولی شما این‌طور نکردید و از برای کنارکشیدن و ترک عملیاتْ شرح مبسوطی به دولت ایران و به من پیشنهاد کردید، مثل این بود که شما فقط به همین شرایط حاضرید به وعده‌تان وفا کنید و سیاست خودتان را با سیاست من تطبیق نمایید و از دخالت اجنبی که بر ضد استقلال مملکت است جلوگیری نمایید. این پوزیسیون با نظر من مخالف است، زیرا مانند این است که شما در صورت عدم قبول این شرایط حاضرید با انگلیس‌ها در عملیاتی که بر ضد استقلال و آزادی مملکت مرتکب می‌شوند کمک کنید. در تخلیهٔ گیلان از قشون روس و آذربایجان یک مسئلهٔ دیگر هم موردنظر است و آن بازشدن راهی است که نه‌تنها ایران را به روسیه، بلکه با تمام دنیای خارج مربوط می‌سازد. به نظرم هر ملت‌دوست وطن‌پرستی باید اشتیاق بازشدن این راه را داشته باشد، چون‌که بعد از بازشدن این راهْ ایران نفس راحتی خواهد کشید. این راه ایران را از حیث اقتصاد به تمام جهان متصل خواهد ساخت. این راه از احتیاجات اقتصادی ایران به انگلیس خواهد کاست و به همین اندازه به نفوذشان ضربت وارد خواهد ساخت. به شما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجارتی با سایر

کشورها چه اندازه فقر به ایران استیلا یافته است و همین امر حربهٔ سیاسی و اقتصادی مهمی به دست دیگران خواهد داد.

من گمان دارم اولین وظیفهٔ شما که شخص ملت‌دوست و وطن‌پرستی هستید این است که از هیچ‌گونه سعی در بازشدن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این راه زحمت می‌کشند تولید اشکالی ننمایید. من متأسفانه می‌بینم که شما با پروگرام وسیع خودتان از بازشدن این دریچه که برای حیات ایران لازم است جلوگیری می‌کنید. اگر آن تقاضانامه به همان فرمی که نوشته شده بود و رفیق کلانتراُف به من رسانید باقی می‌ماند، گمان می‌کنم تا یک اندازه قابلِ‌قبول بود، چه از نظر دولت و چه از نظر من. البته شما ملتفتید که تقاضاهای شما به همان ترتیب که توسط کلانتراُف پیشنهاد کرده بودید در ظرف یک شب انجام‌پذیر نیست و مدت و کشمکش می‌خواهد. یقیناً شما منتظر اجرای کامل آنها پیش از دست‌کشیدن از عملیات و تخلیهٔ راه رشت نبودید. به همین جهت از من هم منتظر اجرای فوری آنها نباشید، زیرا بدون مقدمه و بدون مراجعه به مقامات دولتی قابل تحصیل نیست.

من گمان می‌کردم در زمینهٔ درخواست‌های ارسالی به‌وسیلهٔ کلانتراُف امکان توافق نظر هست، اما پیشنهادات دیگری به‌وسیلهٔ رفیق سعداللّه درویش فرستاده‌اید که اجرایشان مشکل‌تر است. شما می‌خواهید که قزاق‌های ایرانی عقب بنشینند و ایالت گیلان را بالتمام در اختیار شما بگذارند. می‌خواهید که حکومت گیلان در دست یکی از دوستان نزدیکتان باشد و به او حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود. همچنین می‌خواهید منافع این ایالت مطلقاً راجع به شما باشد و الخ.

گذشته از اینکه مجزاشدن ایالتی مانند گیلان چه اندازه برای آزادی و ترقی این ملت نافع یا مضر است، می‌خواهم اشاره کنم که قبول یک‌چنین تقاضایی از برای هیچ دولتی میسر نیست. وقتی‌که دولت شوروی در سال ۱۹۱۹ حاضر شد که سازش‌کارانه جنوب را به «دنیکن» و سیبری را به «کلچاک» واگذار کند، از روی لاعلاجی بود و مسائل مهمی او را به این کار وادار می‌کرد. آیا می‌توان امید داشت که دولت ایران باوجوداینکه از شما شکست نخورده حاضر شود که مملکت و قدرت دولتی را این‌طور تقسیم کند؟ من وقتی یک همچو معامله‌ای

را به نخست‌وزیر فعلی (قوام‌السلطنه) پیشنهاد کردم به‌کلی آن را رد کرد. در این صورت از برای من واضح است که با یک‌چنین شرایطی اگر در اجرایش مصر باشید، صلح در میان شما و دولت امکان‌پذیر نیست. این را هم بدانید که وزیر جنگ و رئیس دیویزیون قزاق، رضاخان سردار سپه، چندین بار از من اجازه خواست که این مسئله را به دستور قوام‌السلطنه به زور اسلحه پایان دهد. هر بار من از او جلوگیری کردم و وعده دادم مسئلهٔ گیلان را بدون خون‌ریزی حل نمایم. چنانچه حالیه بعد از رد قطعی پیشنهادات شما از طرفِ دولت من خود را کنار کشیده، اعلام می‌نمودم که در کارهای داخلی ایران مداخله‌ای ندارم، یورش قزاق‌ها به فرونت شما حتمی بود و گیلان مبدل به یک صحنهٔ جنگ داخلی و خون‌ریزی ملی می‌شد، اما من این کار را نمی‌توانم بکنم. به علت احساساتی که چه نسبت به شما و چه نسبت به ملت ایران دارم، همان وقت من به نخست‌وزیر پیشنهاد کردم آخرین اقدام را که متضمن یک تخفیفی هم نسبت به شما باشد به عمل آورد. این است که این نامه را می‌نویسم. پیشنهادم به قرار زیر است:

قزاق‌ها عقب بنشینند به طرف قزوین و شما قوای خود را به جنگل عقب ببرید. به شما اطمینان می‌دهم که قزاق‌ها مجدداً پیش نیایند. همچنین از طرفِ شما به دولت اطمینان خواهم داد.

حکومت رشت با توافق نظر ما هر سه خواهد بود و قنسول من در رشت ملتفت خواهد شد که از طرفِ دولت به شما تجاوزاتی نشود. به حکومت از برای حفظ امنیت یک قوهٔ جزئی «ژاندارم» داده خواهد شد.

همچنین قوای شما باید یک عدهٔ معین باشد که از طرفِ آنها برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد، ولیکن آن عده باید برای محافظت شما کافی باشد. معلوم است که نه از برای شما و نه از برای حکومت نباید از خارج کمکی برسد.

بالاخره به شما وعدهٔ یک مبلغی داده می‌شود که بتوانید با آن مخارج خود و قوای خود را عهده‌دار شوید. این مبلغ از تمام ایالات به‌طور سرشکن

جمع‌آوری می‌شود و یا عبارت خواهد بود از اینکه یک قسمت از مالیات‌ها را به آن اختصاص دهند.

من یک همچو پیشنهادی را از هر دو طرف قابلِ‌قبول می‌دانم و با افتخارات و مقتضیات هر دو طرف موافق می‌بینم. نه دولت از شما و نه شما از دولت به‌هیچ‌وجه واهمه‌ای نخواهید داشت. گذشته از این شما دارای قوایی خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران به‌طورقطع خود را به بیگانه بفروشد. باید رفیق محترم خود را آگاه کنم و اطمینان بدهم از اینکه وضع شما و مسائلی که ممکن است در آینده از برای شما اتفاق بیفتد، تمام را من در نظر دارم. من مطمئنم که این پیشنهاد برای آیندهٔ مزبور به‌هیچ‌وجه مضر نخواهد بود، به‌عکس کمک خواهد کرد برای برقراری امنیت در شمال و گردش اقتصادیات کشور. از روی تجربه آموخته‌ام که ملت ایران از ضعف قوای مرکزی بهره‌مند نمی‌شود، بلکه استفاده از آن ضعف نصیب بیگانگان ستمگر می‌گردد. فقط یک دولت قوی مرکزی است که می‌تواند عملیات امپریالیستی را در ایران خنثی نماید و چون دولت مزبور لاعلاج به ما بستگی خواهد داشت، این است که عقب‌نشینی و تسلیم برای وی سخت‌تر از پیش می‌شود.

رفیق محترم را تصدیع می‌دهم به اینکه آخرین بار است که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می‌کنم. من از شما خواهش و التماس دارم که مداخله‌ام را رد نکنید و باور نمایید که من از روی صمیمیت می‌خواهم در این موقع باریک به ایران کمک کنم و شخص شما را که سردستهٔ رشید ملیّون ایران می‌دانم فوق‌العاده محترم می‌شمارم. اگر شما پیشنهاد مرا قبول کنید و جوابش را به‌وسیلهٔ قاصدی که مراجعت می‌کند بفرستید، من مطمئنم که هیچ‌وقت پشیمان نخواهید شد، اما اگر پیشنهادم را رد کنید من مجبورم از اقدامات خود دست کشیده، با یک دل دردناک ناظر یک صحنهٔ خونین و یک برادرکشی که لطمه به آزادی ملت ایران خواهد زد باشم. در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه را تقدیم می‌دارم.

رفیق محترم، روتشتین

جواب کوچک‌خان به سفیر کبیر شوروی

بسیار خرسندم که در مراسلهٔ اخیر که به‌وسیلهٔ رفیق کلانتراُف مرقوم داشته‌اید کاملاً تصدیق دارید که ایران میدان غرض‌رانی بیگانگان و متعدیان عالم بشری بوده و حیات اجتماعی‌مان دستخوش استفادهٔ سرمایه‌داران خارجی و نفع‌پرستان داخلی است. ضعف و لاابالیگری زمامداران دوره‌های متوالیهٔ مرکزْ لزوم اصلاحات داخلی و هرگونه قیام و نهضتی را که متضمن اصلاحات اساسی کشور باشد مشروع می‌سازد.

من و یارانم در مشقت‌های فوق‌الطاقهٔ چندین‌ساله هیچ مقصودی نداشته و نداریم جز حفظ ایران از تعرضات خارجی و فشار خائنین داخلی، تأمین آزادی رنجبران ستمدیدهٔ مملکت و استقلال حکومت ملی.

همهٔ فداکاری‌های بنده و احرار جنگل برای وصول به همین مقصود عالی است و بس. شما را که نمایندهٔ رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی هستید و دولت شما را حامی و پشتیبان این مسلک و عقیده دانسته و می‌دانیم و همین عقیده و اعتماد بود که قشون سرخ سوویت روسیه را که بدون هیچ دعوتی به ایران آمدند با یک عالم امید و اشتیاق پذیرفتیم. متأسفانه رؤسای بی‌احتیاط قشون شما به کمک مفسدین داخلی نگذاردند از این نیرو استفادهٔ کامل شود و انقلاب ایران را پیشرفت دهیم. اگر نظریه‌مان به‌خلافِ مندرجات فوق‌الذکر بود، شاید به اختلافات و هرج‌ومرج‌های تولیدشده وقعی ننهاده، همان مصائب و زحمات وارده به گیلان را به تمامی خاک کشور تحمل می‌کردیم، اما سعادت مملکت و طرفداری از رنجبران مجبورم نمود از تعرضاتشان جلوگیری کرده و انقلاب را در زمینهٔ اساسی‌اش توأم با حوصله و انتظارات عموم سوق دهم. من انقلاب را یگانه‌راهِ علاج و نجات قطعی ملت از مشکلات موجوده می‌دانم، اما اکنون که شما با نظریات صائب حکومت سوویت روسیه و اطلاع وسیعی که در سیاست مملکت و قضایای بین‌المللی دارید و کاملاً در مراسلهٔ شریفه شرح داده شده‌اند صلاح این جمعیت را در سکوت می‌بینید، من به اطمینان صداقت و آزادی‌خواهی شما هم‌عقیده می‌شوم به اینکه ادامهٔ انقلاب استقلال سیاسی و اقتصادی مملکت را جریحه‌دار می‌کند و نفوذ امپریالیسم انگلیس را تقویت

می‌کنـد و فکـر ملوک‌الطوایفی را در تمامت خـاک ایران قوت می‌بخشـد، ناچارم برای درهم‌شکسـتن پنجه‌های دسیسـه‌کار آنها سـکوت را گـوارا بشـمرم و به امید حکومت سوویت روسـیه که پناهگاه احرار عالم اسـت جمعیت خود را به صبر و آرامش تشویق [کنم] و منتظر بمانم که سیاست دولت تا چه پایه منافع تودهٔ اصلی را در نظـر خواهـد گرفت و از اسـتقلال ایـران دفـاع خواهد کرد. به‌عـلاوه مترصد خواهم بود که حکومت سـوویت روسـیه در زمینهٔ افـکار آزادی‌خواهانه‌اش چقدر بـه ملت ایران مسـاعدت خواهـد نمود و تعهدات کتبی شـما در حیـات اقتصادی مملکت چه تأثیری خواهد داشـت. بنابراین شـرایطی را در زمینهٔ پیشـنهادات شما کـه متضمن بقـا و صلاح جمعیت اسـت و جلوگیـری از بدنام‌شـدن خواهد نمود پیشـنهاد و حتمی‌الاجـرا می‌دانـد. البتـه نمایندگان جمعیـت آن را به نظر شـریف خواهند رسـانید. من شـما را مطمئن می‌سـازم که تأیید سیاست مشـروحه در نامهٔ شـما من و جمعیت جنگل را تا حدی قانع کرده و امیدوار است که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت سوءاستفاده نکند و به اصلاحات منظوره وجود خارجی بدهد.

در خاتمـه ایـن نکتـه را لازم بـه تذکـر می‌دانـد کـه مقصود مـن و یارانـم حفظ اسـتقلال مملکـت و اصـلاح و تقویـت مرکز اسـت. تجزیهٔ گیـلان را کـه مقدمهٔ ملوک‌الطوایفی است، همچنین ضعف کشـور را خیانت صریح دانسته و می‌دانم. چنانچـه پیشـنهادات همیشـگی ما بـه دولت رفع ایـن توهـم را می‌نماید.

ایام موفقیت مستدام
کوچک جنگلی

دو سند زیر از مصوبات دومین کنگرهٔ حزب کمونیست ایران است که در شهر ارومیه (رضاییه) در ۱۹۲۷ برگزار گردید. این اسناد از مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۴، سال اول اخذ شده‌اند.

تزهای مصوب کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران تحت عنوان «مطالعات راجع به اوضاع بین‌المللی ایران»

۱. ایران یکی از ممالک نیمه‌کلونی است که هنوز رسماً و ظاهراً استقلال خود را حفظ کرده، در تحت تصرف دول معظمهٔ سرمایه‌دار درنیامده است. علت محفوظ‌ماندن این استقلال ظاهری نیز آن است که مخالفت شدید مابین روسیهٔ تزاری و انگلیس امپریالیست مانع از این گردید که ایران کاملاً به‌صورت مستعمره درآید. پس از سقوط حکومت استبدادی روس و خارج‌شدن سربازان تزاری از ایرانْ انگلیس به‌زودی تمام خاک ایران را به امید تصرف و مستملکه‌نمودن قطعی آن اشغال نمود. قرارداد انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹ قاعدتاً می‌بایستی به تصرف انگلیس در ایران صورت رسمی بدهد، ولی قوت و استحکام شوروی از یک طرف و توسعهٔ روزافزون نهضت ملی انقلابی در خود ایران از طرف دیگر دولت بریتانیا را مجبور کرد که موقتاً از نیت خود (تصرف فوری و علنی ایران) چشم پوشیده، برای رسیدن به این مقصود راه‌های تازهٔ دیگری جست‌وجو کند. به غیر از جهات فوق بعضی علل اقتصادی محض هم موجود بود که تصرف فوری ایران را برای انگلیس غیرممکن می‌نمود، زیراکه ایران اقتصاداً به‌اندازه‌ای با روسیه مربوط و مشترک‌المنافع بود که به این زودی‌ها نمی‌توانست رابطه و بستگی خود را با آن دولت پاره کند.

۲. این علاقه و رابطه با روسیه در عرض سال‌های متمادی از ابتدای سال ۱۸۸۰ به‌تدریج ایران را در منطقهٔ اقتصاد دنیا جلب نمود. کشیدن راه‌های آهن از طرفِ روسیه به سرحدات ایران این سیر را شدید کرده و طبعاً شرایط مساعدی برای صدور مواد خام صنعتی و محصولات زراعتی ایران به بازار وسیع روسیه ایجاد نمود. معاملات تجارتی با سرعت حیرت‌انگیزی ترقی کرده و در همین حال مقدار و نفوذ بورژوازی دلال (بورژوازی کمپرادور که دلال تجارت خارجه است) رو به ازدیاد گذاشت. بورژوازی دلال از یک طرف واسطهٔ فروش امتعهٔ خارجی در مملکت شده، از طرف دیگر مواد خام صنعتی و محصولات زراعتی را به خارجه صادر می‌نماید. مرادف با این حالْ مبادلات جنسی-پولی در مملکت ترقی زیاد نموده، موجب تجزیهٔ بزرگ‌فئودالی و رواج سرمایهٔ تجارتی و تنزیل در فلاحت است.

۳. تا قبل از انقلاب روسیه بورژوازی کمپرادورِ (دلال) قسمت شمال و مرکز ایران و نیز ملّاکین عمده تکیه‌گاهشان روسیهٔ تزاری بود و درحقیقت عمّال سرمایهٔ روس بودند. اما محو و انقراض کاپیتالیسم در روسیه، ظهور انحصار تجارت خارجی روسیه و ممکن‌نبودن تجدید روابط سابق با روسیهٔ امروزی لابداً نقطه‌نظر سیاسی این طبقه را نسبت به اتحاد شوروی تغییر داد.

قرارداد ۱۹۱۹ یکی از اقدامات طبقهٔ اشراف ایران بود که سعی می‌نمود کار ایران را یک‌طرفه نموده، در آغوش امپریالیسم انگلیس بیندازد. باوجوداین، اگر قرارداد صورت نگرفت، جهتش همان سیر انقلاب ملی و ظهور حکومت شوروی در صحنهٔ سیاست دنیا بود.

۴. دولت بریتانیا وقتی‌که به عدم امکان تصرف ایران به‌وسیلهٔ خشونت صرف و زورِ فقط یقین کرد، تصمیم نمود در ایران مانند بین‌النهرین و مصر دست‌نشانده‌های خود را نصب کرده و به‌توسطِ آنها به‌تدریج ولی به‌طور اساسی تسلط خود را محکم نماید. کودتای سید ضیاءالدین (۲۵ فوریهٔ ۱۹۲۱) می‌بایستی برای امپریالیسم انگلستان این خدمت را انجام می‌داد. ولی سید ضیاءالدین خیلی زود به انگلوفیلی علنی معروف شده، وظیفه‌ای را که بر عهدهٔ او واگذار شده بود

نتوانست اجرا کند. به این علت انگلیس مصمم گردید که به‌جای او همکار و نوچهٔ او رضاخان را که آن‌وقت به‌کلی هویتش نامعلوم و غیرمعروف بود برقرار کند.

در این موقع سلسلهٔ قاجاریه رُل ننگین و مفتضحانهٔ خود را دیگر تمام کرده و به این سبب امپریالیسم انگلیس نیز پس از دلسردشدن و بی‌نیازگردیدن از آن سلسله توجه خود را به‌سوی رضاخان معطوف نمود، به این امید که وجود جاه‌طلب او بیشتر می‌تواند منافع بریتانیا و من‌جمله رژیم غارتگری را حمایت نماید. همین مسئله خود بطلان این عقیده را که کودتای رضاخان یک مبدأ جدیدی در تاریخ ایران معاصر باز نموده، ثابت می‌نماید. یک‌چنین نظریه‌ای را که «کودتای رضاخان معنایش سقوط حکومت فئودال‌ها و استقرار حکومت بورژوازی است» بایستی بلاشک نظریهٔ اپورتونیستی ابن‌الوقت و ضدانقلابی محسوب داشت. رضاخان در هنگامی که برای تصرف‌کردن حکومت مبارزه می‌کرد حقیقتاً کوشش نمود که به بورژوازی ملی اتکا نموده، حتی با عناصر جمهوری‌طلب و تشکیلات طبقهٔ پرولتاریات نیز مغازله و عشوه‌فروشی می‌نمود. اما عملیات او هیچ‌وقت از دایرهٔ مبارزه برای تصرف حکومت در قالب رژیم فئودالی و ملّاکی خارج نشد. مواعیدی که رضاخان به بورژوازی ملی می‌داد تمام برای فریب بورژوازی ملی بود. این حقیقت که در موقع کودتای رضاخان طبقهٔ فوقانی بورژوازی ملی از او تقویت کرده و حالا هم آنها تا حدی او را تقویت می‌کنند بورژوایی‌بودن سلطنت رضاخان را ثابت نکرده، بلکه ظاهر می‌کند که رضاخان با کمالِ مهارت توانست اساس رژیم ملّاکی و فئودالی را با کمک و مساعدت طبقهٔ فوقانی بورژوازی محکم نماید. برای رضاخان این مسئله ازآن‌جهت به‌آسانی صورت گرفت که در مدت ده بیست سال اخیر در ایرانْ بورژوازی فوقانی تجارتی با شدتِ تمام سرمایهٔ خود را در خریدن املاک صرف نموده و به کار انداخته، چراکه آنها نیز از امتیازات و حقوق فئودالی استفاده کرده و بیشتر از معاملات تجارتی و صنعتی مداخل می‌برند. بدین‌ترتیب طبقهٔ اعلای بورژوازی ایران خود به حفظ ملّاکیت و رژیم مسلوب‌بودن حقوق سیاسی که استثمار بی‌رحمانهٔ دهاقین را تأمین می‌کند علاقه‌مند می‌باشد. رژیم رضاخان اگر هم بعضی مقدمات و شرایط مساعد برای ترقی بورژوازی ملی به وجود آورده،

ولـی درعین‌حال این رژیم اسـتثمار و یـا چپاول دهاقین را از جانـب ملّاکین قوت داده و وضعیـات اقتصادی و سیاسـی زارعیـن را به‌کلی تحمل‌ناپذیر نموده اسـت. نیز اشـتباه محض اسـت اگر کودتای رضاخان را مانند یک کودتای درباری تصور نمـود. ایـن کودتا دنباله و نتیجـهٔ مبارزهٔ بـزرگ در داخل طبقهٔ فئـودال و بعد مبارزهٔ طبقـهٔ حاکمهٔ ملّاکین بر ضد کوشـش بـورژوازی برای داخل‌شـدن در حکومت و بالاخره مبـارزهٔ فئودال‌ها و طبقـات فوقانی بورژوازی بر ضـد نهضت‌های انقلابی و تشـکیلات انقلابی می‌باشد.

۵. وظایفی که بر عهدهٔ رضاشـاه واگذار شده بود عبارت بودند از: محو و سرکوبی نهضت انقلابی که پیوسـته در مملکت توسـعه می‌یافـت و به‌تدریج محکم‌نمودن نفوذ اقتصادی و سیاسـی انگلیس، یعنی عملاً اجرای قـرارداد ۱۹۱۹. رضاخان از دو راه می‌توانسـت به این مقصد برسـد: از یک طرف از راه تأسـیس و ایجاد قشون «ملی» و از طرف دیگر به طریق تظاهر دائمی احساسـات دوستی نسبت به اتحاد شـوروی. برای این مقصـود رضاخان مـدت زیادی بـا جمهوری‌طلب‌هـا ملاعبه و عشوه‌فروشـی کـرد. اما این اظهـارات راجع بـه دوسـتی و جمهوری‌خواهی ابداً از دایـرهٔ حرف خارج نشـده و در عملْ نفـوذ انگلیس متصل اسـتحکام یافت. این دورویـی ماهرانه تا آخر سـال ۱۹۲۵ امتداد یافته اسـت. در این وقـت رضاخان با مسـاعدت انگلیس کلیـهٔ کانون‌های انقلابی را بر هـم زده، منحل نمود.

در این موقع سردار خائن اجنبی‌پرسـت نقاب جمهوری‌طلبی را علناً از صورت دور انداختـه، همان‌طوری که شایسـتهٔ یک سـلطان دست‌نشـاندهٔ انگلیس اسـت بر تخت سـلطنت جلـوس کرد. کودتـای رضاخان بـه دورهٔ مغازلهٔ او بـا جریانات آزادی‌خواهـی و انقلابی جامعـهٔ ایران خاتمه داد.

امـروز رضاخـان نمونهٔ کامل رژیم سـلطنت مطلقهٔ اشـرافی و ملّاکی و دشـمن آزادی سیاسـی کارگران و زارعین می‌باشـد.

۶. ترقـی و نمو منافع اقتصادی انگلیس جداً اسـتقرار صلح و سـکونت را در ایران تقاضـا می‌کـرد. اما انگلیس در تحت فشـار تودهٔ ملت قشـون اشـغالی خـود را از ایران بیرون برده و رُل اسـتقرار امنیت و سـرکوبی شـورش‌ها و انقلابات را به عهدهٔ قشـون «ملی» رضاخان واگذار نمود و برای محو و سـرکوبی نهضت‌های انقلابی

در نواحی مختلفهٔ مملکت و مطیع‌کردن فئودال‌های سرکش که حکومت رضاخان را بـه رسـمیت نمی‌شـناختند تقریباً در همـهٔ نقاط ایـران حکام کشـوری را عوض و به‌جـای آنهـا حـکام نظامی برقـرار شـده و دولـت تمرکز پلیسـی برقـرار گردید. حکومـت رضاخان بدون این دسـتگاه نظامی یک روز هم قادر بـه ادامهٔ حکومت خود نیسـت. حالیه دیگر قشـون رُل خـود را برای انگلیس و رضاشـاه بازی کرده و بدین‌سـبب در آتیه جریان عمومی مسـتلزم ازدیاد قوت پلیسـی به حسـاب قشـون می‌باشـد، زیرا احتمال آن هسـت که قشـون ممکن است یک‌وقتی اسـلحهٔ مبارزه بـر ضـد انگلیس و سلسـلهٔ پهلـوی شـود و از امـکان یک‌چنین خطـر بزرگی لازم اسـت به هر وسـیله که ممکن اسـت جلوگیری نمود.

۷. سـاختمان طبقاتی ایران معاصر موقتـاً به مقاصد ارتجاعی انگلیس و رضاشـاه کمک نمـود. طبقهٔ حاکمـهٔ مهم، یعنی ملّاکیـن عمده، صاحـب و ارباب حقیقی مملکت می‌باشند. خود رضاشـاه در مدت معین قلیلی به ملّاک عمده مبدل شده و بدین‌طریق مظهـر ارادهٔ این مرتجع‌ترین طبقات گردیده اسـت. طبقهٔ مذکور هم به نوبـهٔ خود تکیـه‌گاه امیدبخش سلسـلهٔ جدید می‌باشـد. رُل بـورژوازی صنعتی هنـوز غیرقابل ذکر بـوده و بورژوازی کمپـرادور (دلال) با دسـتهٔ فوقانی بورژوازی نیز کـه متکی بر کاپیتالیسـم خارجی اسـت، مانند روحانیون، همیشـه در دسـت ارتجـاع و امپریالیسـت‌های خارجی بـوده و خواهد بود. تمام ایـن طبقات حاکمهٔ ایـران در تحـت ریاسـت رضاخـان حاضرنـد که منافـع مملکـت را به هـر قیمت پسـتی فروختـه و به عبـارت دیگر قـوهٔ داخلی هسـتند که سـرمایهٔ انگلیـس بر آن تکیه کرده اسـت. اما مجلس شـورای ملی به‌واسـطهٔ اختلاس و تقلب در آرا قالب و مجسـمهٔ ارادهٔ متمرکـز این دسـتهٔ قطاع‌الطریق می‌باشـد. امـروزه رژیم رضاخان بزرگ‌ترین مانع اساسـی در راه اسـتقرار اصول دموکراسـی در ایران اسـت. درس و تجربهٔ سیاسـی که از مسـئلهٔ کودتای رضاخان گرفته می‌شـود عبارت از آن اسـت کـه این کودتـا و مخصوصاً رژیم سیاسـی کـه بعـد از آن برقرار گردیـده هر تصور واهی را راجع به امکان یک ترقی صلح‌آمیـز مبارزهٔ طبقاتی در ایران برطرف نموده اسـت. ایران امروزه به‌طور آشـکار بر دو صف متخاصم تقسـیم گردیده است: در یـک طـرف ملّاکین یعنی طبقـهٔ حاکمه و طرفـداران آنها و یا به عبـارت صحیح‌تر

آنهایی که در عملیات با ملّاکین شریک هستند (قسمت فوقانی بورژوازی) و در طرف دیگر کارگران، دهاقین، صنعتگران، بورژوازی کوچک و قسمت خیلی زیاد بورژوازی متوسط می‌باشند.

وضعیت این طبقات و دستجات اجتماعی از قرار ذیل است:

در بین ملّاکین و بورژوازی فوقانی هنوز مبارزه و زدوخورد دوام دارد. این نزاع دنباله و تکمیل مبارزهٔ رضاخان بر ضد وضعیات نسلابعدنسلی سلطنت قاجاریه می‌باشد. مخالفین رضاخان در این جنگ عبارت از دستهٔ منتهی‌درجهٔ مرتجع، یعنی عناصر قدیم از میان ملّاک‌ها، مستخدمین مهم دولتی و مخصوصاً روحانیون طراز اول می‌باشند. این مبارزه از یک طرف قوت رژیم رضاخان را ضعیف نموده و از طرف دیگر به‌واسطهٔ موجودنبودن تشکیلات منظم انقلابی، روحانیون مرتجع و دستجات مرتجع دیگر سعی می‌کنند که از نارضایتی روزافزون تودهٔ کارگر و دهاقین نسبت به رژیم رضاخان به منفعت طبقاتی خود استفاده نمایند.

۸. در ایران شرایط عمومی ترقی کاپیتالیسم هنوز موجود نمی‌باشد، زیرا ایران هنوز دورهٔ تجمع اولیهٔ سرمایه (Accumulation du capital) را طی نکرده و برعکس به‌واسطهٔ کسر دائمی صادرات بر واردات هنوز سرمایهٔ قابل‌توجهی ذخیره نشده است. بنا بر نظریهٔ مارکس جلب و دخول سرمایهٔ خارجی ممکن است قائم‌مقام سرمایهٔ ملی بشود. ولی با اوضاع حاضره و شرایط موجوده در ایران این مسئله یعنی جلب سرمایهٔ خارجی مساوی با حراج‌گذاشتن مملکت و فروختن آن به سرمایه‌داران خارجی و قبل از همه به انگلیس می‌باشد.

انگلیس بدون مبارزه نمی‌تواند ترقی منافع اقتصادی و مخصوصاً به‌کارافتادن سرمایهٔ ممالک دیگر را در ایران اجازه بدهد، زیراکه اهمیت ایران در سیستم مستعمرات انگلیس به‌اندازه‌ای زیاد است که انگلیس به‌آسانی حاضر به صرف‌نظرکردن از مقام خود در ایران نخواهد شد.

به این جهت ترقی کاپیتالیسم در ایران با بودن رژیم حاضره فقط از طریق ضمیمه‌شدن و داخل‌کردن در سیستم کلونی‌های انگلیس ممکن می‌باشد. تمام اقدامات اقتصادی رضاشاه (ساختن راه‌آهن و شوسه، دادن اعتبارات و غیره) کاملاً و بلااستثنا مطابق منافع انگلیس اجرا می‌شود. ظهور کارخانه‌های کوچک در

نقـاط مختلـف نمی‌تواند در تغییر این جریان اساسـی مؤثر واقع شـود. به‌علاوه از آن، هرگاه در نظر گرفته شـود که مهم‌ترین مؤسسـات درشـت اقتصـادی مملکت از قبیـل بانـک و تلگـراف و نفـت و غیـره در دسـت انگلیـس تمرکـز یافته اسـت، معلـوم خواهد شـد کـه حرفـی راجع بـه توسـعهٔ سـرمایه‌داری و یـا ترقـی صنایع (Industrialisation) در ایـران بی‌اسـاس و بی‌معنـی اسـت. هـرگاه ایـران بخواهد کـه در مقابل دول امپریالیسـتی حقیقتاً دارای اسـتقلال کامل بـوده و تبدیل به یک مسـتعمرهٔ سرمایه‌داران انگلیسی نشـود، بر او لازم اسـت (و او بر این کار قادر هم هسـت) که از سـیر طریق سـرمایه‌داری صرف‌نظر کند.

۹. از روز اولـی کـه رضاخان به عرصهٔ سیاسـت قدم گذاشـت متکی بـه انگلیس بود، ولی تا سـال ۱۹۲۵ خیلی‌ها به این حقیقت پی نبرده بودند. بعد از خفه‌شـدن شـورش‌های انقلابـی تودهٔ زحمت‌کشـان و بعـد از تاج‌گذاری اتحـاد ممکن میان رضاخان و انگلیس بسته شد و بنابراین هرگاه بگوییم که در ردیف مدافعین تخت و تاج سلطنت رضاشـاه پهلوی، که عبارت[ند] از اعیان و اشراف و روحانیون و یک قسـمت از بورژوازی کمپرادور (یعنی بورژوازی که دلال تجارت خارجه اسـت)، امپریالیسـم انگلیس هم جا گرفته اسـت اغراق نگفته‌ایم. به نوبهٔ خود رضاشاه هم کوشش دارد که متفقین محرمانهٔ خود را راضی ساخته و به آنها خدمت نماید. لیکن این مسـئله منافی با آن نیسـت که گاهی نیز رضاشـاه برخلاف سیاست استعماری انگلسـتان در تحت فشـار ملت مجبوراً قدم‌هایی بردارد (قرارداد با روسیه).

فقط توسـط رضاشاه انگلیس توانسـت که آرزو و آمال دیرینهٔ خود را، که عبارت از وصل‌کردن سیسـتم راه‌آهن بین‌النهرین با راه‌آهن هند بـود، اجرا نماید. در موقع جنـگ انگلیس بـا اتحـاد جماهیر شـوروی سوسیالیسـتی این راه‌آهن در قسـمت رسـاندن قوای نظامی از بین‌النهرین و هندوسـتان به سـرحدات روسـیه رُل مهمی را بازی می‌کنـد و متصل‌کردن بندر جَـز [بندر گز] به خلیج‌فارس نیز توسـط خط راه‌آهن یک قسـمت از این نقشـهٔ محاصرهٔ حکومت شـوروی است.

۱۰. بزرگ‌تریـن طبقـه در ایـران کنونـی از حیـث عـده طبقـهٔ دهاقیـن می‌باشـند. وضعیات سیاسـی و اقتصادی تـودهٔ دهاقین ایران بعد از کودتـای رضاخان بدتر از سـابق گردیده و فقط قسـمت خیلی محدود دهاقیـن متمول که با سـرمایهٔ صرافی

(تنزیل) کاملاً مربوط بوده و از حیث اقتصاد منافعشان با هم یکی است در حفظ رژیم رضاخان ذی‌نفع می‌باشند، زیرا این رژیم بهتر از رژیم قاجاری می‌تواند منافع ایشان را تأمین نماید، ولی اکثریت معتنابه دهاقین و یا به عبارت دیگر اکثریت مهم اهالی ایران امروزی در انهدام فوری مالکیت اربابی و کلیهٔ رژیم سلطنتی کنونی ذی‌نفع می‌باشند. برای همین است که بدون پروا و خوف از رژیم مستبدهٔ رضاشاه پهلوی که متفقین او، انگلیس‌ها، در راه خفه‌نمودن نهضت انقلابی از هیچ‌گونه مساعدت خودداری نمی‌کنند همه‌روزه در نقاط مختلفهٔ این مملکت شورش‌های متوالی تودهٔ زحمت‌کشان بر ضد رژیم خونین سلسلهٔ جدید بلند می‌شود.

نهضت‌های انقلابی در آذربایجان، گیلان، خراسان و غیره به‌طور واضح ثابت می‌کند که افکار انقلابی در مغز تودهٔ زحمت‌کشان دهات و شهرها جا گرفته و دهاقین که تا این اواخر خارج از جریانات انقلابی بودند حالیه از مبارزه بر ضد رژیم کنونی و ضد ارتجاع انگلیس و رضاشاه شروع به اشتراک جدی نمودند.

ولی ارتجاعی که با خفه‌نمودن شورش‌های ملی عادت و نشو و نما نموده است هیچ رحم و انصافی را قائل نمی‌باشد. همهٔ شورش‌ها و انقلابات از طرفِ رژیم مستبده با قساوت و بی‌رحمی بی‌نظیری خفه گردید. انقلابیون و شورشیانی که زنده به دست آمدند با هزارگونه شکنجه و عذاب معدوم و مقتول گردیدند (گیلان).

در آنجاهایی که برای خفه‌کردن انقلابات اقتدار رضاخان کافی نبود قوای تکنیکی انگلیس (طیاره و اتومبیل بارکش و غیره) به امدادش می‌رسد (خراسان). حکومت استبدادی و روزنامه‌نویس‌های اجیر تهران برای بدنامی نهضت انقلابی و برطرف‌نمودن نفوذ آن در میان تودهٔ زحمت‌کش، چه در داخله و چه در خارجه، رهبران و قائدین انقلاب را اجیر و مزدور انگلیس و خود نهضت را از دسایس دولت انگلستان معرفی می‌کردند، برای اینکه بتوانند با قساوت زیادتری نهضت انقلابی ملت را خفه کنند.

حزب کمونیست باید با همهٔ وسایل پرده از روی جنایات مزدوران و عمّال شاه برداشته و بدین‌وسیله انقلابیون ایران را از این قبیل تهمت‌ها محفوظ بدارد.

۱۱. از همهٔ این شـورش‌ها یک تجربه و درس به دسـت آمده و آن این است که این شـورش‌ها بـدون تهیهٔ زمینه، بدون تشـکیلات منظـم و بدون رهبریـت و ارتباط با فـرَق انقلابی به ظهور آمده‌اند. حزب کمونیسـت ایران بایسـتی بـا تدابیر قطعی از ظهـور همچو اقدامات انفرادی جلوگیری نموده، همهٔ قوای انقلابی زحمت‌کشـان را کـه در نقاط مختلف انفـراداً مبارزه می‌کنند به یک سـیل عمومی انرژی انقلابی متحـد نمـوده، ارتجـاع شـاه و انگلیس را محـو کـرده، حکومت زحمت‌کشـان را مسـتقر نماید. علاوه‌براین تجربیات چند سال اخیر و مبارزات دهاقین در راه منافع خودشـان به‌خوبی به تودهٔ ملـت فهماند که طریـق واحد این مبـارزه فقط انقلاب داخلی اسـت. همـهٔ این شـورش‌ها و قربانی‌ها بـرای ما درس عبرت بـوده، نکات ذیـل را در دماغ ما جای‌گیر سـاخته‌اند:

الف) برای فتح و توسعهٔ انقلاب زراعتی تنها مبارزهٔ دهاقین جهت به‌دست‌آوردن اقتدارات سیاسـی در دهـات و تصرف زمین‌هـای اربابی کافی نیسـت، بلکه برای این مقصد مساعدت انقلابیون شـهر از واجبات درجهٔ اول می‌باشد.

ب) نهضـت انقلابـی در شـهرها زمانی موفـق به انقلاب خواهد شـد کـه تودهٔ کارگـران، صنعتگـران و بـورژوازی کوچک آن را تقویـت نمایند.

ج) کارگران و صنعتگران نه اینکه به دهاقین در راه مبارزهٔ انقلابی مساعدت کرده و می‌کننـد، بلکه اغلب قائدین آنها هم از میان کارگران و صنعتگران درآمده‌اند.

د) یکی دیگر از شـرایط فتح انقلاب زراعتی انتشار افکار انقلابی در میان قشون و طرفداری قشون از انقلابیون است.

۱۲. اتفاق دهاقین ایران با عناصر انقلابی دموکراسـی شـهرها کاملاً لازم می‌باشد. در میـان ایـن طبقات اهالی ارتبـاط محکمی موجود اسـت، زیرا هر دسـته به یک اندازه در زیر فشـار دشـمنان واحد طبقاتی خود می‌باشـند و ضمناً هـرگاه دهاقین در نتیجـهٔ وضعیات اقتصادی خود کـه آنها را در اطراف اقتصاد کوچک خودشـان محدود می‌نماید میل بر این داشـته باشـند که مسـئلهٔ مبارزه را منحصر به مسـائل محدود ممکن نمایند، کارگران و بورژوازی شـهرها برعکس دایرهٔ مقاصد سیاسـی ایـن مبـارزه را خیلـی وسـیع‌تر و عمومی‌تر قـرار می‌دهنـد. مخصوصاً این مسـئله خیلی مربوط بـه طبقهٔ کارگر ایران می‌باشـد.

پرولتاریـات ایـران از حیث عدهٔ کـم [هسـتند] و در کارخانه‌های بـزرگ تجمع نـدارد. پرولتاریات ایران با عناصـر نیم‌پرولتاری صنعتگران مربـوط و دارای علاقهٔ محکم می‌باشد، ولی درعین‌حال همچنین پرولتاریات برای حزب کمونیست ایران پایهٔ محکمی شـده و در تحت رهبریت حزب یک‌سلسـله امتحانـات در مبارزات انقلابـی برای دموکراتیزاسـیون اساسـی ایـران از خود بـروز داده اسـت. در اوقات اخیر حزب کمونیسـت ایران و ارتبـاط او با تودهٔ زحمت‌کش ایـران خیلی ضعیف شـده و در عملیـات انقلابی خود حـزب دچار یک‌سلسـله مشـکلات و تعقیبات سـخت پلیس گردیده اسـت، ولی با همهٔ شـرایط خیلی سـخت حزب کمونیست بر آن اسـت یک قسـمت عناصر جدی خود و یک‌سلسله مناسـبات خود را با تودهٔ زحمت‌کشـان محفوظ بـدارد. از وضعیات عمومـی ایران که برای توسـعهٔ نهضت انقلابی کاملاً مسـاعد می‌باشـد، به‌طور حتم حزب کمونیسـت را باید عامل مهم و جـدی در ادارهٔ ایـن مبارزه قـرار داده و حتی در صـورت وجود شـرایط عینی قوهٔ مدیرهٔ انقلاب محسـوب داشت.

۱۳. حالیـه در ایـران به غیـر از حزب کمونیسـت هیچ تشـکیلات جدی سیاسـی انقلابـی وجود نداشـته، فقـط بعضی عناصـر انقلابی دموکراسـی و سوسیالیسـتی وجود دارند که متفرق و غیرمتشـکل بوده و یک پروگرام سیاسـی روشـن در دست ندارنـد. هیچ‌کـدام از این دسـتجات برای رهبـری نهضـت انقلابی قابل نیسـتند. برعکـس، حزب کمونیسـت ایران با اتکا و مسـاعدت بین‌المللی کمونیسـتی قادر اسـت که موقعیـت و کیفیـت زدوخوردهای انقلابـی را پیش‌بینی کـرده، مطابق آن شـعارهای لازمهٔ سیاسـی انتخاب نماید و برای تأمین فتح تشـکیلات خود را تهیه نمایـد. تاریـخ در جلوِ حـزب کمونیسـت ایران وظایف و مسـئولیت‌های سـنگین و مهمـی را قـرار داده اسـت. مهم‌تـر از همـهٔ ایـن وظایـفْ تهیه و رهبـری انقلاب فاتحانـهٔ زراعتی اسـت. برای این مقاصدْ حزب موظف اسـت که تمـام قوای خود را کـه عبارت از پیش‌قـراولان پرولتاریات اسـت جمع‌آوری نموده، تشـکیلات و حوزه‌هـای خـود را از نو بـا فعالیت کامل بـه کار انداختـه و روابط آنهـا را با طبقهٔ کارگر و صنعتگران و دهاقین محکم‌تر نماید. حزب بایسـتی تمام دقت و کوشـش خـود را بـر آن صرف کند کـه از جادهٔ حقیقی اصـول لنینی خارج نشـده و در خط

سیاسی خود دارای افکار روشن و قطعی باشد. البته این مسئله مخصوصاً در ایران از کارهای فوق‌العاده مشکل است، زیرا طبقهٔ کارگر ایران ضعیف و حزب کمونیست هم جوان می‌باشد. در اینجا توجه و دقت فوق‌العاده و روابط خیلی محکم با بین‌الملل کمونیست لازم می‌باشد. حزب کمونیست ایران بایستی طبقهٔ کارگر را تکیه‌گاه خود قرار داده، درعین‌حال از ارتباط آن طبقه با عناصر نیم‌پرولتاریات (نیمه‌رنجبر)، صنعتگران، بورژوازی کوچک و دهاقین، استفاده نماید تا اینکه بتواند در میان طبقات اهالیْ تبلیغات و اقدامات منظم انقلابی اجرا نموده و نیز در تحت رهبریت واحدی این طبقات را به مبارزهٔ انقلابی سوق دهد.

۱۴. برای اینکه تودهٔ کارگران را بهتر به مبارزهٔ انقلابی جلب نموده، حزب کمونیست ایران موظف است که از همه‌گونه وسایل ممکنهٔ علنی و سرّی استفاده کرده و همچنین برای اینکه اتحادیه‌های کارگران را از نو تأسیس نماید با وسایل آشکار و مخفی و سرّی کار کند. در موقع جلب‌کردن عناصر غیرپرولتاریات به مبارزهٔ انقلابیْ حزب کمونیست ایران بایستی حتماً کمی معلومات سیاسی آنها را که به‌واسطهٔ آن نمی‌توانند شعارهای کمونیستی خالص را درک و قبول بکنند در نظر بگیرد. حزب کمونیست ایران باید در پروگرام داخلیْ تقاضاهای کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک شهرها را تهیه نموده و شکل مقتضی اجتماعات و تشکیلات تودهٔ وسیع زحمت‌کشان را که بایستی در اطراف این مطالبات جمع نموده، مشخص نماید. برای کارگران شکل طبیعی این تشکیلات عبارت است از اتحادیهٔ کارگران و برای دهاقین اتفاق دهاقین می‌باشد. در قسمت صنعتگران و کسبه بایستی از تشکیلات آنها که در سیر ادوار تاریخ تولید گردیده و عبارت از مجامع مختلف اتحادیهٔ اصناف و صنعتگران و غیره می‌باشد به‌طورکلی استفاده نمود. همچنین لازم است که اهمیت بزرگی به مسئلهٔ ملل کوچک که در جزو مملکت ایران زندگی می‌نمایند داده شود. حزب کمونیست ایران باید مطالبات و شعار عمومی تمام احزاب کمونیستی دنیا را راجع به مسئلهٔ ملیت یعنی شعار حق هر ملت بر استقلال کامل خود حتی مجزاشدن از حکومت مرکزی را جزو پروگرام خود قرار داده و موافق آن اقدام نماید. حزب کمونیست ایران در همان حال که برای نابودکردن رژیم سلطنت کار می‌کند موظف است که در همهٔ

تشکیلات ملل کوچک ایران، که در آنها عناصر کارگر و دهاقین موجود است، داخل شده و آن عناصر را در اساس مطالبات انقلابی ملی تحت تشکیلات آورد. حزب بایستی با جدیت و پشتکار برای ایجاد رابطه با همهٔ تشکیلات موجود کارگران، دهاقین، صنعتگران و هکذا دستجات انقلابی بورژوازی کوچک کوشش و اقدامات نموده و این روابط را با اصول تشکیلاتی مستحکم نماید. در زمینهٔ پروگرام انقلابی معین در تشکیلات فوق دستجات چپ تشکیل داده و بعد توسط همین دستجات که باید رُل فراکسیون‌های مخصوص را بازی کنند با احتیاط ولی پشتکار فوق‌العاده برای ائتلاف آن تشکیلات انفرادی کوشش نموده، اول آنها را در شکل ائتلاف‌های موقتی و بعد به شکل ائتلاف‌های متمادی و دائمی انقلابی درآورده، بالاخره پس از تهیهٔ مقدمات اساسی تشکیلاتی و سیاسیْ وسایل تأسیس حزب ائتلافی انقلابی، یعنی حزب انقلابی ملی ایران را فراهم آورد.

۱۵. حزب کمونیست ایران تشکیل یک‌چنین حزبی را باید در صورت موجودبودن شرایط ذیل جزو مقاصد خود قرار دهد:

الف) حزب انقلابی ملی ایران باید حزب اتحاد انقلابی کارگران و دهاقین و بورژوازی کوچک باشد.

ب) اساس آن باید تشکیلاتی باشد که حزب کمونیست ایران در آن رُل رهبریت را بازی کند.

ج) این حزب باید بر ضد استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب کمونیست ایران دست‌اندازی و اقدامات ننموده، برای تنقیدات او از اشتباهاتی که در مبارزهٔ انقلابی می‌شود وی را به مضیقه نیندازد.

در ایران مقدمات عمومی تأسیس حزب انقلابی ملی موجود است، اما نه آنکه این موضوع را از مسائل یومیه شمرده و در اجرای آن فوری داخل اقدامات شده، حزب کمونیست ایران حالا هنوز بسیار ضعیف بوده و فکر ایجاد حزب انقلابی ملی ممکن است آلت استفادهٔ عناصر مخالف واقع شود. مشکلات و تصادمات تشکیلاتی بین فرقهٔ «گومیندان» و حزب کمونیست چین ممکن است در شرایط ایران با شکل خطرناک‌تری برای انقلاب تکرار شود. از طرف دیگر حزب کمونیست ایران نباید به مخالفین سیاسی خود امکان دهد که زمام چنین

تشکیلاتی را به دست خود بگیرند. هرگاه پیش از آنکه حزب کمونیست ایران به طرز کامل و کافی برای چنین کاری حاضر شود از یک طرفی اقداماتی برای تشکیل حزب انقلابی ملی بشود، حزب باید بهترین قوای خود را مأمور کند که در رهبری کردن این امر خود را داخل نموده و سعی کنند که زُل رهبریت را به دست خود بگیرند.

۱۶. مهم‌ترین شعارهای حزب کمونیست ایران در این دوره باید نابودکردن رژیم سلطنت و استقرار جمهوریت انقلابی باشد. جمهوری انقلابی با وسایل لازمه اجرای وظایف زیر را عهده‌دار شود:

الف) حفظ استقلال و تمامیت ایران در مقابل دول امپریالیست

ب) استحکام علاقه و دوستی مابین ایران و اتحاد جماهیر شوروی

ج) سپردن امور و مهام حکومتی به دست عناصر انقلابی

د) محو و نابودکردن قطعی بقایای فئودالیسم و تقسیم زمین‌های اربابی و غیره بین دهاقین

هـ) استقرار کامل آزادی دموکراسی

و) وضع قوانین برای کارگران و حفظ حقوق آنها و مسلح‌کردن تشکیلات انقلابی کارگران و دهاقین و صنعتگران

ز) وضع قوانین انقلابی که با شدیدترین وجهی همهٔ اقدامات و کوشش‌های ضدانقلابی را برای استقرار اصول قدیمه محو و نابود سازد

۱۷. در داخل ایران حالیه یک‌سلسله ملل مختلفه (عرب، ترک، ترکمن، کُرد و غیره) زندگی می‌کنند که زحمت‌کشان آنها درحقیقت از دو طرف زیر فشار استثمار و ظلم واقع شده‌اند.

از یک طرف اشراف و فئودال‌ها و رؤسای ملیْ خودشان به آنها تعدی و اجحاف نموده و از طرف دیگر فشار و تعدیات سلطنت انگلیس و رضاشاه ایشان را در زیر بار شکنجهٔ خود قرار داده و کمترین مقاومتی را از جانب آنها خاموش و خفه می‌کنند. حزب کمونیست ایران باید نسبت به این ملل دقت و توجه کافی به عمل آورده، تشکیلات خود را در میان تودهٔ زحمت‌کشان این ملل تأسیس و

مستحکم نماید. حزب موظف است که به‌طور کامل و کافی به این ملل بفهماند که حزب کمونیست ایران یگانه‌طرفدارِ آزادی کامل ایشان از تحت فشار ظلم سلطنت رضاشاه و انگلیس که مسبب اصلی اسارت و مظلومیت زحمت‌کشان ملل کوچک و بزرگ ایران هستند می‌باشد. فقط از راه توحید تمام قوا و جدیت کارگران، دهاقین و مظلومین همهٔ ملل که در سرزمین ایران زندگی می‌کنند ما می‌توانیم به این ارتجاع تیره و اسارت جان‌فرسا خاتمه بدهیم.

۱۸. حکومت ارتجاعی رضاخان به‌وسیلهٔ انتخابات قالبیْ پارلمان را در دست خود دارد. از ۱۴۳ نفر نمایندگان مجلس اشراف درجهٔ اول دارای ۶۱ نماینده، روحانیون شانزده و هوچی‌ها یا دلال‌های دول امپریالیست خارجی ۵۴ کرسی را اشغال نموده‌اند. اصول پارلمانی در ایران همیشه در دست طبقهٔ حاکمه، آلت فریب و ریشخند و وسیلهٔ تعدی و ظلم نسبت به تودهٔ زحمت‌کش بوده و هست. حزب کمونیست ایران در همان حال که خاصیت و صفت حقیقی پارلمان‌های حالیه را برای تودهٔ زحمت‌کشان تشریح می‌نماید، نباید از شرکت در انتخابات مجلس امتناع ورزد. برعکس باید دسته‌سازی‌ها و اجتماعات موقع انتخابات را برای تبلیغات خود مورد استفاده قرار داده و در آنجا سیاست خائنانه و ظالمانهٔ طبقهٔ حاکمه را در فریب‌دادن تودهٔ زحمت‌کش و ملت ستم‌کش ایران کشف و گوشزد عموم نماید.

۱۹. ضمناً حزب کمونیست ایران باید برای تعقیب بی‌رحمانه و شقاوت‌کارانه از طرفِ سلطنت انگلیس و رضاشاه خود را آماده نماید. فرقهٔ فاشیست «ایران نو» که چندی قبل از این تأسیس شده و خود رضاشاه آن را رهبری می‌کند، بدون شک قبل از همه به مبارزه بر ضد حزب کمونیست ایران و تشکیلات آن مأمور خواهد شد. حزب کمونیست ایران باید با تمام وسایل و قوا حقیقت ارتجاعی این فرقه را در برابر رنجبران ایران فاش و آشکار کرده و تودهٔ وسیع و زحمت‌کش را به‌خوبی آگاه نماید که این فرقه در دست انگلیس‌ها وسیلهٔ جدید و یکی از وسایل مهم برای فریب‌دادن ملت و اسیرکردن مملکت می‌باشد.

۲۰. کلیهٔ عملیات حزب کمونیست ایران باید کاملاً با وضعیت بین‌المللی مملکت مربوط باشد. در وضعیت بین‌المللی رُل مهم را مناسبات بین ممالک

سـرمایه‌داری و اتحاد جماهیر شـوروی بازی می‌کند. دول سـرمایه‌دار که در رأس آنهـا دولت انگلیس قرار گرفته، پیوسـته خود را برای جنگ بـر علیه اتحاد جماهیر شـوروی حاضر کرده و همهٔ مسـاعی خـود را در ایـن راه به کار بـرده و خواهد برد کـه ایـن مملکـت را بـر ضد اتحـاد جماهیـر شـوروی داخل جنـگ کنـد. بدیهی اسـت که وظیفهٔ حزب کمونیسـت ایران آن اسـت که بر ضد اقدامات امپریالیسـم انگلیـس در جلـب ایران به یـک ماجـرای خونین مبـارزه نمایـد. حـزب باید قبل از همه با جسـارت و شـجاعتْ تحریـکات و نیرنگ‌هـای جنگی دولـت انگلیس را کشـف نمـوده و در ضمن فاش‌کـردن تحریـکات ضدانقلابی عمّـال انگلیس و مبارزه‌کـردن بر ضد آنهـا رابطهٔ محکـم و نزدیکیِ ایـن عناصر را با رژیم سـلطنتی رضاشـاه به مردم بفهماند.

حـزب کمونیسـت ایـران بایـد بـا جدیـت و ثبـات قـدم خلل‌ناپذیـری بـه تودهٔ زحمت‌کشـان ایران حالی کند که تا رژیم اسـتبدادی سـلطنت در ایران باقی است درحقیقـت اصول آقایی و غارتگری امپریالیسـم انگلیس نیـز در این مملکت باقی خواهـد مانـد و فقـط آن انقـلاب ملی کـه بتواند بـه اصـول سـلطنت‌بازی خاتمه دهـد می‌تواند تودهٔ زحمت‌کش ایران را در شـاهراه آزادی و اسـتقلال داخل نماید.

حزب کمونیست ایران رشـتهٔ انقلاب ملی کارگران و زارعین و خرده‌بورژوازی را در دسـت گرفته، بر ضد اسـتبداد سـلطنت مبارزه می‌کند. هرآینـه انقلاب زراعتی ایـران در تحـت رهبری حزب کمونیسـت ایـران فاتح شـده، نیز در تحـت رهبری بین‌المللی کمونیست قرار گیرد، آن‌وقت باوجودِ اتحاد جماهیر شوروی در صحنهٔ دنیـا راه ترقـی غیرسـرمایه‌داری بـرای ایران باز اسـت. بـرای اینکه به ایـن مقصود برسـیم جدیت و فـداکاری لازم اسـت و حزب کمونیسـت ایران بـدون تزلزل و با اسـتقامت و متانت ایـن راه را پیش گرفته و جلـو خواهد رفت.

مصوبهٔ کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران تحت عنوان «پروگرام عملیات حزب کمونیست ایران»

ایـران با قدم‌هـای بلند بـه طرفِ یـک انقـلاب جدید مـی‌رود. کودتـای رضاخان ظهـور وقایع جدی و قضیـهٔ انفجار را تا حدی کُند نموده، بـه تأخیر انداخت. ولی سلطنت پهلوی نه‌فقط مسـلوب‌بودن حقوق سیاسی، استثمار روزافزون اقتصادی، تعـدی و اجحافـات نسـبت به ملـل اقلیـت و بالاخره فروتنـی و فرمان‌بـرداری در مقابـل امپریالیسـم انگلیس را کـه از ممیزات عصـر قاجار بودند برطـرف ننموده، بلکـه خیلـی از خصوصیـات یک رژیـم سیاسـی وحشـیانه‌تر و مخوف‌تـری را به ظهور آورد. این امر کاملاً واضح و طبیعی اسـت. قابله و دسـت‌پرورندهٔ رضاخانْ امپریالیسـم انگلیس بود. انگلیس پس از اسـتفادهٔ کامل و بی‌نیازشـدن از سلسـلهٔ قاجـار امید خـود را بر رضاخـان تمرکـز داده، به این خیـال که وجـود جاه‌طلب و منفعت‌پرسـت این شـخص خواهد توانست منافع او را بیشـتر و بهتر تأمین نماید. کودتای رضاخـان به‌هیچ‌وجـه معنی‌اش سـقوط حکومت فئودال‌ها و شـروع یک مبـدأ جدیـدی در تاریـخ ایران نمی‌باشـد، گرچـه رضاخـان در موقع مبـارزه برای تصـرف حکومـت سـعی کرد بـر عناصر بـورژوازی ملـی تکیه کـرده و بـا عناصر جمهوری‌خـواه و حتی با طبقهٔ کارگر نیز مغازله و عشوه‌فروشـی کند. ولی مع‌ذلک کلیهٔ مبارزات و اقدامات او هیچ‌وقت از قالب رژیم فئودالی و ملّاکی خارج نشـد.

وعده‌هایی که رضاخان به بورژوازی ملی برای جلب‌کردن کمک ایشـان در مبارزه با قاجاریه می‌داد و گذشـت‌هایی که نسـبت به آنها می‌کرد در هـر نوبت همین‌که مسـئلهٔ حکومت در میـان می‌آمد قطع و متـروک می‌گردید.

این مسـئله کـه در موقع کودتـای رضاخان عناصـر فوقانی بـورژوازی ملی از او تقویـت کردنـد و یک قسـمت از این دسـتهٔ سـرمایه‌داران و تجـار اکنون هـم او را تقویـت می‌کنند دلیـل بر بورژوازی‌بودن سـلطنت حاضـر رضاخان نبـوده و بلکه دلیل آن اسـت که رضاخان توانسـت رژیم سلطنتی ملّاکی و اشـرافی را با تقویت و همراهـی طبقات فوق بـورژوازی ملی محکـم نماید.

ایـن امر برای رضاخان ازآن‌جهت به‌سـهولت میسـر گردید که در دو سـال اخیر طبقـهٔ فوقانی بـورژوازی ملی با شـدت هرچـه تمام‌تر سـرمایهٔ خـود را به مصرف خریـد املاک تـازه رسـاند، زیراکه صرف‌کردن سـرمایه در این قسـمت به‌واسـطهٔ اسـتفاده‌کردن از حقوق و امتیازات فئودالی، مسلوب‌بودن حقوق سیاسی و بالاخره جهـل و موهوم‌پرسـتی دهاقین خیلی بیشـتر از معامـلات تجارتی محلـی فایده و مداخل می‌داد. بنابراین قسمت فوقانی بورژوازی ملی ایران خود به حفظ ملّاکیت و اصـول ملّاکـی و بـه باقی‌مانـدن رژیم مسـلوبیت حقوق سیاسـی (که اسـتثمار بی‌انـدازه از دسـترنج دهاقین را تأمیـن می‌کند) علاقه‌مند می‌باشـد.

رژیم رضاخان اگر هم معنی‌اش به‌وجودآوردن بعضی مقدمات و شرایط مساعد بـرای ترقی بـورژوازی ملی باشـد، ولـی درعین‌حال ایـن رژیم هیچ‌یـک از اصول حکومـت فئودالـی و روحانیـت را دسـت نـزده و آنها را کامـلاً به حال خـود باقی گذاشـت. رژیم رضاخان برعکس موجب تزیید و تشـدید استثمار دهاقین گردیده و وضعیت آنهـا را به‌کلی تحمل‌ناپذیـر قرار داد.

نسـبت به امپریالیسـم انگلیسْ رضاخان در بعضـی مواقع (در واقعـهٔ معاهده با اتحاد شـوروی) به‌واسـطهٔ فشـار بـورژوازی ملـی برخلاف احـکام عمّـال بریتانیا رفتـار نمـود، ولـی درعین‌حال او نیـز مانند سـلف خویش بـا مجسـم‌کردن رژیم ارتجـاع فئودالـی و روحانیت در شـخص خود به‌طـور ناگزیر عامـل حتمی منافع امپریالیسـم انگلسـتان بوده و خواهد بود.

رژیم رضاشاه پهلوی امروز یک مانع عمده و اساسی برای پیشرفت دموکراسی ایران و تأمین‌کردن استقلال حقیقی آن در برابر امپریالیسم انگلیس می‌باشد. کلیهٔ مبارزات کارگران و دهاقین برای دفاع منافع خود در مقابل رژیم استبدادی و استثمار نامحدودِ پیوسته مصادف با تعقیب و مجازات شدید از طرفِ رضاخان می‌شد. و در مواقع مشکلهٔ مخصوص از طرفِ امپریالیسم انگلستان نیز به سلطنت پهلوی علناً کمک می‌شد (شورش خراسان). این قلع‌وقمع‌ها و [...] بایستی آخرین اشتباهات را راجع به امکان ترقی صلح‌آمیز مبارزهٔ طبقاتی در ایران محو نماید. مملکت به‌طور واقع و آشکارا بر دو اردو تقسیم شده و ظهور جنگ داخلی سخت و بی‌رحمانه‌ای بین این دو دسته یک امری است که وقوع آن در یک آتیهٔ دور و نزدیکی حتمی می‌باشد. در یک طرف طبقات حاکمهٔ امروزی ملّاکین و طرفداران ایشان و شرکایشان یعنی قسمت فوقانی بورژوازی ملی صف‌آرایی کرده و در طرف دیگر کارگران، دهاقین، صنعتگران، کسبه، بورژوازی کوچک و قسمت اعظم بورژوازی متوسط. تصادم خونین بین این دو اردو قطعی و ناگزیر است.

در ایران معاصر طبقه‌ای که عده‌اش از همه بیشتر است عبارت از طبقهٔ دهاقین است. دهقان در انقلاب آتیهٔ این سرزمین یک رُل فوق‌العاده مهمی را بازی خواهد کرد. وضعیت سیاسی و اقتصادی دهاقین ایران پس از کودتای رضاخان رو به بدتری گذاشت. فقط قسمت بی‌اندازه کم دهاقین متمول ایران که منافعشان با سرمایهٔ صرافی و رباخواری جداً مربوط است به حفظ رژیم رضاخان ذی‌علاقه می‌باشد، زیراکه این رژیم بیشتر از رژیم سلطنتی قاجار مصالح آنها را حمایت می‌کند، ولی اکثریت قاطع تودهٔ دهاقین، یعنی اکثریت قاطع اهالی ایران معاصر، به انقراض فوری ملّاکیت و کلیهٔ رژیم سلطنت شاهی علاقه‌مند هستند.

تجربهٔ مبارزات سال‌های اخیر دهاقین ایران در راه منافع خود به او نشان داد که تنها طریق این مبارزه عبارت از انقلاب زراعتی است.

انقلاب زراعتی در شرایط حاضر ایران لازمه‌اش محو و انحلال کامل بقایای فئودالیسم و حکومت روحانیت و دموکراتیزاسیون اساسی کلیهٔ بنیان حیات ایران است.

برای اجرا و پیشرفت فاتحانهٔ انقلاب زراعتی مبارزه‌کردن دهاقین به‌تنهایی و تصرف‌کردن حکومت به دست خود در دهات و ضبط و تقسیم اراضی اربابی بین خود کافی نبوده، بلکه لازم است که دهقانان با داشتن اتحاد محکم با طبقات انقلابی شهرها (کارگران، صنعتگران و بورژوازی کوچک) مبارزهٔ خود را اجرا نمایند. تجربهٔ شورش‌های اخیر زارعین ایران نیز نشان داد که کارگران و صنعتگران نه‌فقط در مبارزهٔ انقلابی به آنها کمک می‌نمایند، بلکه به نهضت‌های دهقانی متفکرین (ایدئولوگ‌هایی) نیز می‌دهند. لازم است که در آتیه انقلاب ایران در تحت رهبریت فکری و تشکیلاتی پرولتاریات (رنجبران) تشکیل یافته و توسعه یابد. شرط دیگر موفقیت انقلاب ایران دخول و نفوذ افکار انقلابی در قشون و آمدن قشون به طرفِ ملت شورش‌کننده است.

اتحاد دهاقین با دموکراسی انقلابی شهر در ایران کاملاً طبیعی می‌باشد، زیرا بین این طبقات اهالی روابط محکم مشخص موجود بوده، هم آنها و هم اینها از یک دشمن مشترک تحمل مشقت و جور می‌کنند.

طبقهٔ کارگر ایران هنوز خیلی قلیل‌العده بوده، در کارخانجات بزرگ تمرکز نیافته، با طبقات نیمه‌پرولتاریات صنعتگران به‌سختی متصل بوده و همچنین روابط خیلی محکم را با زارعین حفظ کرده است.

پرولتاریات ایران پایه و اساس حزب کمونیست ایران را تشکیل داده و در تحت رهبریت این حزب یک‌سلسله سرمشق‌های جدی و با پرنسیب مبارزهٔ انقلابی برای دموکراتیزاسیون اساسی ایران داد. وضعیات و مقتضیات ایران عناصر مساعد برای ترقی نهضت کبیر انقلابی در این مملکت می‌باشد.

بنا به شرح فوق حزب کمونیست ایران اولین وظیفهٔ خود را محو رژیم فئودال و روحانیت، اخراج کامل امپریالیست‌های انگلیس از ایران و مبارزه برای استقلال کامل مملکت قرار می‌دهد. برای انجام این مقاصدْ حزب کمونیست ایران به فرقه‌ها و تشکیلات‌هایی که برای مبارزه بر ضد جلادان ملت ایران حاضر شده‌اند کاملاً مساعدت خواهد نمود. کارگران و دهاقین و صنعتگران بایستی به‌خوبی ملتفت شوند که بدون انقراض امپریالیسم انگلیس چارهٔ دیگری برای استخلاص از این وضعیات تحمل‌ناپذیر کنونی ندارند.

دومیـن کنگـرهٔ حـزب کمونیسـت ایـران کـه در «ارومیـه» تشـکیل شـده، همهٔ مسـائلی را که مربوط به مبارزهٔ انقلابی تودهٔ زحمت‌کشـان می‌باشـد مفصلاً تحت مذاکـره درآورده و راجـع به مسـائل تهیه و تشـکیل انقراض سـلطنت یک‌سلسـله تصمیمات اتخـاذ نمود.

حزب کمونیست ایران بعد از مدتی وقفهٔ نسبی در عملیات خویش، که علت آن نیز تعقیبات سخت دوایر نظمیه بود، از نو بیرق مبارزه را برافراخته و همهٔ طبقات و ملل مظلوم و استثمارشوندهٔ سلطنت رضاخانی را به زیر بیرق خود دعوت می‌کند.

حزب کمونیست ایران مقاصد ذیل را تعقیب می‌کند:

I. در قسمت سیاسی

۱. محوکـردن حکومت شـاهی و ملّاکـی، الغای حقوق و امتیـازات مخصوص عمّال دول امپریالیسـت و تشکیل جمهوریت فدراتیو (متفقه) مستقلهٔ انقلابی ملی

۲. حـزب کمونیسـت ایـران در همان حال کـه جمهوریـت پارلمانی را نسـبت بـه رژیم سـلطنت حالیـه بدون شـبهه یک قدم بـه جلـو می‌داند، درعین‌حـال این قسـم جمهوریت را وسـیلهٔ فریـب‌دادن تودهٔ زحمت‌کش کشـور از طـرفِ طبقات حکم‌فرمـا دانسـته و به ایـن علت بـا آن مخالف می‌باشـد.

۳. حزب کمونیست ایران لازم می‌داند که در روی خرابه‌های سلطنت رضاخان جمهوریتـی را تأسـیس کند کـه بنـای آن بر اتفـاق آزاد مللی کـه حالیـه در داخلهٔ مملکت ایران هستند قرار گرفته باشد. در این جمهوریت اجرای کلیهٔ قوانین مجریه و مقننـه، چه در مرکـز و چه در محل‌ها، بـه انجمن‌های ملی واگذار خواهد شـد. در این انجمن‌ها نیز رُل قطعی را بایستی نمایندگان تشکیلات و دستجات انقلابی کارگران و دهاقین بازی کرده و تشـکیلات مذکور حق داشـته باشـند نمایندگانی را که تصمیمات و دستورات ایشـان را اجرا نمی‌کنند قبل از انقضای مدت نمایندگی آنها پس بخواهند.

۴. جمهوریت فدراتیوی (متفقه) ملی موظف است:

الـف) بـا تمـام وسـایل اسـتقلال و تمامیـت مملکـت ایـران را در مقابـل دول امپریالیسـت و قبـل از همـه در مقابـل انگلیـس مدافعـه کنـد.

ب) مناسبات دوستی را با ملل اتحاد شوروی سوسیالیستی محکم نماید.

ج) محو کامل بقایای فئودالیسم و در مرحلهٔ اول الغای اصول ملّاکی اراضی و تقسیم بلاعوض زمین‌های اربابی، وقفی و خالصه بین دهاقین

د) دادن آزادی کامل دموکراسی به طبقات زحمت‌کش (آزادی نطق، مطبوعات، تشکیلات، مجامع و غیره) تا اینکه آنها بتوانند در راه منافع طبقاتی خود کاملاً آزادانه مبارزه نمایند

ه) حکومت انقلابی جمهوریت متفقهٔ ملی باید از اولین روز تأسیس خود محکمهٔ نظامی انقلابی تشکیل دهد که به‌وسیلهٔ آن کلیهٔ اقدامات و کوشش‌های ضدانقلابی را برای تجدید اصول ارتجاعی قدیم به‌طورقطع معدوم نماید.

و) ضبط فوری کلیهٔ املاک احمدشاه مخلوع و شاهزادگان قاجار و همچنین جمیع املاک و دارایی رضاشاه پهلوی و مدافعین رژیم قدیم

ز) اعلان آزادی کامل عقاید و مذاهب و تفکیک مذاهب از دولت و مدارس و درعین‌حال مبارزهٔ قطعی بر ضد تمایلات روحانیون در دخالت‌کردن به کارهای قضایی و معارفی و سایر کارهای دولتی

۵. حزب کمونیست ایران برای آزادی کامل و استقلال داخلی مللی که جزو مملکت ایران زندگی می‌کنند، حتی تا مجزاشدن ایشان از مرکز (در صورت متمایل‌بودن اکثریت زحمت‌کشان آن ملل بر این امر)، مبارزه می‌کند.

۶. حزب کمونیست ایران به‌هم‌زدن قشون حالیه را، که منافع طبقات حکم‌فرما و استثمارکنندگان خارجی را دفاع می‌نماید، طلب می‌کند. برای دفاع فتوحات انقلابی بایستی قشون جدیدی که در آن عناصر کارگر و انقلابی اکثریت داشته باشند با فرماندهان انقلابی کارگری و دهاتی تشکیل شود. حزب کمونیست ایران کلیهٔ افراد انقلابی قشون حالیه را دعوت می‌نماید که بیرق شورش و انقلاب را بلند کرده، اسلحه و معلومات نظامی خود را بر ضد استثمارکنندگان ملت به کار برند.

۷. حزب کمونیست ایران در همان حال که برای تأمین جمهوریت فدراتیوی ملی کوشش می‌کند، لازم می‌داند که از مجلس حالیه باوجودِ ارتجاعی‌بودن علنی آن استفاده نماید. حزب کمونیست ایران بایستی در انتخابات مجلس با

جدیـت و فعالیـت هرچه‌تمام‌تـر شـرکت کـرده، بـا پلاتفرم مسـتقل خـود هویت حقیقـی مجلس را که وسـیلهٔ فریب‌دادن تودهٔ زحمت‌کشـان اسـت آشـکار نماید.

۸. حزب کمونیست ایران بایستی پرده از روی مقاصد عمّال رضاشاه که کوشش می‌کننـد هرگونـه مجامع و احـزاب از قبیل ایـران نو و غیره تشـکیل بدهنـد بردارد تـا اینکه طبقـات وسـیع تـودهٔ زحمت‌کشـان بفهمند که ایـن دسـتجات و احزاب یکـی از طـرق فریـب ملـت و اسـارت مملکـت در دسـت سلسـلهٔ جدیـد عمّال امپریالیسـم انگلیس می‌باشـد.

II. در قسمت اقتصادی

۱. ضبـط بلاعـوض کارخانجـات و معادن نفـت کمپانـی «انگلیـس و ایران»، انحصـار معـادن و صنایـع نفت در دسـت دولـت انقلابی

۲. تجدیدنظـر و الغای قوانین و امتیازاتی که اسـتقلال مملکـت را تهدید نموده و ایران را در تحت اسـارت سـرمایهٔ خارجی انداخته‌اند

۳. تأسـیس بانک اسـتقراضی فلاحتی در تمام نقاط مملکت تـا اینکه دهاقین و صاحبان باغات کوچک بتوانند از وجوهات دولت قروض کم‌تنزیل دریافت دارند

۴. مسـاعدت بـه صنعتگران کوچـک و یدی به‌توسـطِ دادنِ قرض‌هـای طولانی و بی‌تنزیـل دولتـی بـه آنها تـا اینکـه بتوانند اقتصـاد خـود را بهتر و مطابـق اصول تازه تجدیـد نمایند

۵. همه‌گونـه مسـاعدت دولتـی بـرای متحدکـردن صنعتگـران در شـرکت‌های تعاونـی از روی رشـته‌های مختلفهٔ صنایع و انتشـار و ترویج ماشـین‌های سیسـتم معاصر در میـان آنها

۶. تأسـیس فـوری یک‌سلسـله سـاختمان‌ها از قبیـل قنات‌ها، چاه‌هـای آرتزین برای به‌سـهولت رسـاندن آب بـه ناحیه‌های کم‌آب یعنـی به محل‌هایـی که اهالی آنجـا احتیـاج فوق‌العـاده به آب داشـته و هـزاران جریب زمیـن حاصلخیـز بایر و بلااسـتفاده مانده است

۷. کشـیدن راه‌های آهن که مراکز حاصلخیز اقتصـادی مملکت را با یکدیگر و با ناحیه‌هـای مصرف‌کننده وصل نمایند؛ این اقدام از راه بسـتن مالیات به طبقات

متمـول انجام خواهـد گرفت. یک دینار هم برای کشـیدن راه‌هـای نظامی که برای دفاع منافع امپریالیسـت‌های انگلیس سـاخته می‌شـوند نمی‌تواند مصرف شود.

III. در قسمت فلاحت

۱. واگذارنمودن کلیهٔ املاک دولتی، ملّاکین بزرگ و موقوفات بلاعوض به دهاقین

۲. ضبط املاک شاه و اشراف و خوانین و تقسیم آنها میان دهاقین

۳. ضبط منابع آب‌ها که به شاه و ملّاکین و موقوفات متعلق است و واگذارنمودن آنها برای استفاده به جمعیت‌های دهاقین

۴. الغـای قـروض دهاقیـن زحمت‌کـش بـه دولـت و رباخـواران (اشـخاص پول‌تنزیل‌دهنـده بـه دهاقیـن)، الغـای همـهٔ معامـلات غیرعادلانـه و منـع قانونی ایـن قسـم معاملات

۵. اجرای کمک و مساعدت به دهاقین از حیث دادن تخم و مواشی

۶. تعییـن صندوق حکومتی بـرای کمک‌کردن به اقتصاد دهاقین خرد به‌واسـطهٔ دادن اعتبـارات کم‌تنزیل و قروض متمـادی و یا اصلاً بلامدت

۷. آن قسـمت از دهاقیـن کـه به‌واسـطهٔ کم‌بـودن زمین‌هـای ملّاکـی و وقفـی به‌کلـی بی‌زمیـن و یا کم‌زمیـن می‌مانند باید قطعـاً از زمین‌های حکومتی سـهمی بـه آنها واگـذار گردد.

۸. حکومـت انقلابـی بایـد بـه کلیـهٔ قبایل کوچ‌نشـین نیـز به‌قدر کافـی اراضی مـزروع واگذار کنـد تا اینکه آنهـا بتوانند از شـکل اقتصاد چوپانـی و صحراگردی خارج شـده، به یـک شـکل اقتصـاد پُرحاصل‌تری داخل شـوند.

IV. در قسمت وضع قوانین راجع به کارگران و اتحادیهٔ کارگران

در ضمنِ مدافعهٔ منافع حیاتی رنجبران ایرانْ حزب کمونیسـت ایران اجرای مسائل ذیل را مطالبه خواهد کرد:

۱. آزادی کامـل تشـکیلات سیاسـی و اتحادیه‌هـا و کئوپراتیوها و اشـکال دیگر تشـکیلات صنعتی رنجبران

۲. حکومت و صاحبان کارخانجات باید رسـماً اتحادیـهٔ کارگران را مانند ارگان رسمی تشـکیلات طبقهٔ کارگر بشناسند.

۳. آزادی اجتماعات و محافل

۴. آزادی میتینگ‌ها و نمایشات

۵. آزادی اعتصابات

۶. آزادی کامل برای مطبوعات کارگران

۷. هشت‌ساعت‌شدن مدت کار کارگران در هر روز

۸. دوبرابرشدن اجرت کار شبانه

۹. منع کار شبانه برای نسوان و اطفال

۱۰. منع کار برای اطفال کوچک‌تر از چهارده سال

۱۱. مرخصی با مواجب برای زنان آبستن در مدت چهار هفته پیش و چهار هفته پس از وضع حمل

۱۲. آزادی تشکیلات کمیته‌های کارخانه‌ای با داشتن حق مداخله در تنظیم روابط میان کارگران و صاحبان کارخانجات و تفتیش استحصالات

۱۳. ذی‌حق‌بودن اتحادیه‌ها در عقد قراردادهای دسته‌جمعی با صاحب‌کاران

۱۴. وضع میزان متوسط مزد به‌توسطِ اتحادیه‌ها

۱۵. تعیین ۴۲ ساعت کار در هفته

۱۶. برقراری سالی دو هفته مرخصی با مواجب برای کارگران و مستخدمینی که بیش از شش ماه در مؤسسه خدمت کرده باشند

۱۷. تأمین منازل موافق حفظ‌الصحه برای کارگران در معادن نفت، شیلات و صنایع دیگر

۱۸. منع جریمه

V. در قسمت اجتماعی

درعین‌حال برای آنکه وضعیت ناگوار و مشقت‌آور تودهٔ زحمت‌کش هرچه زودتر رو به بهبودی گذارده شود حزب وضع و اجرای قوانین ذیل را در قسمت بیمهٔ اجتماعی طلب خواهد کرد:

۱. بیمهٔ اجتماعی همهٔ زحمت‌کشان در صورت ناخوش‌شدن، ناقص‌شدن اعضا، ازکارافتادن و بی‌کارماندن به حساب صاحب‌کاران و اربابان و تشکیل‌دادن صندوق‌های مستمری برای آنها

۲. افتتاح دارالایتام‌ها و دارالعجزه‌ها

۳. استقرار مستمری از طرفِ حکومت در حق همهٔ پیرمردان و پیرزنان ازکارافتاده که بیش از ۵۰ سال دارند

VI. در قسمت مالی

حزب در قسمت مالی از حکومت طلب خواهد کرد:

۱. بستن یک مالیات واحد فوق‌العاده بر همهٔ طبقات ثروت‌دار به منفعت قربانی‌های انقلاب و برای مصارف تعلیمات ملی

۲. وضع مالیات بر اموال و عایدات به قسمی که منافع قسمت زحمت‌کش ملت تأمین گردد؛ یعنی سبک‌کردن بار مالیات تا حداکثر بر کارگران و دهاقین و صنعتگران و کسبه

VII. در قسمت تشکیل شرکت‌های تعاونی (کئوپراتیوها)

حزب کمونیست ایران توسعهٔ هرگونه شرکت‌های تعاونی را از وظایف خود می‌شمارد. حکومت جمهوری فدراتیوی ملی باید منتهادرجهٔ کمک را به شرکت‌های تعاونی به عمل آورد، مخصوصاً در قسمت جلب‌کردن فقیرترین طبقه‌های ملت به شرکت جدی در این تشکیلات. قوانین جمهوریت ملی باید مانع شود که صنف‌های ثروت‌دار شرکت‌های تعاونی را مانند آلت استثمار و اسارت اقتصادی زحمت‌کشان به منفعت خود به کار برند.

ایران

بـه نقـل از کمونیسـت انترناسـیونال، بیـن کنگره‌هـای پنجـم و ششـم، ۱۹۲۴-۱۹۲۸، حـزب کمونیسـت بریتانیـا، صفحـات ۴۰۶-۴۱۰.

وضع اقتصادی

ایران کشوری است صرفاً روستایی که برای تأمین حیات خود به کشت و صادرات محصولات کشاورزی خویش تکیه می‌کند. بافندگی (فرش) تنها صنعت مهم این کشور اسـت. در سـال ۱۳۲۷ صادرات قالی ۲۷ درصد از کل صادرات را تشکیل مـی‌داد. محصـولات مهم کشـاورزی عبارتند از تریـاک، پنبه، میوه‌جات، پشـم و برنج. کوشـش‌هایی که برای صنعتی‌سـاختن کشـور صورت می‌گیرد تقریباً ناچیز اسـت. اولیـن گام مهم در این جهـت اخیراً با تأسـیس کورهٔ قالگر برای اسـتخراج سنگ آهن سمنان برداشته شد. مقدار کمی ماشین‌آلات در دست واردکردن است که در سـال ۱۹۲۷ به ۳.۷ درصد از کل واردات بالغ می‌شود. وسایل ترانسپورت، اتومبیل سـواری و غیره به‌مرور وارد می‌شـود که نشانه‌ای اسـت از تجدید سازمان در وسـایل حمل‌ونقل. کامیون جای کاروان شـتر را می‌گیرد. یک شرکت آلمانی-آمریکایـی امتیـاز سـاختمان راه‌آهن سرتاسـری ایران کـه خلیج‌فـارس را به دریای خزر مربوط می‌سـازد گرفته اسـت. این راه‌آهـن اهمیت اسـتراتژیکی معینی دارد. تقسـیم اراضی در ایـران تصویری از اسـتروکتور (سـامان) اجتماعی-اقتصادی به دسـت می‌دهـد. ۶۰ درصد از زمین‌های قابل کشـت به زمیـن‌داران بزرگ، اعراب

(کـذا) تعلق دارد. چهارده درصد به سـران قبایل، ده درصد بـه روحانیون (مقصود امـلاک موقوفه اسـت‌ـمترجم)، نـه درصد[1] بـه حکومت (خالصه)، شـش درصد به دهقانان (مالکیت خصوصـی و جمعی) تعلق دارد.

تکه‌زمین‌هایـی که به دهقانـان تعلق دارند آن‌قدر کوچکند که تنها برای سـاختن یک کلبه کفایت می‌کنند. اگرچه فئودالیسـم منسوخ شده است، «وضع» دهقانان بهتر از وضع سـرف‌ها(ی قرون وسـطی) نیسـت. آنان باید علاوه بر مالیات آب و شـخم و تخم در حـدود ۵۰ درصد از محصول زمین را بـه روحانیون و زمین‌داران [کـه زمین را] در اختیارشـان گذاشـته‌اند بپردازنـد. موقعیت دهقانانـی که زمین را از روحانیـون دریافت می‌کنند به‌مراتب بدتر اسـت. آنان که زمیـن را از زمین‌داران دریافـت می‌کننـد باید به آنـان بابت زمیـن، آب، شـخم و تخم (پـول) بپردازند و علاوه‌برآن خود نیـز در خدمت ارباب قرار می‌گیرند. چنین دهقانی مجبور اسـت چهارپنجـم از محصـول خود را تسـلیم ارباب کنـد. او همچنین مجبور اسـت به حکومت مالیات سـنگین و ازجمله مالیـات نظامی بپردازد.

تا میانه‌های سـدهٔ نوزدهم زمین به اشـراف فئـودال تعلق داشـت. بعدها با تغییر از تولید کشـاورزی به تولید کالایی انقراض مالکیت فئودالی آغاز گشـت. سـپس بورژوازی تجاری، بانکداران شهری و همچنین دولتیان آغاز به سرمایه‌گذاری پول خویش در زمین کردند و بدین‌سان سرمایهٔ تجار و رباخواران و هرآنچه از نیروهای فئـودال باقی مانده بودند به یکدیگر ملحق گشـتند. این نشـانهٔ پیدایش زمین‌دار از نوع جدیدی بود که شیوهٔ استثمارش به انهدام تمام و کمال دهقانان شباهت داشت.

این زمین‌داران نو از تمام شیوه‌های کهنهٔ استثمار مرسوم در دوران فئودالی استفاده کرده، اوضاع‌واحوال (اسـتثمار) فئودالی را به روسـتا بازگرداندنـد و بدین‌ترتیب به رژیم فئودالی قوهٔ تازه‌ای بخشیدند.

در ایران هیچ صنعتی نیست که سرمایهٔ انباشته‌شدهٔ بورژوازی تجاری و رباخوار را جـذب نمایـد. اینان کل درآمد دهقانـان را می‌چاپند و این امر مانع آن می‌شـود

۱. احتمالاً «ده درصد» درست است.

که بازار داخلی توسعه یابد و لذا شرایط روستا به‌طور شدیدی عقب‌مانده است. اکثریت دهقانان در مذلت و بدبختی بسیار عظیمی به سر می‌برند. آنان از زمین‌های خود کاملاً محروم شده‌اند و زندگی‌شان به رحم و شفقت اربابان بستگی دارد. کوشش‌های گاه‌وبیگاه دهقانان به منظور ترمیم موقعیت غیرقابلِ‌تحملشان تابه‌حال با شکست روبه‌رو شده یا به شکل گروه‌های یاغی تظاهر کرده است، به‌طوری‌که این اوضاع‌واحوالْ انقلاب روستایی را قریب‌الوقوع می‌نمایاند.

تنها مرکز صنعتی بزرگ در ایران مراکز نفتی جنوب ایران است که به شرکت نفت ایران و انگلیس تعلق دارد و ۲۵۰۰۰ کارگر (ایرانی، عرب، هندی و ارمنی) و در حدود ۱۰۰۰ کارمند اروپایی را در استخدام دارد.

شرایط کار بد است، اکثریت کارگران بیش از هشت نه تومان در ماه (تومان‌ـ دلار) درآمد ندارند. درحالی‌که درآمد سالیانه این شرکت به [...] بیش از ۳۵ میلیون دلار بالغ می‌گردد.

علاوه بر کارگران نفت در ایران چند هزار کارگر دیگر در رشته‌های ماهیگیری سواحل بحر خزر، بافندگی، چرم‌سازی و ساختمان در شهرها وجود دارند. تعداد ساعات کار به‌طور عادی دوازده است و تنها کارگران چاپخانه‌ها موفق شده‌اند پس از اعتصابات مکرر هشت ساعت کار در روز را تحصیل کنند. مزد کارگر متخصص بین ده تا پانزده تومان است، مگر درمورد کارگران چاپخانه‌ها که بین ۲۰ تا ۳۰ تومان حقوق می‌گیرند. زنان و کودکان در تمام رشته‌ها به کار گرفته می‌شوند. کودکان در سن ده آغاز به کار می‌کنند و ماهانه بین ده تا بیست قران درآمد دارند. زنان بیشتر در رشته‌های بافندگی و قالی‌بافی استخدام می‌شوند و ماهانه به‌طور متوسط بین ۳۰ تا ۴۰ قران درآمد دارند.

اوضاع سیاسی

ایران در ظاهر کشوری است مستقل، اما درواقع کشوری است نیمه‌مستعمره و در عمل بریتانیا به تمام ایران تسلط دارد. تمام دستگاه‌های دولتی در جنوب ایران تحت کنترل شرکت نفت ایران و انگلیس قرار دارند و مطلقاً بدان وابسته‌اند. این شرکت به منظور حفظ موقعیت و منافع خود سرویس امنیتی و پلیسی خود

را نیـز دارد: «ادارهٔ امنیـت» (شـرکت نفـت ۱۰۰۰ عامـل حقوق‌بگیـر دارد کـه در تمام شـهرهای جنـوب ایران در میان قبایـل لُر، عرب و بختیاری پخش شـده‌اند).

هـدف اصلـی انگلیسـی‌ها این اسـت که رضاخـان را زیر نفـوذ خـود بیاورند و بدین‌منظـور به طرق ممکنه در راه سـرکوب جنبـش انقلابی که اخیراً در ایران سـر بلند کرده بود کمک رسـاندند. کوشـش‌های رضاخـان برای پرهیز از گرفتارشـدن در چنـگال بریتانیا بر سـلطهٔ نیرومند امپریالیسـم انگلسـتان بر ایـران پرتو افکند.

بریتانیـا بـه منظـور تقویت موضع خـود از طریـق منافـع تحت کنتـرل خود در بانـک دولتی اعمال فشـار نمود و خلق‌های غیرفارس مرزنشـین ایـران را به تجزیه از ایران تشـویق کـرد. بدین‌منظور عوامل انگلسـتان بـه فعالیت وسـیع بین اعراب و کردها دسـت زدنـد و اعـراب ایرانی به پیوسـتن به عراق تشـویق شـدند. اگرچه هـدف اصلـی بریتانیـا به‌دسـت‌گرفتن ایالـت خوزسـتان (در متـن انگلیسـی لفظ «عربسـتان» بـه کار رفته ـ مترجم) و بنـادر جنوب اسـت. انگلسـتان تاکتیک‌های مشـابهی در رابطه بـا کُردانی کـه در مناطق مرزی ایـران و ترکیـه و همچنین عراق زندگی می‌کنند به کار می‌بندد. شعار متحدساختن بخش‌های مختلف کردستان در یک حکومت متحدهٔ کُرد در میان کُردان محبوبیت بسـیار دارد و امپریالیست‌های بریتانیـا از ایـن امر اسـتفاده کـرده، به کُـردان عراق وعـدهٔ خودمختـاری می‌دهند و درعین‌حـال کُـردان ایـران و ترکیـه را بـه قیام علیـه دولت تشـویق می‌کننـد. اگر نقشـهٔ انگلسـتان در ایجاد یک دولـت خودمختار کُـرد و تحت‌الحمایهٔ انگلسـتان بـا موفقیت روبـه‌رو گردد، اسـتخراج بی‌دردسـر منابع نفتـی موصل تا حد بسـیار بیشـتر از امروز تأمین خواهد گشـت.

هرگاه دولت رضاخان یکی از پیشـنهادهای بریتانیا را رد می‌کند، در میان کُردان و اعـراب قیام بپا می‌شـود. منافع حیاتی اقتصادیْ ایران را به‌سـوی اتحاد شـوروی می‌رانـد. در ۱۹۲۷ تصمیم بـه امضای یک قـرارداد تجارتی بین اتحاد شـوروی و قراردادهـای بی‌طرفی با ترکیه و افغانسـتان را اتخاذ کرد.

تـا زمانی که رضاشـاه با غلبـه بر سلسـلهٔ قدیمی قاجار و برخی اقشـار اشـراف فئـودال به‌ویژه در شـمال قـدرت را به دسـت می‌گرفت سیاسـت داخلـی او مملو بـود از عبـارات دهان‌پُرکـن دربارهٔ دموکراسـی بـه منظـور خنثی‌سـاختن دهقانان،

امـا هنگامی که دهقانان خواسـتند به این دموکراسـی تحقق ببخشـند و زنجیرهای اسـارت را بگسـلند رضاخان به کمک عوامل فئودالی و امپریالیست‌های انگلیس جنبش آنـان را به طـرز بی‌رحمانه‌ای سـرکوب کرد.

نیروهای اجتماعی کـه از رضاخان حمایت می‌کنند عبارتنـد از: زمین‌داران نو، یعنـی آمیزه‌ای از اشـراف فئودالی سـابق و بـورژوازی تجاری. ایـن طبقه برخلاف مالکین فئودال سـابق به کار اقتصادی که پایهٔ آن تأمین مواد خام برای بازار جهانی اسـت اشـتغال دارد و درعین‌حال شیوه‌های اشـراف فئودال سـابق را برای استثمار دهقانان، حتی بـه طرز شـدیدتری، ادامه می‌دهد.

۱. بدین‌ترتیـب کودتای رضاخان با جنبش ملی همسـازی کـرد و مورد حمایت امپریالیسـت‌های بریتانیا کـه رضاخان را وسـیلهٔ مؤثرتری برای تحکیـم نفوذ خود در ایران می‌دانسـتند قرار گرفت.

۲. پایـهٔ اجتماعـی دولـت رضاخان اساسـاً شـبیه همان پایـهٔ اجتماعی سلسـلهٔ قاجاریه اسـت؛ اشـراف فئودال بـزرگ، دیوان‌سـالاران قدیمی و رهبـران بورژوازی ملی. اخیراً رضاشـاه به منظور جلب روحانیون گام‌های مصالحه‌آمیزی نیز به‌سوی آنان برداشـته است.

۳. آزادی‌های سیاسـی محدودی که رضاخان تا قبل از کودتا مجاز می‌شـمرد و نتیجهٔ کار مشـترک عناصر انقلابی ملی و اتحادیه‌هـای کارگری و غیره بودند امروز دیگـر به‌کلی معـدوم شـده‌اند و رژیم ایـران اکنـون کوچک‌ترین آزادی سیاسـی را مجاز نمی‌شـمارد. تنها حزب منظم سیاسـی در ایران حزب غیرقانونی کمونیسـت اسـت. حزب دموکرات که زمانی نقش مهمی ایفا می‌کـرد به‌طورکلی از میان رفته اسـت. در دوران انتخابات کوشـش‌هایی برای ایجاد حزب انجام گرفت، ولی پس از انتخابات همهٔ این احزاب از میان رفتند. در سال ۱۹۲۶ یکی از وزرای رضاشاه حزبـی به نـام «ایران نو» که بیشـتر اعضـای آن را نماینـدگان مجلـس و کارمندان دولتی تشـکیل می‌دادند به وجود آورد. برنامهٔ این حزب عبارت اسـت از: ۱. دفاع از سلسـلهٔ رضاخان؛ ۲. ایجاد رفرم. این حزب در حدود ۴۰۰ عضو داشت، ولی اکنون دوران مرگ خـود را طی می‌کند.

در روستاها هنوز بقایایی از حزب سوسیالیست وجود دارد که زمانی ۷۰۰ عضو داشت. این درواقع یک حزب دموکرات بود و تنها وجه مشترکش با سوسیالیسم تنها نامش بود. پس از انهدام آن و تعقیب مخالفینِ رضاخان تنها ۲۱ نفر در عضویت آن باقی ماندند.

اتحادیه‌های کارگری به معنی واقعی کلمه به‌سختی وجود دارند. اکثریت اتحادیه‌ها بیشتر به شکل اتحادیهٔ اصناف سازمان داده شده‌اند.

در سال ۱۹۲۰ در میان کارگران، گرایش سازماندهی بیشتر به چشم می‌خورد و این نتیجهٔ انقلاب اکتبر بود. در سال‌های ۱۹۲۳–۱۹۲۵ کوشش‌های تازه‌ای برای سازماندهی کارگران انجام گرفت و اتحادیه‌های کارگری جدیدی پدید آمدند و شورای متحده‌ای نیز تشکیل گردید. وظیفه‌ای که این شورا به عهده گرفت عبارت بود از متمرکزساختن تمام اتحادیه‌های کارگری و اتحادیهٔ اصناف و صنعتگر ایران. در آن زمان این سازمان‌ها زیر نفوذ شدید کمونیست‌ها بودند.

هنگامی که رضاخان با سلسلهٔ قاجار در مبارزه بود با اتحادیه‌های کارگری از در مغازله درآمد و چنان وانمود ساخت که گویی جمهوری‌خواه است و قصد دارد وضعیت اقتصادی و موقعیت کارگران را بهبود بخشد. اما هنگامی که قدرت را به دست گرفت رهبران اتحادیه‌های کارگری را در سال ۱۹۲۵ به زندان افکند و تمام سازمان‌های کارگری را تحت عنوان شرایط جنگ تعطیل ساخت. او تشکیل اتحادیه‌های کارگری نو را ممنوع ساخت. تا سال ۱۹۲۷ دیگر میسر نشد در تهران یا شهرستان‌ها اتحادیهٔ کارگری تشکیل داد، اما این اتحادیه‌های کارگری به‌طور غیرقانونی به کار خود ادامه دادند.

علی‌رغم همهٔ مشکلات در شرایط سیاسی کنونیْ این اتحادیه‌ها توانستند اکثریت کارگران را متشکل سازند. مثلاً اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌ها، دفتر مرکزی جدیدالتأسیس اتحادیهٔ کارگری که نیز به‌طور غیرقانونی کار می‌کند، دست‌اندرکار متحدساختن تمام اتحادیه‌های کارگری موجود و ایجاد اتحادیه‌های جدید است.

تا حال برای کارگران نفت جنوب اتحادیهٔ کارگری وجود ندارد، اگرچه علی‌رغم این کمبود در سال ۱۹۲۷ اعتصاب بزرگی در این مناطق رخ داد و درنتیجه تعداد کثیری از کارگران اخراج شدند.

حزب کمونیست ایران در اواخر ۱۹۲۷ موفق شد به ترمیم ضربات ناشی از دستگیری‌های وسیع اعضا که طی سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۲۶ در اثر مبارزه علیه انگلیسی‌ها و عوامل آنها یعنی سلسلهٔ قاجاریه و رضاخان وارد آمده بود بپردازد. این دستگیری‌ها حزب را از برخی از بهترین اعضای خود محروم ساخت.

در اواخر ۱۹۲۷ کنگرهٔ دوم حزب برگزار شد. این کنگره نقطه‌نظر اپورتونیستی برخی از رفقا را، که رضاخان را وسیلهٔ پیشرفت می‌دانستند و بر این عقیده بودند که چون حزب ضعیف است نمی‌تواند سقوط او را فراهم آورد و لذا چنین اقدامی همانند مساعدت به ارتجاع است، محکوم ساخت.

کنگره تصمیم گرفت که تودهٔ کارگران و دهقانان و خرده‌بورژوازی را برای مبارزه علیه رضاخان متشکل سازد و استقرار جمهوری خلق و ایجاد حکومت دموکراتیک انقلابی، دیکتاتوری کارگران و دهقانان را در برنامهٔ خود قرار داد.

کمیتهٔ مرکزی جدید موفق گشته است ظرف چند ماهی که از کنگره گذشته است تمام رفقا را مجدداً گرد هم آورد و حزب نیز توانسته است برخی از تصمیمات کنگره را با موفقیت به مورد اجرا گذارد.

سازمان حزب کمونیست ایران در خراسان

از خاطرات اردشیر آوانسیان

آنچه دربارهٔ فعالیت کمونیست‌های خراسان در این نوشته می‌آید به سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۹ یعنی به دوران دوساله‌ای مربوط است که اینجانب در خراسان مشغول فعالیت حزبی بودم. در زمان تأسیس حزب کمونیست ایرانْ خراسان یکی از ایالاتی بود که در آن سازمان‌های حزبی به وجود آمده بود. این سازمان‌ها در اثر فشار ارتجاع و گرفتارشدن اعضای آن متلاشی و پراکنده شده و پس از مدتی دوباره به فعالیت می‌پرداختند. سازمان کمونیستی در ایالت خراسان همیشه در شرایط مخفی کار می‌کرد. برخی اسناد حزبی مربوط به دوران بیش از ۴۰ سال فعالیت سازمان خراسان در مجلهٔ دنیا منتشر شده است. نویسندهٔ این سطور نیز تا آنجا که در قدرت حافظه دارد کوشش خواهد نمود خاطرات خود را دربارهٔ فعالیت این سازمان به اطلاع خوانندگان مجله برساند.

در اواخر سال ۱۳۰۷ از طرفِ کمیتهٔ مرکزی برای انجام وظیفهٔ حزبی مأمور خراسان شدم. در آن موقع در خراسان و به‌خصوص در مشهد سازمان حزبی وجود داشت، ولی عدهٔ کمونیست‌ها چندان زیاد نبود. در آن زمان خراسان فاقد کارخانه و کارگران صنعتی بود. اکثر کارگران را قالی‌بافان کارگاه‌ها تشکیل می‌دادند. بدیهی است که در خراسان نیز مانند سایر نقاط ایران کارگاه‌های دیگری

نیـز وجود داشـتند که تعداد زیـادی کارگر در آنهـا کار می‌کردند. کمونیسـت‌های مشـهد توجه خود را در وهلـهٔ اول به کارگران قالی‌باف معطوف داشـته بودند. اکثر اعضـای حـزب نیـز از قالی‌بافان بودنـد. البتـه این بدان‌معنی نیسـت کـه در میان کارگـران سـایر اصنـاف فعالیت نمی‌شـد. تعـداد افـراد حزبـی را اکنون بـه خاطر ندارم، ولی شـکی نیسـت کـه تمام جریـان فعالیـت حزب، تعـداد اعضـای آن و تعـداد افراد سـازمان جوانان و اعضـای اتحادیه‌هـا و غیره در آرشـیو کمیتهٔ مرکزی وجود داشـته و تاکنون نیز شـاید در آرشـیو کمینترن باقی مانده باشد. شاید روزی مورخیـن حزبـی از این آرشـیوها اسـتفاده نماینـد. درعین‌حال خاطـرات افراد نیز در ایـن مـورد می‌تواند بـه مورخین حزبی کمـک نماید.

کمیتهٔ ایالتی خراسان در سال ۱۳۰۸ سروصورتی به کارهای خود داد. حوزه‌های حزبـی به‌طور منظم تشـکیل شـدند. مسـائل مطروحـه در حوزه‌ها عبـارت بود از وضع داخلی کشـور و مبارزه با ارتجاع رضاشـاه، وضع رقت‌بار کارگران و دهقانان و مبارزه در راه بهبود زندگی آنها، نهضت کمونیسـتی جهان و مبارزه با امپریالیسـم (در آن دوران به‌خصوص مبارزه با امپریالیسم انگلستان). در حوزه‌ها با شور فراوان دربارهٔ این مسـائل بحث می‌شـد. پیشـرفت‌های اتحاد شـوروی در کار ساختمان سوسیالیسـم مورد توجه حوزه‌ها قرار می‌گرفت. مسـائل سازمانی و تئوری انقلابی حـزب و نهضت کمونیسـتی نیـز در حوزه‌ها مطرح می‌شـد. سـازمان خراسـان با کمیتـهٔ مرکزی حزب ارتباط منظم برقـرار نموده بود.

در مشـهد چند شـماره از مجلهٔ کمونیسـت، ارگان کمیتهٔ ایالتی خراسان، منتشر شـد. این مجله در چند نسـخه منتشـر می‌شـد و هـر بـار نسـخه‌هایی از آن برای تهـران و کمینتـرن ارسـال می‌گردیـد. نسـخه‌هایی کـه برای تهران ارسـال می‌شـد قطعاً از میان رفته اسـت، ولی نسـخه‌های ارسال‌شـده بـه کمینترن باید در آرشـیو آن حفـظ شـده باشـد. این مجله مسـائل سیاسـی و تا حـدودی مسـائل مربوط به تئـوری مارکسیسـم را مطـرح می‌نمـود. عدهٔ نویسـندگان مجلـه محدود و شـمارهٔ خواننـدگان آن نیـز ناچیـز بـود. مجله به‌وسـیلهٔ کاغـذ کپـی تکثیر می‌شـد، یعنی چندین بار دسـت‌نویس می‌شـد تا ده بیسـت نسخه از آن به دسـت آید. این کاری بود پُرزحمت، ولی رفقای حزبی با علاقهٔ تمام شـب و روز بی‌خوابی می‌کشـیدند

تـا مجله را از زیر «چاپ» خـارج کنند. این کار در اتـاق محقری انجام می‌گرفت کـه «مبـل» آن عبارت بـود از حصیر و لحـاف و دشـک و بالش و یک کـوزهٔ آب. در اتـاق حتـی یک میـز و صندلی هـم وجود نداشـت. بجاسـت نام رفیقـی را که کارهـای پُرزحمـت فنی مجله را به عهده داشـت یادآور شـویم. این رفیق حسـین فرح‌پـور نام داشـت و بـه کار آموزگاری مشـغول بود. وی دو سـال پیش از انتشـار مجلـه در تهران زندانی شـده و پـس از آزادی برای آمـوزگاری به مشـهد آمده بود. ضمناً قرار بود از او برای کارهای حزبی نیز اسـتفاده شـود. در اواخر سال ۱۳۰۹، پس از گرفتارشـدن رفقای حزبی خراسـان، مجلهٔ کمونیسـت دیگر منتشـر نشـد.

به‌طوری‌کـه قبـلاً گفتـه شـد فعالیت اصلـی حـزب در مشـهد متوجـه کارگران قالی‌باف بود. در سـال‌های ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ سازمان خراسـان توانست عدهٔ زیادی از کارگـران قالی‌باف را متحد نمـوده و اتحادیهٔ کارگران قالی‌بـاف را به وجود آورد. این سـازمان تقریبـاً نیمه‌علنـی بـود. باوجودِآنکه شـرایط ورود به اتحادیـه چندان سـخت نبود تا مدتـی پلیس نتوانسـت از وجود آن مطلع شـود.

لازم اسـت در اینجا شـمّه‌ای دربارهٔ وضع کارگران قالی‌باف گفته شـود. کارگران وضع رقت‌باری داشتند. کارگاه‌ها تاریک و مرطوب بودند. کارگران از سپیدهٔ صبح تـا غـروب آفتـاب کار می‌کردند و مـزد ناچیـزی می‌گرفتند. عـدهٔ زیـادی کودکان خردسـال نیز در ایـن کارگاه‌هـا کار می‌کردند. صاحبـان کارگاه‌ها ایـن اطفال را از والدین آنها می‌خریدند. دختران خردسـال نیز در این کارگاه‌ها اسـتثمار می‌شدند. این گل‌هـای پژمـرده و بی‌رنگ بـر تخته‌های قالی‌هـای اعلای خراسـان گل‌هایی شـاداب و رنگیـن می‌بافتنـد و بـه بهـای زندگـی کوتاه خـود خانـهٔ اغنیـا را زینت می‌بخشـیدند. خلیفه (اسـتادکار) به بانگ بلند دسـتور می‌داد: «یکـی قرمز، یکی زرد، یکـی گلی بیایـد.» اطفال کارگـر گفته‌های خلیفـه را عیناً تکـرار می‌کردند و رنگ‌ها را طبق دسـتور بـه کار می‌بردند. خلیفه چوبی همراه داشـت و اگر کودکی در کار دچار اشـتباه می‌شـد، آن را بر فرق وی فرود مـی‌آورد. خلیفه‌هایی که عضو حـزب یا اتحادیـه بودند علیـه این وحشـیگری مبـارزه می‌کردند. رفقـای حزب و ازجملـه اینجانب برای دیـدن وضع کارگران بـه کارگاه‌های معـروف «بالاخیابان» و «پایین‌خیابـان» می‌رفتیـم. صاحب کارگاه فکـر می‌کرد ما برای دیـدن قالی‌های

خوش‌نقش او آمده‌ایم (البته ما نیز این‌طور وانمود می‌کردیم). در آن سال‌ها رضاشاه به یکی از کارگاه‌ها مقدار زیادی قالی‌های بزرگ و زیبا سفارش داده بود. این کارگاه یکی از بزرگ‌ترین مراکز قالی‌بافی مشهد بود و اگر اشتباه نکنم صاحب آن عمواوغلی نام داشت و در میدان ارگ نیز صاحب گاراژ بود. درجهٔ استثمار در این کارگاه بیش از سایر جاها بود، زیرا رضاشاه از بابت قالی‌ها یا اصلاً پول نمی‌داد یا وجه ناچیزی می‌پرداخت و لذا صاحب کارگاه به کارگران فشار بیشتری وارد می‌ساخت و از آنها بیشتر بهره‌برداری می‌نمود.

اتحادیه‌ای که برای کارگران قالی‌باف تشکیل شده بود در بعضی از کارگاه‌های بزرگ شعبه داشت. هدف اتحادیه مبارزه با ظلم و ستم ارباب، بهبود وضع زندگی کارگران و ایجاد وحدت و صمیمیت و همکاری طبقاتی میان کارگران بود. اتحادیه توانست کارهای مفیدی انجام دهد. طبق معمول هیئتی مرکب از رئیس و منشی و صندوقدار در رأس اتحادیه قرار داشت. کمونیست‌ها طبق معمول فراکسیونی در داخل اتحادیه داشتند و آنها الهام‌بخش و سازمانده اتحادیه بودند.

زمانی حزب تصمیم گرفت آماری از کارگاه‌ها و کارگران تهیه نموده و وضع کارگران را بررسی نماید تا بدین‌طریق بهتر بتواند برای بهبود زندگی آنان اقدام نماید. و این کاری بود دشوار، زیرا در آن زمان آمار رسمی و یا غیررسمی وجود نداشت. رفقای حزبی این مشکل را به‌این‌ترتیب حل نمودند: قرار شد رفیق حسین فرح‌پور به کارگاه‌ها رفته و خود را مأمور وزارت فرهنگ معرفی نماید و از این راه اطلاعاتی از وضع کارگران و کارگاه‌ها به دست آورد. وی در عرض چند ماه تقریباً از تمام کارگاه‌ها آمار دقیقی به دست آورد (رفقای کارگر آدرس کارگاه‌ها را به فرح‌پور می‌دادند). طی این مدت در هیچ جا به هویت او پی نبردند. بارها پیش می‌آمد که فرح‌پور به صاحب کارگاه توپیده و دستوراتی به او می‌داد؛ مثلاً اگر کارگری بیمار بود، فرح‌پور ارباب را وادار می‌کرد تا بیمار را به طبیب نشان بدهد و هزینهٔ دارو و درمان را بپردازد.

اتحادیه یک صندوق تعاونی برای کارگران به وجود آورد. این صندوق با مساعدهٔ مالی و اعطای وام به کارگرانِ نیازمند کمک می‌کرد. کارگران پول دریافتی را به‌تدریج مسترد می‌داشتند. برای کارگران کلاس اکابری نیز تشکیل شد. این کلاس

در طبقهٔ دوم یکی از خانه‌های محقر «بالاخیابان» و در نزدیکی صحن امام رضا قرار داشت. در حدود سی چهل نفر از کارگران در این کلاس تحصیل می‌کردند. حسین فرخ‌پور در این کلاس زبان فارسی تدریس می‌کرد و درعین‌حال کوشش می‌نمود سطح معلومات عمومی و سیاسی کارگران را بالا ببرد. پس از مدتی کارگران جوانی که عضو سازمان جوانان بودند یک تیم فوتبال تشکیل دادند. این تیم در ایام تعطیل در میدان آزادی، که در مرکز شهر و پشت شهربانی قرار داشت، به بازی مشغول می‌شد. من بارها به هوای گردش از کنار این میدان عبور کرده و بازی جوانان را تماشا می‌کردم و هر بار با خود می‌گفتم: «این بد نیست؛ تیم فوتبال کمونیست‌ها در جنب ادارهٔ پلیس بازی می‌کند، ولی پلیس خواب است.» پس از مدتی در این میدان زندان جدیدی ساختند و عده‌ای از جوانانی را که زمانی در این محل بازی می‌کردند در آن زندانی نمودند.

جشن اول ماه مهٔ ۱۳۰۸ به نحوی برگزار شد، ولی در سال بعد این جشن را ضمن مراسم مفصل‌تری برپا کردیم. در این روز عدهٔ زیادی از کارگران مورد اعتماد مخفیانه در کوه‌سنگی که در چندکیلومتری مشهد قرار دارد گرد آمدند. در سخنرانی‌ها از وضع زحمت‌کشان و به‌خصوص از وضع کارگران ایران صحبت به میان آمد. مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم از مسائلی بود که سخنران‌ها بدان اشاره کردند. سپس سرودهای انقلابی خوانده شد.

مشهد در آن زمان مرکز فعالیت کمونیست‌های خراسان بود. در قوچان و نیشابور نیز عده‌ای کمونیست و هواخواه داشتیم، ولی در سایر شهرهای خراسان سازمانِ قابل‌ملاحظه‌ای وجود نداشت. طی این دو سال سازمان حزبی کوشید با دهقانان تماس بگیرد و در این زمینه اقداماتی هم به عمل آمد. تا آنجا که به خاطر دارم، در دهات واقع در مسیر راه مشهد–قوچان–باجگیران با روستاییان تماس گرفته شد. حسین فرخ‌پور چندبار این راه را طی نمود و کوشش به عمل آورد تا با دهقانان این ناحیه تماس بگیرد. او درعین‌حال وضع دهقانان را مطالعه می‌کرد و دربارهٔ شرایط اجارهٔ زمین و درجهٔ استثمار و وضع رقت‌بار دهقانان گزارش‌هایی تهیه می‌نمود. شکی نیست که این آمارها و گزارش‌ها در آرشیو کمینترن محفوظ مانده است (کمونیست‌ها عمداً این نوع اسناد را در دو نسخه

به کمیتهٔ مرکزی و کمینترن می‌فرستادند تا در صورت ازبین‌رفتن آنها در ایران نسخهٔ دیگر در کمینترن محفوظ بماند).

دورهٔ انتخابات مجلس فرارسید (۱۳۰۹). کمیتهٔ ایالتی تصمیم گرفت در این انتخابات شرکت کند. علی‌اکبر فولادی[۱]، کارگر قالی‌باف و عضو کمیتهٔ ایالتی خراسان، و عبدالحسین دهزاد (حسابی)، آموزگار و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب، از طرفِ کمیتهٔ ایالتی نامزد نمایندگی شدند. فرهودی در مشهد زندگی می‌کرد و دهزاد ساکن تهران بود. کمیتهٔ ایالتی یقین داشت که در شرایط دیکتاتوری غیرممکن است این دو نفر به مجلس بروند. هدف کمیتهٔ ایالتی از شرکت در انتخابات این بود که از آن برای تبلیغات حزبی، روشن‌کردن اذهان و بالابردن آگاهی توده‌ها و نیز برای ترویج افکار کمونیستی و توسعهٔ سازمان استفاده نماید. صدها نفر به کاندیداهای کمونیست‌ها رأی دادند. در شرایط آن‌روزی این موفقیت بزرگی بود. قیافهٔ مأمورین در موقع استخراج آرا نشان می‌داد که این کاندیداها را نمی‌شناسند و از وجود آنها در حیرتند. مدتی طول کشید تا پلیس بفهمد که این کار کارِ کمونیست‌هاست. در آن زمان جز کمونیست‌ها کسی جرئت آن را نداشت با رژیم دست‌وپنجه نرم کند و این احتمال نیز می‌رفت که پلیس به تهران خبر داده و در آنجا دهزاد را شناخته‌اند.

توجه پلیس به مراکز کارگران معطوف شد. مقامات پلیس پس از مدتی فهمیدند که علی‌اکبر فرهودی ساکن مشهد و استاد قالی‌باف می‌باشد. ده‌ها نفر از قالی‌بافان و در وهلهٔ اول علی‌اکبر و یارانش دستگیر و زندانی شدند. درست در شبی که هیئت اجراییهٔ اتحادیه در خانهٔ علی‌اکبر فرهودی جلسه داشت پلیس به سراغ علی‌اکبر رفت (شاید هم پلیس از این جلسه اطلاع داشت).

جا دارد چند کلمه دربارهٔ ایمان و شجاعت فرهودی گفته شود: افراد پلیس پس از آنکه چند بار در را می‌کوبند و کسی به آنها پاسخ نمی‌دهد از راه بام وارد حیاط و سپس داخل اتاق علی‌اکبر می‌شوند. علی‌اکبر خونسردی خود را حفظ کرده و در حال اعتراض می‌گوید: به چه دلیل برخلاف قانون وارد خانه

۱. بنا به ادامهٔ متن، احتمالاً نام خانوادگی این شخص «فرهودی» است.

شـده‌اید؟ شـما به‌خوبی می‌دانیـد این عمل چـه نـام دارد (یعنی ایـن عمل دزدی است). مأمورین پلیس که چیزی به دست نیاورده بودند (شاید هم علی‌اکبر اسناد و مـدارک را از بیـن برده بود) شناسـنامه‌های همسـر و دختر خردسـال علی‌اکبر را «توقیـف» می‌نمایند. زمانی که همسـر علی‌اکبر به این عمـل اعتراض می‌کند وی با اسـتهزا می‌گوید: «خوب پلیـس باید کاری انجام دهد و اگر چیزی دسـتگیرش نشـد، لابد باید سـجل احوال‌هـا را «توقیف» کند.»

پلیس اعضـای هیئت اجراییـه و عدهٔ زیادی از افـراد فعال اتحادیه را دسـتگیر و در زنـدان تازه‌سـاز زندانی نمـود. مأمورین پلیـس در نتیجهٔ بازجویی‌هـا از جریان تشـکیل اتحادیـه، صندوق تعـاون، کلاس اکابـر و تیم فوتبـال باخبر شـدند. عدهٔ زیادی از کارگران غیرحزبی و غیرسیاسـی در میـان زندانیان بودند و آنها در جریان بازجویـیْ وجـود اتحادیه را از کسـی پنهان نمی‌کردنـد، ولی مسـاعی پلیس برای کشـف سازمان کمونیستی به جایی نرسـید. پلیس با درنظرگرفتن تجربیات گذشتهٔ خود یقین داشـت که این سـازمان‌ها باید رهبر سیاسـی داشـته باشـند، ولی هرچه کوشـش نمـود کوچک‌تریـن اثری از سـازمان کمونیسـتی به دسـت نیاورد. شـاید ایـن یکـی از پدیده‌های نادر باشـد کـه عـده‌ای از اعضای حـزب زندانی شـوند، ولـی خود سـازمان لو نـرود. و این خود چند علت داشـت: بیش از همـه این رفقا اشـخاصی بودند باایمـان و در میـان آنها دوسـتی و صمیمیت وجود داشـت. این عامـل کمـک زیادی به حفظ اسـرار حـزب نمـود. به‌علاوه چنـد ماه پیـش از این حادثـه یکـی از رفقا، کـه تجربیاتی از زندان داشـت، وضـع زندان‌هـا و حیله‌های پلیـس را برای عده‌ای از فعالین تشـریح کرده بـود. این رفیـق در حوزه‌های حزبی از افـراد «تحقیقات پلیسـی» بـه عمل مـی‌آورد و به‌این‌طریـق آنها را با شـیوه‌های کار پلیس آشـنا می‌سـاخت. ایـن تمرینات تـا حدودی ذهـن افراد حزبـی را برای تحقیقات آماده نموده بود و مانع آن شد که آنها فریب خورده و در دام بازجویی‌های پلیس گرفتار شـوند.

رفقای خارج موفق شدند با زندانی‌ها ارتباط برقرار کنند. در آن روزها ساختمان زنـدان جدید هنوز به اتمام نرسـیده بـود و عده‌ای کارگر در آن مشـغول کار بودند. رفقای خارج توانسـتند به‌وسـیلهٔ چند تن از کارگران سـاختمان با زندانی‌ها تماس

بگیرنـد. این رابطه بـرای بالابردن روحیـهٔ زندانی‌ها اهمیت زیادی داشـت. رفقای خـارج برای خانواده‌هـای زندانیان پول جمـع‌آوری می‌کردند و ایـن نیز در تقویت روحیهٔ زندانی‌هـا بی‌تأثیر نبود.

زندانیـان مدتـی در زنـدان به سـر بردنـد. پلیـس اشـخاصی را که چنـدان فعال تشـخیص نمی‌داد به‌تدریج آزاد می‌ساخت و فقط عده‌ای از فعالین را که خطرناک تشـخیص داده بـود بـدون کوچک‌ترین مـدرک به شـهرهای مختلف تبعیـد نمود. به‌این‌ترتیـب پروندهٔ این عده بسـته شـد و قضیه پایـان یافت، ولی پس از دو سـال شـخصی به نـام علی فروزی، که سـابقاً در تهران زندانی بـود و در آنجا به خدمت جاسوسـی پلیس درآمده بود، در مشـهد با چند نفر از رفقای حزبی آشـنا می‌شود و نام آنها را به اطلاع پلیس می‌رسـاند. درنتیجـه پلیس عده‌ای از رفقای فعال را که تبعید شـده بودند به مشـهد فراخوانده و آنها را زندانی می‌کنـد و از نو به بازجویی می‌پردازد. در ایـن مرحله یکی از زندانیان دیوانه شـد. به‌این‌ترتیب خیانت فروزی باعـث گرفتاری مجدد رفقای ما شـد.

سکتاریسـم و چپ‌روی یکی از بیماری‌هایی اسـت که حزب کمونیسـت ایران مدت‌هـا بـدان مبتلا بـود و این حقیقـت را باید بـا شـجاعتِ تمام اعتـراف نمود. بی‌تجربگـی حزب و نبـودن طبقهٔ کارگر صنعتـی علت اصلی این بیمـاری بود. از طرف دیگـر در آن زمان ایـن بیماری در تمام نهضت کمونیسـتی دیده می‌شـد. با اینکه لنین در آستانهٔ تأسـیس بین‌المللی کمونیستی علیه چپ‌روی مبارزه می‌نمود و حتـی کتاب بیمـاری کودکی چپ‌روی را در این مورد منتشـر نمود، ولی نهضت کمونیسـتی مدت‌ها نتوانسـت این خطای بـزرگ را برطرف سـازد. اگرچه هفتمین کنگرهٔ کمینترن می‌توانسـت نقطهٔ تحولی در این زمینه باشـد، ولی کیش فردپرستی تأثیر منفـی خود را در نهضت کمونیسـتی باقی گذارد.

بایـد ایـن نکتـه را هـم خاطرنشـان سـاخت کـه در آسـتانهٔ جنـگ جهانـی اول سوسیال‌دموکراسـی به نهضت کارگـری خیانت نمود و در موضع امپریالیسـم قرار گرفت؛ این خیانت باعث انشـعاب نهضت کارگری شـد. بسیاری از کمونیست‌ها به‌جای همـکاری با کارگـران سوسـیال‌ـدموکرات و مبـارزه علیه لیدرهای راسـت سوسیال‌دموکراسـی، بـا تمـام احـزاب سوسـیال‌دموکرات و حتی کارگرانـی که در

ایـن احزاب بودنـد به مبارزه برخاسـتند. این چپ‌روی نیز تأثیـر زیادی در نهضت کارگری باقـی گذارد.

پس از پیروزی انقلاب اکتبر بیشـتر انقلابیون فکر می‌کردند که به دنبال انقلاب اکتبر در سـایر کشـورها نیز انقلاب خواهد شـد. حتی گروهی از کمونیسـت‌های ایران خیال می‌کردند که دنیا به‌سـوی سوسیالیسـم می‌رود و لذا بدون درنظرگرفتن شـرایط خاص ایرانْ انقلاب سوسیالیستی را شـعار اصلی خود قرار داده بودند.

تمام این عوامل نمی‌توانست تأثیر خود را در حزب کمونیست ایران باقی نگذارد.

در سـندی کـه از حـزب کمونیسـت دربـارهٔ انتخابـات مجلـس باقـی مانـده و مربوط بـه همین دوره می‌باشـد به برخـی نکات چپ‌روانـه نیز برخـورد می‌کنیم. در این سـند به‌درسـتی قید می‌شـود: «نماینـدگان طبقـهٔ رنجبـران از پارلمان فقط بـرای اظهـار حرف‌های خـود و بـرای بیدارکـردن رنجبران بایـد اسـتفاده نمایند.» درعین‌حـال چـپ‌روی و سکتاریسـم نیز در این سـند دیـده می‌شـود. ازجمله در این سـند چنین آمده اسـت:

در مـادهٔ اول: «هریـک از افـراد کارگر و زارع بافهـم نباید به‌جز به افـراد کارگر و زارع رأی دهند.»

در مـادهٔ دوم: «رنجبـران ایـران همیشـه در هـر کار مبـارزهٔ طبقاتـی را در نظـر گرفتـه، دائمـاً بـرای برانداختـن اصـول ملّاکـی و بـورژوازی و ایجـاد حاکمیـت رنجبـران خواهنـد کوشـید.»

از این مواد چنین برمی‌آید که با سـایر عناصر ملـی و آزادی‌خواه نباید همکاری نمـود و عناصر مترقـی دیگر را نبایـد انتخاب کـرد. گرچه حزب کمونیسـت ایران در سـال‌های ۲۰ و ۳۰ برای همکاری با سـایر عناصر مترقی و ملی کوشـش‌هایی بـه عمل آورد، ولی ایـن همکاری پیگیـر و قابل‌توجه نبود.

در مـادهٔ چهـارم میـان بـورژوازی کمپـرادور و بـورژوازی ملی تفاوتی گذاشـته نمی‌شـود کـه این خـود چپ‌روی و نادرسـت اسـت.

کمـی نیز از نواقص کارهای خود بگوییم: ما در آن ایام در دهات کم کار کردیم و با توده‌های روسـتایی نزدیکی و همکاری نداشـتیم (نه‌فقط در خراسان، بلکه در

تمـام ایران). برای حفظ ارتبـاط با دهات باید رفیقی در نظر گرفته می‌شـد و لازمهٔ تأمیـن ایـن رفیق هم آن بود کـه صندوق حزب ولو بـه انـدازهٔ «بخورونُمیر» به وی کمک مالی کنـد، ولی صندوق حزب از عهدهٔ ایـن کار برنمی‌آمد.

یکی دیگر از نواقص کارمان آن بود که میان روشـنفکران نتوانسـتیم کاری انجام بدهیم. با آنکه در شـهر مشهد یک سازمان فرهنگی جوانان وجود داشت که دارای قرائت‌خانـه و باشـگاه بـود، ما کوشـش نکردیم کـه در میان آنهـا کار کنیـم. قطعاً از ایـن عده، که روح وطن‌پرسـتی داشـتند، می‌شـد عـده‌ای انقلابـی تربیت کرد. بـرای کار در میان جوانان می‌بایسـت کادر مناسـبی هم در اختیار داشـته باشـیم، ولی متأسـفانه عـدهٔ روشـنفکران در حزب قلیـل بـود. در خاتمـه لازم می‌دانم نام چنـد نفر از رفقایـی را که مردانه در زندان به سـر بردنـد و باایمان و فـداکار بودند در اینجا خاطرنشـان سازم.

علی‌اکبر فرهودی، که شـرح او گذشـت، یکی از افراد باایمان و فداکار بود. وی در میـان کارگـران قالی‌باف نفوذ بسـیار داشـت. در زنـدان نیز از خـود مردانگی و شـجاعت نشـان می‌داد. اکبر قالی‌باف نیز یکـی دیگر از رفقای باشـهامت و فعال حـزب بود. او به اشـعار لاهوتـی علاقهٔ خاصی داشـت و این شـعر لاهوتـی را به صدای خـوش می‌خواند:

نوشم به شادمانی آن دم شراب سرخ کز شرق انقلاب دَمَد آفتاب سرخ

ایـن جـوان نـاکام در زندان شـهید شـد. فرهـی و فرح‌پـور و اکبـر کارگـر نیز از مبـارزان فعـال و فداکار حزب بودنـد. عدهٔ دیگری نیز هسـتند که عمداً نامشـان را در اینجـا نمـی‌آورم. اینـان افرادی بودنـد که از میان خلـق برخاسـته و در راه خلق و هـدف خود از هیـچ فداکاری ابا نداشـتند. آنان سـازندگان حزب و پیشـاهنگان نهضت کمونیسـتی ایـران در آن روزها بودنـد. آنها چهره‌های درخشـانی بودند که در ظلمات ارتجاع راه مبارزهٔ زحمت‌کشـان را روشـن می‌کردند. بر ماسـت که نام ایـن رفقـا را زنده کرده و گذشـتهٔ آنها را سرمشـق حال و آینده سـازیم.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال ششم، شمارهٔ سوم

[توضیح: در متن اصلی مطالب زیر در ادامهٔ خاطرات آوانسیان آمده بود، اما به نظر می‌رسد مربوط به بخش دیگری باشد. به‌هرحال مطالب را همین‌جا می‌آوریم.]

رائقی، ثابت، سیرتی، اسماعیل شبرنگ، محمدتقی جباری، کریم کشاورز، اسماعیل سلیمی، آقادایی نمایش، ناصحی، فصیحی، غلامرضا آزاد، کوچکی، انصاری، کیایی، رضایف، طلوعی، علی فروزی، حسن نیک‌سرشت، سیدعلی کیور، گیوه‌چی و نیز اینجانب، رضا روستا و عده‌ای دیگر. هیئت‌مدیرهٔ این مجمع مرکب از کریم کشاورز، اسماعیل شبرنگ، علی کباری، رضا روستا، طلوعی، محمدتقی جباری، علی فروزی و غیره بوده است.

مجمع فرهنگ در موقع انقلاب گیلان (۱۲۹۹-۱۳۰۲) عنوان «فرهنگ نوین» بر خود نهاد، زیرا افکار سوسیال‌دموکراسی و اندیشه‌های انقلاب اکتبر روح تازه و نوینی در این مجمع دمیده بود. این مجمع تا سال ۱۳۰۵ باقی بود و در اوایل سلطنت پهلوی ممنوع گردید.

بانی این جمعیت حسین جودت، که در پرورشگاه یتیمان تهران نشو و نما یافته بود، مردی باهوش، انقلابی، باحرارت و میهن‌پرست بود. وی در رشت جریدهٔ آموزگار را منتشر می‌کرد. حسین جودت در موقع انقلاب گیلان تفنگ به دست گرفت و به درجهٔ سرهنگی ارتقا یافت. پس از شکست انقلاب گیلان حسین جودت به اتفاق خالوقربان و همراهانش تسلیم دولت رضاخانی شدند. رضاخان این تسلیم‌شدگان را در جنگ بر علیه سمیتقو در ارومیه (رضاییهٔ امروز) اعزام داشت و غدّارانه در پشت جبهه خالوقربان و غیره را به قتل رساند. حسین جودت بعد از مشاهدهٔ این جنایت به تهران مراجعت و در وزارت فرهنگ مشغول کار و فعالیت شد و متدرجاً از سیاست کناره‌گیری کرد. به‌جز جودت نقش حسین روحی کرمانی (یا نیکروان) سابق‌الذکر در بیداری و تربیت جوانان در مبارزه علیه خرافات و موهومات قابل‌توجه است. حسین نیکروان روزنامهٔ صورت را دیری در رشت انتشار داد. این جریدهٔ مصور در تنویر افکار عمومی و آمادگی مردم نقش مهمی بازی کرد.

یکی از خدمات مجمع فرهنگ مبارزه بر علیه خرافات و موهومات بود، از طریق:

ـ دادن نمایش‌های هنری، اجتماعی و سیاسی از آثار مولیر و سایر نویسندگان داخلی و خارجی

ـ دادن کنفرانس هفتگی علمی، ادبی، اجتماعی، سیاسی و غیره

ـ تشکیل کلاس‌های اکابر برای محو بی‌سوادی

یکی دیگر از خدمات این مجمع مبارزه برای تنویر افکار عمومی بود، از طریق:

ـ انتشار مجلهٔ فرهنگ، رساله‌ها و بروشورها؛ مجلهٔ فرهنگ قریب دو شماره منتشر گردید.

ـ تشکیل کتابخانه و قرائت‌خانه

ـ ایجاد کلاس موسیقی

مجمع فرهنگ به‌وسیلهٔ تشکیل مدرسهٔ دهقان و کلاس اکابر در روستا دست به کار در میان دهقانان زد. در نتیجهٔ کار این مجمع بین بانوان، عده‌ای از بانوان گیلان به ابتکار روشنک‌خانم و جمیله صدیقی و سکینه شبرنگ به تشکیل «جمعیت سعادت نسوان» مبادرت ورزیدند و برای بیداری زنان و دوشیزگان دست به تشکیل مدرسهٔ «سعادت» و مجلهٔ پیک سعادت زدند. قابل‌توجه است که اولین جشن هشتم مارس با نصب عکس کلارا زتکین، رهبر زنان جهان، به‌وسیلهٔ این جمعیت در رشت در سال ۱۹۱۸ برپا گردید. اینجانب شخصاً عضو منتخبهٔ دستگاه رهبری مجمع فرهنگ، معلم مدرسهٔ اکابر، عضو جمعیت اکتورال مجمع و از مؤسسین مدرسهٔ دهقان در قریهٔ ویشگاه و مأمور تبلیغات در دهات بودم.

پیس‌هایی که در رشت و انزلی به معرض نمایش گذاشته شد بسیار است و ازآن‌جمله آرشین مالالان، احمق ریاست‌طلب (اثر مولیر)، سالوس، خسیس (اثر مولیر) و غیره و غیره است. نمایشنامهٔ سالوس که تدلیس و تزویر پاره‌ای از روحانی‌نمایان را برملا می‌ساخت از طرفِ برخی ملانماهای رشت و پهلوی به‌عنوان توهین علیه جامعهٔ روحانیت تلقی شد و آنها ممنوع‌کردن مجمع فرهنگ را از دولت خواستار شدند، ولی ازآنجایی‌که اهالی گیلان مخصوصاً روشنفکران و برخی بازرگانان مترقی طرفدار تحول در ایران بودند و از مجمع فرهنگ پشتیبانی می‌کردند تا تسلط کامل پهلوی موفق به انحلال و قدغن‌کردن

مجمع فرهنگ نشـدند. جمعیت فرهنگ به مناسـبت محبوبیتی که در بین مردم داشـت مورد بغض دسـتگاه رضاشـاهی بود. سرلشـکر آیرم، نمایندهٔ شـاه در گیـلان، همواره با مجمـع فرهنـگ در مبـارزه بـود. آی‌رم موفـق به تبعیـد عـده‌ای از افراد مبـرز مجمع فرهنگ به شـهرهای دیگـر گردید.

خاطراتی دربارهٔ فعالیت سازمان حزب کمونیست در تهران

از خاطرات اردشیر آوانسیان

دربارهٔ عملیات سازمان جوانان کمونیست ایران

در سال‌های قبل از تاج‌گذاری رضاشاه تهران دارای سازمان جوانانی بود که بعد از سرکوب سال ۱۳۰۴ تارومار شده و چیزی از آن باقی نماند. بعدها باز سازمان جوانان در تهران رونقی گرفت. مخصوصاً در سال‌های ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷ فعالیت زیادی از سازمان جوانان به چشم می‌خورد.

سازمان جوانان در این دوره دارای کمیتهٔ مرکزی بود (عبارت از سه عضو؛ یک نفر کارگر، دو نفر روشنفکر). کمیتهٔ تهران نیز وجود داشت و مشغول فعالیت در تهران بود. حوزه‌های سازمان جوانان منظماً تشکیل جلسه می‌دادند و دارای برنامه‌های مخصوص خود بودند. فعالیت بیشتر این سازمان میان دانشجویان بود. درست است که عده‌ای کارگر جوان نیز در این سازمان عضویت داشتند، ولی کار اصلی در این دوره در مدارس عالی تهران انجام می‌گرفت. افراد سازمان جوانان در اتحادیهٔ کارگران نیز فعالیت می‌کردند. لازم است ذکر شود که کار سازمان جوانان نیز سرّی بود. عده‌ای از دانشجویان عضویت سازمان جوانان را قبول کرده بودند و در تأسیس اتحادیهٔ دانشجویان نقش مهمی را عهده‌دار بودند. رفقای سازمانی در درجهٔ اول در دارالفنون فعالیت می‌کردند. رفقای

سه‌گانه، یعنی ر. روستا، ر. رادمنش و اینجانب، در این ایام فعالیت درجه یک را در سازمان داشتیم.

در مقابل دارالفنون، در یک کوچهٔ بن‌بست، رفقای سازمانی خانهٔ محقری اجاره کرده بودند. یکی از دانشجویان در این خانه زندگی می‌کرد. اتاق دیگر این خانه به کارهای اتحادیهٔ دانشجویان و سازمان جوانان کمونیست تخصیص داده شده بود. این خانه مرکز فعالیت اساسی سازمان جوانان در تهران بود. حوزه‌های سازمانی نیز در اینجا تشکیل می‌شد. تماس‌های گوناگونی در اینجا به عمل می‌آمد و حتی اشخاصی که از خود فعالیت اجتماعی نشان می‌دادند برای جلب و مذاکره به این خانه دعوت می‌شدند تا آنها را به راه راست، یعنی به راه کمونیسم، هدایت نماییم. عدهٔ زیادی در همین خانه تبلیغ شده، به کمونیسم پیوستند. اتفاق هم می‌افتاد که زحمات در این خانه به هدر می‌رفت.

یکی از کارهای عمدهٔ سازمان آن بود که در نمایش دانشجویان در مقابل وزارت فرهنگ از خود فعالیت زیاد نشان داده، تا حدودی این دمونستراسیون را اداره و ترتیب دادند. درست است که علت اصلی این نمایشْ زورگویی وزارت فرهنگ بود، لیکن بی‌اساس نخواهد بود اگر بگوییم که رفقای ما در ترتیب این دمونستراسیون نقش رهبری داشتند.

سازمان جوانان مجله‌ای به نام بلشویک جوان منتشر می‌کرد. این مجله با دست نوشته می‌شد و با کاغذ کپیه تکثیر می‌گردید. در آن ایام این مجله مفید بود و علم مارکسیسم را ترویج می‌کرد. از این مجله چندین شماره منتشر شد.

سازمان جوانان در کرج نیز اتحادیهٔ دانشجویان تشکیل داده بود. مسئول سازمان رفیقی بود که نامش را فراموش کرده‌ایم (او برادرزن داداش تقی‌زاده بود). فعالیت سازمان در کرج بیشتر در مدرسهٔ عالی کشاورزی کرج بود. ضمناً با زارعین محل هم تماس برقرار شده بود.

نقشهٔ میتینگ در مسجد شاه

رضاشاه در سال ۱۳۰۷ در انتخابات مجلس سیاست ارتجاعی خود را بیش‌ازپیش تشدید کرده و مانع آن شد که مصدق و مدرس به مجلس بروند. درواقع در همین ایام رضاشاه فاتحهٔ مجلس و انتخابات را خواند. مردم از سیاست ارتجاعی

رضاشـاه ناراضی بودند. در اردیبهشت سال ۱۳۰۷ حزب و جوانان تصمیم گرفتند در مسجد شاه میتینگی علیه سیاست انتخاباتی رضاشاه برپا کنند. ما قرار گذاردیم میتینگی در مسـجد شاه برپا کنیم و به عده‌ای از بازاریان اطراف مسجد شاه اطلاع دادیم بـه میتینگ بیایند. ناطق میتینگ هم تعیین شـده بود. وقتـی به محل میتینگ آمدیم، دیدیم رفقای مربوطه به اندازهٔ کافی شـنونده دعوت نکرده‌اند. مشاهده شد کـه تعداد پلیس‌ها بیش از شـنوندگان اسـت. علت دیگر تأخیر میتینـگ آن بود که ناطق خـود را آماده نمی‌دانسـت. ما چند نفر رفتیم پشـت مسـجد شـاه، همان‌جا مشـورت به عمل آمد و قرار شـد که امشـب مشـاوره کـرده و تدابیـر لازم را به کار ببریم تـا میتینگ آبرومندی برپا کنیـم. اولاً ناطق جدیدی تعیین کنیـم، ثانیاً کاری کنیم کـه عدهٔ زیـادی در میتینگ حضور به هم رسـانند. قرار شـد فردا یـا پس‌فردا میتینـگ تشـکیل بشـود. در بـازار چنین هو شـده بـود کـه گویا مصـدق و مدرس در ایـن میتینگ صحبـت خواهند کـرد. وقتی ما جوان‌ها وارد حیاط مسـجد شـاه شـدیم، شـاید پلیس اصلاً به ما مشـکوک نشـد. از همیـن رو بود که مـا را توقیف نکـرد یا شـاید خیـال می‌کرد مـا هم جـزو شـنوندگان به این محـل آمده‌ایـم. این میتینگ آن روز منعقد نشـد.

اتفاقاً فردای آن روز ما را زندانی کردند و موضوع دعوت میتینگ هم از بین رفت.

سازمان حزبی در زندان مرکزی

حـالا که صحبـت از سـازمان تهران بـه میان آمد خواسـتم چنـد کلمه نیـز دربارهٔ سـازمان حزبـی «قصر قاجـار (زندان مرکزی)» سـخن گفته باشـم. در سـال‌های ۱۳۱۰، ۱۳۱۱ و ۱۳۱۲ مـا در قصـر قاجار سـازمان مخفی حزبی تشـکیل دادیم و نسـبتاً عدهٔ کمی عضویت این سازمان را داشته‌اند. این سازمان چند سالی فعالیت حزبی می‌کرد، لیکن ارتباط با خارج نداشـت. بعدها به عللی این سـازمان منحل شـد، ولی مبارزه ادامه داشت.

مبـارزهٔ مـا در زندان همیشـگی بـود. شـیوه‌های مبـارزهٔ آن روز به قـرار زیر بود: رفقا در زندان افکار مارکسیسـتی را رواج داده، در مسائل سیاسی ایران مبارزه علیه رژیـم و امپریالیسـم را ادامـه می‌دادند. ترویج افکار مارکسیسـتی و زندگی کشـور سوسیالیستی یکی از مسائل حاد روزانهٔ ما بود. روح میهن‌پرستی و انترناسیونالیسم،

کـه هر دو تکمیل‌کنندهٔ همنـد، در زندان حکم‌فرما بود. مـا صدها و صدها دهقان و سـایر افراد جامعـه را در زندان تبلیـغ نموده و بـه راه انقلاب تشـویق می‌کردیم. یکـی از شـیوه‌های مبـارزهٔ ما مبـارزه برای بهبـود حال خـود زندانی‌ها بـود، هم از لحـاظِ حفظ احترام سیاسـی آنها و هم از لحاظِ مبارزه علیه فشـار و سـتم زندان.

اندکی دربارهٔ فعالیت کمیتهٔ مرکزی در سال‌های بعد از کنگرهٔ دوم تا اواسط سال ۱۳۱۰

تعـداد اعضـای کمیتهٔ مرکـزی زیاد نبـود. کمیتـهٔ مرکزی عضـو مشـاور (کاندید) نداشـت. اگرچـه کمیتهٔ مرکـزی دبیری داشـت، ولی بـه خاطر ندارم کـه در داخل خـودْ ارگان‌هـای منظمی داشـته باشـد. علت آن بـود که به‌نـدرت اتفـاق می‌افتاد کـه تمام اعضـای کمیتـهٔ مرکـزی در یک شـهر جمع باشـند (یـا در زندان به سـر می‌برنـد و یا در شـهرهای گوناگون ایران فعالیت می‌کردنـد و یا در خارج از ایران بودنـد). ازاین‌رو همیشـه عدهٔ بسـیار قلیلـی در تهـران فعالیت می‌کردنـد. طبیعی اسـت در این شـرایط عملاً کمیتـهٔ مرکزی احتیاج به داشـتن ارگان‌هـای داخلی از قبیـل هیئت سیاسـی یـا هیئت دبیران نداشـت. زیـاد اتفـاق می‌افتاد که یـک یا دو نفـر در تهـران کار کمیتـهٔ مرکزی را انجـام می‌دادنـد و در این قبیل مـوارد وظایف ایـن رفقا بیشـتر برقـراری تماس بـا ایـالات و کمینترن بـود. به خاطـر دارم روزی (اواخـر سـال ۱۳۰۹) تنها سـلام‌اللّه جاویـد و من در تهـران مانده بودیـم. ما بین خود قرار گذاشـته بودیم که هرکدام از ما گرفتار شـد دیگـری کار ارتباط و هدایت سـازمان‌های ایالتـی را به گـردن بگیرد.

ادامـه‌کاری یـک اصل مهم حزبی بود کـه از بین نمی‌رفت. بعد از هر سـرکوبیْ باقی‌مانـدهٔ نفرات که هنوز زندانی نشـده، ولی پراکنده شـده بودنـد دوباره دور هم جمع شـده و سـازمان را به راه می‌انداختند. تراديسـيون انقلابـی و ادامه‌کاری قطع نشد. هنوز هم کمونیسـت‌های ایران پس از ۴۶ سال مبارزه در زیر آتش و شمشیر و شکنجه به سـنن انقلابی خود وفادارند و این خود مایهٔ امیدواری است که روزی انقلابیون ایران به هدف خود برسـند.

بعـد از کنگـرهٔ دوم دو بار پلنوم کمیتهٔ مرکزی تشـکیل شـد. البتـه جزئیات این پلنوم‌هـا در خاطرم نمانده اسـت (اینجانب در هر دو پلنوم شـرکت داشـتم)، ولی

آنچه بـه خاطر مانده اسـت در اینجا خواهد آمـد. یکی از پلنوم‌ها در اواخر سـال ۱۹۲۹ یـا اوایـل سـال ۱۹۳۰ منعقد شـد (گمـان می‌کنم در آرشـیو حـزب تاریخ انعقاد این پلنوم مانده باشـد). بعد از پلنوم سـندی منتشـر شـد.

در ایـن جلسـه عـدهٔ نسـبتاً زیـادی جمع شـده بودنـد: آنچه بـه خاطـرم مانده، شرکت‌کنندگان عبارت بودند از: ۱. سلطان‌زاده ؛ ۲. عبدالحسین دهزاد؛ ۳. حسین شرقی؛ ۴. پورافر؛ ۵. سیفی؛ ۶. پیشـه‌وری؛ ۷. کاویان؛ ۸. نگارندهٔ این خاطرات (برخـی از اعضـای کمیتهٔ مرکزی نتوانسـته بودند حضور به هم رسـانند).

در ایـن جلسـه وضع جهان و ایران مطرح شـد. خطر جنـگ و وظایف حزب ما دربارهٔ مبارزه با امپریالیسـم و مبارزه در راه اسـتقلال ایران (از طرفِ سـلطان‌زاده)، دربـارهٔ وضـع ایران و مسـائل سـازمانی حزب مـا (از طرفِ حسـین شـرقی) و نیز دربارهٔ سـازمان جوانان گزارش داده شـد. این جلسـه چند روز طول کشـید و خودْ جلسـهٔ پُرشوری بود.

بعـد از شکسـت انقلاب گیلان سـلطان‌زاده همیشـه در خـارج از ایـران زندگی می‌کرد. این بار او به ایران آمده، در جلسـهٔ پلنوم شرکت کرد. او با گذرنامهٔ عوضی بـه ایران سـفر کرده بـود. حتی مدرکی داشـت به نـام نمایندهٔ یکـی از کمپانی‌های معتبـر اروپایی. تا آنجایی که حافظه‌ام یاری می‌کند، گویا او سـندی به نام نمایندهٔ اشـکودای چکسـلواکی در دسـت داشـت. بنابراین از نظرِ رژیم پلیسـی آدمی بود معتبر و کوچک‌ترین سـوءظنی نسـبت بـه او نمی‌توانسـت در بین باشـد. او حتی انگلیسـی‌ها را فریب داده، کمپانی سـابق نفت با کمالِ میل سـلطان‌زاده را به آبادان دعـوت کـرد و تمام مؤسسـات نفتـی را به او نشـان دادند. سـلطان‌زاده به شـوخی به ریـش ما می‌خندیـد و می‌گفت شـما در ایـران زندگـی می‌کنید، امـا هیچ‌وقت نخواهیـد توانسـت پا در مؤسسـات نفت جنوب بگذاریـد. این کنایـهٔ او در مقابل کنایه‌هایی بود که ما همیشـه بـه او می‌زدیم، بدین‌معنی که همیشـه به او می‌گفتیم تو مدت‌هاسـت در کارهای انقلابـی ایران از نزدیـک دخالت نکرده‌ای.

روزی در یکی از جلسات پلنوم سلطان‌زاده دیر کرد. ما نگران شده و یقین کردیم که او گرفتار پلیس شـده. بالاخره او آمد و با لبخند همیشـگی خود ما را از نگرانی درآورد. خوشـحال شـدیم که رفیق ما زندانی نشـده و از طرفی هم فکرمان راحت

شـد که با راحتی می‌توانیم این جلسـه را ادامه دهیم. جلسـه در ته خیابان شاهپور در خانـهٔ حسـن پورافر منعقد شـد. این جلسـه با خوشـی برگزار شـد. تصمیماتی دربارهٔ کارهای حزبی گرفته شـد و هرکسـی رفت دنبال فعالیت حزبی خود.

پلنوم دوم در اواخر سال ۱۳۰۹ در تهران در سنگلج در خانهٔ محقری منعقد شد (شاید در اردیبهشـت یا خردادماه ۱۳۱۰). این بار تعداد اعضای کمیتهٔ مرکزی در ایـران کم بودند. عـده‌ای در زندان (پیشـه‌وری) و عده‌ای در خارج از ایران به سـر می‌بردند. اوضاع‌واحوال جهان بسـیار وخیم بود. چنـدی پیش‌ازاین در محاکمات مسـکو (محاکمـهٔ حـزب صنفی پروفسـور رامزیـن که در مـاه آبـان ۱۳۰۹ منعقد شـد) نقشـه‌های جنگی امپریالیسـت‌ها علیه شـوروی فاش شـد. در محاکمه، که علنی بود، معلوم شـد امپریالیسـت‌های فرانسـه و انگلیس نقشـهٔ حمله به شوروی را می‌خواهنـد عملـی کننـد و قرار بـوده اسـت در بدو امر ژنـرال لوکومسـکی (از ژنرال‌های گارد سـفید) از راه لهسـتان به شـوروی حمله کند و بعداً جنگ توسـعه یابد. نقشهٔ ازبین‌بردن حکومت شـوروی و برقراری حکومت ارتجاعی در شوروی در بیـن بود. بنابراین خطر جنگ بر شـدت خـود افزوده بود. این نقشـه اگر عملی می‌شـد، انقـلاب جهانی به خطـر می‌افتـاد، ازآن‌جملـه در ایران نیز ارتجاع سـیاه بیشتر تقویت می‌شد. به‌علاوه وظیفهٔ هر کمونیست نیز در آن بود که از یگانه‌کشورِ سوسیالیستی شـوروی دفاع کند. دفاع از کشور شوروی برای هر کمونیست ایرانی یعنـی دفاع از انقلاب و آزادی خود در ایران. کمونیسـت‌های جهـان وظیفهٔ ملی و بین‌المللی خود می‌دانستند که نقشـه‌های امپریالیست‌ها را فاش کنند و برای دفاع از آزادی کشـور خود و کشـور سوسیالیسـم قد علـم کنند. در یک‌چنیـن وضعیتی پلنوم کمیتهٔ مرکزی منعقد شـد. دسـتور جلسـهٔ وضع جهان، ایـران و وظایف مبرم حزب ما بـود (گزارش‌دهنده: نگارنـدهٔ این مقاله).

چون وضع جهانی بسـیار وخیم بود، ما صلاح دانستیم عده‌ای از رفقای مسئول ولایات را نیز به این جلسـه دعوت کنیم تا تمام سـازمان‌های حزبی از وضع باخبر شـوند و در کارهای یومیـهٔ خود در جریان وضع جهانی باشـند. مـا آن روزها فکر می‌کردیـم اگر جنگی درگیـرد، ایران هم به یکی از میدان‌هـای جنگ مبدل خواهد شـد. رضاشـاه و اطرافیانـش و حتی دولت انگلیـس خیال می‌کردنـد که حکومت

شـوروی نیرویی ندارد و با یک حمله از بین خواهد رفت. بنابراین رضاشاه «کبیر» به طرفِ قفقاز هجوم کرده و صاحب هفده شهر خواهد شد (این تبلیغات آن‌روزی رضاشـاه بـود). سـازمان‌هایی که مسـئولین خـود را به این جلسـه فرسـتاده بودند عبارت بودند از: اصفهان (مرحوم کامران)، خراسـان (مرحوم مهدی طهماسبی یا حسـین‌زاده)، گیلان (نام این رفیـق را نمی‌برم، چون از وضع فعلـی او خبر ندارم) و آذربایجـان، کـه یک عضـو کمیتهٔ مرکـزی در آنجـا کار می‌کرد. این رفقـا از کار حزبـی و اوضـاع ولایات به پلنـوم گـزارش دادند. افرادی کـه از کمیتـهٔ مرکزی در این جلسـه شـرکت کرده بودند عبارت بودند از رفقا عبدالحسـین دهـزاد، کاویان و اردشـیر. اگر اشـتباه نکنم جاوید در این جلسـه شـرکت نکرده بـود. بجا خواهد بود که مطلـب زیر را نیز جـزو فعالیت کمیتهٔ مرکزی یادآور شـویم:

در اواخـر سـال ۳۰ و اوایل سـال ۳۱ در خـارج از ایـران برخی اعضـای کمیتهٔ مرکزی در کمینترن چندین جلسـه (شـاید چهار یا پنج جلسـه) تشکیل داده بودند که مسـائل زیر در این جلسـات مطرح شـده بود:

ـ وضع ترجمه و انتشار ادبیات مارکسیستی

ـ وضع چاپ و انتشار روزنامهٔ پیکار و مجلهٔ ستارهٔ سرخ

ـ وضع سازمان‌های حزبی ما در اروپا

بایـد گفت که مقـدار زیـادی ادبیات مارکسیسـتی به فارسـی ترجمه و بـه ایران ارسـال می‌شـد. ترجمه و چاپ در ایران کار مشـکلی بود و لذا ایـن کار در خارج از ایران انجام می‌گرفت. تعداد این ترجمه‌ها نسـبتاً کم نبود. شـاید طی چند سـال بعد از کنگرهٔ دوم ده‌ها بروشـور ترجمه و چاپ شده باشـد. در کار ترجمه و چاپ این آثار نقش سـلطان‌زاده بسـیار ارزنده بود. او علاقهٔ خاصی برای این کار از خود نشـان می‌داد. نام رفیقمان ذرّه را نیز باید خاطرنشان سـاخت. او نیز در ترجمهٔ این بروشـورها زحمـات زیـادی متحمل می‌شـد و از ایـن راه خدمتی به جامعـهٔ ایران انجام داده اسـت. غیر از ایـن دو نفر دیگران نیـز بودند کـه در کار ترجمه زحمت کشـیده‌اند. مسـائل مربوط به روزنامهٔ پیکار و مجلهٔ ستارهٔ سـرخ نیز در این جلسه مـورد بررسـی قرار گرفـت و تصمیمـات لازم دربـارهٔ آنهـا اتخاذ گردیـد. چون در مجلـهٔ دنیا در این باره سـخن به میان آمده اسـت، به همین اشـاره اکتفـا می‌کنیم.

بررسی وضع سازمان حزبی ما در اروپا، مخصوصاً در آلمان، یکی دیگر از مسائل مطروحه در این جلسه بود. آن‌قدر که حافظه‌ام یاری می‌کند رفیق مرتضی علوی مسئول این سازمان بود. آن روزها ما اهمیت زیادی به سازمان حزبی خود در غرب می‌دادیم، مخصوصاً از این لحاظ که دانشجویانی در غرب مشغول تحصیل بودند. یعنی کار در میان دانشجویان اهمیت خاصی داشت. دو مطلب زیر را نیز در اینجا یادآوری می‌کنم: یکی دربارهٔ محاکمهٔ روزنامهٔ پیکار و کارکنانش که سروصدای زیادی بپا کرد. رضاشاه به دادگاه‌های آلمان علیه پیکار اقامهٔ دعوی کرده بود و قضات لایپزیک عملاً به ضرر رضاشاه رأی دادند. آن روزها هنوز این قضات استقلال قضایی خود را از دست نداده بودند و نمی‌توانستند طبق دستور رأی بدهند. شاه از رأی محکمه عصبانی شد و به‌وسیلهٔ تیمورتاش زیاد کوشید تا شاید کاری کند که سازمان غرب را متلاشی کند، اما کوشش‌های او به جایی نرسید. دیگر اینکه نامهٔ ناشر ستارهٔ سرخ، که یک کمونیست اتریشی بود، در جلسه خوانده شد. چیزی که از نامه یادم مانده، او تفصیل کار خود را به کمیتهٔ مرکزی ما گزارش داده، نوشته بود که پلیس وین دست‌بردار نیست و دائماً مرا می‌خواهد و سؤالاتی می‌کند. این رفیق از حزب ما پرسیده بود که به فلان سؤالات پلیس چه پاسخی بدهم. درعین‌حال از نامه معلوم بود که این رفیق به ریش پلیس می‌خندیده است. این رفیق ظاهراً مسئول و ناشر رسمی مجلهٔ ما بود، چون‌که ما امکان نداشتیم یک رفیق حزبی ایرانی را مأمور این کار کنیم.

باز یادم هست که قرار شد یکی از ماها برای سرکشی به وضع سازمان حزبی و روزنامه و مجله به غرب سفر کند. در صحبتْ همگی ما به این نتیجه رسیدیم که سلطان‌زاده مناسب‌تر از دیگران است، چراکه او آلمانی بلد بود. همین‌طور هم شد. سلطان‌زاده به آلمان و اتریش مسافرتی نمود. شرکت‌کنندگان در این جلسه عبارت بودند از: ۱. سلطان‌زاده؛ ۲. حسین شرقی؛ ۳. سیفی؛ ۴. اردشیر.

یکی دیگر از تصمیمات این جلسه عبارت بود از تهیهٔ مقدمات کنگرهٔ سوم حزب کمونیست ایران. بعد از تصمیم جلسه موضوع با مقامات مربوطهٔ رهبری کمینترن مطرح و تأیید شد. از رفقای حاضر فقط من یک‌نفر قرار شد به ایران بروم. با اینکه در ضمن صحبت‌ها مخالفتی نبود که من به تحصیل خود در

شـوروی ادامه دهم، ولی من می‌گفتم که «به‌هیچ‌وجه حاضر نیسـتم گفته شـود از ایـران فرار کرد و برای تحصیل در شـوروی ماند. با اینکه علاقـهٔ زیادی به تحصیل و کسـب معلومـات مارکسیسـتی دارم، به‌هیچ‌وجـه حاضر نیسـتم اینجـا بمانم». درهرصورت کسـی اصـرار نکرد که مـن برای تحصیـل بمانم و من هـم اصرار در برگشـتن خود داشـتم. قرار شـد من به ایران رفته، به سـازمان‌های حزبـی در ایران سرکشی نموده، با سـایر رفقا مقدمات کنگرهٔ سوم را فراهم نماییم. وقتی‌که به ایران آمدم، در این زمینه با رفقا مشـورت شد و ما عملاً خود را آمادهٔ این کار می‌کردیم. در درجـهٔ اول قرار بـود به کارهای بعضی از سـازمان‌ها سـروصورتی داده شـود و بعداً مقدمات تهیهٔ کنگره چیده شـود. من پیشـنهادی کرده بـودم بدین‌قرار: کار در برخـی ایالات مرا قانع نمی‌کند، چون حجم کار محدود اسـت و وسـیع و توده‌ای نیسـت. رفقا موافقت کنند من بروم به جنوب یعنی آبـادان و بین توده‌های کارگری کار کنم. آنجاسـت که می‌شـود کار حسـابی انجـام داد. رفقا در بـدو امر موافقت نکردنـد. آنهـا می‌گفتند در تهـران رفقای کمی داریـم، مخصوصاً از رفقـای کمیتهٔ مرکزی عـدهٔ قلیلی مانده‌انـد، بنابراین تو بایـد در تهران بمانی و بیشـتر به کارهای کمیتـهٔ مرکزی برسـی. در اثر اصـرار من رفقا موافقـت کردند که به جنـوب بروم و ایـن موضـوع نیز بـا رهبری کمینتـرن به میان گذارده شـد. آنهـا نیز بـدواً مخالفت نمـوده، بعد رضایت دادند به این شـرط که ابتـدا با همکاری کمیتـهٔ مرکزیْ کنگرهٔ سـوم را تدارک دیده و بعد بـه جنوب بروم.

در این باره به‌نادرسـت افسـانه‌ها می‌گفتنـد. می‌گفتند در جنوب اصـلاً برای ما شـمالی‌ها امکان زندگی نیسـت. هـوا زیاد گرم اسـت و مردم تـوی خمره‌های آب زندگی می‌کنند. سـال‌ها این موضوع بدین‌شـکل برای ما مطرح بـود که در جنوب بعـد از ورود بلافاصله تلف می‌شـویم و وحشـت از این راه در ما نفـوذ کرده بود. بعد کم‌کم فهمیدیم که درسـت اسـت که هوای جنـوب بی‌اندازه بد اسـت، لیکن آن‌طـور هم نیسـت که انسـان به مجـرد ورود به جنوب تلف شـود. مـن حتی فکر می‌کـردم بـه جنوب مـی‌روم لااقل یـک کار حسـابی و خدمتی انجـام می‌دهم؛ یا ایـن خدمـت را انجام می‌دهـم و یا هوا مرا تلـف می‌کند.

اتفاقاً وقتی من به ایران آمدم معلوم شد که رفقای تبریز از افراد کمیتهٔ مرکزی چندین بار خواهش کرده‌اند که من برای مدتی به تبریز رفته، با رفقای محلی تشریک‌مساعی برای احیای سازمان آنجا بکنم. در اثر این اصرارْ رفقا تصمیم گرفتند که من بدواً به تبریز رفته، بعد به کارهای دیگر برسم. من به تبریز مسافرت کردم و همان‌جا زندانی شدم.

هنگامی که وارد ایران شدم، سر راه مدتی در مازندران مانده، از نزدیک به کارهای حزبی آنجا آشنایی پیدا کرده (در آن زمان داداش تقی‌زاده در مازندران کار می‌کرد)، بعد خود را به تهران رساندم.

نتیجه‌گیری

من به‌هیچ‌وجه نمی‌خواهم در اینجا ارزیابی عملیات حزب کمونیست را نموده و تجزیه‌وتحلیل حوادث بکنم. این کار کارِ محققان است و باید مستند به اسناد باشد. این کار کارِ پُرزحمتی است که باید روزی انجام گیرد. در خاتمه می‌خواهم، ولو با چند کلمه هم باشد، چند نکته را گفته باشم:

در تمام ایالات و ولایاتی که رفقای کمونیست در دوران سیاه رضاشاهی کار می‌کردند، باوجوداینکه ارتجاع آن روز به اندازهٔ دورهٔ محمدرضاشاه وحشتناک نبود (چون آن روزها نهضت توده‌ای و وسیع نبود)، درهرصورت در آن هنگام نیز مشکلات زیادی در کار بود. آنچه آن روزها کار را مشکل و بغرنج می‌کرد آن است که طبقهٔ کارگر صنفی نبود، اشخاص کمی ما را درک می‌کردند، مردم هنوز عقیده به کمونیسم نداشتند، در دنیا نیز کمونیسم چندان طرفداری نداشت. درصورتی‌که امروز که همهٔ راه‌ها به کمونیسم می‌روند، کار اجتماعی به‌مراتب آسان‌تر از آن دوره است.

من خود شاهد بودم که ده‌ها و صدها کارگر فعال باایمان با حقوق بخورونمیر، با تنگدستی‌ای که خود و اهل‌بیت آنها گرفتار آن بودند، ساعات گران‌بهای خود را در اختیار نهضت گذاشته، با آتش بازی می‌کردند. برای همین است که ما نباید این رفقای قهرمان یا پیش‌قراولان انقلاب را فراموش کنیم. ده‌ها رفیق روشنفکر که مست رمانتیسیسم انقلابی بودند با کمالِ میل و ازخودگذشتگیْ گرسنگی و انواع رنج‌ها را به خود راه می‌دادند تا وظیفهٔ عالی انقلابی خود را ایفا کنند. آنها

با اینکه می‌دانستند اشخاص کمی آنها را درک می‌کنند، لیکن از وظیفهٔ خود عدول نکرده و یقین داشتند که روزی مارکسیسم در ایران نیز طرفداران زیادی پیدا خواهد کرد و مارکسیسم و حزب مارکسیستی است که ایران را به شاهراه ترقی خواهد برد. انقلابیون حرفه‌ای ماه‌های زمستان را بدون بخاری در اتاق‌های محقر زندگی کرده، روزانه با یک وعده غذا، آن هم نه غذای گرم بلکه نان و حلوااردە، به سر می‌بردند. در گرمای تابستان، مخصوصاً ساعت ۱۲ ظهر به بعد، در گرمای تهران مشغول فعالیت بودند (در این ساعات پلیس و ادارات دولتی یا تعطیل یا لااقل رؤسا مشغول خواب و استراحت بودند). لااقل این افتخار برای ما مانده است که هنوز هیچ حزبی در ایران مانند حزب کمونیست ایران و ادامه‌دهندهٔ راه آن، حزب تودهٔ ایران، این‌همه خدمت به خلق نکرده، این‌همه قربانی نداده است و این‌همه نفوذ در مردم نداشته است. یاد از گذشته موقعی ارزش دارد که ما با نظر انتقاد به کردار خود بنگریم و از خود راضی نباشیم. بنابراین در چند کلمه نواقص آن‌روزی کار خودمان را در اینجا می‌آورم:

ما در آن روزها شناخت درست از جامعهٔ ایران نداشتیم. ما می‌بایستی در تمام طبقات ایران وارد می‌شدیم و با مردم بیش‌ازپیش تماس گرفته، درد آنها را می‌فهمیدیم. به قول لنین انقلاب پاک و تمیز وجود خارجی ندارد. در نهضت انواع و اقسام قشرها دخالت می‌کنند و ما باید همهٔ آنها را جمع‌آوری می‌کردیم. وقتی درد و امیال مردم را خوب درک می‌کردیم، بی‌شک بهتر می‌توانستیم به آنها خدمت کنیم. حزب ما آن روزها بیشتر جنبهٔ سکتاریستی و دگماتیکی داشت. حزب ما رشد کافی نکرده بود و این به تکامل اجتماع ما مربوط می‌شد. ما فعالین حزب تجربهٔ کمی داشتیم. ما زیاد دگماتیک فکر می‌کردیم و می‌خواستیم برخی فرمول‌های مارکسیستی را به‌طور مکانیکی در ایران عملی کنیم. درصورتی‌که تطبیق خلاق شرط اصلی بود. برای این کار باید جامعهٔ خود را خوب می‌شناختیم، به سنن و عادات و تراديسیون‌های ملی خلق اهمیت بسزایی قائل می‌شدیم، درصورتی‌که در عمل چنین نبود. ما به جبههٔ واحد ملی و ضدامپریالیستی اهمیت لازم را ندادیم و نتوانستیم آن را به وجود بیاوریم و این موضوع را از لحاظِ علمی و همه‌جانبه بررسی نکردیم. درست است که جسته‌گریخته کوشیدیم با گروه‌های

ملیّون تهران، رشت و سایر شهرها تماس بگیریم، لیکن از موضوع زیاد پرت بودیم. ما میان دهقانان تقریباً کار نکردیم. در برخی ایالات کم‌وبیش با آنها تماس داشتیم، لیکن این تماس درد دهقانان را دوا نمی‌کرد. بر ماست که تمام گذشتهٔ خود را، گذشتهٔ نهضت‌های دیگر را، به‌درستی و علمی بررسی نماییم تا گذشته بتواند برای ما آموزنده باشد.

نقل از مجلهٔ دنیا، شمارهٔ چهارم، سال هشتم

خاطراتی دربارهٔ فعالیت سازمان حزب کمونیست ایران (در تهران)

اردشیر آوانسیان

من اولین بار در اواسط ماه آبان ۱۳۰۵ برای کارهای حزبی به تهران آمدم. قبل از آن تهران را ندیده بودم. از آن تاریخ به بعد بارها به تهران سفر نموده و برای انجام کارهای حزبی به ولایات مختلف ایران مسافرت نموده‌ام.

ما هنگامی وارد تهران شدیم که رضاشاه رژیم خود را از طریق ترور تحکیم می‌کرد. چند سال پیش او شاعرِ نامی انقلابی، عشقی، را ترور کرده بود. واعظ قزوینی، مدیر روزنامهٔ نصیحت قزوین، که عضو حزب ما بود نیز در تهران ترور شده بود. روزهایی که ما وارد تهران شدیم شاه طبق عادتش از تهران خارج شده و در غیابش دستور ترور سید حسن مدرس را داده بود. مدرس ترور شد، لیکن کشته نشد. مدرسِ زخمی را به بیمارستان دولتی بردند. سرهنگ محمد درگاهی، رئیس شهربانی وقت، برای عوام‌فریبی، به دیدن وی به بیمارستان رفت. مدرس خونسرد و محکم بود و برای مسخره به رئیس شهربانی می‌گوید: «از جیبم یک تومان درآر و به رضاخان تلگراف کن که خدا را شکر که سید حسن کشته نشد.» وقتی پرستارها می‌خواهند برای پانسمان یا عمل آستین او را پاره کنند با همان لهجهٔ اصفهانی غلیظ خود می‌گوید: «نخیر پاره نکنین، حیفِس، حیفِس.» همه می‌دانیم بعدها مدرس به شکل فجیعی در تبعیدگاه کشته شد. ما موقعی

بـه تهران وارد شـدیم که محیط آنجا سرشـار از ترور و وحشـت بـود. چندی پیش سـرهنگ فولادین بـا همکارانـش زندانی شـده بودند و خـود فولادین اعدام شـده بود. فولادین می‌خواسـت کودتایی علیه شـاه انجـام دهد، ولی موفق نشـده بود.

مـن تا سـال ۱۳۱۰، یعنی تا سـال گرفتاری خـود، چندین بار برای مدت نسـبتاً طولانی در تهران مشغول انجام وظایف حزبی بوده‌ام. بنابراین آنچه دربارهٔ سازمان حزب کمونیسـت ایران در تهران به قلم می‌آورم می‌تواند قسـمتی از فعالیت حزب در تهـران باشـد. ایـن خاطرات به سـازمان تهـران و نیز به سـازمان کمیتـهٔ مرکزی حزب مربوط اسـت. البته آنچه که می‌نویسـم مربوط به فعالیتی می‌باشـد که خود من در آن شـرکت داشـته‌ام و یا اینکه از نزدیک شـاهد آن بوده‌ام. طبیعی اسـت که تمـام خاطرات خـود را در شـرایط فعلـی نمی‌توانـم منتشـر نمایم. مـن خاطرات خـود را به‌طـور مفصل برای حزب خواهم گذاشـت تا شـاید روزی مورد اسـتفاده قرار گیرد. قبل از نگاشـتن خاطرات خود دربارهٔ سـازمان تهران در دوران پنج‌سـالهٔ ۱۳۰۵-۱۳۱۰ می‌خواهم به‌طور خلاصه مقدمه‌ای هم در این زمینه نوشـته باشـم.

مقدمه

قبل از دورانـی که در اینجا چگونگی‌اش خواهد آمد سـال‌های متمـادی در تهران سـازمان و فعالیت حزبی وجود داشـته اسـت. من در سـال‌های قبل، یعنی قبل از دورانـی که در این نوشـته ذکر می‌شـود، یا در گیلان یـا در خارج از ایـران فعالیت حزبی داشـته‌ام. مـن در زندگی حزبـی خود به رفقـای گوناگونی برخـورد نموده و دوسـتی داشته‌ام (چه از افراد ساده و چه از مسـئولین حزب، ازآن‌جمله افراد کمیتهٔ مرکـزی). ایـن رفقـا، که خـود از فعالیـن حـزب بوده‌انـد، داسـتان‌هایی از حیات سیاسـی حزبـی در تهران و سـایر سـازمان‌ها برایم نقـل کرده‌اند که مـن فقط چند موضوع را در اینجـا روی کاغذ می‌آورم.

در دوران قبـل از انقـلاب اکتبـر اعضـای حـزب عدالت بـه شـهرهای گوناگون ایران مسـافرت نموده، مشـغول فعالیت حزبی می‌شـوند. نهضت انقلابی در ایران به‌خودی‌خود اصالت داشـته، لیکن انقلاب اکتبر تکان سـختی به جامعهٔ پوسـیدهٔ ایـران داده و بـه نهضت انقلابی ما رونقی بخشـید. ازآن‌جهت نهضت کمونیسـتی

بیش‌ازپیش توسعه یافت. در سال‌های بعد از انقلاب کبیر اکتبر مراکز کمونیستی ایران عبارت بودند از آذربایجان، گیلان، تهران، خراسان و بعد اصفهان.

در دوران انقلابِ گیلانْ گیلان مرکز نهضت کمونیستی ایران بود. بعد از شکست انقلاب گیلان تهران مرکز نهضت کمونیستی شد. از رفقای گوناگون بارها جملات زیر را شنیده‌ام: «فلان رفیق را پلیس زندانی کرد، بالشی روی گلوش گذارد و او را خفه کرد.» دربارهٔ این نوع رفقای حزبی و این نوع گرفتاری‌ها در شهرهای گوناگون ایران جسته‌گریخته اخباری به گوشم خورده است. نه اسامی آنهایی که برایم نقل کرده‌اند و نه اسامی آنهایی که زندانی و تلف شده‌اند در خاطرم مانده است. شاید روزی اسامی این اشخاص از آرشیوهای پلیس یا امپراتوری انگلستان معلوم گردد. این را هم ناگفته نگذارم که با آنکه دشمن واقعی این کمونیست‌ها فئودال‌ها و اشراف پوسیدهٔ ایران بودند، ولی «استاد ازل» آنها همانا امپریالیسم انگلیس بود که در این نوع فعالیت‌های ضدکمونیستی مهارت و علاقهٔ خاصی نشان می‌داد. این فعالیت برای جلوگیری از سرایت نهضت به هندوستان و برای خفه‌کردن آزادی ایران و غارت خلق ستم‌کش ایران بوده است.

هم ما شاهد حوادث بودیم و هم از ما مسن‌ترها می‌گفتند و مطبوعات ایران نیز گواهی می‌دهند که انقلاب کبیر اکتبر نفوذ بی‌پایانی در مردم ایران داشت. نام لنین در ایران بی‌نهایت شهرت داشت و محبوب زحمت‌کشان ایران بود. شاعر ملی ایران، عارف، لنین را «فرشتهٔ رحمت» خوانده است. ملک‌الشعرای بهار در کتاب خود تحت عنوان تاریخ احزاب سیاسی از انقلاب اکتبر و لنین تمجید می‌کند و سمپاتی ایرانیان را به انقلاب اکتبر متذکر می‌شود. معروف است که در تهران سیدی خواب‌نما شده بود و در خواب به او الهام شده بود که لنین نجات‌دهندهٔ ایران است. این سید عادت داشت گاهگاهی بالای درخت رفته، خواب خود را برای مردم شرح دهد. از قراری که خیلی‌ها می‌گفتند این سید در تهران شهرت بسزایی کسب کرده و به «سید درختی» معروف شده بود. به خاطر دارم که صدها پردهٔ قلمکار اصفهان با عکس لنین تزئین شده و به فروش می‌رسید. شهرت لنین طوری زبانزد همه بود که حتی صاحبان کارخانه‌ها نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند مانع از آن شوند که عکس لنین در

قلمکارهـای اصفهـان بیایـد. یکـی از رفقای ارشـد می‌گفت نخسـتین عـده‌ای از کمونیسـت‌ها کـه در تهران مشـغول تبلیـغ و سـازماندهی حزب می‌شـدند گاهی اتفـاق می‌افتاد کـه احتیاج به پول داشـتند (بـرای اجارهٔ اتـاق یا برای چـاپ اوراق انقلابی). وقتی آنها از به‌دسـت‌آوردن آن درمی‌ماندنـد، روی یک ورقهٔ کاغذ قبض رسـید به حسـاب انقلاب ایران نوشـته، پولی از کسـبه یا تجـار می‌گرفتند. درواقع مـردم بـازار و کسـبه یا تجـار مترقی شـکی در فتح انقلاب نداشـتند و سـمپاتی به کمونیسـت‌ها و انقلاب داشـتند.

بلافاصله بعد از شکسـت انقلاب گیلان برخی اعضای کمیتـهٔ مرکزی به تهران منتقـل شـدند و درواقـع کمیتهٔ مرکزی در تهران مسـتقر شـد. آنچه از عـدهٔ رهبران حزب آن روز و سـایر اعضای فعال حزب شنیدم به‌طور خلاصه در اینجا می‌آورم. بعـد از شکسـت انقلاب گیـلان فعالیت حزب کمونیسـت در تهـران رونق زیادی پیـدا کـرد و این فعالیت تـا تاج‌گذاری رضاشـاه ادامه داشـت. در ایـام تاج‌گذاری (آذر ۱۳۰۴ شمسی) سازمان تهران سـرکوب شد و عده‌ای زندانی فراری و عده‌ای پراکنده شـدند. در آن ایام سـازمان اتحادیه‌های کارگری توسـعهٔ زیادی یافت و در حدود هشـت هـزار نفر عضـو داشـت. در رأس ایـن اتحادیه‌هـا اتحادیـهٔ کارگران مطابـع قـرار گرفت. مسـئولین ایـن اتحادیه باقرخـان و پروانـه بودند که مـا با آنها آشـنایی پیـدا کردیم. ایـن اتحادیه‌ها نقـش مهم سیاسـی در تهران ایفـا می‌کردند. میتینـگ و مبارزات علنی آنها زبانزد همه بـود. دفاع از حقوق خود کارگران، مبارزه با ارتجاع داخلی و امپریالیسـم و دفاع از نهضت انقلابی جهانی و انترناسیونالیسم شـعار آنها بود. دوستی با کشـور سوسیالیستی، یعنی شـوروی، یکی از شعارهای مهـم آن‌روزی آنها بـود. وزیـر مالیـهٔ آن روز، نصرت‌الدولـه فیروز، دشـمن علنی ایـن اتحادیه‌ها بود و رسـماً با آنها مبـارزه می‌کرد. و این مبـارزه در جراید آن‌روزی تهران منعکس می‌شـد. مهم این اسـت که در آن روزها با اینکه ایران دارای صنایع مهـم نبود (به‌جـز صنایع نفـت کـه در دسـت انگلیس‌ها بـود)، کارگرهـای تهران در صحنـهٔ سیاسـی نقـش مهمی بـازی می‌کردنـد. در آن روزهـا، چـه در تهران و چـه در سـایر ایـالات، هیچ گـروه سیاسـی و اجتماعی دیگـری اعـم از ملّاکین و از سـرمایه‌داران کشـور و ازآن‌جمله سـرمایه‌داران ملی دارای چنین سـازمان منظم

و پُرجمعیتی نبودند. اهمیت این سازمان‌ها در متشکل‌بودن آنها و در فشردگی صفوفشان بود که درنتیجه کمیت به کیفیت مبدل می‌شد. اینجا نقش مهم طبقهٔ پیشرو و انقلابی کارگر به چشم می‌خورد. این سازمان‌اتحادیه‌ها دستهٔ تئاترال هم داشتند که گاهگاهی پیسی را به معرض نمایش می‌گذاشتند. هیئت هنرپیشگان از میان خودِ کارگران انتخاب شده بود و در رأس آنها رضاقلی عبداللّه‌زاده (سیفی) قرار گرفته بود که خودْ کارگر مطبعه و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران بود. این رفیق استعداد هنری داشت. اتحادیه‌های کارگری دارای چندین روزنامه بودند، ازآن‌جمله جراید حقیقت، کار و اقتصاد. روزنامهٔ حقیقت شهرت زیادی در ایران به دست آورد. یادم هست که رفقا می‌گفتند زیاد اتفاق افتاده که یک شمارهٔ حقیقت را حتی به پنج تومان هم نمی‌شد به دست آورد. این پول گزاف را برای خریدن حقیقت اعیان و اشراف و حتی فئودال‌های جنوب خرج می‌کردند. کارگرهای فعال مطبعه درواقع نقش زیادی در سیاست بازی می‌کردند. آنها گاهی با نمایندگان طبقهٔ حاکمه برخی شوخی‌های خوشمزه هم می‌کردند. اینجا می‌خواهم یک داستانی را تعریف کنم: روزی یکی از وکلای مرتجع تهران نطقی در مجلس می‌کند و این مرتجع بوقلمون‌صفت دماگوژی را به جایی می‌رساند که در نطقش خود را با میرابو، انقلابی فرانسه، مقایسه نموده و اظهارِفضل می‌نماید. مثلاً می‌گوید من می‌خواهم مثل میرابو چنین و چنان کنم. کارگران مطبعهٔ تهران نامردی نمی‌کنند و آبروی این مرتجع را بدین‌شکل می‌برند که هنگام چیدن متن نطق این وکیلِ مجلس جای «میرابو» می‌نویسند «میریابو». و این موضوع مثل توپ ترکید و نقل مجلس تهرانی‌ها شده بود. مردم به کارگری که این کار را کرده بود مرحبا می‌گفتند. نفوذ کمونیست‌های ایران به‌خصوص کمونیست‌های تهران به جایی می‌رسد که حتی رضاخان کوشش می‌کند با آنها تماس گرفته، خود را آزادی‌خواه قلمداد نماید و از نیروی آنها استفاده کند. البته این کار را در اوایل کارش یعنی تا به‌تخت‌وتاج‌رسیدنش انجام می‌دهد. همین رضاخان میرپنج آن‌روزی با دستور «استاد ازل» این دماگوژی را انجام می‌داد تا بعد بلافاصله این عدهٔ کمونیست‌ها را زندانی و تارومار نماید.

فعالیت سازمان حزبی در تهران

طی این پنج سال من کارهای گوناگون حزبی در تهران انجام داده و شاهد وضع سازمانی آن سازمان بوده‌ام. باید گفت که همیشه ترکیب طبقاتی سازمان حزبی یکنواخت نبوده است. گاهی تعداد کارگر در حزب فزونی داشته، گاهی هم تعداد کارمند و روشنفکر ما در سازمان می‌چربید. طی این مدت من در سازمان‌های مختلف کار می‌کردم: سازمان جوانان، اتحادیهٔ کارگران و کارهای مسئولیت‌دار دیگر (به‌مثابهٔ عضو کمیتهٔ مرکزی). من نه‌فقط با سازمان‌های حزبی تهران، بلکه با تمام سازمان‌های ایران از نزدیک تماس داشته و در آنها فعالیت کرده‌ام. بنابراین آنچه روی کاغذ می‌آورم مربوط به فعالیت سازمان‌هایی است که من در آنها فعالیت می‌کردم یا اینکه برحسبِ وظیفه از جریان سازمانیِ آنها بااطلاع بوده‌ام. طبیعی است که خیلی از حوادث و مسائل از خاطره‌ام رفته است و لذا آنچه مهم است و به یاد مانده خواهم نوشت.

تا آنجایی که سازمان مخفی اجازه می‌داد، دموکراسی حزبی مراعات می‌شد. باید گفت که در آن شرایط برخی اصول دموکراسی حزبی چندان عملی نمی‌شد. به خاطر دارم که طی این چند سال دو بار کنفرانس حزبی در تهران برگزار شد. تا چه حد این کنفرانس اصل دموکراسی را مراعات کرده بود، مسئله‌ای است موردِ بحث و باید دید در آن شرایط چقدر امکان دموکراسی موجود بود، ولی محقَق آن است که این کنفرانس‌ها تشکیل شد. در این کنفرانس‌ها مسائل سازمان حزبی تهران مطرح و حل‌وفصل می‌شد. در این کنفرانس‌ها انتخابات کمیتهٔ محلی نیز به عمل می‌آمد. جزئیات این کنفرانس‌ها را به خاطر ندارم. عدهٔ شرکت‌کنندگان نباید از ده دوازده نفر تجاوز کرده باشد. اسامی برخی شرکت‌کنندگان به خاطرم مانده، لیکن لازم نمی‌دانم اسامی آنها برده شود. در این خاطراتْ من اسامی اشخاصی را خواهم برد که تا آخر به مرام کمونیستی وفادار مانده باشند. نام رفقایی را که فوت شده‌اند می‌توان متذکر شد، ولی ذکر نام رفقایی که در قید حیات هستند، حتی ممکن است که هنوز هم فعالیت می‌کنند، لزومی ندارد. اشخاصی که خیانت کرده‌اند لزومی ندارد دربارهٔ عملیات مثبت آنها چیزی گفته شود، مگر اینکه به‌مثابهٔ خائن معرفی شوند. اشخاصی هم هستند که نمی‌دانم

در حال حاضر در چه حالند. یا نهضت را ترک کرده یا مُرده یا خائن شده‌اند، چون من از آنها خبری ندارم. بنابراین اسامی آنها را در نوشته‌ها نمی‌آورم. به‌علاوه از نظرِ نهضتْ اسامی اشخاص چندان مهم نیست، بلکه فعالیت حزبی مهم و آموزنده است. اشخاص می‌آیند و می‌روند. اسامی برخی را می‌شود به‌نیکی یاد کرد و برخی را برعکس با لعنت.

فعالیت در حوزه‌ها مانند سایر سازمان‌ها یکی از پایه‌های کار حزبی در تهران محسوب می‌شد. حوزه‌ها قاعدتاً هفته‌ای یک بار تشکیل می‌شد، مگر لزوم جلسات فوق‌العاده ضروری باشد. در این حوزه‌ها مسائل عمدهٔ سیاسی کشور، مسائل بین‌المللی (نهضت انقلابی جهانی، وضع کشور سوسیالیستی) و مسائل جاری مربوط به خود حوزه و افراد حوزه مطرح می‌شد. بی‌شک دیسیپلین در حزب خیلی محکم و کار سرّی یکی از شرایط فعالیت بود. تعداد اعضای حوزه‌ها از سه تا پنج نفر تجاوز نمی‌کرد. ترتیب و محل حوزه همیشه مورد دقت بیشتری قرار می‌گرفت. ورود هر عضوی به جلسهٔ حوزه با مراقبت زیادی باید انجام می‌گرفت تا رفیقی دنبال خود پلیس را با خود به آن محل نیاورد. یعنی کاری نکند که پلیس او را تعقیب کرده و یک آدرس حزبی را کشف کند. ما خواه‌ناخواه به کار مخفی عادت کرده بودیم، یک‌سلسله عادات و تشریفاتی برای کار مخفی «اختراع» کرده بودیم. راستی‌راستی انسان باید طوری راه می‌رفت که همیشه مواظب دشمن باشد. انسان می‌بایست همیشه هنگام عبور از خیابان مواظب اطراف خود باشد، حتی باید دقت می‌کردیم تا ببینیم که از عقب سر چه کسی می‌آید. برخی اوقات انسان حس می‌کرد که نه در جلو، بلکه در دو پهلوی سرش دو چشم دیگری به وجود آمده و انسان خود را «چهارچشمی» می‌پنداشت. همیشه مواظب دشمن بودیم (حالا این دشمن در آن دقیقه چه در تعقیب ما باشد، چه نباشد). انسان همیشه حالت الکتریزه‌ای در خود حس می‌کرد. خود این موضوع انسان را عصبانی و ناراحت بار می‌آورد. مبارزه همهٔ این چیزها را همراه دارد.

طی این چند سال چندین بار شب‌نامه به نام کمیتهٔ مرکزی به چاپ رسانده، پخش نمودیم. آن‌وقت‌ها معمول بود که روی ژلاتین بیانیه چاپ نموده و شبانه

به‌طور مخفی منتشر می‌کردیم. درست به خاطر ندارم، ولی تعداد این نوع بیانیه‌ها یا شب‌نامه‌ها به چندین صد نسخه می‌رسید. عملاً این شب‌نامه‌ها را رفقای مسئول پخش می‌کردند. تعداد این پخش‌کنندگان چندان زیاد نبود. به خاطر دارم با رفقای زیر، دهزاد، حسین شرقی و شاید یکی دو نفر دیگر، شب‌نامه پخش می‌نمودیم. فردای آن روز قرار تماس می‌گذاشتیم تا ببینیم آیا کسی از ما گرفتار شده یا نه.

ترتیب پخش این بیانیه یا شب‌نامه‌ها چنین بود: مقداری از این بیانیه‌ها به مراکز کارگری حزبی رسانده می‌شد. به‌علاوه هریک از ما مأمور محلهٔ معینی بود. رفیق مأمور بدواً این محله را درست بررسی می‌کرد تا مراکز کارگری و کارگاه‌های آن را بشناسد. بعد شبانه این شب‌نامه‌ها در کارگاه‌ها پخش می‌شد. البته گاهی هم این شب‌نامه‌ها در خانه‌های محل ریخته می‌شد. یادم هست روزی شب‌نامه‌ای هم در دربار شاه در تهران پراکنده شده بود. تا چه حد پخش این نوع شب‌نامه‌ها عمل درستی بود، تا چه حد این شب‌نامه‌ها به دست توده‌ها می‌رسید، خود موضوعی است موردِ بحث. روی‌هم‌رفته علی‌رغم تمام نقایص کار، هنگامی که ما فاقد روزنامه بودیم، بی‌شک این شب‌نامه‌ها نقش مثبتی را بازی می‌کردند. آنچه دربارهٔ این شب‌نامه‌ها به خاطر دارم از قرار زیر است: روزی شب‌نامه‌ای به امضای حزب کمونیست ایران در تهران منتشر شد که متن آن مربوط به مسئلهٔ بحرین می‌شد (سال ۱۳۰۷ یا ۱۳۰۸). این بیانیه علیه امپریالیسم انگلیس، به نفع استقلال کشور و علیه ارتجاع رضاشاهی بود. مضمون شب‌نامه به اختصار چنین بود: بحرین مال ایران است؛ انگلیس بحرین را تصرف کرده و مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس، مبارزه برای استقلال و آزادی ایران، مبارزه علیه رضاشاه، نوکر امپریالیسم، ضرور است. مبارزه و متشکل‌نمودن تمام نیروهای ملی وظیفهٔ ماست. بیانیه‌ای نیز دربارهٔ جشن اول ماه مه در مطبعه چاپ شد. درست به خاطر دارم که مرحوم محمد حجازی، کارگر مطبعه، این بیانیه را قبل از ماه مه شبانه به‌طور مخفی به چاپ رسانده و به ما داده بود تا ما بتوانیم آن را در آستانهٔ جشن اول ماه مه (سال ۱۳۰۷ شمسی موافق با ۱۹۲۸ میلادی) منتشر کنیم. بعدها پلیس نه‌فقط کارگران، بلکه صاحب مطبعه را نیز

بـرای همین بیانیـه زندانی کـرده بـود. روح صاحب مطبعـه از این موضـوع باخبر نبود، ولی پلیس رضاشـاهی سـفید را از سـیاه تشـخیص نمی‌داد. صاحب مطبعه مدتی زندانی شـد و بعد از آنکه قضایا برای پلیس کشف شد او را مرخص کردند. بیانیهٔ دیگری علیه رژیم شـاه، علیه سیاسـت اقتصادی و خارجی او، منتشـر شـد. بیانیـهٔ کوتاه دیگری تهیه شـد، لیکـن ما به چاپش نرسـیدیم. این بیانیـه مختصر و بـا روح انقلابی به نفـع آزادی زندانیان سیاسـی تهیه شـده بود. در ایـن بیانیه گفته می‌شـد که ملت شـما خائنیـن را در محاکـم انقلابـی محکوم و مجـازات خواهد کرد. دربـارهٔ چگونگی چاپ و انتشـار بیانیه‌هـا مطالبی موجود اسـت که در جای خود در خاطرات خـود خواهم آورد.

فعالیت اتحادیه‌ها

نهضـت اتحادیهٔ کارگران همیشـه در یک حال نبـود. گاهی ایـن اتحادیه‌ها مرکزی برای تمام ایران داشـتند، گاهـی اصلاً چنین مرکزی نداشـتند و به‌طـور پراکنده در هـر ایالتی به‌طور مسـتقیم عمل می‌کردنـد و فقـط ارتباطی با مرکز داشـتند. حتی در بحبوحهٔ کار در شـرایط مخفـی اتحادیه‌ها دارای سـازمان‌های محلـی منظم یا مرکز اتحادیه بودند. در رژیم رضاشـاه امکان کار منظـم و یا علنی برای اتحادیه‌ها وجود نداشـت. در سـال‌های ۱۳۰۷ و بعد از آن از طرفِ حزب کمیسـیونی به نام «کمیسـیون اتحادیه» تشـکیل گردید. این کمیسـیون عملاً مشـغول سـازماندهی اتحادیه‌هـا شـده بود. در این کمیسـیون رفقـا حجازی، اسـتاد میرزا علـی معمار، عطاءاللّـه عبداللّـه‌زاده و اینجانب شـرکت داشـتیم. رضاقلی سـیفی نیـز زمانی در این کمیسـیون فعالیت می‌کرد. تماس این کمیسـیون با ولایـات ضعیف بود، ولی درهرصورت تماسـی وجود داشـت. بعد از سـرکوبی تشـکیلات تهـران (۱۳۰۴) دیگـر اتحادیـهٔ مطابع مرکز ثقـل اتحادیه‌ها نبـود، بلکه نقش مهـم را در این تاریخ کارگـران نسـاجی تهران بـازی می‌کردنـد. صدها نفر کارگران نسـاج تهـران به‌طور مخفی متشکل شـدند. در این ایام اتحادیهٔ رانندگان، کارگران خباز، نجار، مطابع، کفاش‌ها و سایرین در این نهضت شرکت داشتند. جلسات این اتحادیه‌ها غیرمنظم بود و اکثراً به‌طور مخفی تشـکیل می‌شـد. فعالیت این اتحادیه‌ها بیشتر در اطراف

بهبـود وضع کارگران دور می‌زد. ضمناً در این اتحادیه‌ها کار سیاسـی هم می‌شـد. مبـارزه علیه رژیـم شـاه و امپریالیسـم صحبت یومیهٔ اتحادیه‌هـا نیز بود.

جریان جشن اول ماه مهٔ ۱۳۰۷

بیانیهٔ اول ماه مه بدواً میان کارگران پخش شـد. این بیانیـه از طرفِ مرکز اتحادیه‌ها امضا شـده بود (درسـت به خاطر ندارم به چه شکل امضا شـده بود. درهرصورت امضا از طرفِ اتحادیه‌ها بود). در این روز گروه‌های سه، چهار و پنج‌نفری کارگران در محل معین، یعنی در باغی که در بیرون دروازهٔ دولت اجاره شـده بود، به‌تدریج جمع شـدند. کمیسـیون سـه‌نفری مأمور ادارهٔ این میتینـگ بود (اسـتاد میرزا علی معمـار، عطاءاللّه و نگارنده). کمیسـیون محلِ میتینگ را قبلاً تهیـه نموده و برنامهٔ آن را تنظیـم کـرده و برای ناهار تدارک دیـده بود. مهم‌تر از همـه ترتیب جمع‌آوری عده، به‌طوری‌که پلیس از جریان باخبر نشـود، به عهدهٔ کمیسیون بود. این میتینگ به‌خوشـی برگزار شـد. تجمع عدهٔ زیادی کارگر در یک محل، آن هم با آن شـرایط سخت ارتجاعی، به کارگران روح می‌داد. تعداد کارگران را درست به خاطر ندارم، ولی آنچه در ذهن من جا گرفته و خودِ منظره هم هنوز در مدّ نظرم می‌باشد صدها نفر کارگر که قطعاً تعدادشـان به هزار نمی‌رسـید در این جشـن شرکت داشتند. در این جشن سـخنرانی‌های مختصری از جانب چند نفر به عمل آمد. وضع رقت‌بار کارگـران، تسـلط ارتجاع و لزوم مبـارزه با آن، مبـارزه علیه امپریالیسـم و مبارزه در راه آزادی و اسـتقلال، همدردی بین‌المللی کارگری، وضع کشـور سوسیالیسـتی و دفـاع از آن مسـائلی بودند که در این جشـن دربارهٔ آنها صحبت شـد. سـرودهای انقلابی نیز خوانده شـد، ازآن‌جمله از اشـعار لاهوتـی. کارگـران در آن روز برّه‌پلو داشـتند. مخارج ایـن ناهار را خـود کارگران پرداختـه بودند، منتها برخـی کارگران متخصص که نسـبتاً حقـوق خوبی دریافـت می‌کردند مبلغ بیشـتری داده بودند تا کارگرانـی که روی برّه‌پلو را سـالی یـک بار هـم نمی‌بینند لااقل در جشـن اول ماه مـه یک خوردنی عیدانه داشـته باشـند. تمام کارگران در این جشـن خـوش و خرم و راضـی بودند. آنچـه که از نظرِ انقلابی حرفه‌ای شـایان اهمیت اسـت آن اسـت کـه در میان ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفـر کارگر یک نفر پلیـس هم نبود. این عدهٔ نسـبتاً زیاد طـوری منظم با گروه‌هـای چندنفری خود را بـه این محل رسـانده بودند که پلیس

کوچک‌ترین چیزی از این حادثه به دست نیاورد. اهمیت دیگر این جشن در آن بود که حتی کارگران ساده و غیرحزبی هم به کار مخفی عادت می‌کردند. تأثیر این جشن بعدها در تمام کارگران تهران بسیار زیاد بود.

بعد از خاتمهٔ میتینگ طبق نقشهٔ قبلی فقط عده‌ای از این کارگران وارد کلوب سوسیالیست‌ها شده، جشن دیگری در این محل برپا کردند. شاید عده کمتر از یک‌صد نفر بود. اینها نیز گروه‌گروه به این محل آمدند تا پلیس بویی از این کار نبرد. وقتی وارد کلوب شدیم، مرحوم دهزاد نیز به کلوب آمده، برای کارگران نطقی ایراد کرد. کارگری تارش را با خود آورده بود. همراه با سرودهای انقلابی صدای تار نیز مترنّم بود. درست به خاطر دارم وقتی ما وارد این کلوب شدیم، مرحوم سلیمان‌میرزا اسکندری و میرزا شهاب کرمانی هر دو با هم بودند. مشاهدهٔ این جمعیت در آنها تأثیر خوبی نکرد. از قیافه‌های آنها معلوم بود که از ورود ما ناراضی بودند و این دو نفر به گوشهٔ حیاط رفته و بین خود به گفت‌وگو پرداختند. از دور معلوم بود که دربارهٔ ورود ما صحبت می‌کردند. آنها فهمیده بودند که این کار کارِ کمونیست‌ها است، زیرا هر دوی آنها دهزاد و مرا می‌شناختند. ما با آنها در رشته‌های دیگر همکاری می‌کردیم، ولی آنها ابداً به ما چیزی نگفتند و اعتراضی هم نکردند. من حالا هم وقتی در این باب فکر می‌کنم، خود را ناراحت حس می‌کنم و خجالت می‌کشم. درست است که ما در این کلوب آمدورفت داشتیم و در حزب اجتماعیون و شرکت‌تعاونی با سوسیالیست‌ها همکاری می‌کردیم، ولی ما حق نداشتیم بدون اجازهٔ قبلیِ ریاست کلوب، که با این دو نفر بود، جشنی در این کلوب برپا کنیم. اولاً از لحاظِ اخلاقی ما چنین حقی را نداشتیم، ثانیاً از لحاظِ سیاسی کاری کردیم که شباهت بیشتری به چپ‌روی داشت. باید اعتراف کرد که از لحاظِ سیاسی به‌هیچ‌وجه درست نبود این جشن را در کلوب سوسیالیست‌ها برپا کنیم. در آن ساعت عده‌ای از افراد حزب اجتماعیون و جوانانشان در کلوب بودند. عده‌ای هم مشغول ورزش بودند. شاید تعداد آنها به بیست نفر هم نمی‌رسید. فردای آن روز رئیس شهربانی تلفوناً به سلیمان‌میرزا گفته بود: «حضرت والا تبریک می‌گویم. کمونیست‌ها در کلوب شما جشن انقلابی می‌گیرند.» بعدها که با

سلیمان‌میرزا ملاقات به عمل آمد، این مذاکرهٔ تلفنی را به ما اطلاع داد. او به درگاهی گفته بود که روحم از این جشن خبر نداشت و راست هم گفته بود. طولی نکشید که این کلوب هم بسته شد. تاریخ بستن این کلوب را درست به خاطر ندارم و خیال هم نمی‌کنم که این کلوب برای جشن ماه مه بسته شده باشد، بلکه در اصل در اثر تشدید ارتجاع این کلوب بسته شد. شاید هم این جشن کار بستن کلوب را کمی به جلو انداخت. اما دربارهٔ خانه‌ای که کلوب در آن دایر شده بود: این خانه در خیابان فردوسی (علاءالدولهٔ سابق) بود و به مرحوم دهخدا تعلق داشت که به سلیمان‌میرزا و حزب سوسیالیست‌ها اجاره داده بود. در دورهٔ حزب توده همین خانه از طرفِ اتحادیه‌های کارگری مبدل به کلوب شد و نام آن را «کلوب اول ماه مه» نهادند (به مناسبت همان جشن معروف). من نیز در روز افتتاح این کلوب، که دوران رونق فعالیت حزب تودهٔ ایران بود، حضور داشتم.

همکاری ما با اجتماعیون

اجتماعیون، که در رأسشان مرحوم سلیمان‌میرزا و میرزا شهاب کرمانی قرار گرفته بودند، افکار و عقاید ملی علیه امپریالیسم داشتند. این گروه افکار دموکراسی و سوسیالیستی داشتند. سوسیالیسم اینها سوسیالیسم خرده‌بورژوایی بود. البته نباید حزب اجتماعیون را با سوسیالیست‌های غرب یکی دانست. اینان در ایران در شرایط استعمار کار می‌کردند و به‌مراتب انقلابی‌تر از غربی‌ها بودند. این گروه دشمن استعمار و دستیار شوروی بودند. عده‌ای کارمند و روشنفکر و صنعتگر در حزبشان عضویت داشتند. این حزب توده‌ای نبود. درست است که آن روزها حزب کمونیست هم توده‌ای نبود، لیکن حزب ما به‌مراتب عدهٔ بیشتر و سازمان منظم‌تری داشت. برنامهٔ ما انقلابی بود و با برنامهٔ این حزب فرق اساسی داشت. اجتماعیون در یک مسئله از ما جلوتر بودند و آن اینکه اشخاص معروفی نظیر سلیمان‌میرزا و میرزا شهاب کرمانی را داشتند که مردم آنها را می‌شناختند. آنها در بین مردم صاحب نفوذ بودند، درصورتی‌که حزب کمونیست در آن روزها اشخاص معروفی نداشت. بعدهاست که نهضت و حزب ما رونقی یافت و اشخاص معروف بانفوذی پیدا کردیم و این نتیجهٔ فعالیت‌ها و فداکاری‌های کمونیست‌ها بود.

اجتماعیون در چندین شهر ایران سازمان داشتند که کمونیست‌ها با آنها همکاری می‌کردند، ازآن‌جمله تهران، تبریز و سایر شهرها. همکاری ما محدود بود. ما در خود حزب اجتماعیون عضویت داشتیم و اما در رهبری آن ابداً راهی نداشتیم. ما با اجتماعیون شرکت‌تعاونی دایر نمودیم (در تهران و تبریز). در کلوب آنها حضور به هم می‌رساندیم. درست در خاطر دارم در انتهای خیابانِ قوام‌السلطنه در محل تقاطع آن با خیابانِ سپه شرکت‌تعاونیِ مصرف «اقتصاد» مغازه داشت. قیمت سهام این شرکت پنج تومان بود. مثل اینکه هر فرد حقِ داشتن بیش از یک سهم را نداشت و خلاف این هم معنی نداشت. با این پنج‌تومان‌ها این مغازه دایر شد. من و امثال من اصلاً آهی در بساط نداشتیم، لذا صندوق حزب این پنج تومان را به ما داده بود تا به صندوق شرکت‌تعاونی «اقتصاد» بپردازیم. این شرکت صابون، کبریت، قند و شکر می‌فروخت. یعنی می‌خواستند بگویند که در این مغازه جنسِ گران فروخته نمی‌شود و کارگران می‌توانند برخی اجناس را به قیمت ارزان بخرند. خودِ اجتماع و تشکل این مؤسسه مهم بود، نه تأسیس مغازه. با این مغازه کار توده‌ها درست نمی‌شد، ولی به‌وسیلهٔ آن ما با عده‌ای مربوط می‌شدیم و خود همکاری با اجتماعیون، از این لحاظ که ما خودمان را ایزوله نمی‌کردیم، بی‌اهمیت نبود.

میرزا حسین‌خان جودت کرمانی نیز، که در رشت جمعیت «فرهنگ» را دایر کرده بود و از اجتماعیون بود، با ما همکاری می‌کرد. این شخص را بعد از مرخصی از زندان در سال ۱۳۲۰ دیدم، هر دو مانند دو دوست قدیمی از ملاقات یکدیگر خیلی خوشحال شدیم. او رئیس ساختمان وزارت فرهنگ بود. اتفاقاً بر سر ساختمان‌های دانشگاه کار می‌کرد و به من پیشنهادِ دیدن از دانشگاه کرد. من هم با کمالِ میل رفتم از ساختمان‌های دانشگاه دیدن کردم. وقتی وارد کتابخانه شدیم، من خواهش کردم که کتابچه یا دفتر خوانندگان را به من نشان بدهد. بعد از دیدن دفترچه خیلی مأیوس شدم، چون دیدم از دانشجویان تقریباً کسی کتاب نمی‌خواند و اگر کسی هم کتابی از کتابخانه گرفته، این کتب چندان چنگی به دل نمی‌زند. سال‌های بعد دانشگاه مبدل به یک دژ مبارزهٔ انقلابی

شـد. میـرزا حسـین‌خان جـودت در دورهٔ رضاشـاهی از سیاسـت به کنـار رفت و بعدها هم دیگـر او را ندیدیم.

مـا در کلـوب فـوق در جلسـات اجتماعیـون شـرکت می‌کردیم. عـده‌ای که در این جلسـات حضـور به هـم می‌رسـاندند بیـش از پانزده بیسـت نفـر نبودند. در این جلسـات میرزا شـهاب طبق عادت قدما دسـت فرزند خودْ مظفـر را گرفته، به جلسـه می‌آورد. مظفر بقایی کرمانی، فرزند میرزا شـهاب، برخلاف پدرش که آدم ملی، دموکرات و دوسـتدار زحمت‌کشـان و ازآن‌جمله کمونیسـت‌ها بود، دشـمن حزب تودهٔ ایـران از آب درآمد!

حـالا که همـکاری با ملّیـون به میان آمد خواسـتم چنـد کلمه هم دربارهٔ سـایر ملّیون صحبت بکنم. حزب ما در آسـتانهٔ کنگرهٔ دوم حزب کمونیست و مخصوصاً بعد از کنگره کوشـید با ملّیون انقلابـی همکاری نماید. نام سـازمانی که به وجود آمد را درست به خاطر ندارم. در میان آنها عده‌ای افسر نیز بودند. کمونیست‌ها در حزب انقلابی شرکت نموده، با شعارهای ملی و ضداستعماری فعالیت می‌کردند. عده‌ای هـم در اروپا بودند که با کمونیسـت‌های ایران تماس و همکاری داشـتند. درسـت به خاطـر دارم این عـده در اروپا بیانیه‌ای منتشـر کردند بسـیار مفصل که بعدهـا معـروف شـد. اگر اشـتباه نکنم ایـن بیانیـه عنوانش بیـان حق بـود. در این سـازمان‌ها مبارزه علیه رژیم شـاه و اسـتعمار و دفاع از آزادی و اسـتقلال کشور به میان آمده بود. برخی نمایندگان مترقی ایلات نیز در این سـازمان تشریک‌مسـاعی می‌کردنـد. ایـن کار توسـعه نیافـت، لیکـن خودِ ایـن عمل مفیـد و صحیـح بود. متأسـفانه ما نتوانسـتیم این‌گونه عملیات را رواج داده و یک نهضت نسـبتاً وسیعی بـه وجـود بیاوریم. هنـوز در این زمینـه گفتنی بسـیار اسـت و من بـرای احتراز از طول کلام آن را به شـمارهٔ دیگـر احاله می‌کنم.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال هفتم، شمارهٔ ۳

خاطراتی از حزب کمونیست ایران

اردشیر آوانسیان

طبقهٔ انقلابی و پیشرو جامعهٔ ایران، طبقهٔ کارگر، بیش از بیست سال دارای حزبی بوده است انقلابی و مبارز به نام حزب کمونیست ایران. طی بیست سال اخیر تقریباً چیزی از تاریخ این حزب نوشته نشده و این تاریخ تقریباً فراموش شده بود. کمونیست‌های ایران قبل از تأسیس حزب کمونیست ایران وجود داشته‌اند. تک‌تک یا گروه‌گروه در شهرهای مختلف ایران مشغول فعالیت بوده‌اند. این کمونیست‌ها غالباً کارگران ایرانی بودند که در شهرهای قفقاز در صنایع نفت و سایر رشته‌ها کار می‌کردند. سوسیال‌دموکرات‌های ایران که پایهٔ تشکیلات آنها به نام «همت» در ۱۹۰۴ گذارده شده بود، و درواقع همان حزب طبقهٔ کارگر بود، جای خاصی در نهضت انقلابی ایران دارند.

بلافاصله بعد از شکست نهضت انقلابی گیلان (اواخر سال ۱۹۲۱) حزب کمونیست ایران شروع به فعالیت مخفی نمود. در دوران انقلاب گیلان در برخی ایالات و شهرها از قبیل خراسان و تهران فعالیت مخفی این حزب وجود داشت. حادثهٔ مهم در این دوره انتقال کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران به تهران است. از این تاریخ تا اولین سرکوب تشکیلات کمونیستی (یعنی تا تاج‌گذاری رضاشاه، آذر ۱۳۰۴) را یکی از دوره‌های درخشان نهضت کمونیستی کشور ما

باید محسوب داشت. در این دوره حوزه‌های کمونیستی در تهران رونقی گرفت، اتحادیه‌های زیادی تشکیل شد از قبیل اتحادیهٔ کارگران مطابع که رهبری نهضت کارگری را به عهده داشت، اتحادیهٔ کفاشان، خبازها، نساج‌ها، تلگرافچی‌ها، کارمندان پست، قنادها، مستخدمین، معلمین و غیره. در این ایام در حدود ۸۰۰۰ کارگر در اتحادیه‌ها عضویت داشتند و فعالیت این اتحادیه‌ها تقریباً علنی بود. اتحادیه‌ها گروه تئاترالی هم داشتند که نمایشنامه‌هایی به فارسی ترجمه کرده، به صحنه می‌آوردند. رهبر این گروه تئاترال رضاقلی عبداللّه‌زاده (سیفی) بود که خود کارگر مطبعه و از لیدرهای کارگران مطابع و عضو کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران بود. تمام هنرپیشگان این گروه از کارگرها و روشنفکرهای انقلابی بودند. در آن ایام از ملّاکین و سرمایه‌داران یا بورژوازی ملی هیچ‌کدام تشکیلاتی به این عظمت نداشتند. نهضت کارگری در سیاست نقش مهمی بازی می‌کرد. وزیر وقت، نصرت‌الدوله فیروز، سخت با کارگران در نبرد بود. مجادلهٔ روزنامهٔ حقیقت با فیروز معروف است. در این ایام روزنامهٔ مترقی کار نیز منتشر می‌شد.

در سال‌های ۱۹۲۱-۱۹۲۲ اعتصابات گوناگونی در ایران ازآن‌جمله در تهران رخ داد. اعتصابات کارگران خبازی، مستخدمین پست، اتحادیهٔ معلمین، نساجان و مطابع تهران معروف است. اعتصاب کارگران مطابعْ دولت را وادار کرد بیست روزنامهٔ مترقی را از توقیف درآورد. در سال ۱۹۲۲، ۳۰ هزار کارگر در اتحادیه‌های صنفی متشکل و به مبارزهٔ سیاسی و اقتصادی مشغول بودند. در اثر کمک کارگران تهران به اقلیت محلیْ کابینهٔ قوام در ۱۹۲۲ سقوط کرد.

در آن هنگام حزب کمونیست در درجهٔ اول در تهران، رشت، پهلوی، بعد در قزوین، مشهد و برخی از شهرهای دیگر تشکیلاتی داشت و کم‌کم دامنهٔ فعالیت خود را زیاد می‌کرد. روزنامهٔ حقیقت که در همین دوره منتشر می‌شد عنواناً ارگان اتحادیه‌های کارگری، ولی درواقع ارگان حزب و اتحادیه بود. آن روزها روزنامهٔ حقیقت مقام شامخی در میان جراید تهران داشت. گاه اتفاق می‌افتاد که این روزنامه با ۵۰ ریال هم به دست نمی‌آمد. نگارنده می‌خواهد اسامی چند نفر از کارگران را که خود کارگر و رهبر نهضت کارگری محسوب می‌شدند و در این دوران فعالیت داشتند یادآور شود. ازآن‌جمله بودند رضاقلی عبداللّه‌زاده (سیفی)،

باقرخان (کارگر مطبعه)، پروانه (کارگر مطبعه)، استاد میرزا علی بنّا (یا معمار). البته از رهبران حزب که در اختفا کار می‌کردند در اینجا نام نبردیم. دورهٔ تغییر سلطنت پیش آمد، ارتجاع قوی‌تر شد، رضاشاه (با اینکه در اوایل خواست با عوام‌فریبی کارگران را فریب دهد) از این نیروی متشکل کارگری وحشت داشت. برای اینکه جاده را هموار کند تشکیلات اتحادیه و حزب مخفی کمونیست را در تهران سرکوب کرد و عدهٔ زیادی از فعالین حزب و اتحادیه را زندانی نمود و عده‌ای از آنها فراری شدند و تشکیلات برای مدتی متلاشی گردید.

اولین شکست حزب کمونیست در رشت و پهلوی بود (یعنی پس از شکست انقلاب گیلان). تشکیلات این دو شهر متلاشی شد، عدهٔ زیادی از انقلابیون از ایران خارج شدند، عده‌ای زندانی و به تهران منتقل گردیدند. تا مدتی تشکیلات در این دو شهر وجود خارجی نداشت. در اوایل سال ۱۹۲۲ محمد آخوندزاده عضو کمیتهٔ مرکزی با مأموریت حزبی وارد گیلان شد و از نو در این دو شهر حوزه‌های حزبی دایر گردید. کمیتهٔ ایالتی گیلان در رشت و کمیته‌های شهری در انزلی و رشت شروع به فعالیت کردند. در این هنگام اتحادیه‌های حمّال‌ها و کرجی‌بان‌ها و ماهیگیران پهلوی اتحادیه‌های نیرومندی بودند. در این چند اتحادیه بیش از هزار نفر کارگر عضویت داشتند. عدهٔ کارگرهای ماهیگیر، چون موسمی بودند، گاهی خیلی زیاد می‌شد و گاهی خیلی کم. اما اتحادیه‌های حمّال‌ها و کرجی‌بان‌ها در حدود ۵۰۰-۶۰۰ عضو داشت.

در سال ۱۹۲۳ کارگرهای انزلی محمد آخوندزاده را در انتخابات محلی کاندید خود نموده بودند. اگر مختصر دموکراسی در این شهر وجود می‌داشت، بی‌شک آخوندزاده کاندید واقعی مردم انزلی می‌شد. علاوه بر کارگرها عدهٔ زیادی روشنفکران انزلی که عضو حزب کمونیست، جوانان کمونیست و جمعیت فرهنگی «فرهخت» بودند به آخوندزاده رأی می‌دادند. بورژوازی یا سایر طبقات شهر هیچ‌کدام سازمانی بدین منظمی و بزرگی نداشتند تا در انتخابات پیروز گردد. فرمانده تیپ گیلان، سرتیپ محمد آیرم، آخوندزاده را با عده‌ای از کارگران فعال اعضای حزب کمونیست (از قبیل داداش تقی‌زاده، لیدر کارگران، و سایرین) توقیف نموده، به زندان رشت انتقال می‌دهد. خودِ آخوندزاده تحت‌الحفظ به

تهران فرستاده می‌شود. بدین‌ترتیب بار دیگر در پهلوی (انزلی)، ارتجاعْ تشکیلات کمونیستی و اتحادیهٔ کارگران را برای مدتی متلاشی می‌کند.

یک سال قبل از انقراض قاجاریه در مراکز مهم کشور زمزمهٔ جمهوری پیچید. عناصر مترقی کشور علیه سلطنت قیام کرده، شعار جمهوری را رواج دادند. رضاخان از موقع استفاده کرد، خود را طرفدار جمهوری اعلان کرد. با اینکه خود قزاق مرتجعی بود، ولی برای جلب عناصر مترقی چند صباحی خود را «جمهوری‌خواه» جلوه‌گر ساخت. در بیانیهٔ حزب کمونیست ایران در این باره چنین نوشته شده بود:

> رضاخان در عین اینکه انقلابات شمالی ایران را سرکوب نمود، بیش‌ازپیش مورد اطمینان انگلیس‌ها واقع گردید. از طرف دیگر چون به تنفر عامهٔ ملت از سلاطین قاجاریه پی برده بود، لذا جنبهٔ جمهوری‌طلبی به خود داده، خود را طرفدار حکومت شوروی قلم داده بود و افکار عامه را فریب می‌داد.

باید گفت که در آن ایام شعار جمهوری چندان رسوخی در تودهٔ مردم نیافت. حزب کمونیست ایران طرفدار اعلان جمهوری بود، ولی نتوانست توده‌های وسیع مردم را برای این امر مجهز نماید. حتی عده‌ای از کمونیست‌های تهران تحت تأثیر تبلیغات عوام‌فریبانهٔ رضاخان رفتند. حزب کمونیست ایران خود را طرفدار جمهوری اعلان کرد و تا حدودی تبلیغات علیه سلطنت و به نفع جمهوری نمود. ازآن‌جمله تبلیغات زیادی در گیلان شد؛ مثلاً در رشت میتینگ بزرگی به همین مناسبت تشکیل گردید. در این میتینگ حتی عده‌ای از نمایندگان دهات اطراف شهر رشت حضور داشتند. کمیتهٔ ایالتی حزب در گیلان بیانیه‌ای علیه سلطنت و به نفع جمهوری منتشر کرد. عنوان این بیانیه عکس شاه را پاره کنید بود. در همین اوان، یعنی هنگامی که مجلس مؤسسان برای حل مسئلهٔ سلطنت دعوت شد، میتینگی از ایرانیان مقیم مسکو تشکیل و تلگرافی به تهران دایر بر مخالفت با رژیم سلطنت و به نفع جمهوری مخابره شد.

در زمان پیدایش رضاشاه و حتی سال‌ها بعد از آن در حزب کمونیست عناصر راست وجود داشتند که دربارهٔ ماهیت رضاشاه نظریات نادرستی ابراز می‌کردند

(ازآن‌جمله افراد برجسته‌ای از اعضای کمیتهٔ مرکزی حزب، مانند باقرزاده و جلیل‌زاده). عدهٔ زیادی از وطن‌پرستان حقیقی و اشخاص مترقی نیز ازاین‌حیث در گمراهی به سر می‌بردند. حزب کمونیست ایران با این افکار غلط مبارزه می‌نمود و ازآن‌جمله در بیانیه‌ای که بعد از کنگرهٔ دوم صادر شد چنین اعلام داشت:

> رضاشاه به تمام معنی ارتجاع قرون وسطی را در ایران مستقر نموده و کمترین جنبش آزادی‌طلبانه و افکار ترقی‌خواهانه را با زور نابود می‌کرد.

مدتی پس از سرکوب تشکیلات تهران در ایام تاج‌گذاری رضاشاه، یعنی در اواخر سال ۱۹۲۶، حزب کمونیست در تهران از نو مشغول فعالیت شد و در آستانهٔ جشن اول ماه مه تشکیلات نسبتاً منظمی شده بود. این فعالیت پس از کنگرهٔ دوم حزب رونق بیشتری گرفت. بعد از سرکوب ۱۹۲۵ کمیتهٔ مرکزی وجود خارجی نداشت. عدهٔ زیادی در آن ایام زندانی شده بودند، ازآن‌جمله عبدالحسین حسابی (دهزاد)، استاد میرزا علی، باقرزاده، پروانه و سایر فعالین حزب. عده‌ای از اعضای کمیتهٔ مرکزی به خارج از کشور رفته، عدهٔ محدودی در خود کشور به سر می‌بردند. در اواخر ۱۹۲۶ بوروی مرکزی به‌جای کمیتهٔ مرکزی (تا کنگرهٔ دوم) تعیین شده، مشغول کار شد. در اوایل ۱۹۲۸ شب‌نامه به امضای کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران خطاب به ملت منتشر شد. در این بیانیه از مستردنمودن جزایر بحرین به ایران سخن رفته بود. این بیانیه ملت را برای مبارزه علیه امپریالیسم انگلیس و نوکران او، یعنی دولت مرتجع رضاشاه، دعوت می‌کرد. بیانیهٔ مفصلی به مناسبت جشن اول ماه مه در مطبعه به‌طور مخفی (بدون اطلاع صاحب مطبعه)، به امضای اتحادیهٔ مرکزی، خطاب به تمام کارگران ایران منتشر شد. این بیانیه کارگران ایران را برای مبارزه و اتحاد علیه ارتجاع، برای بهبود وضع خود، علیه امپریالیسم، برای دوستی با تمام کارگران جهان مخصوصاً کارگران شوروی دعوت می‌کرد. روز سوم ماه مه (روز جمعه) جشن اول ماه مه در تهران در چند قدمی دروازهٔ دولت در باغی به‌طور مخفی برگزار شد. باغ مالِ یکی از اشراف بود، اما از باغبان اجاره شده بود، بدون اینکه باغبان بداند برای چه منظوری این باغ اجاره می‌شود. روز جمعه برای این جشن در نظر گرفته شده بود تا عدهٔ بیشتری کارگر قادر به اشتراک در جشن

باشند. در حدود ۷۰۰-۸۰۰ نفر کارگر، دوتا دوتا، سه‌تا سه‌تا، مخفیانه با نظم خاصی در این باغ حاضر شده بودند که خود این عمل در آن شرایط ارتجاعی کار بسیار مهمی بود. این جشن خیلی باشکوه برگزار شد. سخنرانی‌های مفصلی از طرفِ رفقا در موضوع وحدت و یگانگی کارگران، مبارزه برای بهبود وضع کارگران، مبارزه علیه ارتجاع داخلی و امپریالیسم، دوستی بین‌المللی کارگری، در بیان وضع سوسیالیسم در شوروی ایراد شد. سرودهای انقلابی از قبیل دنیا به کام کارگران می‌شود اثر لاهوتی خوانده شد. در این جشنْ بیرق سرخ در اهتزاز بود. جشن از صبح زود تا عصر طول کشید. بعد از قسمت‌های رسمی کارگران ناهار را با هم خوردند. بعداً قسمت تفریحی عملی شد. به‌استثنای چند نفر کارمند حزب، اشتراک‌کنندگان در جشن تماماً از کارگران بودند. این کارگرها به‌طور عمده عبارت بودند از کارگران نساجی، مطابع، خبازی، کفاشی، نجاری، شوفرها و غیره. بعد از خاتمهٔ جشن عده‌ای از این کارگران در حدود ۱۵۰ نفر دسته‌دسته با دسته‌های دو سه نفری به طرفِ کلوب اجتماعیون حرکت کردند. در کلوب اجتماعیون از نو جشن اول ماه مه برقرار شد. چند نفری دربارهٔ جشن اول ماه مه سخنرانی کردند. سرود انقلابی خوانده شد. سپس پراکنده شدند. چون روز جمعه و طرف عصر بود، عده‌ای از افراد حزب اجتماعیون (ازآن‌جمله سلیمان‌میرزا و میرزا شهاب کرمانی) در این کلوب حضور داشتند. خواه‌ناخواه آنها شاهد این جشن شدند. در آن روز پلیس ابداً از این جشن باخبر نشد. فقط پس از چند روزی پلیس خبردار شد و پس از چند روز بعد از انعقاد این جشن عدهٔ زیادی از افراد حزب و اتحادیه زندانی شدند، شاید در حدود یک‌صد نفر. بیشتر از افراد اتحادیهٔ کارگران زندانی شدند. پلیس کوشش‌های زیادی کرد تا شاید تمام تشکیلات حزبی و اتحادیه‌ای کشف شود، ولی موفق نشد. عده‌ای زندانیان که از اسرار حزب باخبر بودند این سِر را فاش نکردند و پلیس نتوانست به تشکیلات حزبی تهران دست پیدا کند. عده‌ای زندانی طی چهار پنج ماه تدریجاً مرخص شدند. در همین موقع بود که رفیقمان حجازی کارگر مطبعه در زندان جان سپرد. در اکثر کشورهای جهان تبلیغات زیادی علیه رضاشاه و رژیمش شد. همان اوایلْ کنگرهٔ بین‌الملل سوم جلسات خود را در مسکو دایر

نمود و نمایندگان کنگره از مرگ حجازی باخبر شده، هنگام مراجعت به کشورهای خود تبلیغات وسیعی به نفع حزب کمونیست ایران و علیه رضاشاه و امپریالیسم انگلیس شد و دربارهٔ مرگ حجازی در جراید زیاد چیز نوشتند.

بین دو سرکوب تشکیلات در تهران یکی دیگر از فعالیت‌های حزب کمونیست ایران همکاری کمونیست‌ها با سوسیالیست‌ها (اجتماعیون) بود. طی چند سال بین کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها، که به رهبری سلیمان‌میرزا اسکندری تشکیلاتی به نام «اجتماعیون عامیون» داشتند، همکاری سیاسی برقرار بود. عده‌ای از کمونیست‌ها، اکثراً از روشنفکرها، در حزب سلیمان‌میرزا اشتراک داشتند. حزب اجتماعیون در آن هنگام بیشتر مظهر خرده‌بورژوازی بود. در آن عده‌ای روشنفکر، کاسب، مستخدم اداری و صنعتگران اشتراک داشتند. سیاست این حزب عبارت بود از مخالفت با رژیم دیکتاتوری رضاشاه، علیه امپریالیسم انگلیس، دوستی با اتحاد شوروی. درواقع این حزب نمایندهٔ جناح چپ بورژوازی بود که کمونیست‌ها با آن همکاری داشتند. این حزب پایهٔ توده‌ای نداشت. در چندین شهر ایران همکاری عملی می‌شد، ازآن‌جمله در تهران، تبریز، قزوین و رشت. در شهر رشت در رأس این جمعیت رضا طلوع قرار گرفته بود که مدیریت روزنامهٔ طلوع را نیز به عهده داشت. در تهران کمونیست‌ها علاوه بر اشتراک و عضویت در حزب اجتماعیون عامیون به کلوب علنی آنها نیز رفت‌وآمد می‌کردند. اجتماعیون شرکتی تعاونی تأسیس کرده بودند به نام «اقتصاد» و این شرکت مغازه‌ای در انتهای خیابان قوام‌السلطنه داشت. این مغازه صابون، قند، کبریت و غیره را به قیمت‌های نسبتاً ارزان و با منفعت خیلی کم به افراد خود می‌فروخت. این خود محدودیت عمل سیاسی اجتماعیون را نشان می‌داد. بعد از سرکوب تشکیلات کمونیستی در ۱۹۲۸، پلیس کلوب اجتماعیون را نیز بست. بعد از ۱۹۴۶ در همین محل اتحادیهٔ کارگرها کلوبی دایر کرد به نام کلوب اول ماه مه (به مناسبت همان جشن اول ماه مه که در این محل برگزار شده بود). این باشگاه پشت خیابان فردوسی خانهٔ سابق استاد فقید دهخدا واقع بود.

در همین دوره فعالیت جوانان کمونیست در تهران نسبتاً زیاد بود. مجله‌ای به نام بلشویک جوان، که با دست نوشته می‌شد، تکثیر می‌گردید. حوزه‌های

جوانـان در تهران زیاد بود. این حوزه‌ها از دانشـجویان و از کارگران جوان تشـکیل می‌شـد. روبه‌روی دارالفنون کلاس اکابری دایر شـده بود. ضمناً برای دانشجویان بی‌بضاعت نیز کلاس‌های متناسبی دایر شده بود. جوانان کمونیست تهران فعالیت زیـادی در اعتصـاب و نمایش دانشـجویان تهران داشـتند. در همیـن دوره بود که حزب کمونیسـت همکاری و کوشـش در ایجاد حزب انقلابی جمهوری در تهران نمـود و در همین اوان بـود که حزب توانسـت مختصر نفوذی در افسـرهای جوان وطن‌خواه پیـدا نموده، ارتباطاتـی دایر نماید.

در اواخر سـال ۱۹۲۸ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیسـت ایران توجهی به خراسان نمود. رفقایی برای کار به آن سـامان فرسـتاده شـدند. کم‌کم تشـکیلات خراسـان مخصوصاً مشهد رونقی پیدا کرد. طی مدت دو سال نهضت اتحادیه‌ای در شرایط مخفی رشـد نمود. مرکز عملیـات حزب میان کارگـران قالی‌باف بود. شـرایط کار در ایـن کارگاه‌ها بسـیار دشـوار بـود. از طلـوع آفتاب تا غـروب کارگرهـا با حقوق خیلـی کم مشـغول تهیـهٔ قالی‌های ظریـف بـرای دربار و اعیـان و اشـراف بودند. کودکان خردسـال نیز در این کارگاه‌هـا کار می‌کردند. زندگی نیم‌گرسـنه، بیماری، کتک و فحاشـی؛ این بود آنچه نصیب کارگرها می‌شـد. طی این مدت تشـکیلات خراسان وسـعت یافت. تشکیلات جوانان کمونیسـت نیز به وجود آمد. مرکز مهم عملیات کمونیسـت‌ها همانـا بین کارگران مشـهد بـود. اتحادیه‌هـای قالی‌بافی به وجـود آمد که صدها نفـر عضو مخفی داشـت. صندوق تعاون کارگرها دایر شـد. کلاس اکابر نیز برای کارگرها در بالاخیابان تأسـیس گردید. تیم فوتبال کارگری نیز بـه راه افتاد. در روز اول ماه مه سـال ۱۹۳۰ عـدهٔ زیادی از کارگـران به‌طور مخفی نزدیکی‌هـای مشـهد به کوه‌سـنگی رفتـه، جشـن اول ماه مـه را برگـزار نمودند. در اوایل سـال ۱۹۳۰ یکی از استادان قالی‌باف یا خلیفگان کارگاه قالی‌بافی با ضربت سـختی که به «اصغر»نام، شـاگرد قالی‌باف، وارد آورده بـود او را هلاک کرد. ۲۵ تومـان خون‌بهای این کارگـر بود که بـه والدیـن او پرداختند. اتحادیـهٔ قالی‌باف‌ها به همین مناسـبت بیانیه‌ای خطاب به تمام کارگران منتشـر و در ایـن بیانیه کارگران را دعـوت به یگانگی و وحدت نمود تا اتحادیهٔ خود را هرچه بیشـتر وسـعت دهند و برای مبـارزه حاضر و آماده شـوند. در این بیانیه ضرورت یگانگـی کارگران برای

محو استثمارکننده ذکر شده بود. از هشت ساعت کار به‌جای شانزده ساعت و از بهبود وضع کارگران، اضافه‌حقوق و تقاضای تحصیل برای کودکان تا پانزده‌ساله سخن به میان آمده بود.

در مشهد مجله‌ای به نام کمونیست، ارگان حزب کمونیست ایران-کمیتهٔ ایالتی خراسان، که با دست نوشته می‌شد، منتشر شد. این مجله مسائل سیاسی و تئوریک حزب را مطرح می‌کرد و طی دو سال چندین شماره منتشر شد.

در پاییز سال ۱۹۳۰، حزب کمونیست-تشکیلات خراسان در انتخابات محلی شرکت جست و دو نفر کاندید خود، یعنی عبدالحسین دهزاد (حسابی) و علی‌اکبر فرهودی کارگر قالی‌باف، را معرفی کرد. مبارزهٔ انتخاباتی بیشتر برای تجهیز توده‌ها علیه ارتجاع و برای بهبود وضع کارگران بود. حزب کمونیست بیانیه‌ای به مناسبت انتخابات منتشر نمود و کارگران را دعوت به اشتراک در انتخابات نمود. کاندیدهای حزب کمونیست علی‌رغم شرایط مخفی و ارتجاع سخت صدها رأی آوردند. بعد از این حادثه پلیس متوجه شد که در خراسان نیز کمونیست‌ها مشغول فعالیتند. در آن اوان شهربانی مشغول ساختن زندان جدیدی بود. پلیس شروع به گرفتن کارگرها کرد. در حدود یک‌صد نفر کارگر زندانی شدند. عدهٔ زیادی از آنها اعضای حزب و جوانان کمونیست بودند. پلیس نتوانست تشکیلات کمونیستی و جوانان کمونیست را کشف کند. پس از چندین ماه زندانی‌ها مرخص و عده‌ای از آنها به شهرهای دوردست خراسان تبعید شدند. اکبر قالی‌باف در زندان مشهد فوت نمود.

تشکیلات ایالتی خراسان دقیقاً به وضع کارگران، مخصوصاً قالی‌بافان، توجه نمود. عده‌ای را مأمور کرد تا به تمام کارگاه‌های قالی‌بافی و سایر کارگاه‌ها رسیدگی کنند. این عده از وضع کارگران، سلامت کارگرها، محل کارگاه‌ها از لحاظِ بهداشت و تعداد کودکان کارگر اطلاعاتی به دست آورده و از آنها آمارهایی تهیه نمودند و شاید برخی از این آمارها نیز در مجلهٔ کمونیست به چاپ رسیده باشد. از طرف دیگر کمیتهٔ ایالتی خراسان ارتباط خود را با دهات اطراف مشهد و خط مشهد-قوچان برقرار کرد. عده‌ای مأمور این کار شدند. ارتباط با خود دهاتی‌ها و آمار برداشتن از وضع دهقانان کار مفیدی بود که انجام گرفت.

در ۱۹۲۷ فعالیت کمونیست‌ها در قزوین زیاد شد. سروصورتی به تشکیلات حزبی آنجا داده شد. در همین ایام بود که جمعیت نسوان (بیشتر از بانوان دبیر و آموزگار) با کمک کمونیست‌ها به وجود آمد. جمعیتی به نام «پرورش» که بیشتر جنبهٔ فرهنگی داشت در آنجا فعالیت می‌کرد. در سال ۱۹۳۱ این تشکیلات سرکوب شد و عده‌ای از افرادش به زندان قصر قاجار منتقل شدند.

در ۱۹۲۷ فعالیت کمونیست‌های گیلان نیز زیاد شد. در آن اوان اتحادیه‌های جدیدی در گیلان به وجود آمد از قبیل اتحادیهٔ حلبی‌سازها، کارگران انبار نفت و کلاه‌دوزها در رشت. سازمان جوانان کمونیست در رشت و پهلوی دایر شد و مشغول فعالیت شدند. در ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ کمونیست‌ها در میان دهقانان فعالیت می‌کردند. ارتباط با دهات اطراف شهر، بین رشت و پهلوی، رشت و فومن و سایر دهات اطراف شهر رشت، برقرار شد. این ارتباطات همگانی و مرتب نبود و متأسفانه هیچ‌وقت جنبهٔ توده‌ای پیدا نکرد. فعالیت اتحادیه و حزب در پهلوی نیز زیاد شد. تعداد اتحادیه‌ها فزونی یافت. علاوه بر اتحادیه‌های نوبنیاد فعالیت اتحادیه‌های موجود نیز توسعه یافت. اتحادیه‌های شهر پهلوی عبارت بودند از اتحادیهٔ حمّالان، کرجی‌بانان، کارگران شیلات، حلبی‌سازان و دیگر کارگران. در سال ۱۹۳۱ تشکیلات رشت و پهلوی سرکوب شد. عدهٔ زیادی از افراد این تشکیلات زندانی شدند.

در تبریز مدتی تشکیلات کمونیستی متوقف شده بود. عده‌ای از میان افراد حزب (راست‌روها) به رهبری علی‌اصغر سرتیپ‌زاده پیدا شده بودند، عده‌ای علیه آنها در مبارزه بودند. بنابراین کمیتهٔ ایالتی از کار افتاده و حوزه‌ها نیز بیکار شده بودند. گروه‌های معینی از کمونیست‌ها هرکس مستقلاً فعالیت می‌کرد. مثلاً در سال‌های ۲۰ گروه‌های گوناگونی به نام رهبران گروه وجود داشت. ازآن‌جمله گروه اسکندانی، گروه مهدی‌خان، گروه مشتی، گروه سرتیپ‌زاده، گروه حسین بی‌چیز و غیره. در اوایل سال ۱۹۳۱ کمیتهٔ مرکزی توجه به آذربایجان نمود. در همان اوان، با حضور نمایندهٔ کمیتهٔ مرکزی، کنفرانس مهم حزبی در تبریز در شرایط مخفی دعوت شد و از عناصر مثبت و فعال پراکندهٔ حوزه‌ها را به وجود آورد. بعد هم نمایندگان این حوزه‌ها کنفرانسی تشکیل دادند. این کنفرانس

اهمیت خاصی برای جمع‌آوری و به‌وجودآوردن تشکیلات حزبی داشت. این کنفرانس علیه گروه راست سرتیپ‌زاده قیام کرد. سرتیپ‌زاده در آن ایام تلگرافی تبریکی به رضاشاه مخابره نموده و اساساً جزو «راست‌ها» در آن زمان محسوب می‌شد. بعدها در مجلس چهاردهم از طرفِ ارتجاعیون برای مجلس انتخاب شد و جزو نوکران میلسپو درآمد. در همین ایام سازمان جوانان کمونیست آذربایجان به وجود آمد و کنفرانس آن هم تشکیل شد. مجلهٔ مخفی به نام بلشویک، که با دست نوشته می‌شد و با کاغذ کپیه تکثیر می‌گردید، منتشر شد.

در همین اوان برخی اتحادیه‌های کارگری در تبریز تشکیل گردید، ازآن‌جمله اتحادیهٔ صابون‌پزها، نساج‌ها و غیره. جشن اول ماه مه در کوه‌های اطراف تبریز برگزار شد. کم‌کم تشکیلات سایر شهرهای آذربایجان به وجود می‌آمد و عناصر کمونیست را جمع‌آوری کرده، حوزه‌ها را دایر می‌کردند. در همین اوان بیانیه‌ای از طرفِ کمیتهٔ ایالتی (تازه‌به‌وجودآمده) خطاب به اهالی آذربایجان به‌طور مخفی منتشر شد که تأثیر زیادی در کسبه و بازار نمود. در آن بیانیه سخن از دفاع و رشد صنایع کشور، کم‌کردن مالیات، علیه استعمار و نبرد برای آزادی مردم و غیره رفته بود. در اواسط ۱۹۳۱، یکی دو ماه قبل از وضع قانون ضدکمونیستی، صدها نفر در تبریز و شهرهای دیگر به نام کمونیست گرفتار شدند که عده‌ای از آنها به تهران و به‌اصطلاح به «انبار شاه» روانه شدند. در سال ۱۹۳۲ کارگران بندر نوشهر، که عدهٔ آنها به ۸۰۰ نفر می‌رسید، به علت تأخیر حقوق چندماههٔ خود اعتصاب کردند. این اعتصاب هشت روز طول کشید. اعتصاب با پیروزی کارگرها خاتمه یافت. در اوایل سال ۱۹۳۰ در کارخانهٔ کبریت‌سازی نیز کارگرها اعتصاب کردند. کارگرها تقاضای پرداخت فوری حقوق خود را، که مدتی بود پرداخت نمی‌شد، داشتند. پلیس پانزده نفر از کارگران را زندانی کرد.

تشکیلات مخفی حزب کمونیست در اصفهان نیز فعالیت می‌کرد. بیشتر فعالیت در میان کارگران بود. در ماه مهٔ سال ۱۹۳۱ چهارصد نفر کارگر کارخانهٔ نساجی «وطن» متعلق به کازرونی متشکل شده، درخواست‌های سیزده‌گانهٔ خود را به رئیس کارخانه پیشنهاد کردند. شرایط کار در کارخانه سخت بود. ساعت کار در آنجا سیزده ساعت بود؛ فحش، کتک و توهین نصیب کارگران شده بود.

حقـوق آنهـا بسـیار ناچیز بـود. در عوض صاحـب کارخانـه پول‌هـای هنگفتی از اسـتثمار کارگـران عایـدش می‌شـد. پارچه‌ای کـه متری سـیزده قران بـرای او تمام می‌شـد به ۴۰ قـران می‌فروخت. برخـی تقاضاهای کارگـران عبارت بـود از: حقِ داشـتن اتحادیه و صندوق تعاون، تقاضای هشت سـاعت کار، دست‌کم پنج ریال حقـوق در روز، هفته‌ای یک روز مرخصی، موقوف‌شـدن کتک و فحاشـی نسـبت بـه کارگـران و اخـراج بی‌جهـت، معالجهٔ بیمـاران به حسـاب کارخانـه، در مقابل صدمه‌دیدن اعضای بـدن کارگرها پول مربوطه باید پرداخت شـود، اضافه‌کار باید بـا پرداخت مزد باشـد، اضافه‌کار نباید بیش از دو سـاعت باشـد و غیره.

نماینـدگان کارگران با صاحب کارخانه وارد مذاکره شـدند و به نتیجه نرسـیدند. روز پنجم ماه مه ۴۰۰ نفـر کارگر به طرفِ چهارباغ اصفهان رفته، در آنجا میتینگ دادنـد. تمام ایـن تقاضاهـا را در آنجا تکـرار کردنـد. روی پارچهٔ قرمز شـعارهای انقلابی نوشته شـده بود، از قبیل «زنده باد اتحاد تمام کارگرهای ایران!»، «کارگران جهان متحد شـوید!» و غیره. نتیجهٔ این مبارزه برقراری نُه سـاعت کار شد. حقوق کارگرها بیسـت درصد اضافه شـد و برخی چیزهای دیگر از ارباب گرفتند.

در همان روز ۲۵ نفـر از فعالین کارگرها ازآن‌جمله رفیق کامران توقیف شـدند. زندانی‌ها پس از مدتی مرخص شدند، اما کامران را تحت‌الحفظ به تهران فرستادند و او در راه از دست ژاندارم‌ها فرار کرد. اعتصاب و میتینگ و مبارزهٔ کارگران کارخانهٔ «وطن» اهمیت زیادی برای رشد و توسعهٔ نهضت انقلابی در اصفهان داشت.

در اواخـر سـال‌های ۲۰ و نیـز در سـال‌های ۳۰-۳۲ رهبـری حـزب توجـه بـه خـارج از کشـور نمـود و فعالیت‌هایـی هـم در خارج از کشـور می‌شـد. اعضای رهبـری گاه اکثراً در ایـران، گاه عده‌ای از آنها در ایران بودنـد. برخی اوقات بعضی از آنهـا یا موقتاً یـا برای مدت نسـبتاً طولانی در خارج از کشـور به سـر می‌بردند. ادبیـات مارکسیسـتی در خارج از ایـران به چاپ رسـانده، با انواع وسـایل به ایران می‌رساندند. رهبری حزب در اروپا تشکیلات کمونیستی دایر نمود. ازآن‌جمله در آلمان دسته‌ای از کمونیست‌ها تحت رهبری کمیتهٔ مرکزی در آلمان کار می‌کردند. گروهی کمونیسـت ایرانی در فرانسـه با تشـکیلات برلن ارتباط داشتند. سرپرست گـروه کمونیسـت‌های آلمان مرتضی علوی بود. کسـی کـه از کمیتهٔ مرکـزی اکثراً

بـه اروپـا سرکشـی نمـوده و رهبـری می‌کـرد سـلطان‌زاده بود. قسـمت عمـدهٔ این عملیات با کوشـش و رهبری او انجام می‌گرفت. ازآن‌جملـه چندین بار نمایندگان حزب ما در مجالس ضدفاشیسـتی جهانی اشتراک نمودند. اشتراک در کنگره‌های بین‌المللـی کمینتـرن جای خـود دارد که حـزب ما همیشـه در این امر فعـال بوده اسـت. در سـال ۱۹۳۰ سـه نفر از کارگران، حجازی، شـرقی و شـعبان، در کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگری اشـتراک داشتند.

بعـد از کنگـرهٔ دوم بلافاصلـه اولیـن پلنـوم کمیتهٔ مرکزی تشـکیل و این جلسـه بیشـتر جنبهٔ تشریفاتی داشـت. برخی مسائل تشـکیلاتی نیز در این پلنوم‌ها مطرح شـدند. در پلنوم دوم وضع تشـکیلات حزبی در خراسـان، جوانان کمونیسـت در ایران و در پلنوم سـوم، وضع تشـکیلات اصفهان، گیلان و آذربایجان مطرح شـد.

بعد از پلنوم سـوم در خـارج از ایران چندین جلسـه از برخـی از اعضای کمیتهٔ مرکزی تشـکیل و به کارهای حزب، کار در خارج از ایران و کار در ایران رسـیدگی شـد و تصمیمـات لازم اتخاذ گردید. در اواسـط سـال ۱۹۳۱ اکثر اعضـای کمیتهٔ مرکزی، چه انتخاب‌شـدهٔ کنگره و چه برگُماری‌شده بعد از کنگره، گرفتار و زندانی شـدند. بنابراین آن کمیتهٔ مرکزی متلاشی شـد. ما در اینجا مختصری به پلنوم سوم و بیانیه‌ای که کمیتهٔ مرکزی بعد از پلنوم منتشـر کرد اشاره می‌کنیم. اوضاع کارگران نفت جنـوب و جنایـات کمپانی نفت مـورد دقت قـرار گرفته بود. چیـزی که مهم و قابل‌توجـه اسـت این اسـت که بـرای اولین بـار مسـئلهٔ ملّی‌کـردن صنعت نفت جنـوب مطرح و تصمیم گرفته و اعلام شـد. بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیسـت ایـران خطاب بـه کارگران و دهقانـان و تمام زحمت‌کشـان ایـران در روزنامهٔ پیکار منعکس و چاپ شـده است.

در ایـن بیانیـه اوضاع ایـران تشـریح شـده، از رژیم دیکتاتـوری رضاشـاه که با دسـتور امپریالیسـم انگلیس کار می‌کند سـخن رفته اسـت. بیانیه توضیح می‌دهد کـه انگلیس‌ها با کمک رضاشـاه سـواحل خلیج‌فارس را محکم نمـوده، بحرین را که متعلق به ایران اسـت تصاحب نموده و مشـغول سـاختن فرودگاه‌هایی هستند. در بیانیه گفته شده است که همهٔ اینها ایجاد پایگاه علیه شوروی است. ۶۰ درصد بودجه صرف وزارت جنگ و سـایر تشکیلات پلیسـی می‌گردد، درصورتی‌که فقط

صدی پنج بودجه به مصارف فرهنگی می‌رسد. وطن‌خواهی و ملت‌پرستی که طبقهٔ حاکمه از آن دم می‌زند وسیله‌ای برای گول‌زدن مردم و برای بهتر خدمت‌کردن به امپریالیسم انگلیس است. در بیانیه نوشته شده است که سه هزار ملّاک، تاجر و دلالْ ملت را غارت می‌کنند و دلار و پوند استرلینگ را به خارجه به حساب خود انتقال می‌دهند. خود آنها نوکران امپریالیسمند، ولی انقلابیون حقیقی را که خادم خلقند «نمایندگان» روس معرفی می‌کنند. در خاتمهٔ بیانیه از زحمت‌کشان برای مبارزه و جمع‌آوری قوا، برای فشردن صفوف خود، برای مبارزه و ازبین‌بردن رژیم خونخوار دعوت می‌شود.

با آنکه هر سال یا هر یک‌سال‌ونیم یک‌بار، در یکی از شهرها یا ایالات، ارتجاعْ تشکیلات کمونیستی را سرکوب می‌کرد، ولی سرکوبی بزرگ در سال ۱۹۳۱ شروع شد. این بار در حدود بیش از دو سال طول کشید. رضاشاه وضع خود را تا اندازه‌ای محکم کرده بود. انگلیس‌ها در ایران خود را محکم حس می‌کردند. در جهانْ امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس و فرانسه هیتلر را تقویت نموده، به تمام نیروهای ارتجاعی کمک می‌کردند. بنابراین رضاشاه فرصتی مناسب پیدا کرد تا نهضت کمونیستی را «ریشه‌کن» کند. او قانونی علیه کمونیست‌ها وضع کرد. این قانون ۱۷ ماه مهٔ ۱۹۳۱ (۱۳۱۰) به مجلس برده شد و در ۲۳ ژوئن ۱۹۳۱ به تصویب رسید.

رضاشاه علیه روزنامهٔ پیکار و کارکنان حزبی در آلمان اقامهٔ دعوی در محکمهٔ آلمانی نمود. در لایپزیک محاکمه تشکیل شد. محکمه مطابق میل رضاشاه نبود. دلیلی در بین نبود تا کمونیست‌های ایرانی مقیم آلمان را محکوم کنند. هنوز در آن ایام در آلمان محاکمْ استقلال حقوقی خود را از دست نداده بودند. این محکمه سیلی محکمی به چهرهٔ رضاشاه بود. رضاشاه و پلیسش شروع به سرکوب تشکیلات کمونیستی، اتحادیه‌های کارگری و جوانان کمونیست کردند. این سرکوب از نهضت جنوب شروع شد. تشکیلات کمونیستی آبادان سرکوب شد. عده‌ای زندانی و برخی از آنها به تهران فرستاده شدند. سرکوب تشکیلات تهران از پی آن آغاز گردید. عده‌ای از کمونیست‌های تهران توقیف شدند. گرفتاری‌ها در قزوین پیش آمد. سرکوب تشکیلات در تبریز شروع شد. توقیف‌ها در خراسان

انجام گرفت. گرفتاری کمونیست‌های رشت و پهلوی و سایر شهرها ادامه داشت. سال‌های ۱۹۳۱-۱۹۳۲ این گرفتاری‌ها شدت یافت. سال بعدش باز هم توقیف‌ها ادامه داشت. طی این دو سال طبق نوشتهٔ روزنامهٔ پیکار در حدود بیش از دو هزار نفر زندانی سیاسی تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. سال‌های بعد باز هم عدهٔ زیادی کارگر و سایر آزادی‌خواهان زندانی و تبعید شدند. عدهٔ زیادی مهاجرین که از شوروی برگشته بودند زندانی و تبعید شدند. این عده در شوروی کارگر بودند و در ایران نیز یا کارگر یا زارع بودند. طبق نوشتهٔ روزنامهٔ سیاست، در سلطنت رضاشاه بیش از بیست هزار نفر زندانی و تبعید شدند.

آخرین گروه کمونیستی که دایر و چندین سال فعالیت کرد گروهی بود به رهبری بوروی مرکزی که اعضای آن عبارت بودند از دکتر ارانی، سیامک و کامبخش. همین گروه بعدها به گروه ۵۳ نفر معروف شد. بعد از سرکوب این گروه دیگر گروه یا تشکیلاتی به نام کمونیستی دایر نشد.

این بار اوضاع جهان عوض شد. جنگ جهانی درگرفت. حوادث شهریور ۱۳۲۰ پیش آمد و حزب تودهٔ ایران به وجود آمد. مؤسسین حزب تودهٔ ایران، چنان‌که در مجلهٔ دنیا نیز قید شده، «بازماندگان تمام ادوار گوناگون فعالیت حزب طبقهٔ کارگر در ایران از دوران سوسیال‌دموکراسی انقلابی گرفته تا آن روز» بودند.

باید گفت که در ادوار گوناگون گروه‌های گوناگون تشکیلات کمونیستی سرکوب شدند. هیچ گروهی از آنها خود را از گروه دیگر سوا نکرد و به‌حق هم سواکردن، جداکردن و برجسته‌کردن یک گروه از گروه دیگر هیچ معنی ندارد.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال سوم، شمارهٔ ۱

خاطراتی از حزب کمونیست ایران

مشهدی کاویان

در شمارهٔ ۱ سال سوم مجلهٔ دنیا یادداشت‌هایی زیر عنوان خاطراتی از حزب کمونیست ایران درج شده و ضمن آن مختصری از سازمان ایالتی آذربایجان صحبت به میان آمده است. برای اینکه بعضی از مطالب آن تصحیح و تکمیل گردد، متذکر می‌شود که اواخر سال ۱۹۲۰ میلادی، چند ماه پس از تشکیل حزب کمونیست ایران، کمیتهٔ ایالتی آذربایجان نیز تشکیل و شروع به فعالیت نمود. ابوالقاسم اسکندانی، مهدی‌خان و حسین بی‌چیز نیز جزو اعضای کمیتهٔ ایالتی بودند. در آن موقع مشهدی و سرتیپ‌زاده عضو کمیتهٔ ایالتی نبودند. به شهادت فعالیت‌های حزبیْ سازمان آذربایجان در آن زمان یکی از بهترین و مرتب‌ترین سازمان‌های حزبی بود. هیچ نوع دسته یا گروهی در داخل این سازمان منظم وجود نداشت. تنها کمیتهٔ ایالتی ارگان رهبری سازمان ایالتی بود و هیچ گروه یا دسته‌ای تحت عنوان یک و یا چند نفر کمونیست مشهور به نام حزب کمونیست فعالیت جداگانه‌ای نداشتند. معروفیت حزبی هر عضوی که نتیجهٔ کار و کوشش و فداکاری او می‌باشد دلیلی بر گروه داشتن در داخل سازمان نمی‌باشد. خلاصه سازمان ایالتی آذربایجان به‌طور گروهی و هر گروه تحت رهبری یک نفر فعالیت مستقلی نداشتند و تشکیلاتی به نام «همت» در ایران و در تبریز وجود نداشت.

اینجانب که از سال ۱۹۲۰ عضو حزب کمونیست ایران [بوده‌ام] و در داخل این حزب فعالیت‌هایی نموده‌ام به چنین گروه‌هایی که در مجلهٔ دنیا زیر عنوان خاطراتی از حزب کمونیست ایران نوشته شده است برخورد نکرده‌ام، درصورتی‌که در بعضی مواقع عضو ارگان رهبری این سازمان نیز بوده‌ام. درست است علی‌اصغر سرتیپ‌زاده جزو «راست‌ها» [بود] و در اثر تبریک‌گفتن به رضاشاه از صفوف حزب برکنار گردید، لیکن این شخص خود را منسوب به تشکیلات «اجتماعیون عامیون» می‌دانست. سرتیپ‌زاده در حزب کمونیست ایران فعالیت درخشانی انجام نداده است.

کنگرهٔ دوم حزب کمونیست ایران (به نام کنگرهٔ ارومیه) به سازمان آذربایجان حیات تازه‌ای بخشید. کمیتهٔ مرکزی یکی از اعضای خود را با چند نفر از اعضای فعال حزب، من‌جمله رفیق نیک‌بین، مأمور تشکیلات آذربایجان نمود. در نتیجهٔ کار و کوشش زیاد در تبریز و شهرهای دیگر آذربایجان حوزه‌ها از نو مرتب و منظم گردید. فعالیت حزبی و سازمانی با کمالِ انتظام شروع و نتایج مفیدی حاصل گردید. در اواخر سال ۱۹۳۰ کنفرانس ایالتی دعوت شد. مجلهٔ شراره و فریاد کارگران آذربایجان چاپ و منتشر گردید. اتحادیه‌های کارگری سروصورتی پیدا کرد. سازمان ایالتی داشت توسعه می‌یافت. در برخی از شهرهای آذربایجان سازمان منظم دایر می‌شد. سازمان جوانان دایر گردید. ولی روزنامهٔ به نام بلشویک هنوز چاپ نشده بود. پلیس رضاخان مثل تمام نقاط ایران در آذربایجان نیز دست به ترور احزاب و تشکیلات‌های مترقی زد. سازمان ایالتی حزب کمونیست ایران نیز به دست پلیس رضاخانی قلع‌وقمع گردید و بیشتر اعضای فعال سازمان دستگیر، زندانی و تبعید گردیدند.

نقل از مجلهٔ دنیا، شمارهٔ ۴، سال سوم

متن دفاع دکتر ارانی در دادگاه ۵۳ نفر

قبلاً اهمیت تاریخی این محکمه را تذکر می‌دهم. برای اولین بار است که یک دستهٔ پنجاه‌وچندنفری از منورالفکر و کارگر باسواد ایران، یعنی افرادی که با چراغ در این محیط تاریک باید جست‌وجو شوند، در محکمهٔ جنایی، یعنی محلی که دزدان مسلح و قطاع‌الطریق و قاتل‌ها در اینجا محاکمه می‌شوند، به‌عنوان داشتنِ یک عقیدهٔ اجتماعی به پیشگاه قوهٔ قضایی دعوت شده‌اند. اهمیت آن به حدی است که مانند تمام محاکمات اخیر[۱] چشم و گوش دنیا متوجه آن است. بنابراین سعی بفرمایید که رفتار شما در این محاکمه دنیاپسند باشد و تصور نکنید که با صدور رأی و گزارش آن به مقامات مافوق[۲] این محکمه تمام می‌شود. نه! آن ادعانامه، این دفاع و آن رأی هر سه تاریخی می‌باشد و مانند تمام آثار محاکمات قرن هجدهم فرانسه، محاکمهٔ معروف کلنی، محاکمهٔ ۲۶ نفر و ۵۳ نفر[۳] همیشه در صفحات تاریخ ایران باقی خواهد ماند. وظیفهٔ من در اینجا

۱. محاکمهٔ حریق رایشتاک در آلمان و محاکمهٔ راکوشی و غیره در مجارستان.

۲. معمولاً رأی محاکم در شهربانی صادر می‌شد.

۳. در این محاکم برای اولین بار با سلاح قانون بر علیه طبقات ستمدیده اقدام شد.

مهم‌تر از آن است که به دفاع شخص خود بپردازم. من وظیفهٔ عالی و وجدانی دفاع جمعی را اخلاقاً بر عهده دارم. اگرچه اینجا ظاهراً محکمهٔ جنایی است، ولی باطناً علاوه بر جلسهٔ درس، یک میدان مبارزهٔ اجتماعی است که سه طرف یعنی یک مدعی و یک مدعیٌ‌علیه و یک قاضی بی‌طرف نداشته، بلکه فقط دارای دو طرف است که در یک طرف آن قاضی و مدعی دولتی با هم و در طرف دیگر آن ما؛ هریک مدافع منافع یک دستهٔ مخصوصی می‌باشیم. کدام ما حق داریم؟ تاریخ نشان خواهد داد! من همان‌قدر که می‌ترسم این وظیفهٔ اخلاقی خود را ناقص انجام دهم بیم ندارم از اینکه حقایق را کماهوحقه بگویم. شما هم از فشار نترسید، ولی بترسید از اینکه مخالف وجدان خود رأی دهید. فقط از فشار وجدان و قدرت ملت که متوجه این گوشه است هراسان باشید. محتویات محکمهٔ امروز نافذتر از آن است که داخل این دیوارها محصور بماند، بلکه آنها را شکافته، به دنیا خواهد رسید. پس شما را هم دعوت می‌کنیم که دیوارهای این محکمهٔ تنگ را شکافته، از این محیط کوچک خارج شده و با نظر بس عمیق‌تر و بسیط‌تری از بالا به قضایا نگاه کنید. پس مقتضی است اولاً به قوهٔ مقننه و یا مقامی که مجازات را تعیین می‌کند، ثانیاً به پرونده‌ها و قوهٔ مجریه، ثالثاً به قوهٔ قضایی یعنی خودتان، رابعاً به متهمین یعنی ما که قوهٔ ملی هستیم توجه کنید.

۱. قانون و قوهٔ مجریه

در هر علم همیشه و قبل از بحث بایستی ابتدا مدرج و اسباب اندازه‌گیری را مورد دقت قرار داد تا آنکه هویت و درجهٔ دقت اسباب به دست آمده، میزان و درجهٔ صحت نتیجهٔ سنجش معلوم شود. مثلاً بایستی معلوم گردد که فلان ترازوی حساس یا مانومتر یا میکرومتر تا چندهزارم واحد مقیاس را می‌تواند تعیین کند، آن‌وقت می‌توان این اسباب‌ها را با اطمینان بیشتر به کار برد. قوانینْ مدرج‌های محاکمه‌اند، بایستی آنها را در هم شکسته، مغز واقعی آنها را بیرون آورد. قاضی نباید مانند یک ماشین جامد قانون جامدی را بر امری به‌طور ساده تطبیق کند، بلکه بایستی آن امر و آن قانون را در حال حرکت و تکامل فهمیده، قضیه را بسنجد، وگرنه با یک دستگاه جامد مکانیک فرقی نخواهد داشت و

خصوصیـات بشـری خود را از دسـت خواهد داد. مـا می‌خواهیـم در این موضوع به محکمه کمـک کنیم:

حـق، که به مجرد پیدایش بشـر و اجتماع وی به وجود می‌آید، عبارت اسـت از مجمـوع اختیـارات یک نفر یا یـک فرد قانونی. حق یـک فرد در مقابـل افراد دیگر مفهـوم وظیفـه را به وجود می‌آورد. عدالـت و حقانیت واقعی[1] عبـارت از حفظ آن حقوق و وظایف اسـت که برحسـبِ سـاختمان و تکامـل طبیعـی و منطقی فرد و جامعه بایسـتی بدان‌ها تعلق گیـرد. اصلی‌تریـن و اولی‌ترین آنها عبارت اسـت از حـق حیـات و آزادی، یعنی حقوق و وظایف متسـاویهٔ نسـبی افـراد در مقابل رنج تولید و اسـتفاده از مصـرف و انتظام امر تولیـد و مصرف؛ بنابرایـن عدالت واقعی در حفـظ آزادی ایـن حقوق و وظایـف می‌باشـد. متفکرین بزرگ مانند ارسـطو به تضمیـن ایـن حقـوق به‌وسـیلهٔ قیام‌هـا و اعتراضات شـدید فتـوا می‌دهنـد. قوانین عبـارت از فرمول‌های متبلور متحجری اسـت که طبقهٔ واضع آنهـا ادعا دارد که به عدالـت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده اسـت. چـون جامعه همواره در حرکـت و طبقات حاکمـه و ایدئولوژی آنهـا در ادوار تاریخی در تغییر اسـت، پـس قوانین نیز کـه محصول فکـر و حافـظ منافع آن طبقات اسـت و قـوهٔ قضایی کـه ماشـین اجـرا و اعمـال آن مدرج‌هاسـت در جریان دائمـی می‌باشـد؛ بنابراین قوانیـن مانند حباب‌هـای رنگارنگ، گاه تیره و گاه شـفاف، دور نـور ثابت عدالت واقعـی را فراگرفته اسـت. آیا ممکن اسـت قوانینی که به دسـت اقلیت وضع شـده اسـت شـفاف و حاکی عدالت باشـد؟ چه چیز ضمانت می‌کند کـه اقلیت واضع قانـون علی‌رغم طبع و مشـی و منافـع خود به فکـر منافع توده باشـد؟ تاریخ پُر از ایـن قوانین تیره‌وتار اسـت. قـوهٔ قضایی و مدرج‌هـای آن، یعنی قوانیـن، تابع طبقهٔ حاکمه و تکامل ادوار تاریخی اسـت. چه صحنه‌های جنایـت و قوانین جابرانه که بـه نام عدالت در تاریخ بشـر ظاهر و منسـوخ گردیده! در یونان قدیـم به نام همین قوانیـن تیره و مفتضحْ جام شـوکران به دسـت سـقراط به‌عنوان مخالفت بـا اربابِ انـواع شـهر، کـه آن روز مقدس بـود، داده شـد. در روم جمع کثیـری در صحنه‌ها

۱. مقصود از عدالت و حقانیت واقعیْ عدالت و حقانیت مطلق نیست.

طعمهٔ وحوش گرسنه شدند. در قرون وسطی به نام خدا و مسیح از طرفِ ادارات انکیزیسیون زبان‌ها بریده شد، توده‌ها از افراد بشر زنده‌زنده به آتش انداخته شدند! در قرون وسطی محاکمهٔ بین ارباب و رعیت جنگ تن‌به‌تن بود که در آن خانْ سواره و با سلاح و رعیتْ پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار می‌گرفتند. پس از ختم آن صحنهٔ فجیع نعش آن رعیت به‌عنوان محکوم از جلسهٔ محاکمه بیرون کشیده می‌شد. در دورهٔ تجددْ (رنسانس) پیشوایان سعادت بشر، مانند جوردانو برونو و غیره، به سوختن در آتش و زبان‌بریدگی محکوم شدند. گالیله اگر زانو به زمین نمی‌زد و با انگشت پا دنیایی را به ریش پاپ نمی‌خندانید نیز در آتش نمی‌سوخت. آیا قوانین جبار امروز و شهربانی‌های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه! دنیا به آخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افتضاحات است که به دست قوای قضایی طبقات ممتاز تکرار می‌شود تا آنکه دورهٔ وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع تودهٔ بشر برسد. هرقدر که این محکمه و لباس‌های رنگارنگ شما به نظرتان مقدس می‌آید قانون اعدام سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی هم به نظرشان مقدس بود. این جلسه هم مانند آن جلسات مضحک و فجیع روزی موضوع برای صحنه‌های نمایشات خواهد شد. قوهٔ محرک و تغییر قوانین به حدی بزرگ است که بزرگ‌ترین تعصبات هم نمی‌تواند مانع آن تغییر بشود.

کافی است به تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران باوجودِ این‌همه تعصبات توجه کنیم؛ پس قانون مقدس (!) نیست. فقط آن قانونْ مقدس است که حافظ منافع توده باشد. جدیت کنید با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمایید تا کارتان روزی مضحکهٔ نسل آینده نشود. حالا به قانونی که در این جلسه مطرح است توجه نمایید. هرگاه اقتصاد که پایهٔ جامعه است و قوانین اجتماعی به مرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند، به‌وسیلهٔ انقلاب تحول می‌یابد.

محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده حقانیت دارد. قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس جهت تحصیل این چند مادهٔ قانون قربانی شد. این انقلاب، برخلاف مشهور، به دست

اجانـب صورت نگرفـت، بلکه اجانب اسـتفاده نمودنـد. هنـوز آن انقلاب ناقص و محصـول آن نیـز از نظـرِ عدالـت ناقص بـود، زیرا اصـول آن قانـون از نفوذ فکر مونتسـکیو، ولتر و روسـو به قوانین فرانسـه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و ازجمله ایـران به وجود آمده اسـت. تازه ولتر راجع به این قوانین مشـروطه می‌نویسـد: این قانون نظیر همان زنگی اسـت که موش‌ها به گربه بسـتند، یعنی اسـتبداد را از میان نبُـرده، فقـط اقدام ظلـم را قبلاً اطـلاع می‌دهد. واضح می‌شـود که قانون اساسـی هنـوز از نظـرِ عدالـت خیلی ناقص [اسـت] و به همـان ترتیب که تحصیل شـده، بایـد کامل گردد. اما خدمـت بزرگی که همین قانـون ناقص به ایران نمـوده و باید اقلاً تا موقع رسـیدن وسـایل پیشـرفت سـیر قهقرایی نکنـد همـان روح طرفداری از آزادی عقایـد و تجزیهٔ قوانین کشـور به سـه قـوهٔ مقننه، مجریه و قضاییه اسـت. قانـونْ این حقـوق و آزادی و حـق ملـی را گران‌بهاترین سـرمایهٔ ملـت می‌داند که درحقیقت مشـخص مقـام و بزرگی یک ملت نیز می‌باشـد.

ملت ایران هم اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی را دایر به آزادی مطبوعات و انجمن‌ها و عقایـد برای حفظ شـئون خـود با خـون خریده اسـت. مجلس شـورا هیچ‌وقت جرئت نداشـته اسـت برخلاف وظایف و شـرافت خود، قانونـی مخالف روح این اصل وضـع نموده، از حقوقی که به وی داده شـده اسـت علی‌رغـم اکثریت به نام اقلیـت سوءاسـتفاده کند. ممکن اسـت قاضی ایـراد کند که مطابـق اصل تفکیک قـوا مـا وارد موضوع قانـون نمی‌شـویم و وظیفهٔ ما اجـرای قوانین قوهٔ مقننه اسـت. ما می‌پرسـیم آیا این قانون اساسـی مقدسـی که قـوا را از هم تفکیک کرده و شـما را با سـوگند شـرافت ملزم بـه اجرای قوانیـن نموده، شـرایط مجلس مقننیـن را نیز تعیین کرده اسـت یا نه؟

آیا شـما هرکس هـر قانونی داد بدون توجـه به طرز تصویـب، آن را مطابق اصل تفکیـک اجـرا می‌کنید؟ مجلس شـورا سـال ۱۳۱۰ این جرئـت را کرده، مـادهٔ ۶۰ قانون مجازات عمومی سابق را، که مجالس ملی برای حفظ انتظام کشور در مقابل شـورش‌ها وضع کرده بودند، تغییر داد. آزادی عقاید را رسـماً قدغن نموده، توهین کمرشکنی بر ملت ایران وارد آورد. هرقدر در هویت آن مجلس و تشریفات قانونی تشـکیل آن و منافاتی که قانون مزبور با روح قانون اساسـی دارد و سوءاسـتفاده‌ای

که مجلس از حق خود بدون توجه به احساسات عمومی نموده است بیشتر دقت کنیم این قانون مفتضح‌تر و کثیف‌تر در نظر ما جلوه می‌کند. به همین جهت ما آن را به یادگار محکمهٔ تاریخی امروز «قانون سیاه» می‌نامیم و برای حفظ شرافت ملت ایران نفرت شدید خود را نسبت به آن اظهار می‌داریم. اگرچه آن قانون اصولاً برای قدغن‌کردن فکر کمونیسم وضع شده است، درعین‌حال به جهت تکمیل عمل مفتضح خود تمام عقاید را قدغن نموده، یعنی مطابق آن می‌توان تمام عقاید را، اعم از سوسیالیستی و دموکرات و غیره، تعقیب کرد. انصاف بدهید آیا غرض قانون اساسی از آزادی عقاید همین قدغن‌کردن کلیهٔ عقاید بوده و آن خون‌ها برای همین ظلم امروز ریخته شده است؟ البته از آن مجلس هم بیش از این توقعی نبود، ولی محکمه‌ای که قانون مزبور را می‌خواهد به کار بَرَد باید در ظاهر و باطن آن نیز دقت کند، یعنی به هر دو طرف مدال باید تماشا کرد نه‌فقط به یک طرف آن. از حیث ظاهر بایستی تشریفات تصویب قانون مورد دقت قرار گیرد. همین دقت کافی است که ملغی‌ـو‌ـغیرمعتبربودن آن را به شما نشان دهد. از حیث باطن به محتویات آن قانون بایستی توجه نمود. به جهت این امر بایستی به ممالکی که سرمشق سلطنت مشروطه می‌باشند، مثل انگلستان و غیره، رجوع نمود. آیا در انگلیس تمام عقاید آزاد نیست؟ تمام عقاید در مجلس شورا نمایندگانی، که از کلیهٔ حقوق و امتیازات نمایندگی برخوردار می‌باشند، ندارد؟ این قانون اساسی و آزادی عقاید با آن قانون سیاه حکایت گربه و شتر عرب و کوسه و ریش‌پهن نیست؟ چه عواملی باعث شد که سال ۱۳۱۰ چنین قانون شومْ ملت ایران را ننگین کند؟ واضح است در اینجا ذکر نمی‌شود، همین‌قدر باید فهمید هرقدر تمدن یک ملت عالی‌تر است تحدید عقاید در آن کمتر است. مثلاً در ممالک درجهٔ اول مانند آمریکا و انگلیس و فرانسه و سوئیس و غیره، که سرمشق تمدن امروز می‌باشند، افکار عمومی را خفه نمی‌کنند، ولی در مستعمرات، مانند فلسطین و هند و غیره، به موجبِ درجهٔ تمدنْ افکار و عقاید به‌ترتیب با حبس‌های یک سال و سه سال و غیره تعقیب می‌شود. در تبت هرکس بت‌های محلی را نپرستد محکوم به اعدام است. هرقدر درجهٔ تمدن پست‌تر است، میزان حبس نیز بیشتر می‌باشد. از این جهت است که بایستی برای

عواملی که این ننگ توحش را با قانون ده سال مجازات برای ملت ایجاد کرده است جنبهٔ ارتجاعی شدید قائل شد. انصاف بدهید آیا اشخاصی که قانون سیاه را وضع کرده‌اند صلاحیت این کار را داشته و یا راجع به افکاری که قدغن کرده‌اند کوچک‌ترین رساله‌ای هم مطالعه نموده‌اند؟ به‌طور یقین نه، والّا مرتکب این جنایت نمی‌شدند. من بدون اینکه بخواهم از عقیدهٔ مخصوصی طرفداری کنم می‌خواهم با کمالِ انصاف به نام آزادی عقاید نکات ذیل را تذکر دهم. چطور می‌توان عقایدی را قدغن کرد که ریشهٔ علمی آن با آغاز جامعهٔ بشر شروع شده، در جمیع شعب زندگی فردی و اجتماعی از روی اصول و پایه‌های کاملاً عملی و منطقی اظهارنظر می‌نماید؟ هیچ عقیدهٔ اجتماعی و مذهبی در تاریخ بشر وجود ندارد که در مدت کوتاه حیات خود به اندازهٔ سوسیالیسم و کمونیسم راجع به آن کتاب تألیف و به این کثرت انتشار یافته باشد و این نشریات از مشکل‌ترین موضوعات متافیزیک و منطق گرفته تا عملی‌ترین و تازه‌ترین مطالب زندگی را در معرض انتقاد و بررسی قرار می‌دهد. چطور می‌توان بدون مطالعهٔ کوچک‌ترین ورق از این کتابخانه‌ها داشتن یک عقیده را با یک قانون ارتجاعی قدغن کرد؟ واقعاً شرم‌آور است که تمام پرونده‌های متهمین این دسته پُر است از سؤالاتی که آیا شما فلان کتاب را خوانده یا ترجمه کرده یا امانت داده یا فلان بحث علمی را کرده‌اید یا نه. اگر کشوری فقط از خرس و میمون و دد و دام هم مسکون باشد، این اعمال را بر فرض مسلّم‌بودن برای احدی جرم نمی‌شمارند. فراموش نکنید همان‌طور که مجلهٔ دنیا توضیح داده است شما مجبورید در جزئیات زندگی خودْ تمدن غرب را تقلید کنید. لباسی که امروز پوشیده‌اید، طرز غذا خوردن، منزلتان، قوانین و اصول محاکماتتان اساساً تقلید از تمدن غرب است. پس چرا در این مورد این‌قدر انحراف پیدا شده است؟ مگر انگلیس سلطنت مشروطه ندارد؟ مگر صریحاً طرفداری خود را از اصول دموکراسی و کشورهای دموکرات در این روزها به دنیا اعلان نکرده؟ چرا در این مورد از کشورهایی که در دنبالهٔ تمدن غرب قرار گرفته، دچار ارتجاع موقتی شده‌اند[1] تقلید می‌شود؟ اگر این

۱. اشاره به آلمان هیتلری است.

عمل سرمشق باشد، پس خوب است بعضی قوانین هم از بربرهای آفریقای مرکزی تقلید شود! در موقعی که در ممالک متمدن جایزهٔ نوبل را به پاس حفظ صلح عمومی دنیا به یک نفر، اوسیوسکی که نمایندهٔ این افکار بود، می‌دهند ننگ‌آور نیست که در این کنج خلوتْ همان افکار به‌عنوان اقدام بر علیه امنیت با مجازات ده سال حبس تعقیب شود؟ مخالفت با موازین اخلاقی و نوامیس مقدسهٔ بشر به‌قدری صورت وقیح به خود گرفته است که عقیده‌ای که از آزادی و صلح و جلوگیری از فقر و فساد و فحشا و خون‌ریزی صحبت می‌کند با مجازات ده سال حبس تعقیب می‌شود و چقدر برای یک جامعه ننگین است که طرفداری رنجبران و حفظ حقوق آنان در آن این‌قدر سخت مجازات می‌شود. چرا این‌قدر از رنجبران می‌ترسید؟ چقدر به چشم زننده است که مأمورین شهربانی تا چشمشان به ورقه‌ای که کلمهٔ رنجبر دارد می‌افتد با سروکلّه هجوم می‌آورند! جن از بسم‌اللّه به اندازهٔ شهربانی تهران از رنجبر نمی‌ترسد. مگر رنجبر تمام جزئیات حیات شما را تأمین نمی‌کند؟ مگر اکثریت ملت ایران به نسبت نُه‌دهم رنجبر نیست؟ مگر مخالفت با رنجبر مخالفت با ملت ایران و مخالفت با همان مشروطهٔ دموکراسی نیست؟ پس چرا تمام قوهٔ شهربانی صرف تعقیب طرفداران رنجبر است. این نوع تعقیب و محاکمه واضح می‌کند که شما نه‌فقط با توده مخالفید، بلکه نیز از آن سخت هراسانید. این تعقیب شدید غیر ترس‌ولرز علت دیگر نمی‌تواند داشته باشد. به‌این‌ترتیب شما اقرار تلویحی به قدرت توده می‌کنید. پس شما را به عاقبت وخیم این طرز عمل خودتان متوجه می‌سازیم. فقط از همین یک فقره محاکمهٔ فعلی و عاطل‌گذاشتن عده‌ای که ماهیانه مقدار زیادی کار مفید اجتماعی تحویل جامعه می‌داده است در مدت حبس گذشته در حدود یک میلیون ضرر مستقیم به جامعهٔ ایرانی رسیده است. این ضرر و نظایر آن نتیجهٔ همان جنایتی است که روزی مجلس شورا مرتکب شده، قانون سیاه را تصویب نموده، تا ببینیم مطابق رأی محکمهٔ امروز شما تا چه درجه می‌خواهید شریک جرم آن بشوید!

تقاضای اول ما امروز این است که دیوان تمیز به نام عدالت و به نام حفظ شرافت ملت ایران مخالفت قانون سیاه را با روح و اصول قانون اساسی و با آزادی

ملـت و عقاید به مجلس شـورا تذکر داده، الغـای آن را جداً بخواهـد و تا این حق کسـب نشـده، قوانینی که واجد شـرایط معینهٔ قانون اساسی نیسـتند اجرا نشوند.

۲. پرونده‌ها و قوهٔ مجریه

حال که خصوصیت قانون سـیاه معلوم شـد به پرونده‌هایی کـه محکمه می‌خواهد قانـون را بر آنهـا تطبیق کنـد توجه می‌نماییم. سـه عامـل عمدهٔ کامـلاً غیرقضایی کـه قـوهٔ قضایـی یعنی شـما و همچنین مـا را ملعبهٔ خـود قـرار داده، امـروز به این طرز می‌رقصاند باعث تشـکیل این پرونده‌ها گردیده اسـت. آن سـه عامل عبارتند از: اولاً سیاسـت داخلـی به جهت ترسـاندن تـوده از آزادی افـکار و عقایـد، ثانیاً سیاست خارجی برای انتظام بعضی روابط سیاسی، ثالثاً عامل اداری یعنی شهوت فوق‌العـادهٔ شـهربانی تهران برای تظاهـر و خودنمایی و جلب‌توجـه مافوق‌ها برای اسـتفاده از دوام موقعیـت و ارتقـای رتبـه و غیره. آیا شـرم‌آور نخواهد بود که شـما وجـدان قضایی خـود را ملعبهٔ این شـطرنج‌بازی‌ها قـرار دهید؟ طرز تشـکیل این پرونده، که نمونه‌ای از کلیهٔ عملیات دیگر شـهربانی و مظهر قوهٔ مجریه اسـت، به شـرح ذیل بوده اسـت: قبـل از توضیح متذکر می‌شـوم کـه کلیهٔ آنچه کـه در اینجا به‌عنوان جنایت نسـبت داده می‌شـود با اسـناد و مدارک اسـت و با این شـرح آقای دادسـتان و محکمـه را ملـزم به تعقیـب مرتکبیـن جرایـم می‌نمایم که خـودداری از آن خیانـت بـه وجـدان و اخـلاق قضایـی و مخالـف قوانیـن و مقررات اسـت. ازاین‌حیـث ایـن دفاعْ حکـم حملـه و عرض‌حـال را دارد کـه قوهٔ قضایـی موظف اسـت بدان ترتیبِ اثر دهد.

در اواخر سـال ۱۳۱۵ شهربانی شـخص مظنون به قاچاق را دسـتگیر می‌نماید. از خصوصیـات این شـخص اینکه خـود را ضدکمونیسـت معرفی می‌کنـد و ادارهٔ سیاسـی و دادسـتان گفته‌های او را به‌عنوان راسـت سـندیت می‌دهند. این شخص برای خلاصی خود یک‌سلسـله آشـنایی‌های معمولـی خود را تبدیـل صورت داده و به‌عنـوان یک جریان سیاسـی به شـهربانی می‌دهد. این قبیل مـدارک را که نظایر آن زیـاد پیش خواهد آمد صدق مبـدل به کذب می‌نامیم. این ادعا، آنکه شـخص مزبـور مدتـی مسـافرت‌های قاچاق خـود را کتمان می‌کنـد و اصـرار می‌نماید که حتمـاً او را به مرکز بیاورند (رجوع به شـروع پرونده) تا جعلیـات خود را آب‌وتاب

داده، در مرکزْ شغل جاسوسی پلیسی گرفته، ضمناً خود را خلاص کند. پس از رسیدن ابتدا یک نفر را متهم به جاسوسی می‌کند. بطلان این تهمت او به‌قدری واضح بود که حتی شهربانی حریص هم مجبوراً از آن صرف‌نظر می‌نماید. بعد، چنان‌که خود در پروندهٔ خود ذکر کرده است، عمداً برای اینکه اظهار خدمتگزاری کرده باشد، عده‌ای را به عنوان مختلف اسم برده، دستگیر می‌نماید. البته تقدم و تأخر این مطالب با آنچه که پرونده‌ها نشان می‌دهد فرق دارد، زیرا در پرونده‌های شهربانی جدیت کرده، خود را کاشف یک قضیهٔ بزرگ جلوه [می]دهد. شهربانی، تحت تأثیر عوامل سه‌گانهٔ سابق‌الذکر، عدهٔ کثیری را بدون مدرک دستگیر می‌کند که من هم جزو آنها می‌باشم. با آن نقشه‌هایی که شخص مزبور داده، اگر عوامل مزبور مؤثر نبود، چرا شهربانی ما را تحت دقت قرار نداد که اسناد صحیح به دست آورده، مرتکب آن‌قدر جنایت و فشار و شکنجه و تخلف قانون نشود؟

روز دوشنبه ۱۳۱۶/۲/۲۰ در جزو دستگیرشدگان شخصی را شهربانی تهدید به اعدام می‌کند و این تهدید به‌واسطهٔ وجود یک پرونده و سابقه‌ای راجع به مشارٌالیه در دادرسی ارتش مؤثر واقع می‌شود. مشارٌالیه مجبور می‌شود تمام فانتزی‌ها و افسانه‌های تلقین‌شده را، که شهربانی خود موجد و بافندهٔ آن بوده است، تصدیق کرده و از خود شاخ‌وبرگ جعلی برای آن ترتیب دهد. صدق‌های کذب‌شده در این پرونده زیاد است. روز سه‌شنبه ۲۱ اردیبهشت تمام دستگیری‌ها به عمل آمده و فرقهٔ جعلی که ساختمان آن در روی میز ادارهٔ سیاسی انجام می‌گرفت به همه تحمیل شد. در اینجا به عبارتی که در ادعانامه است و کشف فرقه را به تحریرات من نسبت داده، توجه مخصوصی می‌نماییم. این عبارت فقط یک اشتباه یا جعل معمولی نبوده، یک شاهکار پلیسی است که به دست دادستان صورت گرفته است. پرونده‌ها نشان می‌دهد که تحریرات من مختصری از ۲۱ و اصولاً از ۲۳ شروع می‌شود. در این تاریخْ جعلِ شهربانی تکمیل شده، همه دستگیر شده بودند. تحقیق این کذب کثیف را که لطمه به حیثیت من است می‌خواهم و آن خود دلیل کذب ادعانامه است. بدین‌منوال در تاریخ مزبورْ اختراع و سرخاب‌وسفیدآب یک

فرقهٔ عظیم خیالی از طرفِ شهربانی تکمیل می‌شود. چون تنها چیزی که ممکن بود ایجاد هراس کند وجود یک فرقهٔ اشتراکی است، بنابراین به آن تشکیلات جعلی هم همین نسبت داده شده. از روز بعدْ دستگیری‌های جدید شروع و از آن به بعد این فرقهٔ خیالی که در آن رُل منشی‌گری و مبلّغی آن را برای من قائل شده بودند به همه تحمیل می‌شود. برای بزرگ‌کردن موضوع به‌واسطهٔ خصوصیات شخصی به من توجه خاصی نموده، دو روز بعد به ادارات و سوابق تحصیلی من مراجعه نموده، روز دیگر به اوراق من رسیدگی کرده، مزاحم اشخاصی که در مراسلات من نام برده شده بودند شده، به تکمیل اختراع خود پرداختند. اگر به پرونده‌های شهربانی من مراجعه کنید، خواهید دید که باوجودِ آن‌همه فشار، من زیر بار این تحمیل نرفته، فقط برای خلاصی از فشارْ مطالعهٔ فلان کتاب یا رساله را به خود نسبت داده‌ام تا از فشار خلاص شوم، چه می‌دانستم اگر روزی پرونده‌ها به یک محکمه مراجعه شود (موضوعی که آن موقع به‌واسطهٔ وجود بلاتکلیفی‌های ده‌ساله ابداً حدس زده نمی‌شد)، یک قاضی باشرف مطالعه و بحث مطالب را نمی‌تواند جرم حساب کند؛ همین مقاومت من خود بهترین دلیل جعلی‌بودن تشکیلات ادعایی است. به‌علاوه دلایل ذیل ادعای اختراعی‌بودن افتراهای شهربانی را واضح می‌نماید (راجع به صحت تمام تاریخ‌ها که ذکر می‌شود به پرونده‌ها رجوع شود).

دلیل دوم) گرفتاری عده‌ای بی‌گناه به‌عنوان اینکه پانزده سال قبل عضو انجمن علمی موسوم به فرهنگ بوده‌اند. بدون صرف وقت فقط تذکر می‌دهم این عضویت جرم نبوده، اگر جرم هم باشد مشمول قانون مرور زمان است. امروز هم پارکهٔ بدایت و شهربانی پرونده‌های آن بدبخت‌ها را مانند توپ فوتبال به طرفِ هم پرتاب و برای استخلاص آن بی‌تقصیرها تقصیر را به گردن هم می‌اندازند. آیا جز عوامل سه‌گانهٔ مزبور چیز دیگری ممکن است علت این غلط‌اندازی مفتضح باشد؟

دلیل سوم) گرفتاری عده‌ای کثیر بدون هیچ نوع مدرک قانع‌کننده که خودتان هم امروز مجبور به تصدیق آن خواهید شد. این بیچاره‌ها یک‌سال‌ونیم

است بدبخت شده‌اند. چند روز قبل زن آن خیاط با هفت بچه پیاده به زندان قصر آمده بود. بچه‌ها به محضِ دیدن پدر چنان فغان برآوردند و دامن او را از پنجره برای خلاص‌کردنش کشیدند که دل سنگ زندانبان‌ها هم تاب نیاورده، شروع به گریه کردند. این شخص را که مأمورین مربوط هم بی‌تقصیر تشخیص داده و پیشنهاد استخلاصش را نموده‌اند (رجوع به ادارهٔ سیاسی) هنوز هیئت‌مدیرهٔ شهربانی برای تکمیل تظاهر و خودنمایی از خلاصی او خودداری کرده‌اند تا عدهٔ محبوسین زیاد باشد و خدمت آنها مهم جلوه کند. این نوع گشادبازی در دستگیری بی‌گناهان و این نوع گستاخی در مقابل قوانین کشور جز یک قمار اداری و سیاسی بیش نیست که خانواده‌ها را به فلاکت انداخته، ملتی را رنجانیده است. من این موضوع را در پروندهٔ شهربانی هم به حالت اعتراض شدید توضیح داده، آنها را به وخامت امر متوجه کرده‌ام (معلوم شد که شهربانی به میل خود مقداری از اوراق پرونده‌ها را پاره کرده است. معذلک بقیهٔ این اوراق حاکی از این ادعاست). این عملیات شهربانیْ امنیت قضایی را از ملت سلب کرده، هیچ‌کس در گوشهٔ خانهٔ خود از این پاپوش‌دوزی‌های قماربازانه، که فساد اخلاق و مادی‌بودن مأمورین هم مزید بر علت آن است، آسوده نیست. دلایلی که علاوه بر دو دلیل فوق ذیلاً اضافه می‌شود یک‌سلسله عملیات خلاف قوانین و مقررات مملکتی است که ارتکاب هریک از آنها قانوناً جنایت است و شهربانی با کمالِ بی‌پروایی مرتکب آنها شده است و من مطابق شرح فوق مجازات آنها را در حدود مقررات قانون خواهانم.

دلیل چهارم) دستگیرکردن افراد از طرفِ مأمورین شهربانی بدون اطلاع قوهٔ قضایی و تعرض و دخول عنفی در منازل برخلاف مقررات بوده است. مدرک این ادعا: دفاتر دادخواهی؛ این عمل مخالف اصول ۹ و ۱۳ متمم قانون اساسی و مفاد مادهٔ ۷ و ۲۶۶ از قانون مجازات عمومی است.

این ارتکاب جرم هم به‌واسطهٔ وجود عوامل سابق‌الذکر است، والّا شهربانی داعیه نداشت که این خیانات و جنایاتی را که ذیلاً تشریح می‌شود مرتکب گردد.

دلیل پنجم) دستگیری و تفتیش منازل با آن صورت فجیع برخلاف مادهٔ ۹۴ اصول محاکمات[1] جزایی موقع شب به عمل آمده است. مدرک این ادعا: دفتر زندان و شهادت خود مأمورین توقیف.

دلیل ششم) حبس‌کردن شهربانی و قبول‌کردن زندانیان بدون دستور دادستان و با مراجع دیگر قضایی، اخفای نامه‌ها، نرساندن نامه‌های ما به دادستان برخلاف مواد ۱۲۳ و ۱۲۴ اصول محاکمات جزایی و ۱۹۳ قانون مجازات عمومی. مدرک این ادعا: اخفای ما در زندان بدون اطلاع دادستان و نامه‌های راکد ما یا نامه‌های پاره‌شده با اطلاع شهود در زندان.

دلیل هفتم) ضبط و توقیف مراسلات پستی، مخالف اصل ۲۲ متمم قانون اساسی و مادهٔ ۹۹ اصول محاکمات جزایی. مدرک این ادعا: مراسلات پستی ضبط‌شده در پرونده.

دلیل هشتم) دزدی و واردکردن خسارات به‌عنوان شکنجه و فشار. خسارات وارده عبارتند از خساراتی که به‌واسطهٔ توقیف غیرقانونی و جلوگیری بی‌مورد از رسیدگی به کارها وارد آمده و دیگر دزدی‌های زندان مطابق صورت مخصوص که ازآن‌جمله است دزدی غذای روز و شب من در مدت چهار ماه در حدود روزانه ده ریال که جمعاً ۱۲۰۰ ریال می‌شود. مدرک آن: دفاتر زندان و شهادت اجزای زندان و پاسبانان و محبوسین دیگر و نظافتچی‌ها؛ برای مثال توسط محکمه احضار شاهد را خواستار شدم. فقرهٔ دیگر دزدی پول نقدی است که به اسم من در جریان مردادماه ۱۳۱۶ موقعی که مرا لخت روی زمین مرطوب انداخته بودند به زندان داده شده و متصدیان دزدیده‌اند. مراسلات متعدد در این موضوع بلاجواب مانده است. وصول این اموال سرقت‌شده را از اعضای شهربانی خواستار است.

دلیل نهم) اقدام به تحقیقات غیرقانونی به جهت انجام افترای فرقهٔ سابق‌الذکر برخلاف مواد ۱۸ و ۲۰ از اصول محاکمات. اگر جعل سابق‌الذکر را شهربانی در نظر نداشت، چه داعی داشت که با ارتکاب جنایات مشروحه و برخلاف مواد سابق به تحقیقات غیرقانونی اقدام نماید.

۱. این کلمه به‌صورت «حاکمات» آمده بود که احتمالاً غلط است.

دلیل دهم) ابراز توحش و بربریت بی‌نظیر در تحقیقات غیرقانونی مذکور برخلاف مواد ۳۱ و ۱۳۶ قانون مجازات. توحش‌های مزبور به قرار ذیل است:

الف) شکنجه‌های بدنی: به عدهٔ زیادی از ما شکنجهٔ جسمی وارد کرده‌اند. این عمل در شهربانی برای عموم مخصوصاً برای متهم سیاسی وجود دارد.

برای من از همان شب اول دستگیری دستبند را در استنطاق پیش آورده، بالاخره در عشر اول تیرماه ۱۳۱۶ در اتاق ادارهٔ سیاسی برای گرفتن اقرار منشی‌گری و تبلیغ و انتشار مقالات با امضای جعلی احمد که در پروندهٔ شهربانی منعکس است دستبند زدند. حاضرین این جلسه که شاید فقط با قید قسم شرافت می‌توان از آنها شهادت گرفت (؟!) عبارت بودند از اسفندیاری عباس‌خان، فتوحی و خسروانی و جوانشیر[1] که ابتدا حضور داشت و در این موقع از خجالت سرخ شده بود. از آن تاریخ ادارهٔ سیاسیْ آن ننگ را برای خود ایجاد کرد. یک مدرک مقنع برای وجود این شکنجه‌ها آنکه استنطاقات من که ابتدا نوشته شده است از طرفِ من امضا نشده و من برای چنین روزی پیش‌بینی کرده و در کنار آن جواب اشاره کرده‌ام که این اوراق باطل است. دو روز بعد همان سؤال و جواب شروع می‌شود و مخصوصاً با این عبارت شروع کرده‌ام: «پس از شنیدن و اطلاع...»، با این عبارت واضح کرده‌ام که آنچه که من آن روز نوشته‌ام مخفف تلقینات تحمیلی بوده است. جز شکنجه علت دیگری نمی‌تواند این تغییر وضع ناگهانی را ایجاد نماید. دیگر از شکنجه‌های بدنی، که به منظور گرفتن اقرارهای لازم به کار برده و باز هم موفق نشده‌اند، توحش ننگین و فراموش‌نشدنی ذیل است که جنبهٔ تاریخی دارد و از ادلهٔ تاریخی این اوضاع ننگین به یادگار خواهد ماند، زیرا شهربانی و روحیهٔ قوهٔ مجریه را تا درجهٔ فرّاشان و داروغه‌ها و میرغضب‌های قرون وسطی تنزل داده است، به شرح ذیل: مرا با تصمیم عامدانه برای کشتن به‌کلی عریان کرده، در یک سلول مجرد مرطوب، اتاق ۲۸، دالان سوم زندان موقت

۱. عباس اسفندیاری، جوانشیر، فتوحی و خسروانی بازجویان ادارهٔ سیاسی شهربانی بودند که در تمام جریان بازجویی از افراد ۵۳ نفر و در شکنجهٔ آنها شرکت داشتند (نقل از متن آخرین دفاع دکتر تقی ارانی در دادگاه جنایی تهران، منتشرشده در سایتِ iran-archive.com). هرچند متن دفاعیهٔ دکتر ارانی در این جلد اسناد کامل‌تر است، اما برخی بخش‌های ناخوانای آن را با متن مذکور تطبیق داده‌ایم.

کـه فرشِ پُرحشـراتِ آن را هم جمع کـرده بودند، مدت چهار مـاه انداختند. چون معلـوم شـد که من شـب‌ها کفش‌هـای خـود را زیر سـر می‌گذارم و ممکن اسـت بتوانم باوجودِ سـختی و رطوبت زمیـن قدری بخوابم، آنها را هم گرفتند. رسـیدن غـذا و پـول را هم قدغـن کـرده، آن را دزدیدند. رطوبـت این اتاق به حدی اسـت کـه تا کمر دیـوار آن قـارچ می‌روید و مـن از این قارچ‌هـا همواره به طبیـب زندان ارائـه داده‌ام و قطعاً حالا هم هسـت و جـداً می‌خواهم آنجا را معاینـه نموده، رأی طبیـب قانونی را راجع به حبس سـخت در زمین مرطوب و بی‌فـرش آن بخواهند. مدارک صحت این مدعا: دسـتور شـهربانی به زندان، عمل‌کردن دسـتور از طرفِ مأمورین زندان با شـهادت شـاهدها که مطابـق مراسـلهٔ ۱۳۱۷/۶/۲ دعوت آنها از محکمه خواسـته شد و شهادت کلیهٔ زندانی‌های دالان سوم در آن تاریخ. رسیدگی به این توحش را خواهانم. مدرک دیگر این مدعا مبتلاشـدن من به دو مرض، یکی روماتیسـم و دیگـری ضعف قلب، اسـت که مطابـق دفاتر و گزارش‌هـای بهداری زندان در مدت مزبور بر من عارض شـده اسـت.

قضـات! می‌فهمید چـه می‌گویم؟ مرض برای تمـام عمر در نتیجـهٔ جنایات قوهٔ مجریـه (؟!). مسـئول وجدانی این جنایات کیسـت؟ اگر تعقیب مجرم نشـود، آیا قـوهٔ قضایی، یعنی همهٔ شـما، شـریک جرم این جنایـات نخواهید بـود؟ نظیر این جنایـات در شـهربانی زیاد اسـت. کافی اسـت زندانـی لانـهٔ ۲۷ دالان اول زندان موقت را بخواهید. بیضه‌های این شخص در نتیجهٔ آویزان‌کردن سنگ در شهربانی مشـهد ناقص شـده اسـت. می‌توانید امر به معاینه بدهیـد. قوهٔ قضایـی خوابیده و میرغضب‌هـای جامعه با فعالیت تمـام بیدارند.

ب) دیگر از انواع فشارها حملات و شکنجه‌های روحی است. شهربانی همه و مرا هم تهدید به توقیف تمام اعضای خانواده نموده اسـت. وجود محبوس نسـوان و محبوس‌بـودن یک‌عـده زنـان بی‌گناه به‌عنوان سیاسـی کـه چند سـال بلاتکلیف مانده‌اند و فقدان هر نـوع وجدان اجتماعی متجددین و تعصبات مذهبی متقدمین بـرای حفظ حیثیت نسـوان دلایل قـوی برای مؤثربـودن این تهدیدات بـود. قریب یـک سـال بود که مـرا از سـلامت مادری که در بسـتر مرض سـخت ترکـش کرده بودم، به‌عنوان فشار، بی‌خبر گذاشـتند. نظایر این فشارهای روحی هم زیاد است.

اشـاعهٔ خبـر اعدام ما برای مشـوش‌کردن روحیهٔ خانـوادهٔ مـا و محرومیت در تمام مـدت از ملاقات و وسـیلهٔ مطالعه و مجرد نگاه‌داشـتن مدت یک سـال ازآن‌جمله اسـت. میخ‌کردن پنجـرهٔ اتاق مجرد من با شـهادت نجـار و طبیب زنـدان به قصدِ منع ورود هوا و اعـدام تدریجی نیز جزو این شکنجه‌هاسـت.[۱]

ج) فحش یکی از وسایل فشار و شکنجهٔ مهم شهربانی است. باید تصدیق کرد که شـنیدن ناسزا برای امثال من از دسـتبند قپانی دشوارتر است. ازجمله ناسزاهای زیـاد که به من گفتند نسـبت بی‌وجدانی به‌عنوان عامل اجانب بوده اسـت. جواب مـن این بود کـه عامل اجنبی‌بودن بی‌وجدانی اسـت، ولی باید تحقیق شـود عامل اجانب کیسـت. استهزا و مسخرهٔ متهم میان مأمورین بی‌ادب خیلی معمول است.

د) اوضاع زندان تهران خود از شکنجه‌هایی است که متهم را بر اقرار غیرصحیح مجبـور می‌کنـد. زندان تهـران محیطی اسـت کـه دیوارهـای آن مانند دیـوار چین داخـل زندان را از کشـور و قوانین آن مجزا سـاخته، ظلم و فشـار و دزدی بی‌باکانه در داخـل آن به‌حدّاعلاسـت. هـر روز صـدای شـلاق با شـمارهٔ صدها با دسـتور کوچک‌ترین وکیل شـنیده می‌شود. شـهریورماه ۱۳۱۶ معاون زندان موقت که یک نایـب اول بـود با چکمـه لگدی به محبـوس کُـردی که زیر شـلاق بـود زده، پردهٔ گوش ایـن محبوس ابـد را پاره کرد (رجـوع به پیشـینهٔ غیرقانونـی در تاریخ مزبور در زندان موقت). اگر کسـی در نتیجهٔ سـال‌ها بی‌تکلیفی و فشـار اعلان گرسنگی کند، به‌جای مدعی‌العموم که در ممالک متمدن مرسـوم اسـت اماله بالاسـر متهم حاضـر می‌شـود و برخـلاف دسـتورات حفظ‌الصحـه غـذا را میرغضـب‌وار تنقیه می‌نمایند. شکسـتن دندان و مبتلاشـدن به امراض روده در نتیجـهٔ این فجایع زیاد اسـت. گرسنگی اخیر محبوسـین بلاتکلیف سیاسی پس از هشـت نُه سال، که نُه روز دوام کـرد، از ایـن قبیل اسـت. فجایع زیاد ماننـد گزارش‌های نامسـاعد برای آزار آنهـا به محاکم مربوطـه در این زمینه بـه عمل آمد.

ازجمله یکی از آنها پس از چند سال بلاتکلیفی در اثر چنین گزارش‌های کذب، باوجودِ اقرار صریح دادرسـی ارتش به بی‌تقصیری متهم، به ده سال حبس محکوم

۱. این شکنجه‌ها روزبه‌روز شدیدتر شد تا آنکه به قتل او منجر گردید.

شـد. غذای زنـدان در نتیجهٔ دزدی‌ها جز آب سـرد و چند عدد لوبیا بیش نیسـت. مریض‌ها دوا و غذا ندارنـد. مطالعهٔ احصاییهٔ متوفیات زندانْ مخوف اسـت. برای هواخـوری و حمام و سـایر لـوازم مجاز مخصوصـاً در زندان موقت جز با رشـوه، طـور دیگر نمی‌تـوان کار کرد. دادن رشـوه به اسـم «گاوبندی» و اجـرای مقررات و غیره مصطلح اسـت. مجازات‌کردن و دسـتبندزدن بی‌مدارک از طـرفِ زندان در نتیجـهٔ نظریـات شـخصی بسـیار معمول اسـت. من خـودم پـس از قطـع رابطه با محکمـه قطعاً به‌واسـطهٔ اظهار حقایـق، که لازمهٔ فـداکاری و وظیفـهٔ وجدانی من اسـت، دچار همین اشـکالات خواهم شـد. ولی چه باک؟[1]

ه) دیگـر از انـواع شـکنجه تهدیـد به قتل اسـت و بـه مـن گفتنـد... «فرمودند آن‌قـدر شـکنجه بدهیـد که هرچـه شـما می‌خواهیـد اقرار کند. شـکنجه بـه قصدِ کُشـت باشـد، اگر هـم مُرد بـه درک... .» ایـن تهدیدات شـهربانی تهـران معمولاً مؤثر اسـت، زیرا قتل امثال حجازی در زندان، که زیر شـکنجه مُرده، زیاد اسـت. خبـر قتل شـخص مزبور را در اغلـب جراید اروپـا خواندم که دنیایی را نسـبت به ایـن وضـع غضبناک کرده بـود. با این‌همه نسـبت‌ها البتـه بدیهی اسـت که تهدید به قتـل در بعضـی مؤثر واقع می‌شـود.

و) تهدیـد به بلاتکلیفی یکی از وسـایل مهم شـهربانی می‌باشـد، چنان‌که عدهٔ زیـادی را تا هشـت نُـه سـال بلاتکلیف نگاه داشـته‌اند. این عـده را همـواره به رخ متهم می‌کشـند. ایـن بلاتکلیف‌هـا، که شـهربانی به آنهـا از ترس محکمـهٔ فعلی ما وعدهٔ رسـیدگی به امر داده اسـت، زنـدان تهران را پُـر کرده‌اند. دسـته‌های مهم آنهـا به قرار ذیل اسـت:

اولاً دسته‌ای از تبریز به اتهام طرفداری از رنجبر؛

[ثانیـاً] دسـته‌ای از آبـادان به اتهـام اینکه علیـه کمپانـی انگلیس بـرای مزدوران ایرانـی مزد بیشـتر خواسـته‌اند؛

ثالثاً دسته‌ای از آستارا؛

۱. آیا قتل دکتر ارانی در زندان دلیل صحت این گفتهٔ دکتر نیست؟

رابعاً متفرقه، مانند آزادی‌خواهان و روزنامه‌نویسان و غیره؛

خامساً عده‌ای که حبسشان تمام شده، بدون مجوز قانونی محبوسند؛

سادساً عده‌ای از رشت که نسوان هم جزو آنها هستند؛

معنی این بلاتکلیفی را شاید درست نفهمید. باید به زحمت مجسم کنید تا صحنه‌های فجیع آن در شما مؤثر واقع شود.

چند نفر از آنها پس از سالیان دراز در زندان مُردند و هرقدر تقاضا کردند که خانوادهٔ خود را از پشت پنجره‌های آهنین ببینند ممکن نشد.

چون دادن ملاقات تحت اختیار زندان است و مانند کارهای دیگر تابع قانون نبوده، بلکه مخالف با آن است، الان هم آن محبوسین بلاتکلیف چند سال است از ملاقات خانواده محرومند. مادرها و بچه‌های عده‌ای از آنها در این مدت مُردند.

می‌گفتند مادر یکی از آنها وقتی‌که در زیرزمین مرطوب جان سپرد، آخرین مالکیت یعنی لحاف پارهٔ خود را به پاسبانی که همسایه‌اش بود وعده داد که او را در حال احتضار پشت پنجرهٔ آهنین زندان برساند تا بلکه برای آخرین بار پسرش را ببیند. ممکن نشد و جان سپرد. مسئول این فجایع، یعنی حبس طولانی بدون مجوز قانونی و یا حبس‌های درازی که قاضی بی‌پروا با کمالِ بی‌انصافی تعیین می‌کند، کیست؟ بالاخره بایستی به این آدم‌دزدی‌های بی‌قانون خاتمه داده شود؟

بنا بر تمام این اوضاع تقاضای دوم ما این است که تمام این مراتب تحقیق و شکنجه عموماً، و برای محبوسین سیاسی خصوصاً، اکیداً قدغن شود. تقاضای سوم ما این است که به فجایع زندان و سستی محاکم خاتمه داده شده، زندان تحت اختیار محاکم قرار گیرد. تقاضای چهارم ما این است که بلاتکلیفی و حبس‌های غیرقانونی اکیداً ممنوع و بلاتکلیف‌ها فوراً آزاد و یا به محاکم احضار شوند.

دلیل یازدهم) برای اثبات اینکه شهربانی نظر خاصی به متهم و بزرگ‌کردن کارهای باطل خود داشته، این است که همه را برای قبول اباطیل فجیع خود اغفال کرده، فریب داده است. به جوانانی که آنها را از سر امتحان بیرون کشیده، به زندان آورده، وعده داده است که اگر اوراق را امضا کنند و مطابق میل آنها اقرار نمایند، فوراً به جلسهٔ امتحان عودت داده می‌شوند. به‌عنوان یک مدرک

تذکـر می‌دهم کـه از بزرگ‌گویی‌هایـی که یک جوان کم‌سـن در پروندهٔ شـهربانی خـود کـرده بعد حقایـق را در عدلیـه گفته اسـت، به‌خوبی واضح می‌شـود که جز تلقیـن علت دیگری برای آن اقاریـر وجود ندارد، والّا واقعاً اگر تشـکیلاتی در کار بـود، درهرحـال کارهایـی را که مشـارٌالیه به خود نسـبت داده اسـت، بـا آن وضع فعلـی روحـی و جسـمی کـه دارد، بـه وی رجـوع نمی‌کردند. شـهربانی رسـماً به همـه گفته اسـت که شـما ایـن مطالب را که بیـان می‌شـود تصدیق کنیـد، پی کار خود بروید، غرض شـما نیستید، بلکه تعقیبِ ارانی اسـت. یکی از جوانان حاضر قسـم شـرافت می‌خورد که شـب در زندان گوش می‌داده اسـت کـه در حجره‌های مجاور صحبت‌های این اشـخاص ناشـناس را شـنیده، فردا در ادارهٔ سیاسـی آنچه را کـه از همـه شـدیدتر به نظر می‌آمد به خود نسـبت داده اسـت تا بالاخـره آنها را راضی کـرده، بتواند سـر امتحان خود حاضر شـود.

پروندهٔ این شـخص خـود دلیل این مدعاسـت، زیرا به خود حرف‌هایی نسـبت داده که ادارهٔ سیاسـی هم ترحمـاً برای آنها ادعای صحت نکرده اسـت.

دلیـل دوازدهم) گرفتن اقرار به اکراه اسـت که بایسـتی مطابق مـادهٔ ۳۳۳ قانون مجازات عمومی تعقیب شـود. اوراق اسـتنطاقی را تا چندین بـار پاره نمی‌کردند و جـواب مطابق میل نمی‌گرفتنـد از متهمین دسـت‌بردار نبودند.

دلیل سـیزدهم) شـهربانی متوسـل به جعل کذب شده اسـت. مرتکبین مطابق مواد ۷۹ و ۱۰۴ و ۷۵۹ از قانون مجازات بایسـتی تعقیب شـوند. مهم‌ترین مدرک واضـح بـرای اثبات ایـن عمل اینکـه شـهربانی در گزارش خـود مطالبـی به‌عنوان اقـرار صریـح متهمیـن (نه نظریـهٔ شـهربانی) قلمداد کـرده که کذب محـض بوده اسـت. مسـتنطق بارها به اشـخاصی اعتراف نسـبت داده که خود موقع مواجهه به کذب آن متوجه شـده است.

از ایـن مـوارد زیـاد اسـت و در موقع دفـاع نکات مختلـف از طـرفِ همه تذکر داده خواهد شـد. مخصوصـاً محکمه را بـه اهمیت این جعل متوجه می‌سـازیم و اگـر در مـوارد بسـیار با کمـالِ وضوح به کمـک پرونده‌هایـی کـه روی میز حاضر اسـت ثابت کردیم که شهربانی جعل کرده انتشـار اکاذیب داده است، دیگر محل کوچک‌ترین تردیدی برای راسپوتین‌بازی و تئاتردادن شهربانی به نام منافع شخصی

باقی نخواهد ماند. به من، که چیزی اساساً انتشار نداده‌ام و هرچه گفته‌ام صدق محض است، انتشار اکاذیب نسبت داده‌اند[1] و حال‌آنکه مطابق پرونده‌های موجود بایستی شهربانی با آن مادهٔ ۲۶۹ تعقیب شود، نه من. عدهٔ این کذب‌ها زیاد است و ما در هر مورد که ذکر کنیم رسیدگی جدی را خواهانیم، ولی یکی از اینها را که برای واضح‌کردن موضوع اهمیت مخصوصی دارد تذکر می‌دهم و آن نسبت به شخص من است. اگر اظهارات مرا در ادارهٔ شهربانی مورد دقت قرار دهیم و آنها را با اظهارات دیگران مقایسه کنیم، واضح خواهد شد.

اگر برفرض شهربانی می‌خواست روابط موجود بین اشخاص را روابط حزبی و سیاسی بداند، اشخاص دیگری که از هر حیث می‌بایستی کارهای مهمی به آنها نسبت داده شده باشد در پرونده‌ها موجود است و مع‌ذلک با کمالِ وقاحت، به‌واسطهٔ خصوصیتی که در وضع شخص من بوده و به اشتهای تظاهرات آن جواب مساعدتر و مثبت‌تری می‌داده است، نسبت‌های کذب و شدید به من داده‌اند که متأسفانه در پارکه هم که به اصل پرونده متوجه نشده، گزارش شهربانی را فقط در نظر گرفته است، مؤثر واقع گردیده. معلوم نیست دیگر چه عوامل مادی در این نسبت‌های جعل رُل بازی کرده است، ممکن است خودتان حدس بزنید.

حال دارد یک‌رشته اکاذیب کم‌کم صورت واقعی به خود می‌گیرد و دادستان، که آلت دست شهربانی است، روی آن جعلیات ادعانامه تنظیم کرده و به حال غضب، که چرا من در مقابل فشارهای آنها مقاومت کرده‌ام، برای من اشدّ مجازات را خواستار شده است. دادستان به عظمت بیداد و خیانتی که مرتکب می‌شود متوجه نیست و از طرفی ملعبه و از طرف دیگر آلت اجرای جرم واقع می‌شود یا اگر قضات هم دقت نکرده، آلت دست شهربانی شوند، من و عده‌ای دیگر واقعاً کشتهٔ بوالهوسی‌های این اشخاص خواهیم شد. بنابراین لازم است با نظر دقت به پرونده‌های شهربانی و عدلیه بدون توجه به گزارش‌های جعلی و مغرضانه مراجعه نموده، حقایق را کشف کند.

۱. اشاره به رسالهٔ دکتر ارانی دربارهٔ رضاشاه و اوضاع آن روز ایران.

دلیل چهاردهم) در تمام پرونده‌ها باوجودِ فشار و علاقهٔ متهمین به قبول‌کردن جرم‌های زیاد به جهت خلاص از شکنجه هیچ‌وقت صحبت از موضوعات عقیده‌ای خارج نشده است. مع‌ذلک شهربانی، چنان‌که از عملیات وی واضح است، اصرار داشت این عده را متهم به جاسوسی نموده، کار خود را مهم‌تر نماید و هنوز هم اسم عده‌ای را به‌عنوان جاسوسی ضبط کرده‌اند. انصاف بدهید آیا با این پرونده‌ها آن علاقهٔ شهربانی به لغت جاسوسی جز علاقهٔ او به اجرای نظریات سابق‌الذکر عامل دیگری ممکن است داشته باشد؟

قضات! نمی‌دانید چقدر دشوار است افرادی که خود را سراپا فدای ملت می‌نمایند و از هر چیز که برایشان میسر است به طیب خاطر صرف‌نظر می‌نمایند از طرفِ اشخاص مجهول‌الهویه، یا خود معلوم‌الهویه، به آنها نسبت‌های رکیک مخصوصاً این نسبت شوم داده شود!

خوب است این اشخاص به عملیات روزانهٔ خود قدری دقت نموده، خود را با این متهمین کمی بسنجند. دقت کنید و بفهمید که چه می‌گویم. استنادی را که می‌خواستند بدهند مایل بودند تا حدی هم مدلّل سازند به یک مدرک مضحک که بعد خود هم از خجالت تعقیب نکردند (زیرا بعد موضوع را فهمیدند)، متشبث شدند و آن اینکه ادعا کردند بین‌الملل سوم همان حکومت شوروی است. چنان‌که اشتباه کردند در گزارش هم همه‌جا فرقهٔ شوروی را به‌عنوان مرکز عملیات می‌نویسند. هنوز اینها به اندازهٔ یک بچهٔ امروز اطلاعات سیاسی ندارند. ادعای مزبور اعتراف به جهل محض است.

مگر می‌توان به‌واسطهٔ تشکیل جامعهٔ ملل در ژنو، آن را یک مستعمرهٔ سوئیسی و مثلاً دولت انگلیس را که جزو جامعهٔ بین‌الملل است یک مستعمرهٔ سوئیسی دانست. همین‌قدر که این ادعا مضحک است بیان سابق راجع به بین‌الملل سوم هم مسخره است، وگرنه نمایندگان کمونیستی مجالس شورای تمام ممالک به‌عنوان جاسوسی می‌بایستی اعدام شوند. برعکس یکی از فرقه‌های زیاد کمونیستی که بین‌الملل را تشکیل می‌دهند فرقهٔ شوروی است که ممالک شوروی را اداره می‌کند و فرقه‌های قوی دیگر نظیر آن مانند چین و فرانسه و اسپانیا و غیره نیز جزو این بین‌الملل است.

بین‌الملـل مافوق حکومت شـوروی اسـت و احـزاب دیگر هم‌عـرض با حزب شـوروی می‌باشـند، نه مادون آن.

پس به‌طورکلی نسـبت‌دادن اشـخاصی کـه برفرض برای خوشـبختی ملت خود ایـن یا آن عقیـده را تعقیب می‌نمایند به یـک دولت اجنبی جنایت محض اسـت. ما مجازات اشـخاصی را که افترای مزبور را به بعضی از متهمین این دسـته نسبت داده‌اند مطابـق مادهٔ ۲۶۹ قانون مجازات عمومـی جداً خواهانیم.

دلیـل پانزدهم) تشـبث شـهربانی در گـزارش خود بـه جهت اثبـات لاطائلات خـود به اسـتدلالات ضعیف. دلایلی که شـهربانی ذکر کرده سسـت و از نوع ذیل اسـت: اقرار؛ اقلاً ۸۰ درصد آنچه در گزارش شـهربانی اقرار قلمداد شـده، مطابق مشـروحات گذشـته و آینده، کذب محض است. بیسـت درصد با شکنجه به‌طور یکنواخـت بـه همه دیکته شـده. دیگـر قرینـه‌ای که مطابـق دیکته‌هـای یکنواخت باشـد دلایل سسـت و مضحک، مانند نسـبت امانـت‌دادن یک کتاب بـدون توجه به موضوع آن مثلاً امانت‌دادن کتاب بوخارین که در سراسـر شوروی قدغن است، از ایـن قبیل می‌باشـد و جوانان برای مسـخره‌کردن پرونده‌ها و جای مهر گذاشـتن بـرای آینده اغلب ایـن قبیل قرایـن را داده‌اند. محکمه بایسـتی متوجه باشـد او نیز ایـن اسـتهزاها را دلیل خود قـرار ندهد. از این قبیل اسـت ذکر مجلـهٔ دنیا به‌عنوان وسـیلهٔ انتشـار عقاید سیاسـی. این مجله که بین مطبوعـات ایران بـدان مفتخریم چنان‌که از روز اول اظهار شـده علمی است و افکار فلسفی را چنان‌که پشت جلد آن هم چاپ شـده اسـت از نظرِ مادی بحـث می‌نماید.

موضـوع را نفهمیده، از عبارات درشـت آن مانند مبارزه با فحشـا و بی‌سـوادی و غیـره آن را تبلیغاتی فرض کرده‌اند. اگر واقعاً کمونیسـم این اسـت، چرا این عقیده را بـا این شـدت تعقیب می‌کنیـد و ننگ کمونیسـت‌نبودن را به خود می‌پسـندید و اگر مخالف این اسـت چرا مجلهٔ دنیا جزو اوراق تبلیغاتی به شـمار می‌رود؟ شـما مندرجات مجلـهٔ دنیا را که من و جامعهٔ ایران در ایـن دورهٔ فقر مطبوعات به وجود آن مفتخریـم به دقت بخوانید، اگـر برخلاف وجدان و انصـاف خود موضوعی در آن دیدیـد و توانسـتید ثابت کنید که واقعـاً در آن چیزی برخـلاف منافع تودهٔ ملت ایران مندرج اسـت، مرا به مضاعف اشـدّ مجازات‌ها سیاسـت کنید و اگر انصاف

دادید که انتشـار آن جز خدمت و تحصیل افتخار برای جامعـهٔ ایرانی چیز دیگری نبـوده، تمام ادعاهـا را باطل دانسـته، بیش از ایـن مرتکب جنایت نشـوید. از این دلایـل واضح می‌شـود کـه عملیات خـود شـهربانی جرم اسـت و نمی‌توانـد مبدأ برای تحقیقات قضایی باشـد. بنابراین از لحاظِ قضایی کاملاً لغو و تنها سـند باید همین پرونده‌های عدلیه باشـد. خلاصـه ارتکاب جرایم از طـرفِ مأمورین باعث کشـف یک جرم نشـده، بلکه برای اختـراع یک فرقـهٔ جعلی یک‌سلسـله جرایم را منظمـاً مرتکـب شـده‌اند. همیـن ارتـکاب خـودْ واردنبـودن جرم‌های انتسـابی به متهمیـن را ثابت می‌نماید.

۳. قوهٔ قضایی

پس از آنکـه هویت قانـون و پرونده‌ها یعنی عوامل متشـکلهٔ آنهـا واضح و مبرهن شـد، به تعییـن هویت قـوهٔ قضایی، یعنی شـما که می‌خواهیـد قانون را بـر پرونده تطبیق کنیـد، می‌پردازم.

یعنی از دقت در قانون سـیاهٔ اوضاع‌واحوال قوهٔ مقننه و از مطالعهٔ پرونده‌ها طرز عمل قوهٔ مجریه معلوم گردیده، با مداقه در اطراف شما وضع سومین قوهٔ حکومت مشروطهٔ ایران، که ما را مقدمین بر علیه آن خطاب کرده‌اند، واضح خواهد گردید.

بالاخره در قسـمت چهارم وقتی راجـع به خود صحبت می‌کنـم وضعیت ملت ایران را خواهید فهمید.

اصولاً شما واجد شرایط اشغال مناصب قضا نیستید! برای استحقاق این مناصب قبـل از هر چیز انصاف، رأفت، شـهامت و علاقـه به عدالت و وظیفه لازم اسـت. قـوهٔ قضایـی مطابق اصل ۲۸ متمم قانون اساسـی یکی از سـه قوهٔ مسـتقل کشـور اسـت که بایستی استقلال کامل داشـته، تحت ارادهٔ دو قوهٔ دیگر نباشد. این تجزیه در ممالک مشـروطه مخصوصاً بـرای همین جلوگیری از تعدیات سـابق‌الذکر قوهٔ مجریه اسـت. شـرافت مقام قضایی بی‌نظیر است.

مقدرات افراد ملت و امنیت واقعی عمومی به آنها سـپرده شـده است، اما شما، شـما اهمیت قوهٔ قضایی را تنزل داده، آن را یکی از شـعب شهربانی، که خود یکی از ادارات یکی از وزارتخانه‌های قوهٔ مجریه اسـت، قرار داده‌اید.

همه جای دنیا قوهٔ قضاییه حتی مافوق رژیم‌های سیاسی است. هزاران تبدّلات سیاسی مانند باد که به کوهی بوزد در پیکر عظیم و کهن‌سال قوهٔ قضایی اثری ظاهر نمی‌سازد. اما شما به‌جای اینکه شهربانی مطیع اوامر شما باشد، شما مجری اوامر آن هستید و سیاست اداری و داخلی شهربانی هم هیکل ضعیف شما را مانند علف در مقابل باد می‌لرزاند. الان هم مثل اینکه خود تصدیق دارید که کاملاً ملعبه هستید. در جلسهٔ مقدماتی محکمه، که جز اصحاب دعوی شخص خارجی نباید در آن حاضر باشد، نه‌فقط سه تن افسر شهربانی نشسته بود، بلکه یک افسر کم‌رتبهٔ پستْ متکلم‌وحده و مدیر جلسه به شمار می‌رفت. رئیس محکمه جرئت اظهارنظر نداشت. این انحطاط قضایی به جایی رسیده که روز شنبه ۱۳۱۶/۲/۲۵ یکی از بی‌اهمیت‌ترین مأمورین ادارهٔ سیاسی، که قبلاً خود را مستنطق می‌نامید و من آنها را نامستنطق می‌نامم، گفت: «محکمه سگِ که باشد بدون اجازهٔ شهربانی کسی را تبرئه یا محکوم کند. اگر فکر تبرئهٔ خود را دارید، نظر مساعد شهربانی را جلب کنید... .» مثل گنجشک که شوهر خود را قوی‌ترین حیوانات می‌داند این میرغضب‌های دورهٔ تجدد نیز ادارات خود را مافوق شما و قوهٔ قضایی و شرافت و وجدان می‌دانند.

اما چرا؟ به جهت ضعف شما! وقتی‌که ما را دستگیر کردند در جامعهٔ ایرانی مانند توپ صدا کرد. تمام دنیا متوجه آن شد، رویترز و آژانس‌های دیگر خبر دادند و البته قوهٔ قضایی هم اگر در خواب نبود، قاعدتاً بایستی مطلع شده باشد. قرار توقیف که تا ۲۴ ساعت بعد از توقیف می‌بایستی ابلاغ شده، بعد از ده ماه (به‌طور متوسط) در تاریخ ۱۳۱۶/۱۰/۲ ابلاغ گردید!

آیا مستنطق و مدعی‌العموم در مقابل این خاموشیْ خود را مطابق موازین قانونی قابل تعقیب نمی‌دانند؟

مستنطق بدایت، آن قاضی تحقیق، آن اولین پایهٔ قوهٔ قضایی، خجالت نمی‌کشد و خود را نسبت به عالم قضایی خائن نمی‌داند؟ این شخص مطابق اطلاع صحیح شب‌ها در ادارهٔ سیاسی حاضر شده، قرار خود را، که پایهٔ ادعانامهٔ فعلی است و از نظر ملت مقدس باید باشد، با دستور شهربانی و با دست دلالان مظلمه، که شرح فجایع آنها گذشته، ترتیب داد.

آقای دادستان! شما واجد شرایط مادهٔ ۸۳ اصول محاکمات می‌باشید؟ آقای قاضی! شما واجد شرط مادهٔ ۸۸ اصول محاکمات هستید؟ مادهٔ ۱۵۹ رعایت نشده است! در مقابل توهینی که داور به قوهٔ قضایی در نتیجهٔ تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی کرد، یعنی درواقع هم قانون اساسی را بدون اجازهٔ ملت تغییر داده و هم لطمه به حیثیت قضایی وارد آورد، چه اعتراضی به قوهٔ مجریه کردید؟ حقیقتاً جز ترس شما برای علنی‌کردن محکمه مطابق مادهٔ ۷۶ اصول محاکمات چه مانعی موجود است؟ چرا مانعید که ملت در چنین موقع مهم از حقایق اطلاع پیدا کند؟ چون مافوق شما یعنی شهربانی مایل نیست. شما خودتان هم پرونده‌های عدلیه را به‌کلی پوچ فرض کرده، تمام به شهربانی توجه دارید. ما به شما اهمیت می‌دهیم، ولی شما برای خودتان اهمیت قائل نیستید. آیا این محدودیت محکمه از حیث دریافت پرونده‌ها و ملاقات وکیل و غیره مطابق مقررات قضایی است؟ البته نه! من شخصی را شاهد تعیین کرده بودم، ادارهٔ زندان از من می‌خواست در آن باب تحقیقات کتبی کند.

یعنی در ردکردن مراسلات محکمه [و] تعیین شهود مطابق دستور مرکز جداً دخالت می‌کرد. همه می‌دانیم که در رأی محکمه شما هم مثل ما تماشاچی هستید و شما را در پس آینه طوطی‌صفت داشته‌اند.

تبعیدهای غیرقانونی نیز که برخلاف اصل ۱۲ متمم قانون اساسی انجام می‌گیرد و شاید ما هم دچار آن فشار شویم، بیکاری محبوسین سیاسی، محرومیت بی‌علت سالیان دراز از ملاقات خانواده از ضعف روحیهٔ شماست.

پس انصاف بدهید نه‌فقط قانونْ غلط و پرونده‌ها جعلی است، بلکه شما هم مأمورین قضایی واقعی نیستید. آن‌قدر که قوه دارید به تمام قضایا یک‌طرفی نگاه نکنید و این ماده‌ها را دودستی نچسبید. خانواده‌ها را با ارتکاب جرم یعنی حبس بدبخت نکنید. اگر واقعاً جرمی است، بهتر است جرمی بی‌مجازات بماند تا اینکه مجازاتی بدون جرم عمل شود. من در ادعانامه مواردی را نشان خواهم داد که فقط یک جرم به صور مختلف جلوه‌گر شده است. یعنی اگر واقعاً مسلم شود که من مؤسس یک فرقه بوده‌ام، عضویت یا تبلیغ بدان یک عمل، که لازمهٔ مؤسس‌بودن آن است، البته بایستی از من سر بزنند، زیرا اگر هریک از

عملیات را یک‌یک نفی کنیم، اصلاً مؤسس‌بودن معنی پیدا نمی‌کند. پس تنوع جرم صرفاً برای مهم‌کردن موضوع است، والّا ممکن بود پنج نوع جرم انتسابی من تحت یک عنوان ذکر شود.

همین ملاحظه راجع به دلایل نیز موجود است، یعنی در ادعانامه از بی‌دلیلیْ یک دلیل پوشالی حالات مختلف به خود گرفته است. هر لحظه به شکلی بت عیار جلوه‌گر شده است و آن مهم‌ترین دلیل‌های دادستان یعنی اقرار صریح متهمین است. ما واضح می‌نماییم که این اقرار صریح که همه‌جا ذکر شده است ۸۰ درصد کذب محض است.

۴. ما و قوهٔ ملی

هیئت حاضر به‌خوبی می‌داند که متهمین فعلی برگزیده‌ترین نمونهٔ ملت ایران می‌باشند و هیچ‌کدام جز خدمت تاکنون عملی نکرده و همواره مایهٔ افتخارات ایران بوده‌اند و اگر ادعاهای دادستان محرز هم شود، تازه باز هم همین دسته زنده‌بودن ملت ایران را ثابت نموده، مایهٔ افتخار آن ملت شده، شما را قوهٔ قضایی یک ملت زنده می‌سازند. پس رفتار آنها باید خیلی دقیق باشد. من در اینجا که از خود دفاع می‌کنم غرض از من خودم نبوده، دفاع من کلی است. و آنچه را که راجع به خود می‌گویم کم‌وبیش برای دیگران نیز صادق است. واضح می‌نمایم اولاً مجرم نیستیم، ثانیاً به‌علاوه خادم ملت ایران و ثوابکار نیز می‌باشیم.

نقل از مجلهٔ دنیا، سال چهارم، شمارهٔ ۱

دو سند زیر از مجلهٔ دنیا، سال پنجم، شمارهٔ ۴ گرفته شده‌اند. سند نخست اعلامیه‌ای است که در پاریس علیه توقیف پیکار، نشریهٔ عناصر چپ ایرانی مقیم اروپا، در زمان رضاشاه منتشر شده بود. سند دوم اعلامیهٔ حزب کمونیست ایران دربارهٔ انتخابات پنجم تقنینیه است که در نشریهٔ پلی‌کپی بلشویک، ارگان کمیتهٔ مرکزی این حزب (شمارهٔ فوق‌العادهٔ ۱۲)، درج شده بود. مزدک امیدوار است به‌زودی اسناد دیگری را دربارهٔ توقیف پیکار منتشر سازد.

چرا پیکار در آلمان توقیف شد؟

حکومت استبدادی پهلوی، که در ایران زبان مردم را به زور سرنیزه بسته و ایران را مانند یک سیاه‌چال عمومی نموده است، سعی می‌نماید که در خارجه هم اوراق انقلابی را سرکوبی نموده و عناصر انقلابی را دربه‌در و بی‌خانمان نماید. از بدو انتشار روزنامهٔ پیکار تاکنون حکومت پهلوی تمام دستگاه حکومتی و نفوذ خود را در خارجه برای سرکوبی روزنامهٔ پیکار، که بی‌پروا با یک رویهٔ شجاعانه تمام خیانت‌های رژیم ظلم و جور را فاش می‌نمود، به کار انداخته تا روزنامهٔ مذکور را توقیف نماید. هفت ماه تمام طول کشید تا بالاخره امروز حکومت پهلوی با مساعدت پلیس آلمان برای موقت موفق به توقیف روزنامهٔ حق‌نگار پیکار گردید. برای اینکه صدای رسای پیکار را خفه نماید تیمورتاش معلوم‌الحال مسافرت به اروپا نموده، هر چند روز یک مرتبه از ژنو به برلن رفت‌وآمد نموده، در نزد مقامات رسمی توقیف پیکار و تبعید یک محصل انقلابی را مطالبه می‌نمود.

انتشار روزنامهٔ پیکار برای زمامداران کنونی ایران مانند یک تیر زهرآلودی بود که به قلب این خیانتکاران روزی پرتاب می‌گردید. روزنامهٔ پیکار تنها بارقه‌ای بود که به ملت ایران، که زیر فشار استبداد و پریشانی عمومی کارد به استخوانش رسیده، روح تازه دمیده و امیدواری به یک زندگی نو و ایران نوینی می‌داد.

ازاین‌جهت هیچ مایهٔ تعجب نیست اگر حکومت ایران انتشار پیکار را برای خود یک مسئلهٔ حیاتی و مماتی دانسته، به حکومت آلمان تهدید قطع روابط نموده و حتی برای چشم‌زخم حکومت آلمان سفیر خود را از آلمان خواسته است. در مقابل تهدید و فشار حکومت پهلوی مقامات رسمی جمهوری آلمان روزنامهٔ پیکار را برای مدت شش ماه توقیف نموده و یک محصل انقلابی را در عرض ۲۴ ساعت از آلمان تبعید کردند. خوشبختانه همان‌طور که ما انتظار داشتیم جراید آزادی‌خواه و مخصوصاً جراید کارگری آلمان در مقابل این نوع تلاش‌های رژیم استبدادی پهلوی ساکت ننشسته، به نوبهٔ خود در جراید صدای مخالفت خود را بلند نموده و با زبان آشکار پروتست نمودند. واقعهٔ توقیف پیکار و تبعید یک محصل انقلابی برای ما یک توفیق اجباری شد که تمام جراید آلمان به مسئلهٔ ایران توجه نموده و در این موقع ما توانستیم شمه‌ای از اوضاع امروزی و رژیم استبدادی و هویت شخص رضاخان را در جراید کارگری و آزادی‌خواه آلمان منتشر نماییم. اگر حکومت رضاخان تصور می‌نماید که به این وسایل می‌تواند از جنبش انقلابی ملت زحمت‌کش ایران جلوگیری نماید، اشتباه بزرگی کرده است.

گذشت آن زمانی که رژیم حکومت رضاخان در مقابل تسلط استبدادی خود هیچ مقاومت و جنبشی را مشاهده نمی‌نمود. گذشت آن روزهایی که حکومت رضاخان برای تقویت رژیم استثماری خود تمام منافع حیاتی ملت زحمت‌کش ایران را تسلیم امپریالیسم انگلیس می‌نمود، بدون اینکه با هیچ مانعی مواجه گردد. مبارزهٔ ما تازه با حکومت استبدادی رضاخان شروع شده است و تا زمانی که تودهٔ زحمت‌کش ایران با سیستم استثماری و رژیم استبدادی کنونی ختم حساب ننماید این مبارزه دوام خواهد داشت. در این مبارزهٔ حیاتی و مماتیْ ملت زحمت‌کش ایران اوراق انقلابی یک وظیفهٔ تاریخی را عهده‌دار هستند و بدون اینکه به اشکالات روزانه کمترین وقعی بگذارند ذره‌ای از وظیفهٔ تاریخی خود کوتاهی نخواهند نمود. زمامداران کنونی ایران این پنبه را از گوششان به در کنند که با این اقدامات می‌توانند صدای ملت زحمت‌کش ایران را خفه نمایند. پیکار و هر نامهٔ انقلابی دیگر خفه‌کردنی نیست.

بنـا به اخبار اخیـره از برلن، پـس از توقیف روزنامـهٔ پیکار از طـرفِ ادارهٔ پلیس برلـن برای مدت شـش ماه، وکیل حقوقـی روزنامه مطابق قانون آلمـان به محکمهٔ عالی تمیز آلمان در لیپسـیک[1] شـکایت نموده و تقاضای لغـو تصمیم پلیس برلن را نموده اسـت. امیـدواری مـی‌رود که محکمـهٔ عالی تمییـز به‌زودی به شـکایت مذکور رسـیدگی کرده و توقیـف روزنامه را لغـو خواهد نمود.

پاریس، در ماه نوامبر ۱۹۳۱

۱. اسم این شهر در بخش‌های دیگر این جلد به‌صورت «لایپزیک» آمده بود.

شمارهٔ فوق‌العادهٔ بلشویک راجع به انتخابات

انتخابـات موقعـی شـروع می‌شـود کـه سرتاسـر ایـران را یـک ارتجاع سـیاه قوی احاطه کـرده، مال، جان و ناموس و هسـتی مردم تابـع اراده و هواوهوس مأمورین دولت و پلیس اسـت.

رفقای عزیز! باید بدانید و به تمام افراد زحمت‌کش ثابت کنید که دولت حاضره از ایـن قبیل کارهای کاریکاتوری به غیر از اغفال تودهٔ زحمت‌کش مقصود دیگری نـدارد. بایـد در عمـل با دلایـل منطقی به تمـام افراد رنجبـر فهماند کـه مجلس و نمایندگان بورژوازی به‌جز تضییع حقـوق زارع و کارگران ایران رُل و وظیفهٔ دیگری ندارنـد. بایـد هریک از افـراد طبقات زارع و کارگـر بدانند کـه مادامی‌که حکومت و تشـکیلات دولـت در اختیـار طبقات مـلّاک و بـورژوازی اسـت، مادامی‌که در مملکت اصول فاشیستی و دیکتاتوری دوام دارد درهای مجلس به روی نمایندگان حقیقـی رنجبـران مسـدود خواهـد بود. اگـر اتفاقـاً از رنجبـران یک و یـا چند نفر انتخاب بشـوند، صـدای آنها نیز به‌واسـطهٔ وکلای خائـن که رُل مأمـوری پلیس را در پارلمان بـه عهده گرفته‌اند خفه خواهد شـد.

متأسفانه در میان اعضای حزب و تودهٔ زحمت‌کش و به ملاحظات فوق‌الذکر اشخاصی هستند که اصولاً بر علیه دخالت در انتخابات بوده، خیال می‌کنند که انتخابات و مجلس چون‌که شعبده‌بازی است، بنابراین کارگر و زارع نباید گول خورده، در آن شرکت نماید، بلکه وظیفهٔ خود و تمام افراد زحمت‌کش می‌دانند که مجلس را بایکوت نموده، به هیچ‌کس رأی ندهند. البته این فکر از نقطه‌نظر تربیهٔ افراد و توسعهٔ جریان انقلابی بسیار خطرناک است، برعکس آنها هرقدر انتخابات سفارشی و بر طبقِ دستورات حکومت هم بوده باشد ما از نقطه‌نظر تربیهٔ توده و توسعهٔ تشکیلات‌های انقلابی در آن دخالت [می]نماییم، چون‌که در این دوره افکار متوجه سیاست بوده، موقع بسیار مساعدی است برای تبلیغ افکار و آمال حزبی. از این موقع و فرصت باید استفاده کرده، به تودهٔ رنجبر نزدیک شده، به آنها راهنمایی کرده، حرف‌هایی را که شاید در سایر مواقع آن‌قدرها هم قابل‌توجه نباشد در این موقع تشنج افکار زد، تمام خیانتکاری‌هایی که طبقات ملّاک و بورژوازی به‌واسطهٔ پارلمان انجام می‌دهند برای زارع و کارگر کاملاً شرح داد، آنها را برای ازبین‌بردن اصول ملّاکی و بورژوازی حاضر کرد. علاوه بر اینها در این قبیل مواقع می‌شود در میان طبقات مظلومه احساسات مبارزات طبقاتی را پرورش کرد. در این دوره باید به زارع و کارگر فهماند که ملّاک و بورژوازی دشمن‌های حقیقی و سبب بدبختی‌های روزافزون آنها هستند، بنابراین کارگر و زارع می‌توانند همیشه به نمایندگان صنف خود رأی بدهند و به نمایندگان واقعی خودشان بسپارند در پارلمان فقط بدبختی‌های طبقهٔ خود را بیان و خیانت‌های طبقات دیگر را افشا نمایند و معنی حقیقی قوانینی را که برای مکیدن خون رنجبران تدوین می‌شود از کرسی‌های مجلس به گوش تمام افراد زحمت‌کش برسانند. نمایندگان کارگر و زارع باید بدانند که به‌واسطهٔ پارلمانْ آمال و آرزوهای امروزهٔ زارعین ایران، که تقسیم‌کردن اراضی و ازبین‌بردن اصول آقاآقایی و حاکمیت ملّاکی است، قابل‌اجرا نمی‌باشد. کارگران و سایر طبقات زحمت‌کش نمی‌توانند به‌واسطهٔ پارلمان، پارلمانی که با زور سرنیزهٔ حکومت ملّاکین و بورژوازی بزرگ انتخاب می‌شود، مقدّرات خود را حل نمایند. نمایندگان طبقهٔ رنجبران از پارلمان فقط [برای] اظهار حرف‌های خود و برای بیدارکردن رنجبران باید استفاده نمایند.

رفقـای عزیـز! اوضـاع کنونـی دنیـا بسـیار وخیـم و تیـره اسـت. از یـک طرف امپریالیسـت‌ها به‌واسـطهٔ رقابت و همچشـمی، که با توسـعهٔ بحران‌های اقتصادی روزبـه‌روز عمیق‌تـر و جدی‌تـر می‌شـود، بـرای ریختـن خـون میلیون‌هـا کارگر و زارعیـن جـوان جنگ‌هـای بسـیار خونیـن و هولناکی را تهیـه می‌نماینـد. از طرف دیگـر دول امپریالیسـتی اروپـا و آمریکا بـرای برانداختـن رژیم سوسیالیسـتی در وطـن حقیقـی پرولتاریات دنیا هـزاران حقه‌بازی‌هـا و نیرنگ‌ها به کار بـرده، انواع بلوک‌هـا و دسـته‌بندی‌های نظامـی و دیپلماسـی بـه وجـود می‌آورنـد. از طـرفِ سِیُم در ممالـک عقب‌مانـدهٔ شـرقی جریانـات انقـلاب کمونیسـتی (در چین) و نهضت‌هـای آزادی‌طلبـی (در هندوسـتان) روزبه‌روز وسـعت می‌یابـد. در چنین موقعی رنجبران ایران نبایسـتی بی‌طرفی اختیار کرده، در گوشـه‌ای ساکت بنشینند و با کمالِ خونسردی تماشـا کنند که چگونه ملّاکین و بورژوازی برای حفظ منافع خودشـان ایران را به طرفِ امپریالیسـم کشـانده، بـر ضد دولت کمونیسـتی به کار می‌برند. باید زارع و کارگر ایرانی به‌خوبی بدانند که حلّ قطعی مقدّرات آنان بسـته به موفقیت انقلاب بین‌المللی پرولتاریات ممالک متمدن و پیشـرفت نهضت‌های آزادی‌طلبـی مظلومیـن ممالک عقب‌مانـده و ملـل مظلومه اسـت. از همه مهم‌تر پیشـرفت و ایجاد سوسیالیسـم در همسـایگی بسـیار نزدیک که برای کارگر و زارع ایـران یک پایـگاه امیدواری بزرگی اسـت. طبقات زحمت‌کش فوق‌الذکر همیشـه علاقه و اعتنای بزرگی به آنجا داشـته، ملّاک و بـورژوازی ایران نیز در نوبهٔ خود از پیشـرفت اصول سوسیالیسم جماهیر شوروی در اندیشـه و ترس بوده و می‌باشند.

رفقـای عزیز! حالا موقع آن رسـیده اسـت که بـا قدم‌های محکم، بـا روح قوی و جدیـت کامـل، با امیـد موفقیت به پیش رفتـه، تـوده را در مبـارزات روزمره، که مهم‌تریـن آنها انتخابات اسـت، بـرای انقـلاب اجتماعی مهیا و آمـاده نماییم.

شعارهای دورهٔ انتخابات

۱. هریک از افراد کارگر و زارعِ بافهم نباید به‌جز از افراد کارگر و زارع رأی بدهد.

۲. محو و نابود باد مالیات‌های کمرشـکن که برای تأمین حاکمیت طبقهٔ ملّاک و بورژوازی به زارع و کارگر تحمیل می‌شود!

۳. زنده بـاد انقـلاب پرولتاریات چین و نهضـت آزادی‌طلبی هندوسـتان! محو و نابود بـاد ملّاکین و بورژوازی ایرانـی که از امپریالیسـم و از آقایی انگلیس‌ها در هندوسـتان طرفداری و حمایـت می‌نمایند!

۴. رنجبـران ایران با تمـام قوای مادی و معنـوی از اصول سوسیالیسـم در اولین وطن حقیقی پرولتاریات (روسـیه) جـداً مدافعه خواهند کرد و نخواهند گذاشـت ملّاکیـن و بورژوازی ایـران را داخل بلوک‌های ضدشـوروی نمایند.

رنجبـران ایران همیشـه در هـر کار مبـارزهٔ طبقاتـی را در نظر گرفتـه، دائماً برای برانداختـن اصول ملّاکی و بورژوازی و ایجاد حاکمیت رنجبران خواهند کوشـید.

رنجبر روی زمین اتحاد

تاریخچهٔ

نهضت کارگری در ایران

تهران

مرداد ماه - ۱۳۲۵

بها : ۱۰ ریال

این یاد داشت بخواهش دوست ارجمندم آقای دکتر سلام الله جاوید نوشته شد.
اسفند ماه ۱۳۲٤

چاپخانه تابان

تاریخچهٔ نهضت کارگری در ایران

به نام پاک آفرندهٔ جهان

(...) سال ۱۳۰۰ شمسی زمستانش سخت، در نوروز هم برف زیادی بارید. در این زمستان طولانی بیکار بودیم و هر چند نفر در گوشهٔ یکی از قهوه‌خانه‌ها خزیده بودیم. ایام عید از طرفِ مباشرتِ قشون پارچهٔ تابستانی را بیشتر از سال‌های پیش خواستند. صاحب‌کارها به سراغ کارگران آمدند. در اثنای زمستان گذشته در قهوه‌خانهٔ محلْ رفیقی پیدا کرده بودیم. نامش احمد لامع و از کارگران مطابع تهران بود. می‌گفت ما اتحادیه داریم. روزنامهٔ حقیقت ارگان ماست. مدیر روزنامهٔ حقیقت هم مدیر اتحادیهٔ ما می‌باشد. از حقوق کارگران دفاع می‌کند. مقاصد و حوایج ما را مجاناً در روزنامه می‌نویسد. هریک از صاحبان مطابع در حقّ کارگران تعدی یا اجحاف کند، به دستور اتحادیه کارش را تعطیل می‌کنیم. گارسه‌ها را می‌ریزیم، در مطبعه را می‌بندیم، بر اثر اتحادْ هیچ‌یک از کارگران بیکار هم به‌جای کارگرانی که اعتصاب کرده‌اند مشغول کار نمی‌شوند. بالاخره صاحب‌کار اجباراً به اتحادیه حاضر می‌شود، پیشنهادات کارگران را قبول و تعهد می‌نماید مزد روزهای اعتصاب را بدهد، آن‌وقت فاتحانه مشغول کار می‌شویم.

خلاصه رفیقِ ما به‌قدری از محسنات اتحادیه و روزنامهٔ حقیقت توصیف کرد که ما عاشق اتحادیه شدیم و گفت من حاضرم اگر شما مایل به تشکیل اتحادیه باشید، مدیر اتحادیهٔ خودمان را بیاورم تا دستور تشکیلات را به شما بیاموزد و اتحادیهٔ شما را به مرکز کل اتحادیه‌ها معرفی نماید تا، به پشتیبانی اتحادیهٔ مرکزی و قدرت تمام کارگران تهران، هر مهمی را از پیش ببرید. چه بهتر از آن است که شما هم مانند ما اتحادیه داشته باشید؛ الساعه که صاحبان کار محتاج شما هستند و با عجلهٔ تمام کار می‌خواهند چند روزی دست از کار بکشید. لااقل مزد خود را از ذرعی سه به چهار عباسی برسانید. حقیقتاً سزاوار نیست شماها گرسنه و برهنه در این زمستان سخت در گوشهٔ قهوه‌خانه به سر برید و

صاحب‌کاران ستمگر از دسترنج شما به مرغ‌خانهٔ فاحشه‌ها ۵۰ تومان انعام بدهند (این واقعه رخ داده بود). بالاخره طالب ملاقات مدیر روزنامهٔ حقیقت شدیم.

یک روز بعدازظهر آقای سید محمد دهگان، اولین رهبر بزرگوار کارگران ایران که روانش شاد باد، برای انجام کار ما به قهوه‌خانهٔ چاله‌حصار آمد (کارگاه‌های پارچه‌بافی ما در همین محل بود). نویسنده به خدمتش معرفی شدم. کارگاه‌های پارچه‌بافی را بازدید کرد، از وضع حال کارگران دقیقاً پرسش نمود. دستور داد بلیط عضویت برای کارگران نساج در مطبعه چاپ کردند. پس از یک هفته، تمام کارگران را در خانه‌ای دعوت کردیم. با حضور شادروان دهگان و شادروان جلیل‌زاده انتخابات کارگران به پایان رسید. نویسنده به سِمت نمایندگی و مدیریت اتحادیه انتخاب شدم و بدبختی من از همان روز اول مدیریت شروع شد.

روزهای اول از طرفِ اتحادیه تصمیم به اعتصاب گرفته شد. چون هریک مبلغ مختصری به‌عنوان پیش‌مزد (مساعده) گرفته بودیم، قدرت تعطیل چندروزه را داشتیم. اعتصاب با کمک دهگان با موفقیت کامل به پایان رسید و اجرت بافندگی از سه به چهار عباسی ترقی کرد. این پیشامدْ کارگران نساج را نسبت به اتحادیه علاقه‌مند نمود، نویسنده با دو نفر برای شرکت در جلسات اتحادیهٔ مرکزی کل کارگران انتخاب و معرفی گردیدیم. در اتحادیهٔ مرکزی نمایندگان اتحادیه‌های کارگران تهران را، که نامشان نوشته می‌شود، ملاقات نمودیم.

۱. نمایندگان اتحادیهٔ کارگران مطابع تهران: آقایان باقر نوابی، محمد پروانه و عبدالحسین ساداتِ گوشه بودند که آقای سادات گوشه فعلاً در ادارهٔ ثبتِ اسناد و املاک تهران مشغول کار و آقایان باقر نوابی و محمد پروانه با همان شغل و سمت پیشین در چاپخانه و اتحادیهٔ چاپخانه‌ها مشغول خدمت می‌باشند.

۲. نمایندگان اتحادیهٔ کارگران کفاشخانهٔ تهران: آقایان مهدی حقیقت (کی‌مرام)، حسن مسگرزاده (بهرام‌قلی) و علی‌اکبر اسکافی بودند که هر سه نفر فعلاً به کار کفاشی مشغول و با علاقه‌مندی کامل به خدمات اجتماعی اشتغال دارند. آقای سلمان قالب‌تراش هم، که فعلاً دارای ماشین قالب‌تراشی می‌باشد، مدتی نمایندهٔ مرکزی بود.

۳. نمایندگان اتحادیهٔ کارگران نانواخانهٔ تهران: آقایان شیخ رسول و شاطرعلی خلج و میرزا عباس‌علی بودند؛ اولی در حال پیری منتظر خدمت ادارهٔ خواروبار [است] و از حال دومی بی‌اطلاعم، سومی هم فوت کرده است.

۴. نمایندگان کارگران دواساز: آقایان محمدتقی ناصحی و دو نفر دیگر (نام دو نفر را فراموش کرده‌ام). آقای ناصحی به همان کار دواسازی مشغول [است] و به خدمات اجتماعی با نهایت علاقه اشتغال دارد، مجلهٔ جرقه با سبک نوینی به مدیریت ایشان منتشر و همان شمارهٔ اول از طرفِ نظمیهٔ درگاهی توقیف گردید.

۵. اتحادیهٔ معلمین که در معنی از روشنفکران وزارت فرهنگ تشکیل شده بود؛ نمایندهٔ مرکزی آنان: آقایان حسین امید، ابوالقاسم رجایی و ابوالفضل لسانی بودند. رجایی مرحوم شده، آقایان امید و لسانی مشغول خدمت وزارت دادگستری و از قضات شجاع و پاک‌دامن هستند که از حیث شهرت محتاج به معرفی نمی‌باشند.

۶. نمایندگان اتحادیهٔ کارکنان وزارت پست و تلگراف: آقایان حبیب‌اللّه سعیدی و علی‌رضا انصاری و عباس مصداقی و گاهی شادروان سید محمد صفوی و زمانی آقای محمود ابری بودند. آقای مصداقی از نمایندگان مبرز و فداکار بود که مدتی گرفتار حبس و شکنجهٔ نظمیه شد و سایر آقایان فعلاً در خدمت وزارت پست و تلگراف می‌باشند.

۷. نمایندگان کارکنان شهرداری که از رفتگران آن‌روزی تشکیل شده بود: آقای منوچهر احمدی وکیل رسمی عدلیه و آقای محمود رامز که اخیراً در وزارت پیشه و هنر مشغول خدمت شده‌اند. آقای احمدی در آن تاریخ در خدمت شهرداری بودند. بعداً به وکالت مشغول گردیدند و آقای رامز از نمایندگان فداکار بودند و در راه پیشرفت مقصد اجتماعی خود صدمات و خساراتی تحمل نمودند.

۸. اتحادیهٔ کارگران بناخانهٔ تهران که نمایندهٔ مرکزی آنها شادروانان استاد میرزا علی طرفدار و استاد محمد بنا بودند. مرحوم طرفدار از نمایندگان علاقه‌مند و فداکار بود که حبس و زجرهای زیاد کشید و بالاخره جان خود را در راه پیشرفت مقصود مقدس خود فدا نمود.

۹. اتحادیهٔ کارگران سیگاری که نمایندهٔ آنها عباس‌آقا سیگاری بود. نام کسان دیگر را فراموش کرده، از نامبرده هم فعلاً اطلاعی ندارم.

۱۰. اتحادیهٔ کارگران حمامی که نمایندهٔ آنها آقای رضا پابرهنه بود. اینک از حالش بی‌اطلاعم.

۱۱. اتحادیهٔ کارگران بزازخانهٔ تهران که نمایندهٔ آنها مرحوم سید جلیل‌زاده و مرحوم سید ابوالقاسم معروف به آقاکوچولو و آقای سید علاءالدین نقوی بودند. شخص اخیرالذکر به کار بزازی اشتغال دارد.

۱۲. نمایندهٔ مرکزی شاگردان تجار تهران آقای سید عبدالغنی بود. این شخص فعلاً در خدمت ادارهٔ کل آمار و ثبتِ احوال است. (به‌طوری‌که رفقا از یادگارهای دوره‌های محبس حکایت می‌کردند، این شخص مدتی در سلک مفتشین مخفی نظمیهٔ درگاهی خدمت کرده است!)

۱۳. از اتحادیهٔ کارگران پارچه‌باف تهران آقایان سید عبداللّه موسوی و محمدباقر فخریان و شادروان مشهدی رضا کاشانی و سید کمال مدرسی یزدی بودند. آقای موسوی فعلاً به کار سنگ‌تراشی و بنایی مشغول [است] و آقای فخریان در قزوین به کار بافندگی اشتغال دارد که قریب سه ماه هم در محبس نظمیه با سختی‌ها به سر برده، آقای مدرسی هم منتظر خدمت وزارت دارایی و ساکن سمنان می‌باشد.

۱۴. از اتحادیهٔ حمالان انزلی (بندر پهلوی) آقای میرزا محمد آخوندزاده به مرکز معرفی شده بود. این شخص از نمایندگان روشنفکر و باشهامت بود که بیشتر اوقات در بیغوله‌های نظمیه گرفتار پنجهٔ مأمورین... .

۱۵ و ۱۶. از طرفِ کارگران نانوایی‌های تافتونی چندین نفر به اتحادیهٔ مرکزی مراجعه می‌کردند و از کارگران جوراب‌باف هم اشخاصی می‌آمدند. از دستهٔ اخیر محمودآقا نامی را می‌شناختم که امروزه از حالش بی‌اطلاعم.

۱۷. نویسنده، به سِمت منشی اتحادیهٔ مرکزی، نوشتن دفاتر و صورت‌جلسات و مکاتبات را عهده‌دار بودم. از کارگران ولایات نامه‌هایی می‌رسید و جوابی فرستاده می‌شد. یاد دارم کارگران شرکت نفت انگلیس و ایران (محدود) شرح مفصلی نوشته بودند که هروقت دو سه نفر از ما در کافه یا قهوه‌خانه گرد هم آمده، از

اوضاع اسف‌آور خود شکایت می‌کنند، روز بعد یا جلوِ اره‌های چوب‌بری پاره‌پاره می‌شوند یا با گاز می‌سوزند و این عمل وحشیانه را به مأمورین انگلیسی نسبت داده، چنین وانمود کرده بودند که کمپانی نفت به تجمع و اتحاد کارگران خود فوق‌العاده بدبین است!

عدهٔ نمایندگان اتحادیهٔ مرکزی به ۳۰ تا ۴۰ نفر بالغ می‌شد. شب‌های جمعه جلسهٔ اتحادیهٔ مرکزی ابتدا در ادارهٔ روزنامهٔ حقیقت (خیابان [...]، کوچهٔ غفاری) و بعداً در خانه‌هایی که در خیابان ناصریه و اول بازار با مال‌الاجارهٔ مختصری تهیه شده بود تشکیل می‌گردید.

چنان‌که بعداً دانستیم، اواخر سال ۱۲۹۸ اولین انتخابات اتحادیهٔ کارگران مطابع تهران انجام می‌شود. شادروان دهگان، که مدیر داخلی روزنامهٔ رعد بود، به سِمت مدیر و آقای ابراهیم ناهید که صفحه‌بند مطبعهٔ روشنایی بود، به سِمت منشی اتحادیه انتخاب می‌شوند.

سید ضیاءالدین، مدیر روزنامهٔ رعد، معمولاً روزها به ادارهٔ روزنامه نمی‌آمده، فقط شب‌ها بعد از ساعت ۱۲ به اداره حاضر و سرمقالهٔ روزنامه را شخصاً می‌نوشته است. دو روز بعد از انتخابات کارگران، برخلاف معمول همیشگی خود، ساعت ۷ صبح به اداره آمده، کارکنان مطبعه را در دفتر احضار و به آنان می‌گوید: «دیروز در سفارت انگلیس موسیو هاوارد، رئیس شعبهٔ سیاسی سفارت، سخت از من گله کرد و گفت: در مطبعهٔ شما اتحادیهٔ کارگران چاپخانه‌ها تشکیل شده! بدیهی است همان‌طور که من به حیثیت کارکنان روزنامه علاقه‌مند می‌باشم، توقع دارم آقایان راضی نشوند آبروی من در سفارتخانه بریزد. عجالتاً تمنا دارم هریک از آقایان به همکاری من مایلند دست از کار اتحادیه و اجتماعات مشابه آن بردارند. و هریک مایل به ادامهٔ خدمت نباشند مختارند.» همان روز آقای ابراهیم ناهید از منشی‌گری اتحادیه مستعفی گردیده (و تا امروز به خدمت خود ادامه می‌دهد)، ولی مرحوم دهگان، که روانش شاد باد، از خدمت روزنامهٔ رعد کناره‌گیری نموده، مستعفی می‌شود. این شخص مدت‌ها در نهایت عسرت و تهیدستی امرار حیات نمود. و در راه عقیدهٔ مقدس خود از هرگونه فداکاری خودداری

نکرد. واقعاً عملیات این شخص سرمشق کاملی برای رفقا و هم‌مسلکان ما بود که فداکاری هریک به جای خود قابل نوشتن کتابی می‌باشد.

کار اتحادیهٔ مرکزی خیلی منظم بود. اتحادیه‌های کارگران مطابع و پارچه‌باف‌ها بیشتر از سایر اتحادیه‌ها مبارزه و اعتصاب می‌کردند. اعتصاب کارگران پارچه‌باف بیشتر بر اثر کمیِ مزد و اعتصاب کارگران چاپخانه‌ها گاهی به حمایت آزادی و بر علیه ارتجاع [بود] و غالباً جنبهٔ مهم و عالی‌تری از اعتصاب سایر اتحادیه‌ها داشت.

یک نوبت اعتصاب آنان به حمایت روزنامهٔ حقیقت، که ارگان رسمی کارگران و از جراید مبرز شمرده می‌شد، صورت گرفت.

نوبت دیگر اعتصاب کارگران مطابع برای پیشامد مهم‌تری بود که خلاصهٔ شرح آن نوشته می‌شود:

روزنامه‌های حقیقت و کار که ارگان رسمی کارگران بودند و روزنامه‌های جبههٔ آزادی، از قبیل روزنامهٔ طوفان و ایران آزاد و میهن که جمعاً چهارده روزنامه بود، در یک روز به امر رئیس دولت توقیف و کارگرانی که مشغول چاپ این روزنامه‌ها بودند همه بیکار شدند.

فقط روزنامه‌های طرفدار دولت از قبیل روزنامهٔ ایران، گلشن، قانون و ستارهٔ ایران منتشر می‌شد، از طرفِ اتحادیهٔ مطابع جلسهٔ فوق‌العاده تشکیل و تصمیم به تعطیل عمومی گرفتند. و بدین‌وسیله از انتشار روزنامه‌های دولت جلوگیری کامل به عمل آمد.

آقای دشتی که در آن تاریخ سردبیر روزنامهٔ ستارهٔ ایران بود و آقای رهنما، مدیر روزنامهٔ نیمه‌رسمی ایران، شبانه به ملاقات رئیس دولت رفته، جریان امر را گزارش دادند.

فوراً از طرفِ دولت دستور توقیف رهبران اتحادیهٔ مطابع، آقایان باقر نوابی و عبدالحسین گوشه و سید عبدالله امام، صادر شد. ابتدا نامبردگان را در نظمیه توقیف و سپس، به امر رئیس دولت، آقای ادیب‌السلطنه و جمعی از صاحب‌منصبان نظمیه و مأمورین تأمینات با چندین دستگاه درشکه به در خانهٔ کارگران رفته، اجباراً آنان را از رختخواب کشیده، به مطابع بردند و امر به کارکردن نمودند.

کارگـران بـا نهایت قوت قلـب از کارکردن امتنـاع و بالاخره اظهار داشـتند مادام کـه نماینـدگان ما توقیف هسـتند، هیچ‌یک حاضـر به کارکردن نمی‌باشـیم.

ناگزیـر آقایان نوابی و گوشـه و امـام را سـحرگاهان از محبس به مطبعـه آوردند و بـا ملایمـت و وعـد و نوید آنـان را تشـویق بـه کار کردنـد. نمایندگان بـا کمال رشـادت اظهار داشـتند بر اثر توقیف چهـارده روزنامه قریب ۵۰۰ نفـر از کارگران مطابـع بیکارنـد. هروقـت ایـن جمعیت مشـغول کار شـدند، قهـراً ما و سـایرین مشـغول کار می‌شـویم.

آقای ادیب‌السـلطنه که از انجام مأموریت خود مأیوس شده بود با حال عصبانی امر به توقیف آقایان نوابی و گوشه و امام نمود. نامبردگان به امر آقای ادیب‌السلطنه در محبس تاریک (حبس نمرهٔ ۱) توقیف گردیدند.

فـردای آن روز، کـه جمعه بود، از طرفِ شـادروان دهگان برای تشـکیل جلسـهٔ فوق‌العادهٔ اتحادیهٔ مرکزی دعوت فوری به عمل آمد و تصمیم به اعتصاب عمومی گرفته شـد. کارگران سـایر اتحادیه‌ها در مرکز کل حاضر و بـه اتفاق کارگران مطابع و شـادروان فرخی، مدیر روزنامهٔ طوفان، به مجلس شـورای ملـی رفتند، با جناب آقـای مؤتمن‌الملک، رئیس مجلس، مذاکـره و موضوع تصمیـم اتحادیهٔ مرکزی را راجـع به اعتصاب عمومی گوشـزد نمودند. آقـای رئیس مجلس تلفـن را گرفته، با رئیس دولت مشـغول مذاکره شد.

بالنتیجـه آقایـان نوابـی و گوشـه و امـام از محبـس بـا اسـتقبال کارگـران و طرز باشـکوهی مستخلص و از طرفِ رئیس دولت به وزارت کشور نوشته شد: «وزارت داخله: به ادارهٔ نظمیه دسـتور دهید بـه مطابع اعلام نماید عمـوم جراید که توقیف شـده‌اند از توقیف خارج و برای انتشارشـان مانعی نمی‌باشـد.»

ایـن اعتصاب کارگران مطابع، که با کمـال موفقیت خاتمه یافت و رویهٔ دولت را اجباراً تغییر داد، تأثیر شـایان توجهی در مطبوعات مرکـز و مجلات خارجه نمود. به‌راسـتی عملیات کارگران مطابع و افکار آزادی‌خواهانه و روش شـهامت‌آمیز آنان مشـوق کلیـهٔ کارگران و بالاخص فـداکاری و ازخودگذشـتگی نماینـدگان کارگران مطابـعْ بهتریـن سرمشـق کلیـهٔ نماینـدگان بـوده و همـواره در مبـارزه بـا ارتجـاع تأثیر بسـزایی داشت.

شـادروان دهگان، غیر از کارهای روزنامه و رسـیدگی به امـور اتحادیهٔ مرکزی و اتحادیه‌هـا، بـه ترجمهٔ کتاب‌های سـودمند هم همت می‌گماشـت. شـب‌ها که به خانـه می‌آمد به ترجمه و تألیف مشـغول می‌شـد.

بیانیـهٔ معـروف کارل مارکـس و فریدریخ انگلس را با شـیوهٔ شـیوایی به فارسـی ترجمه کـرد. ابتدا، که هنوز پاک‌نویس نشـده بود، شـادروان فرخی پیش‌نویس آن را بـه‌زور از من گرفت و در دو سـتون روزنامهٔ طوفان مرتباً تـا آخر چاپ کرد؛ بعداً پاک‌نویـس و تکمیل گردید. نویسـنده سـه نسـخه از آن کتاب ارجمند را نوشـتم. تصـور می‌کنم یک نسـخهٔ آن فعلاً نـزد آقای لاهوتی‌خان باشـد و دو نسـخهٔ دیگر کـه در ایران بود مانند سـایر کتب و ادبیات سـودمند در آتش بیداد سـوخته و اثری از آنها موجود نمی‌باشـد.

نظـر به اینکـه تمـام صورت‌جلسـه‌ها و یادداشـت‌ها و کتاب‌ها و ادبیـات ما در سـال‌های پیش سـوخته، اینک نمی‌توانم به‌طور صحیح هیچ‌گونه مدرکی از وقایع گذشـته بـه دسـت آورم و ناگزیرم ایـن یادداشـت را از وقایعی که به خاطـرم مانده اسـت، بی‌ترتیب یـا باترتیب، به پایان برسـانم.

در سال ۱۳۰۳ (تاریخ تقریبی، زیرا سندی در دست نداریم) از طرفِ بین‌الملل سـوم دعوتـی از اتحادیهٔ مرکـزی کارگران ایران بـه عمل آمد که یک نفـر نماینده از تهران به مسـکو اعـزام دارند تـا در کنفرانس سـالیانهٔ ملل شـرق (کنفرانس چهارم بین‌الملل سـوم) شرکت نماید.

اوایل زمسـتان و دولت به ریاسـت آقای قوام‌السـلطنه و وزارت جنگ پهلوی بر سـر کار بود. چون بعضی از نمایندگان مرکزی دارای افکار ارتجاعی بودند و برای مشـورت در این کار مهم شایسـتگی نداشـتند، از طرفِ نظمیه هـم خاطر آزادگان آسـوده نبـود، ناگزیر جلسـهٔ فوق‌العـادهٔ اتحادیهٔ مرکـزی دعوت و تشـکیل گردید. در این جلسـه کـه اتفاقاً اکثریت نماینـدگان حاضر بودند دعوت‌نامه خوانده شـد. پس از مذاکرهٔ مرحوم دهگان به سِـمت نمایندهٔ کارگـران ایران در کنفرانس جهانی کارگـران انتخـاب و اعتبارنامـهٔ او به خط و امضای نویسـندهٔ این یادداشـت و مهر اتحادیـهٔ مرکـزی تهیـه و در موم گرفته شـده، در آسـتر لباسـش روی بـازوی چپ دوخته شـده، صبحگاهـان عـازم راه گردید. این شـخص اولیـن نماینـدهٔ کارگران

ایران است که در کنفرانس کارگران جهان شرکت کرده و اتحادیه‌های ایران را به مجمع عمومی معرفی نموده است.

در غیاب دهگان آقای محمد آخوندزاده رهبر اتحادیهٔ مرکزی بود، ولی بعضی نمایندگان به علت عدم آشنایی و برخی به سبب سوءظن‌هایی که به مسافرت دهگان داشتند با او موافقت نکردند. چند نفر از نمایندگان هم با مرحوم مدرس و سایر وکلای ارتجاعی مجلس راهی داشتند، کشمکش ارتجاع و آزادی در جمعیت کارگران اثر کرد و بین نمایندگان مرکزی کدورت و اختلافی ایجاد نمود.

یاد دارم شادروان سلیمان‌میرزا، که از نمایندگان دست‌چپ و آزادی‌خواهان معروف بود، در مجلس از طرفِ مدرس تکفیر شد و ناگزیر چند روزی از مجلس کناره‌گیری نمود، جراید ارتجاعی نسبت به او تهمت بی‌دینی زده و تخطئه می‌کردند. از طرفِ اتحادیهٔ مرکزی بیانیهٔ مفصلی به حمایت از افکار سلیمان‌میرزا منتشر گردید، احزاب ارتجاعی هم که به نام سوسیالیست‌های رنگارنگ در تهران بودند به کارگران حمله کردند. روزنامه‌های عجیب و غریبی که انتشار عادی آنها سالی سه شماره نبود روزانه چند شمارهٔ فوق‌العاده بر علیه کارگران منتشر می‌نمودند.

شادروان سلیمان‌میرزا می‌گفت من راضی نبودم از طرفِ کارگران در کارهای سیاسی و حمایت من دخالت شود، زیرا تشکیلات شما جوان است و در مقابل ارتجاعیون تاب مقاومت ندارید، ولی اتحادیهٔ مرکزی کارگران در این مبارزه هم فاتح گردید.

روزنامهٔ حقیقت مقالات تندی بر علیه ارتجاع و اوضاع دولت و مخصوصاً دخالت‌های بی‌مورد و خلاف قانون وزیر جنگ می‌نوشت که فوق‌العاده مورد توجه ملت واقع شده بود. روزانه چهار هزار برگ تک‌فروشی در تهران داشت. مقالات این روزنامه مانند تیری به پهلوی مرتجعین می‌نشست و به‌هیچ‌عنوان نمی‌توانستند از انتشار روزافزونش جلوگیری و ممانعت نمایند. بالاخره مرحوم مدرس و همراهانش با کمک دولت در پنج محل تهران عده‌ای از اوباش و مردمان بی‌سواد و بارفروش‌های میدان و جمعی از کسبهٔ مرتجع بازار را جمع کرده، اتحادیهٔ پنج محل تهران را بر علیه روزنامهٔ حقیقت تشکیل دادند. مدتی

جمعیت را برای سوزاندن روزنامهٔ حقیقت تحریک و تشجیع می‌نمودند، تهیهٔ حمله به اتحادیهٔ مرکزی را می‌دیدند. (...)

مقالات آتشین و جملات مؤثر روزنامهٔ حقیقت، که گاهی به قلم شادروان دهگان و زمانی به خامهٔ آقای پیشه‌وری (جعفر) نوشته می‌شد، بنیان قدرت دولت جوان پهلوی را تکان می‌داد. بالاخره تاب و تحمل تمام شد و به دستور حکومت نظامیْ این روزنامهٔ باشهامت توقیف گردید. (...)

سید مرتضی حجازی، کارگر مطابع، از جوانان تحصیل‌کرده، متین، باحرارت، و فوق‌العاده به مسلک خود علاقه‌مند بود. وقتی میان چند نفر از کارگران مطبعه نزاعی رخ داده بود، از طرفِ اتحادیهٔ مرکزی شخص نامبرده و نویسندهٔ این یادداشت مأمور شدند که بین آنان را التیام دهند.

من، در این جلسهٔ آشتی، با این جوان ارجمند روبه‌رو شدم و به اخلاقش تا حدی آشنا گردیدم. حسن صورت، نیکی سیرت، صراحت بیان و ملاحت سخنش قابل توصیف بود. به‌راستی مجذوب اخلاق این جوان پاک‌نهاد و روشنفکر شده بودم.

دو ماه بعد از این جلسه [او] برای بازدید مؤسسات چاپخانه‌های روسیه و مشاهدهٔ وضع کارگران آنجا مسافرت می‌کند. نظمیه و مأمورین غلاظ و شداد مطلع می‌شوند. تلگرافی به نام مادرش به آدرس او مخابره می‌نمایند، به این مضمون: «زن جوانت مریض شده، برای تو بی‌تابی می‌کند. هرچه زودتر خود را به تهران برسان.»

جوان بیچاره از این خبر وحشت [می‌کند و] پریشان شده، با اضطراب به طرفِ تهران روانه می‌شود. در بندر پهلوی دستگیر و تحت‌الحفظ به نظمیهٔ تهران منتقل می‌گردد. کوتاه سخن، این جوان بی‌گناه از فشار حبس انفرادی مریض شد، روی مادر و زنش را ندید (ورود شاه افغان هم سبب نجات او نشد!)، روزها و شب‌ها به انتظار دیدار مادر و زنش به حال بیماری به سر برد، ولی دریغ که مأمورین نظمیه تا آخر اجازهٔ ملاقات ندادند.

شادروان جعفر اردوخانی، که در جشن اول ماه مه خطابه خوانده و نامش را نوشته‌ایم، در این روزها در خدمت نظمیه به کار پلیسی مشغول بود. اتفاقاً

بعضی شب‌ها مأمور حفاظت این سید بیمار می‌شد. به‌طوری‌که می‌گفت مرحوم حجازی به‌اندازه‌ای از فشار محبس رنج‌دیده و بیمناک شده بود که از هر نوع مذاکره ترسان بود. پس از چند شب اردوخانی موفق می‌شود به‌وسیلهٔ محبت‌هایی که از یک نفر مأمور ممکن است دربارهٔ محبوسی به عمل آید قدری خیال حجازی را آسوده کرده، داخل مذاکره شود. همین‌که خود را معرفی کرده و از دوستان خارج نشانی می‌دهد، سید خوشحال شده، اول خواهش می‌کند که با من کمتر صحبت کنید، مبادا صحبت ما برای سایر مأمورین اسباب سوءظن گردد که شما گرفتار و من گرفتارتر شوم؛ اطمینان دارم من زنده از این محبس بیرون نمی‌آیم؛ چند شب است از سینه‌ام خون می‌آید؛ البته پس از دو سه روزی در تنگنای محبس می‌میرم؛ این‌طور سرنوشت من بود که در اول جوانی در تنگنای نظمیه با این فشار و سختی که ملاحظه می‌کنید بمیرم؛ سلام مرا به دوستان و هم‌مسلکان برسان، مخصوصاً فلانی که از حالم پرسیده، سلامش برسان؛ بگو میان ما دیگر دیداری نخواهد بود؛ من امیدی به زندگی ندارم، از من دست بشویید و به سراغم نیایید، بلکه فراموشم کنید؛ امیدوارم رفقای من به مقصد مقدس خود نایل شوند و قاتلین من به سزای اعمال بی‌رحمانهٔ خود برسند؛ ما غرض و نظری جز سعادت و رفاه ابنای وطن و زحمت‌کشان بیچارهٔ ایران نداشتیم.

راستی از شنیدن پیغام این جوان به‌قدری پریشان شدم که امروز پس از شانزده سال چنان است که تازه این خبرِ وحشت‌آور[1] رسیده است. بیجا نیست که یادآور شوم شادروان جعفر اردوخانی، آورندهٔ این خبر که از جوانان آزاده بود، چون رضایت کارگزینی را فراهم نکرده بود، اول به خوزستان و بعد به مازندران مأمورش کردند. بیچاره گرفتار روماتیزم و مالاریا گردیده، پس از چندی پنج طفل صغیر خود را به مرگ ناگهانی‌اش عزادار نمود. یعنی این جوان پاکدل هم فدای اغراض مأمورین نظمیه گردید.

کوتاه سخن، حجازی پس از چند روز در کنج بیمارستان نظمیه بدرود حیات گفت و به زندگی پُرمحنت و حبس و شکنجهٔ خود خاتمه داده، آن سر پُرشور

۱. این کلمه به شکل «وحشت‌اثر» آمده بود که احتمالاً درست نیست و ویرایش شد.

را بـه بالـش لحد گذاشـت و دوسـتان خود را مانند کسـانش تـا ابد داغـدار نمود. مأمورین نظمیه، یا به قول شادروان فرخی «دلالان مشروطه» که از ملاقات کسان و دوسـتانش ممانعت می‌کردند، پس از مرگش هم از تجمع دوسـتانش جلوگیری و حتی از عزاداری زن و مـادرش ممانعت نمودند.

همین رویه را دربارهٔ سید محمد اسماعیلی حروفچین به کار بردند: پس از «عفو عمومی برای ورود شـاه افغان» (!) دوباره این جوان نـاکام را به جرم آزادی‌خواهی دسـتگیر و در محبـس نظمیـه نابـودش سـاختند و مادر داغـدارش از غصـهٔ مرگ یگانه‌فرزندش دق کرد.

و بارها بیچاره سـید عیسی حسینی تبریزی، مؤسـس بنگاه مهر لاستیک‌سازی، را بـه گنـاه طرفداری از کارگـران مظلوم در محبس‌ها شـکنجه و عائلـه‌اش را دچار فقر و پریشـانی و بدبختی می‌نمودند.

امیـد اسـت روزگار تیـرهٔ کارگـران ایران روشـن گردد و اسـرار حبس و شـکنجه و مـرگ ایـن جوانان نـاکام از پرونـدهٔ نظمیه مکشـوف و در جراید منتشـر شـود تا هم‌مسـلکان آنهـا از پیشـامدهای دلخراششـان واقف شـوند.

حزب جنگل (اجتماعیون)

موقعیت خطرناک ایران ایجاب می‌کند افراد و جمعیت‌های قابل تشکیل و سازمان‌هایی که حاضر به فداکاری هستند خطراتی را که مملکت به آن دچار است روشن و آشکار تحت مداقه و مطالعه قرار داده، در راه برطرف‌کردن آن طبق تاکتیک و روش عملی و از روی الأهمّ و فالأهم مجاهدت و کوشش نمایند.

کشور ایران در نتیجهٔ دیکتاتوری و تربیت عبیدانهٔ قرن اخیر آخرین درجهٔ قوس نزول تمدنی را سیر می‌کند و بدتر از همه پست‌ترین و سفله‌ترین و مخرب‌ترین دستگاه حکومتی انتخابات پارلمانیْ ایران را بازیچهٔ مقاصد شوم ارتجاعی خویش قرار داده و سوء سیاست را به جایی کشانیده‌اند که حکومتِ یک مشت عناصر فاسد و خان و محتکر و بی‌ایمان را بر این جامعه تحمیل کرده‌اند.

امروز کلیهٔ اقتدارات ملی ایران از سیاست و اقتصاد در دست هیئت‌حاکمه‌ای است که روح و نیروی آنها پرورش‌یافتهٔ دورهٔ دیکتاتوری بوده و به هیچ قیمتی حاضر نیستند حکومت دموکراسی ایران را از چنگال تولیت و سرپرستی و اقتدار خویش رها کنند.

بعضی از صاحبان افکار معتدل عقیده دارند اگر قانون انتخابات اصلاح شود و نمایندگانی در مجلس جمع شوند که عقیده به ترقی و اصلاح جامعه داشته

باشند، بهبودی کلی در اوضاع فراهم شده و کشور عزیز ما از این سقوط اجتماعی نجات می‌یابد، غافل از اینکه مجلس چهاردهم، یا هر مجلسی که با وضعیت عادی کنونی و تحت‌نظر هیئت‌حاکمهٔ فعلی به وجود آمده و قائم‌مقام چنین مجلسی[1] باشد، هرگز معتقد و موافق با قانونی نخواهد بود که وکلای مرتجع کنونی را از انتخاب‌شدن مجدد از سر املاک و عشیره‌شان محروم سازد یا نفوذ پول و زور را در انتخابات برطرف کند.

امروز متولیان مجلس چهاردهم، یا تکرار می‌کنیم هر مجلسی که با وضعیت کنونی به وجود آید، مرکب خواهد بود از کسانی که [با] املاک و عشیرهٔ خود [یا] با املاک و عشیرهٔ دیگران یا با صرف پول‌هایی که از این ملت گرسنه به غارت برده‌اند با اعمال زور وکیل شده یا خواهند شد، و بنابراین به نام اصلاح قانون انتخابات هر قانونی را که اکثریت چنین مجلسی تصویب کند فقط برای تحکیم موقعیت خودشان و موفقیت سریع مرتجعین به انتخاب‌شدن و تولید سختی و مضیقه برای انتخاب نمایندگان حقیقی ملت خواهد بود. به‌اضافه قوانین، هرقدر خوب و دموکراتیک باشد، وقتی‌که اجرای آن در دست هیئت‌حاکمهٔ فاسدی است که نمی‌خواهند قدمی به نفع ملت عقب‌نشینی کنند جامعه از حسن اجرای آن قوانین بهره‌مند نخواهد شد، بلکه اجرای آنچه به نفع جامعه می‌باشد مسکوت مانده یا مسامحه خواهد شد و آنچه برای سلب آزادی ملت و ضعف اقتدار حکومت دموکراسی و تضییع حقوق طبقهٔ زحمت‌کش قابل استناد باشد مورد استفادهٔ عمال ارتجاعی قرار خواهد گرفت.

بنابراین انتظار وضع قوانین مفید و شروع به اصلاحات از طریق پارلمان‌هایی که تحت‌نظر هیئت‌حاکمهٔ کنونی به وجود آید جز ادامهٔ تسلیم اقتدارات ملی به دست دشمنان ملت و فلج‌کردن بقایای نیروی ملی نتیجهٔ دیگری نخواهد داد، مگر اینکه هیئت‌حاکمهٔ کنونی کرهاً و جبراً از کار برکنار شده و اقتدارات به ملت ایران برگردد و برای نیل به این منظورْ آزادی‌خواهان ایران باید متحد شوند

۱. کلمه به همین صورت آمده است، اما به نظر می‌رسد باید جمله به این شکل باشد: «... و قائم‌مقام چنین حکومتی باشد...».

و در ایـن محیطی که تخم نفاق مسـتعد همه‌گونه رشـد و نمو می‌باشـد اختلافات مربوط به جزئیات [...] مسـالک را کنار گذاشـته، برای یک یا چند موضوع حیاتی کـه متفقٌ‌علیه باشـد دسـت بـرادری و هماهنگی بـه هم داده، بـه میدان مبـارزه به منظور پیشـرفت نیات مشـترک قدم گذارند.

باقی‌ماندگان مجاهدین جنگل که هنگام انقلاب مشروطیت ایران و نهضت‌های ضداسـتعمار و جلوگیری از قشون‌کشـی بیگانگان در گذشـته «علی قدر مرآتهم» امتحان جان‌نثاری و فداکاری دادند، اینک با عده‌ای عناصر روشـنفکر و شیفتگان آزادی، بـرای رهایـی اقتـدارات ملـی از سـلطه و نفـوذ مرتجعیـن، یـک بـار دیگر جان‌نثاری و فداکاری خود را شروع و در میدان مبارزهٔ تاریخی خود قدم می‌گذارند.

گرچـه مرام ایـن حزب، که در سـال ۱۲۹۷ هجری شمسـی در ۳۴ مـاده تنظیم گردیـده و در کنگرهٔ آن‌روزی مورد تثبیت واقع شـده، امروز نیز بـا مختصرتغییراتی طبـق تکامـل عصـری می‌توانـد مناسـب‌ترین و نزدیک‌ترین مـرام بـرای وصول به هـدف و ایجاد عدالـت اجتماعی باشـد، مع‌هـذا برای آنکـه آزادی‌خواهـان ایران مخصوصاً جوانان تازه و روشـنفکر در چنین موقعی که ارکان مشـروطیت و آزادی متزلزل شـده و در شـرف ازبین‌رفتن اسـت وقت گران‌بهای خود را در بحث مرام و اختلاف عقاید اجتماعی و گفت‌وشنیدهای بی‌حاصل تلف نکنند، رئوس مسائلی کـه مـورد توافق کلیـهٔ آزادی‌خواهـان ایران و متناسـب بـا مقتضیات وقـت و وضع رقت‌بار کنونی است و اجرای آن نصب‌العین و هدف مشترک جمیع آزادی‌خواهان می‌باشـد از مجموع مـواد مرامنامه اسـتخراج و در دو مادهٔ زیر سـرلوحهٔ نهضت و منادی وحـدت و قیام خویش قـرار می‌دهد:

۱. فداکاری در راه اسـتقلال سیاسـی و اقتصادی و تمامیت ارضی ایران و جهاد برای ریشه‌کن‌سـاختن عوامل سیاسـت‌های استعماری

۲. نیـل به مزایـای حکومت ملـی و رژیم دموکراسـی با قطع ایـادی مرتجعین و عمـال دیکتاتـوری از اقتدارات ملی

منظور فوق از طریق زیر به دست می‌آید:

الف) دعوت آزادی‌خواهان ایران و احزاب دست‌چپ و سازمان‌های کارگری به تشکیل کمیتهٔ ائتلافی برای به‌دست‌آوردن حکومت، ولو به قیام ملی و تأسیس مجلس مؤسسان

ب) همکاری نزدیک با تشکیلات کارگری و پشتیبانی از حقوق طبقاتی آنها، همکاری با صنعتگران و ترویج صنایع ملی، همکاری با رعایا برای تقسیم اراضی زراعتی بین آنها طبق قوانین دموکراسی

ج) جلب همکاری کارمندان روشنفکر و درستکار دولت و دفاع از حقوق آنان و دورکردن افکار ارتجاعی از محیط ادارات

د) محاکمه و کیفر کسانی که از احتکار خواروبار و مایحتاج مردم و از انحصارها و منابع نامشروع دیگر ثروتمند شده‌اند و مصادرهٔ اموال آنها به نفع ملت

آیین‌نامه

شرایط کارمندی:

۱. ایرانی‌بودن

۲. عدم محکومیت کیفری و نداشتن شهرت بد و خیانت به مملکت

۳. داخل‌نبودن در تشکیلات حزب دیگر

تبصره:

جوانان کمتر از هجده سال به‌عنوان منتسب به حزب می‌توانند در سازمان‌های مخصوص به خود شرکت نمایند.

شرایط قبول کارمندی:

۱. دادن تقاضانامه به معرفی دو تن از کارمندان حزب و تصویب کمیسیون تحقیق

۲. تعهد به رعایت انتظامات و مصالح حزب

۳. پرداخت شهریه و مبلغی به‌عنوان ورودیه

سازمان حزب

عبارت است از:

الف) شورای سازمان

ب) حوزه

ج) شورای محلی

د) کمیتهٔ استان

هـ) کنگره

و) کمیتهٔ مرکزی

شـورای سازمان تشـکیل می‌شـود از هیئت مؤسسـان که اختیارات خود را بعداً به شـورای محلی تحویـل خواهد داد.

حـوزه تشـکیل می‌شـود از افراد حـزب که از پنـج الی یـازده نفر خواهـد بود و دارای یک ناظم و دو منشـی و یک تحویلدار اسـت و حتی‌الامکان تناسب شغلی افراد در تشـکیل حوزه‌ها رعایت می‌شـود.

شـورای محلی انتخـاب می‌شـود از نماینـدگان حوزه‌های بخش و شهرسـتانی کـه لااقـل دارای پنج حـوزه باشـد و در غیر این صـورت تابع شـورای نزدیک‌ترین محل خواهـد بود.

کمیتهٔ اسـتان تشکیل می‌شود از نمایندگان شـوراهای محلی، و دارای هفت الی یـازده نفر کارمند خواهد بود کـه بین خود یک رئیس و دو نایب‌رئیس و دو منشـی و یک تحویلدار خواهد داشت.

کنگره تشکیل می‌شود از نمایندگان شوراهای محلی و یک رئیس، دو نایب‌رئیس، دو منشـی، دو بـازرس و دو ناظـر بـرای رسـیدگی بـه اعتبارنامه‌ها و اسـتخراج آرا خواهـد داشـت. در تمـام مـوارد مذکـور انتخابـات بـه رأی مخفـی و اکثریت آرا صورت خواهـد گرفت.

وظایف

وظیفهٔ شـورای سازمان: تهیهٔ مقدمات تشکیل حزب در هر محل و تکثیر نفرات و تشکیل حوزه‌ها و شوراهای محلی

وظیفهٔ حوزه: سـعی در انجام تصمیمات شـورای سـازمان و دادن پیشـنهادهای مفیـد و معرفـی اعضای جدیـد و تبلیغ مرام

وظیفهٔ شورای محلی: رسیدگی به گزارش حوزه‌ها و اتخاذ تصمیم و صدور دستور لازم تصویب بودجه و انتخاب دو نفر ناظر برای استخراج آرا، انتخاب کمیسیون‌های تحقیق و نماینده برای کمیتهٔ استان و کنگره، تعیین و معرفی رابط، تأسیس دایرهٔ تبلیغات و نشریات، تعیین هیئت اجراییه و انتخاب افراد دبیرخانه، رسیدگی و بازرسی در تشکیل ادارهٔ دفاع حقوق و معاونت عمومی، تعیین کارمندان حسابداری و صندوق و اموال و کارپردازی، اداره‌نمودن حوزه‌های محلی و تقویت روحی افراد، تهیهٔ آمار ماهیانه و ارسال آنها به کمیتهٔ استان و تقدیم گزارش‌های لازمه به کمیتهٔ استان و کنگره، ارجاع شکایات حوزه‌ها و افراد حزب به کمیسیون‌های تحقیق

وظیفهٔ کمیتهٔ استان: اداره‌کردن امور حزب در هر استان و صدور تعلیمات لازمه به شوراهای محلی و ارتباط با کمیتهٔ مرکزی و رابط بین کمیتهٔ مزبور و کمیته‌های استان

وظیفهٔ کنگره: کنگره از نمایندگان کلیهٔ شوراهای محلی تشکیل می‌یابد و بالاترین سازمان حزبی است که کمیتهٔ مرکزی بازرسی کل و دادگاه عالی حزب را انتخاب و خط‌مشی و برنامهٔ حزبی را تعیین و گزارش‌های نمایندگان شوراها و کمیته را استماع و تصمیمات لازمه برای سازمان حزب [را] اتخاذ و در صورت لزوم مرامنامه و آیین‌نامهٔ حزب را جرح‌وتعدیل می‌نماید.

وظیفهٔ کمیتهٔ مرکزی: صدور آموزش‌های حزبی، تطبیق خط‌مشی حزب با تحولات بین‌المللی، اتخاذ تصمیم برای ائتلاف‌های حزبی و صدور دستور برای اقامهٔ تظاهرات و کنفرانس‌ها و به‌طورکلی رهبری حزب

***

این سند پس از شهریور ۱۳۲۰ و به احتمالِ بسیار قوی قبل از اجرای انتخابات دورهٔ چهاردهم منتشر شده است.

مشخصات اصلی حزب تودهٔ ایران

هیئت‌تحریریهٔ رهبر

حزب تودهٔ ایران در عرض پنج سال حیات سیاسی خود به نحوی مبارزه کرده و راهی را پیموده است که امروز می‌تواند بدان مباهات کند. این حزب از لحاظِ ماهیت و روش کار و هدف مبارزهٔ خود دارای مشخصات زیرین است:

۱. **نخستین حزب نیرومندی است که نظیر آن هرگز در ایران وجود نداشته است،** زیرا برای هیچ حزب دیگری چنین کامیابی بزرگی در امور تشکیلاتی حاصل نشده. حزب تودهٔ ایران ده‌ها هزار کارگر و دهقان و عناصر آزادی‌خواه صفوف مختلفهٔ اجتماعی را متشکل کرده است. نمایش‌های عظیم و میتینگ‌های شگرف این حزب، که موجب اعجاب خبرنگاران خارجی نیز شده است، نمونهٔ خوبی از وسعت تشکیلات این حزب است.

در جشن مشروطیت و جشن اول ماه مه سیل عظیمی از صفوف منظم و درهم‌فشردهٔ تشکیلات ما به راه افتاد.

اعضای حزب تودهٔ ایران توانستند بزرگ‌ترین نهضت سندیکایی را در ایران به وجود آورند. عظمت این نهضت مورد تصدیق منشی کل اتحادیهٔ سندیکای جهانی، لوئی سایان، قرار گرفته است. مجاهدین این حزب در قبرستان‌های

خاموشی که ده نام داشت نفوذ کرده و سلطهٔ کهن‌سال اربابان را در هم شکسته و دهقان محروم و بی‌خبر ایرانی را وارد جنبش ساخته‌اند. حزب درست از این جهت است که توانسته است صنف زحمت‌کش ایرانی را اعم از کارگر و دهقان متشکل کند و آنها را بزرگ‌ترین ضامن دموکراسی ایران قرار داده، نقش درخور تحسینی را بازی کرده است.

حزب تودهٔ ایران از شریف‌ترین عناصر آزادی‌خواه ایران تشکیل شده و مؤسسین و رهبران آن همه از کسانی هستند که دشمن نیز پاک‌دامنی آنها را تصدیق می‌کند. دلیرترین و بیدارترین کارگران در کنار خردمندترین دانشوران در داخل این حزب گرد آمده‌اند. تمام افراد باشرف و بشردوست یا در حزب تودهٔ ایران عضوند یا از آن پشتیبانی می‌کنند، بعکس در اردوی دشمنان حزب جز غلامان نشان‌دار بیگانه و نوکران زر و سیم و دزدان و رشوه‌خواران و ستمگران و دشمنان انسانیت دیده نمی‌شود. این بی‌علت نیست که رسواترین سیاستمداران و آلوده‌ترین عناصر و طبقات ممتاز و معلوم‌الحال‌ترین [هوچی‌های] اجتماعی به حزب تودهٔ ایران می‌تازند. این بی‌علت نیست که امپریالیسم، با همهٔ تبهکاری‌های تاریخی و جنایات کنونی، این حزب را بزرگ‌ترین خصم خود می‌داند.

حزب تودهٔ ایران، از لحاظِ وسعت و قوت تشکیلات خود، بزرگ‌ترین حزب خاورمیانه است و در اوضاع اجتماعی این ناحیهٔ جهان تأثیر فوق‌العاده دارد. جراید و خبرنگاران خارجی و سیاستمداران استعماری به‌کرات عظمت و قدرت تشکیلاتی این حزب را تصدیق کرده‌اند و آلودگی و فساد دشمنانش را تأیید نموده‌اند.

۲. **متکی به عالی‌ترین اصول مبارزهٔ اجتماعی است.** حزب تودهٔ ایران حزبی نیست که با یک مشت اوهام سیاسی به وجود آمده باشد. این حزب متکی به عالی‌ترین و علمی‌ترین اصول مبارزهٔ اجتماعی است و به همین جهت در پیکار خود پیوسته پیش رفته و فایق شده است.

نباید ترقی بی‌سابقهٔ حزب تودهٔ ایران را امری تصادفی تصور کرد. روزی که مؤسسین این حزب، که زندانیان سیاسی زمان رضاشاه بودند، این حزب را ایجاد کردند هدفی را در پیش گرفتند که هدف ملت ایران بود. باوجوداینکه تبلیغات امپریالیستی و سَم‌پاشی فاشیست‌ها افکار عمومی مردم را آن روز زهرآگین ساخته

بـود، حزب تودهٔ ایـران اطمینان داشـت که چون حـق دارد، در نبرد پیـروز خواهد شـد. با تمام موانعی که از طرفِ دشـمنان گوناگون در سـر راه این حزب تراشـیده می‌شـد، حزب ما به‌تدریج تاریکی‌ها را پراکنده سـاخت و مغزهـا را در زیر تابش مسـتقیم تعلیمات سیاسـی دقیق و صحیح خود قرار داد.

این حزب بزرگ‌ترین معلم اجتماعی ملت ایران است و به بهترین وجهی توانسته مفهوم‌های سیاسی و اجتماعی را روشن ساخته، اوهام و حقایق را از هم جدا کند.

بـه برکت کوشـش ایـن حـزب از جامعهٔ مـردهٔ زمـان رضاشـاه جامعـهٔ پُرهیجان و زنـدهٔ کنونـی بیـرون آمـده اسـت کـه حتـی در ده‌هـای کوچـکِ آن هـم صدای آزادی شـنیده می‌شـود.

به اتکای اصول علمی و عالی خود، حزب ما به «رجال بزرگ» و افراد سرشناس تکیه نکرد، بلکه از طبقات کارگر و دهقان مایه گرفت، زیرا می‌دانست که دماگوژی رجـال بـزرگ در قبـال ارادهٔ طبقـات مظلـوم هیـچ اسـت و در موقعی کـه احزاب بیگانه‌پرسـت می‌خواستند به اتکای سـفارتخانه بر ملت مسلط شـوند، این حزب بـه اتـکای ملت بر این احـزاب بیگانه‌پرسـت فایق شـد. به اتکای اصـول علمی و عالـی خود، حـزب ما حـوادث اجتماعی را به‌درسـتی پیش‌بینی کـرد و در موقعی که بسـا اشـخاص برای پیروزی قریب‌الوقوع هیتلر تدارک جشـن می‌دیدند، حزب ما شکسـت قطعی او را پیش‌بینی نمود.

در موقعـی که عـده‌ای معلوم‌الحـال آرزوی تجدید اسـتبداد رضاخان را در سـر می‌پروراندنـد، حزب ما مـرگ قطعـی دوران دیکتاتـوری را تأکید کرد.

در موقعـی کـه دسـته‌هایی در زیر سـایهٔ بوم شـوم اسـتعمار بـرای خـود «تأمین آتیـه» می‌کردند، حزب مـا افتضاح و اضمحلال این سیاسـت را اعـلام نمود و به ثبوت رسـاند. رضاخان‌هـا، مختاری‌هـا، سـیدضیاءالدین‌ها، صدرها، سـاعدها، حکیم‌الملک‌ها و ارفع‌ها سـرنگون شـدند و حزب تودهٔ ایران روزبه‌روز نیرومندتر شـد، پیش‌بینـی دقیق و سیاسـت خردمندانـهٔ حزب ما یکـی از ضامن‌هـای بزرگ پیـروزی کنونی و نهایی ماسـت.

۳. **در مبارزه قطعی، سرسخت و دلیر است.** سومین مشخصهٔ حزب ما روش قطعی و دلیرانهٔ آن در مبارزه است.

حزب تودهٔ ایران هرگز با فساد سازش نمی‌کند، لذا وکالت یا وزارتْ افراد حزب ما را از راه راست خود منحرف نکرده است. این صفت در اجتماعاتی که تاکنون در ایران بوده سابقه نداشته است. استعمار و ارتجاع بارها کوشیدند تا ما را ضایع کنند و از راه مبارزه منحرف سازند، ولی نتوانستند. این کوشش بیش از سه الی چهار بار به‌طور منظم تکرار شد و بی‌نتیجه ماند. نه‌فقط این حزب فاسد نمی‌شود، بلکه از غرور نیز مبراست. به نقص‌های خود واقف است و خود را انتقاد می‌کند.

به‌خوبی می‌داند که انجام‌یافتهٔ او در مقابل انجام‌یافتنی بسیار اندک است. حزب تودهٔ ایران ارتجاع را در هر لباس که درآید می‌شناسد و تاکنون عمال نقاب‌دار استعمار و ارتجاع را بارها نومید و رسوا ساخته است. چندین بار استعمار کوشش کرد با تظاهرات رنجبری و سوسیالیستی و آزادی‌خواهی برای اغوای ما اقدام کند، ولی در هر بار ماسک او دریده و خود او سرشکسته شد.

برعکسِ بعضی از اجتماعات که از ورود در مراحل خطرناک بیم دارند و از خون می‌ترسند و فقط جان خود را از نجات ملت بالاتر می‌دانند، حزب تودهٔ ایران از سخت‌ترین مبارزه‌ها پروایی ندارد. سربازان این حزب از این نوع مبارزات نه‌فقط نمی‌ترسند، بلکه به آن با شوق رو می‌آورند. به همین جهت حزب ما تاکنون شهدایی داده و از اینکه ازاین‌پس نیز در راه آزادی و استقلال ایران قربانی‌هایی بدهد پروا نمی‌کند.

ترس، فساد و فریب در حزب ما وجود ندارد.

۴. **معرّف منافع ملی مردم ایران است.** حزب تودهٔ ایران به اتکای منطق عالی مبارزه، روش دلیرانهٔ نبرد و وسعت شگرف تشکیلاتی خود توانست مقام نمایندگی ملت ایران را در صحنهٔ سیاست جهانی احراز کند. افراد این حزب از طرفِ ملت ایران حرف می‌زنند و منافع او را معرفی می‌نمایند. این جدی‌ترین و محکم‌ترین و داناترین دستگاهی است که در مقابل سیاست‌های استعماری ایستاد. و اکنون ملت ایران را به‌صورتِ یک ملت بیدار و هشیار و زنده معرفی می‌کند. اگر

این حزب نبود، استعمارطلبان به‌آسانی می‌توانستند نقشه‌های خود را در ایران اجرا کنند. سهم کلان شکست کلیهٔ مجاهدت‌های سیاست استعماری در ایران با حزب توده است.

خلاصه کنیم: حزب ما بزرگ‌ترین تشکیلات خاورمیانه است، به منطق عالی مبارزه متکی است، در نبرد اجتماعی سرسخت و سازش‌ناپذیر و دلیر است و با شایستگی منافع ملت ایران را معرفی می‌کند.

عضویت در چنین حزبی افتخار است.

هیئت‌تحریریه، ۱۰ مهرماه ۱۳۲۵، رهبر، شمارهٔ ۸۲۹

حزب تودهٔ ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟
تشریح مرامنامهٔ حزبی

احمد قاسمی، از انتشارات کمیسیون تبلیغات حزب تودهٔ ایران

سیاسی

مادهٔ ۱. حفظ استقلال و تمامیت ایران و مبارزه بر علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به کشور ایران بر طبق اصل معروف «آزادی و اختیار ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش»

الف) استقلال ایران یعنی چه؟

یعنی هیچ ارادهٔ خارجی بر ملت ایران تحمیل نشود و ایرانی کشور خویش را به هر طریقی که خودش صلاح می‌داند اداره کند. در این صورت می‌گویند ملت ایران ملت مستقلی است.

بدیهی است که هیچ‌کس و هیچ دولتی برای ملت دلسوزتر از خود ملت نیست و نمی‌تواند مصلحت او را مانند خود او تشخیص دهد. دولت‌هایی که به این بهانه در کار دولت‌ها و ملت‌های دیگر مداخله می‌کنند فقط به این قصدند که به زیان آن ملت و به سود خویش استفاده نمایند.

از روزی که انحطاط کامل ایرانی شروع شد و تمدن اروپایی به مرزهای کشور ما رسید استقلال واقعی ملت ایران بر باد رفت، همیشه تحت تأثیر دولت‌های بیگانه قرار گرفت و هروقت برای مصالح خویش قدمی برداشت به توسط دولت‌های استعمارطلب متوقف گردید. ما دربارهٔ نفوذ شوم بیگانگان در کشور محتاج تفصیل نیستیم. همهٔ هم‌وطنان ما آن را حس می‌کنند و از آن بیزارند.

ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران استقلال ایران را در سرلوحهٔ مرام خویش قرار داده است.

منتها ما استقلال را به آن معنای محدودی که بعضی‌ها به آن می‌دهند نمی‌فهمیم، ما به آن استقلالی که فقط در روی کاغذ و در عالم خیال موجود باشد قانع نیستیم. ما استقلالی را که تاکنون داشته‌ایم و فقط در قراردادهای رسمی دولت دیده می‌شود استقلال نمی‌شماریم.

استقلال حقیقی یک ملت را فقط با قرارداد سیاسی نمی‌توان تضمین کرد. استقلال حقیقی وقتی صورت عملی به خود می‌گیرد که با تضمین حقیقی، یعنی با استقلال اقتصادی، توأم باشد. همان‌طور که یک فرد اجتماعی بدون داشتن استقلال اقتصادی نمی‌تواند مستقل باشد، استقلال یک ملت هم بدون استقلال اقتصادی غیرممکن است. هر فردی طبق قوانین انسانیت و به موجبِ قوانین کلیهٔ اجتماعات متمدن، دارای آزادی زبان و آزادی نطق و آزادی عقیده است. اما اگر این فرد جیره‌خورِ برادر خویش باشد، بدیهی است که معمولاً بدون رضایت او نمی‌تواند کلمه‌ای بر زبان بیاورد و به پذیرفتن عقیده‌ای که مخالف عقیدهٔ اوست تظاهر نماید. یک ملت هم هرقدر طبق قراردادهای سیاسی دارای استقلال باشد، هرگاه از لحاظِ اقتصادی تابع دولت‌های دیگر است، به‌هیچ‌وجه نمی‌تواند استقلال حقیقی خود را حفظ کند.

مثلاً ملتی که دارای صنایع جدید نیست و به محصولات صنعتی ملت دیگر احتیاج مبرم دارد، ملتی که سرمایه‌های ملت دیگر سرچشمه‌های اقتصادی و حیاتی او را در دست گرفته، ناچار است که تابع ارادهٔ آن ملت باشد، وگرنه هستی وی در خطر خواهد افتاد.

ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران تنها به استقلال سیاسی ایران نظر ندارد، بلکه منظور اصلی وی استقلال اقتصادی ایران است. باید این کشور کهن‌سال را از این عقب‌ماندگی بیرون آورد، باید صنایع عهد عتیق را کنار گذاشت و دوشادوش دنیای صنعتی قدم نهاد، باید کاری کرد که زندگانی اقتصادی ایران در دست خود او باشد. فقط آن‌وقت است که می‌توان استقلال حقیقی را تضمین نمود.

ب) تمامیت ایران به چه معنی است؟

به این معنی است که تمام خاک ایران در دست ایرانی باشد. بعضی از قسمت‌های هر کشور، حاصلخیزتر و ثروتمندتر از قسمت‌های دیگر است و اگر آن قسمت‌ها را از وی جدا کنند، زندگانی اقتصادی‌اش در خطر افتاده، در راه ترقی دچار دشواری‌های زیاد خواهد گردید.

مثلاً اگر کشور ایران را منحصر به کویر لوت نمایند، آیا ساکنین جندق و بیابانک و سایر شهرهای کویر می‌توانند در راه تمدن با ساکنین نقاط دیگر هم‌قدم باشند؟ آیا در اثر دشواری‌های اقتصادی که در پیش دارند به موانع زیاد برخورد نخواهند کرد؟

این مثال بزرگ کافی است که مثال‌های دقیق‌تر را از روی آن قیاس کنید. هر قطعه از خاک ایران که از جهت اقتصادی یا از جهات دیگر برای ایران دارای منافعی باشد باید به دست ایرانی داده شود. ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران تضمین تمامیت خاک ایران را در شمار اولین شعارهای خود گذاشته است.

ج) استعمار یعنی چه؟

وقتی رژیم سرمایه‌داری اروپا تکامل و توسعه یافت، سرمایه‌داران برای یافتن منابع جدید ثروت و بازارهای وسیع به کشف نقاط تازه پرداختند و به قارهٔ آمریکا و آفریقا و کشور هند ریختند. آنها محصولات بومیان این کشورها را، که عبارت از عاج، پنبه، قهوه و پوست‌های گران‌بها بود، به‌زور و به‌فریب از آنها می‌گرفتند و در عوض به آنها اشیای تجملی و الکل و آلات فساد به قیمت گران قالب می‌زدند. این بومیان بیچاره را به زورِ قوای مسلح به بردگی وادار می‌کردند و محصول دسترنج آنها را به غارت می‌بردند و تمام منابع ثروت را در دست می‌گرفتند، معدن‌ها را استخراج می‌کردند، خط‌آهن می‌کشیدند، به حفر کانال می‌پرداختند تا بهتر و بیشتر بتوانند دار و ندار بومیان بیچاره را از چنگ آنها بیرون بیاورند. اما ازآنجاکه نیات شوم غارتگران سرمایه‌داری همیشه در زیر لفافه‌های بشردوستی پوشیده است، چنین انتشار می‌دادند که برای متمدن‌ساختن بومیان وحشی به زمین آنها رفته‌اند و می‌خواهند آنجا را آبادان کنند.

استعمار در لغت به معنی آبادان‌کردن است و از همین ادعای سرمایه‌دارانِ غارتگر سرچشمه گرفته است. کم‌کم کارد به استخوان بومیان رسید. کم‌کم

هشیار شدند و بر علیه این ستمگری‌های آشکار شورش‌ها کردند، کشتارها دادند، تا آنکه بالاخره بعضی از آنها موفقیت حاصل نمودند و خود را از زیر قید بردگی بیرون آوردند. ولی هنوز نام ننگین مستعمره باقی است و هنوز استعمار وحشیانهٔ سرمایه‌داری ادامه دارد. اما ایران هم از ممالکی است که پیوسته موردنظر سرمایه‌داران بوده و به تیررس استعمار رفته است. آنچه تاکنون ایران را از استعمار رهایی داده رقابت سرمایه‌داران بزرگ عالم بوده است، ولی این خطر رفع نشده و هنوز در کمین ماست. از طرف دیگر این وضع نیمه‌مستقل و این ناتوانی اقتصادی که ما تاکنون داشته‌ایم ما را در وضعیتی نگاه داشته که نوعی از استعمار محسوب می‌شود. ما، همان‌طور که در قسمتِ راجع به استقلال شرح دادیم، با این وضعیت مبارزه می‌کنیم و به‌هیچ‌وجه حاضر نیستیم که منابع ثروت کشور ما به معدهٔ پُراشتهای سرمایه‌داران ریخته شود و استقلال سیاسی ما، با نابودی استقلال اقتصادی[1]، نابود گردد.

ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران اصل معروف «آزادی و اختیار ملت‌ها در تعیین سرنوشت خویش» را شعار خویش قرار داده است.

مقصود از این اصل آن نیست که ملت‌های عقب‌مانده و نیمه‌وحشی را در همان حالت خویش باقی بگذارند و آداب و سنن نامتمدنانهٔ آنها را تقویت کنند. مقصود این است که اصل استعمار و زورگویی را کنار گذاشته، حقیقتاً دست برادری به طرفِ آنها دراز کنند و آنها را با عالم جدید آشنا سازند تا از روی شوق خویش به طرفِ ترقی و تمدن بگرایند.

ما از دنیای متمدن متوقع چنین برادری بی‌شائبه‌ای هستیم.

سیاسی

مادهٔ ۲. مبارزه در راه استقرار رژیم دموکراسی و تأمین کلیهٔ حقوق «فردی و اجتماعی از قبیل آزادی زبان، نطق، قلم، عقیده و اجتماعات»

۱. در اینجا «سیاسی» آمده بود که، بنا به محتوای متن، با «اقتصادی» جایگزین شد.

کلمهٔ دموکراسی از کلماتی است که در زمان رضاخان از فرهنگ زبان ما حذف شده بود و از الفاظ خطرناکی به شمار می‌رفت که گوش رضاخان و دستیاران او تاب شنیدنش را نداشت.

چرا؟

برای اینکه دموکراسی در لغت به معنی حکومت مردم است و در اصطلاح سیاسی به رژیمی گفته می‌شود که ادارهٔ امور کشور به دست خود افراد کشور باشد. پس اشخاص مرتجع و کسانی که می‌خواهند ملت را به‌زور در تحت فرمان خود درآورند حق دارند که از این کلمه و از معنای آن بترسند.

این کلمه بعد از شهریورماه ۱۳۲۰ خیلی رایج شده و در زبان‌ها افتاده، ولی کمتر کسی است که دامنهٔ معنای آن را در نظر گرفته باشد.

در اول‌نظری که به معنای دموکراسی می‌کنیم این سؤال پیش می‌آید:

در رژیم دموکراسی، که خود ملت امور کشور را اداره می‌نماید، یکایک افراد ملت از چه راه در ادارهٔ کارها شرکت می‌کنند؟

البته میسر نیست که تمام افراد درمورد تمام کارها دور هم جمع شوند و اظهارعقیده کنند و رأی بگیرند.

در کدام محل است که بتوان میلیون‌ها افراد کشور را جمع کرد؟ این میلیون‌ها نفر به چه وسیله با یکدیگر گفت‌وگو خواهند نمود؟ اگر هر نفر پنج دقیقه گفت‌وگو نماید، مذاکرات آنها چند سال طول خواهد کشید؟ چطور ممکن است از این مذاکرات نتیجه به دست آورد؟ آیا افراد کشور غیر از این‌گونه اجتماعات و گفت‌وگوها کار دیگری ندارند؟

پس باید طریق دیگری اندیشید.

راهی که برای رفع این اشکالات پیدا کرده‌اند این است که مردم هر ناحیه و هر منطقه، که با یکدیگر رابطهٔ نزدیک دارند و یکدیگر را می‌شناسند، یک یا چند نفر (به نسبت تعداد خویش) را که به صلاحیت و دانایی و نیک‌سیرتی آنها اطمینان دارند انتخاب نمایند تا آن یک یا چند نفر نیات و مقاصد انتخاب‌کنندگان خویش را در نظر گرفته، با سایر منتخبین در یک محل جمع شوند و عقل‌های

خود را روی هم ریخته، ارادهٔ ملت را که انتخاب‌کنندهٔ آنهاست از جانب وی اجرا نمایند. این اشخاص را وکیل و محل اجتماع آنها را مجلس شورای ملی می‌نامند.

این است معنای اصلی دموکراسی، و تصدیق می‌کنید که معنای دلچسب و پسندیده‌ای است، ولی آیا به نظر شما نمی‌رسد که در موقع عملی‌ساختن این دموکراسی با اشکالاتی برخورد خواهیم کرد؟

برای اینکه به این اشکالات بربخورید از شما می‌پرسم: آیا تمام مردم ایران در انتخاب نماینده آزادند؟ جواب این سؤال متأسفانه منفی است. چرا؟ برای اینکه مثلاً دهقان ایرانی به دو علت اساسیِ ذیل در رأی خویش آزاد نیست:

۱. یکی به علت معنوی؛ دهقان ایرانی همیشه در زیر فشار ظلم و جور بوده و به آن خو گرفته و کم‌کم عادت کرده است که از خود اراده نداشته باشد و تابع رأی ارباب قرار گیرد. هزاران سال است که طبقهٔ زورگوی این کشور به دهقان ایرانی چنین حالی کرده است که او هرچه دارد همه را از دولت ارباب دارد. اصولاً دهقان ایرانی هنوز معتقد نشده است که مملکت باید به دست خود او اداره شود. اصولاً دهقان ایرانی هنوز به معنی ملت و مملکت آشنا نگردیده و نمی‌داند وظیفهٔ وکیل چیست. پس چطور متوقعیم که وظیفهٔ بزرگ خویش یعنی انتخاب نماینده را صحیحاً انجام دهد؟ او در رأی خویش آزاد نیست، زیراکه زنجیرهای خرافات هزارساله بر افکار او پیچیده و وی را در همان روحیه‌ای که در چند هزار سال پیش داشت نگاه داشته است.

برای اینکه این زنجیرها از افکار دهقانان برداشته شود، باید لااقل تبلیغات آزادی‌خواهان حقیقی را آزاد بگذارند تا آنها دهقانان را با حقوق خویش آشنا کنند. ولی آیا چنین اقدامی در کشور ما و امثال وی میسر خواهد بود؟

در کشوری که وزرای آن، وکلای آن و سایر سرجنبانان آن دارای املاک وسیع هستند و از حاصل دسترنج دهقان دارای این‌همه مکنت شده‌اند و دهقان بیچاره در اثر مفت‌خوری‌های آنها به این فقر و فلاکت افتاده است چطور ممکن است آنها راضی شوند که دهقانان از غفلت بیرون آیند و با حقوق خویش آشنا شوند؟ چطور ممکن است آنها بر علیه منافع خود قدم بردارند؟ البته رضایت نخواهند داد. ازاین‌جهت یکی از مرام‌های حزب تودهٔ ایران این است که با نیات ناپاک

آنهـا مبارزه کنـد و آنها را بـا نیروی تـوده از پای درافکنـده، در میـان دهقانان نفوذ نمایـد، وظایـف اجتماعی دهقانان و راه رهایی آنها را نشـان بدهـد و زمینه را برای آزادی انتخابات و دموکراسـی حقیقی تهیه نماید.

۲. دیگـر به علت مـادی؛ این علت که علت اصلی اسـت و حتی علت اول هم از آن ناشـی شـده بیشـتر قابل‌توجه می‌باشـد. **دهقان ایرانی خانه ندارد، بهداشـت نمی‌شناسـد، طبیـب و دوا را سـیمرغ و کیمیـا می‌داند، از ریشـهٔ درختـان زندگانی می‌کند، همیشـه عریان اسـت، دائماً در گرمای سـوزان تابسـتان و سـرمای کشندهٔ زمستان رنج می‌برد، پیوسته با طبیعت در جنگ و ستیز و همیشه در چنگال بدبختی گرفتـار اسـت.** او از تلاش زندگـی و از تهیهٔ قـوت روزانهٔ خویش یـک لحظه فارغ نمی‌شود تا سطح فکر خویش را بالا بیاورد و در فکر سیاست دولت و ملت باشد.

از طـرف دیگر هرچه او فکر و اراده کند در مقابل قدرت خردکنندهٔ ارباب خنثی می‌شـود. اگـر او از ارادهٔ اربـاب پیـروی ننماید، ارباب قادر اسـت او را با وسـایل مـادی خویش به پیـروی مجبور گردانـد و حتی وی را به‌کلی بی‌سروسـامان کند.

الان کـه دورهٔ انتخابـات اسـت می‌بینیـم کـه مالکیـن فقـط بـه کدخـدای ده رجـوع می‌کننـد و او دهقانـان را به‌وسـیلهٔ تهدیـد یـا تطمیع پـای صندوق انتخابـات دروغ می‌کشـاند.

ازاین‌جهت یکـی از مرام‌های حزب تـودهٔ ایران بهبود وضعیت دهقانان و سـایر طبقات استثمارشـوندهٔ کشـور اسـت، زیراکه فقط پس از بهبود این وضعیت است کـه طبقات استثمارشـونده از زنجیرهـای مادی و معنـوی که بر دسـت و پای آنها گذاشـته شـده رهایی می‌یابند و آزاد می‌شـوند و می‌توانند آزادانـه رأی بدهند.

پـس حزب تـودهٔ ایـران فقـط به معنـای ظاهـری دموکراسـی نظـر نـدارد، بلکه می‌خواهد مفهوم آن را واقعاً عملی سـازد و به عبارتِ دیگر تنها دموکراسی سیاسی را قبـول ندارد، بلکه دموکراسـی انتقـادی را مقدم بـر آن می‌داند.

در همین‌جاسـت که اختلاف حزب تودهٔ ما با سـایر احزاب آشکار می‌شود. در خیلی جاها از دموکراسـی صحبت می‌کنند. دولت امروزی هم ادعای دموکراسی دارد، ولـی آنهـا می‌خواهند مـردم را با معنـای ظاهری دموکراسـی فریـب دهند و

پـس از آنکه تودهٔ ملت را در زنجیر کشـیده‌اند، چنین جلـوه بدهند که همه آزادند. درسـت مثـل این اسـت که انسـانی را در قفسـی بکننـد و او را در داخـل آن قفس تنـگ آزاد بگذارند. آیا این اسـت معنای آزادی؟ آیا این اسـت حـدود آن آزادی که باعث سـعادت توده می‌شود؟

ما جداً به این معنی اعتراض داریم و معتقدیم که وضعیت توده باید طوری عوض شود که یکایک افراد آن عملاً بتوانند در ادارهٔ امور کشور خویش شرکت نمایند.

وقتی‌که دموکراسـی را بـه آن معنی که ما در نظـر داریم تعبیر کنیـد، می‌بینید که رژیم کنونی ایران نه‌فقط دموکراسـی نیست، بلکه وحشـیانه‌ترین طرز اسارت توده می‌باشـد. در رژیم کنونی چنـان هرج‌ومرج حکم‌فرماسـت کـه کوچک‌ترین حق زندگـی به تـودهٔ ایران نمی‌دهـد. از همین جهت اسـت کـه ما برای تغییر اساسـی این دسـتگاهِ پوسـیده مبارزه می‌کنیم.

حالا می‌خواهیم خواص دموکراسی حقیقی را شرح بدهیم:

وقتی‌کـه افراد در رژیم دموکراسـی در ادارهٔ حکومت شـرکت نماینـد و در وضع قوانین حق رأی داشـته باشـند، بدیهی است که اسـتقلال خویش را حفظ خواهند کـرد و آزادی‌هـای طبیعی خود را محتـرم خواهند شـمرد. **آن رژیم دموکراسـی که فاقد استقلال فردی و آزادی‌های طبیعی باشد دموکراسی دروغین و فریبنده است.**

آن‌چنان دموکراسـی‌ای از هر استبدادی مضرتر است، زیراکه افراد را از وضعیت خویش غافـل می‌گرداند و به آنها چنیـن جلوه می‌دهد که همه چیـز دارند و دیگر بـرای تحصیل حقـوق خود محتـاج تکاپو نیسـتند، و به‌این‌وسـیله آنها را به‌سـوی رخوت و سسـتی می‌کشـاند. به تاریـخ دوسـالهٔ اخیر ایران نظـر کنیـد و ببینید که از هـر طرف ندای دموکراسـی بلند اسـت، همه از حقوق ملـت صحبت می‌کنند، همـه آزادی را می‌سـتایند و معذلـک ما فاقـد هرگونه حقـوق و آزادی می‌باشـیم و بسـیاری از ما، در اثر همین فریـب دولت، تصور نموده‌اند که دموکراسـی حقیقی همین اسـتبداد فاحشـی اسـت که حکم‌فرماسـت. ازاین‌جهت در مرامنامهٔ حزب تـودهٔ ایران به ذکر کلمهٔ دموکراسـی اکتفا نکرده و مخصوصـاً آزادی‌هایی را که باید در کشـور دموکراسـی موجود باشـد ذکر نموده‌اند که ما ذیلاً تشـریح می‌کنیم:

آزادی زبان: در قدیم چنین مرسوم بود: وقتی‌که یک ملت بر ملت دیگر مسلط می‌گردید، برای اینکه منتهای تحقیر و تخفیف را دربارهٔ وی روا دارد، زبان وی یعنی لغتی را که با آن گفت‌وگو می‌کرد تحت فشار قرار می‌داد. مثلاً هنگامی که اعراب بر ایران مسلط گردیدند، برای اینکه ایرانیان را سرزنش بدهند و زبان آنها را نکوهش نمایند، آنها را «عجم» یعنی لال لقب دادند، دفاتر مالیاتی و اداری کشور ایران را از زبان پهلوی برگرداندند و به زبان تازی نوشتند، مقرر داشتند که تمام نامه‌هایی که به ادارات و مقامات رسمی نوشته می‌شود به زبان عربی باشد و حتی، به‌طوری‌که بعضی از مورخین ذکر نموده‌اند، در بعضی از نقاط ایران زبان هرکسی را که نمی‌توانست در ادارات دولتی به عربی صحبت کند می‌بریدند. بدیهی است که این کار بزرگ‌ترین استخفاف بود که نسبت به ملت ایران به عمل آمد و باعث شد که بیشتر علوم و ادبیات ایران از بین برود و لطمهٔ بزرگی به جهان دانش وارد آید.

بیشتر ملت‌ها با اقلیت‌هایی که در سرزمین آنها مأوا داشته، همین‌طور معامله می‌کردند. اقلیت‌ها نمی‌توانستند مدرسه داشته باشند. نمی‌توانستند تاریخ نیاکان خویش را بیاموزند. نمی‌توانستند زبان مادری خویش را به‌خوبی فراگیرند.

این امر دو زیان بزرگ داشت: یکی آنکه نبوغ آن اقلیت‌ها و ژنی زبان آنها را خاموش می‌کرد و نمی‌گذاشت استعداد آنها و زبان آنها در میدان مسابقه وارد شود. دیگر آنکه همیشه آن اقلیت‌ها در مقابل فشاری که بر آنها وارد می‌آمد عکس‌العمل نشان می‌دادند و ملت زورگو را منفور می‌داشتند، در هر موقع که میسر می‌شد به وی صدمه می‌زدند و غالباً با او به جنگ‌های خونین می‌پرداختند. فشارهایی که دولت عثمانی بر یونانی‌ها و مخصوصاً یونانی‌های ساکن اسلامبول وارد آورد و تضییقاتی که نسبت به زبان و مذهب آنها روا داشت باعث جنگ‌های خونینی گردید که اروپا را به یاری یونانی‌ها کشانید و به شکست دولت عثمانی و اضمحلال آن منجر شد.

پس تضییقاتی که بر اقلیت‌ها از جهت زبان و غیره به عمل آید نه‌تنها از لحاظِ معنوی در جلوگیری از دانش بشری مؤثر است، بلکه باعث شکست و اضمحلال دولت جابر می‌گردد.

اینها کلیاتی بود که بیان کردیم. اینک ببینیم کلیات مذکور تا چه اندازه دربارهٔ ایران صدق می‌کند.

در ایران علاوه بر زبان فارسی به چند زبان دیگر گفت‌وگو می‌شود و تمام کسانی که به این زبان‌ها صحبت می‌کنند با ما دارای سابقهٔ تاریخی واحد و منافع مشترک می‌باشند. آنها هم اهل این آب و خاکند، پس آنها هم باید در ادارهٔ این آب و خاک دارای رأی باشند. پس استقلال فردی و اجتماعی آنها هم باید محفوظ بماند.

ما باید دست به دست هم داده، به‌سوی مقصد معین و هدف مشترک خویش که اصلاح اوضاع ایران و ایجاد حکومت ملی است پیش برویم، **ما باید از هرگونه نفاق بپرهیزیم.**

اما دشمنان ما که در کمین سعادت ما هستند با تمام قوا در القای این نفاق که سرچشمهٔ بدبختی‌هاست کوشش می‌کنند و به هزار بهانه، که مهم‌ترین آنها زبان و مذهب است، میان ما دشمنی می‌افکنند.

نتیجهٔ آن همین است که امروز می‌بینیم: یک ملت متشتت، از یگدیگر جدا و در جنگِ دشمن ناتوان. در جنگ خانگی آماده و توانا.

هنوز و هنوز است که دشمنان ملت از این‌گونه تعصبات بیجا استفاده می‌کنند و در میان کارگران کارخانه‌ها به‌عنوان ترک و فارس ایجاد نفاق می‌نمایند و حال‌آنکه **امروزه کارگران بیشتر از هروقت محتاج اتحاد و اتفاقند.**

آنها باید منافع مشترک و هدف واحد خویش را در نظر گرفته، دست برادری به هم داده، برای ویران‌کردن کاخ ستمگری پیش بروند، نه اینکه به جان هم بیفتند و قوای خود را به بهانهٔ ترک و فارس از بین ببرند.

ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران، که حامی کارگران و کشاورزان و پیشه‌وران و روشنفکران می‌باشد، رفع این نفاق‌ها و زورگویی‌ها را مخصوصاً در مرامنامهٔ خویش قید نموده است.

آزادی قلم: قلم بزرگ‌ترین رابطهٔ افراد است. دامنهٔ قلم به‌مراتب وسیع‌تر از دامنهٔ زبان است. به‌وسیلهٔ قلم می‌توان با جماعت نامحدودی صحبت کرد، به‌وسیلهٔ

قلم می‌توان نسل‌های آینده را نیز طرف گفت‌وگو قرار داد. تشریح مفصل افکار و عقاید فقط به‌وسیلهٔ قلم میسر می‌شود.

دنیای امروز با سرعت عجیبی رو به تکامل می‌رود، هر روز افکار و عقاید تغییر می‌یابد، هر روز اختراع جدیدی پیش می‌آید. اگر واسطهٔ قلم در میان نباشد که این تغییرها و تکامل‌ها را به آگاهی همهٔ دنیا برساند و افکار عقب‌مانده را به‌سوی ترقی براند، جهان بشری نمی‌تواند در این راه گام‌های بلند بردارد.

اگر یک ملت را از نعمت آزادی قلم محروم بگذارند، به‌زودی در جزو ملل عقب‌مانده خواهد افتاد و در اثر معنویات پوسیده‌اش محکوم به مرگ خواهد شد.

متجاوز از یک قرن پیش که هنوز سرعت سیر ترقی به این پایه نرسیده بود، دانتون، انقلابی معروف، در مجلس فرانسه در دفاع از همین عقیده فریاد می‌کرد: **یا آزادی مطبوعات یا مرگ!** دانتون جلوگیری مطبوعات را با مرگ برابر می‌دانست.

اگر مطبوعات نبود، اگر آثار نویسندگان قرن هجدهم در دست مردم فرانسه نمی‌افتاد، سطح افکار آنها به این سرعت به هم نزدیک نمی‌گردید و قدم بزرگ انقلاب به آن زودی برداشته نمی‌شد.

در جنبش مشروطیت هم مطبوعات تأثیر مهمی داشت و در روشن‌کردن ذهن مردم خدمت بزرگی انجام داد. وقتی‌که رضاخان روی کار آمد، از همین تأثیر مهم ترسید و برای مقیدساختن مطبوعات به دسیسه پرداخت. بعضی از خاکساران و بندگان پول و زور را در جرگهٔ نویسندگان داخل نمود و مطبوعات ایران را مخصوص آنها گردانید، روزنامه‌های باشهامت را تعطیل کرد، فقط چند ورق‌پاره را برای مدح و ثنای خویش باقی گذاشت، افکار و احساسات ملت ایران را از عالم مطبوعات بیرون کرد، عقاید و افکار دنیا را برای مطبوعات ایران ممنوع ساخت. آثار نویسندگان را هم به کشتن و مثله‌کردن دژخیمان شهربانی گرفتار گردانید، کار به جایی رسید که هیچ‌کس در کاغذ خصوصی خویش هم نمی‌توانست با دوست خود سخنی موافق عدل و داد بگوید و بسیاری از اشخاص بی‌گناه در اثر همین کاغذهای خصوصی به زندان شهربانی افتادند و از هستی ساقط شدند. هنوز قیافهٔ آن بدپوزه‌های جهنمی که در کنار صندوق‌های پست ایستاده بودند و با کمال وقاحت در کاغذهای خصوصی نظر می‌کردند از خاطرها محو نشده است.

در مطبوعات دورهٔ رضاخان چیزی جز آثار خواری و مذلت دیده نمی‌شود و حتی کتاب‌های دبستانی ما که یادگار آن دوره است جز ستایش ستمگری و ستم‌کشی و غیر از تمجید و تحسین عقاید پوسیده چیز دیگری ندارد و به‌کلی از عقاید دنیای امروز خالی است.

زیراکه تمام این کتاب‌ها از سانسورهای رضاخانی می‌گذشت و فقط برای استوارکردن بنیاد زورگویی او نوشته می‌شد. نتیجهٔ آن همین فقر معنوی است که ما را به این بیچارگی انداخته است.

بیهوده نیست که دولت امروز این‌قدر در جلوگیری مطبوعات می‌کوشد، بیهوده نیست که به رفع حکومت نظامی راضی نمی‌شود و آزادی مطبوعات را به هیچ قیمتی نمی‌پذیرد، زیراکه آزادی مطبوعات برهم‌زنِ اساس رضاخانی است، آزادی مطبوعات بهترین راه هشیاری ملت است و هشیاری ملت با حکومت زور منافات دارد.

اما حزب تودهٔ ایران، به موجبِ مادهٔ ۱۳ قانون اساسی و مادهٔ ۲۰ متمم آن، آزادی مطبوعات را از حقوق مسلّمهٔ تودهٔ ایران و بهترین وسیلهٔ ارتباط افراد و بهترین راه هشیاری توده می‌داند و با تمام قوا برای حفظ آن مبارزه می‌نماید.

آزادی نطق: همان‌طور که لغات و اصطلاحات یک فرد یا یک جماعت را نمی‌توان در زنجیر کشید، زبان یک فرد یا یک جماعت را هم به طریق اولی نمی‌توان در قید گذاشت. زبان آسان‌ترین و بزرگ‌ترین وسیلهٔ فهمیدن و فهماندن است و اگر آن را در قید بگذاریم، درحقیقت فهم و شعور توده را در قید گذاشته‌ایم.

ازاین‌جهت بود که در زمان رضاخان هرگاه کسی حتی در تاریکی شب در گنج ویرانهٔ خویش با همسرش رازونیاز می‌کرد و از زندگانی خود شکایت می‌نمود، اگر به گوش عمال رضاخان می‌رسید، به جرم اینکه زبان خود را از زنجیر رها ساخته است وی را به جایی می‌انداختند که صدای نالهٔ وی به گوش بشر نرسد. از همین جهت بود که در دورهٔ رضاخان حق نطق و سخن‌گفتن برای توده منحصر به کسانی بود که از متملقان خاص رضاخان بودند و افکار توده را به نام پرورش افکار در زنجیر خرافات و عقاید پوسیده می‌گذاشتند. اگر سخنان

آنهـا را خلاصـه کنید و زیـب و زیورهای زشـت آنهـا را بزدایید، از کلیـهٔ آنها فقط این اندرزهای شـوم بیـرون می‌آید:

تابع ظلم باشـید، ظالم را بپرسـتید، جنایت‌کاران را سـتایش کنید، راه زندگی را در چاپلوسـی و خاکساری جسـت‌وجو نمایید.

تأثیـر این سـخنان زهرآگین بود که ملت ایـران را تا این درجه سسـت و بی‌حال و از زندگـی بی‌خبر گردانید.

از همین جهت اسـت که دولت امروز هم از سیاسـت رضاخـان پیروی می‌کند و به‌هیچ‌وجـه حاضر نیسـت زبان تـوده را آزاد بگذارد، زیراکه حاضر نیسـت ملت ایران از این سسـتی و بی‌خبـری بیرون آید.

امـروزه بزرگ‌تریـن وسـیلهٔ نطق همین رادیو اسـت، ولـی می‌بینید کـه فقط وزرا و مأموریـن عالی‌رتبهٔ دولـت و نوکران ثناخـوان آنها با رادیو حق سـخنگویی دارند و تاکنـون بـه یک نفر از افراد توده حق داده نشـده اسـت که به‌وسـیلهٔ این دسـتگاه تبلیغاتی چنـد دقیقه بـا هم‌زنجیران خویـش صحبت کند.

ایـن میدان‌های عمومـی بهترین محلی اسـت که افراد تـوده می‌تواننـد در آنجا بـه ترویج افـکار خویش بپردازند. ولی می‌بینید که مجسـمه‌های اسـتبداد در همهٔ این میدان‌ها برپاسـت. می‌بینید که تمـام قوای دولت امروز بـرای حفظ این هیولا و اسـتقرار افکار مسـتبدانهٔ او صف اندر صف ایستاده است.

آیا معنی آزادی این اسـت که افراد تودهٔ ایران در سـرزمین خویـش با هم‌زنجیران خویـش از زندگانـی خویـش حـق سـخن‌گفتن نداشـته باشـند؟ اگـر این‌همـه سـخت‌گیری‌ها، این‌همـه زبان‌بندی‌ها برقرار بمانـد، آیا می‌توان به رشـد و تکامل تـوده امیـدوار بود؟ آیا آزمایش‌های بیست‌سـاله کافی نیسـت که ما را از سـرانجام شـوم این کار بترسـاند؟ این سـکوت مرگ که سـرزمین ما را فراگرفته اسـت تا کِی باید حکم‌فرما باشـد؟

در فضـای کشـور مـا فقـط اسـتغاثه‌های دم مـرگ و ناله‌هـای حزیـن بینوایـان منعکس اسـت. فریادهـای مردانه، نداهـای نجـات، آوازهای پُرنشـاط زندگی در حلقوم‌ها شکسـته شـده اسـت.

دست جنایت‌کار استبداد هنوز بر گلوی ماست. باید این دست را برید و زبان توده را آزاد ساخت.

آزادی عقیده: آزادی عقیده از اولین آزادی‌های بشر است که گرفتار قید و زنجیر گردید. با آنکه ابراز عقیده کمتر از آزادی‌های دیگر جلوه دارد، با آنکه تفتیش عقیده بسیار دشوار است، عقیدهٔ آزاد بیشتر از سایر آزادی‌های بشر مورد فشار واقع شده است، زیراکه تکامل بشر از راه فکر و عقیده حاصل می‌شود و منافع دشمنان توده همیشه مخالف این تکامل است و می‌خواهد از آن جلوگیری نماید.

در هریک از قرن‌های تاریخ بشر هزاران‌هزار مردم بی‌گناه بر سر همین تفتیش عقیده نابود شده‌اند. خرافاتی که در اثر محیط اجتماعی و در اثر تلقینات زیان‌آور مغرضان در کلّهٔ افراد بشر جای گرفته بود به‌قدری قوت داشت و چنان تعصب شدیدی در آنها ایجاد می‌کرد که در کشتن یکدیگر از هیچ‌گونه سخت‌دلی پروا نداشتند و یکدیگر را بر سر عقیده شکنجه می‌دادند، دست و پا می‌بریدند، پوست می‌کندند، از پا می‌آویختند، بر سر آتش می‌گذاشتند، کباب می‌کردند.

گویا ناصرخسرو است که حکایت می‌کند: در موقع مسافرت در یکی از شهرهای خراسان در دکان یک نفر پینه‌دوز نشسته بودم تا کفش‌های مرا تعمیر کند. ناگهان هیاهویی از آخر بازار شنیده شد و پینه‌دوز برخاسته، به آن سمت دوید. بعد از چند لحظه بازآمد، درحالی‌که یک قطعه گوشت بر سر درفش خویش زده بود. پرسیدم این چیست؟ گفت یک نفر از معتقدین باطنیه را یافته بودند و قطعه‌قطعه می‌کردند. من هم این پاره‌گوشت را به‌عنوان تیمن و تبرک از او جدا کردم!

حالت ناصرخسرو را، که خودش دارای عقیدهٔ باطنیه بود، قیاس کنید!

در قرون وسطی در اروپا محکمه‌ای به نام «محکمهٔ تفتیش» برای سانسور مطبوعات و عقاید تشکیل شد و در مدت هجده سالی که برقرار بود (۱۴۸۱-۱۴۹۹) به موجبِ احکام او **۱۰۲۲۰ نفر را زنده‌زنده سوزاند[ند]، ۶۸۶۰ نفر را شقه کردند، ۹۷۰۲۳ نفر را به‌قدری شکنجه دادند که نابود شدند!**

در همین دوره‌ها بود که گالیله دانشمند مشهور را به جرم اینکه کشف جدید علمی کرده و گفته بود زمین متحرک است در آتش انداختند!

آن‌قدر بشر از این قربانی‌های گران‌بها داد، آن‌قدر صاحبان عقاید پیشاهنگ بر علیه این قیود ننگین برخاستند و مبارزه کردند که دنیای متمدن امروز توانسته است آزادی عقاید را شعار پُرافتخار خویش قرار دهد.

اما در این دوره که ملل مترقی به برانداختن اصول پوسیدهٔ قدیم می‌نازند، در این دوره که عقاید جدید به مسابقه گذاشته می‌شوند، در کشور ما با کمال جدیت در حفظ اساس کهن می‌کوشند و ابراز عقیدهٔ جدید را با شدیدترین مجازات‌ها پاداش می‌دهند.

در عهد رضاخان دیدیم که سانسور شهربانی به‌مراتب سخت‌تر و پُردامنه‌تر از محکمهٔ تفتیش قرون وسطی بود. دیدیم که شکنجه‌های قرون وسطی با ابزار جدیدتر و افزارهای کامل‌تر عملی می‌گردید. همان‌طور که دکتر ارانی در محکمهٔ رضاخانی اظهار کرد، روشنفکران و کارگران باسوادی که برای نجات خویش درصدد تأمل و تفکر برمی‌آمدند «**به‌عنوان داشتن یک عقیدهٔ اجتماعی**» در محکمهٔ جنایی، یعنی محلی که دزدان مسلح و راهزن‌ها و قاتل‌ها در آنجا به محاکمه می‌رسیدند، به پیشگاه قوهٔ قضایی خوانده می‌شدند.

اما کدام قوهٔ قضایی؟ آن قوهٔ قضایی که مثل بید در مقابل شهربانی می‌لرزید، آن قوهٔ قضایی که روحیه‌اش تا درجهٔ فراش‌ها و داروغه‌ها و میرغضب‌های قرون وسطی تنزل کرده بود، آن قوهٔ قضایی که کتاب خواندن و فکرکردن را بزرگ‌ترین گناه می‌دانست.

ارانی در همین محکمه، در پیشگاه همین قوهٔ قضایی، مانند پیشوایان بزرگ جهان، مانند گالیله که عقیدهٔ حقیقت‌نمای خویش را با انگشت پا به روی زمین نوشت و دنیایی را به ریش پاپ خندانید، قد مردانگی برافراشت و عقاید آزادی‌خواهانه و نجات‌بخش خویش را مانند شلاق به صورت آن نوکران شهربانی زد. صدای ارانی را آن روز در محکمه و در دیوارهای سنگین قصر خفه کردند، اما نفوذ سخنان او بالاخره این سدها را شکست و ندای مردانه‌اش با کمال قوت به گوش مردم ایران رسید.

ارانی در پیشگاه این قضات آزادی‌شکن چنین گفت:

هرقدر تمدن یک ملت عالی‌تر است، تحدید عقاید در آن کمتر است. مثلاً در ممالک درجهٔ اول آمریکا و انگلیس و فرانسه و سوئیس و غیره که سرمشق تمدن امروز می‌باشند افکار عمومی را خفه نمی‌کنند، ولی در مستعمرات مانند فلسطین و هند و غیره، به موجبِ درجهٔ تمدن، افکار و عقاید به‌ترتیب با حبس‌های یک سال و سه سال و غیره تعقیب می‌شود. **در تبت هرکس بت‌های محلی را نپرستد، محکوم به اعدام است.** هرقدر درجهٔ تمدن پست‌تر است، میزان حبس نیز بیشتر می‌باشد.

در کشور ما، که خود را در درجات بالای تمدن می‌پنداریم، با ارانی در اثر همین اظهارعقیده‌ها چه معامله کردند؟

از همان شب اول او را دستبند زدند. شکنجه دادند. در فصل زمستان به‌کلی برهنه کردند و مدت چهار ماه در یک سلول مجرد بی‌فرش انداختند که ازبس مرطوب بود تا کمر دیوارش قارچ می‌رویید. ارانی را بدون دوا و غذا گذاشتند و عمداً به امراض گوناگون مبتلا ساختند. وی را به نابودکردن خانواده‌اش تهدید کردند و آن‌قدر از این شکنجه‌های جسمی و روحی دربارهٔ او روا داشتند که چون در زیر چنگال آن دژخیم‌ها جان سپرد **مادرش هم نتوانست جسد او را بشناسد**، این‌قدر تغییر یافته و سیاه شده بود!

چرا؟

به جرمِ داشتن یک عقیدهٔ اجتماعی، به جرم داشتن یک فکر دنیاپسند!

این سرنوشت دردناک منحصر به ارانی نبود، کلیهٔ کسانی که به خود اجازهٔ فکرکردن می‌دادند همین سرنوشت را در کمین داشتند.

یکی از مستبدین بزرگ روسیهٔ تزاری دربارهٔ شخصی گفته بود: «این مرد مجرم است، زیراکه درصدد فکرکردن برآمده است.»

در عهد رضاخان کاملاً از این اصل پیروی می‌شد و داشتن یک عقیدهٔ خاص جرم محسوب می‌گردید.

اگر این‌گونه وقایع عهد رضاخان را بنویسیم، ولی تاریخ نگذاریم، کسی که درصدد تنظیم تاریخ باشد یقیناً این وقایع را در دورهٔ فئودالیته (دورهٔ ملوک‌الطوایفی) و بلکه در دوره‌های سیاه‌تر از آن ثبت خواهد کرد!

جـز برای ما ملت، که خودمان در این سـیر قهقرایی قدم می‌زدیم و این انحطاط معنوی را به چشـم می‌بینیم، باورکردن این فضیحت‌ها دشوار خواهد بود.

نتیجـهٔ آن تحدیـد عقایـدْ همیـن خرافـات پوسـیده‌ای اسـت کـه بـر افـراد این ملـت تحمیل شـده و قـوهٔ تفکـر و ابتـکار آنهـا را ماننـد گیاه‌هـای هـرزه فراگرفته و خشـک کرده اسـت.

بعد از رضاخان چه شـد؟ آیا تغییر کلی حاصل شـد؟ آیا آزادی عقیده به دسـت آمـد؟ مگر روزنامه‌هـا را برای همیـن اظهارعقیده توقیف نمی‌کننـد؟ مگر کارگران را بـه جرم همین که قـوهٔ فهم و تفکـر پیدا کرده‌انـد از کارخانه بیـرون نمی‌ریزند؟ مگر نه این اسـت که این‌همه ناله و شـکایت در دل‌ها موج می‌زند و کسـی جرئت ابراز ندارد؟ پس دموکراسـی به چه معنی اسـت؟ پس این دولـت که این‌همه لاف آزادی‌خواهی می‌زند چه قدمی در راه آزادکردن ملت برداشـته اسـت؟

مـا هرگز نباید چنیـن توقعی از دولت داشـته باشـیم. آزادی ملت باید به دسـت خود او عملی شـود.

فقـط مبـارزهٔ شـدید توده اسـت کـه می‌تواند ایـن آزادی‌هـای غصب‌شـده را از چنـگ غاصبین بیـرون آورد.

حزب تودهٔ ایران رهبر این مبارزه اسـت و همان‌طـور که آزادی عقیده را در صدر مرامنامـهٔ خویش قـرار داده، گرفتن ایـن هدف اساسـی را در اولین قسـمت برنامهٔ خویش گذاشـته است.

آزادی اجتماعـات: تـا وقتی کـه اجتماعات ملی تشـکیل نشـود، ملـت قدرت خویش را احسـاس نخواهد کرد. امواج توده است که نیروی توده را نشان می‌دهد و پشـت دشـمنان وی را می‌لرزانـد. اجتماعات ملی اسـت که در افـراد توده روح اجتماعـی و فـداکاری می‌دمد. اگـر آزادی اجتماعـات عملی نگـردد، آزادی نطق بی‌فایده خواهد شـد.

از همیـن جهت بود که دسـتگاه رضاخان از اجتماعات می‌ترسـید، هروقت دو نفـر به هم نزدیک می‌شـدند، فـوراً هیـولای مفتش شـهربانی در پهلوی آنها سـبز می‌شـد. اجتماع اشـخاص جز بـرای عمال فاسـد ممنوع بـود، نوشـتن کاغذهای

دسته‌جمعی گناه بزرگ به شمار می‌آمد و همیشه در دستگاه دولتی می‌گفتند: «از خودت حرف بزن، چه کاری به کار دیگران داری؟» می‌خواستند به‌این‌وسیله افراد را از یکدیگر جدا و بیگانه نگاه دارند، روابط اتحاد و اتفاق آنها را ببرند، و آن‌قدر این شیوهٔ شوم را پیروی کردند که روح همکاری و تعاون را در ملت ایران کشتند.

در کشورهای دموکراسیْ تشکیل حزب و اجتماع افراد هم‌طبقه و کسانی که منافع مشترک دارند و برای هدف واحد مبارزه می‌کنند از شرایط حکومت ملی محسوب می‌شود، زیراکه اگر این اجتماعات نباشد و اگر این مبارزات درنگیرد، حس حق‌طلبی ملت بیدار نخواهد شد و کم‌کم در سکون مرگ فروخواهد رفت، اما در دورهٔ بیست‌سالهٔ رضاخان، برای همین که ملت ایران را از جنبش زندگی بازدارند، تشکیل هر نوع حزب و اجتماعی را قدغن کردند.

وقتی‌که مقتضیات دنیا به آن دستگاه پوشالی نوک پا زد و حزب تودهٔ ایران برای اولین مرتبه ملت ستمدیدهٔ ایران را به تجمع در زیر پرچم آزادی دعوت کرد، حکومت‌های مرتجع که دنبالهٔ حکومت رضاخان بودند و برنامهٔ شوم او را تکمیل می‌نمودند تمام نیروی ارتجاع را در مقابل حزب تودهٔ ایران صف‌آرایی کردند. اول به مبارزهٔ آشکارا پرداختند و چندین بار به مداخلهٔ شهربانی متوسل شدند، اما قدرت توده را در مقابل خود دیدند و برای اولین مرتبه با مشت آهنین ملت روبه‌رو گشتند. ناچار وجههٔ خود را تغییر دادند و از راه تحریک و تفتین در انجام مقصود خود کوشیدند، ولی **توده که به نیروی زندگی‌بخش اجتماع پی برده است هر روز با اشتیاق بیشتر در گرد حزب تودهٔ ایران جمع می‌شود و می‌داند که یگانه‌وسیلهٔ رهایی او استوارکردن این سنگر آزادی است.**

اصل بیست‌ویکم قانون اساسی می‌گوید: «انجمن‌ها و اجتماعاتی که مولد فتنهٔ دینی و دنیوی و مخل به نظم نباشند در تمام مملکت آزاد است.»

حزب تودهٔ ایران با فتنه‌های بیست‌ساله، که در تمام امور مادی و معنوی این ملت پدید آمده و نظم حقیقی اجتماع را بر هم زده است، مبارزه می‌کند. حزب تودهٔ ایران برای برانداختن آن دستگاهی که دنیا را برای تودهٔ ایران به دوزخ پُررنج‌وشکنجه مبدل ساخته به وجود آمده است. **حزب تودهٔ ایران می‌خواهد از این هرج‌ومرج عجیب که میلیون‌ها از افراد ملت کار بکنند و رنج بکشند و حاصل**

کار آنها بدون هیچ انصاف و عدالتی به دهان یک مُشت مفت‌خور بریزد جلوگیری نمایـد و تناقضات اجتماعـی را طوری حل کند که نظم حقیقـی پدیدار گردد.

پس حزب تودهٔ ایران متکی به قانون اساسـی اسـت و وجود آن را قانون اساسـی تضمین می‌کند. کسـانی که با حزب تودهٔ ایران مبـارزه دارند مبارزهٔ آنها درحقیقت با قانون اساسـی اسـت. آنها می‌دانند که حزب تودهٔ ایران زنده‌کنندهٔ قانون اساسی اسـت و قانون اساسی برهم‌زنِ بساط زورگویی و استبداد آنهاست.

حزب تودهٔ ایـران طرفدار تجمعات و تظاهرات حزبی اسـت. حزب تودهٔ ایران، به موجبِ قسـمت اخیر همین اصل بیسـت‌ویکم متمم قانون اساسی که می‌گوید: «اجتماعـات در شـوارع و میدان‌های عمومی هـم باید تابع قوانین نظمیه باشـد»، معتقد اسـت که میدان‌هـای عمومـی را برخلاف آنچـه امروز معمول اسـت برای تبلیغـات حزبـی و اجتماعات ملـی آزاد بگذارند و مفهـوم حقیقی این مـاده را که تاکنون در زیر تعبیرات غلط پوشـیده بوده اسـت مجری سـازند.

قبل از تفسیر قسمت اخیر این ماده باید فهمید که نظمیه یعنی چه؟ آیا شهربانی رضاخان را هم می‌توان نظمیه دانست؟ نظمیه باید دشمن دزدان و تبهکاران باشد، شـهربانی رضاخان مجمع جلادهـا و آدمکش‌ها و دسـتیار دزدان و تبهکاران بود. نظمیه باید حافظ جان و مال و ناموس مردم باشـد، شهربانی رضاخان بربادده‌ندهٔ جان و مال و ناموس مردم بود.

آیا چنین نظمیه‌ای، تا وقتی که از عناصر رضاخانی پاک نشـده است، صلاحیت دارد که برای اجتماعات وضع مقررات نماید؟ و درهرصورت آیا مقررات شهربانی می‌تواند با قانون اساسـی یا قوانین عمومی کشور منافات داشته باشد؟

آزادی ملت ایران حقی اسـت کـه با خون جوانان ایرانی در هریـک از مواد قانون اساسـی آمیخته اسـت. هیچ شـخصی و هیچ مقامـی نمی‌تواند ایـن حق مقدس را از ملـت ایـران سـلب کنـد. آزادی اجتماعـات یکـی از انـواع ایـن آزادی مطلق اسـت، محدودکـردن ایـن آزادی مخالف قانون اساسـی اسـت و خیانـت به ملت ایران محسـوب می‌شود.

حـزب تـودهٔ ایـران بـا ایـن خیانـت مبـارزه می‌کنـد و در ایـن مبـارزهٔ مقـدس پیـروز خواهـد شـد.

اینها که شـمردیم آزادی‌های عمده اسـت، امـا آزادی محدود بـه این چند اصل نیسـت، آزادی‌های بی‌شـمار دیگری نیز در پایین و در ردیف این چند اصل وجود دارد کـه چـون قبول آنها بعـد از قبول آزادی‌هـای مذکور حتمی اسـت در مرامنامهٔ حزب تـودهٔ ایـران از ذکر آنها خودداری شـده اسـت، از قبیل آزادی شـغل، آزادی مسـکن، آزادی آموزش و غیره.

چیزی که در اینجا قابل‌توجه می‌باشـد این است که حزب تودهٔ ایران آزادی‌های مذکـور را بـه آن معنـای مجـازی کـه دموکراسـی‌های دروغیـن بـه آنهـا می‌دهند نمی‌فهمـد، حـزب تـودهٔ ایـران می‌خواهـد ایـن آزادی‌هـا نه‌تنهـا در عالـم تصور، نه‌تنهـا در اوراق قانون اساسـی، بلکه در عالم عمل، در صحنـهٔ زندگانی اجتماعی نیز بـه افراد توده داده شـود.

مـا معتقدیم در جامعهٔ امروز توانایی اسـتفاده از آزادی‌های طبیعـی را [...][1]. به قول یکی از نویسندگان قرن هجدهم: «انسان آزاد به دنیا آمده، ولی ازهرجهت در زنجیر گذاشته شده اسـت.» این زنجیرها کدام اسـت؟ قوانین ظالمانه و یک‌طرفهٔ اجتماعی، قوانینی که آزادی‌های طبیعی را عملاً از تودهٔ ملت سـلب نموده اسـت.

بـرای اینکه افراد بشـر آزاد گردند بایـد اول این قوانین ظالمانه را بشـکنند و همه را در اسـتفاده از آزادی در یک درجـه از توانایی قرار دهند.

بـرای اینکه موضوع روشـن شـود از ایـن اصل کلـی به ذکـر مثـال می‌پردازیم: می‌گوینـد همهٔ افراد ملت در کشـورِ دموکراسـیْ آزادی قلم دارند، ولـی آزادی قلم برای کسـی کـه اصولاً قلـم ندارد و صاحب سـواد نیسـت به چه معنی اسـت؟

آزادی قلم در کشور ما، که ۹۹ درصد مردم آن بی‌سوادند، چطور عملی خواهد شد؟

می‌گویند همـهٔ افراد دارای آزادی شـغل هسـتند، دروغ می‌گویند، شـما را گول می‌زننـد. بـه اطراف خودتـان نظر کنیـد و دروغ آنها را فاش سـازید.

۱. ادامهٔ جمله جا افتاده است.

دو نفر جوان را در نظر بگیرید که هر دوی آنها از مدرسهٔ تجارت تصدیق گرفته‌اند و یکی از آنها میراث‌خور یک مقاطعه‌چی و دیگری بازماندهٔ یک مستخدم اداره است. آیا هر دوی اینها می‌توانند به کار تجارت بپردازند؟ آیا فقط دانستن برای تجارت کافی است؟

واضح است که فقط پسر آن مقاطعه‌چی می‌تواند تاجر شود و ثروتی بر ثروت پدر بیفزاید، ولی پسر آن مستخدم باید عمر خود را در شغل شوم پدر بگذراند و فلاکت او را به پسر خویش تحویل دهد.

اصولاً در جامعهٔ امروزی پسر مقاطعه‌کار محتاج مدرسه و دیپلم نیست، پول پدر برای او با هر وسیلهٔ ترقی برابر است و مخصوصاً در کشور ما، که دارای پُرهرج‌ومرج‌ترین بازارهاست، شغل تجارت محتاج فنّ خاصی نیست و جز پول وسیلهٔ دیگری نمی‌خواهد، پول در دست عدهٔ معدودی بیش نیست.

اصل هجده قانون اساسی می‌گوید: «تحصیل و تعلیم علوم و معارف و صنایع آزاد است»، ولی آن آزادی در صورتی عملی است که همهٔ افراد در استفاده از آن توانایی داشته باشند.

تقریباً ۴۰ سال از وضع قانون اساسی می‌گذرد، در تمام این مدت هیچ‌وقت اصل مذکور عملی نشد و افراد این کشور درحقیقت هیچ‌وقت در آموختن علم و صنعت آزاد نبودند، زیراکه دست‌وپای آنها را اوضاع اجتماعی در زنجیر گذاشته بود.

پس می‌بینیم که این قوانین اگر به معنای مجازی گرفته شود، فقط برای یک طبقهٔ کوچک از مردم این مملکت مفید خواهد بود و فقط آنها هستند که آزادی خواهند داشت.

مثال قوانین مذکور این است که دست‌وپای یک‌عده را بشکنند و آن‌وقت آنها را در میدان دو با عده‌ای تندرست و ورزشکار آزاد بگذارند و تازه از نتیجهٔ مسابقه خشنود باشند که مطابق عدل و انصاف انجام گرفته است.

در اجتماع امروزی تمام تودهٔ ملت در اثر اوضاع ظالمانهٔ اجتماعی دست‌وپاشکسته‌اند و بدیهی است که تا این اوضاع پابرجاست، آنها هم عقب‌مانده، مظلوم و محروم خواهند ماند.

مختصر آنکه آزادی افراد فقط وقتی میسر است که عملاً، یعنی از لحاظِ اقتصادی، به آنها امکان آزادی داده شود، وقتی‌که همهٔ آنها از لحاظِ اجتماعی دارای یک نقطهٔ دورخیز باشند، وقتی‌که به‌اصطلاح به همهٔ آنها «آزادی فرصت» بدهند.

اول باید اقتصاد اجتماعی را اصلاح کرد و بعداً از آزادی اجتماعی سخن گفت.

حزب تودهٔ ایران، مانند طرفداران دموکراسی حقیقی، آزادی‌های اجتماعی را به همین معنی حقیقی می‌فهمد و برای عملی‌ساختن این منظور یعنی برای رهایی توده از کلیهٔ قیود ظالمانه مبارزه می‌نماید و کسانی را که از بی‌عدالتی‌ها و ظلم‌های اجتماعی به تنگ آمده و در آرزوی آزادی واقعی هستند به شرکت در این مبارزهٔ مقدس دعوت می‌کند.

سیاسی

مادهٔ ۳. مبارزه بر علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد

رژیم یعنی چه؟

ـ شیوهٔ حکومت هر کشور را رژیم آن کشور می‌نامند.

دیکتاتوری و استبداد به چه معنی است؟

ـ این دو کلمه یک معنی دارد و به رژیمی گفته می‌شود که در آنجا ارادهٔ ملت حکم‌فرما نباشد، بلکه اراده‌های دیگر به‌زور به وی تحمیل شود.

بعضی‌ها تصور می‌کنند پیدایش دیکتاتوری فقط در اثر وجود شخصی است که به اسم امپراتور، شاه، سلطان و غیره بر ملت زورگویی می‌کند و اگر آن شخص از میان برود، رژیم دیکتاتوری هم از میان خواهد رفت.

ولی این نظریه صحیح نیست. هیچ‌وقت یک نفر به‌تنهایی نمی‌تواند به‌زور بر ملت حکومت نماید، مگر اینکه عده‌ای از صاحبان پول و زور را که با او در سرکوبی ملت دارای منفعت مشترک هستند با خود یار کند تا هم خودش به غارت ملت مشغول باشد، هم آنها.

آن کسانی که اطراف دیکتاتور را می‌گیرند و با او منافع مشترک دارند هرکدام در مقام خود دیکتاتور هستند، یعنی ارادهٔ خود را بر اکثریت ملت تحمیل می‌کنند، اکثریت ملت را برای آسایش خود به کار وامی‌دارند و همیشه برای سرکوبی توده آماده‌اند.

وقتی‌که به تاریخ نظر می‌کنیم، می‌بینیم که دیکتاتورها یکی بعد از دیگری از میان رفته‌اند، ولی رژیم دیکتاتوری همچنان باقی مانده است. چرا؟ زیراکه دیکتاتور هیچ‌وقت تنها نیست، بلکه همیشه یک‌دسته دیکتاتورهای کوچک‌تر هستند که او نمایندگی آنها را دارد. خشم و غضب ملت عموماً متوجه شخص دیکتاتور می‌شود و او را گاهگاهی به‌وسیلهٔ شورش از میان برمی‌دارد و تصور می‌کند که دورهٔ زورگویی و دیکتاتوری با رفتن او از بین خواهد رفت، ولی این‌طور نیست و تا وقتی که آن دستهٔ زورگو و دیکتاتور باقی است، باز یک نفر دیگر را از میان خود برای سرکوبی ملت انتخاب خواهد کرد.

شما تصور می‌کنید محمدعلی‌میرزا، که آن‌همه با مشروطیت دشمنی کرد و مجلس را به توپ بست، همهٔ این کارها را فقط خودش انجام می‌داد؟

نه! اگر عوامل خارجی را کنار بگذاریم، باید بگوییم که پشتیبان او اعیان و اشراف پوسیدهٔ قدیم و کهنه‌پرست‌های آن دوره بودند که محمدعلی‌میرزا را به آن مخالفت‌ها وادار کردند.

آنها نمی‌دانستند که مشروطیت به دست رضاخان خواهد افتاد و پیش خود این‌طور حساب می‌کردند که اگر قانون اساسی مجری شود، مزایای اعیان‌زادگی و خودفروشی‌های اشراف‌منشی و آن‌همه تیول‌ها و اقطاعات از میان خواهد رفت و آنها هم از درجات عالیه پایین آمده، با سایر افراد ملت از حیث حقوق در یک ردیف قرار خواهند گرفت. ازاین‌جهت با مشروطیت مخالفت می‌کردند و چون شاه نمایندهٔ آنها یعنی نمایندهٔ اعیانیت و اشرافیت بود، او را به شکستن قانون اساسی وادار می‌نمودند.

مثال روشن‌تر می‌زنیم:

دو سال پیش یک‌مرتبه حوادثی رخ داد و باعث شد که رضاخان از این کشور برود. بسیاری از مردم امیدوار شدند و گفتند او رفت و دیکتاتوری هم تمام شد، از این به بعد حکومت ملی خواهیم داشت و مدتی به این خیال در خواب غفلت فرورفتند. آیا تصور آنها صددرصد غلط نبود؟ آیا ندیدید که این انتشارات فقط برای گول‌زدن ملت بود؟ آیا ندیدید که هیچ تغییری در اوضاع داده نشد؟ **همان کسانی که در دورهٔ رضاخان بر سر کار بودند، همان کسانی که ملت را به وی فروختند، بر سر کارها باقی ماندند، همان دولت رضاخانی و همان مجلس فرمایشی مدت دو سال دیگر بر ملت تحمیل شد و باز هم خیال تحمیل‌شدن دارد. همان رژیم دزدی، جنایت‌کاری، غارتگری و رشوه‌خواری پابرجاست. تا رضاخان بود، نفَس مردم را به نام وی می‌گرفتند، امروز به نام دموکراسی! به نام آرامش و نظم عمومی می‌گیرند. تا رضاخان بود، اموال مردم را به نام وی می‌چاپیدند، امروز برای خود و به نام جنگ می‌چاپند.**

چرا این‌طور است؟

زیراکه رضاخان دیکتاتور رفت، ولی دیکتاتورهای دیگر باقی ماندند، آن دسته‌ای که رضاخان به پشتیبانی وی حکومت می‌کرد پابرجاست.

ما برای اینکه آزاد بشویم باید این دستهٔ دیکتاتور را از میان برداریم، باید کاری کنیم که هیچ اراده‌ای غیر از ارادهٔ توده در کشور حکم‌فرما نباشد. فقط آن‌وقت است که می‌توانیم نابودی رژیم دیکتاتوری را به خود مژده بدهیم.

پس مبارزهٔ ما تنها بر علیه یک یا دو نفر نیست. **حزب تودهٔ ایران هر رژیمی را که تابع ارادهٔ اکثریت ملت نباشد رژیم دیکتاتوری می‌داند** و کسانی را که باعث برقراری آن رژیم شده‌اند در مقام خود دیکتاتور و خائن می‌شمارد و با تمام نیروی خود بر علیه آنها مبارزه می‌کند، زیراکه **هر اراده‌ای که مخالف ارادهٔ توده باشد مخالف مصالح توده است**، حزب تودهٔ ایران برای حفظ مصالح توده به وجود آمده است.

سیاسی

[مادهٔ] ۴. خاتمه‌دادن اعمال خودسرانهٔ مأمورین شهربانی و سایر عمال دولت

شـاید بعضی‌هـا از ذکـر این مـاده متعجب شـوند و چنیـن اسـتدلال نمایند که شـهربانی فقـط یک جـزء از تشـکیلات دولتی اسـت، چرا حـزب تودهٔ ایـران، که در پـی اصلاحـات کلـی اسـت، ایـن یـک جـزء را موضـوع یکـی از مـواد برنامهٔ خویـش قرار داده اسـت؟

ـ زیراکه شـهربانی در دورهٔ رضاخان تقریباً تمام تشـکیلات کشور را فراگرفته بود، شـهربانی مافوق همه بود.

اصولاً وقتی اقلیتی بر اکثریتی حکمروایی می‌کند و ثمرهٔ دسترنج او را می‌رباید، بـرای اینکه ایـن رابطه همیشـه محفـوظ بماند، لازم اسـت تشـکیلاتی بـه منظور سـرکوبی اکثریت دایر نماید. هرقدر فشار اقلیت بیشتر باشد، دامنهٔ این تشکیلات هم فراخ‌تر خواهد شـد. در دولت‌های اسـتبدادی همیشه شـهربانی هستهٔ مرکزی این تشکیلات است.

دولـتِ بیست‌سـاله دسـتگاهی بـود که تمـام هسـتی این ملـت را از هر گوشـه جمع‌آوری نموده، در دست‌های رضاخان می‌ریخت. در این دورهٔ منحوسْ استثمار آشکار قرون وسـطی کاملاً عملی گردید و میلیون‌ها مردم این کشور در زیر شلاق به بیگاری واداشـته شـدند. **فقر و بیچارگی به جایی رسـید که آداب‌ورسـوم ننگین دورهٔ قبـل از تمـدن تجدیـد گردیـد. پدرهـا دخترهای خود را از شـدت تنگدسـتی بـه مبالغ ناچیـز می‌فروختند، پسـرها از همـان اوان طفولیت از آغوش پدر کشـیده می‌شـدند و روانهٔ بیگاری می‌گشـتند، رنج و مشقت، گرسـنگی و برهنگی به حدی بـود که برزگـران بیچاره در همان آغاز جوانی پیر و شکسـته می‌شـدند. ظلم و جور به درجه‌ای رسـید که خانواده‌هـا بلکه قبیله‌های بزرگ را یک‌مرتبه از هسـتی سـاقط می‌کردنـد.** باوجوداین، چنان نفس مردم را گرفته بودند که تمام این فجایع آشـکار بدون سـروصدا و در کمال سـکوت انجام می‌یافت.

آن دستگاهی که زمینهٔ این سـکوت را فراهم می‌کرد شهربانی بود، **شهربانی کار دیگری جز جاسوسـی، تهدیدکردن، شـلاق‌زدن، کشـتن، مثله‌کردن** (بریدن اعضا، مثل دسـت و پا و گوش و بینی) **نداشت.**

عمـال شـهربانی از میـان رذل‌تریـن و بیکاره‌تریـن افـراد، از میـان قی‌کرده‌های اجتمـاع، از میان کسـانی که معنـی خانواده را نفهمیـده مهر و محبت را نشـناخته

بودنـد، انتخاب می‌شـدند و تعلیماتی به آنها داده می‌شـد که اصولاً دشـمن بشـر و مخصوصاً دشـمن تودهٔ رنجبر باشـند. دکتر ارانی در محکمـهٔ جنایی، در موقعی کـه دژخیمان شـهربانی بـرای شـکنجه‌دادن او دندان به دنـدان می‌سـاییدند، گفته بـود: «**جن از بسـم‌الله به اندازهٔ شـهربانی تهـران از رنجبر نمی‌ترسـد.**»

این اشـخاص، که از زجرکشـیدن بشـر لذت می‌بردنـد، همیشـه در کمین توده بودنـد تـا ببینند چه کسـی می‌خواهـد از زیر بار ظلم شـانه خالی کند، چه کسـی بـا رفیق خـود از وضعیت رقت‌بار توده سـخن می‌گوید، چه کسـی در پی اتحاد و اتفـاق برآمده اسـت. اگر بویی از اینها به مشـام آنها می‌رسـید، مسـت مردم‌آزاری می‌شـدند و تمام دسـتگاه شـکنجهٔ خویش را برای نابودی آن بیچاره و زن و فرزند و اقوامش بـه کار می‌انداختند.

آنهـا مافوق همـه بودنـد، مافوق ملـت، مافـوق قانون، مافـوق عدالـت، مافوق وجـدان، مافـوق همه‌چیز. فقـط دو چیـز مافوق آنهـا بود: پـول و زور.

در مقابـل شـلاق زورگویان بـه خـاک می‌غلتیدنـد، در مقابل پـول مفت‌خوران بـه پابوسـی می‌آمدند، امـا در مقابل حـق، در مقابـل عدالت، در مقابـل تضرع و تذلـل پدران داغدیده، در مقابل گریه و شـیون مادران پسرکشـته، چیزی جز فحش و شـلاق و لگد نداشتند.

شـما صبح که از خانه بیرون می‌آمدید از پاپوش‌دوزی شـهربانی یقین نداشـتید کـه به خانـه برخواهید گشـت، اگر به زنـدان می‌افتادیـد، امید بیرون‌آمدنتـان نبود، اگـر هم بیـرون می‌آمدیـد درحقیقت بـاز هـم از جامعه رانده شـده بودیـد، زیراکه کسـی از بیم شهربانی با شـما جرئت معاشـرت نداشت.

در زندان‌های شهربانی افسانهٔ فراموشخانه‌های قرون وسطی را آزمایش می‌کردند و تمام آلات متصورهٔ شـکنجه را به کار می‌انداختند، می‌کوشیدند که در این عمل وحشیانه مبتکر باشند.

خون‌گرفتـن از زیـر ناخن‌هـا به‌وسـیلهٔ سـوزن‌زدن، اسـتعمال دسـتبند قپانـی، آویختـن وزنه به بیضـه، امالـهٔ آب جوش و انژکسـیون هـوا نمونـه‌ای از ابتکارات این آدمکشـان اسـت.

کسانی که امروز سنگ ملت را به سینه می‌زنند این جنایات عجیب را می‌دیدند و سخنی جز تحسین بر لب نداشتند. فقط بعد از رفتن رضاخان بود که بعضی از وکلای مجلس جرئت کردند و به دیدن آلات شکنجهٔ شهربانی رفتند. این وکلای باشهامت که پس از بیست سال به چنین شهامتی مبادرت کردند الان هم در مجلسند و امروز طرفدار آزادی و دموکراسی شده‌اند.

تمام وکلا، تمام وزرا، تمام سرجنبانان کشور از این دستگاه وحشتناک حساب می‌بردند و قدمی مخالف نظر وی برنمی‌داشتند، همان‌طور که در بالا گفتیم، **شهربانی تمام تشکیلات کشور را فراگرفته بود، وحشت این دستگاه را فقط کسانی به‌خوبی حس می‌کنند که چند سالی در سیاه‌چال‌های زندان قصر به سر برده و سرنوشت آزادی‌خواهان را به چشم دیده‌اند.** حزب تودهٔ ایران، که به همت همین زجردیده‌ها تشکیل شده و عَلَم‌دار آزادی‌خواهان است، با این رژیم پلیسی سهمناک، که کشور را از شدت اختناق به‌صورت قبرستان درآورده است، با تمام قوا مبارزه می‌کند و دژخیمان ملت را به انتقام ملی مژده می‌دهد.

این‌گونه اعمال خودسرانه مخصوص مأمورین شهربانی نبود. تمام مأمورین دولت در ارتکاب اعمال خلاف قانون آزادی مطلق داشتند. مأمورین مالیه، امنیه، نظام‌وظیفه و مأمورین ثبت همه بلای جان مردم بودند و این ملت فقیر را با هزار دهن می‌مکیدند. مقرراتی که حدودی برای این غارتگران معین کند فقط در روی کاغذ وجود داشت. آنها عملاً جز اشتهای بی‌پایان خویش پایانی برای غارتگری نمی‌دانستند. نام دولت، که رعب بی‌نظیری در دل‌ها انداخته بود، برای آنها در حکم اسم اعظم و گشایندهٔ هر مشکلی بود. هرکس در مقابل زورگویی‌های مأمورین دولت کمترین مقاومتی نشان می‌داد، به‌عنوان آنکه به دولت جسارت کرده و مصالح عالیهٔ مملکتی را در خطر انداخته است، به‌کلی از هستی می‌افتاد.

یک مأمور بیست‌تومانی دولت از غصب آخرین مایملک یک خانواده، از ستاندن گوشوارهٔ دخترها و گردن‌بند زن‌های دهقان، از برهنه‌کردن و گرسنه‌گذاشتن صدها هزار مردم ستمدیدهٔ این کشور، قصر دویست‌هزار تومانی می‌ساخت! یک امنیهٔ بی‌سروپا در میان دهقانان فلاکت‌زدهٔ این کشور مانند پادشاه پُرخدم‌وحشم زندگی می‌کرد! همه‌کس با داشتن یک مأموریت کلان می‌توانست در مدت قلیلی بهترین

و مجلل‌ترین وسایل زندگانی را برای تمام عمر خویش فراهم آورد. قصرها بود که بر روی اجساد بیچارگان بالا می‌رفت. جشن‌ها بود که با ناله‌ها و ضجه‌های بینوایان برپا می‌گشت. هیچ‌کس در غارت این خوان یغما پروایی نداشت. هیچ منظوری جز اغراض شخصی در نظرها نبود. حقوق فردی و اجتماعی اصولاً در خاطر مأمورین دولت نمی‌گذشت. ازاین‌جهت مادهٔ ۵ مرامنامهٔ حزب تودهٔ ایران به شرح زیر تنظیم شده است:

[مادهٔ] ۵. تشکیل دادگاه عالی ملی برای محاکمه و مجازات اشخاصی که به مالکیت و آزادی خیانت کرده، نسبت به حقوق فردی و اجتماعی (که در مادهٔ ۲ شرح داده شده است) اجحاف نموده‌اند و پس‌گرفتن ثروتی که از این راه به دست آمده است

مقصود از دادگاه عالی ملی چیست؟

مقصود از دادگاه عالی ملی محکمه‌ای است که قوانین ظالمانه و یک‌طرفه‌ای که به زورِ رضاخان برای سرکوبی ملت در مجلس فرمایشی به تصویب رسید در آنجا حکم‌فرما نباشد، محکمه‌ای که قدرت عالیهٔ آن در دست ارادهٔ ملت باشد، محکمه‌ای که حق و عدالت را برای هیچ تشریفاتی فدا نکند. فقط چنین محکمه‌ای است که می‌تواند آرزوهای این ملت ستم‌کشیده را برآورده سازد، فقط چنین محکمه‌ای است که می‌تواند به اعمال مختاری‌ها مجازات دهد، وگرنه **این محاکم امروز که نوع کار آنها، از تبرئهٔ جوانشیر و آسوده‌گذاشتن مختاری، از تحمل این‌همه جنایات آشکار، از مسکوت‌گذاشتن و منتفی‌کردن واقعهٔ ۱۷ آذر، معلوم است هرگز علاج تشنگی انتقام ملت را نمی‌کنند.**

دو سال است که از رسیدگی به حساب‌های بیست‌ساله دم می‌زنند و تاکنون یک جو حساب به ملت پس نداده‌اند. ازاین‌جهت حزب تودهٔ ایران منتظر یک دادگاه ملی منتقم است و تودهٔ ایران را برای تشکیل چنین دادگاهی آماده می‌سازد.

[مادهٔ] ۶. تأمین استقلال قضایی و تفکیک حقیقی قوهٔ قضاییه از قوهٔ مجریه، الغای کلیهٔ قوانین و نظاماتی که در دورهٔ شاه سابق به ضرر توده وضع گردیده است

الـف) اصـل ۲۶ قانـون اساسـی می‌گویـد: «قـوای مملکـت ناشـی از ملـت اسـت.» ایـن جمله، عـلاوه بر اینکـه یک مـادهٔ قانون اسـت، یک حقیقت مسـلّم تاریخـی و اجتماعـی اسـت. هیچ قـوه‌ای در اجتمـاع وجود نـدارد، مگـر آنکه از خـود اجتمـاع بیرون آمده باشـد. مثلاً دولـت، که قـدرت تنبیه‌کردن افـراد را دارد، اسـباب قدرتش چیسـت؟

– سرباز و ژاندارم.

سرباز و ژاندارم از کجا پیدا شده‌اند؟

– از میـان ملـت. آنها هـم از افراد ملت هسـتند که بـرای این مشـاغل مخصوص گماشته شـده و سـپس در بالای ملت قرار گرفته‌اند. یک روز بود که جامعهٔ بشری از وجـود قدرتـی که بتوانـد در بـالای جامعه قرار گیـرد اصولاً خبر نداشـت. تمام کارهـای عمومـی جامعه را خـود جامعه، یعنـی کلیهٔ افـراد آن که بـا یکدیگر برابر بودنـد و هیچ‌کـدام مافوق دیگری قرار نداشـتند، انجـام می‌دادند. هرکسـی حق و تکلیـف خود می‌دانسـت که نظـم عمومی جامعـه را حفظ کند.

امـا به‌تدریـج کـه اوضـاع اجتماع بشـری دگرگـون شـد و بعضی‌ها پیدا شـدند که ثـروت زیادتر و قدرت بیشـتر پیدا کردند جامعهٔ بشـری هـم از آن صورت اول خارج شـد و یک‌عـده از اشـخاص ثروتمند مقتدر بـه نام دولت در بـالای آن قرار گرفتنـد و کم‌کم قدرت مطلق در دسـت یک نفر افتاد که شـاه و امپراتور و سـلطان خوانده می‌شـد، پـس از چندی قـدرت او هم موروثـی گردید.

کار به جایی رسـید که اجتماع و قدرت اجتماعی دسـتخوش آن صاحب‌اختیار مطلـق گردیـد. تاریـخ پادشـاهان جبـار را، کـه هنـوز هـم در مدرسـه‌های مـا به افتخـارِ زورگویـی درس داده می‌شـود، خوانده‌ایـد کـه چطور هـزاران نفـر از افراد بشـری را فداییِ هواوهوس خود می‌سـاختند، چطـور شـهرها و خانواده‌ها را برای خاموش‌کردن شـهوت خویش آتش می‌زدنـد، چطور بر بدبختـی و بیچارگی افراد اجتمـاع می‌خندیدند.

در قرن هفدهم و هجدهم که افکار بشر ترقی یافت درصدد برآمدند که چاره‌ای برای این‌همه ظلم و ستم‌ها پیدا کنند و این قدرت بی‌پایان را از چنگ دولت زورگو، که شاه نمایندهٔ آن بود، بیرون آورند.

پس گفتند که قوانین مملکتی نباید تنها وابسته به ارادهٔ شاه و حواشی او باشد، باید خود ملت قانون وضع نماید و به‌این‌طریق، همان‌طور که در تفسیر مادهٔ ۲ در تشریح دموکراسی بیان کردیم، مجلس شورای ملی را به وجود آوردند که قوهٔ مقننه یا قانونگذار نامیده می‌شود.

اجرای قوانینی را که مجلس شورا وضع می‌کند بر عهدهٔ خودِ دولت، که تشکیلات آن تقریباً مثل سابق باقی ماند، واگذار کردند و آن را قوهٔ مجریه یعنی اجراکننده نامیدند.

ولی چون باز هم از سوءاستفاده‌های دولت می‌ترسیدند و می‌خواستند تا می‌توانند قوای آن را از هم جدا نمایند، یک قوهٔ دیگر هم از قوای مملکتی جدا کردند که از لحاظِ مقررات قانونی در مقابل قوهٔ مجریه قرار دارد.

این قوه را قوهٔ قضاییه یعنی قضاوت‌کننده می‌نامند. به‌این‌طریق خواسته‌اند یک قسمت از قوای دولت را در مقابل قسمت دیگر قرار دهند و فرض مسئله این است که قوهٔ مقننه یعنی مجلس شورا وضع قوانین می‌نماید، قوهٔ قضاییه یعنی وزارت دادگستری قوانین مذکور را بر موارد مختلفه انطباق می‌دهد و سپس قوهٔ مجریه، یعنی شهربانی و غیره، حکم قوهٔ قضاییه را اجرا می‌کند.

مثلاً مجلس شورا به موجبِ مادهٔ ۱۸۰ قانون مجازات عمومی گفته است: «هرکس به‌واسطهٔ ضرب یا هر نوع اذیتی عمداً موجب سقط حمل زنی گردد، به حبس با اعمال شاقه از سه تا ده سال محکوم خواهد شد.» وزارت دادگستری، وقتی‌که سقط جنین (بچه انداختن) صورت می‌گیرد، به‌وسیلهٔ بازرس و دادستان تحقیق می‌کند که آیا این عمل در اثر ضربه‌ای اتفاق افتاده است. آیا واردکنندهٔ ضربت همین کسی است که مورد اتهام می‌باشد؟ این شخص به چه علت این کار را کرده است؟ آیا عصبانی بوده؟ آیا در آن موقع دیوانه شده است؟ وقتی‌که تمام اطراف کار را دید، آن‌وقت قضاوت می‌کند که مادهٔ قانون مزبور تا چه اندازه دربارهٔ این شخص صدق می‌نماید و مثلاً می‌گوید این شخص باید به چهار سال

حبس با اعمال شـاقه محکوم شـود. در اینجا کار وزارت دادگستری تمام می‌شود. فقـط باید حکم خود را به اطلاع شـهربانی برسـاند تا شـهربانی آن را اجرا بکند و مجـرم را به زنـدان بیندازد. تمـام این احتیاط‌هـا درحقیقت بـرای محدودکردن قوهٔ مجریه است. دانشـمندان دموکراسـی این‌طور فکر کرده‌اند که اگر قضاوت هم در دسـت قوهٔ مجریه، که شـهربانی هسـتهٔ مرکزی آن اسـت، بیفتد، اجحاف و تعدی زیـاد به مردم وارد خواهد شـد. ازاین‌جهت قوهٔ قضاییه را به وجـود آورده و گفته‌اند که قـوهٔ مجریه به‌هیچ‌وجه نباید حق مداخله در قوهٔ قضاییه داشـته باشـد تا قضات با کمـال آزادی بتوانند عدالت حقیقی را در حدود قوانین مجلس برقرار سـازند.

ایـن اصـل را که قـوای مملکت به سـه قـوهٔ «مقننـه، قضاییـه و مجریه» تقسـیم شـود «اصل تفکیک قوا» می‌نامند. همین سـه قوه اسـت که اصل ۲۷ متمم قانون اساسـی پیش‌بینی نموده و در مادهٔ ۲۸ گفته اسـت:«قوای ثلاثهٔ مزبوره همیشـه از یکدیگـر ممتاز و منفصـل خواهند بود.»

اصل ۸۱ متمم قانون اساسـی می‌گوید: «هیچ حاکم محکمهٔ عدلیه را نمی‌توان از شـغل خود موقتـاً یا دائماً بـدون محاکمه و ثبـوتِ تقصیر تغییـر داد، مگر اینکه خودش استعفا نماید.»

اصل ۸۲ همان قانون می‌گوید: «تبدیـل مأموریت حاکم محکمهٔ عدلیه ممکن نمی‌شـود، مگر به رضای خود او.»

ایـن احتیاط‌ها همه برای آن اسـت که قـوهٔ مجریه نتوانـد در قـوهٔ قضاییه اعمال نفـوذ نمـوده، قضات را به دلخـواه خویش در موقـع مقتضی تغییـر و تبدیل دهد.

امـا تمام این اصـول در دورهٔ رضاخان پایمال شـد. در دورهٔ او فقط یک قوه باقی مانـد و آن در دسـت شـخص او بود. وکلای مجلـس را خودش انتخـاب می‌کرد، شهربانی را مافوق همهٔ تشکیلات قرار می‌داد و قوهٔ قضایی را آلت اغراض شهربانی می‌سـاخت. بـرای آنکه طرق عمل شـهربانی و قـوهٔ قضایی به‌خوبی معلوم شـود، قسـمتی از دفاعیهٔ دکتر ارانـی را در محکمه ذکر می‌کنیم.

در خطاب به قضات می‌گوید:

اصولاً شما واجد شرایط اشغال مناصب قضا نیستید. برای استحقاق این مناصب قبل از هرچیز انصاف، رأفت، شهامت و علاقه به عدالت و وظیفه لازم است. قوهٔ قضایی مطابق اصل ۲۸ متمم قانون اساسی یکی از سه قوهٔ مستقل کشور است که بایستی استقلال کامل داشته، تحت ارادهٔ دو قوهٔ دیگر نباشد. این تجربه در ممالک مشروطه مخصوصاً برای همین جلوگیری از تعدیات سابق‌الذکر قوهٔ مجریه است. شرافت مقام قضا بی‌نظیر است. مقدرات افراد ملت و امنیت واقعی عمومی به شما سپرده شده است. اما شما، **شما اهمیت قوهٔ قضایی را تنزل داده، آن را یکی از شعب شهربانی، که خود یکی از ادارات یکی از وزارتخانه‌های قوهٔ مجریه است، قرار داده‌اید. همه‌جای دنیا قوهٔ قضاییه حتی مافوق رژیم‌های سیاسی است.** هزاران تبدلات سیاسی، مانند باد که به کوهی بوزد، در پیکر عظیم و کهن‌سال قوهٔ قضایی اثری ظاهر نمی‌سازد. اما شما، به‌جای اینکه شهربانی مطیع اوامر شما باشد، شما مجری اوامر آن هستید و سیاست اداری و داخلی شهربانی هم هیکل ضعیف شما را مانند علف در مقابل باد می‌لرزاند. الان هم مثل اینکه خودتان تصدیق دارید که کاملاً ملعبه هستید. در جلسهٔ مقدماتی محکمه که جز اصحاب دعویْ شخص خارجی نباید در آن حاضر باشد، نه‌فقط سه تن افسر شهربانی نشسته بودند، بلکه یک افسر کم‌رتبهٔ پستی متکلم‌وحده و مدیر جلسه به شمار می‌رفت. رئیس محکمه جرئت اظهارنظر نداشت. این انحطاط قضایی به جایی رسیده که روز شنبه ۱۶/۲/۲۵ یکی از بی‌اهمیت‌ترین مأمورین ادارهٔ سیاسی که قبلاً خود را مستنطق می‌نامید، و من آنها را نامستنطق می‌نامم، گفت: «محکمه سگِ که باشد؟ نظر مساعد شهربانی را جلب کنید...» **مثل گنجشک که شوهر خود را قوی‌ترین حیوانات می‌داند این میرغضب‌های دورهٔ تجدد نیز ادارات خود را مافوق شما و قوهٔ قضایی و شرافت و وجدان می‌دانند.** اما چرا؟ به جهت ضعف شما! وقتی‌که ما را دستگیر کردند، در جامعهٔ ایرانی مانند توپ صدا کرد. تمام دنیا متوجه آن شده، رویتر و آژانس‌های دیگر خبر دادند و البته قوهٔ

قضایی هم اگر در خواب نبود، قاعدتاً بایستی مطلع شده باشد. قرار توقیف که تا ۲۴ ساعت بعد از توقیف می‌بایستی ابلاغ شود، بعد از ده ماه (به‌طور متوسط) در تاریخ ۱۳۱۶/۱۰/۲ ابلاغ گردید.

آیا مستنطق و مدعی‌العموم در مقابل این خاموشیْ خود را مطابق موازین قانونی قابل تعقیب نمی‌دانند؟

مستنطق بدایت، آن قاضی تحقیق، آن اولین پایهٔ قوهٔ قضایی، خجالت نمی‌کشد؟ خود را نسبت به عالم قضایی خائن نمی‌داند؟ این شخص مطابق اطلاع صحیحْ شب‌ها در ادارهٔ سیاسی حاضر شده، گزارش خود را که پایهٔ ادعانامهٔ فعلی است و از نظر ملت مقدس باید باشد، با دستور شهربانی و با دست دلالان مظلمه، که شرح فجایع آنها گذشت، ترتیب داده.

در اثر این مداخلات ناروای شهربانی بود که پشت‌وپناهی در این کشور برای هیچ‌کس باقی نماند. هزاران نفر بی‌گناه در سیاه‌چال‌های شهربانی در زیر سخت‌ترین شکنجه‌ها جان دادند و هیچ مقامی جرئت نکرد به یاد بی‌گناهی آنها کلمه‌ای بر زبان آورد. همه در اثر این کابوس وحشتناک در خواب مرگ فرورفته بودند.

دکتر ارانی در دفاعیهٔ خویش راجع به زندانیان بلاتکلیفی که هشت نه سال در زندان مانده بودند می‌گوید:

چند نفر از آنها پس از سالیان دراز در زندان مردند و هرقدر تقاضا کردند که خانوادهٔ خود را از پشت پنجره‌های آهنین ببینند ممکن نشد، زیراکه دادن ملاقات تحت اختیار زندان می‌باشد و مانند کارهای دیگر تابع قانون نبوده، بلکه مخالف آن است، الان هم آن محبوسین بلاتکلیف چند سال است از ملاقات خانواده محرومند و مادرها و بچه‌های عده‌ای از آنها در این مدت مردند. می‌گفتند مادر یکی از آنها، وقتی‌که در زیرزمین مرطوب جان سپرد، آخرین مالکیت یعنی لحاف پارهٔ خود را به پاسبانی که همسایه‌اش بود وعده داد که او را در حال احتضار به پشت پنجرهٔ

آهنین زندان برساند تا بلکه برای آخرین بار پس از چند سال پسرش را ببیند. ممکن نشد و جان سپرد.

این مداخلات قوهٔ مجریه در قوهٔ قضاییه هنوز هم باقی است و تا وقتی که تشکیلات قضایی و مجریه از بالا تا پایین عوض نشود، به جلوگیری از این اعمال خلاف قانون نمی‌توان امیدوار بود. بهترین شاهد این ادعا منتقل‌کردن و بعداً معزول‌ساختن بازرسان واقعهٔ ۱۷ آذر است. صدها نفر از مردم بی‌گناه این کشور در واقعهٔ ۱۷ آذر در خون غلتیدند و لازم بود که قوهٔ قضایی هرچه زودتر مسئولین آن را به مجازات برساند، اما می‌بینیم که قریب یک سال از این واقعه گذشته و هیچ پرده‌ای از روی کار برداشته نشده است. دولت به چه حقی شغل بازرسان واقعه را برخلاف صریح اصل ۸۱ و ۸۲ متمم قانون اساسی تغییر داد و چرا پس از آنکه شمه‌ای از حقیقت موضوع را بیان کردند به عزل آنها پرداخت؟ اینها سؤالاتی است که در دادگاه عالی ملی جواب گفته خواهد شد.

یکی دیگر از شاهدهای مداخلهٔ شهربانی در قوهٔ مجریه، شعبهٔ ۹ محکمهٔ جنحه است. محکمهٔ جنحه قاعدتاً جزو دادگاه شهرستان تهران است و دو شعبه دارد: ۶ و ۹. تقریباً شش هفت سال پیش محل شعبهٔ ۶ را در دادسرای طهران معین کردند تا کارهایی که موردنظر دولت است با نظر دادستان بدایت در همان‌جا رتق‌وفتق شود و حال‌آنکه دادسرا تحت‌نظر وزارت دادگستری است و وزیر عدلیه رئیس کل دادستان‌هاست، ولی محاکم مستقلند و این تبعیت مکانی معمولاً باعث تبعیت معنوی محکمهٔ جنحه از دادسرا خواهد شد.

اخیراً از این حد تجاوز کرده و شعبهٔ ۹ محکمهٔ جنحه را، به بهانهٔ اینکه مأمور کم دارند، به محل شهربانی تهران برده و مثل این است که آن را در عداد یکی از شعب شهربانی درآورده باشند. اینها اهانت‌هایی است که به مقام قضایی وارد می‌شود و در روحیهٔ قضات تأثیر بزرگ دارد. اگر از اهانت‌ها جلوگیری نشود، اگر استقلال قضایی به دست نیاید، هرگز امیدی نیست که جنایات دورهٔ بیست‌ساله و افتضاحات دورهٔ کنونی پایان پذیرد.

ارانی در محکمهٔ ۵۳ نفر، پس از آنکه فجایع شهربانی را شمرد، فریاد زد: «بالاخره بایستی به این آدم‌دزدی‌های بی‌قانون خاتمه داده شود.»

به ایـن آدم‌دزدی‌هـای بی‌قانـون وقتی خاتمـه داده خواهد شـد که طبـق مادهٔ ۴ مرامنامهٔ حزب تودهٔ ایران به اعمال خودسـرانهٔ مأمورین شـهربانی خاتمه داده شود و طبـق مـادهٔ ۶ مرامنامهٔ مذکـور قوهٔ قضایی مسـتقل و از قـوهٔ مجریـه کاملاً مجزا گـردد. حزب تـودهٔ ایران برای ایـن منظور بزرگ مبـارزه می‌کند و بنـد ب مادهٔ ۶ را برای پیشـرفت همیـن مبارزه قید نموده اسـت.

ب) الغـای کلیـهٔ قوانیـن و نظاماتـی که در دورهٔ شـاه سـابق به ضرر تـوده وضع گردیده است

قبـل از اینکه وارد این گفت‌وگو شـویم به تذکر این نکته می‌پردازیم که همیشـه طـرز اجرای قانـون از چگونگی قانون مهم‌تر اسـت. بـه این معنی کـه اگر بهترین قوانیـن را هم به دسـت مجریـان بدهیم، هیـچ تأثیـر نیکویی نخواهند داشـت. ما در ایـن دورهٔ بیست‌سـاله دارای قوانیـن خوب هـم بودیم، ولی قاضی‌های دلسـوز و مجریـان ملت‌خواه نداشـتیم تـا آنها را عملـی گردانند. قوانین خـوب وقتی تأثیر خوب خواهد داشـت که این دسـتگاه‌های قانون‌شـکن بیست‌سـاله از میان برود و اجرای قانون به دسـت کسـانی بیفتد که خـود را واقعاً گماشـتهٔ ملت بدانند.

امـا چگونگـی خود قانـون را هـم نباید از نظـر دور داشـت. در زمـان رضاخان آن‌قدر اسـتثنا بر قوانین مفید وارد سـاختند که جنبهٔ اصلی و مقصـود نهایی آنها از میـان رفت. حتی بـه این اندازه هـم اکتفا نکردنـد و از حدود قوانین عـادی تجاوز کرده، به مفاد قانون اساسـی دسـت زدنـد و قوانینی گذراندند که بـا حقیقت قانون مذکور مخالفـت دارد. چون مقصود ما در اینجا این نیسـت که در جزئیات برنامهٔ اصلاحات وارد شـویم، نمی‌توانیم به ذکر کلیهٔ این قوانین غلط بپردازیم و به شرح قانـون ناروایی که با مفاد قسـمت اول مـادهٔ ۶ مرامنامه تمـاس دارد اکتفا می‌کنیم.

در بـالا به انـدازهٔ کافـی راجع بـه این موضـوع صحبـت کردیم کـه قاضی طبق قانـون اساسـی دارای اسـتقلال اسـت و نبایـد تحت نفـوذ وزارت دادگسـتری، که جـزو قـوهٔ مجریه اسـت، قـرار گیـرد و بنابراین نبایـد عـزل و انتقال وی بـه دلخواه وزیر دادگسـتری باشـد.

چـون اصل مذکور حامی یکی از بزرگ‌ترین حقوق مردم ایران اسـت، رضاخان درصـدد خنثی‌کـردن آن برآمد و به دسـتور او و وزیر خائـن او مادهٔ قانـون ذیل در

تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۱۰ از مجلس فرمایشی گذشت: «مقصود از اصل ۸۲ متمم قانون اساسی آن است که هیچ حاکم محکمهٔ عدلیه را نمی‌توان بدون رضای خود او از شغل قضایی به شغل اداری و یا به صاحب‌منصبی پارکه منتقل نمود و تبدیل محل مأموریت قضات با رعایت رتبهٔ آنان مخالف با اصل مذکور نیست.»

برای آنکه موضوع روشن شود، اصل ۸۲ را عیناً از قانون اساسی نقل می‌کنیم: «تبدیل مأموریت حاکم محکمهٔ عدلیه ممکن نمی‌شود، مگر به رضای خود او.»

چنان‌که آشکارا می‌بینید، مادهٔ قانون اساسی عمومیت مطلق دارد و نه‌تنها تغییر مأموریت از شغل قضایی به شغل اداری و صاحب‌منصبی پارکه را بدون رضای حاکم محکمه منع می‌نماید، بلکه منع تغییر شغل قضایی را به شغل دیگر نیز شامل است. مادهٔ ۱۳۱۰ فقط شامل یک قسمت از مفاد اصل ۸۲ می‌باشد و قسمت دیگر آن را پامال کرده و غرض قانونگذار را به‌کلی از میان برده است. قانونگذار می‌خواهد هیچ حاکم محکمه را در موقعی که به رسیدگی قضیه‌ای مشغول است از عمل خویش بازندارد و به‌این‌طریق اعمال نظر نکنند. نظر قانونگذار فقط به این است که از عمل قاضی جلوگیری به عمل نیاید و نظری به شغل آیندهٔ وی ندارد. اما این منظور به‌هیچ‌وجه به‌وسیلهٔ مادهٔ ۱۳۱۰ تأمین نمی‌شود.

از طرف دیگر تفسیر هر قانون باید با ملاحظهٔ اوضاع‌واحوال پیدایش آن قانون به عمل آید. در تفسیر مواد قانون اساسیِ ما هم، که از قوانین اساسی سایر ملل اقتباس شده است، باید حقیقت آن قوانین اساسی را در نظر گرفت. در کدام قانون اساسی است که قضات را دستخوش قوهٔ مجریه قرار داده و چنین شکستی بر اصل تفکیک قوا وارد ساخته باشند؟ در کدام کشور دموکراسی است که چنین تفسیر عجیبی از مجلس شورا گذشته باشد؟

به استناد همین مادهٔ شوم بود که تمام قضات پاک‌دامن و شجاع را از کار برکنار کردند و مقامات قضایی را به دست کسانی سپردند که حاضر بودند شهربانی را به‌عنوان ارباب و خداوندگار خویش بپذیرند و حقوق یک ملت را در زیر چکمه‌های مختاری‌ها بریزند.

اگر قضات پاک‌دامن و شـجاع را از دادگسـتری بیـرون نکرده بودنـد، ارانی‌ها و فرخی‌ها و سایر فداییان آزادی در سیاه‌چال‌های زندان زجرکُش نمی‌شدند، این‌همه فجایع آشـکار روی نمی‌داد، واقعهٔ ۱۷ آذر سربسـته نمی‌ماند، خـون بی‌گناهان آن واقعـه به هدر نمی‌رفـت، بازرس‌های آن واقعه به جرم افشـای قسـمتی از حقیقت واقعه از کار برکنار نمی‌شـدند.

وضـع مـادهٔ ۲۶ مـرداد ۱۳۱۰ بزرگ‌ترین خیانتی بود که نسـبت بـه حقوق ملت ایـران به عمل آمد. اگرچه این ماده با قانون اساسـی مباینت دارد و هر قانون عادی که با قانون اساسـی مباینت داشـته باشـد اصولاً از درجهٔ اعتبار سـاقط است، ولی تـا وقتی که این دسـتگاه غلـط قضایی پابرجاسـت، این‌گونـه قوانیـن بی‌معنی هم به قوت خود باقی اسـت.

تودهٔ ایران باید در اولین فرصت، در همان هنگام که به این اسـاس غلط پشـت‌پا می‌زند، این مادهٔ شـوم را نیز با وضع‌کنندگان آن به گور بفرستد.

حـزب تودهٔ ایـران الغای این مـادهٔ غیرقانونی و کلیـهٔ قوانینی را که بـه ضرر تودهٔ ایـران وضـع گردیـده در جزو مـرام خویش قـرار داده اسـت و بـا تمام قـوا در این راه مبـارزه می‌کند.

[مـادهٔ] ۷. تجدیدنظر در قوانین و دسـتورات نظام‌وظیفه به نفـع توده، جلوگیری از اجحافات و هرج‌ومرج آن

وجـود ارتـش ملی بـرای این اسـت کـه آن دولـت را در مقابـل کلیهٔ تجـاوزات خـودی و بیگانـه دفـاع نماید.

کلیـهٔ افراد ملـت برای روزی کـه منافع آنهـا مورد خطر واقع شـود بایـد با فنون جنگی آشـنا باشـند تا نتیجهٔ کار و زحمت خویش را در موقع لزوم از دستبرد این و آن محفـوظ نگاه دارند، اما ارتـش رضاخان برای این منظور نبـود. ارتش رضاخان برای این بود که عده‌ای از افراد ملت به نام سـرباز و افسـر برای سرکوبی عدهٔ دیگر تربیت یافته، آماده شـوند، ارتش بیست‌سـاله برای منافع رضاخان و ریزه‌خواران او به وجود آمد، ارتش بیست‌سـاله پشـتیبان آن رژیم ترور و وحشت بود.

در خدمت دوسالهٔ نظام مخصوصاً می‌کوشیدند که شخصیت افراد را در آنها بکشند و روح آزادگی را از آنها بگیرند، قدرت و اتحاد نیروهای دولتی و ضعف و پراکندگی قوای ملی را به آنها نشان بدهند.

دهقانی که در سربازخانه روزی ده سیلی و پنج اردنگ و چند شلاق می‌خورد، دهقانی که در خانهٔ کوچک‌ترین افسران به پست‌ترین کارها گماشته می‌شد، عملگی می‌کرد، لَلِگی می‌کرد، اسباب حمام زن‌ها را به حمام می‌کشید، از هر زنی توسری می‌خورد، دهقانی که می‌دید رفقای او در اثر گرسنگی و برهنگی و بیماری مانند کمترین حیوانات جان می‌سپارند، دهقانی که می‌دید در این کشور یک گروهان انسان به اندازهٔ یک اسب مجار قیمت ندارد، وقتی‌که از خدمت نظام بر سر مزرعهٔ خویش برمی‌گشت، کمترین تصوری که از عدل و داد داشت فراموش می‌نمود و دیگر جرئت نفس‌کشیدن نمی‌کرد و اگر چشمش به یکی از مأمورین دولت می‌افتاد، فوراً قوای وحشتناکی را که در پشت‌سر آن مأمور ایستاده بود به خاطر می‌آورد و خود را ترسان و لرزان تسلیم ارادهٔ وی می‌نمود.

۸۰ درصد آنچه در مدت دو سال به سرباز می‌آموختند کارهای تشریفاتی و تظاهرات بود. سرباز بعد از آنکه خدمت دوساله را تمام می‌کرد تیراندازی درست بلد نبود، مسلسل و تانک و توپ را درست نمی‌شناخت، از مراحل مختلفهٔ عملیات به‌هیچ‌وجه سررشته نداشت، ابتکار او کشته شده و فقط یک چیز آموخته بود: عملیات صف‌جمع.

اگر وقت روزانهٔ سرباز را تقسیم می‌کردند، ۸۰ درصد آن به دوش‌فنگ و پیش‌فنگ و قدم‌آهسته و کارهای نظافت از قبیل خاک‌روبه‌کشی و جمع‌کردن پِهِن اسب‌ها و پاک‌نمودن مستراح‌ها مصرف می‌شد، زیراکه فقط این کارها بود که در خارج نمایش داشت و صدای پای سرباز و برق سرنیزهٔ او را به گوش و چشم ملت می‌رسانید.

وقتی‌که خدمت دوساله به پایان می‌رسید و سرباز را پس از دو سال جان‌کندن لخت می‌کردند و گرسنه و برهنه از سربازخانه بیرون می‌راندند، سرباز بیچارهٔ بی‌خانمانِ سرگردان چیزی جز نفرت و بیزاری نسبت به چنین دستگاه پُر از فساد و پُر از رنج و مصیبت نداشت.

از طـرف دیگـر سـربازگیری یکـی از بلایـای خانمان‌برانـداز افراد بـود. هرکس به‌واسـطهٔ احوال مزاجـی و اوضـاع زندگانی‌اش می‌خواسـت زودتـر وارد خدمت شـود و ایـن دورهٔ دوسـاله را گذرانـده، بـا خاطر جمـع به امـور زندگانـی خویش بپردازد به او می‌گفتند عجالتاً محل نیسـت و هرکس که در اثر اوضاع‌واحوال دیگر می‌خواسـت چند ماهی مرخصـی بگیرد گریبانـش را می‌گرفتند و به جانـبِ ادارهٔ نظام‌وظیفه می‌کشـاندند تا به‌این‌وسـیله بتوانند از هر دو دسته رشـوهٔ کافی بگیرند.

چه بسـیار اشـخاص کور و کـر و لنگ که چون رشـوهٔ کافی نداشـتند، برخلاف تمام مقررات قانونی به سـربازخانه کشـیده می‌شـدند و به جرم همین که معیوبند به زیر شـلاق و چکمهٔ مافوق‌ها می‌افتادند! چه بسـیار اشـخاص رنجبر که نان‌آور یـک مادر پیر، چند فرزند یتیم و چند برادر خردسـال بودند و به دسـت جنایت‌کار نظام‌وظیفـه برای قدم‌آهسـته احضار می‌شـدند و آن بیچـارگان بی‌سرپرسـت را به دسـت بی‌نوایی و دربه‌دریِ گرسـنگی و مرگ می‌سـپردند! برزگر بیچاره را درسـت در موقع برداشـت یا در موقع کشـت محصـول از کار و زندگی بازمی‌داشـتند و به نام خدمت مقدس از هسـتی سـاقط می‌کردند!

اما در ادارهٔ نظام‌وظیفه و در سـربازخانه‌ها جیب‌ها انباشـه می‌شـد، یک اسـتوار دوم اداری دارای چندین خانه و باغ می‌گشـت و افسران ارشد به بالابردن قصرهای مجلل می‌پرداختند.

هـر سـربازی قـدر معینـی داشـت و در همـان موقع کـه پـا بـه ادارهٔ نظام‌وظیفه می‌گذاشـت بـه هریـک از لشـکرها و در لشـکرها به هریـک از هنگ‌هـا فروخته می‌شـد. قیمت سـرباز بر روی ایـن اصل بود که چـه مبلغ می‌تواند رشـوه بدهد و چه کاری از او سـاخته اسـت؛ آیا نجار قابلی اسـت؟ بنّای ماهری اسـت؟ آهنگر زبردسـتی اسـت؟ و غیره، تا در خانهٔ افسـران به کار گماشـته شـود.

آیا این است معنی خدمت مقدس؟

آیا این است معنی ارتش ملی؟

نتیجهٔ این طرز عمل همان افتضاحات شهریورماه ۱۳۲۰ بود که دیدیم.

وقتی‌کـه آغـاز مخاصمـه گردید، کسـانی کـه ارتـش ایـران را از نزدیـک دیده و مانورهـای همایونـی را مشـاهده کـرده بودنـد می‌دانسـتند کـه اوضاع بـه چه نحو خاتمـه خواهـد یافت.

مانورهـای همایونـی درعین‌حال که بزرگ‌تریـن روز مصیبت سـربازها بود برای مأموریـن فرومایـه و افسـران پوسـیدهٔ ارشـد بهتریـن فرصـت غارتگری به شـمار می‌رفـت. در موقعـی که بر سـر میز غـذای افسـران سـتاد و کارپردازی سـپاه‌ها و لشـکرها سه ردیف شیشـهٔ آبجو، آبعلی و شـراب قطار بود، در موقعی که مأمورین امور اداری بـا دل‌وقلبهٔ گوسـفندها عرق‌خوران می‌کردند، در موقعـی که روزی ده بیسـت گوسـفند به نفع رؤسای سـتاد و کارپردازی از روی گوشـت نفرات دزدیده می‌شـد، در موقعـی که خروارهـا گندم و جـو و عدس و کلیـهٔ انـواع خواروبار که از رعایـا بـه‌زور می‌گرفتند بـا کامیون‌هـای ارتش به خانهٔ افسـران ارشـد می‌رفت، سـرباز بیچاره در میان بیابان گرسـنه و تشنه می‌ماند و چه بسـیار که در رنج فراوان به هلاکت می‌رسـید.

اما مرگ سـرباز برای این دستگاه غارتگری اهمیتی نداشت و فقط آن فرماندهی باعرضه‌تـر و آشـناتر بـه فنون جنگ محسـوب می‌شـد کـه تلفات قسـمت خود را کمتر جلوه دهد و لاشـهٔ سـربازان مـرده را مخفیانه در خاک نمـوده، خبر فرارکردن آنها را منتشـر سازد.

در روزهـای مخاصمـه نیز همیـن هرج‌ومرج‌ها پیـش آمد و **بسـیاری از هنگ‌ها در بیابـان در عرض چندین روز گرسـنه ماندند.**

این اوضاع رقت‌بـار باعث ننگ ارتش جوان اسـت. غارتگری‌ها و فرومایگی‌ها و نفهمی‌های افسـران پوسـیدهٔ رضاخانی، موجب بدنامی افسـران پاک‌دامن است. این محیط فاسـد از پیشـرفت هرگونه اصلاحی جلوگیری می‌کند و مانع پیشـرفت افسـران جوان، که فدایی این اوضاع خراب هسـتند، می‌گردد.

بر عهدهٔ عناصر پاک ارتش اسـت که دست تباهکار افسران کهنه را کوتاه نموده، محیـط خـود را از هرگونه آلایشـی بزداینـد تـا دورهٔ نظام‌وظیفه به‌عنوان یـک دورهٔ مصیبت تلقی نشـود و افراد کشـور به چشـم نفرت و بیزاری به ارتـش نگاه نکنند.

اخیراً قانون نظام‌وظیفه را تا حدی در مجلس اصلاح کردند، ولی **کار نظام‌وظیفه تنها با اصلاح قانون درست نمی‌شود.** این دستگاه غلط را باید از هم پاشید، این اشخاص رشوه‌بگیر را باید از میان برداشت. جلوگیری از اجحافات و هرج‌ومرج نظام‌وظیفه فقط در اثر این اقدامات اساسی میسر خواهد گردید.

مبارزهٔ حزب تودهٔ ایران برای نیل به این هدف‌های اساسی است.

دهقانان

اصلاحات لازم در طرز استفاده از زمین و زراعت، بهبود وضع دهقانان

وضعیت فلاکت‌بار دهقانان ایران از هیچ‌کس پوشیده نیست. ما هم در تشریح مادهٔ ۱ مرامنامه به آن اشاره کردیم. اینک ببینیم که این وضعیت فلاکت‌بار چه علتی دارد و چرا دهقانان ایرانی در این منجلاب بیچارگی فرورفته‌اند. به نظر ما فلاکت مذکور ناشی از دو نقص بزرگ می‌باشد: یکی آنکه افزارهای کشاورزی دهقانان ایران خیلی ناقص و ابتدایی است. دیگر آنکه دهقانان ایران بهره‌ای از مالکیت ندارند. اینک به شرح این دو نقص می‌پردازیم:

الف) افزارهای کشاورزی در ایران تقریباً همان افزارهایی است که در عهد کوروش و داریوش به کار می‌رفته است. دهقان بیچاره آرامش را کنار گذاشته، گاوآهن شکستهٔ خویش را از این طرف مزرعه به آن طرف مزرعه می‌کشاند و خیش آن را از این شیار به آن شیار می‌اندازد و کلوخه‌های خاک را به ضرب بیل و کلنگ نرم می‌کند و تازه میزان کارش محدود و ثمرهٔ آن ناچیز است. چندین روز زحمت می‌کشد تا یک مزرعهٔ کوچک را شخم بزند و تازه آن شخم که با این افزارهای ابتدایی خورده شود عمقی ندارد و بیش از ۲۵ سانتی‌متر نیست و محصول را آن‌طور که باید خوب به عمل نخواهد آورد. در موقع آبیاری نیز به همین رنج مبتلاست. در نیمهٔ شب باید شلوار خود را بالا بزند و در آب‌های برندهٔ جوی فرورفته، آب باریکی به مزرعهٔ تشنهٔ خویش برساند.

اصولاً در اثر همین که وسایل کافی برای آبیاری موجود نیست بیشتر زراعت‌های ایران با آب دیم به عمل می‌آید و در موقع خشکسالی به‌کلی از میان می‌رود و چیزی جز حسرت در دست دهقان مفلوک نمی‌ماند. همین صدمه‌ها و همین خطرهای ورشکستگی در موقع درو و برداشت و پاک‌کردن محصول هم برای

دهقانان در پیش است، به‌طوری‌که آنان را دائماً در رنج نگاه می‌دارد، بدون آنکه محصول فراوانی به دست آنها بدهد.

چرا چنین است؟ چرا افزارهای کار در همان حال ابتدایی خود باقی مانده و تکامل نیافته است؟

ـ این موضوع یک علت کلی دارد و آن این است که هروقت رنجبر در ثمرهٔ کار خویش شریک نباشد، طبیعی است که استعدادهای خویش را در بهبود افزارها و افزایش محصول به کار نخواهد انداخت. **هر جامعه‌ای که ثمرهٔ کار را به‌کلی از رنجبر سلب کند**، در اثر همین نکته که شرح دادیم، **گرفتار سکون و رکود خواهد شد و چرخ‌های اقتصادی آن به‌تدریج از حرکت خواهد افتاد و بالاخره محکوم به مرگ خواهد گشت.**

دهقان ایرانی همیشه از دسترنج خویش بی‌نصیب بود، تمام بار جامعه بر دوش او قرار داشت، سایر طبقات اجتماعی به طفیل او زندگانی می‌کردند، اما او را پیوسته از هر مزیتی محروم می‌گذاشتند. هر بلیه‌ای که بر سر این کشور می‌آمد، هر خشکسالی که اتفاق می‌افتاد، هر هجوم و تخریبی که روی می‌داد، جبران آن بر عهدهٔ دهقان بیچاره بود. او بود که می‌بایست زمین را با عرق پیشانی آبیاری کند و اراضی ویران را آباد گردانَد و برای انباشتن انبار و خزانهٔ مفت‌خوران مالیات جنسی و نقدی بپردازد. دهقان ایرانی، جز در بعضی از دوره‌های کوتاه، همیشه مورد ظلم و ستم فاحش و از مزایای کار خویش بی‌بهره بود. ازاین‌جهت سودی در بهبود افزارهای کار و افزایش محصول نداشت و از همین جهت است که هنوز با همان افزارهای هزار و بلکه چندهزار سال پیش زراعت می‌کند.

در دورهٔ رضاخان فلاکت دهقانان شدت یافت و رمقی که در تن آنها باقی مانده بود گرفته شد. **دهقان بیچاره پست‌ترین فرد این کشور بود که از پست‌ترین مأمور دولت توسری می‌خورد و جان و مال و ناموس خود را در دسترس غارتگران می‌گذاشت. آن‌قدر از دهقان بی‌چیز مالیات می‌گرفتند که او با دست خودش مزرعه‌اش را ویران می‌کرد و گلّهٔ خود را می‌فروخت و دام‌پروری خود را ترک می‌گفت.** در عرض این بیست سال کوچک‌ترین قدمی در راه بهبود اوضاع دهقانان برداشته نشد و کوچک‌ترین اقدامی برای بهترکردن افزارهای کار آنها به

عمـل نیامد. فقط در مازندران و بعضی نقاط دیگر بـه تظاهرات بی‌معنی پرداختند و مقداری تراکتور از خارجه وارد کرده، هیولای آنها را به چشـم برزگران کشـیدند. دهقـان بیچاره اصولاً از این‌گونه افزارهای کار می‌ترسـید و اساسـاً با طرز کارکردن آنها آشنا نبود و به‌قدری از کارشکنی‌های دولت وحشت داشت که حاضر نمی‌شد بـا این افزار کار کنـد. از طرف دیگر ثمـرهٔ کار این تراکتورها هم مـال برزگر نبود تا او اشـتیاقی به اسـتعمال آنها نشـان دهـد. ازاین‌جهت کشـاورزی ایران بـاز هم به همان حالت سـابق باقی ماند و بلکـه تنزل کرد.

یگانـه راه چاره در این اسـت کـه اولاً دهقانان از ثمرهٔ دسـترنج خویـش بهره‌ور باشـند تا در بهبود افـزار کار و افزایش میزان محصول بکوشـند و اسـتعداد خود را در ایـن راه به کار برنـد. ثانیاً دولت که این‌همـه مالیات کمرشـکن از آنها می‌گیرد و چرخ‌هـای خـود را بـه قـدرت آنهـا می‌چرخانـد افزارهـای جدید کشـاورزی را خریـداری نموده، در دسـترس اسـتفادهٔ آنها بگـذارد و فقط اجارهٔ ناچیـزی از این بـاب دریافت کنـد. البته در این امر هم، برخلاف شـیوه‌ای که همیشـه در کارهای دولت مرسـوم بوده است، نباید به زور متوسل شد، بلکه باید فواید افزارهای جدید کشـاورزی را عملاً به دهقانان نشـان داد و آنها را به وسـایل گوناگون به قبول فنون جدید کشـاورزی تشـویق کرد. ممکن اسـت دولت افزارهای نویـن و فنون جدید کشـاورزی را در چنـد نقطـهٔ هر شهرسـتان در امـلاک خالصه به معـرض نمایش گذاشـته، طرز کشـاورزی جدید و فوایـد آن را به دهقان‌ها نشـان بدهد.

خـود دهقان‌ها هـم ممکن اسـت همین وسـایل کنونی را بیشـتر مورد اسـتفاده قـرار داده، افزارهـای جدیدی هم با پـول خویش تهیـه نمایند. البته دهقـان ایرانی بی‌چیز اسـت و به‌تنهایی نمی‌توانـد به خرید افزارهای جدید اقـدام کند و از طرف دیگر دامنهٔ عملیات ماشـین‌های جدید طوری اسـت که نمی‌تواند به حدود مزرعهٔ کوچـک یک دهقان محدود باشـد. مثلاً یک نفـر دهقان نمی‌تواند بـا پول خویش یک تراکتور خریداری نماید و اگر هم بخرد، به صرفهٔ او نیسـت که آن را در مزرعهٔ کوچـک خویش بـه کار بیندازد. پس ممکن اسـت دهقانان یک حومـه با یکدیگر متحد شـده، پول‌های خـود را روی هم ریخته، مثلاً یک تراکتـور خریداری کنند و آن را به‌نوبـه در مزرعه‌های خویش به کار بیندازند. به‌این‌طریق که هرکس، خواه از

صاحبان تراکتور و خواه از زارعین دیگر باشد، به نسبت مدتی که از تراکتور استفاده می‌برد کرایـه می‌پردازد و مجموع کرایه‌ها میان صاحبان تراکتور تقسـیم می‌شـود.

از طـرف دیگر ممکن اسـت که هیچ‌یـک از زارعین یـک منطقه به انـدازهٔ کافی افزار زراعتی نداشـته باشند، اما هرکدام دارای یک قسـمت از وسایل لازمه باشند.

در ایـن صورت دهقانان آن منطقـه می‌توانند با هم اتحاد نمـوده، افزارهای مهم کشـاورزی را در موقع کشـت و برداشـت محصـول در اختیـار یکدیگـر بگذارند و بـه نسـبت افزارهـای خویـش کرایـه دریافـت کننـد تـا به‌این‌طریـق بـه صرفـهٔ همـهٔ آنها تمام شـود.

اینها اقدامات سـاده‌ای اسـت که آموختن آنها به دهقانان و عملی‌ساختن آنها با اندکی حسـن‌نیت انجام‌پذیر اسـت. اما دولت در عرض این ۲۲ سـال نخواسـت بـه هیچ‌یـک از این‌گونه اقدامات دسـت بزنـد، زیراکـه به‌هیچ‌وجه در پی آسـایش اکثریـت ملت نبـود و فقط نفع آنی ملـک‌داران و مفت‌خوران را در نظر داشـت.

اینک وقت آن فرارسیده اسـت که دهقانان ایران با یکدیگر متحد شده، به اجرای نقشـه‌های اصلاحـی بپردازند و از حـزب تودهٔ ایران کـه طرفدار طبقـات غارت‌زدهٔ اجتماع اسـت و برنامهٔ وسـیع اصلاح کشـاورزی را در نظـر دارد پشـتیبانی کنند تا آثار فقـر و فلاکت را از بیخ و بـن براندازند.

ب) از طـرف دیگـر دهقان ایرانـی از زمین کـه افزار عمـدهٔ کار اوسـت بی‌بهره اسـت. کشـور ایران همیشـه تیول یک‌عده ملک‌دار بزرگ بوده کـه در املاک خود همه‌گونه اختیارات داشـته‌اند. این مالکیت‌های بزرگ از عهد قبل از اسلام مرسوم بوده و تا امروز با کم‌وبیش تغییری برجای مانده اسـت. ما برای آنکه بر خوانندگان روشـن شـود کـه مالکیت‌های مذکـور چه وسـعتی داشـته و چه ظلم فاحشـی در تقسـیم اراضی معمول بوده اسـت نمونهٔ ذیل را از نظـر می‌گذرانیم.

وقتی‌که حسـن بن سـهل، وزیر ایرانی مأمون، خواهر خویش را بـه او داد، یکی از تشـریفات عروسـی این بود کـه مانند امروز که پـول نثار می‌کننـد گوی‌هایی از عنبر سـاختند و کاغـذ کوچکی در میان هر گوی گذاشـتند که نـام یکی از املاک حسـن بن سـهل بـر روی آن نوشـته شـده بـود و آن گوی‌هـا را در پای مأمـون نثار

کردند. هرکس یکی از آنها را به دست می‌آورد پیش کارگزاران حسن سهل می‌برد و او آن ملکی را که نامش در روی کاغذ نوشته شده بود به نام وی قباله می‌کرد.

از اینجا عدهٔ املاک آن وزیر را قیاس کنید و در نظر بگیرید که چطور اسباب زندگانی دهقانان بیچاره را بازیچهٔ شهوات خویش می‌گردانیده‌اند.

در اثر چپاول همین املاک بود که حسن بن سهل می‌توانست دُرهای بی‌شمار بر سر عروس نثار کند و خانهٔ مأمون را در شب زفاف با حصیر زربافِ فرش نموده، دُرهای بزرگ بر روی آن بریزد.

در اثر همین‌گونه غارتگری‌های املاک بود که یکی از خلفا در مهمانی خویش آن‌قدر مرغ و خروس کُشت که پس از آنکه مهمانی تمام شد تل بزرگی از دل و جگر و اندرون مرغ‌ها باقی ماند و فاسد گردید و مقدار آن به حدی بود که مجبور شدند بار بار بردارند و در دجله بریزند!

آیا شما از خواندن این تاریخ‌های ننگین که از اسارت میلیون‌ها تودهٔ بشر خبر می‌دهد و نالهٔ آنها را از پس این‌همه پرده‌ها به گوش می‌رساند متأثر و متنفر نمی‌شوید؟ آیا نمی‌بینید که این اسارت تودهٔ عظیم هنوز پابرجاست؟ آیا از فجایع ملک‌داران بزرگ امروز که همین‌گونه شهوت‌رانی‌ها را تکرار می‌کنند و خون ملت بدبخت را در پیاله می‌ریزند بی‌خبرید؟

آن‌که در قصرهای مجلل شهر منزل دارد و از کوچک‌ترین اصول زراعت بی‌خبر است و آن‌که زمین‌های زراعتی را با عرق پیشانی آبیاری نموده و آنها را مانند رختخواب خویش زیرورو کرده است کدام‌یک رابطهٔ نزدیک‌تری با زمین دارند و زمین افزار کار کدام‌یک از آنها به شمار می‌آید؟ پس چرا این‌همه املاک وسیع در دست یک‌عده مفت‌خور بیکاره جمع شده و حقوق تودهٔ عظیم این کشور پامال یک مشت غارتگر گردیده است؟

تا کِی باید این وضع فلاکت‌بار دورهٔ فئودالیته (ملوک‌الطوایفی) پابرجا باشد؟

تا کِی باید دهقان ایرانی مانند پست‌ترین حیوانات زندگی کند؟

در این کشور که تمام آداب پوسیدهٔ هزارساله به قوت خود باقی است اولاد و احفاد فلان وزیر ۴۰۰ سال پیش، که به احترام ریش بلند خویش یک روز

صدراعظم شد، هنوز املاک وسیع او را در زیر چنگال خویش دارند و هزاران دهقان ستم‌کش را مورد استثمار قرار می‌دهند، هنوز دهات بی‌شمار فلان خائن، که در ۳۰۰ سال پیش به سزای خیانت به وزارت رسید، در دست نواده‌های خائن‌تر او باقی است. این نواده‌ها چه استعداد و چه لیاقتی از خود بروز داده‌اند که سزاوار این سهم بزرگ گردیده‌اند؟ آن دهقانان بیچاره که تمام ثمرهٔ کار خویش را تسلیم این مفت‌خورها می‌نمایند چه محکومیتی در پیشگاه اجتماع دارند که به چنین کیفر جاویدان محکوم شده‌اند؟

آیا این است عدالت اجتماعی؟

آیا این عدم تعادل بالاخره موجب پاشیده‌شدن اجتماع نخواهد گشت؟ **حزب تودهٔ ایران، که برای ایجاد دنیای جدید و جهان پُرعدل‌وداد مجاهده می‌نماید، در راه نابودی این‌همه ظلم‌های فاحش مبارزه می‌کند** و معتقد است که در راه بهبود اوضاع دهقانان ایران باید قدم‌های بلند برداشته شود.

برنامهٔ حزب تودهٔ ایران را در موضوع اصلاحات مذکور می‌توان در موارد زیرین خلاصه نمود:

دهقانان

[مادهٔ] ۱. واگذاری بلاعوض املاک شاه سابق و خالصجات دولتی به دهقانان بی‌چیز

الف) پیش از آنکه به تشریح این ماده بپردازیم این نکته را تذکر می‌دهیم که **تصرف به‌تنهایی دلیل قطعی مالکیت نیست**. ممکن است کسی ملکی را در تصرف داشته باشد که مالک آن نباشد.

اگر یک نفر راهزن چادرشبی را که یک زن دهقان با هزار رنج و مشقت برای روپوش کودکانش یافته است بدزدد، اگرچه سال‌ها آن را نگاه دارد و مورد استفاده قرار دهد، آیا می‌توان گفت که آن دزد مالک چادرشب است؟

البته به این سؤال جواب منفی خواهید داد و آن دزد را مالک چادرشب نخواهید شناخت.

در زندگانی اجتماعی از مالکیت‌های غلط بسیار دیده می‌شود، یعنی کسانی هستند که نتیجهٔ کار و زحمت دیگران را به‌زور و یا به‌حیله از آنها ربوده، به خود اختصاص می‌دهند و خود را مالک آن می‌دانند.

ثروت و املاکی هم که رضاخان در عرض این بیست سال به دست آورد از قبیل همین مالکیت‌های غلط بود. وقتی رضاخان می‌خواست ملک کسی را بگیرد، از چندین راه داخل عمل می‌شد. یا اینکه به صاحب‌ملک می‌فهماند که اگر ملکش را پیشکش ننماید، جان خود و خانواده‌اش در خطر است و صاحب‌ملک حساب کار خود را کرده، فوراً ملک را با هزار تعارف و تواضع تقدیم رضاخان می‌نمود، و چه بسیار اشخاص که چون در این کار تأخیر کردند، خانمانشان بر باد رفت.

یا اینکه دستور می‌داد در محصول ملک خرابکاری کنند، مثلاً آبش را ندهند، گماشتگان دولت محصولش را بدزدند تا صاحب‌ملک بیچاره شود و ملک خویش را یا پیشکش نماید و یا در مقابل قیمت ناچیزی بفروشد.

در بعضی موارد هم اصولاً این تدبیرها لازم نبود و مأمورین شیرین‌کار دولت املاک مردم بیچاره را با وعده و وعید، با حبس و شکنجه از آنها درآورده، مجاناً یا در مقابل مبلغ ناچیزی برای رضاخان قباله می‌کردند.

آن مبلغ ناچیزی هم که اسماً قرار می‌شد به صاحب‌ملک داده شود می‌بایست از دست هزار غارتگر رد شود تا به دست صاحب‌ملک برسد. هرکس از صاحب‌ملک توقعی داشت و چیزی از روی آن مبلغ ناچیز برای خودش برمی‌داشت تا آنکه بالاخره مثل یک مُشت ماست که دست‌به‌دست بگردد چیزی به دست صاحب‌ملک بیچاره نمی‌ماسید.

آن کسانی که رضاخان املاک آنها را گرفت دو دسته بودند:

۱. یک دسته همان فئودال‌ها و ملک‌دارهای بزرگ بودند که زمین‌های وسیعی را به‌ارث از پدران و اجداد خود در دست داشتند. پدران و اجداد آنها این املاک وسیع را از کجا آورده بودند؟ از غارت دهقان‌های بی‌چیز، از چپاول مردم بی‌زور. مثلاً فلان پادشاه در حالت مستی فلان ملک را به فلان «عملهٔ خلوت» می‌بخشید. او

بر سـر آن ملک می‌رفت و به‌قدری زارعین بیچاره را به زورِ چوب و فلک می‌چاپید کـه چنـدی بعد به‌وسـیلهٔ پول یا زور موفق می‌شـد ملـک دیگـری را ضمیمهٔ ملک خویـش نمایـد. با دهقانـان آن ملـک هم با همیـن روش رفتـار می‌کـرد و چندی بعـد بـه خرید دو یا سـه ملک دیگـر موفق می‌شـد، به‌طوری‌که تعـداد املاک وی به نسـبت تصاعد هندسـی بالا می‌رفت. پس از او پسـرش یکـی از خوانین بزرگ محسـوب می‌شد. کم‌کم اصل‌ونسب این خانواده هم فراموش می‌گشت و در جزو اعیان و اشـراف درمی‌آمدنـد و به خود همه‌گونه در چاپیـدن ملت حق می‌دادند.

رضاخان املاک بعضی از این نوع خانواده‌ها را، که غارتگران چندین‌سالهٔ ملت بودند، به‌زور از آنهـا گرفت و به‌این‌طریق املاک مذکور از دسـت غصب‌کنندگان قدیم به دسـت غصب‌کنندهٔ جدید افتاد. نه آن خانواده‌ها مالک حقیقی این املاک بودند نـه رضاخان، زیراکه هیچ‌کـدام برای مالکیت مذکور رنجی نکشـیده و آن را در اثر کار و کوشـش به دست نیاورده بودند.

پس حالا که املاک مذکور از چنگ آن غاصبین چندین‌صدسـاله و این غاصب بیست‌سـاله بیـرون آمده اسـت باید آنها را به دسـت صاحبـان حقیقی آنهـا، یعنی دهقانانـی کـه در روی آن زمین‌هـا رنـج می‌کشـند و عـرق می‌ریزنـد و محصـول تولید می‌کننـد، بدهیم.

۲. یـک دسـتهٔ دیگـر دهقانان تنگدسـتی بودنـد کـه در مزرعهٔ کوچـک زراعت می‌کردند و از محصول آن گذران می‌نمودند. اینها مالک حقیقی بودند، زیراکه کار و کوشـش آنها با آن زمین توأم شـده بود. حالا اگر ملک‌هـای رضاخان به‌طورکلی میـان دهقانان بی‌چیز تقسـیم شـود، این دهقانان غارت‌شـده نیز بـه ملک خویش خواهند رسـید و این عمـل موافق عدالت اجتماعـی خواهد بود.

ب) چرا دولت املاک خالصه را نگاهداری می‌کند؟

ـ برای اینکه مانند مالکین بزرگ از دسترنج زارعین استفاده نماید.

اگـر ما یـک دولت ملـی و ترقی‌خواه داشـتیم کـه درصدد اسـتثمار ملـت نبود، می‌توانسـت همان‌طور که قبلاً شـرح دادیم زمین‌های خالصه را نمونهٔ کشـاورزی جدیـد و فراوانی محصول و آسـایش دهقانان بنمایـد، به‌این‌طریق که مسـتقیماً به

قصدِ اصلاح در کار دهقان‌ها نظر نموده، لوازم جدید کشاورزی را خریداری کرده، به‌وسیلهٔ کارشناسان کشاورزی در اراضی خالصه به کار بیندازد و در هر سرزمینی مدارس گوناگون برای دهقان‌ها دایر نموده، آنها را با افزارها و فنون جدید کشاورزی آشنا سازد، به آنها طبیب و دوا بدهد، زندگانی آنها را از این عقب‌ماندگی بیرون بیاورد و آسایش آنها را تأمین نماید و به‌این‌وسیله به دهقانان سرزمین‌های دیگر طرز استفاده از زمین و زندگانی حقیقی را نشان بدهد.

در این صورت بدیهی است که هم به صرفهٔ دهقانان خواهد بود و هم به صرفهٔ دولت، زیراکه دهقان از استثمار وحشیانهٔ امروزی رهایی می‌یابد و با وسایل مذکور می‌تواند وارد مرحلهٔ نوین کشاورزی گردیده، محصول کار خود را چندین‌برابر گرداند و سهم بیشتری به دولت بدهد.

اما امروزه وضع غالب خالصجات از املاک شخصی نیز بدتر است، زیراکه عموماً خود دولت مستقیماً در زراعت آنها دخیل نیست، بلکه اراضی آنها را اجاره می‌دهد و دهقانان بیچاره را دستخوش استثمارچیانی می‌گرداند که به هیچ حدی قانع نیستند و چون زمین خالصه را برای دست دوم و سوم و بلکه بیشتر هم اجاره می‌دهند، مجبورند فشار بیشتری بر رعیت وارد آورند. از همین جهت است که رعایای املاک خالصه نیز مانند زارعین املاک شخصی در منجلاب فقر و فلاکت فرورفته‌اند.

اگر این زمین‌ها که فقط برای استثمار زارعین در دست دولت باقی مانده است به خود آنها واگذار شود، نه‌تنها وضعیت زارعین رو به بهبود خواهد رفت، بلکه چون آنها در محصول کار خویش ذی‌نفع خواهند شد، میزان محصول نیز ترقی خواهد یافت و یک نهضت کلی در امور کشاورزی کشور روی خواهد داد.

دهقانان

[مادهٔ] ۲. خریداری املاک به‌وسیلهٔ دولت و واگذاری آنها به زارعین به‌اقساط

ما در مادهٔ گذشته نشان دادیم که املاک بزرگ چطور پیدا شده و بیان کردیم که این مالکیت‌ها در اثر کار و کوشش نبوده، بلکه در نتیجهٔ غارت و چپاول دهقانان بی‌چیز به وجود آمده است.

در اجتماعی که عدالت وجود ندارد هر روز شخص توانگر قوی‌تر و شخص تهیدست ضعیف‌تر می‌شود، بدون آنکه از جانب آن کوششی و از جانب این اهمالی روی داده باشد. می‌گویند **ثروت و مکنت مانند گلولهٔ برفی است که از کوه سرازیر شود، هرچه بیشتر می‌غلتد، بیشتر برف به خود می‌گیرد و بزرگ‌تر می‌شود و تبدیل به بهمن می‌گردد و هر موجودی را که در زیر خود بگیرد از پای درآورده، خُرد می‌کند.**

املاک هم در اول به این بزرگی نیست. همان‌طور که قبلاً شرح داده‌ایم هرکس در اثر اتفاقی به مالکیت یک ملک کوچک می‌رسد به‌وسیلهٔ غارت و چپاول دهقانان موفق می‌شود که به‌زودی املاک دیگری را به ملک خود ضمیمه نموده، یک ملک عظیم و یک قدرت شکننده به دست آورد و هزاران زارع بیچاره را در زیر فشار بگذارد. تمام املاک بزرگ از همین راه به دست آمده است.

بدیهی است که اگر بخواهیم برای بهبود حال دهقانان اقدام اساسی انجام دهیم، **باید این ملک‌داران بزرگ را که ثمرهٔ دسترنج زارعین نصیب معدهٔ پُراشتهای آنها می‌شود از سر دهقانان برداریم.** اما چون این اشخاصْ امروز به نام مالک معروفند، برای اینکه اصل مالکیت از هر حیث محفوظ بماند برنامهٔ حزب تودهٔ ایران این است که املاک آنها به قیمت عادلانه **به‌توسطِ دولت خریداری شود** تا به مالکیت ملک‌داران مذکور هم لطمه‌ای وارد نیاید.

اما برای اینکه دولت هم از این راه ضرر نکند ممکن است بهای هر ملکی را که به زارعین واگذار می‌شود به اقساط کوچک ـ به‌طوری‌که پرداخت آنها برای برزگران میسر باشد ـ دریافت نماید و دهقانان در اثر دو چیز به پرداخت این اقساط توانایی خواهند داشت:

اول آنکه دیگر بهرهٔ مالکانه نمی‌پردازند، دیگر به‌زور چیزی از آنها گرفته نمی‌شود، دیگر به بیگاری نمی‌روند. دوم آنکه چون ثمرهٔ کار متعلق به خود آنهاست، البته در افزایش محصول و بهبود افزارهای کار کوشش خواهند نمود و با کمک‌های دولت، که در ماده‌های بعد شرح داده می‌شود، در این راه موفق خواهند شد.

البتـه دولت در اخذ اقسـاط مذکـور باید وضعیـت دهقان را صمیمانـه مراعات نمایـد و طوری نکنـد که برای دهقان از فشـارهای ارباب کمرشـکن‌تر باشـد.

اگر یک دولت توده‌ای بر روی کار بیاید، بدیهی اسـت که منتظر این سفارش‌ها نخواهد بود.

اقسـاط مذکـور بایـد در سـال‌های اول کمتر باشـد و به نسـبتی که بنیـهٔ دهقان افزایـش می‌یابد بیشـتر شـود.

شـاید کسـی درمـورد ایـن مـاده و مـادهٔ پیش ایـراد کنـد کـه چـرا دهقانانی که در زمین‌هـای شـاه سـابق و اراضـی خالصـه مسـکن دارنـد زمین‌هـا را مجانـاً و بـدون پرداخـت اقسـاط دریافت می‌دارنـد و دهقانـان امـلاک بزرگ باید اقسـاط بدهی داشـته باشـند.

البتـه نظـر مرامنامه بـه این بوده اسـت که چـون دولت بـرای واگـذاری املاک رضاخـان و املاک خالصه چیزی به کسـی نمی‌پـردازد، می‌تواند آنهـا را مجاناً به برزگـران واگذار نماید، ولی درمـورد املاک بزرگ چون آنهـا را خریداری می‌کند، برای آنکه به عایدی وی صدمهٔ بزرگی وارد نشـود ناچار اسـت کـه بدهی دهقانان را به‌اقسـاط از آنها بگیرد.

امـا اگر دولـت از زارعین امـلاک رضاخان و اراضـی خالصه نیز اقسـاط بدهی دریافـت دارد، هـم عایدی بیشـتری نصیب وی می‌شـود و هم به موجـبِ آنچه در بالا بیـان کردیم تحمیلـی به زارعین نخواهد شـد.

به‌این‌طریـق می‌تـوان دو مـادهٔ مذکـور را بـا هـم یکـی کـرده، به‌صـورت زیـر تنظیـم نمود:

«دولت باید املاک بزرگ را خریداری و با املاک شاه سابق و خالصجات دولتی به دهقانان بی‌چیز واگذار کند و اقساطی به‌تناسب اراضی از آنها دریافت دارد.»

شـبیه همین پیشـنهاد اصلاحی از طرفِ حوزهٔ ۳ به هیئت مرکزی حزب فرستاده شده است و در کنگره مورد شـور قرار خواهد گرفت.

دهقانان

[مادهٔ] ۳. کمک‌های مالی به دهقانان بی‌چیز به‌وسیلهٔ بانک کشاورزی، برای توسعهٔ زراعت و بهبود زندگی آنان

وقتی‌که املاک رضاخان و خالصجات و املاک بزرگ (پس از خرید از صاحبان آنها) به دهقانان بی‌چیز واگذار شود، برای اینکه آنها بتوانند به افزارهای کشاورزی و به وضعیت خویش بهبود دهند لازم است که از طرفِ دولت به آنها مساعدت‌هایی شود. اگر دولت عبارت از یک‌دسته زورگو نباشد، باید همیشه نسبت به توده سِمت راهنما و سرپرست داشته باشد، همیشه نقشه‌های اصلاحی و برنامهٔ کشاورزی به‌توسطِ کارشناسان لایق تهیه نموده، در دسترس دهقانان بگذارد، راه عملی‌ساختن برنامه را نشان بدهد، بنیهٔ مالی آنها را به‌وسیلهٔ قرضه‌های بانک کشاورزی نیرومند گرداند.

تاکنون هم اسم بانک کشاورزی و قرضه‌های آن در کار بود، ولی همه می‌دانیم که حقیقتی نداشت و بانک کشاورزی هم اگر کمکی می‌کرد، به دهقان بی‌چیز نبود، بلکه نسبت به کسانی بود که درحقیقت احتیاجی به کمک نداشتند، کسانی که از یک طرف دهقانان بی‌چیز را می‌چاپیدند و از طرف دیگر در اثر رابطه‌ای که با دستگاه دولت دارا بودند از سرمایهٔ اجتماعی نیز کمک می‌گرفتند تا نیروی خود را برای چاپیدن دهقان‌ها بیشتر کنند.

باید این شیوهٔ غلط با برافتادن سازمان غلط از میان برود و عدالت اجتماعی به طرزی که در بالا شرح دادیم دربارهٔ برزگران تهیدست مجری گردد.

دهقانان

[مادهٔ] ۴. اصلاحات اساسی درمورد تقسیم غیرعادلانهٔ محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط بدان (مانند تقسیم بر طبق عوامل پنج‌گانه)

تقسیم محصول میان ارباب و رعیت در نقاط مختلف ایران فرق می‌کند، ولی در همه‌جا پنج چیز است که در نظر گرفته می‌شود و تقسیم بر روی آنها به عمل می‌آید: زمین، آب، تخم، گاو، رعیت.

آیا انسان را می‌توان در ردیف حیوانات بی‌شعور و مثلاً در ردیف گاو درآورد؟

آیا تأثیر انسان در زراعت با تأثیر گاو قابل مقایسه است؟

در زمان بربریت بشـر مرسوم بود که انسان را با گاو و سایر حیوانات اهلی مبادله می‌نمودند. ما امروز از شـنیدن این عمل مشـمئز می‌شـویم، اما در نظر نمی‌گیریم که قوانین اجتماعی ظالمانهٔ ما هنوز آثار این رسـوم وحشـیانه را محو نکرده و هنوز رعیت بیچاره را در ردیف گاو و غیره قرار داده اسـت!

قدری دقیق شـویم و ببینیم این چهار عامل دیگر کـه در ردیف برزگر قرار گرفته چطور بـه وجود آمده اسـت. آیـا تخمی که امسـال ارباب بـرای زراعت بـه برزگر می‌دهد قسمتی از همان محصولی نیسـت که سال گذشته به‌عنوان حق آب و حق گاو و حـق زمیـن از وی گرفته اسـت؟ آیا این گاوهایـی را که ارباب بـرای زراعت بـه برزگـر می‌دهد با پولـی که از فـروش حقی کـه به نام حـق زمین و حـق آب از برزگـر اخذ نموده خریداری نکرده اسـت؟

آیـا زمیـن و آب را از روز ازل به‌طـور غیرعادلانـه میان افراد بشـر تقسـیم نموده بودند؟ آیا اصولاً چنین تقسیمی وجود داشت؟ تاریخ به این دو سؤال جواب منفی می‌دهـد و بر ما روشـن می‌گرداند که زمین برای بشـر اولیه به‌قدری وسـیع بود که هر خانواده‌ای می‌توانسـت با کمال آسـایش در گوشه‌ای مشـغول زراعت شود، اما به‌تدریـج که بردگی در اثـر جنگ‌های قبیله‌ها بـا یکدیگر رواج یافـت، خانواده‌ها عـادت کردنـد که زمین‌هـای وسـیع‌تری را به‌توسـطِ این برده‌هـا زراعـت نمایند و وقتی‌که زمین‌های خانواده‌ها و بردگان آنها میان افراد تقسـیم شـد، هرکس کوشـید که عدهٔ بردگان خود را بیشـتر و سرزمین کشتزار خویش را وسیع‌تر گرداند. کسانی کـه عدهٔ غلامان و وسـعت زمینشـان کمتـر بود تحت فشـار و زورگویـی صاحبان برده‌هـا قـرار گرفتنـد و کم‌کـم مجبور شـدند امـلاک خویـش را به آن ملـک‌داران بـزرگ واگذار نموده یا بفروشـند و در همان سـرزمین به‌عنوان رعیت مشـغول کار شـوند و محصـول کار خویش را در دسـت ملّاکیـن بریزند. به‌این‌طریـق ارباب و رعیـت بـه وجود آمدنـد و این روابـط ظالمانه کـه آثار آنهـا امروز هم باقی اسـت میان آنها برقـرار گردید.

پس این عوامـل چهارگانـه را ارباب به وجود نیـاورده، بلکـه در طبیعت موجود بوده و یـا اینکه در اثر کار برزگر موجود شـده اسـت.

اگر برزگر نباشد تا زمین را شخم کند، آب را تقسیم نماید، تخم را بپاشد، درو کند و محصول را آماده سازد، این‌همه محصول از کجا به دست ارباب خواهد افتاد؟

پس عدالت بشری اقتضا دارد که قوانین میان ارباب و رعیت تعدیل شود و سهم بزرگ‌تری برای رعیت در نظر بگیرند، به‌طوری‌که بر حفظ آسایش خویش توانا گردد و از این گرداب فقر و فلاکت بیرون آید.

دهقانان

[مادهٔ] ۵. تأسیس آموزشگاه‌ها و شعب بهداری در هر ده، به منظور تعمیم فرهنگ و حفظ سلامت ده‌نشینان

کسانی که زندگانی آسوده‌ای در داخل شهرها دارند، ملک‌دارانی که فقط گاهگاهی با اتومبیل خویش از وسط دهات می‌گذرند، نمی‌توانند وضعیت دهقانان را از جهت نداشتن بهداشت قیاس نمایند.

دهقان ایرانی اصولاً رابطه‌ای را که میان زندگانی فلاکت‌بار دهات و بیماری‌های گوناگون موجود است درک نمی‌کند و نمی‌داند که اگر او هم دارای منزل مناسب بود و با گاو و گوسفند خویش در یک آغل زندگانی نمی‌نمود و وسیله داشت که کثافت را از خود دور کند، اگر او هم می‌توانست غذای مقوی بخورد و از شیر و کره‌ای که برای مفت‌خوران شهری تهیه می‌نماید نصیبی داشته باشد، اگر او هم می‌توانست لباس مناسب بپوشد و از آفات آب‌وهوا محفوظ بماند، به این‌همه بیماری دچار نمی‌گردید.

دهقان ایرانی، ازبس در چنگال حوادث مقهور و ناتوان است، بیماری را مانند سایر بدبختی‌های خویش یکی از مقدرات آسمانی می‌داند و برای جلوگیری آن وسیله‌ای نمی‌شناسد. وقتی‌که بیمار می‌شود کاملاً تسلیم مرض می‌گردد، منتظر می‌شود که آیا میکروب‌های موذی به وی ترحمی خواهند کرد.

اگر احیاناً سروکلّهٔ یک نفر طبیب در دهی پیدا شود، مثل آنکه نعمتی از آسمان افتاده باشد، یک‌مرتبه نصف اهالی ده که همگی بیمارند بر دور او حلقه می‌زنند و مانند انسان‌های ادوار اولیه که به جادوگران اعتقاد مخصوص داشتند و شفای هر دردی را وابسته به اوراد آنها می‌دانستند منتظرند که همگی را به یک اشارهٔ

دست شفا بخشد، زیراکه فکر دهقان ایرانی هنوز همان فکر انسان اولیه است، دهقان ایرانی هنوز به معنای دکتر و خاصیت دوا آشنا نشده است.

در غالب دهات ایران یک قیافهٔ شاد، یک مزاج قوی موجود نیست. خردسالان از همان آغاز کودکی پژمرده می‌شوند و غالباً رنگ مرده دارند، جوانان به‌زودی شکسته می‌شوند و غالباً قیافهٔ پیر کهن‌سال پیدا می‌کنند. عموماً وقتی‌که مرض وارد دهی شد، چون دهاتی‌ها اعتقادی به پرهیز ندارند، دست رد به سینهٔ هیچ‌کدام نمی‌گذارد و از بزرگ تا کوچک را مبتلا می‌سازد.

مثلاً می‌بینید که تمام اهالی یک ده و حتی اطفال شیرخوار آنها به مرض تراخم مبتلا هستند و این مرض را مانند آفت سن و ملخ یکی از بلایای آسمانی می‌شمارند.

از طرف دیگر دهقان ایرانی در اثر همین که بی‌سواد است با دنیای امروز آشنایی ندارد و از زندگانی جدید بی‌خبر است و معنای آسایش را نمی‌داند.

آیا عدالت اجتماعی به‌هیچ‌وجه می‌پسندد که موجودیت اجتماع وابسته به وجود دهقانان باشد و آنها از کلیهٔ مزایای اجتماعی به‌کلی بی‌بهره بمانند؟ اگر کار و کوشش آنها نباشد، اگر محصولات رنج و زحمت آنها نباشد، اگر آنها مالیات ندهند، اگر آنها وسایل اولیهٔ زندگانی را فراهم نیاورند، آیا افراد جامعه فرصت و توانایی کسب دانش را خواهند داشت؟ آیا دکتر و طبیب در جامعه پیدا خواهد شد؟ پس چرا فرهنگیان و طبیبان از ده گریزانند؟ پس چرا دانش و تندرستی به ده نمی‌رود؟

این بی‌عدالتی‌های اجتماعی را باید نابود کرد، اوضاع اقتصادی این مولدین ثروت و عوامل حقیقی آسایش اجتماع را باید بهبود داد، باید افکار آنها را که قرن‌ها از دنیای امروز عقب مانده است، به‌وسیلهٔ تعمیم فرهنگ به جلو آورد، باید آفت بیماری را از میان آنها برانداخت.

[مادهٔ] ۶. اقدام در حفر قنوات، احداث چاه‌های آرتزین و استفادهٔ کامل از رودخانه‌ها به منظور توسعهٔ آبیاری مطابق اصول علمی و مشروب‌ساختن زمین‌های زراعتی و استفاده از زمین‌های بایر

انسـان در هنـگام مسـافرت از این ویرانـی عجیبی کـه در ایران حکم‌فرماسـت بـه وحشـت می‌افتد. تا چشـم کار می‌کند بیابان خشـک و بی‌آب‌وعلـف می‌بیند. باید فرسـنگ‌ها از ایـن بیابان‌ها را طی کـرد تا بالاخـره در دامنهٔ کوهی یـا در کنار نهـر کوچکی آبـادی کوچک‌تری نمایـان گردد. وقتی انسـان به انتظـار یکی از این آبادی‌ها چشـم به بیابان می‌دوزد و در آن سکوت و خلوت فرومی‌رود، چنین حس می‌کنـد که یک قبرسـتان بـزرگ را می‌پیماید!

اما ایران همیشـه به ایـن ویرانی نبود. در ایران قدیم از این اراضی خشـک امروز به‌وسـیلهٔ حفر قنات‌ها و بسـتن سـدهای بزرگ برای زراعت اسـتفاده می‌کردند. ما امـروز وقتی‌کـه جغرافیای آن روزگار را از نظـر می‌گذرانیم، از تعـداد رودخانه‌ها و سـدهای آبیاری متعجب می‌شـویم و از خود می‌پرسـیم که این‌همه آبادی را کدام دسـت تبهکار از میان برده است؟ دسـت هجوم‌ها و کشتارها، دست اغتشاش‌ها و زدوخوردهای داخلی، دسـت ظلم و سـتم دولت‌هایی که ازبس پیشکش و هدیه و مالیات از دهقان می‌خواسـتند وی را از هرچه آبادی بود بیزار می‌سـاختند. تا آنکه به‌تدریج آثار آن آبادی‌ها برافتاد، سـدها شکسـت، جویبارها خشـکید، زمین‌های بایر وسعت یافت.

امروز از همین وسـایلی هم که در دست است به اندازهٔ کافی استفاده نمی‌کنند. آب بعضی از رودخانه‌ها بیهوده تلف می‌شـود، تقسـیم‌بندی آب به وجه صحیحی انجام نمی‌گیرد، زیراکه نه‌تنها دهقانانْ فلاکت‌زده، بی‌چیز و بی‌رمق هسـتند، بلکه مالکین بزرگ هم از بیم آنکه ملک آنها پس از آبادشدن به چنگ زمین‌خواره‌ای مثل رضاخان بیفتد هیچ‌وقت نقشـهٔ اساسـی برای آبادی طرح نمی‌نمایند و فقط در پی منافع آنی هسـتند. پس از آنکه امنیت واقعی در این کشـور برقرار گردد و دسـترنج اشـخاص از آسـیب غارتگری محفوظ باشـد، خود دهقانان و خرده‌مالکین به این اصلاحات اقـدام خواهند نمود، ولی چون اقدامات اساسـی محتاج سـرمایه‌های بیشـتر و نقشـه‌های دقیق‌تر می‌باشـد، باید دولت مسـتقیماً به این امور اقدام نماید و از تجربه‌هایـی کـه نیـاکان ما در حفر قنوات و بسـتن سـدها داشـتند و همچنین از اصول جدیـد علمی در حفر چاه‌های آرتزین اسـتفاده کند. شـیوهٔ سـاختن چاه آرتزیـن مثل سـاختن فواره اسـت. آب باران و برف که بر سـر کوهسـار می‌بارد در

اعمـاق زمین نفوذ می‌کنـد و در زمین به طرفِ جاهای پسـت‌تر جریـان می‌یابد و در آنجـا جمع می‌شـود. هـرگاه در روی این زمین‌های پسـت که عموماً خشـک و بی‌آب‌وعلف اسـت چـاه عمیقی حفر کنند و به منبع آب برسـند، چون سرچشـمهٔ آب در نقطهٔ بلندتر یعنی در کوهسار واقع شده است، آب از دامنهٔ چاه بالا خواهد آمد. اروپاییان از این خاصیت اسـتفاده نموده، بسـیاری از زمین‌های بایر را آبادان کردند. ما هم می‌توانیم همین شـیوه را در نقاط بی‌آب‌وعلف کشور خویش عملی سـاخته، نتیجه‌های مفیـد بگیریم و حتی شـاید از وسـعت کویر عظیـم لوت، که قسـمت‌های مختلف کشور ما را از یکدیگر جدا سـاخته است، بکاهیم.

دهقانان

[مادهٔ] ۷. مبارزه بر علیه بیگاری، اجحاف مأمورین دولت، مالیات‌های اربابی

الف) بیگاری و اجحاف مأمورین دولت

بیگاری یکـی از آثار بردگی اسـت. در آن روزگار که برزگر شـخصیت مسـتقلی نداشـت، در آن زمـان که ضمیمهٔ وجود ارباب به شـمار می‌رفـت، در آن دوره که وابسـتهٔ زمین بود و با آن خریدوفروش می‌شـد، در آن عهد کـه هنوز با برزگر مانند غلام رفتـار می‌نمودند، تمام حاصل وجـود برزگر متعلق به اربـاب بود و مثلاً وی را مجبـور می‌سـاختند در هـر هفته چندیـن روز نیـروی کار خویـش را در اختیار اربـاب بگذارد، یعنـی مجاناً بـرای او کار کند، و این عمل را بیـگاری می‌نامیدند، مالکین بی‌رحم به‌قدری آن را شدت دادند که یکی از نویسندگان در شرح زندگانی زارعین قرون وسـطی می‌نویسـد: برزگـری را دیدم که در روز جمعـه در زیر آفتاب سـوزان کار می‌کرد. پرسـیدم مگر روزهای دیگر هفته برای کارکردن کافی نیست؟ جواب داد: **من در هر هفته شـش روز مشـغول بیگاری هستم!**

بیـگاری که بزرگ‌تریـن علامت اسـارت برزگر اسـت به‌عنوان یک نـوع مالیات اربابـی در تمـام دوره‌هـای تاریـخ ایـران برقرار بـود، امـا در زمان رضاخـان رونق تـازه‌ای پیـدا کرد و از تمام دوره‌های گذشـته شـدیدتر و وحشـیانه‌تر شـد. کودکان خردسـال را برای کشیدن بارهای سـنگین و انجام کارهای دشـوار به زورِ شلاق به بیـگاری می‌بردنـد، جوانان را امـر می‌دادند کـه از محل اقامت خویـش ده دوازده فرسـخ پیـاده پیمـوده، در ملک رضاخان یـا فلان کارگـزار وی در مقابـل روزی ده

شاهی و یا فقط در مقابل مشت و لگد مشغول کار شوند، **مادران را از یک طرف به بیگاری می‌برند و دختران را از طرف دیگر**، شب‌ها آنها را در آغل‌ها و بیغوله‌ها جا می‌دادند و از هیچ‌گونه بی‌عفتی خودداری نمی‌کردند. **مردمان مازندران فراموش ننموده‌اند و هنوز نمونه‌های زنده در دست دارند که بسیاری از جگرگوشگان آنها از شدت رنج و مشقت مردند و بعضی که باقی ماندند به زندگانی بدتر از مرگ دچار شدند.**

رضاخان در این ستمگری‌ها تنها نبود، تمام طفیلی‌هایی که در سایهٔ این درخت ظلم روییده بودند هرکدام به نوبهٔ خود و در قلمرو خود زهر می‌پاشیدند.

امروز هم که رضاخان ثمرهٔ بیست سال غارتگری را برداشته و گریخته است ملک‌داران بزرگی که مانند لاشخورهای حریص بر روی املاک وی ریخته‌اند، برای حفظ رسوم ظالمانهٔ او در تلاشند.

اصولاً بلای دهقان بیچاره از یک طرف نیست، بی‌پناهی وی به حدی رسیده که هرکس از هر طرف می‌رسد دست تعدی به جانبِ او دراز می‌کند. همان‌طور که در مادهٔ ۴ شرح دادیم، مأمور دولت که باید خادم ملت و حافظ قانون و حامی ستمدیدگان باشد وظیفه‌ای جز پشتیبانی ستمگران و انباشتن کیسهٔ خویش نمی‌شناسد. هر ژاندارم در محیط خودْ رضاخانِ ثانی است. هر مأمور مالیه در قلمرو خود برای دهقانان وضع قوانین می‌کند. هر بخشداری خود را مالک هست‌ونیست رعایا می‌داند.

همه برای خود در هست‌ونیست دهقان حقی قائلند، فقط دهقان ستم‌کش است که در وجود خویش حقی برای خود قائل نیست.

ما دهقانان ایران را دعوت می‌کنیم که حقوق خویش را بشناسند و دسترنج خویش را بیش از این به یغمای غارتگران نسپارند، بر علیه این بیدادگری‌ها برخیزند و برای مبارزات قطعی در حزب تودهٔ ایران با یکدیگر متحد شوند.

ب) مالیات‌های اربابی؛ مقصود ما از مالیات‌های اربابی، کلیهٔ چیزهایی است که علاوه بر مقررات قانونی از دهقانان به‌توسطِ ارباب گرفته می‌شود.

کلیهٔ مزایای بی‌مورد ارباب را می‌توان نوعی از همین مالیات محسوب داشت، پیشکش‌های معمول دهات هم در جزو همین مالیات به شمار می‌رود. هنوز در بیشتر دهات ایران رسم است که هر دهقانی در عیدهای بزرگ باید هدیه‌ای از قبیل حلویات و غیره به منزل ارباب بفرستد، به‌طوری‌که در آن روزها خانهٔ ارباب از خوانچه‌های شیرینی پُر و خانهٔ دهقانان مثل همیشه از مایحتاج زندگانی خالی است.

هنوز در دهات ایران رسم است که اختلافات میان دهقانان را به اصطلاح خود به روش کدخدامنشی رفع می‌نمایند، یعنی قضاوت را به دست ارباب می‌دهند، ولی نکتهٔ عجیب اینجاست که اگر غرامتی به شخص مجرم تعلق بگیرد، به آن نفر دوم داده نخواهد شد، بلکه به جیب ارباب خواهد رفت. ازاین‌جهت ارباب همیشه خواستار است که میان دهقانان اختلافات و منازعات بیشتری واقع شود تا به او رجوع نمایند و او هم غرامت سنگینی معین کند.

اگر گاوِ دهقانی بزاید، باید شیرینی به ارباب بدهد، اگر زنش بزاید همین‌طور، اما اگر خودش بمیرد، پول کفنش را هم از ارباب نمی‌توان گرفت.

این رسوم ظالمانه که فقط به نفع ارباب برقرار گردیده، باید نابود شود و روابط برزگر و ارباب را باید فقط قوانین عادلانه معین نمایند.

کارگران

بهبود وضع کارگران

کارگر در وضعیت امروزه چه وسیله‌ای دارد که در مقابل کاستن مزد مقاومت کند؟ چه قانونی وجود دارد که از کارگر پشتیبانی نماید؟ به کارگر مزد کافی نمی‌دهند. او را در ایام بیماری از مزد محروم می‌نمایند تا از غذا و دوا و دکتر محروم بماند. اگر دچار حادثه‌ای شود و یکی از اعضای وی ناقص گردد، وی را به بدبختی خویش می‌سپارند و از یک عمر کار و کوشش وی یادی نمی‌کنند. چرا؟ برای اینکه نمی‌خواهند مبلغ ناچیزی از ثروت هنگفتی را که به دست کارگر تهیه می‌شود به مصرف خود او برسانند.

ما کارگران را به وضعیت اسفناک امروز و وضعیت اسفناک‌تر فردا متوجه می‌سازیم و خاطرنشان می‌کنیم که هیچ قوه‌ای در این کشور برای حمایت آنها وجود ندارد. از دورهٔ بیست‌ساله می‌گذریم، به همین دورهٔ دوساله نظر می‌کنیم، چه فکری برای کارگران کردند؟ چه بهبودی در وضعیت آنان دادند؟ چرا قانون بیمهٔ کارگران را که به زورِ روزنامه‌های آزادی‌خواه به مجلس رفت در آنجا بایگانی نمودند؟ چرا کارگران را به جرم احقاق حق از کارخانه بیرون می‌کنند و مانند واقعهٔ شاهی در غل‌وزنجیر می‌کشند؟ مگر همین معرکه‌گردانان امروز نبودند که اصولاً نام کارگر را در زمان رضاخان قدغن کرده بودند و برای آنکه کارگران را تحقیر و شماتت کنند آنها را «عمله و فعله» می‌نامیدند؟ امروز نیز همین نیات در کار است، امروز نیز هیچ‌کس با کارگر نظر موافق‌تری ندارد و تا وقتی که اوضاع چنین است، این نظر موافق را نمی‌توانند داشته باشند.

اگر اکنون کارگر دارای یک شخصیت اجتماعی بیشتر از دو سال پیش است، در اثر میل صاحبان کارخانه‌ها و زمامداران نیست، بلکه این تغییر اندک در اثر بیدارشدن کارگران و تشکیل اتحادیه‌ها حاصل شده است. نیروی اتحاد کارگران است که استثمارچیان آنها را به قبول امتیازاتی مجبور ساخته است.

ما کارگران را به تقویت اتحادیه و به تقویت حزب تودهٔ ایران که پشتیبان اتحادیهٔ کارگران است دعوت می‌کنیم. **ما می‌خواهیم کارگران حقوق خویش را بشناسند، بفهمند که چه کسانی حقوق آنها را از دستشان گرفته‌اند، به چه وسیله به این عمل موفق شده‌اند، ما به چه وسیله می‌توانیم حقوق کارگران را از پارازیت‌های اجتماعی پس بگیریم.**

کارگران

[مادهٔ] ۱. گذراندن قانون کار از مجلس

وقتی‌که کارگری در نزد کسی یا در کارخانه‌ای مزدور می‌شود چه معنی دارد؟ معنای آن این است که کارگر نیروی کار خویش را در مقابل مزدی که به او پرداخته می‌شود می‌فروشد.

در اینجا معامله‌ای انجام می‌یابد که از بسیاری از جهات مانند معاملات دیگر است، با این فرق که موضوع آن یک شیء نیست و بلکه درحقیقت خود

کارگر است. در این معامله همیشه کارگر مغبون است، زیراکه اگر چنین نباشد این‌همه سودهای بی‌کران نصیب کارفرما نمی‌شود. در این معامله رضایت کارگر در دست خود او نیست و درحقیقت رضایت ندارد و مقتضیات اجتماعی است که او را به قبول این معاملهٔ پُرزیان مجبور می‌سازد. او باید برای معاش خویش کار کند، اما کار انفرادی در جامعهٔ امروز محدود و بدون داشتن وسایلْ غیرممکن است. از طرف دیگر نزد هر کارفرمایی که برود همین‌گونه شرایط زیان‌آور بر او تحمیل می‌شود. بالاخره ناچار تن درمی‌دهد و نیروی کار خویش را به بهای ناچیز می‌فروشد.

در این معامله نه‌تنها زیان کارگر حتمی است، بلکه وجود او نیز در اثنای انجام تعهدش در خطر است. اگر در موقعی که تعهد خود را انجام می‌دهد، دچار آسیبی شود، یکی از اعضای وی ناقص گردد، بیمار شود، بمیرد، هیچ‌کس نیست که خسارت او را جبران کند.

پس مزدوری معامله‌ای است از تمام معامله‌ها رایج‌تر، از تمام معامله‌ها مهم‌تر، برای کارگر پُرزیان و پُرخطر، اما تعجب در این است که قانونی و مقرراتی برای تمام معاملات موجود باشد، مگر برای این معامله که از همه رایج‌تر و مهم‌تر است.

دلیل آن این است که خود قانونگذاران در این معامله ذی‌نفعند؛ خود آنها از این زیان کارگر استفاده می‌برند و می‌خواهند از نبودن قانون استفاده نموده، مقررات خودسرانهٔ خود را بر کارگران تحمیل کنند. مثلاً در بسیاری از کارخانه‌ها همین مزد ناچیز کارگر را به بهانه‌های گوناگون به‌عنوان غرامت از وی پس می‌گیرند، در سنجش میزان کارش به او حق کنترل و رسیدگی نمی‌دهند و هرقدر که اوضاع‌واحوال اجازه بدهد از کیفیت و کمیت آن می‌کاهند. در وضعیت پُرهرج‌ومرج امروز ممکن است اصولاً کارفرماها مقرراتی در پیش پای کارگران بگذارند که آنها نتوانند از مزد خویش آزادانه استفاده نمایند.

این نقص بزرگ که در زندگانی اجتماعی ما دارای تأثیر فراوان [است] و قسمت بزرگی از اوضاع پریشان کارگرها در اثر آن حاصل شده باید مرتفع گردد و قانون کار که رابطهٔ کار و کارگر و کارفرما را تعیین نماید از تصویب مجلس بگذرد.

حـزب تودهٔ ایران بـرای وضع این قانـون مبارزه می‌کنـد و خلاصهٔ فصـول آن را در موارد زیرین ذکر نموده اسـت.

کارگران

[مادهٔ] ۲. تقلیل مدت کار روزانه به هشت ساعت و دستمزد اضافه‌کاری

فقط کسانی که به کارخانه‌های ملی، به کارگاه‌های قالی‌بافی، به اوضاع کارگران چاپخانه‌ها رسـیدگی کرده‌اند، فقط کارگرانی که به اوضـاع این محیط‌های جانکاه گرفتارند، ارزش این ماده را به‌خوبی می‌فهمند.

آن طفل بینوای قالی‌باف که در کارگاه‌های تنگ و تاریک غارآسـا از بام تا شـام، تا وقتی که دسـتش یارای حرکت و چشمش یارای دیدن دارد، در مقابل روزی چند ریال به بافتن قالی مشغول است، او که تمام نیروی کار خویش را بدون هیچ شرط و قیدی در مقابل کمترین دسـتمزد فروخته است چه فرقی با غلام و برده دارد؟

در دورهٔ بردگـی تمام نیـروی بردگان متعلق بـه اربابان آنها بـود و اربابان مذکور حداقـل مایحتاج آنهـا را تأمیـن می‌کردند تا بتوانند بـه خدمت ادامه دهنـد. آیا در وضعیت مزدوری کشـور مـا نیز درحقیقت همیـن ترتیب مجری نیسـت؟ آیا تمام نیـروی کارگر در اختیار کارفرما نیسـت؟ آیـا مزدی که به کارگـر می‌دهند، حداقل مایحتاج او را هـم تأمین می‌نماید؟

جواب این سـؤال‌ها منفی است و تا وقتی که حدودی برای حرص استثمارچیان قائل نشویم، این استثمار نامحدود ادامه خواهد یافت.

این وضعیت علاوه بر اینکه جسـم کارگر را می‌فرسـاید باعث می‌شود که کارگر در شـمار یک افزار بی‌روح درآید، همیشـه هوش‌وحواسـش متوجه همان کارهای معین و مبتذل روزانه باشـد، هیچ‌وقت فرصت فکر دیگر پیدا نکند و به محیط‌های وسـیع‌تر پا نگذارد و پیوسته در همان وضعیت پسـت و اسف‌آور خود باقی بماند.

در این وضعیت امروز برای کارگر و برای نسل او امید ترقی نیست. او و فرزندانش محکومیت جاودان دارند که برده و اسیر کارخانه و کارفرما باشند.

شورش‌ها و فداکاری‌های کارگران دنیا بالاخره به آنها اجازه داد که قسمتی از حقوق خویش را از کارفرمایان بگیرند و حدی برای استثمار قائل شوند، به‌طوری‌که امروزه عموماً در کشورهای متمدن دنیا:

۱. کارفرما نمی‌تواند کارگران را بیش از هشت ساعت در روز به کار وادار کند.

۲. در کارخانه‌ها و کارگاه‌هایی که دسته‌های مختلف کارگران به‌نوبه کار می‌کنند ممکن است مدت کار روزانهٔ آنها را بیشتر کرد، مشروط بر اینکه حد متوسط کار در عرض سه هفته یا کمتر از هشت ساعت در روز بیشتر نشود.

۳. روز کار نباید عموماً زودتر از ساعت ۶ صبح شروع و دیرتر از ساعت ۸ بعدازظهر ختم شود.

۴. اگر در اثر اوضاع کارخانه از عدهٔ ساعات کار روزانه کاسته گردد، از دستمزد کارگران نباید کسر کنند تا معاش آنها بهم نخورد.

۵. هرگاه در کارخانه‌ای لازم شود که کارگران اضافه‌کار کنند، اضافه‌کار مذکور باید ۲۴ ساعت قبل به اطلاع کارگران برسد.

۶. درمورد کار اضافی باید مزدی به کارگران بپردازند که بیشتر از مزد معمولی آنها باشد، زیراکه کار اضافی برای آنها رنج بیشتری دارد و روح و جسم آنها را بیشتر فرسوده می‌سازد.

مزد مذکور باید درمورد دو ساعت اول کار اضافی اقلاً ۲۵ درصد و درمورد ساعت‌های دیگر اقلاً ۵۰ درصد بیشتر از مزد معمولی باشد.

۷. اصولاً برای کار اضافی نیز حدودی معین شده و گاهی از یک ساعت در روز نباید تجاوز نماید.

اما این حدود و مقررات حتی در کارخانه‌های دولتی ما هم وجود ندارد و کارگران به‌کلی دستخوش هواوهوس کارفرما هستند. **هنوز شیوهٔ استثمار آشکار در کشور ما معمول است. باید این شیوهٔ منفور را به نیروی اتحاد کارگران برانداخت و مقرراتی که مقدمهٔ آزادی کارگران باشد از مجلس گذرانید.**

کارگران

[مادهٔ] ۳. بیمهٔ پیری و مرخصی و بیکاری

بیکاری:

ایـن کلمه بـرای کارگران دنیـای امروز یکـی از وحشـتناک‌ترین کلماتی اسـت که بـوی مـرگ از آن می‌آید. در کشـور ما، که هنـوز به‌طورقطـع وارد مرحلـهٔ صنعتی نشده‌ایم، هرج‌ومرج اقتصادی باعث شده است که بسیاری از دهقانان در تکاپوی کار بـه شـهرها می‌آینـد و در آنجاها بـه علت یافت‌نشـدن کار همچنان سـرگردان مانـده، در گـرداب فلاکـت فرومی‌رونـد، و یـا اینکـه کارگران بـه علـت تعطیل یا کاسـتن عملیـات کارخانه بـدون کار می‌مانند و به چنـگال هزاران فسـاد و هزاران بدبختی دچـار می‌گردند.

امـا آثـار ایـن بلیـهٔ اجتماعـی در کشـورهای بـزرگ صنعتی کـه به تولیـد عظیم می‌پردازنـد و میلیون‌هـا کارگـر دارند آشـکارتر و سـهمناک‌تر دیده می‌شـود. یکی از مجلات فرانسـه در ماه مهٔ ۱۹۳۹ نوشت که بیکاری از سال ۱۹۲۹ رو به افزایش گذاشـته اسـت و اینک **در دنیای متمدن ۳۰ میلیون کارگر بیکار هستند که از دولت به آنهـا کمک می‌شـود و اگر عـدهٔ کارگرانـی را که از دولـت کمکـی نمی‌گیرند نیز حسـاب کنیـم، عـدهٔ آنها بـر ۶۰ میلیـون بالغ می‌گـردد.** همیـن مجله نوشـت که **به موجبِ آماری که از ۵۰ کشـور به دسـت آمده است در هر سـال ۲ میلیون و ۲۰۰ هـزار نفـر از گرسـنگی می‌میرند و یـک میلیـون و ۲۰۰ هـزار نفر به علت نداشـتن غـذای کافی خودکشـی می‌کنند!**

بـاز همین مجله نوشـت که در دنیـای امـروز ۲۰۰ میلیون نفر هسـتند که کمتر از حد کافی غـذا دارند!

امـا این نویسـنده یقینـاً از کشـور ما خبر نداشـت کـه تمـام کارگـران آن به این بلیـه مبتلا هسـتند.

در کشـور ما، که هنـوز معنای زندگی فهمیده نشـده، کارگر ایرانی بـا مزد ناچیز خویـش بـه نـان و حبهٔ انگـور و به نـان و کشـک قناعت می‌کنـد و می‌پنـدارد این غذاسـت! چون کارگر ایرانی مفهوم دیگری از غذا بـرای خودش تصور نمی‌نماید، با ایـن غذای بخورونمیر می‌سـازد، والّا خوراک آن کارگران بیـکار اروپا که در اثر نداشـتن غذای کافی خودکشـی می‌کنند غالباً از خوراک او کمتر نیسـت.

با آنکه در کشـور ما هنـوز تولید بزرگ کـه در ممالک اروپا موجـب بحران‌های عظیـم و بیکاری شـدید می‌گـردد معمول نشـده بیـکاری ظهور کرده اسـت. برای اینکـه مثال واضحی داشـته باشـید، کارخانه‌های قنـد را که در جـزو کارخانه‌های دولتی اسـت در نظـر بگیرید. همین‌کـه دورهٔ بهره‌بـرداری کارخانه تمام می‌شـود، بیشـتر از یک‌سوم کارگرها را از کار بیکار می‌کنند و آنها را به دست اتفاقات روزگار می‌سپارند. کسـی نمی‌پرسـد که **دولت باید نگاهبان نظم جامعه و سرپرست افراد آن باشـد. این کارگرها چـه بکنند، کجا بروند و از چه راهی کسـب معاش نمایند؟ اگر لغزشـی پیدا کنند، اگر گرفتار فسـاد بشوند، اگر از گرسـنگی بمیرند و جامعه را از نیروی کار خود محروم بگذارند، مسـئول آن کیسـت؟** اینها سـؤالاتی اسـت که هیچ‌وقت در کشـور ما مطرح نشـده و هیچ‌کـس درصدد جواب آنها نبوده اسـت، زیـرا کارگر در کشـور ما دارای هیـچ ارزش اجتماعی نیسـت. هنوز کارگـران ایران حقـوق خود را با نیـروی اتحاد به دسـت نیاورده‌اند.

درد کارگـران ایران شـمارش‌پذیر نیسـت. از بیکاری بگذرید و بـه پیری کارگران توجـه کنید. دسـتمزد کارگران به‌قدری ناچیز اسـت که کفاف معـاش روزانهٔ آنها را نمی‌دهـد و هرگز نمی‌تواننـد ذخیره‌ای برای روز پیـری بگذارند.

کارگـر بیچـاره ۴۰ سـال رنـج و مشـقت می‌کشـد و پـس از ۴۰ سـال، وقتی‌که دسـتش از کار و چشـمش از دیـدن بازمی‌ماند و مجبـور اسـت از کار کناره‌گیری کنـد، مثل اینکـه در ایـن مـدت آب غربال کرده باشـد، هیـچ حاصلی در دسـت خـود نمی‌بیند. در مدت ۴۰ سـال هرچه بـازوی او و فکر او تولید کـرده یغماگران اجتماعی بـه غارت بـرده و او را بی‌نصیب گذاشـته‌اند. حالا بایـد در عین ناتوانی بـا فقر دسـت‌به‌گریبان شـود، بـه طفیل پسـران یـا بـرادرش، که آنهـا نیـز مانند او کارگـر و از نعمت‌هـای اجتماع محرومنـد، زندگانی کند، یا اینکه بـه گدایی بیفتد و سـرانجام در گوشـهٔ کوچه‌ها در پای دیوار توانگران، در آستان خانهٔ همان کسانی که از دسترنج او دارای همه‌چیز شده‌اند، این زندگانی بدتر از مرگ را بدرود گوید.

چقـدر دورنمای این پیری وحشـتناک اسـت! چقـدر تصور این‌چنیـن روزگاری بـرای کارگران جوان ناگوار و سـهمناک اسـت! هر کارگری حسـی می‌کنـد که این بدبختـی در کمین اوسـت و این سرنوشـت وخیـم هر روز نزدیک‌تر می‌شـود.

پس چرا سستی می‌کنید و درصدد جلوگیری نیستید؟

پس چرا سعادت آیندهٔ خود را با نیروی اتحاد تأمین نمی‌کنید؟ در نظر بگیرید که قوانین انسانیت اقتضا دارد که کارگر پس از یک عمر کار به‌جای اینکه به این سرنوشت وخیم دچار شود در آسایشگاه به سر ببرد و ثمرهٔ کار خویش را بچشد. این حق شماست و با اتحاد شما به دست خواهد آمد، حزب تودهٔ ایران شما را به این اتحاد دعوت می‌کند و در این مبارزه پشتیبان شماست.

یکی دیگر از حقوق شما دستمزد روزهای مرخصی است که آن را به بهانه‌های گوناگون از شما مضایقه می‌نمایند و ازاین‌جهت مجبور می‌شوید که اصولاً از مرخصی صرف‌نظر کنید؛ و حال‌آنکه مرخصی از لوازم زندگانی شماست. اگر روح و جسم خویش را بعد از هرچند مدتی آسایش ندهید، به‌طوری فرسوده می‌شود که شما را هرچه زودتر به پیری و شکستگی خواهد کشانید.

در ممالک دموکراسی برای اینکه کارگران در روزگار پیری و بیکاری و در ایام مرخصی نیز از مزد برخوردار باشند برای آنها ذخیره‌ای کنار می‌گذارند که هم کارگر و هم کارفرما در آن شرکت دارند. مثلاً پنج درصد مزد روزانهٔ کارگر را برداشت می‌نمایند و معادل آن را هم از کارفرما می‌گیرند تا دوبرابر شود و مجموع آن دو مبلغ را برای روزگار پیری و بیکاری و ایام مرخصی کارگر ذخیره می‌کنند و به‌این‌وسیله تا حدی آسایش کارگران تأمین می‌شود.

ما به کارگران ایران تذکر می‌دهیم که کارگران دنیا این حقوق را در اثر اتحاد و تشکیلات به دست آورده‌اند و هیچ‌وقت کارفرمایان به میل و رغبت خویش حاضر نبوده‌اند که حق کارگر را به دست او بدهند. **چارهٔ کارگران ایران هم جز وحدت و تشکیلات نیست.** باید دست به دست هم داد و از روی نقشهٔ معین برای گرفتن این حقوق، که حقوق اولیهٔ کارگران است، اقدام کرد.

کارگران ایران! زندگانی وخیم امروز و زندگانی وخیم‌تر فردا را در نظر بگیرید و برای جلوگیری این‌همه بدبختی در زیر پرچم اتحاد گرد آیید.

[مادهٔ] ۴. تأدیهٔ خسارات معالجه و نقص اعضا در نتیجهٔ حادثهٔ کار

یکی از رفقای نقاش حکایت می‌کرد که در زمان رضاخان همین‌که می‌خواست به مازنـدران حرکت کند پادوانش در پـی نقاش‌ها می‌افتادند تا آنهـا را به مازندران کوچانده، درودیوار عمارات آنجا را به دسـت آنها سـروصورتی بدهند. در یکی از ایـن موقع‌ها که مـرا به بهشـهر کشـانده و در بهداری آنجا بـه کار واداشـته بودند، روزی دیـدم یـک اتومبیـل بـاری سرپوشـیده در مقابل بهـداری ایسـتاد. چند نفر پیاده شـدند و بـا متصدیان بهـداری گفت‌وگویی کردنـد و به کلیـهٔ نقاش‌ها که در طبقهٔ زیرین مشـغول کار بودند دسـتور دادند کـه از آن حول‌وحوش بر کنار بروند، فقـط مرا که پیر و شکسـته بـودم و به تصـور آنها چیـزی از دنیا نمی‌فهمیـدم باقی گذاشـتند، آن‌وقت به تخلیهٔ کامیون شـروع کردنـد. من اول می‌پنداشـتم که با این کامیـون افزارهـای طبی و وسـایل لابراتـوار حمل کرده‌انـد، ولی وقتی‌کـه روپوش برداشته شـد، منظرهٔ وحشـتناک و رقت‌آوری در نظرم آمد. یک‌عده مردان مجروح و سَرودست‌شکسـته دیدم که روی هـم انداخته بودند.

یکـی [...]، یکـی دل‌وروده‌اش بیـرون ریخته بود، یکـی [...] گردنـش در تنش فرورفتـه بود. معلوم شـد که اینهـا کارگرانی هسـتند که در موقع کار آسـیب دیده و یا از چوب‌بسـت پرت شـده‌اند. مجموعاً ۲۳ نفر بودند، هشـت نفـر در راه مرده و نعششـان به بهداری رسیده بود، هشت نفر پس از ۲۴ سـاعت در بهداری مردند، هفـت نفر دیگر معیـوب و ناقص از بهداری بیـرون آمدند.

یک سـال از این مشـاهدهٔ جان‌گداز گذشـت و من بـرای گرفتن دسـتمزد خودم به طهران آمدم و در خانه‌ای مشـغول کار شـدم. کلفتی در آن خانه بود که همیشـه او را بـا حالت انـدوه و گریان می‌دیدم، اما چـون اندوه و گریه برای ما عادی شـده بـود، اول توجهی نکـردم تا آنکه به‌تدریج بر سرگذشـت او واقف شـدم و دانسـتم که اهل مازندران اسـت، شـوهرش کارگـری بوده کـه در موقع کار از چوب‌بسـت پرت شـده و بعداً مرده اسـت.

این زن دو فرزند خردسـال خویش را برداشـته و در جسـت‌وجوی کار به طهران آمده، آن دو کودک بینوا را پس از مدت‌ها تکاپو در یتیم‌خانه گذاشـته و خودش در ایـن خانه خدمتگزار گردیده اسـت و هروقـت خدمات خانه بـه او اجازه می‌دهد، به سرنوشـت دلخراش خودش و همسـرش و کودکانش می‌گرید.

من به یاد مشاهدهٔ بهداری بهشهر افتادم و دانستم که شوهر او در جزو نعش‌های آن کامیون بوده است.

اتفاقاً در همان روزها که در آن خانه کار می‌کردم آن زن بیمار و بستری گردید. هنوز چند روزی از بیماری او نگذشته بود که صاحب‌خانه از نگهداری‌اش به تنگ آمد و بالاخره یک روز بقچهٔ او را بسته، زیر بغلش زد و راه کوچه را به وی نشان داد.

چه بسیار از کارگران ایرانی که به چنین سرنوشتی دچار شده‌اند. چه بسیار از آنها که خبرشان هم برای زن و فرزندشان نرسیده است.

در کارخانهٔ کبریت‌سازی زنجان بعد از آنکه کارشناس آلمانی، که ماهیانه ۶۰۰۰ ریال حقوق می‌گرفت، از ایران رفت، یک نفر سرمکانیسین جوان با روزی ۲۴ ریال آن را اداره می‌کرد. اتفاقاً روزی پایش زیر ماشین رفت و پس از چند روز چون طبیب و دوا نداشت، مُرد و پدر پیر و برادر خردسال خود را بی‌سرپرست گذاشت.

شاید شما عکس آن جوان هفده‌ساله‌ای را که دستش در کارخانهٔ سیمان زیر ماشین رفته و از شانه قطع شده است دیده باشید. آیا هیچ به فکرتان رسیده که شما نیز ممکن است به چنین حادثه‌ای دچار شوید و در تمام عمر عاجز و بدون وسیلهٔ معاش بمانید؟

کسانی که از دسترنج شما ثروت و مکنت به هم می‌زنند اسباب خانه و مال‌التجارهٔ خود را در مقابل تمام خطرها مانند سوختەشدن و غرق‌گشتن بیمه می‌کنند، به‌طوری‌که اگر یک روز خانهٔ آنها آتش بگیرد و یا مال‌التجارهٔ آنها غرق شود، خسارتش را شرکت بیمه خواهد داد و به آنها ازاین‌جهت زیانی نخواهد رسید. آیا شما از اسباب خانه و از مال‌التجاره‌هایی که به دست خود شما تهیه می‌شود بی‌قدرتر و ناچیزترید؟

آیا از این توهین‌های بزرگ و بی‌پروا که جامعه نسبت به شما روا می‌دارد خشمگین نمی‌شوید؟

متحد شوید و نیروی عظیم خویش را برای گرفتن حقوق اجتماعی به کار برید!

متحد شوید تا خود را و فرزندان خود را از این فلاکت برهانید!

[مادهٔ] ۵. استفاده از تعطیلات جمعه و اعیاد و مرخصی سالیانه با دریافت حقوق

الان نامهٔ یکی از کارگران در پیش نظر من است که می‌گوید: من دارای چهار فرزند خردسال هستم که هنوز به حد رشد نرسیده‌اند و از دستمزد من زندگانی می‌کنند. هرقدر بر خودم و بر آنها سخت می‌گیرم، خرجم با دخل برابر نمی‌شود. پس از آنکه ۲۵ سال از کودکی و جوانی خود را در هوای مسموم کارخانه‌ها تباه کرده‌ام، امروزه با داشتن این عائله بیشتر از ۴۰ ریال دستمزد نمی‌گیرم که **پس از کسر دستمزد پنج روز تعطیل ماهیانه و کسور مالیات** فقط ۳۲ ریال آن باقی می‌ماند و حال‌آنکه من باوجوداینکه محرومیت‌های زیادی برای خود و خانواده‌ام قائل شده و به حداقل مایحتاج و به خوراک بخورونمیر قناعت کرده‌ام، روزانه ۳۶.۵ ریال خرج دارم. ازاین‌جهت در هر روز ۴.۵ ریال کسر می‌آورم که تا به اکنون از محل فروش اثاث منزل از قبیل فرش و سماور و آینه جبران شده است.

ما عجالتاً وارد اصل دستمزد کارگران، که برای کمترین مایحتاج زندگانی هم کافی نیست، نمی‌شویم.

منظور ما در اینجا پرداخت‌نشدن دستمزد ایام تعطیل است. ازآنجاکه کارگر هنوز از قید بندگی رهایی نیافته و هنوز وجود وی را متعلق به کارفرما می‌دانند و معتقدند که تمام ساعات عمرش باید در خدمت کارفرما بگذرد، یک روز که به پیروی عموم مردم از مرخصی استفاده می‌کند و خدمت ارباب را ترک می‌گوید وی را از مزد روزانه، که خرج خوراک بخورونمیر اوست، محروم می‌گذارند. ازاین‌جهت بیشتر کارگران مجبور می‌شوند از تعطیلات عمومی و از مرخصی سالیانه صرف‌نظر کنند و ایام عید را نیز در فضای اندوه‌بار کارخانه بگذرانند.

امروز کشورهای مترقی می‌کوشند که افزارهای تولید را هرچه بیشتر کامل نمایند و شیوه‌های جدیدی در تولید به کار برده، بر محصول کار بیفزایند. یعنی با حداقل کار حداکثر محصول را به دست آورند تا به‌این‌طریق از ساعات کار کارگران کاسته، بر ساعات مرخصی آنها بیفزایند و به آنها فرصت بدهند که جسم و روح خویش را آسایش داده، به آموزش بپردازند و با افکار دنیا آشنا شوند.

فقط به‌این‌وسیله است که کارگران می‌توانند خود را از اسارت کارخانه بیرون بیاورند و قیودی را که در راه ترقی بر دست‌وپای آنها پیچیده است بشکنند.

در کشـور مـا اولیـن قدمی کـه بایـد در ایـن راه برداشـته شـود محدودکردن اسـتثمار کارفرمایان است. باید قانون کار را از مجلس گذرانید و کارگران را از زیر استیلای مطلق کارفرمـا بیرون آورد. نه‌تنها باید بـه کارگران مانند عموم افراد کشـور در هر هفته و در هر عید و در هر سـال مرخصی داد، بلکه باید وسایل تفریح و تحصیل برای آنها فراهم کرد.

کارگـری کـه در اثر فشـار اقتصـادی از گوشـهٔ ده بـه کنـج کارخانه پرت شـده، کارگری که بی‌خانمان و بی‌سروسـامان اسـت، کارگری که توانایی گشـت و تفریح نـدارد، از مرخصی‌ها چـه تمتعی خواهد داشـت؟

از ایـن جهت اسـت کـه اصلاحات اوضـاع کارگـران باید بـه مـوازات یکدیگر پیـش بـرود و در تمام امـور کارگران بهبـود حاصل گـردد، وگرنه نتیجهٔ شـایانی به دسـت نخواهد آمد. کارگران بایـد به‌طورکلی برای وضع قانون کار که شـامل کلیهٔ اصلاحات باشـد مبـارزه کنند و بـه امتیازات کوچـک و موقتی قانع نشـوند.

[مادهٔ] ۶. منع کار اطفال پایین‌تر از چهارده سال

فقـر و فلاکت کارگـران و دهقانان و سـایر مـردم زحمت‌کش این کشـور آنها را مجبور می‌سـازد که کودکان خردسـال خویش را در تلاش معاش به کمک بگیرند و با خود به گرداب‌های سـیاه اجتماع بکشـانند.

ایـن کودکان هنوز با دنیا آشـنا نشـده‌اند، نمی‌دانند در اجتماع چـه می‌گذرد، از عدالت اجتماعی چیزی نمی‌فهمند، عدالت طبیعی را فراموش می‌کنند، به ظلم و ستم خو می‌گیرند، پُرنشـاط‌ترین دورهٔ زندگانی را در دلگیرترین جاها می‌گذرانند، روح و جسم خویش را تباه می‌کنند، وسیله‌ای ندارند که برای میدان زندگی مجهز شـوند و ازاین‌جهت در تمام عمر در پسـت‌ترین درجهٔ اجتماع باقی می‌مانند.

یکـی از پـدران دربـارهٔ دو کـودک نازپـروردهٔ خویـش می‌گویـد: صبـح کـه بـه بالیـن آنهـا مـی‌روم، از خـود می‌پرسـم اینها چـه چیز در خـواب می‌بیننـد؟ یکی شـیرینی‌ها، بازیچه‌هـای قشـنگ و عجیـب، سـگ، خـروس و گربـه را در خواب می‌بیند، دیگری فرشـتگان آسـمانی را. وقتی‌که بیدار می‌شـوند چشـم‌های آنها پُر از نور و روشـنایی اسـت.

امـا بچـهٔ کارگر که پـس از رنج طاقت‌فرسـای روزانـه در کنج کارخانـه در روی زمین خشک اندام خستهٔ خویش را به دست خواب می‌سپارد فضای تیرهٔ کارخانه، ضرب دلگیر ماشـین، مشـقت کار، تنبیه و توهین ارباب، مزد کـم و کار زیاد، نان خشـک و حبهٔ انگـور را در خـواب می‌بینـد، و وقتی‌که بیدار می‌شـود چشـم‌های وی پُر از خسـتگی و تیرگی اسـت. زندگی برای او مفهومی جـز عذاب ندارد.

کارگران خردسـال عـلاوه بر اینکه هیچ‌گونه وسـیلهٔ تعلیم‌وتربیـت ندارند هزاران فسـاد در کمین آنهاست.

طفلـی که محبـت خانوادگی را نشـناخته، نوازش پـدر و مادر را ندیـده، نیک و بـد روزگار را تمیز نداده، همیشـه با رنج و مشـقت همراه اسـت، هیچ‌وقت وسـیلهٔ تفریح ندارد، دلخوشـی را در کجا باید جسـت‌وجو کند؟ کیسـت کـه راهنمای او باشـد و او را از راهـی که هزاران زحمت‌کـش بینوا پیموده‌انـد بازدارد؟

در چاپخانه‌ها که کارکردن کودکان در آنجاها بیشتر معمول است همیشه مشاهده کـرده‌ام کـه همین‌که نزدیک نصف‌شـب می‌شـود و خسـتگی به نهایت می‌رسـد، کارگران خردسـال را برای خریدن عرق و مزه به شیرک‌خانه‌ها می‌فرستند و وقتی‌که سرشـان گرم می‌شـود، بـه گفت‌وگوهـا و حرکاتی دسـت می‌زنند که بـرای روحیهٔ کودکان به‌منزلهٔ سـم کشنده است. پس از چندی این کودکان هم به خوردن عرق و به اعتیادهای دیگر معتاد می‌شـوند و حرکات ناپسند می‌آموزند. آیا گناه آنهاست؟ به‌هیچ‌وجـه، زیراکـه آنها هنوز معنای نیـک و بد را ندانسـته و مصلحت خویش را تشـخیص نداده‌اند. آیا گناه بزرگ‌تران آنهاسـت؟ بـاز هم به‌هیچ‌وجـه، زیراکه آنها هـم بدون آنکـه بفهمند و بدون آنکه اختیاری از خود داشـته باشـند بـه این تباهی گرفتـار شـده‌اند. آنها هم فدایـی محیط خود هسـتند، آنها هم در اثر فسـاد محیط فاسـد شـده‌اند. **آنچه باید تغییر پذیرد، آنچه باید زیرورو شـود محیط آنهاست.**

ایـن محیـط فاسـد چـرا به وجـود آمـده اسـت؟ بـرای اینکـه منافع یک مشـت مفت‌خـور اقتضـا دارد کـه چنیـن محیطی بـه وجود آید. یک مشـت اسـتثمارچی هسـتند که از این وضعیت ناپسـند اسـتفاده می‌کننـد. آنها می‌خواهند کـودکان را در کارخانه‌هـا اسـتخدام نمایند تا کار زیـاد بگیرند و مزد کم بدهنـد. آنها اجتماع را فقـط از یـک نقطه‌نظر نـگاه می‌کننـد و آن منفعت خود آنهاسـت.

این قالی‌های گران‌بها که صدها استثمارچی مفت‌خور را میلیونر کرده، از زیر دست همین خردسالان بیرون آمده است که شب و روز با مادران خویش در کلبه‌ها و مغازه‌های تاریک و مرطوب در مقابل ناچیزترین مزد مشغول کارند.

در غالب جاده‌های شوسهٔ ایران اطفال کوچکند که برای تسطیح جاده گماشته شده‌اند. یک روز از یکی از این کودکان دهاتی که از کار برگشته و بیل خود را به دوش گرفته بود مزدش را پرسیدم. از روی خوشحالی و مثل اینکه فتحی کرده باشد گفت: روزی هشت ریال مزد می‌گیرم. چرا این طفل از مزد خودش راضی بود؟ برای اینکه معنای زندگانی را نمی‌فهمید، با عالم دیگری غیر از عالم فقر و بدبختی آشنا نشده بود، مثل طفلی که هنوز چشم باز نکرده باشد روشنایی به چشمش نخورده بود، تصور می‌کرد که وی را برای همین رنج و مشقت به دنیا آورده‌اند. او نمی‌دانست که این رنج و مشقت را پایان نیست. او نمی‌دانست که آنچه خوراک بخورونمیر و لباس پاره‌پارهٔ وی را تأمین می‌کند این هشت ریال روزانه نیست. اگر کمک پدر و مادر نباشد، این خوراک بخورونمیر و این لباس پاره‌پاره هم با روزی هشت ریال تهیه نمی‌شود. او نمی‌دانست که این مزد تقریباً مزد اولی و آخری اوست، او همیشه یک کارگر ساده باقی خواهد ماند و تقریباً همیشه همین روزی هشت یا دوازده ریال را خواهد گرفت، ولی احتیاجاتش همیشه به این اندازه باقی نخواهد ماند. فردا پدر و مادر از میان می‌روند، روز دیگر خود او دارای زن و فرزند می‌شود که باید آنها را نان بدهد، چندی که بگذرد روزگار پیری و ناتوانی فرامی‌رسد و او باید از ذخیرهٔ ایام جوانی زندگانی کند. ولی آیا با این روزی هشت ریال یا دوازده ریال می‌توان ذخیره هم داشت؟

وقتی‌که این نکات را برای آن بچه‌دهقان توضیح می‌دادم با کمال تأثر می‌دیدم که کم‌کم آن برق شادمانی که در اثر ذکر مزد روزانه در چشم‌هایش درخشیده بود خاموش شد. نگاهش از صورت من به زمین متوجه گردید، آثار اندیشه‌های ناگوار در چهره‌اش به ظهور رسید.

من در دنبال سخن برای او توضیح دادم که کودکان اربابان شما، وقتی‌که هنوز به هفت‌سالگی نرسیده‌اند، پس از آنکه از آغوش مادر و دایهٔ مهربان خویش جدا می‌شوند به کودکستان می‌روند.

کودکستان کجاست؟ جایی است که در آنجا فقط خندیدن و شادی‌کردن و سرود خواندن به کودکان می‌آموزند و آنها را با نشاط و مسرت آشنا می‌کنند.

پس از آنکه به هفت‌سالگی رسیدند به مدرسه می‌روند، درس می‌خوانند، با دنیا آشنا می‌شوند، اجتماع را می‌شناسند، راه را از چاه تمیز می‌دهند، سود و زیان خویش را می‌فهمند و بعد از آنکه با این‌همه اسلحه، یعنی با پول و زور و دانش و تدبیر و تزویر، مجهز شدند، به مبارزهٔ شما می‌آیند، شما را به‌وسیلهٔ قوانین ظالمانه که روپوش عدالت دارد به زنجیر می‌کشند، آنچه به دست شما تهیه می‌شود با حیله‌های گوناگون از دست شما می‌ربایند، شما را هر روز در منجلاب فلاکت بیشتر فرومی‌کنند و خودشان هر روز از نردبان ترقی بالاتر می‌روند.

مگر شما با این مردم نازپرورده از یک گوهر نیستید؟ مگر شهرت ندارد که همهٔ افراد جامعه با هم مساوی‌اند؟ آیا این است معنی مساوات؟ آیا این است معنی عدالت اجتماعی؟

اگر عدالتی در بین است، این‌چنین زندگانی باید متعلق به شما باشد، زیرا شما هستید که زحمت می‌کشید و تمام نعمت‌های اجتماعی را تولید می‌کنید.

شاید در روزنامه خواندید که در کارخانهٔ حریربافی چالوس در سالن ابریشم‌کشی که به‌شدت متعفن است کودکانی که هشت الی دوازده سال دارند و مزد آنها از هشت ریال بیشتر نیست کار می‌کنند و خانه‌های آنها و کارگران دیگر ویرانه‌های مرطوب و بی‌دروپنجره‌ای است که هنگام باریدن باران از نفوذ آب غیرقابل سکونت می‌شود و زندگی در آنها جز عذاب کشنده‌ای چیز دیگر نیست. آیا خواندید که وزیر پیشه و هنر که به‌عنوان سرکشی کارخانه‌ها به همراهی خانوادهٔ خویش با اتومبیل دولتی به چالوس رفته بود سالن‌های خرید و نمایشگاه‌های حریر را بازرسی کرد و حاضر نشد که قدمی در این سالن کارگران بگذارد و از آنها اندکی دلجویی کند؟ آیا خواندید که کارگرانی که می‌خواستند از وضعیت ناگوار خویش به وزیر شکایت کنند از مهندس کارخانه کتک خوردند؟

این حادثه‌ها که هر روز تکرار می‌شود چه معنی دارد؟ معنای آنها این است که **هیچ‌کس در فکر کارگران نیست**، از هیچ‌کس نباید متوقع اصلاح کار بود، علاج کار کارگران فقط به دست خود آنها و وابسته به تشکیلات آنهاست.

در ممالـک دموکراسـی اروپـا ایـن ظلم‌های آشـکار را تـا حدی تعدیـل کرده و مثلاً قانـون گذارده‌اند کـه کودکانی که کمتر از چهارده سـال دارنـد در کارخانه‌ها بـه کار گماشـته نشـوند و شـب‌کاری بـرای کودکانـی کـه کمتـر از هجـده سـال دارنـد قدغن اسـت.

شـاید بگویید که اگر اطفال را در کارخانه نپذیرند، پدران آنها بیشـتر به زحمت می‌افتنـد و به‌هیچ‌وجه به گذران معاش قادر نخواهند بود. البته با وضعیت امروزی کارگـران حق با شماسـت، ولـی باز تکـرار می‌کنیـم که اصلاحـات بایـد در تمام قسـمت‌ها به عمل آیـد. اصلاح یک قسـمت به‌تنهایی امکان‌پذیـر نخواهد بود.

اگـر قانـون کار از مجلس بگـذرد و وضعیت کارگـران به‌طورکلی اصلاح شـود، اجـرای این یک مـاده نیز بدون اشـکال صورت خواهـد گرفت.

[مادهٔ] ۷. تساوی دستمزد کارگران زن و مرد

[مـادهٔ] ۸. اسـتفادهٔ زنان کارگر و مسـتخدم از مرخصی با دریافـت حقوق در دورهٔ وضع حمل (اقـلاً دو ماه)

دورهٔ صنعت، که ما به آسـتانهٔ آن قدم گذاشته‌ایم، زن‌ها را از خانه بیرون آورده، به فعالیـت اجتماعی وادار می‌کند. دیگر زن‌ها فقط سرپرسـت خانه و پرورندهٔ اطفال نیسـتند، بلکه دوشـادوش شـوهران و بـرادران خویـش در بنگاه‌هـا و در کارخانه‌ها مشـغول کار می‌شـوند. ولی آیا جامعهٔ صنعتی امروز این عمل را برای نجات زن‌ها انجام می‌دهد؟ صاحبان بنگاه‌ها و کارخانه‌ها به این سـؤال با آب‌وتاب تمام جواب مثبـت می‌دهند و خود را و سـرمایهٔ خود را رهاننده و آزادکننـدهٔ زنان می‌نامند، ولی حقیقـت غیر از ادعای آنهاسـت و خـلاف لاف و گـزاف آنها را ثابـت می‌کند. اگر جامعـهٔ صنعتی امـروز زنان و کودکان را گروه‌هاگروه به‌سـوی بنگاه‌هـا و کارخانه‌ها می‌کشـاند، برای آن نیسـت که زندگانی جدید و آیندهٔ درخشانی به آنها بدهد، بلکه این ماشـین عظیم اسـتثمار که نیروهای کار بشـر را بلعیده، آنها را بـه ثروت تبدیل می‌نماید و در دهان فلک‌پهنای اسـتثمارچیان می‌ریـزد به نیروهایی احتیاج دارد که بهـای آنها کمتر و تولید آنها بیشـتر باشـد و این نیروهای پُرصرفـه را در بازوی زنان و کـودکان کارگر جسـت‌وجو می‌نماید. زن‌ها، چون عموماً کمکی از طرفِ شـوهر و یـا پدر یـا برادر یا سرپرسـت دیگر دارنـد، حاضر می‌شـوند که با مـزدی کمتر از

مزد عادی مشغول کار گردند و چون کارفرما همیشه در پی کارگری است که مزد کمتری بگیرد، از زنان کارگر استقبال می‌نماید. این زن‌های بی‌سروسامان با سایر کارگران در کاستن مزد خویش رقابت می‌کنند و غالباً در تنزل سطح متوسط مزد تأثیر قابل‌توجهی دارند و این تأثیر دارای دو نتیجهٔ شوم است:

اول اینکه کارگران مرد برای اینکه بتوانند در کاستن مزد با زن‌ها رقابت کنند، ناچارند که از مخارج خویش بکاهند، یعنی نسبت به خانواده بی‌قید و لاابالی باشند، زن و فرزند خردسال خویش را به کار وادارند و حتی از این حدود تجاوز کرده، اصولاً پایبند خانواده نشوند و همسر زنان نامشروع گردند.

ثانیاً زنان کارگر چون عموماً در خانواده‌های فقیر به سر می‌برند و از طرفِ خانواده نمی‌توانند کمک‌معاش داشته باشند و از طرف دیگر ناچارند که برای به‌دست‌آوردن کار در کاستن مزد با مردها رقابت کنند، مجبور می‌شوند که از راه دیگر، اگرچه نامشروع باشد، کمک‌خرج بگیرند و در این راه در قدم اول به آن کارگرانی برمی‌خورند که بار خانواده را از دوش خویش برداشته، ترک زناشویی گفته و در جست‌وجوی زنان نامشروع برآمده‌اند.

نتیجهٔ این اوضاع چیست؟ **رواج فساد و فاحشگی.**

این است ارمغانی که استثمارچیان امروز برای جامعه آورده‌اند. این است آنچه به ادعای آنها راه رهایی و نجات زنان نام دارد!

برای اینکه این نتیجهٔ شوم در نظر شما مجسم شود لازم نیست راه دور بروید و در کشورهای اروپا جست‌وجو کنید. در کشور ما هم، که تازه وارد مرحلهٔ صنعت گردیده، تخم این فساد پاشیده شده است. اگر نظری به بنگاه‌ها و کارخانه‌ها و اداره‌ها بیندازید و در زندگانی خانواده‌ها دقیق بشوید، پیدایش این فساد و نشو و نمای سریع آن را به‌خوبی خواهید دید.

البته ما معتقد نیستیم که زن‌ها مانند عهدهای قدیم و مانند دورهٔ قرون وسطی خانه‌نشین و اسیر مرد باشند. ما، همان‌طور که در قسمت مربوط به زنان شرح خواهیم داد، صددرصد با این نظریهٔ ارتجاعی مخالفیم و معتقدیم که **آزادی زنان فقط وقتی میسر است که آزادی و استقلال اقتصادی پیدا کنند و مانند امروز**

عاجز و دست‌نشـاندهٔ مردها نباشـند، ولی آیا صحیح اسـت که زن‌ها را از اسارت مردها بیرون آورده، اسـیر ماشـین و طعمهٔ اسـتثمار و دسـتخوش فحشـا گردانیم؟ آیا صحیح اسـت که مشـقات اجتماعـی را بر دوش زنـان هم بار کنیـم و آنها را از تمـام مزایای اجتماعی محـروم بگذاریم؟

در بعضـی از کشـورها بـرای اینکه از شـدت ایـن وضعیت اسـف‌انگیز بکاهند مقررات خاصـی برای زنان وضع کرده و مثلاً مقرر داشـته‌اند که کارهای سـبک‌تر به زن‌ها رجوع شـود، مزد آنها از مزد متوسط مردها کمتر نباشد، زن‌هایی که کمتر از دوازده سـال دارند در کارخانه‌ها به کار گماشـته نشـوند، کار شـب به‌کلی برای زن‌ها قدغن باشد، به زن‌ها چندین هفته بعد از زایش مرخصی باحقوق داده شود.

امـا این مقررات کافی نیسـت و حقوق زنـان را تضمین نمی‌کند. آیـا زنان کارگر پـس از اینکـه بچـه زاییدنـد و مرخصی آنهـا به پایـان رسـید، دیگر نبایـد از طفل خویش سرپرسـتی نمایند؟

اگـر به سرپرسـتی طفـل بپردازند، بـا وضعیـت امـروزی کارخانه‌هـا چگونه به کار خویـش خواهنـد رسـید؟ چـه بسـیار از زنان کارگـر موقـع صبح کـه از خانه بیـرون می‌آینـد کودکان خویـش را در جلوی در خانـه در روی زباله‌ها می‌نشـانند و بـه همسـایهٔ خود یا بـه گـدای کوچه می‌گویند: «چشـمت بـه این بچه باشـد تا مـن برگـردم.» و یا اینکه اصـولاً اطفـال خویش را به گداهـا کرایـه می‌دهند تا هم از آنهـا نگاهـداری کنند و هم آنها را وسـیلهٔ گدایی قـرار دهند. ایـن اطفال بیچاره شـبیه آن گیاهی هسـتند که در کنار لجنزار می‌رویَد و پـس از مدت کوتاهی در اثر بادهای سـمی پژمـرده گردیده، بر روی آن لجنزار خم می‌شـود و می‌خشـکد و در دل آن لجنـزار مدفون می‌گـردد، بدون آنکه از نسـیم‌های دلکـش و از مرغزارهای خرم کوهسـار بویی شـنیده باشد.

بـرای اینکـه از این‌همـه بدبختی رعشـه‌آور جلوگیری شـود، برای اینکـه زنان به دسـت فحشـا و کودکان به دسـت تباهی سپرده نشـوند، چنین اندیشـیده‌اند که در پهلـوی هـر کارخانهٔ بزرگ یک کودکسـتان دایر گردد و در آنجـا زنان متخصص به سرپرستی اطفال زنان کارگر مشغول باشند و به هر زنی پس از هر سه ساعت اجازه داده شود که نیم ساعت برای شـیردادن فرزند خویش به کودکستان مراجعه نماید.

اینها که ذکر کردیم فقط نمونه‌ای از طرز بهبود اوضاع زنان است، کلیهٔ اصلاحات را در اینجا نمی‌توان شمارش کرد، این عمل بر عهدهٔ قانون کار و قوانین صحیح دیگر خواهد بود که باید با نیروی اتحاد توده وضع و مجری گردد.

زنان کارگر! زنان روشنفکر! بانوانی که از اسارت به تنگ آمده‌اید! در وضعیت رقت‌بار خویش اندیشه کنید، در نظر بگیرید که این وضعیت را مقتضیات غلط اجتماعی به وجود آورده است! فراموش ننمایید که رهایی شما وقتی است که منافع این یک مُشت استثمارچی پایمال مصالح توده شود، همت کنید و این باعث‌های بدبختی خویش را از میان ببرید، دست به دست مردان پیشاهنگ بدهید و قدم‌های مردانه بردارید. حزب تودهٔ ایران راهنما و پشتیبان شماست و پرچم آزادی شما را هر روز جلوتر خواهد برد.

پیشه‌وران

[مادهٔ] ۱. تشویق اتحاد پیشه‌وران به منظور تأسیس کارگاه‌های مشترک برای ترقی محصول صنعتی و بهبود وضع اقتصادی آنان[۱]

پیشه‌ورانی که در اثر عملیات سفته‌بازها و محتکرها نمی‌توانند به‌آسانی مواد اولیه برای پیشهٔ خویش به دست آورند و بازار فروش آنها هم در اثر هجوم محصولات تولیدکنندگان بزرگ رواجی ندارد می‌توانند با یکدیگر متحد گردیده، کارگاه‌های مشترک دایر نمایند و با مایهٔ مشترک مشغول کار شوند. به‌این‌طریق هم مواد اولیه را آسان‌تر و ارزان‌تر به دست می‌آورند، هم کالای خود را ارزان‌تر تهیه می‌نمایند و هم آن را بهتر در بازار به فروش می‌رسانند. مثلاً اگر نجّارهایی که هرکدام دکان کوچکی و مایهٔ اندکی دارند اتحادیه‌ای تشکیل داده، مایه‌های خود را روی هم بگذارند و چوب را که مادهٔ اولیهٔ کار آنهاست از همان دست اول، یعنی از جنگل‌های مازندران، خریداری و حمل نمایند و در کارگاه‌های مشترک بزرگ‌تری با افزارهای مهم‌تری که با پول همهٔ آنها تهیه می‌شود مشغول کار گردند، جنسی که در این وضعیت تولید می‌کنند به‌مراتب بهتر و ارزان‌تر

۱. در ابتدای این بند حرف «د» آمده بود که با توجه به موارد برشمرده‌شده در بخش‌های قبلی متن درست نمی‌نمود. احتمالاً این بند «مادهٔ ۱» ذیل عنوان «پیشه‌وران» باشد.

تمام خواهد شد و آنها می‌توانند در اثر همین اتحادی که با یکدیگر دارند بازار بهتری هم دایر کنند و به‌این‌طریق به وضعیت خویش بهبود بدهند و از زیانی که سفته‌بازها و محتکرها در اثر گران‌کردن مواد اولیه بر پیشه‌ورانِ جزء وارد می‌سازند و همچنین از صدمهٔ کسانی که کارگاه‌های عظیم دارند و بعضی از پیشه‌ها را به خود اختصاص داده‌اند در امان باشند.

امروزه در اثر پیشامد جنگ احتیاج مبرمی به چرم و مواد دباغی پیدا شده، اما چنان‌که می‌دانیم یک‌عده سودپرست محتکر مقدارهای زیادی از این اجناس را خریداری و احتکار کرده و بالنتیجه کار را بر پیشه‌ورانِ جزء دشوار ساخته و بهای کفش را تا اعلادرجه بالا برده‌اند.

اگر کفاش‌های جزء با همدیگر متحد می‌شدند و به همدیگر کمک می‌دادند، می‌توانستند پول روی هم گذاشته، مستقیماً اجناس لازمه را خریداری نمایند و به محتکرین و سفته‌بازها مجال خرابکاری ندهند.

حزب تودهٔ ایران کلیهٔ پیشه‌وران را به این اتحاد و تعاون دعوت می‌کند و مخصوصاً خاطرنشان می‌نماید که با این هرج‌ومرج عجیب که در اقتصادیات کشور ما حکم‌فرماست، و با این‌همه سفته‌بازی‌ها و احتکارها که معمول تمام پول‌دارهاست، اتحادیهٔ پیشه‌ورانِ جزء یگانه‌وسیله‌ای است که آنها را در مبارزهٔ شغلی خویش موفق خواهد گردانید.

کارمندان دولت

[مادهٔ] ۱. تجدیدنظر در قانون استخدام به نحوی که مخصوصاً شرایط معاش و زندگانی کارمندانِ جزء تأمین گردد

نظر ما در اینجا مخصوصاً به آیین‌نامه‌هایی است که برای اجرای قانون استخدام وضع کرده و درحقیقت راه استفاده از مزایای قانونی را بر کارمندان شریفی که به زبان‌بازی و پارتی‌تراشی و دغلی دست نمی‌زنند سد نموده‌اند.

کسانی که گرفتار آیین‌نامه‌های پُرپیچ‌وخم استخدام گردیده‌اند می‌دانند که تمام موازین علوم آخوندی از قبیل صرف و نحو و معانی و بیان و منطق و غیره به کار رفته است تا مقررات استخدامی را هرچه بیشتر به ضرر مردمان بی‌دست‌وپا

تفسیر نمایند. علت این امر این است که عموماً آخوندهای وازده و ریاکار قدیمی متصدی امور استخدامی می‌شده‌اند و آنها زندگانی کلیهٔ افراد را با زندگانی مجرد طلبگی قیاس نموده و ضمناً تمام فضل خویش را در محدودکردن و بی‌اثرساختن مقررات استخدامی به کار برده‌اند. هیچ‌وقت به این مأمورین پوسیدهٔ قدیمی نمی‌توان ثابت کرد که موازین صرف و نحو را در تفسیر قانون استخدام نباید ملاک قرار داد و همهٔ مردم را مثل طلاب دروغی نباید مجرد و سورچران دانست. **قبل از همه‌چیز حقیقت زندگانی را باید در نظر گرفت و قانون استخدام را باید با آن مطابقت داد.** چون در ایران همیشه مرسوم بوده که برای هر شغلی «درآمدی» نیز قائل می‌شده‌اند، در موقع ارجاع شغل عموماً درآمد مذکور را در نظر گرفته و حقوق را فقط برای خالی‌نبودن عریضه ذکر می‌نموده‌اند.

این درآمدهای نامرئی درحقیقت سرقفلی هر شغلی است و هرکس که بخواهد به این مشاغل پُربرکت نایل آید باید چندین‌برابر حقوق خویش را بپردازد و بعد از آن هم که مشغول کار شد در افزودن درآمدهای نامرئی کوشیده، اطرافیان و مخصوصاً رؤسای خویش را بی‌بهره نگذارد. ازاین‌جهت هرکس که از شرافت و مناعت طبع سهمی داشته باشد و در عین تنگدستی از درآمد نامرئی صرف‌نظر کند نه‌تنها به فقر و فلاکت دچار می‌گردد بلکه چون از درآمدهای نامرئی بهره‌ای به اطرافیان خویش نمی‌رساند، بی‌درنگ به موجبِ همان آیین‌نامه‌هایی که تمام این موارد را پیش‌بینی نموده و دزدان آیین‌گزار را در عمل خویش آزاد گذاشته است از شغل خود منفصل و یا به شغل بی‌برکتی منتقل خواهد شد.

یکی از رؤسای کل که با ماهی پانزده تومان وارد خدمت دولت شده و سی‌وچند سال از عمر خویش را در زدوبندهای اداری گذرانده بود به کسی که از کمی حقوق شکایت می‌کرد می‌گفت: «من همیشه گفته‌ام که با حقوق دولت نمی‌شود زندگانی کرد. الان من ماهی ۵۰۰ تومان بیشتر نمی‌گیرم و حال‌آنکه ماهی هزار تومان خرج دارم.»

البته او می‌خواست چنین حالی کند که مازاد مخارج را از درآمد املاک خویش تأمین می‌کند، ولی همه می‌دانستند که اگر درآمدهای نامرئی اداری نبود با ماهی ۱۵ الی ۵۰۰ تومان املاک خریده نمی‌شد و اگر این‌گونه گشاده‌بازی‌ها در کار

بود، هیچ ملکی در مقابل این مخارج باقی نمی‌ماند. ازاین‌جهت کهنه‌کاران اداری زیاد در پی افزایش حقوق نیستند و عموماً درآمد آن را در نظر می‌گیرند. فقط کارمندان شرافتمند و خدمتگزارانِ جزء هستند که باید چشم امید به حقوق ناچیز ماهیانه داشته باشند و تمام همّ خویش را مصروف افزودن آن گردانند.

رشوه‌خواری، دزدی و دغلی به‌قدری در ادارات دولتی رواج دارد که نیروی شرافت کمتر کسی می‌تواند در مقابل آنها پایداری نماید. اشخاصی که به ادارات مراجعه می‌کنند اصولاً متوقع رشوه‌ندادن نیستند و این امر به‌قدری عادی شده که اگر خود کارمند هم مطالبه نکند، میزان متوسط مزد او قابل دریافت است؛ و بدبختی اینجاست که اگر شما نگیرید، دیگران به اسم شما خواهند گرفت و یک روز خبردار می‌شوید که در رشوه‌گیری و در توقعاتْ بیش از اندازه مشهور شده‌اید، زیراکه دلالان شما همیشه یک سهم هم برای خود مطالبه نموده‌اند.

البته کهنه‌کارهایی که ۴۰ سال پیش به این زدوبندها مشغول بوده‌اند و رشوه‌خواری و دزدی با وجود آنها سرشته شده است چاره‌پذیر نیستند. اینها سرچشمهٔ تمام خرابکاری‌های اداری هستند، اینها درمورد حقوق کارمند بر سر هر یک شاهی به‌عنوان حفظ منافع دولت صدها چانه می‌زنند، اما صدها هزار تومان مال دولت را به یک چشم به‌هم‌زدن بالا می‌کشند، اینها همیشه اشخاص پست و بی‌سواد را استخدام می‌کنند تا حقوق کم بدهند و به‌این‌وسیله ظاهراً منافع دولت را مراعات نمایند، ولی باطناً مقصود آنها این است که به زیردستان خویش تفوق داشته باشند و آنها را به طرزی که خودشان می‌خواهند تربیت کنند و وجدان آنها را به بهای ارزان‌تری بخرند.

چارهٔ این منبع‌های فساد این است که دستگاه دولت یکباره از وجود آنها پاک گردد، اما ازآنجاکه مقامات عمدهٔ وزارتخانه‌ها از این منبع‌های فساد آب می‌خورند، اقدام مذکور فقط وقتی میسر است که اصلاحات اساسی به دست توده به عمل آید. همیشه دولت از مخارج اداری دستگاه خویش می‌نالد، ولی هرگز به این نکته توجه نمی‌کند که اگر کلیهٔ وجوهی را که از کیسهٔ دولت بیرون می‌کشند، اعم از حقوق کارمندان و دزدی‌های رؤسای کل و زیان‌هایی که از این راه بر دولت وارد

می‌شـود، از اول از روی انصـاف میـان کارمندان تقسـیم کنند، نه‌تنهـا حقوق کافی کارمنـدان تأمین می‌شـود بلکه سـهم مهمی هم برای دولـت باقی می‌ماند.

دولت هیچ‌وقت بـه این موضوع توجهی نمی‌کند که آن رئیسـی کـه ماهیانه ۵۰۰ تومـان حقوق دارد اگر در معامله‌ای که از جانب دولت انجام می‌دهد ده هزار تومان رشـوه گرفته، لااقل صد هزار تومان به طرف معامله نفع رسانیده و دولت را به همین مبلغ مغبون کرده است. آن کارمند کوچک گمرک که ۱۰۰ تومان حق‌العمل دریافت مـی‌دارد لااقل چندهـزار تومان به دولـت ضرر می‌زنـد. اینها پول‌هایی اسـت که از کیسـهٔ دولت می‌رود و هیچ حسـابی ندارد و دولـت هم نمی‌خواهد حسـاب آنها را نگـه دارد، زیراکه حسـاب مذکور به صرفهٔ اولیای دولت نیسـت. **اگـر دولت حقوق بیشـتری به کارمندان خـود بدهد و در عوض کمترین رشـوه‌خواری را بـا بزرگ‌ترین مجازات مقابله نمایـد، عواید خالص وی به‌مراتب بیشـتر از امروز خواهد بود.**

به‌هرحـال مـا در اینجـا درصـدد بیـان ایـن نکته‌ایـم کـه باعـث این‌همـه فسـاد و رشـوه‌خواری همـان مقررات و همان رسـوم غلط اداری اسـت که رشـوه‌گیران کهن با تمـام قوا از آنها پشـتیبانی می‌کنند. مثلاً فلان عضو بیچاره را که پنج سـر نان‌خور دارد بـا ماهی یـک هزار ریـال مأمور بندرعبـاس می‌نماینـد و حال‌آنکه مبلـغ مذکور حتی تکافوی یکی دو قلم از حوایج او را نمی‌نماید و کسی که چنین حکمی را صادر نموده درحقیقت دسـتور ضمنی برای رشـوه‌گیری و سرقت داده اسـت. اما تمام مشاغل هم این‌طور پُربرکت نیسـتند و کارمندانی که مشاغل دست‌دوم را دارند و یا کارمندانی که نـام منحوس «خدمتگزار جزء» بر آنها نهاده شـده از هرگونه درآمـد نامرئی محرومند و ماننـد کارمنـدان شـریفی که بـه فروختن وجـدان خویـش رضایت نمی‌دهنـد باید صورت خود را با سـیلی قرمز نگاه دارند و در آتش تنگدسـتی بسـوزند و بسـازند.

نکتهٔ دیگری که قابل‌توجه می‌باشـد این است که **نه‌تنها حقوق متوسط کارمندان از مخارج متوسط زندگانی کمتر است، بلکه فاصلهٔ میان حقوق‌ها نیز از روی منطق و مطابـق حقیقت زندگی نیسـت.** مثلاً یک نفـر خدمتگزار جزء اگـر از جهت نوع کار و نوع فکر با رئیس اداره فرق دارد، از جهت احتیاجات اولیهٔ زندگی و از جهتِ داشـتن زن و فرزند تقریباً با او برابر اسـت، اما حقوقش به‌هیچ‌وجه با حقوق رئیس اداره قابل مقایسـه نیسـت؛ یکـی ۵۰۰ ریال حقـوق می‌گیرد و دیگری شـش هزار

ریال، یکی با اتومبیل اداره آمدورفت می‌کند و دیگری با اتوبوس کذایی، یکی در محلات جنوب شهر و دور از اداره منزل دارد و دیگری در منطقه‌های شمال و در نزدیک اداره که محل آن را خودش انتخاب نموده است، یکی از درآمد نامرئی به‌کلی محروم است، دیگری از هرگونه مزایای شغل خویش برخوردار است!

اصولاً زنده‌ماندن این خدمتگزارانِ جزء یکی از عجایب اجتماع ماست. درست در زندگانی آنها دقیق شوید و حساب کنید که چطور با ماهی ۵۰۰ ریال در وضعیت کنونی می‌توان زندگی کرد. هر خدمتگزاری به‌طور متوسط دارای یک زن و دو فرزند است، اگر دو اتاق در محلات جنوب شهر کرایه کند و ماهی ۲۰۰ ریال کرایهٔ منزل بپردازد، این مبلغ با پول رفت‌وآمد خودش و با پول نانِ سیلوی اهل‌وعیالش از ۵۰۰ ریال تجاوز می‌کند.

پس بقیهٔ مایحتاج خویش را چگونه تأمین می‌نماید؟ غالباً زن خود را از پرستاری فرزندانش بازداشته، به خدمتکاری یا به خیاطی یا به کارگری وامی‌دارد و کودکان خردسال خود را از شش‌ـهفت‌سالگی به شاگردی پینه‌دوزها و خیاط‌ها می‌گمارد تا به‌این‌وسیله کسری حقوق خویش را جبران نماید.

این است وضعیت زندگانی کسانی که دولت به‌هیچ‌وجه توجهی به حال آنها ندارد و آنها را از هرگونه مزایایی محروم می‌گذارد.

اینک دولت درصدد افزایش حقوق است. آیا این کار برای کارمندان و خدمتگزاران جزء موجب فرج خواهد شد؟ جواب این سؤال را اضافه‌حقوق‌های آبان‌ماه ۱۳۲۰ روشن می‌سازد. چه نتیجه‌ای از آنها حاصل شد؟ حقوق‌ها را دوبرابر کردند، اما بهاری اجناس ده‌برابر شد و بدون توقف بالا رفت. حالا هم همین نتیجه از اضافه‌حقوق کارمندان به دست خواهد آمد و چند ماه دیگر خواهید دید که قیمت اجناس چنان جستن کرده و بالا رفته که حقوق ناچیز شما در حکم ذره‌ای است که در حساب نمی‌آید.

مصلحت‌اندیشان ملت در موقع خود گفتند و ما هم به‌کرّات تذکر دادیم که اگر مقصود دولت واقعاً چاره‌سازی است، باید از طریق تحویل جنس به کارمندان کمک کند و این کار، درصورتی‌که یک تصمیم قوی در پشت‌سر داشته باشد، بسیار آسان است. ملاحظه کنید که بنگاه‌های دیگر مانند بانک ملی و غیره

به‌مراتب بهتـر از دولت می‌تواننـد حوایج کارمنـدان خود را تأمیـن نمایند، زیراکه تشـکیلات آنها و حسـن‌نیت آنها بهتـر از دولت اسـت، **اما تشـکیلات صحیح و حسـن‌نیت اولیای امور را فقط با اصلاحات اساسـی می‌توان ایجاد کرد و کسـانی کـه از ایـن اوضاع ناگوار بـه تنگ آمده‌اند باید در پی اصلاحات اساسـی باشـند.**

فرض کنید که دولت درصدد کمک جنسی برآمد. درصورتی‌که مساعدت وی به همین نسـبتی باشد که تاکنون معمول بوده، صرفه‌ای برای کارمندان و خدمتگزاران جـزء نخواهـد داشـت و اگـر در هـر تقسـیمی که بـه عمل می‌آیـد تبعیضـی قائل شـوند، کمک شـایانی به اشـخاص محتاج نخواهد شـد. اگر اجناس را به نسـبت حقوق تقسـیم کننـد، اگر به کارمنـد پنج‌هزارریالـی ۵۰ من برنج و بـه خدمتگزار پانصدریالـی ده من برنج بدهند، اگر خدمتگزاران جـزء را لایق پارچه‌های وزارت پیشـه و هنر ندانند، اگر روغـن نباتی را عالی‌تـر از ذائقهٔ کارمنـدان کوچک فرض کنند، فرقی در زندگانی اشـخاص محتاج حاصل نخواهد شـد.

باید این اعتبارات غلط را شکسـت، باید خدمتگـزاران جزء را دارای حق حیات دانسـت، باید حقوق آنهـا را با حقیقت زندگـی مطابقت داد، ولی ایـن کارها فقط وقتـی ممکن اسـت که اصلاحات اساسـی در دسـتگاه دولـت به عمل آیـد و این مقـررات احمقانهٔ اداری به‌کلـی زیرورو گردد.

حزب تودهٔ ایـران برای اصلاحات اساسـی مبارزه می‌کند و کارمندان شـریف و خدمتگـزاران جـزء دولت را به شـرکت در این مبـارزه دعوت می‌نمایـد تا موفقیت نهایی را در سـایهٔ اتحاد و تشـکیلات به دسـت آورند.

کارمندان دولت

[مادهٔ] ۲. کوشـش برای واگـذاری کارهای بـزرگ دولتی، فنی، علمـی، صنعتی و غیـره به جوانـان تحصیل‌کرده

[مادهٔ] ۳. کوشش در ترقی اجتماعی افراد بر اصل استعداد و تحصیل

یکـی از عیوب بزرگ ادارات دولتی این اسـت که خالی از هرگونه ابتکار اسـت، دسـتورهای اداری به‌صورت فرمول‌هـای تغییرناپذیر درآمده، طـرز عمل در همان شـیوهٔ نیم قرن پیش محدود گردیده و انحراف از اصول پوسیده‌ای که به‌هیچ‌وجه با

مقتضیات امروز وفق نمی‌دهد گناه بزرگ به شمار آمده است، فعالیت کارمندان از روی میزان و نتیجهٔ کار آنها شناخته نمی‌شود، بلکه تعداد دوسیه‌هایی که بر روی میز متراکم می‌کنند و ساعاتی که در پشت میز چرت می‌زنند یگانه‌نشانهٔ فعالیت آنهاست. هر جوان باانرژی که وارد این سازمان‌های زنگ‌زده می‌شود مدتی با این خمودگی و سکون به مبارزه می‌پردازد و بر علیه این مقررات پوسیدهٔ احمقانه صرف انرژی می‌کند تا آنکه بالاخره مقهور خستگی و نومیدی گردیده، او هم به‌تدریج با این شیوه معتاد می‌شود و مانند دیگران در پشت میز اداره به تباه‌کردن جوانی و سیاه‌کردن دوسیه‌ها اکتفا می‌نماید.

چرا؟ برای اینکه سررشتهٔ کارهای وزراتخانه‌ها در دست کسانی است که از لحاظِ سن متعلق به این دوره نیستند و از لحاظِ فکر هم با دنیا جلو نیامده و از قافلهٔ تجدد عقب مانده‌اند. آنها می‌خواهند محیط ادارات را هماهنگ وجود خویش نگاه دارند، یعنی سازمان‌های پوسیده را که با فکر آنها سازگار است حفظ کنند. علی‌الخصوص که اگر تغییر اساسی حاصل شود، رشوه‌خواری و استفاده‌های نامشروع آنها که در زیر پردهٔ سازمان‌های غلط انجام می‌یابد غیرممکن خواهد شد. ازاین‌جهت تمام قوای آنها بر علیه جوانان تجددخواه به کار افتاده و کار به جایی رسیده است که مداخلات ارتجاعی خویش را به امور فنی نیز سرایت داده و فعالیت کارشناسان فنی را فلج کرده‌اند.

هر جوانی تا وقتی که با این مرتجعین پوسیده بیعت نکند و با آنها در اقدامات ارتجاعی هم‌داستان نشود، تا وقتی که ماهیت خویش را تغییر ندهد، راه‌های ترقی بر او بسته است.

مهندسین دانایی که با حداقل حقوق در شهرهای دور از پایتخت به شغل‌های ناچیز گماشته شده‌اند، آموزگاران و دبیران آزموده‌ای که از طهران مطرود گشته‌اند، کارمندان شرافتمندی که در شهرهای جنوب سرگردانند گواه این حقیقت می‌باشند.

کسانی که پس از بیست سال تحصیل با یک دنیا امید وارد صحنهٔ زندگی شده، ولی واماندگان دیروز را فرسخ‌ها در جلوی خویش دیده و راه پیشرفت خود را مسدود یافته‌اند گفتار ما را زبان حال خود می‌دانند.

ما به این مهندسین شرافتمند، به این آموزگاران و دبیران و استادان تحقیردیده، به این کارمندان ستم‌کشیده که تلخی این اوضاع را در زندگانی خویش حس کرده و از شکایت لبریز شده‌اند فریاد می‌زنیم که کاری از گله و شکایت ساخته نیست، کسانی که این خرابکاری‌ها به نفع آنها است هیچ‌وقت از ملامت‌های ما به تغییر روش نخواهند پرداخت. این تغییر روش فقط به تبعیت اصلاحات اساسی و به نیروی اتحاد ما میسر خواهد بود. متحد شوید و حزب تودهٔ ایران را که در پی اصلاحات اساسی و خواهان عدالت اجتماعی است تقویت کنید تا از این تلخ‌کامی رهایی یابید.

زنان

[مادهٔ] ۱. کوشش در توسعهٔ حقوق اجتماعی و برقراری حقوق سیاسی زن‌ها

[مادهٔ] ۲. بهبود اوضاع مادی زن‌ها

یکی از بانوان ایرانی نوشته بود:

... من می‌خواهم شمه‌ای از شرح حال خود و زنان خانوادهٔ خود را بیان کنم تا نمونه‌ای از سرنوشت زنان ایرانی به دست شما داده و شما را در تنظیم برنامهٔ اصلاحات اجتماعی راهنمایی کرده باشم. شاید بعضی از زن‌ها به‌قدری با وضعیت کنونی خو گرفته و به‌قدری به تظاهرات فریفته شده باشند که از بیچارگی خویش غافل باشند، شاید بعضی‌ها تصور کنند که چون از زن‌ها رفع حجاب کرده و آنها را در مهمانی‌های مردانه پذیرفته و به ارجاع کارهای کوچک اداری دلخوش ساخته‌اند، سعادت زن‌ها تأمین گردیده است، شاید بعضی از زن‌ها پنداشته‌اند که اگر در خیابان‌ها با مردها همدوش راه بروند و یا پیش‌قدم آنها بشوند، به تمامی حقوق خویش نایل آمده‌اند، ولی این قضاوت سطحی برای کسانی که در حقایق زندگانی دقیق می‌شوند و سعادت واقعی را در نظر می‌گیرند ارزشی ندارد. من وقتی‌که بعضی شب‌ها با شوهر خویش در انظار دیگران بازو در بازوی هم انداخته بودیم و به خانه برمی‌گشتیم منظرهٔ مناقشاتی را که در خانه خواهیم داشت با کمال انزجار از نظر می‌گذرانیدم و گاهی فکر می‌کردم که آیا حکایت ما شبیه آن دو نفری نیست که در زیر یک چتر برای دوئل به جنگل می‌رفتند. گاهی که در انظار دیگران مورد احترام زیاد شوهر واقع می‌شدم، از خاطرم

می‌گذشت که همین مرد با یک اراده می‌تواند مرا به‌عنوان طلاق با کمال بی‌احترامی بیرون کند و از این زندگانی مشترک که سال‌ها داشته‌ایم به‌کلی بی‌نصیب بگذارد و حتی این بچه را که الان دستش در دست من است از آغوش من بیرون بکشد. وقتی‌که ما را برای همسری همدیگر انتخاب می‌نمودند، روزی که بر سر مهر من چانه می‌زدند و بازارگرمی می‌کردند، منظرهٔ کنیزفروشان قدیم در نظرم مجسم گردید و به‌قدری از این تحقیر که نسبت به من و همدردهای من روا می‌دارند متأثر شدم که گریه‌کنان از آن مجلس گریختم و بالاخره پدر و مادرم را راضی کردم که از این معامله صرف‌نظر کنند و بهای فروش مرا قبلاً مأخوذ بدانند. اما بهای مذکور ارزش اولی و آخری من بود، زیراکه ظاهراً در زندگانی آن شوهر شریک شدم، ولی قانوناً هیچ‌گونه شرکتی در اموال او پیدا نکردم و یک روز که ارادهٔ او تعلق گرفت جوانی و نتیجهٔ سال‌ها زندگانی و همچنین جگرگوشهٔ خویش را در خانهٔ وی گذاشتم و با دست خالی، بار ملامت بر دوش و بار اندوه بر دل، از آن خانه بیرون آمدم.

وقتی‌که کمترین اختلافی میان ما حاصل می‌شد، خود را مغلوب و سرافکنده و او را برعکس، گردنکش و سرفراز می‌دیدم. زیراکه او در خانهٔ خود و در میان زندگانی خود بود و حال‌آنکه من به طفیل او زیست می‌کردم و هرچه داشتم از تبرع او داشتم. البته من هم در خانه بیکار نبودم و علاوه بر اینکه کدبانویی خانه بر عهدهٔ من بود و نظم خانه و آسایش زندگانی در اثر کار من تأمین می‌شد طفل خردسال خود را نیز شخصاً سرپرستی و تربیت می‌کردم، ولی این کارها چون در تهیهٔ پول تأثیر نداشت، منظور نمی‌گردید و همان‌طور که قانون مقرر کرده، این کارها در زندگانی مشترک ما به حساب نمی‌آمد.

هروقت سود سرشاری عاید شوهرم می‌شد، جشن و سرور آن در کنار میز مهمانخانه‌ها و در حلقهٔ همکاران عیار به عمل می‌آمد، ولی وقتی‌که کمترین زیانی متوجه وی می‌گشت، بزرگ‌ترین ماتم آن برای من و فرزند بیچارهٔ من بود. ما در زندگانی دارای هدف مشترک نبودیم و سعادت را به یک معنی نمی‌فهمیدیم.

پـدر مـن وکیل دادگسـتری و آشـنای قوانین دنیـای جدید بـود و دریچه‌ای از دنیـای جدید بر افکار من گشـوده بـود. امـا او در کانون مالکیـت و تجارت پـرورش یافته و بـه تعلیم پدر و برادرانـش چیزی جز منافع خویش نشـناخته بـود، ازاین‌جهت صحبت مـا با هم نمی‌گرفت و سـاعات تنهایی مـا غالباً به سـکوت و ملالت می‌گذشـت. او هنوز به رسـوم حرم‌سـراها اعتقاد داشت و از انـدرون اعیان قدیم به حسـرت یـاد می‌کرد.

وقتی در یکی از روزنامه‌ها شـرحی راجع به حرم‌سـرای سـلطان عبدالحمید، خلیفهٔ عثمانی در اسـلامبول، خواندم که این مرد سـنگدل هروقت از کنیزی یا از زوجه‌ای دلگیر می‌شـده به خواجگان حرم‌سرا اشاره می‌کرده است تا آن بیچاره را در گونی بپیچند و از دریچهٔ قصر به دریای سیاه بیندازند، به‌طوری‌که امـروزه غواصـان آنجا ده‌هـا از ایـن گونی‌ها را کـه محتوی استخوان‌هاسـت بیـرون آورده‌انـد، مـن از تصور سرنوشـت آن بیچـارگان متأثر گشـتم که پس از چنـد روزی که دسـتخوش لذات آن سـیاه‌اندرون بوده‌اند در نیمهٔ شـب به امواج سـیاه دریا سـپرده شـده‌اند و آخریـن نالهٔ آنهـا در خروش امـواج محو گشـته اسـت. اما او از تأثر من متعجب بـود و علت این رفتـار عبدالحمید را در نافرمانـی و عـدم تمکین زنان می‌دانسـت، او درهرحال گناه ایـن امر را بر گردن طرف ضعیف می‌انداخت، او نمی‌دانست که ده‌ها و صدها نفر آدمیزاد را بـرای عیش‌ونـوش یک نفـر در قفس انداختـن و دنیا را از نظر آنها بسـتن و با آنهـا مانند حیوانات بی‌شـعور رفتارکردن بالاتـر از هر گنـاه و عذرخواه هر گنـاه اسـت. او هنـوز از آثار زندگانی حرم‌سـراها کـه در خانواده‌هـای کنونی باقی مانده اسـت خشـنود بود و از آنها طرفـداری می‌کرد.

مقصـود من تنها شـرح حال خودم نیسـت، آنچه نوشـتم زبان حال بسـیاری از زنـان ایرانی اسـت و نشـان می‌دهد که آنها چقـدر از تحقیری کـه قانون و رسـوم و سـنن پوسـیدهٔ اجتماعی نسـبت به زنان روا مـی‌دارد زجـر می‌بینند. البتـه هنـوز اکثریت بانوان ایـران در اثـر اینکه قرن‌هـا در زنجیر این رسـوم و قوانیـن بوده و هیچ‌وقت مجـال تصور زندگانـی بهتر نداشـته‌اند ذلت خود را کمتر حس می‌کننـد. باید آنها را بیدار کرد و معنی زندگانـی را به آنها فهماند

و نشـان داد که همان‌طـور که بردگی بالاخره ملغی شـد، همان‌طـور که دورهٔ سـرواژ به سـر آمد، همان‌طور کـه آزادی و حقوق بشـر به دنیا اعـلام گردید، آزادی بانـوان ایـران هم بایـد به دنیا اعلام شـود تا دیگر زن‌ها سـربار اجتماع و ضمیمهٔ مردها نباشـند.

در یکی از شـهرهای ایران پیرمرد پول‌داری که فقط به عشـق پول زنده اسـت خانه‌ای شـبیه حرم‌سـراهای قدیـم در بالای تپـه‌ای بنا کرده و عـده‌ای از زنان جوان را که از میان دختران رعایای او دسـت‌چین شـده‌اند در آنجا گرد آورده اسـت. هیچ‌یـک از آنها حـق مراوده با شـهر ندارند و شـب‌ها بایـد به‌نوبه بر بالیـن آن پیرمـرد کشـیک داده، عزرائیـل را از نزدیکی وی دورباش بگویند! آنهـا در ایـن قفـس دلگیر به سـر می‌برنـد و بـه اینکه خـوراک و پوشاکشـان می‌رسـد و زنـده می‌ماننـد قانعنـد. وقتی‌که طراوت جوانی‌شـان زایل گشـت و از چشـم آن پیـر جهنمی افتادنـد، دوباره به مـزارع خـود بازمی‌گردند و در دنبال گاو و گوسـفند خویش می‌افتند و شاید هم بر زندگانی گذشته حسرت می‌خورنـد، زیراکه طعـم آزادی و آزادگی و محبت حقیقـی و مهر خانوادگی به مذاق آنها نرسـیده اسـت.

این نمونه‌ای از اسارت زنان ایرانی است.

حالا هم که تنها زیست می‌کنم و نان‌آور خودم هستم و با متجددترین محافل سـروکار دارم باز آن مغاک ژرفی را که در جامعهٔ مـا میان زنان و مردان وجود دارد به چشـم می‌بینم و احسـاس نفرت و وحشت می‌کنم. در هر محفلی که زن‌ها در آن شـرکت دارند دامنهٔ صحبت از شـوخی‌های عـادی و موضوعات روزانـهٔ خانگـی تجـاوز نمی‌نماید و اصـولاً حضور یـک زن کافی اسـت که موضوع صحبت را برگردانده، به مسـائل کوچک و ناچیز زنانه بکشـاند.

چرا؟ برای اینکه زن‌ها را نادان و ناقابل‌تر از آن می‌دانند که با آنها در مسـائل کلـی اجتماعـی گفت‌وگـو کنند. قانـون هم تصـور آنهـا را تأییـد می‌نماید، زیراکـه هیچ‌گونـه حقی بـرای زنـان در فعالیت‌هـای اجتماعی قائل نشـده و آنهـا را ازهرجهت تابع مردهـا و درحقیقـت ضمیمهٔ مردها قرار داده اسـت. الان این‌همه سـروصدا که در اطـراف انتخابات به راه افتـاده و تمام مردهای

اجتماعی را به فعالیت واداشته است هیچ‌گونه توجهی به جانبِ زنان ندارد، زیراکه زن‌ها نه‌تنها حق وکیل‌شدن ندارند بلکه حق انتخاب وکیل نیز از آنها دریغ شده است. آنها باید برّه‌وار نگران اوضاع اجتماعی باشند و به مردان ارتجاعی پوسیده اجازه دهند که کرسی‌های مجلس را غصب نموده، برای آنها قانون‌های حق‌شکن بگذارند و آنها را از هر مزیت اجتماعی محروم بگذارند.

این حقوق پایمال‌شدهٔ بانوان ایران فقط وقتی به دست می‌آید که اجتماع ما بر بنیاد عدالت استوار گردد و قوانین آن فقط به منظور پیشرفت بشریت وضع شود.

ازاین‌جهت بانوان ایران باید از این خمودگی و از این بی‌هوشی بیرون آیند و با مردانی که در مبارزهٔ اجتماعی فداکاری می‌کنند هم‌قدم گردند. من به سهم خودم به اشاعهٔ این فکر نجات‌بخش می‌پردازم و هم‌زنجیران خود را به جنبش آزادی دعوت می‌کنم... .

حزب تودهٔ ایران رهایی بانوان و برقراری حقوق اجتماعی و سیاسی آنها را یکی از مواد مرامنامهٔ خویش قرار داده است و برای به‌دست‌آوردن آن مبارزه می‌نماید.

امروز در بهترین خانواده‌ها اختلاف‌هایی میان زن و شوهر و بالنتیجه بی‌مهری‌هایی میان والدین و فرزندان آنها مشاهده می‌کنید که اگر در ماهیت آنها دقیق شوید، نفرت و انزجار شدیدی به شما دست می‌دهد.

چرا؟ **زیرا یگانه‌عاملی که در روابط اجتماعی و حتی در روابط خانوادگی ما حکم‌فرماست پول است.** در معاشرت، در رفاقت، در مزاوجت، پول است که تصمیم می‌گیرد. استعداد، لیاقت و کار هیچ‌گونه ارزشی ندارد و ملاک عمل نیست. تا وقتی که عدالت حقیقی در اجتماع ما حکم‌فرما نگردد و هرکسی نتواند به اندازهٔ استحقاق از مزایای اجتماعی بهره‌ور شود روابط اجتماعی ما اصلاح‌پذیر نخواهد بود. تاریخ نشان می‌دهد که آغاز تبعیت زن از مرد روزی است که زن از لحاظِ اقتصادی استقلال خود را از دست داده، خانه‌نشین گردیده و نان‌خور مرد شده است.

در دورهٔ جاهلیت که قبایل فقیر دخترهـای خود را زنده‌به‌گور می‌کردند از همین جهت بـود که دخترهـا عضو فلج و سـربار قبیله بودنـد. پس **برای اینکه اسـتقلال زن‌ها تجدید شـود باید اسـتقلال اقتصادی آنهـا را تجدید کرد**، باید آنهـا را از این عقب‌ماندگـی بیرون آورد، با عقاید امروزی آشـنا سـاخت و بـه فعالیت اجتماعی واداشـت. وقتی‌که اسـتعداد و لیاقت میـزان مزایـای اجتماعی قرار گیـرد، وقتی‌که زن‌هـا در مبـارزهٔ زندگی عاجز و درمانده نباشـند، رابطهٔ پول که امـروزه یگانه‌رابطهٔ خانواده‌هاسـت جای خـود را به روابط معنـوی واگذار خواهد کـرد. دیگر این‌همه اختلاف فکر و عقیده میان زن و شـوهر وجود نخواهد داشـت. اگر اختلافی میان آنهـا روی داد و جدایی حاصل شـد، زن مسـتأصل نخواهد گشـت و کودکانش به دربـه‌دری نخواهند افتاد.

کسانی که زن‌ها را از حقوق سیاسـی محروم می‌دانند به دلیل مضحکی متوسل می‌شـوند و می‌گوینـد اگر زن‌هـا در امور سیاسـی مداخلـه نمایند، ممکن اسـت با شـوهران خویش اختلاف عقیده داشـته باشـند و از ایـن راه میان آنهـا اختلافی حاصل شود. به اینها جواب بگویید که چرا اصولاً دو نفر را که با یکدیگر اختلاف عقیده دارند و اسـتنباطات آنها در امور اجتماعی مشـترک نیسـت به مزاوجت هم اختیار می‌کنید؟ چـرا هماهنگی معنـوی را در نظر نمی‌گیرید؟

مـا امروز در اثر اینکـه زن‌ها را از غالب حقوق اجتماعی و کلیهٔ حقوق سیاسـی محـروم گذاشـته‌ایم نه‌تنهـا آنهـا را بیچـاره سـاخته‌ایم، بلکـه روابـط خانوادگی را فاسـد و متلاشـی گردانیـده و تقریباً نصـف افراد کشـور را بی‌حاصل گذاشـته‌ایم. اگـر بانوان ایـران در مبارزهٔ زندگی داخل شـوند، نیروی کار کشـور دوبرابر خواهد شـد، این‌همـه تباهی که معلول فسـاد روابط اجتماعی اسـت نابـود خواهد گردید و خوشـبختی به ما چهره خواهد گشـود.

[مادهٔ] ۳. تأسیس و افزایش مؤسسات حمایت مادران و کودکان بی‌بضاعت

متأسـفانه آمـاری در ایـران نیسـت تـا مادرانـی را که در موقـع زایـش می‌میرند، نوزادانـی را که چنـد روز یا چند هفته پـس از تولد نابود می‌شـوند، کودکانی را که هنـوز زندگانی را از سـر نگرفتـه، رنگِ مرده دارند و پس از چند سـال گرسـنگی و برهنگی چشـم از دنیا می‌پوشـند شـمارش کند.

امروز اکثریت بانوان ایرانی آن‌قدر استطاعت ندارند که در دورهٔ زایش به آسایش پرداخته، خود را در پناه پرستار بگذارند و نوزاد خویش را از آفت‌ها دور سازند.

ازاین‌جهت غالباً در گوشهٔ کلبه‌های کثیف، در پهلوی خواهرخوانده‌های خرافاتی، در دست قابله‌های بی‌سواد، بدون هیچ‌گونه وسایل آسایش و لوازم بهداشت وضع حمل می‌کنند. چه‌بسا که جان خویش را بر سر این کار می‌گذارند، چه‌بسا که معیوب می‌شوند، چه‌بسا که نوزادان خویش را از دست می‌دهند، و چون مقهور این حوادث مرگبار هستند، آنها را مربوط به قضاوقدر می‌دانند.

اصولاً تعداد نوزادها در کشور ما کم نیست، ولی عدهٔ نوزادانی که جان به در ببرند و عدهٔ اطفالی که به سن رشد برسند بسیار کم است، زیرا هزاران بلیه در کمین آنهاست که از فقر و تنگدستی ناشی می‌شود.

مدت‌هاست که از حمایت مادران و کودکان بینوا در کشور ما صحبت می‌شود و تاکنون هیچ اقدام قابل‌توجهی به عمل نیامده است. از اینکه فلان شخص پول‌دار چند لحاف برای چند مادر تهیه کند و فلان محتکر چند خروار ذغال به زنان بی‌خانمان جنوب شهر هدیه نماید، از اینکه ستون روزنامه‌ها از کرامت و سخاوت کسانی که یک‌چندهزارم اموال غارت‌شدهٔ ملت را به وی پس می‌دهند سیاه شود علاجِ درد نخواهد شد. باید این کمک‌ها به‌مراتب بیشتر از این و مرتب‌تر از این به عمل آید، باید بنگاه‌هایی برای اجرای این مساعدت‌ها تأسیس گردد، باید نام احسان و تبرع از روی این کمک‌ها برداشته شود. مادرهای بینوا هم اعضای این اجتماع هستند که در اثر نبودن عدالت اجتماعی به این روز افتاده‌اند، کودکان آنها را هم باید متعلق به اجتماع دانست، زیراکه اجتماع می‌تواند در آینده از نیروی کار آنها بهره‌مند شود.

پس دستگیری مادران و کودکان بینوا را باید وظیفهٔ اجتماع دانست و آن را به دلخواهِ چند نفر پول‌دار جاه‌طلب واگذار ننمود.

باید نتیجهٔ کار اجتماعی را به‌طوری عادلانه تقسیم کرد که سهمی از آن به ساختن آسایشگاه‌ها و زایشگاه‌ها و تیمارگاه‌ها اختصاص داده شود تا هیچ زحمت‌کشی از آیندهٔ خویش بیمناک نباشد و بداند که اگر بیمار شد، اگر معیوب شد، اگر موقتاً از کار بازماند، اگر صاحب اولاد گردید، جامعه از او و از فرزند

او پرستاری خواهد کرد و هیچ‌وقت مجبور نخواهد شد که جگرگوشهٔ خویش را مانند بعضی از مادران بینوا و بیچارهٔ ایرانی بر سر راه بگذارد و یا او را نابود کند.

حزب تودهٔ ایران در پی ایجاد جامعه‌ای است که این نعمت‌ها حقیقتاً در آنجا موجود باشد.

شما که عدالت اجتماعی را دوست می‌دارید و سعادت خود و فرزندان خود را خواهانید به حزب تودهٔ ایران کمک کنید.

اصلاحاتی که در این مرامنامه ذکر شده فقط در صورتی امکان‌پذیر است که آن اصلاح اساسی، یعنی ایجاد حکومت توده‌ای، عملی گردد، وگرنه تا وقتی که سرنوشت ملت در دست کسانی باشد که نفع آنها در ضرر توده است، متوقع اصلاحات نمی‌توان بود.

اینک چندین سال است که از تعمیم فرهنگ و بهداشت دم می‌زنند و تاکنون هیچ‌گونه اقدام شایانی در این باره به عمل نیاورده‌اند. اگر چند عمارت به نام فرهنگ و بهداشت در شهر طهران و چند شهر دیگر بنا کردند، برای آن بود که لااقل نصف قیمت آنها را بدزدند و جیب‌های خود را پُر کنند و نیز به‌این‌وسیله مردمان ساده‌لوح را بفریبند، وگرنه فرهنگ و بهداشت برای تودهٔ ایران، همان‌طور که سابقاً شرح دادیم، در حکم سیمرغ و کیمیاست.

ملتی که نان بخورونمیر هم ندارد، ملتی که افراد آن را از گرسنگی می‌کُشند، چطور می‌تواند متوقع فرهنگ و بهداشت باشد؟ **کسانی که نان ملت را از او گرفته و او را به این بینوایی انداخته‌اند، اگر از فرهنگ و بهداشت دم می‌زنند، واضح است که دروغ می‌گویند.** در زمستان سال گذشته که مردم بینوای طهران از بیماری تیفوس در گوشه‌های خیابان می‌مردند وزارت بهداری به پخش اعلانات و اشاعهٔ تبلیغات دروغ و صدور دستورهای غیرعملی قناعت می‌نمود و به همین دلخوش بود که نعش بیماران تیفوسی را بعد از نصف‌شب با اتومبیل بهداری جمع‌آوری کند و از چشم توده‌ای که همین مرگ وحشتناک را در کمین داشت دور بدارد.

وزارت بهداری دستور می‌داد که برای احتراز از بیماری تیفوس باید نظافت را مراعات کرد و از ازدحام در یک نقطه دوری نمود. اما این دستور را برای کدام

ملـت صادر می‌کرد؟ مگر نمی‌دانسـت که اکثریت مردم ایران هیچ وسـیلهٔ نظافت ندارنـد و حتـی لبـاس خـود را نمی‌تواننـد ده روز بـه ده روز بلکـه ماه‌به‌ماه عوض کنند؟ مگر نمی‌دانسـت که مردم بینوای این کشور هر ده بیست نفر در یک سوراخ زندگـی می‌کنند؟ پس این دسـتور غیرعملی را برای چه صـادر می‌کرد؟ فقط برای اینکه جنبهٔ ظاهـر را حفظ نماید و مردم سـاده‌لوح را بفریبد.

امسـال هـم، تا وقتـی که فرصـت باقی بـود و هنوز زمسـتان اعلام خطـر نکرده بود، هیچ سـروصدایی از وزارت بهداری برنخاسـت و فقط وقتی‌کـه باد پاییزی از سـرمای فقیرکُش پیام آورد و برف کوهسـار قیافهٔ مهیب زمستان را به بینوایان نشان داد، تشکیل کمیسـیون‌ها و تنظیم بودجه‌ها آغاز شد و چند نفر که از زندگانی توده به‌کلـی بی‌خبرند و جز کاغذبـازی اداری به چیـز دیگر معتقد نیسـتند و وظیفه‌ای جـز رفع تکلیف برای خـود نمی‌دانند برای مطالعه در بیمـاری تیفوس و جلوگیری آن انتخاب شـدند. نتیجـهٔ مطالعات آنها چه‌وقت معلوم خواهد شـد؟

ـ وقتی‌که زمستان به سر آمده و بیماری تیفوس کشتار خود را به پایان رسانده است.

نتیجهٔ مطالعات آنها چه خواهد بود؟

ـ همان نتیجه‌ای که در سـال گذشته حاصل شـد، یعنی صدور چند ورقهٔ تبلیغاتی و چندین دستور غیرعملی.

مطالعات مذکور چه تأثیری در خزانهٔ ملت خواهد داشت؟

ـ واضـح اسـت که مبالغ گزافی از دسـترنج این ملـت بینوا به عناویـن گوناگون به جیب غارتگران سـرازیر خواهد شد.

اگـر راسـت می‌گویند باید مـرض را از ریشـه قطع کننـد و علت بـروز آن را که فقر و بیچارگی و کثافت و بی‌خانمانی اسـت از میـان بردارند و لااقل صابون را که اولین وسـیلهٔ پاکیزگی اسـت و فروش عمدهٔ آن در دسـت دولت است در دسترس تـوده بگذارنـد. اما آنهـا هرگز بـه چنین اقدامات اساسـی آغـاز نمی‌کننـد، زیراکه مصلحـت خویش را در ایـن نمی‌بینند. صابون وزارت پیشـه و هنـر باید در مقابل رشـوهٔ کلان به فـلان تاجر مفت‌خـور و به فـلان وکیل محتکـر فروخته شـود تا او

بهـای صابـون را در بـازار از قالبی چهار ریـال به قالبـی پانزده و بیسـت ریال بالا ببرد و توده را از داشـتن وسـیلهٔ نظافت محـروم بگذارد.

پـس اگر به چشـم تحقیق نگاه کنیم، باعث بروز و شـیوع تیفوس همان کسـانی هسـتند که خود را حامی بینوایان نشـان می‌دهنـد و ظاهراً بـرای جلوگیری تیفوس در تکاپو هستند.

نه‌تنهـا در این مـورد بلکـه در هریـک از بدبختی‌هـای اجتماعی که نظـر کنیم، همیـن حقیقـت وحشـتناک را خواهیم دید.

آن ایرانـی بینـوا که همیشـه در پی رنـج و در اندیشـهٔ نان و در خطر مرگ اسـت چگونـه می‌توانـد مجالی و ذوقـی بـرای فراگرفتن فرهنگ داشـته باشـد؟ **اگر تمام وسـایل آمـوزش هم مجانی شـود، تا وقتـی تودهٔ ایران اسـیر فقر و فلاکت اسـت و یک لحظـه فراغت نـدارد، به‌سـوی فرهنـگ نخواهد آمد.**

از طـرف دیگر باید دیـد ما از فرهنـگ چه می‌خواهیـم؟ آیا آموختـن خواندن و نوشـتن مقصـود نهایی اسـت؟ آیـا فرهنگ بـه همان معنی کـه در عـرض این ۲۲ سـال در نظرهـا بود اصولاً بـرای تودهٔ ایران مفید اسـت؟ اینها سـؤالاتی اسـت که جـواب آنها در اسـاس موضوع تأثیـر کلی دارد.

بـه نظر ما مقصود از تعمیم فرهنگ باید این باشـد که افکار تـوده را از انجماد و عقب‌ماندگی بیـرون آورده، آنها را با نظریات دنیای امـروز و مقتضیات دنیای فردا آشـنا سـازد. **افراد توده باید قبـل از هرچیز بـه وضعیت خود و وضعیـت جامعه‌ای کـه در آن زندگانی می‌کنند پی ببرنـد و محیط خود را بشناسـند، زیراکه تمام روابط آنها با یکدیگر و با جامعه بر اسـاس همین شناسـایی بنا خواهد شـد.**

اما تاکنون در کشـور ما به چنین معنایی توجه نداشـته و بلکه مفهوم مخالف آن را عملی سـاخته‌اند. توجه فرهنگ مـا تاکنون به این موضوع بوده کـه افکار توده را در اعماق قرون گذشـته فروببرد و خرافـات دوره‌های قدیـم را در کلّه‌ها نگاه دارد، دنیای جدید را از چشـم‌ها بپوشـاند و سـیر تاریـخ را نادیده انـگارد. در مدارس ما از هـر علمی برای دانش‌آمـوزان گفت‌وگو می‌کنند، مگر از علـم اجتماع. نه‌تنها از زمین بلکه از آسـمان، از مدار کواکب، از قران اختران، از تعداد ستارگان کهکشان

بـا دانش‌آموز صحبـت می‌نمایند، ولـی حاضر نیسـتند محیطی را که بـا او تماس دارد و زندگانی وی را می‌پرورانَد به او بشناسـانند.

از هر دانش‌آموزی بپرسـید که خسـوف ماه و کسـوف خورشـید چه علتی دارد، با کمـال خوبی به شـما توضیـح می‌دهـد و می‌داند کـه وقوع ایـن حـوادث را می‌توان پیش‌بینی کرد. اما اگر از او بپرسید که پارسال این یک صفحه کاغذ پنج شاهی قیمت داشت و امسال ۳۰ شاهی قیمت دارد، علت آن چیست، به‌کلی در جواب فرومی‌ماند و ایـن حادثهٔ اجتماعی را که با زندگانی او رابطهٔ مسـتقیم دارد نمی‌تواند درک کند.

او بـه این نکته پی نبرده اسـت که **اجتماع هم قسـمتی از طبیعت اسـت و مانند طبیعت دارای قواعدی اسـت که می‌توان آنها را تنظیم کرد و شـناخت.** ازاین‌جهت **دانش‌آموز ایرانی اگرچه در آسـمان‌ها بینا باشـد، در عالم اجتماع کور و کر اسـت** و نمی‌تواند محیطی را که در او تأثیر مسـتقیم دارد بشناسد.

نتیجهٔ آن چیسـت؟ نتیجهٔ آن این اسـت که نمی‌تواند در محیط خود تأثیر نماید و آن را تغییر داده، زندگانی خویش را گوارا سـازد.

چـرا چنین اسـت؟ زیراکه منافع و مصالـح زمامداران ما چنین اقتضـا دارد. آنها می‌خواهنـد حـوادث اجتماعی برای تـوده در حکم معمـا باشـد و هیچ‌وقت توده تصـور ننماید که حـوادث ناگوار اجتماعـی را می‌توان پیش‌بینـی و جلوگیری کرد.

ازاین‌جهـت نه‌تنها شناسـایی صحیح اجتمـاع را به‌کلی از برنامـهٔ فرهنگ خارج کرده‌انـد، بلکـه حتی‌المقـدور عقاید و افـکار غلطی را کـه از دورهٔ جاهلیت بشـر سرچشمه گرفته و به‌منزلهٔ سمّ افکار جوان است در کتاب‌های فرهنگ گنجانیده‌اند. ایـن کتاب‌ها باید شسـته شـود، صاحبان این افکار مسـموم بایـد از فرهنگ برکنار شوند، **فرهنگ باید در خدمت تودهٔ وسیع گماشته شود**، این است حقیقت مقصود و منظور حـزب تودهٔ ایران.

مطالب بالا در سه مادهٔ ذیل خلاصه شده است:

۱. اصلاحات اساسـی در امور فرهنگی و بهداشـتی و اجرای تعلیمات اجباری مجانی عمومی و تأمین اسـتفادهٔ تودهٔ ملت از کلیهٔ مؤسسـات فرهنگی و بهداشت

۲. تشویق و ازدیاد مؤسسات فرهنگی و هنرهای زیبا

۳. تدریس دروس سیاسی در مدارس متوسطه و عالی

[اقتصاد و مالی][1]

[مادهٔ] ۱. تعدیل مالیات‌ها با درنظرگرفتن منافع توده

[مادهٔ] ۲. وضع مالیات‌های تصاعدی و تعدیل نرخ سود

یکی از مزایای مالیات غیرمستقیم را در این می‌دانند که مؤدّی از پرداخت مالیات آگاه نمی‌شود و بالنتیجه درصدد اعتراض و تخطی از پرداخت برنمی‌آید. مثلاً سیگار و قماش که در انحصار دولت است به‌مراتب برای وی از قیمتی که به مردم می‌فروشد ارزان‌تر تمام می‌شود، اما دولت برای اینکه سودی از این عمل برده باشد چندبرابر قیمت تمام‌شده را بر مردم تحمیل می‌نماید و به‌این‌طریق یک مالیات غیرمستقیم از آنها می‌گیرد. کسی که سیگار یا قماش می‌خرد، چون قیمت تمام‌شده از میزان سود تفکیک نشده است، به این نکته برنمی‌خورد که مالیاتی می‌پردازد. ازاین‌جهت می‌گویند مالیات غیرمستقیم نسبت به مالیات مستقیم دارای مزیت است.

اما باید در نظر گرفت که این مزیت به سود ثروتمند و به زیان فقیر تمام می‌شود، زیراکه مالیات مذکور عموماً بر کالاهایی تعلق می‌گیرد که همه‌کس آنها را مصرف می‌کند و نیاز توانگر و درویش درمورد آنها با یکدیگر برابر است. نتیجه این می‌شود که غنی و فقیر با آنکه درآمدشان متساوی نیست، مالیات متساوی خواهند پرداخت. مثلاً تاجری که روزی ۶۰۰ ریال درآمد دارد مخارج سیگارش با مخارج کارگری که روزانه بیش از ۳۰ ریال مزد نمی‌گیرد تقریباً برابر خواهد بود.

ازاین‌جهت در کشور ما که قوانین به دست اقلیت ثروتمند و به سود آنها وضع می‌شود توجه خاصی به مالیات غیرمستقیم داشته‌اند.

مالیات مستقیم هم می‌توان گفت که فقط بر دوش مردم فقیر بار می‌شود، زیراکه فقط آنها هستند که نمی‌توانند از پرداخت آن بگریزند. بازرگانی که باید ده هزار تومان مالیات بپردازد با پرداخت ۲۰۰-۳۰۰ تومان می‌تواند آن را به هزار تومان و بلکه کمتر تنزل دهد، ولی دهقان بیچاره‌ای که باید مالیات صدی سه و

۱. ماده‌هایی که پس از این بخش آمده‌اند مربوط به عنوان دیگری هستند که خودِ عنوان جا افتاده است. از مقالهٔ بعدی («چه باید کرد؟» دکتر اپریم) می‌توان دریافت که این عنوان «اقتصاد و مالی» بوده است.

یا عوارض بپـردازد، جز اینکه چندین‌برابر میزان قانونی بر او تحمیل شـود چاره‌ای ندارد. فراموش نمی‌کنم که یکی از بازرگانان در سـه سـال قبـل معامله‌ای با دولت به مبلغ شـصت هـزار تومان منعقد سـاخت، اما رنـودِ خیراندیش طوری حسـاب کردند که بیش از ۱۷.۷۵ ریال (کسور این رقم قابل‌توجه است) مالیات بر او تعلق نگرفـت، و حال‌آنکـه در همان موقع به‌قـدری بر مرغ و خروس دهقانـان مازندران مالیات بسته بودند که آنها به‌تدریج از پرورش مرغ و خروس صرف‌نظر می‌نمودند.

در عرض این دو سـال اخیر، که بازار احتکار و سـفته‌بازی در اثر پیشامد جنگ رواج یافت و مایحتاج عموم در دسـت محتکرین می‌گشت، ثروت‌های سرشاری به‌وسـیلهٔ غارت آخرین رمق بینوایان بـر اندوخته‌های نامشـروع پارازیت‌ها افزوده گردیـد و نرخ سـود تا حـد فوق‌العاده‌ای بـالا رفت، بـدون آنکه هیچ‌گونـه مالیات قابل‌توجهـی از بابت آنها عاید خزانـهٔ دولت گردد.

بـرای جلوگیـری از ایـن نتایج سـوء می‌تـوان به دو وسـیله متوسـل گردید: یکی اینکه اصولاً ایـن عملیات نابودکنندهٔ ملت را حتی‌المقدور ممنوع سـاخت و دیگر آنکـه بر هـر معامله‌ای که انجـام گیرد مالیات گـران و تصاعـدی تحمیل نمود.

صحبت این اقدامات از مدت‌هـا پیش برای فریفتن مردم رواج یافته، اما تاکنون هیچ کاری انجام نگرفته اسـت و تا وقتی که حقوق ما در دسـت کسـانی است که سـود آنها در زیان ماسـت اوضاع به همین منوال خواهد بود.

مـا بر علیـه ایـن بی‌عدالتی فاحـش مبـارزه می‌کنیم و بـر طبق مرام حـزب تودهٔ ایران از اولین قدم‌هایی که در راه اصلاح اوضاع اکثریت برداشـته می‌شود برقراری عدالت واقعی در مالیات‌های مستقیم و وضع مالیات تصاعدی بر درآمد و تعدیل نرخ سـود باید مورد عمل قرار گیرد.

[مادهٔ ۳. مبارزه بر علیه اسـتفاده‌های نامشـروع در کارهـای اقتصادی و بازرگانی، و تقویت انحصارهای دولتی

مـا، برخـلاف طرفـداران محتکریـن، معتقدیم که دولـت باید در امـور تجارتی مداخلـه نماید، و ازاین‌جهـت با تقویت انحصارهـای دولتی موافقیـم، زیراکه اگر سود سرشـاری که به جیب یک مُشت سـفته‌باز ریخته می‌شـود عاید خزانهٔ دولت

گـردد، بدیهی اسـت که بـه صرفهٔ تـوده خواهد بـود. از طـرف دیگر چـون دولت می‌توانـد بـه حوایج تـوده وقوف بیشـتر داشـته باشـد و در امـور تجارتـی نیز نظم اجتماعی را در نظر بگیرد، از هرج‌ومرج اقتصادی تا حدی جلوگیری خواهد شـد.

امـا انحصارهایی که در کشـور مـا برقرار گردید غالباً به سـود اشـخاص و به طریق نامطلوبـی صورت گرفت.

مقررات تجارتی که باید بسـیار قابلِ‌انعطاف باشـد به مقررات خشک و تغییرناپذیر اداری مبـدل شـد، سـرعت عمـل از بیـن رفـت، بوروکراسـی شـدید بـه وجـود آمد، کالاهـای انحصـاری بـه دسـت همان تجـار محتکـری کـه قاعدتـاً باید انحصـار بر علیـه خود آنها باشـد افتاد و از همه بدتر اینکه حسـاب قسـمت اقتصادی با حسـاب شـاه سـابق مخلوط شد.

غالبـاً کالاهـای دولتی را یکجـا به یک تاجر محتکـر می‌فروختنـد و او از روی این معامله نفع سرشـار می‌بـرد و به‌این‌طریق مقصود اصلی از انحصـار از میان می‌رفت. چون مقررات اداری موجب بطوء جریان عمل می‌گردید، موقع بسـیاری از معاملات پرسـود در اثر تأخیر تصمیم منقضی می‌شـد. چون کارمندان قسـمت اقتصادی بدون نظر به سـوابق و لیاقـت آنها و غالبـاً از میان پادوهای بازار انتخاب می‌شـدند، رشـوه و اختـلاس و هـزاران تقلـب دیگر رواج داشـت. هر معامله‌ای که برای شـاه سـابق به عمـل می‌آمد به خرج قسـمت اقتصادی و به نفع شـاه سـابق بود.

شاه سـابق جشن می‌گرفت، اثاثیهٔ آن را قسـمت اقتصادی از خارجه می‌خرید. شاه سابق کارخانه می‌خواست، خرید و نصب و سرپرستی آن با قسمت اقتصادی بود. شاه سابق قمارخانه می‌ساخت، بساط آن را قسمت اقتصادی تهیه و خریداری می‌کرد.

نکتـهٔ قابل‌توجـه ایـن اسـت کـه یـک مرتبـه یکـی از ادارات قسـمت اقتصـادی ناشـی‌گری کرده، کاغذی مبنی بر مطالبـهٔ بهای جنس به دربار نوشـته و برای امضای وزیـر فرسـتاده بود.

وزیـر عصبانـی شـده و ادارهٔ مذکـور را سـرزنش کـرده بـود کـه چـرا از دربـار مطالبـهٔ وجـه می‌نمایـد.

از ایـن جهت اسـت که قسـمت اقتصادی پـس از چندین سـال هنوز نتوانسـته اسـت و نخواهد توانسـت حسـاب خود را تحویـل دهد.

امـروز هـم وضـع ادارات آن قسـمت، کـه هرکـدام نـام جدیـدی گرفته‌انـد، به همین منوال اسـت و این تغییرات هرروزه و این تعویض سرسـری مسـئولین بیشتر باعث اختلال حسـاب و گم‌شدن رشـوه‌گیران و مختلسین می‌شـود. هیچ چاره‌ای جـز زیرورو‌کردن ایـن تشـکیلاتِ غلط نیسـت، این تشـکیلات فقط بـرای خاطر اشـخاص و برای تأمین دزدی آنها به وجود آمده اسـت. باید آنها را در هم ریخت. تشـکیلاتی داد که مبنی بر مصالح ملت باشد، تشـکیلاتی که به وجود رشوه‌گیران و مختلسـین ملوّث نگردد.

[مادهٔ] ۴. تأسـیس شـرکت‌های تعاونـی مصرف و تولیـد برای دهقانـان، کارگران، کارمندان و پیشـه‌وران

در قیمـت اجناسـی کـه مـا مصـرف می‌کنیـم دو عامل عمـده دخـل و تصرف می‌کنـد. یکی آن کسـی که برای تولید کالا سـرمایه می‌گذارد و دیگر آن کسـی که کالا را از تولیدکننده خریده، به ما می‌فروشـد، یعنی بازرگان. اولی به ادعای اینکه سـرمایهٔ خود را به کار انداخته متوقع منافع اسـت و توقع او در هیچ حدی متوقف نمی‌شـود، دومـی نیز همیـن ادعـا را دارد و توقع او هـم بی‌پایان اسـت. نتیجه این می‌شـود که اشـیای مورد مصرف بـه قیمتی چندین‌برابر بهای تمام‌شـده به دسـت مـا می‌رسـد، مخصوصاً که تاجـر اولی غالباً اجنـاس را میان چنـد تاجر کوچک تقسـیم می‌نمایـد و آنها هـم خرده‌فروشـی را به چندین واسـطهٔ کوچک‌تـر واگذار می‌کننـد، به‌طوری‌که جنس پیش از آنکه به دسـت مصرف‌کننده برسـد در چندین دسـت گردیـده و هرکس به نفع خـود بر بهای آن افزوده اسـت.

آیـا نمی‌تـوان این دو عامـل را از میـان برداشـت و لااقـل از تأثیر آنها کاسـت؟ ایـن فکر بـود که به خاطر کارگران رسـید و آنهـا را به حل این مسـئلهٔ حیاتی موفق گردانیـد. راه‌حلی که آنهـا پیدا کردند این اسـت:

اگـر مصرف‌کننـدگان بـا یکدیگر متحد شـده، هرکدام سـهم کوچکـی بگذارند و شـرکتی تأسـیس کنند و عده‌ای از کارگران یـا متخصصین دیگر را بـرای ادارهٔ آن اسـتخدام نمایند، می‌توانند مسـتقیماً بـه تولید اشـیا بپردازند و یا اینکـه اجناس را

از تولیدکنندهٔ اولی خریداری نموده، بدون منظورداشتن سود به کارگران بفروشند تا به‌این‌طریق منافع سرمایه و لااقل منافع واسطه‌های متعدد را، که باعث گرانی بها می‌شود، از میان ببرند.

این شرکت‌ها را شرکت تعاونی مصرف یا شرکت کئوپراتیو می‌نامند.

عموماً چون تأسیس چنین شرکتی که به منظور تولید باشد دشوار است و سرمایهٔ بیشتری لازم دارد، کارگران در اول به تأسیس شرکت تعاونی مصرف می‌پردازند و پس از آنکه شرکت قوت گرفت و وسعت یافت، تولید اجناس را نیز شروع می‌کنند.

شرکت تعاونی مصرف باید از تهیهٔ ضروری‌ترین مایحتاج شروع شود، از قبیل گندم، برنج، روغن، گوشت و غیره. مثلاً شرکت می‌تواند برنج را مستقیماً از زارعین گیلانی و ذغال را مستقیماً از دهقانان مازندرانی و روغن را مستقیماً از گله‌داران کرمانشاهی خریداری نماید و مغازه‌هایی باز کرده، آنها را در دسترس اعضای شرکت بگذارد و پس از چندی به تهیهٔ اشیای دیگر از قبیل کفش و کلاه بپردازد و اگر به اندازهٔ کافی وسیله داشته باشد، اصولاً به تأسیس کارگاه‌ها اقدام نموده، لوازم مذکور را مستقیماً تهیه نماید تا خیلی ارزان‌تر تمام شود.

شرکت تعاونی نه‌تنها از جهت قیمت اجناس دارای مزیت است، بلکه از تقلبات در جنس و در وزن نیز جلوگیری می‌نماید.

دو قاعدهٔ اساسی باید در شرکت تعاونی مراعات گردد:

۱. بر سرمایه‌ای که اعضای شرکت می‌گذارند نفعی تعلق نگیرد و نفع آنها همان تفاوت بها باشد که در اثر تأسیس شرکت در اجناس مورد مصرف حاصل می‌شود.

۲. تمام اعضای شرکت باید بدون درنظرگرفتن عدهٔ سهام آنها با یکدیگر برابر باشند و در ادارهٔ امورِ شرکت بیش از یک رأی نداشته باشند.

بعضی‌ها دربارهٔ شرکت تعاونی اظهارعقیده کرده‌اند که چون تفاوت بهایی که روزانه در مایحتاج صاحبان سهام حاصل می‌شود شاید آن‌قدرها به نظر آنها بزرگ نیاید، بهتر آن است که اشیای شرکت تعاونی نیز به قیمت بازار فروخته شود و تفاوت بها را شرکت در نزد خود ذخیره نموده، پس از هر شش ماه یا یک

سـال، به نسـبت خریدهایی که صاحبان سـهام کرده‌انـد، میان آنها تقسـیم کند تا مزیت شـرکت تعاونی بیشـتر بر اشخاص آشـکار گردد.

شـرکت‌های تعاونی نه‌تنها برای شـرکای خود منفعت دارند بلکه به‌تدریج باعث تعدیل بها شـده، قیمت بازار را به قیمت تمام‌شـده نزدیک می‌سازند و به‌این‌طریق تأثیر کلی و عمومی می‌نمایند.

این شرکت‌ها در ممالک دموکراسـی رواج یافته است و در کشورهای مترقی باز هم رو به کثرت و توسعه می‌رود و تأثیر فراوانی در اوضاع رقت‌بار مصرف‌کنندگان دارد. اما در ایران تاکنون طرفداری پیدا نکرده، زیراکه کسی در فکر اصلاح اوضاع نبوده اسـت. حـزب تودهٔ ایـران، از آغاز تأسـیس، به شناسـاندن این‌چنین شـرکت پرداختـه و بالاخـره بـه تأسـیس آن موفقیت یافته اسـت. مـا کارگران، کشـاورزان، پیشـه‌وران و کارمنـدان دولت را به شـناختن این شـرکت و درک مزایـای آن دعوت می‌کنیم تا در توسـعه و تقویت آن کوشـش بـه عمل آورند.

اصلاحاتـی کـه در اوضاع اجتماعـی ما باید به عمل آید شـمارش‌پذیر نیسـت. آنچه در مرامنامهٔ حزب تودهٔ ایران مذکور شـده اصلاحات اساسـی است و مربوط به عیوب و نقایصی می‌باشد که بیش از همه مورد شکایت توده است. ازاین‌جهت در پایان مرامنامهٔ خویش به ذکر سـه اصـلاح دیگر می‌پردازد.

[مـادهٔ] ۵. کوشـش در فراوانـی و ارزانـی خواروبـار و مبـارزهٔ شـدید بـر علیـه احتـکار و گرانـی

[مـادهٔ] ۶. مبارزه بر علیه اختـلاس و چپاول اموال دولتی و رشـوه‌خواری و هرگونه اسـتفادهٔ غیرقانونی از مقامات دولتی

[مـادهٔ] ۷. کم‌کردن میـزان اجاره‌بها و افزایش و سـاختن خانه‌های مخصوص برای کارگران و کارمندان جزء

مدت دو سـال و بلکه متجاوز از دو سـال اسـت که زمامداران ما هم در اطراف این اصلاحات سـروصدا راه انداخته‌اند، قانون گذرانیده‌اند، اختیارات خواسته‌اند، اعتبارات گرفته‌اند و اوضاع فلاکت‌بار ایرانی شاهد است که تاکنون هیچ نتیجه‌ای عاید ملت نشـده اسـت. چرا؟ **برای اینکه قانون در کشـور ما ضمانـت اجرا ندارد.**

چه کسانی باید قانون را اجرا کنند؟ همان کسانی که قانون بر علیه آنها حکم می‌کند، همان کسانی که جیره‌خوار قانون‌شکنان هستند و برای حفظ منافع آنها بر سر کار آمده‌اند. املاک و مستغلات در کشور ما در دست چه اشخاصی است؟ در دست وکلا، وزرا، مأمورین عالی‌رتبهٔ دولت و کسانی که نفوذ آنها این اشخاص را بر کرسی وکالت و مسند وزارت و صندلی ریاست نشانیده است. تا وقتی که اوضاع چنین است و ملت در اجرای قوانین حق نظارت ندارد، هیچ قانونی در اوضاع ملت تأثیر نخواهد داشت، وگرنه با همین قوانین امروزی هم ـ اگر به‌خوبی به موقع اجرا گذاشته شوند ـ بسیاری از نقایص را می‌توان برانداخت. تاکنون کدام محتکر را به سزای خویش رساندند و کدام مختلس بزرگ را عبرت دیگران ساختند؟ هرکس دزدی کرد و شکایت مردم از دست او زیاد بلند شد وی را از پُستی که دارد به مقام مهم‌تر و معتبرتری می‌گماردند تا بیشتر نفع برگیرد و بیشتر نفع برساند، چنان‌که این عمل را در وزارت خواروبار چندین مرتبه تکرار کردند.

قانون تعدیل مال‌الاجاره با آنکه درد مستأجرین را دوا نمی‌کرد و فقط حد توقفی برای ترقی اجاره‌خانه تعیین می‌نمود، بالاخره در مقابل اعتراضات مالکین تاب نیاورد و به طرح جدیدی که صددرصد به ضرر مستأجرین است مبدل گردید.

[...] ثابت می‌کند که **اصلاحات اجتماعی فقط وقتی امکان‌پذیر است که توده بر سرنوشت خویش مسلط باشد، یعنی بتواند ارادهٔ خویش را بر منصهٔ عمل نشانیده، مقاومت دشمنان را در هم [شکند]. این‌همه خواری‌دیدن و این‌همه رنج‌کشیدن به ما نشان داد که هیچ‌کس در فکر ما نیست و حق ما باید به زور خود ما گرفته شود و این قدرت فقط و فقط در اثر اتحاد و تشکیلات به دست می‌آید. ازاین‌جهت کلیهٔ ستم‌کشان اجتماع و طرفداران اصلاح را به حزب تودهٔ ایران، که مظهر اتحاد و تشکیلات توده است، دعوت می‌کنیم.**

پایان
آبان‌ماه ۱۳۲۲

چه باید کرد؟

تقدیم به روشنفکران و کارگران مبارز ملت ایران

تهران، اردیبهشت ۱۳۲۵، اپریم

برای تثبیت هرگونه نهضت مترقی و تضمین موفقیت آن در امور سیاسی و اقتصادی لازم است از یک اساس محکم، یعنی سازمان قوی انقلابیون، شروع به کار کرد.

من تأکید می‌کنم که:

۱. هیچ نهضتی بدون داشتن تشکیلات محکم و ثابت بین رهبران خود نمی‌تواند پایدار باشد.

۲. هرچه تودهٔ مردم که در مبارزات شرکت می‌کنند وسیع‌تر باشد، به همان میزان احتیاج ما برای چنین تشکیلات بیشتر می‌باشد.

لنین، چه باید کرد؟، ۱۹۰۳

تکمله

تاریخچهٔ کتابچه: چنان‌که در مقدمه نیز شرح داده شده است، این جزوه در چهارده ماه پیش، یعنی در آبان‌ماه ۱۳۲۴، نوشته شده و به‌طور خصوصی میان عده‌ای از رفقای شخصی و رهبران حزبی منتشر شده بود.

در آن تاریخ نویسنده فقط چهار ماه بود که پس از یک غیبت هشت‌سال‌ونیمه از ایران تازه به وطن خود مراجعت کرده بود و اطلاعات دقیق و مطمئن‌کننده‌ای دربارهٔ اوضاع اجتماعی آن نداشت. باوجوداین، مقتضیات محیط و نواقص حزبی به درجه‌ای بزرگ و آشکارا بود که خود را قادر و موظف دانست به اینکه چنین تفسیری دربارهٔ وضع سیاسی ایران بکند.

در آن موقع گرچه بیشتر رفقا و رهبران حزبی با مفاد آن موافق بودند، ولی انتشار آن را در آن زمان صلاح ندیدند و به این علت نویسنده از چاپ آن خودداری کرد.

در شهریورماه سال جاری، پس از آنکه وضع ایران تا اندازه‌ای آرام شده بود، نویسنده تصمیم به چاپ و انتشار آن گرفت. بنابراین کتابچه چاپ شد و در معرض فروش قرار گرفت. ولی در همان روز اول انتشار آن، مقامات حزبی، که از موضوع اطلاع پیدا کرده بودند، دستور منع فروش آن را صادر کردند. نویسنده نیز، نظر به اینکه خود را یک فرد باانضباط (دیسیپلینه) می‌شناخت، طبق دستور عمل کرد و از انتشار جزوه خودداری نمود، ولی در همان ساعات اول تعداد ناچیزی (در حدود ۵۰ نسخه) از جزوه‌ها، که به فروش رسیده بود، در انتشار و دست‌به‌دست‌گشتن باقی ماند.

لازم است تذکر داد که برخی از مقامات حزبی تنها به تحریم و منع انتشار این جزوه اکتفا نکردند و درصدد تعقیب نویسنده نیز برآمدند تا به‌اصطلاح درس عبرتی به او داده باشند، ولی خوشبختانه همان عللی که باعث این تعقیب بی‌مورد شد (یعنی تشکیلات غیرمنظم) پروندهٔ تعقیب را نیز در بوتهٔ اهمال و فراموشی نهاد و تعقیب بلااثر ماند.

در آن موقع عده‌ای حتی نظر داشتند که این عمل یک «پرووکاسیون» شدید بر علیه حزب است. شاید اکنون هم عده‌ای به همین عقیده باشند، ولی بی‌شک هر حرف درست و منطقی در یک محیط مورد انتقاد، که بیشتر پایه‌های آن

بـر «پرووکاسـیون»های بی‌مـورد قـرار گرفتـه اسـت، پرووکاسـیون خواهـد بـود. و به قـول لنین:

> هر شـخص باایمـان وقتی خیال می‌کند چیـز تازه‌ای برای گفتن و نوشـتن دارد، سـعی می‌کنـد آن را به نحوی تنـد و مؤثر و تبلیغاتـی Provocative اظهـار بدارد. به‌این‌طریق فقط اشـخاصی که عـادت کرده‌اند هر دو طرف را راضی نگه دارند پرووکاتور نیسـتند.

اکنـون بر همه روشـن اسـت که اکثـر مقاله‌هـا و کتابچه‌هـا و گفته‌هایـی که در ظرف این یک سـال اخیر دربارهٔ اوضاع سیاسـی کشـور و حزب نوشته شده است امروز کهنـه و مندرس و یا به عبارت فرنگی «دِمُده» شـده‌اند، حتی مقاله‌هایی که چندین روز پیش‌تر به قلم روشـنفکران و مسـئولین حزب نوشـته شده است امروز قابـل خواندن نمی‌باشـد. علـت اصلی وقـوع این وضع آن اسـت که نویسـندگان و گوینـدگان مـا اوضـاع واقعـی را از روی یک تئـوری صحیح و به نحـو منطقی و سیسـتماتیک تجزیه‌وتحلیل نکرده، بلکه تحت تأثیر احساسـات و عوامل غیرمهم واقـع شـده و پیش‌بینی‌های آنهـا به همین علت توسـط تاریخ تکذیـب گردید.

تنهـا افتخار نویسـندهٔ ایـن کتابچه در این اسـت که چهـارده ماه پیش تفسـیری دربارهٔ اوضاع سیاسـی کشـور و وضع حزب نوشـته و پیش‌بینی‌ها و پیشنهاداتی در این زمینه نموده اسـت که هنوز قابل خواندن [اسـت] و ارزش مطالعه را دارد، زیرا پیش‌بینی‌های محتوی در آن همه توسـط وقایع اخیر به تأیید رسـیده و پیشـنهادات مزبور هنوز به جای خود برقرار [اسـت] و امروز تنها مسـئلهٔ زنـده و حیاتی حزب را تشـکیل می‌دهنـد. این افتخـار مدیون تئوری صحیح و سـبک علمـی و منطقی که نویسـنده به کار برده اسـت می‌باشد.

صحـت مدعای این رسـاله: امـروز، کـه در نتیجهٔ وقایـع اخیر ضربت و فشـار سـنگینی بـر تشـکیلات حزب تـودهٔ ایـران و سـایر احـزاب دسـت‌چپ وارد آمده اسـت، بر همه و حتی بـر نابیناترین افراد ثابت گردیده اسـت کـه تجزیه‌وتحلیل و پیش‌بینی‌های موجود در این کتابچه صحیح و بجا بوده اسـت. در صفحهٔ ۲۵ این

رساله نتیجه‌ای را که امروز به‌وضوح می‌توان دید گرفته شده است[۱] و نیز مندرجات صفحات ۵۰ و ۵۱ واقعیتی است که با وضع امروزی کاملاً تطبیق می‌کند[۲].

در اینجا باید تذکر داد که عدهٔ زیادی از روشنفکران حزبی نسبت به ضعف و نقص تشکیلات حزبی و لزوم تصفیهٔ جدی آن همیشه واقف بوده‌اند. بعضی از آنان نیز اجرای اصلاحات لازم را به نحوهای مخصوصی خواستار بودند، ولی آنچه را که نویسنده به آن اهمیت می‌دهد و برای خود امتیازی قائل است، زیرا می‌بینند دیگران به آن کمتر توجه نموده‌اند، این سه موضوع زیر می‌باشد:

۱. دسته‌بندی و متمایزکردن نواقص مهم، ارتباط‌دادن آنها با همدیگر و نشان‌دادن آنها به نحوی منظم و روی اصول منطقی

۲. گرفتن یک نتیجهٔ مثبت و عملی از استدلال‌های تئوریک دربارهٔ وضع سیاسی کشور و پیشنهاد تشکیل‌دادن یک پیش‌قراول (آوانگارد) مترقی، یعنی متشکل‌کردن افراد قابل‌اعتماد و تعلیم‌یافته و مبارز و باانضباط در یک سازمان بسیار محکم‌تر و منظم‌تر از آنچه وجود داشته

۳. لزوم شروع و اقدام به چنین عمل مثبتی در اوایل همین سال، یعنی هنگامی که این کتابچه در مرتبهٔ اول منتشر شد

صحت موضوع اول و دوم را گمان نمی‌رود هیچ فرد روشنفکر حزبی امروز انکار نماید، ولی در موضوع سوم ممکن است بعضی اشخاص باشند که هنوز تردید داشته باشند. باوجوداین، ما معتقدیم اگر در تاریخ انتشار این رساله اقدام به چنین عملی شده بود، تاریخ حزب و وضع افراد مترقی آن امروز صورت دیگری به خود می‌گرفت و اگر هیچ نتیجه‌ای هم نمی‌بخشید، لااقل عدهٔ زیادی از اشتباهات، که به علت ضعف تشکیلات و وجود افراد ناصالح در حزب به وجود آمده و منجر به تلفات بیجا گردید، اصلاً به وقوع نمی‌پیوست. همچنین روحیهٔ افراد حزب و شخصیت اجتماعی آنها در داخل و خارج کشور بسیار بالاتر و بهتر از امروز بود.

۱. منظور نتیجهٔ قسمت اول رساله است.

۲. منظور بخش «خصایص پیش‌قراول» است.

چرا از انتشار این جزوه جلوگیری کردند و به پیشنهادهای آن ترتیب‌اثری داده نشد؟

منظور از بحث این قسمت انتقاد بی‌ثمر از عملیات مورد انتقاد گذشته نیست، بلکه منظورْ تشریح علل اصلی اشتباهات گذشته است تا در آینده از آنها به‌عنوان اندرز تاریخ استفاده شود و از اشتباهات جدید جلوگیری گردد. هرکسی که کار کند، اشتباه هم می‌کند، و به‌قولِ‌معروف تنها کسی اشتباه نمی‌کند که کار نمی‌کند. پس اشتباه‌کردن و دچار خطا شدن عیب بزرگی نیست که قابل گذشت نباشد، ولی پندنگرفتن از اشتباهات گذشته و یک امر تجربه‌شده را از نو به‌آزمایش‌آوردنْ اشتباه و خطای غیرقابل بخشایش است.

علت‌های اصلی و مهمی که سبب ردکردن پیشنهادهای مندرج در این رساله گردید عبارت از اشتباهات مشروح در زیر می‌باشد:

۱. همه‌چیز تابع شرایط متغیر زمان و مکان هستند، جز خود ما: عدهٔ زیادی از روشنفکران و مسئولین حزبی، گرچه در تئوری می‌دانند که کلیهٔ مؤسسات و اجتماعات در گذشته و حال و آینده تابع شرایط متغیر زمان و مکان هستند، باوجودِاین، مؤسسات و تشکیلات خود را در عمل از این قانون کلی مستثنا می‌دانند. آنها خود را قانع کرده بودند که حزب تودهٔ ایران با همان تشکیلات خود قادر به به‌دست‌گرفتن زمام امور و اجرای برنامهٔ اصلاحی خود بود و به این علت به‌هیچ‌وجه راضی نبودند با دست خود دست به یک‌سلسله تغییرات اساسی در تشکیلات حزب و حتی در شکل حزب بزنند. این اشتباه اساسی را در آینده بی‌شک باید جبران کرد.

۲. اهمیت‌دادن فقط به تعداد افراد و ظاهر تشکیلات: اعضای حزب بیش از حد زیاد شده بود و هنوز هم این مسئله مورد ابتلاست. در تمام دمونستراسیون‌ها و جشن‌ها این عده در صفوف منظم در خیابان‌های شهر رژه می‌دادند و درنتیجه تأثیر مطلوبی در افراد غیرحزبی می‌کردند و دشمنان ما را به ترس و واهمهٔ بیش از اندازه‌ای وامی‌داشتند. متأسفانه همین عده و همین تظاهرات عدهٔ زیادی از خود ما و رهبران ما را به خود مشغول داشته بود و آنها را کاملاً مغرور و خاطرجمع بار آورده بود. رفقای ما قانع شده بودند که همین عده با همین تشکیلات برای موفقیت در مبارزات سیاسی کافی می‌باشند. علت این اشتباه این بود که آنها

برای تشکیلات اهمیت ثانوی قائل شده و نمی‌دانستند که با این صورت اگر حزب اقدام به فعالیت‌های بزرگی نماید، کوچک‌ترین مقاومتی از طرفِ قوای ارتجاع ستون‌های آن را به هم خواهد زد. (صفحهٔ ۲۲ و ۲۳ همین رساله[۱])

رفقای ما فرمول راندمان سیاسی یک تشکیلات را، که $R=QO^2$ است، در عمل به‌این‌طریق حساب می‌کردند: $R=Q^2O$. یعنی به‌جای اینکه راندمان سیاسی (R) مبارزات را مساوی تعداد افراد تشکیلاتی (Q) ضرب در مجذور نیرو و قدرت تشکیلات (O) بدانند، برعکس، این راندمان را مساوی مجذور تعداد افراد تشکیلاتی ضرب در نیرو و قدرت تشکیلات افراد به‌طور ساده می‌دانستند و حتی در برخی موارد از این مقدار قدرت تشکیلات جذر می‌گرفتند. (برای تشریح بیشتر این موضوع مراجعه کنید به مقالهٔ دوم، صفحهٔ ۳ تا ۹، شمارهٔ چهارم، مجلهٔ مردم، سال ۱۳۲۵)

۳. پی‌نبردن به فرق میان مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها و مبارزات سیاسی احزاب چپ: عدهٔ زیادی از روشنفکران و مسئولین حزب به فرق میان این دو مبارزه کمتر توجه کرده بودند.

مبارزهٔ اقتصادی اتحادیه‌ها آن است که تنها به منظور بهبودی شرایط زندگی کارگران و طبقاتِ بی‌چیز شروع می‌شود. شروع‌شدن این مبارزه به‌طور خودبه‌خود و بدون احتیاج به یک تشکیلات بسیار منظم است.

شرط ورود در این مبارزات تنها منافع اقتصادی واحد داشتن، یعنی مزدبگیربودن و کارگربودن، است. تاکتیک و روش کار آن نیز احتیاجی ندارد که مطابق یک نقشهٔ صحیح و منظم پیش برود، بلکه طبق احتیاجات روز تنظیم می‌گردد.

درصورتی‌که مبارزهٔ سیاسی احزاب پیشرو و چپ نه‌تنها در مرام و تئوری با مبارزات اتحادیه‌ای فرق دارد، بلکه شرایط افرادی که در آن وارد می‌شوند نیز چیز دیگری است. این افراد گذشته از منافع اقتصادی واحد باید فهم و شعور

۱. منظور بخش «جنبهٔ سیاسی شرایط فعلی» در قسمت اول رساله است.

سیاسـی کامل داشـته باشـند و مبارزات اقتصادی اتحادیه‌ها را با دنبال‌کردن آن در وجههٔ سیاسـی آنها به موفقیت برسـانند.

بـرای مبارزات سیاسـی حزبی، برعکسِ مبـارزات اتحادیه‌ای، نقشـه‌های منظم و طولانی لازم اسـت. شـروع این مبارزه برخـلاف آن دیگری خودبه‌خود نیسـت، بلکـه تنها تعمداً از راه ایجاد یک شـعور سیاسـی کامل ایجـاد می‌گردد.

به‌هرجهت چون فرق‌های اساسـی میان این مبارزه درک نشده بود، خیال می‌شد کـه مبارزهٔ حـزب همان مبارزهٔ سیاسـی اسـت، غافـل از اینکه در مـرام و تئوری و طرز عمل (نداشـتن نقشـه) و تشـکیلات عیناً خواص مبارزهٔ اقتصادی را دارا بود.

وانگهـی اگـر عـده‌ای از افراد بـه بعضی نواقـص نهضت پـی می‌بردنـد و تذکر می‌دادنـد، در مقابل نه‌تنها اقدامی نمی‌شـد، بلکـه گمان می‌کردنـد تغییرات لازم در تئوری و نقشـه و تشـکیلات خودبه‌خود صورت خواهد گرفـت. غافل از اینکه شـرایط مبارزهٔ سیاسـی باید عمـداً ایجاد شـود. این نیز اشـتباه بزرگی بـود که باید به جبـران آن پرداخت.

۴. تکیـه به جریانات بین‌المللی: عده‌ای از مسـئولین و رهبران حزبی نیز بر این عقیـده بودند کـه اگر وضع خود حزب نیـز کاملاً رضایت‌بخش نباشـد، جریانات بین‌المللـی که دنیـا را به طرفِ ترقـی و تعالی می‌کشـاند آن را از بحران‌ها خلاص خواهـد کرد و به مقصود خود خواهد رسـانید.

اگرچه کسـی نمی‌تواند اهمیت اوضـاع و جریانات بین‌المللی را برای کشـوری ماننـد ایـران از نظـر دور نمایـد، مع‌هذا امـروز بر همه واضح شـده اسـت که هر حـزب مترقی و پیشـرُوی باید در وهلهٔ اول متکی به نیرو و قدرت خود باشـد، زیرا مقـدار و درجهٔ اسـتفادهٔ هر حزب از جریانـات بین‌المللی، اعم از سـرمایه‌داری و سوسیالیسـتی، به نفع خودش نسـبت مسـتقیم دارد با نیرو و قدرت خود آن حزب در وضـع داخلی آن. این اشـتباه نیـز باید جبران شـود، یعنی حزب بـرای تضمین موفقیت خود لازم اسـت در وهلهٔ اول متکی به نیروی تشـکیلات خود باشـد. این خـود آن را قادر به بـردن حداکثر اسـتفاده از جریانات بی‌المللـی خواهد نمود.

۵. در انتظار موقع عادی: علاوه بر اشتباهات فوق بیشتر افراد حزبی در بیشتر مواقع معتقد بودند که موقعْ غیرعادی بود و برای تغییراتْ مناسب نبود و نصیحت می‌کردند که لازم است منتظر بود تا یک وضع عادی پیش بیاید. روزی قضایای آذربایجان، روز دیگر وضع مجلس، و روز دیگر مسئلهٔ جدیدتر و بحرانی‌تری در سیاست ایران پیش می‌آمد. گاهی وضع حزب و زمانی شورای امنیتْ موقعیت غیرعادی نشان می‌داد. اغلب نمی‌دانستند که در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی کلمهٔ «عادی» هیچ معنایی ندارد. به انتظار وضع عادی نشستن بی‌شباهت به انتظار روز قیامت نیست، زیرا در هر زمان و مکانی می‌توان دلیلی برای «اوضاع غیرعادی است» تراشید.

در اینجا باید گفت که بیشتر روشنفکران حزبی، که امروز پس از وقایع اخیر تجربه‌آموخته‌تر شده‌اند و حملات شدیدی بر علیه مسئولین حزب می‌کنند، خود مرتکب اشتباهات فوق شده‌اند و می‌شوند.

این اشتباهات را اگر از هم‌اکنون هم متوجه باشیم و سعی در رفع آنها کنیم، موفقیت بسیار بزرگی در انتظار ما است. قدرتی را که ما در ایران ایجاد کرده‌ایم با یک‌چنین دقت‌ها و توجه‌های بیشتری بسیار وسیع‌تر و عظیم‌تر خواهد گردید و به‌طورکلی از کلیهٔ ضربه‌های اخیر نتیجهٔ مثبت گرفته خواهد شد.

اکنون چه باید کرد؟

قبلاً باید گفت که کاری را که هشت ماه پیش می‌توانستیم به‌آسانی انجام دهیم بی‌شک امروز به‌دشواری می‌توان انجام داد. عواملی که این اقدامات را دشوارتر از هشت ماه پیش می‌کنند عبارتند از:

۱. تضییقاتی که برای فعالیت‌های حزبی قائل شده‌اند که با بودن آن شرایط انجام‌دادن هر عمل سیاسی را سخت و دشوار گردانیده است

۲. حالت نیمه‌یأسی که به عده‌ای از اعضا و حتی روشنفکران حزب دست داده است

ولی، با وجود همهٔ اینها، افراد مبارز حزب نباید دست‌وپای خود را گم کنند و از آینده مأیوس نباشند. راستی این ما هستیم که از نو جادهٔ آزادی را در ایران هموار

خواهیم کرد و به این سِیلی که در تمام جهانْ پستی‌ها و بدبختی‌ها را می‌شوید و می‌بَرَد دهانهٔ رودی باز خواهیم کرد و به حدت آن چیزی خواهیم افزود.

بدون فوت وقت باید به پیشنهادهای مندرج در این جزوه و آنچه دیگران به‌طور منطقی به فکرشان می‌رسد عمل گردد. گرچه دو عامل فوق عملیات ما را در این روزها دشوار می‌سازند، ولی درعین‌حال از لحاظِ داخلی حزبْ اوضاع برای پیش‌آوردن تغییرات اساسی بسیار مناسب‌تر از گذشته است. یعنی گوش مسئولین حزبی در نتیجهٔ آنچه گذشته است به حرف «پرووکاتور»های حزبی آشناتر شده است.

به نظر این نویسنده، همان‌طور که بارها در این جزوه هم اشاره کرده است، لازم است به این نکته توجه کرد که مرحلهٔ اول مبارزهٔ ما، که عبارت بوده است از تبلیغات و تعلیمات کلی، به نحو خوبی انجام داده شده است و این عملیات مرهون زحمات و فعالیت‌های رهبران و مسئولین کنونی حزب است و لازم است همه از فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر آنان قدردانی کنیم، ولی درعین‌حال لازم است متوجه شد که اکنون وقت شروع‌کردن مرحلهٔ دوم فعالیت‌ها و مبارزه‌ها می‌باشد، یعنی مدتی هم دیر شده است.

این مرحله از مبارزه را، که عبارت از متشکل‌کردن بهترین و بااعتمادترین و مبارزترین افراد حزبی در یک تشکیلات منظم و مرتب به نحو مشروح در این جزوه است، لازم است هرچه زودتر شروع نمود.

این مسئلهٔ حیاتیِ روز است.

رُل این عدهٔ پیش‌قراولان (آوانگاردها) همان خواهد بود که در این جزوه تشریح شده است. یعنی این عده پس از تعلیم خود طبق یک تئوری سیاسی منطقیْ نقشه‌های کوتاه‌مدت و درازمدت عملی و مثبتی ریخته، و تمام عناصر چپ و مترقی و ناراضی اجتماع را از روی آن نقشه‌ها و به‌وسیلهٔ تشکیلات منظم خود رهبری خواهند کرد. (به صفحهٔ ۴۱ تا ۴۳ این جزوه مراجعه شود.[۱]) شکل این

۱. منظور بخش «ماهیت تئوری سیاسی یک حزب مبارز و مترقی» است.

تشکیلات جدید چنان‌که گفته شده است ممکن است به یکی از دو صورت مندرج در صفحهٔ ۵۰ این جزوه درآید.[۱]

آنچه مهم است ایجاد یک نهضت متشکل دارای تئوری صحیح و نقشهٔ عملی و تشکیلات منظم برای رهبری کلیهٔ قوا و جبهه‌های آزادی‌خواه کشور ایران است.

چنین نهضتی کم‌کم جلبِ‌اعتماد عموم عناصر مترقی داخلی و خارجی را خواهد کرد و همه را وادار به احترام آن خواهد ساخت. شعار امروزی هر فرد آزادی‌خواه باید عبارت باشد از: تئوری صحیح و منطقی، نقشهٔ صریح و عملی و تشکیلات منظم و محکم. این تنها وسیله‌ای است که موفقیت آزادی‌خواهان را در ایران تأمین خواهد کرد.

این کار را ما هشت ماه پیش می‌توانستیم عملی نماییم، گرچه به همان اندازه اکنون عقب افتاده‌ایم، ولی باز هم ضرر را از هر جای آن بگیریم منفعتی است. هنوز هم دیر نشده است، ولی هرچه زودتر بهتر.

اپریم، ۲۴ آذرماه ۱۳۲۵

۱. منظور بخش «خصایص پیش‌قراول» است.

دیباچه

تقریباً شش ماه از تهیهٔ این رساله و پخش آن بین عده‌ای از روشنفکران و رفقای تهران برای بحث و انتقاد می‌گذرد. اغلب کسانی که این رساله را خوانده و مطالعه کرده‌اند با قسمت‌های مهم آن، و مخصوصاً قسمت سوم، نظر موافق داشتند، ولی چاپ و انتشار آن را در آن موقع مقتضی نمی‌دانستند. به‌علاوه ایراداتی به بعضی از قسمت‌های مذکور در قسمت دوم داشتند.

اکنون به نظر نویسنده موقع آن رسیده است که این رساله به چاپ رسد و در دسترس عموم گذاشته شود. اینک پس از حذف پاره‌ای از ملاحظات قسمت دوم و تغییرات مختصری در قسمت اول به چاپ و انتشار رساله مبادرت می‌شود.

قسمت سوم، که بدون شک مهم‌ترین قسمت این رساله است، همچنان به حالت اولیهٔ خود باقی است.

امید است که انتشار این رساله نتایج مفیدی که نویسنده از نگارش آن داشته و دارد در بین عناصر دست‌چپ کشور و مخصوصاً اعضای حزب توده ببخشد و موفقیت آنها را در مبارزهٔ سیاسی کشور تضمین نماید.

تهران، اردیبهشت ۱۳۲۵، اپریم

چه باید کرد؟

مقدمه

مبارزهٔ قوای مترقی این کشور را برای به‌دست‌آوردن قدرت می‌توان به سه دوره تقسیم کرد:

مرحلهٔ اول: در حدود چهار سال پیش، هنگام استعفای رضاخان، شروع شده و با تشکیل دولت قوام‌السلطنه خاتمه می‌یابد.

در این دوره، در نتیجهٔ تبلیغات پُردامنه و جدی بر علیه استبداد و فاشیسم و به طرفداری دموکراسی و آزادی‌خواهی، یک نهضت عمومی مترقی به وجود آمد. هزاران نفر که هرگز حتی اسم دموکراسی و سوسیالیسم را نشنیده و معنی آزادی کلام و آزادی مطبوعات را درک نکرده بودند یک نوع حس اجتماعی پیدا کردند. کارگران متشکل شده و دهقانان از خواب چندین‌صدساله بیدار شده و چشم به بی‌عدالتی‌هایی که به آنها می‌شد گشودند. و باید اذعان کرد که این نهضت نتیجهٔ پیشوایی حزب توده بوده که از هیچ شروع نموده و در مدت کم این پیشرفت درخشان را به وجود آورد.

اما از طرف دیگر باید قبول کرد که تشکیلات این حزب، چنان‌که لازمهٔ یک حزب مترقی و پیشوای تمام طبقات آزادی‌خواه است، قوی و متمرکز نبوده و در شرایطی که در مرحلهٔ اول آن را احاطه کرده بود جز این نمی‌توانست باشد. البته در ابتدا احتیاجی هم به چنین سازمانی نداشت.

مرحلهٔ دوم: حال آن موقع رسیده که نهضت عناصر دست‌چپ وارد مرحلهٔ دوم شود. در این مرحله آزادی‌خواهان باید صفوف خود را تنگ‌تر کرده و نقشهٔ عملی معین و مرتب طرح نموده، خود را برای مرحلهٔ سوم و آخرین مبارزه، یعنی مرحلهٔ عمل، آماده نمایند. مقصود ما از تنگ‌کردن صفوف در طی این مقاله [...] بیان خواهد شد. در اینجا فقط متذکر می‌شویم که این مقاله با اعتماد کامل به دو موضوع زیر نوشته شده:

۱. تشکیلات کنونی حزب به اندازهٔ کافی محکم و قوی نمی‌باشد و باید تغییرات اساسی در این تشکیلات به وجود آید که حزب را برای عمل آماده نماید.

۲. باید هرچه زودتر بدون فوت وقت به این اقدام شروع کرد. علت این عجله و فوریت این است که در حالت کنونی اغلب امور کشور در یک حالت تغییر و تحول می‌باشد، یعنی در اثر جنگ که منجر به استعفای رضاخان شد یک ضربهٔ شدیدی به پایه و ارکان مؤسسات استبدادی کشور وارد آمد، به نحوی که اغلب آنها هنوز در یک حالت تزلزل می‌باشند. حالا که جنگ خاتمه پیدا کرده است محافل داخلی و خارجی ارتجاع با تمام قوا سعی می‌کنند که این اوضاع متغیر کنونی را به نحوی تثبیت نمایند که همان رژیم استبدادی سابق با لباس قشنگ دموکراسی در مملکت حکم‌فرما شود. به این علت باید هرچه زودتر، قبل از تثبیت اوضاع کنونی، تمام آزادی‌خواهان و ستمدیدگان دور هم جمع شوند و یک جبههٔ متحدی بر ضد قوای ارتجاع تشکیل دهند.

برای کسانی که خود را سوسیالیست می‌شمارند دلیل دیگری برای فوریت و اهمیت این اجتماع و اتحاد موجود است، اگر بتوانند حالا، یعنی پیش از تثبیت اوضاع و استقرار یک رژیم ثابت، صفوف خود را محکم کنند و جبههٔ آزادی‌خواه مردم را رهبری کنند، نه‌فقط خواهند توانست که رژیم دموکراسی را به وجود آورند، بلکه زمینه را حاضر خواهند کرد برای تبدیل سریع آن به رژیم سوسیالیستی. به‌هرحال واضح است آن کاری را که امروز نسبتاً به‌آسانی می‌توان انجام داد، چون‌که اوضاع ثابت نیست، وقت زیادتر و رنج بیشتر می‌خواهد هنگامی که وضعیت تثبیت شود. فوریت امر در اینجاست.

در این رساله گاهی بحث از ضعف و نواقص سازمان کنونی حزب توده می‌شود، به این علت که تا نواقص این سازمان رفع نشود، آن را برای عمل به حرکت نمی‌توان انداخت و منظور از این رساله بیشتر پیش‌بینی مرحلهٔ عمل است، بااین‌وصف در اینجا باید خاطرنشان کنیم که انتقادات ما به امید کارسازی است نه کارشکنی، و از قلم یکی از اعضای نهضت دست‌چپ و دوست حزب توده است نه از طرفِ یک دشمن. این رساله به این منظور نوشته شده که با طرزی روشن و سبکی علمی نقشهٔ عمل عناصر مترقی را در ایران نشان دهد. از ابراز احساسات، هرچه هم شدید بوده، در آن خودداری شده و از سخن‌پردازی و اطالهٔ کلام دوری جسته‌ایم. این رساله به سه قسمت می‌شود:

در قسمت اول به توصیف و تجزیهٔ وضعیت سیاسی درهم‌برهم کنونی و مسئلهٔ بزرگ امروز، که از این مطالعه نتیجه می‌شود، می‌پردازیم.

در قسمت دوم عملیات مهم‌ترین حزب دست‌چپ این کشور، یعنی توده، بحث و نواقصی که این حزب بزرگ برای حل مسئلهٔ روز و رفع احتیاج دارد تشریح می‌شود.

در قسمت سوم به طرح نقشهٔ عملی برای فعالیت عناصر مترقی به‌طور عام و حزب توده به‌طور خاص می‌پردازیم.

این نقشه بر روی نتایجی که از دو قسمت اول می‌گیریم بنا شده و برای رفع نواقص حزب و به‌عمل‌گذاشتن تغییرات لازم در سازمان و تاکتیک آن پیشنهاد می‌شود. درحقیقت جواب سؤالی است که در عنوان این رساله ایراد کرده‌ایم.

قسمت اول: شرایط کنونی

شرایط کنونی دارای دو جنبهٔ مهم است:

۱. وخامت اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی

۲. یأس و ناامیدی عمومی

۱. وخامت اوضاع فعلی:

محتاج به تذکر نیست که شرایط زندگی در ایران به طرز خیلی وخیمی ادامه پیدا می‌کند و بدون شک در هیچ جا، جز چند کشور مانند یونان، مصر، عراق و عربستان، تودهٔ مردم با چنین شرایط طاقت‌فرسایی مواجه نیست. همه‌کس شاکی است. همه‌کس ناراضی و در عذاب است. در همهٔ مردم حس یأس و بیچارگی رخنه کرده. همه از شرایط فعلی می‌نالند و راجع به آینده می‌گویند: «هیچ کار نمی‌شود کرد.» بدبختی و بیچارگی مردم آنها را از جست‌وجوی چاره مأیوس کرده و مأیوس‌بودن از راه چاره بدبختی آنها را تقویت می‌کند و این دور تسلسل روزبه‌روز به بدبختی و فلاکت آنها می‌افزاید. پیداکردن دلیل اینکه چرا ما به این روز افتاده‌ایم آسان است.

جنبهٔ اقتصادی شرایط کنونی: بالارفتن هزینهٔ زندگی، که اقلاً هشت‌برابرِ هزینهٔ زندگی پیش از جنگ شده، باعث شده که بیشتر خانواده‌هایی که عایدی آنها از راه حقوق و کارمزد حاصل می‌شود نتوانند مایحتاج زندگی خود را فراهم کنند. از طرف دیگر بسیاری از کارگران که در این چند سال برای متفقین کار می‌کردند به‌واسطهٔ ختم جنگ از کار بیکار شده و در جست‌وجوی کار در کوچه‌ها پرسه می‌زنند. فقر و فلاکت ناگفتنی ۸۰ درصد مردم این کشور و ثروت بی‌سابقهٔ یک دستهٔ کوچک تجار و سفته‌بازان، مقاطعه‌کاران و کارمندان عالی‌رتبهٔ دولتی، که بیش از یک درصد مردم این کشور هستند و در سال‌های جنگ که قیمت‌ها بیش از هزار درصد بالا رفتند منافع از شماره بیرون به دست آوردند، تضاد غریبی ایجاد کرده است. مقاطعه‌کاران به‌خصوص از خرج‌هایی که متفقین بدون ملاحظه برای ساختن جاده‌ها و عمارت‌های لازم صرف می‌کردند سودهای باورنکردنی بردند. نویسنده مقاطعه‌کاری را می‌شناسد که از یک مقاطعهٔ ۱۲۰ میلیون ریالی ۸۵ میلیون ریال سود برداشت، یعنی بیش از ۳۵ میلیون ریال خرج نکرد.

از همه راحت‌تر بعضی از وزرای فاسد و برخی از کارمندان عالی‌رتبهٔ دولت هستند که بدون ذره‌ای کارِ حسابی فقط با اخذ رشوه بار خود را برای همیشه بسته‌اند.

تودهٔ توسری‌خورده که می‌بیند این دستهٔ پلید و بی‌رحم و فاسد، اما ثروتمند، در میان این فقر و فلاکت عمومی در ناز و نعمت و در آخرین دستگاه‌های لوکس می‌غلتند، بی‌تردید از جا در رفته، خشم بر آنها غلبه می‌کند، ناسزا می‌گویند و شکایت می‌کنند، اما هیچ کار از دستشان برنمی‌آید.

در طی این چهار ماه اخیر یک بحران اقتصادی و مالی شدیدی که به وخامت اوضاع اقتصادی افزوده و سبب بیکاری و فلاکت عدهٔ زیادی از کارگران و صنعتگران شده است در مملکت حکم‌فرماست.

علل مهم این بحران عبارت است از:

۱. ازدیاد اجناس در بازار به علت واردات کثیر از آمریکا و انگلستان و تنزل در بهای کالاها

۲. تنزل در تقاضای مؤثر برای کالاها به علت ازبین‌رفتن خرج‌های متفقین در کشور و تنزل درآمد اشخاص حقوق‌بگیر

۳. ازبین‌رفتن بازار قسمت‌های شمالی کشور و مخصوصاً آذربایجان

۴. تیرگی اوضاع سیاسی که تجار را نسبت به آتیهٔ خود بیمناک نموده و وادارشان کرده کالاهای خود را، به هر قیمتی که شده، به فروش رسانده و تبدیل به اسعار خارجه نمایند.

باوجوداینکه در نتیجهٔ وقوع این بحران اقتصادی بهای بعضی از اجناس به درجهٔ قابل‌ملاحظه‌ای تنزل نموده است، فقط عدهٔ معدودی می‌توانند از این تنزل قیمت‌ها استفاده نمایند، چه درآمد مالی اغلب اشخاص به‌خصوص طبقات کارگر و پیشه‌ور به‌اندازه‌ای پایین آمده که نمی‌توانند حتی به قیمت ارزان فعلی مایحتاج اولیهٔ خود را تهیه نمایند.

جنبهٔ سیاسی شرایط فعلی: وضعیت سیاسی از وضعیت اقتصادی هم بدتر است. بعد از رفتن رضاشاه و به‌هم‌خوردن دیکتاتوری او رژیمی در ایران به وجود

آمـده که تمام انـواع حکومت‌های آنارشـی و دیکتاتوری و دموکراسـی و حکومت اشـرافی را در خـود جمع دارد. فسـاد و رشـوه در میـان کارمندان دولـت از بالا تا پاییـن به‌قدری رواج گرفته که آن را عایدی معمولی تلقی کرده و هرکسـی که کاری بـرای خود انتخـاب می‌کند آن را به حسـاب می‌آورد.

حکومت‌هایـی کـه تحت این رژیم پیدا می‌شـود نـه مایلند و نـه می‌توانند هیچ کار برای کشـور و تـودهٔ زحمت‌کش انجام دهنـد. مورد اطمینـان هیچ‌کس، حتی آنهایی کـه آنها را به روی کار می‌آورند و قصدی جز تقسـیم غنایـم دولتی ندارند، نمی‌باشـند. این حکومت‌ها قادر نیسـتند حتی حداقل تأمین سیاسـی که رضاخان در اثر سـرنیزه ایجاد کرده بود به مردم بدهند: همه‌کس می‌داند که مجلس شـورای ملـی پُر بـود از مردمـی که بـه انـواع وسـایل ضداجتماعـی ثروت‌هـای بی‌پایانی اندوخته بودنـد و هر دولتی که طبق تمایل اکثریت سـر کار می‌آمد لازم بود منافع این دسـته را حفظ نماید.

بهتریـن نمونهٔ بدبختی‌هایی که اکثریت فاسـد مجلس برای این ملت سـتمدیده پیـش آورده عملیـاتِ حکومـتِ سـه‌ـچهارماههٔ صدرالاشـراف اسـت. دولـت صدرالاشـراف فقـط برای ایـن روی کار آمد که آب‌های سیاسـت ایـران را گل‌آلود نمـوده، بـرای ماهیگیران میـدان باز کنـد. بدین‌معنی که در شـمال ایـران حوادثی ایجـاد کند و درنتیجه از یک طرف اسـتبداد مرکـزی را محکم‌تر نمایـد و از طرف دیگـر بـه تبلیغات ضدشـوروی مجال تظاهـر بدهد.

روزنامه‌های دسـت‌چپ همه توقیف شـدند و روزنامه‌های دست‌راسـت هرچه توانسـتند به ایـن تبلیغات کمـک نمودنـد. باید با کمال تأسـف ایـن حقیقت تلخ را قبـول نمود که این توطئـهٔ ارتجاعیون تا اندازه‌ای موفق شـد. عناصر دسـت‌چپ غافلگیر شـده و ضربات شـدیدی از دسـت ارتجاع خوردند. از حسـن شهرتی که مقامـات شـوروی در دورهٔ اشـغال ایـران در میـان مردم معمولـی پیدا کـرده بودند کاسته شـد و تبلیغات بی‌اسـاس و افتراآمیز مرتجعین کار خود را کرده، تا اندازه‌ای از حسـن ظنّ مردم نسبت به شـوروی‌ها کاست. این سلسـله‌حوادث از تیراندازی مترقب درخشـان به زندانیان تبریز شـروع شـد. در لیقوان کتک‌خوردن چند نفر از افراد حزب توده به دسـت نوکـران یکی از مالکیـن بزرگ و تیرانـدازی آنها به روی

دسته‌ای از افراد حزب که به همراهی بازرس دولتی برای کشف قضیه رفته بودند و کشته‌شدن چند نفر از دو طرف، در مشهد فرار افسرانی که به‌واسطهٔ عقاید سیاسی و آزادی‌خواهی محکوم به تبعید به جنوب و ناحیهٔ اشغالی انگلیس‌ها شده بودند و تبعید یک‌عده از افسران مرکز که به جرم داشتن عقاید دست‌چپی یا نپذیرفتن عضویت نهضت ملیِ سرلشکر ارفع در نظر امیران مرتجع ارتش محکوم شده بودند، کشتار و غارت و هتک ناموس افراد حزب توده در مازندران به دست قادی‌کلایی‌ها[1] به تحریک عمال سید ضیاء که حتی صدرالاشراف مرتجع هم در مجلس علناً اظهار کرد و تشدید حکومت نظامی که از زمان رفتن رضاخان مهم‌ترین ضربه در دست مرتجعین برای جلوگیری از انتشار افکار آزادی‌خواهی و سرکوبی آزادی‌خواهان است، همه جزئیات یک نقشهٔ کلی بود که از طرفِ عناصر مرتجع کشیده شده بود و در دورهٔ حکومتِ صدر به عمل گذاشته شد. حکومتِ صدر حوادث پیش‌گفته را، که خود وسایل ظهورش را ایجاد کرده بود، بهانه قرار داد و به‌عنوان اینکه حزب توده در خیال انقلاب است بنای حملهٔ مستقیم به عناصر چپ را گذاشت، روزنامه‌های منتسب به دست‌چپی‌ها را توقیف نمود، با یک‌دسته ژاندارم مرکز حزب توده را اشغال و هرچه در آن بود غارت کرد و بنای مرکز حزب را در اشغال نظامیان گذاشت، بسیاری از کارمندان مبارز حزب را تحت‌نظر قرار داد یا به زندان انداخت. حتی مصونیت پارلمانی وکلای توده را هم از تهدید و تعقیب پاسبانان راحت نگذاشت. دکتر کشاورز را یک سرگرد در روز روشن و در معبر عام و به‌سختی به کمک نظامیان خود با کمال جسارت و بی‌شرفی مضروب نمود، بدون اینکه کسی از او بازخواست کند که به چه عنوان با یک نفر نمایندهٔ مجلس با این وقاحت در ملأ عام این‌طور وحشیانه رفتار می‌کنی. چیزی که واقعاً تعجب‌آور است این است که درست هنگامی که قوای دول بزرگ دموکراسی آخرین دشمن آزادی بشر را به تسلیم بلاشرط مجبور نمودند، درست همان موقع، در ایران که با هیچ دولت دیگر سر

۱. این کلمه به‌صورت «قادی‌کلاهی‌ها» آمده بود که احتمالاً اشتباه است. «قادی‌کلا» نام روستایی در بابل است که از ترکیب «قادی» (برگرفته از نام ابراهیم قادی، مالک بزرگی که اراضی روستا در قدیم در اختیار او بوده است) و «کِلا» (در زبان مازنی به معنای روستا) ساخته شده است.

جنـگ نداشـت حکومت نظامی دست‌راسـت دیکتاتوری تشـدید شـد و همهٔ این کارها به این بهانه که توده درصدد شـورش اسـت انجام گرفت. بلـی! تاریخ اروپا در آسـیا تکرار می‌شـود، هرچه برای طبقات رنجبر و سـتم‌کش مشـکل اسـت که توسـط انقلاب یوغ آقایان خود را کنـار بیندازند همان اندازه برای مرتجعین آسـان اسـت که برای پیشـرفت مقاصد خـود به بهانـهٔ قیـام اجتماعی و مجـازی احزاب دسـت‌چپ فوراً اعلان خطر نمـوده و آخرین ذرهٔ آزادی توده را از آنها سـلب کنند.

در نتیجـهٔ این فعالیت‌هـای تحریک‌آمیز و منفور حکومتِ صـدر فرقهٔ دموکرات در آذربایجان تشـکیل، و با پشـتیبانی تـودهٔ زحمت‌کش بر علیـه حکومت مرکزی قیـام نمود. ایـن فرقـه باوجوداینکه بـا اشـکالاتی بـزرگ از قبیل کمی پـول و قطع روابـط تجارتی بـا بقیهٔ ایران و همچنین فقدان اشـخاص مجرب و باشـعور مواجه شـده اسـت، با کمال جدیت مشـغول تغییر و اصلاح اوضاع اقتصادی و سیاسـی شهرسـتان‌های آذربایجان شـده و نتایج مهم و مفیدی به دسـت آورده اسـت.

پس از صدر، حکیمی مأمور اجرای سیاست منحوس یک‌جانبه شد. روزنامه‌های دسـت‌چپ همچنـان در حالت توقیف باقـی مانده و کلوب‌هـای کارگران و حزب توده تحت اشـغال ژاندارمری بود، تا بالاخره بر همه‌کس واضح شـد که حکیمی، آن آدم پیـر و بـی‌اراده، خود را آلت دسـت سـید ضیاء و عمـال دیگر ارتجـاع قرار داده و به‌هیچ‌وجـه مایل و قادر به خلاص‌کردن خود از دسـت آنها نمی‌باشـد.

کم‌کـم تبلیغـات بر ضد حکیمـی و بر له قوام‌السـلطنه شـدت پیدا کـرد. در اثر ایـن تبلیغـات و برحسـبِ اقتضای اوضـاع بین‌المللـیْ حکیمی مجبور به اسـتعفا شـده و قوام سـر کار آمد. بـا برقرارکـردن روابط دوسـتانه بین ایران و شـوروی و با ابراز تمایل برای حل مسـالمت‌آمیز مسـئلهٔ آذربایجانْ قوام خدمت بزرگی به ملت ایـران کـرده اسـت و اغلب روشـنفکران امیـد دارند که قـوام همچنین به سیاسـت بی‌طرفـی خود ادامـه خواهد داد.

نکتهٔ مهمی که لازم اسـت در اینجا ذکر شـود آن اسـت کـه باوجوداینکه ظاهراً چنین به نظر می‌رسـد که پس از رفع شرّ منحوس مجلس چهاردهمْ قوام می‌تواند، اگر مایل باشد، تغییرات و اصلاحات اساسی در اوضاع اقتصادی و سیاسی کشور آورد، ولی درحقیقت مسـئله به این سـادگی نیسـت. انجام تغییـرات و اصلاحات

اساسی در اوضاع فعلی مستلزم مبارزهٔ شدیدی بر علیه قوای ارتجاعی چه در داخل و چه در خارج کشور می‌باشد. بنابراین چنین عمل احتیاج به فعالیت متمادی یک حزب قوی داشته و خارج از حدود قدرت و توانایی یک و یا چندین فرد می‌باشد. بدین‌علت نباید از یک فرد مانند قوام، اگر هم وی بهترین فرد این کشور باشد، انتظار زیاد داشت. او فقط می‌تواند با مهیاکردن زمینه برای اصلاحات اساسی کمکی به پیشرفت قوای مترقی کرده باشد. خودِ کارِ اصلاحات را لازم است نمایندگان یک حزب قوی و متشکل از راهِ کار در این حزب انجام دهند.

۲. یأس و ناامیدی عمومی

اکنون که جنبهٔ اول اوضاع فعلی یعنی وضع هرج‌ومرج و عدم رضایت عامه را موردِ بحث قرار دادیم، به مذاکرهٔ جنبهٔ دوم اوضاع کنونی، یعنی یأس و ناامیدی عمومی، می‌پردازیم.

چیزی که در این عدم رضایت، که اکنون عموم طبقات را گرفته، قابل‌ملاحظه می‌باشد عبارت از یأس و ناامیدی عمومی می‌باشد، یعنی عدم رضایت با یأس و ناامیدی توأم است. هرکه از اوضاع شکایت می‌کند فوراً می‌گوید «چه بکنیم؟ هیچ کار از دست ما برنمی‌آید».

علت این وضعیت تاریخ چندسالهٔ جامعهٔ ما می‌باشد. سال‌هاست که ایرانیان زیر لوای ظلم و ستم به سر برده و بر این عقیده شده‌اند که منافع دول بزرگ همسایه اقتضا می‌کند که این ملت در فقر و عقب‌ماندگی باقی بماند. موضوع دیگری که این حس بدبینی و یأس را تقویت می‌کند وعده‌هایی است که مقامات دولتی و احزاب پشت‌سرهم برای اصلاح اوضاع کشور به این ملت داده و هیچ‌یک را به عمل نگذاشته‌اند. درنتیجه امید سالیان همه به ناامیدی ختم شده و در دل مردم دیگر جا برای امیدهای تازه نمانده است، چه پشت‌سرهم اشخاص و احزاب بدون ذره‌ای حس مسئولیت وعده‌هایی داده‌اند، بدون اینکه کمترین خیال در عمل‌کردن آنها داشته باشند.

نتیجهٔ قسمت اول: واضح است که بزرگ‌ترین تکلیف یک حزب سیاسی این است که این حالت یأس و نومیدی را برطرف کرده و عدم رضایت عمومی را برای پیشرفت مرام خود به کار بَرد.

احساسات فردی در این زمینه باید در یک مجرای وسیع و قوی افتاده، در سیاست کشور حقیقتاً مؤثر شود. این کار نمی‌شود مگر به‌وسیلهٔ یک سازمان محکم و متمرکز که به پیشوایی لیدرهای متفکر و مصمم بتواند عدم رضایت مردم را به‌وسیلهٔ تشکیلات قوی خود تبدیل به یک ارادهٔ آهنین سیاسی کند. بزرگ‌ترین مسئلهٔ امروز این است که آیا چنین سازمانی به‌موقع ایجاد خواهد شد که ملت ایران را از این بیچارگی نجات دهد.

قسمت دوم

آیا حزب توده کافی برای اوضاع کنونی است؟

در قسمت اول این رساله به این نتیجه رسیدیم که اوضاع کنونی کشور ایجاد یک حزب آزادی‌خواه را، که دارای سازمان محکم و متمرکز و لیدرهای متفکر و مصمم است، ایجاب می‌کند. حالا باید دید آیا حزب توده دارای خواص و صفات مزبور هست یا نه؟

حزب توده تقریباً چهار سال پیش، پس از وقایع شهریور و ورود قشون‌های شوروی و انگلیس در کشور، تأسیس گردید. ظاهراً و رسماً این حزب بیش از یک حزب مترقی آزادی‌خواه (لیبرال) نیست که برای اصلاحات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تأسیس شده و فعالیت می‌کند. این نکته از کتابچهٔ مرامنامه و برنامه و نظام‌نامهٔ حزب تودهٔ ایران به‌خوبی آشکار می‌گردد.

طبق کتابچهٔ مزبور اصول مرام حزبی عبارت است از اینکه حزب توده «حزب طبقات زحمت‌کش یعنی کارگران، دهقانان، روشنفکران آزادی‌خواه و پیشه‌وران» بوده و طرفدار اصول زیر می‌باشد:

«استقلال و تمامیت ایران» و «همکاری دوستانه با کلیهٔ کشورهای آزادی‌خواه» و «استقرار حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی» و «یک دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز».

برنامهٔ حزبی نیز شامل مواد مهم زیر می‌باشد:

۱. مبارزهٔ سیاسی: مبارزه در راه استقرار رژیم دموکراسی و علیه رژیم دیکتاتوری و استبداد، تأمین استقلال قضایی، تساوی کامل حقوق اجتماعی بین کلیهٔ افراد ملت ایران

۲. کارگران: گذراندن قانون کار، تقلیل مدت کار، بیمهٔ اجتماعی کارگران، تأدیهٔ خسارات معالجه و نقص اعضا در نتیجهٔ حادثهٔ کار، تعطیلات و اعیاد و مرخصی سالیانه با دریافت حقوق، تساوی دستمزد کارگران مرد و زن

۳. دهقانان: واگذاری بلاعوض خالصجات و املاک قابل کشت دولت به دهقانان بی‌ملک، خریداری املاک بزرگ به‌وسیلهٔ دولت و واگذاری آن به دهقانان به‌اقساط، کمک‌های مالی به دهقانان بی‌چیز، اصلاحات اساسی درمورد تقسیم غیرعادلانهٔ محصول بین ارباب و رعیت و حذف عادات و قوانین مربوط به آن، از قبیل تقسیم بر طبق عوامل پنج‌گانه و امتیازات اربابی، تشکیل آموزشگاه‌ها و شعب بهداری در دهات، حفر قنوات و چاه‌های آرتزین و مبارزه بر علیه بیکاری

۴. پیشه‌وران: تشویق اتحادیه‌های تعاونی پیشه‌وران

۵. کارمندان ادارات و روشنفکران: تجدیدنظر در قانون استخدام کشور، استخدام افراد برحسبِ استعداد و تحصیل، تأسیس اتحادیهٔ کارمندان

۶. حقوق زنان: کوشش در توسعهٔ حقوق اجتماعی و برقراری حقوق زنان، تساوی حقوقی زوجین و تجدیدنظر در قوانین زناشویی و طلاق

۷. فرهنگ عمومی و بهداشت: اصلاحات عمومی در فرهنگ و بهداشت

۸. اقتصاد و مالی: تقلیل مالیات غیرمستقیم، وضع مالیات تصاعدی، تأسیس استقلال اقتصاد ایران

۹. عشایر: جبران خسارات مادی و معنوی که نسبت به عشایر وارد شده، تشویق افراد عشایر به زندگانی فلاحتی‌ـصنعتی

از اصول مرام و برنامهٔ حزبی مشروحه در فوق کاملاً پیداست که حزب توده، چنان‌که سابقاً هم ذکر شد، بیش از یک حزب مترقی آزادی‌خواه از قبیل حزب لیبرال انگلستان نیست و قسمت اعظم برنامهٔ آن در ممالک سرمایه‌دار دموکراسی از قبیل انگلستان و فرانسه و آمریکا به موقع اجرا گذاشته شده است.

قبلاً باید متذکر شد که حزب توده دارای محسنات زیادی می‌باشد که نباید در ضمنِ بحثی که در زیر از آن به عمل خواهد آمد فراموش گردد. مثلاً لیدرهای این حزب از بهترین و برجسته‌ترین افراد عالِم و روشنفکر کشور محسوب می‌شوند. این اشخاص با نوشتجات و نطق‌های خود تأثیرات خوبی در جامعهٔ ایران می‌بخشند، مرامنامه و برنامه‌ای را که آنها برای حزب توده تهیه کرده‌اند با اوضاع کنونی کشور و احتیاجات مبرم اهالی آن به‌خوبی منطبق است و این باعث شده که حزب طرفدار زیاد در بین طبقات ستم‌کش و مخصوصاً کارگرها و دهقانان و روشنفکران پیدا کند.

ضمناً در موقع خواندن ملاحظات زیر باید پیوسته در نظر داشت که حزب توده اولین تجربه‌ای است که در تأسیس یک حزب بزرگ مترقی در کشور عقب‌ماندهٔ ایران، که بیشتر اهالی آن بی‌سواد و از امور سیاسی کاملاً بی‌خبرند، به عمل آمده است. بنابراین هیچ نویسندهٔ منصف نباید این نکته را از نظر دور کرده و به‌سهولت بگوید که تأسیس حزب توده بیهوده و فعالیت‌های آن بی‌ثمر بوده است. منظور ما از تمرکزِ توجه به معایب حزب توده این است که بدین‌وسیله نقاط ضعف آن را که مانع از پیشرفت و موفقیت کامل آن می‌شوند تعیین، و یک طرح اصلاحی برای آتیهٔ آن بریزیم.

به‌طورکلی می‌توان اظهار داشت حزب توده دارای دو عیب اساسی است که مانع از پیشرفت کامل آن می‌شود:

۱. نداشتن یک نقشهٔ مثبت کار

۲. سازمان و تشکیلات ضعیف

۱. نداشتن یک نقشهٔ مثبت

بزرگ‌ترین نقصی که در طرز کار و پروپاگاند توده وجود دارد عبارت است از نداشتن یک نقشهٔ عملی صریح و مثبت. حزب اغلب در حالت دفاع می‌باشد، بیشتر مشغول جواب‌دادن به اتهامات و انتقادات وکلای فاسد دست‌راست و روزنامه‌های قوای ارتجاع می‌باشد. روزنامه‌های حزبی قبل از اینکه توسط حکومت نظامی توقیف شوند بیشتر اوقات خود را صرف جواب‌دادن به انتقادات و

اتهامات بی‌اساس مرتجعین می‌کردند. در بین مبارزات و مناظرات، که صفحات روزنامه‌ها را به‌این‌طریق پُر می‌کردند، علائم یک سیاست و نقشهٔ مثبت پیدا و مشخص نبود. یعنی کسی نمی‌توانست تشخیص دهد که حزب توده چه راهی را پیش گرفته و چه رویه‌ای را برای عملی‌کردن برنامهٔ خود اتخاذ کرده است.

درحقیقت می‌توان گفت که مرتجعین دست‌راست دائماً مشغول حیله و دسیسه بوده و طبق نقشه مشغول کار می‌باشند، درصورتی‌که روشنفکران دست‌چپ بیشتر وقت خود را صرف آن می‌کردند که در مقابل حملات مرتجعین از حقوق خود دفاع کنند، به نحوی که مقدار زیادی از فعالیت‌های حزب توده به‌منزلهٔ عکس‌العمل کارهای سید ضیاء و طرفدارانش می‌باشد.

البته باید تصدیق کرد که این مناظرات و این مباحثات دارای فواید زیادی می‌باشد، چه در نتیجهٔ آنها افکار و اذهان مردم روشن شده، از جریان امور سیاسی مملکت باخبر می‌شوند. از طرف دیگر نمی‌توان انکار کرد که تبلیغات کلی و مناظرات متفرقه به‌تنهایی برای یک حزب مبارز دست‌چپ کافی نیست. یک حزب روشنفکر دست‌چپ برای پیشرفت مرام خود احتیاج مبرم به یک پروگرام منظم و برنامهٔ کار دارد که طبق آن کارهای خود را روزبه‌روز و هفته‌به‌هفته انجام دهد. این برنامه‌ها که برای مدت کوتاه تنظیم می‌شود باید به نوبهٔ خود جزئی از یک نقشهٔ کلی و اساسی باشد که حزب برحسبِ شرایط موجود در کشور و بر طبق اصول خود طرح کرده و آن را گاهگاهی طبق مقتضیات وقت تغییر می‌دهد.

از فعالیت‌ها و روش حزب چنین استنباط می‌شود که لیدرهای آن این نوع نقشهٔ کلی و اساسی [را] در دست ندارند و درست پیش خود مطمئن نیستند که بالاخره زمام امور را چطور و به چه نحوی به دست خواهند آورد. باوجوداینکه به‌طور خیلی جدی مشغول فعالیت هستند، این فعالیت روی یک برنامه و پروگرام منظم صورت نمی‌گیرد. آنها مثل اینکه پیش خود می‌گویند که باید به همین نحو در هر طرف مشغول فعالیت و کارکردن بود تا روزی، یا از راه انتخابات و یا از راه یک قیام ملی، زمام امور را به دست خود گرفته و مرام حزبی را به معرض اجرا خواهیم گذاشت.

چنان‌کـه در مقدمـهٔ این مقاله نیز اشـاره شـده نویسـندهٔ این مقاله معتقد اسـت که مرحلـهٔ این فعالیت‌های کلـی و پروپاگاند غیرمنظم باید هرچـه زودتر به پایان برسـد و باید مرحلـهٔ جدیـدی را در تاریخ پیشـرفت حزبی شـروع کرد کـه در آن حزب را بر اسـاس نقشـهٔ معین و روشـنی، که در قسمت سـوم این مقاله مشروحاً بیان شـده اسـت، آماده نماینـد؛ برای عملیات مشـخص که منتج به دسـت‌گرفتن زمام امور کشـور خواهد شـد.

فقـدان یـک نقشـه و برنامـهٔ منظم و روشـن باعث آن شـده اسـت کـه لیدرهای حزبـی، کـه به‌طـور حتـم و روشـن از عملیـات و فعالیت‌هـای آتیـهٔ خـود اطلاع ندارنـد، گاهـی تهدیدهـای بی‌مورد بکننـد یـا قول‌هایی بدهنـد که قـدرت انجام آن را نداشـته باشـند. مثلاً موقعی کـه چاقوکش‌های سـید ضیاء مشـغول انداختن بمـب و نارنجـک در خانه‌های لیدرهای حـزب بودند روزنامه‌هـای حزب هر روز تهدیـد می‌کردند کـه اگر شـهربانی از این نوع عملیات شـریرانه جلوگیـری نکند، خود حـزب اقدامات لازمه را بـه عمل خواهد آورد. بالاخـره عملیات چاقوکش‌ها ادامـه پیدا کـرد و شـهربانی از آنها جلوگیـری نکرد، ولـی حزب مبـادرت به هیچ اقدامـی ننمـود. یـا اغلـب روزنامه‌هـا و لیدرهـای تـوده دم از قیام ملـی و انقلاب می‌زدنـد، درصورتی‌که بر همه واضح بود عناصر دسـت‌چپ بـرای انجام این کار به‌هیچ‌وجـه مهیا نبودنـد. در نتیجهٔ این نـوع تهدیدهای مبهم و قول‌های مشـکوک یک‌عـده از اعضـای حـزب و طرفدارانـش انتظار داشـتند که حزب تـوده به‌زودی شـروع به فعالیت‌های مهم انقلابی خواهد کرد و چون انتظارات آنها عملی نشـد، عـدهٔ کثیری مأیـوس و نومید شـدند. به‌علاوه حکومـت مرتجع صـدر تهدیدهای مزبـور را بهانه قرار داد تا توانسـت حکومـت نظامی را قوی‌تر نمایـد و تمام جراید آزادی‌خـواه را توقیف و کلوب‌هـای حزب و کارگران را ببنـدد؛ البته دولت به‌خوبی می‌دانسـت که حزب توده نـه مین دارد که انقـلاب نماید و نه بـرای انجام این کار حاضـر و مهیـا بود، ولـی، باوجودایـن، به تمـام دنیـا و اهالی کشـور می‌گفت که حزب تـوده امنیـت را تهدید می‌کنـد و اقدامـات جابرانهٔ دولت بـرای حفظ صلح و امنیت عمومی لازم اسـت.

۲. سازمان و تشکیلات ضعیف

طبق سازمان فعلی حزب توده اعضای آن اغلب در جلسات حوزه‌ای خودشان و گاهی نیز در میتینگ‌های عمومی برای بحث امور حزبی و مسائل سیاسی مملکت و برای شنیدن نطق‌های لیدرهای خود حاضر می‌شوند. اغلب آنها نه از نقشه‌های حزبی (در صورت وجود چنین نقشه‌هایی) باخبرند و نه برای عملی‌کردن نقشه‌های کمیتهٔ مرکزی تعلیم‌وتربیت می‌شوند. کمتر کسی از بین اعضا دارای وظایف مخصوص و معینی، چه در داخل و چه در خارج حزب، می‌باشد که به او محول شده است. این اعضا از گروه‌های غیرمتجانس تشکیل شده‌اند که هریکی برای منظور و مقصود مختص به خود در این فعالیت‌های حزبی شرکت می‌کند.

نکتهٔ خیلی مهمی که لازم است در اینجا ذکر شود این است که این سازمان ضعیف تنها سازمانی است که می‌توان در عمل بین تمام اعضای فعلی حزب داشت، چه حزب توده بیشتر جنبهٔ یک جبههٔ دموکرات و آزادی‌خواه دارد تا یک حزب، به این دلیل که توده در ایران تنها حزب مهم دست‌چپ می‌باشد و حزب دیگری وجود ندارد که در سمت آن واقع شده باشد. بنابراین همه‌نوع افراد، از آزادی‌خواهان تا سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، در آن پیدا می‌شود، یعنی گروه‌های غیرمتجانس دور هم جمع، و این حزب را تشکیل داده‌اند. مثلاً برخی از آنها دارای تحصیلات عالی می‌باشند، برخی دیگر کاملاً بی‌سواد هستند، دسته‌ای فقیر و بی‌پول و گروه دیگر متمول و بانفوذ است. به این افراد مختلف که برای منظورهای متفاوت وارد حزب شده‌اند نمی‌توان اسم حزب اطلاق کرد و لازم است به آنها همیشه به نظر جبهه نگریست.

دو نتیجهٔ مهم که از این نکتهٔ غیرقابلِ‌انکار گرفته می‌شود عبارت است از:

۱. از طرفی ماهیت حزب، یعنی وجود گروه‌های غیرمتجانس در آن، اجازه نخواهد داد که روابط محکم‌تر و قوی‌تری، یعنی سازمان دیگری به غیر از سازمان ضعیف فعلی، در بین آنها برقرار شود. به‌طور مثال باید گفت که جبهه‌های مترقی دیگری که تابه‌حال در ممالک اروپا از قبیل فرانسه و اسپانیا تشکیل شده است دارای سازمانی منظم‌تر و محکم‌تر از سازمان فعلی حزب توده نبوده‌اند

(مقصود سازمانی است که بین احزاب مختلف جبهه موجود بود و نه سازمان داخلی آن احزاب).

۲. از طرف دیگر بدیهی است که حزب توده با سازمان ضعیف فعلی نمی‌تواند موفق به اجرای برنامهٔ پسندیدهٔ خود بشود، چه واضح است که حزب، خواه برای موفقیت در انتخابات و خواه برای فعالیت‌های پارلمانی (اعم از اینکه در اقلیت و یا اکثریت باشد) و مخصوصاً برای فعالیت‌های غیرپارلمانی که گاهی ممکن است غیرقانونی نیز باشد، احتیاج به تشکیلات منظم‌تر و قوی‌تری دارد. تا این سازمان منظم برقرار نشده است، فعالیت‌های حزبی مانند سابق محدود به تبلیغات کلی خواهد شد. بالنتیجه موفقیت و پیشرفت آن نیز نسبت به کمیت اعضا و طرفدارانش خیلی کم خواهد بود، چه اگر حزب اقدام به فعالیت‌های بزرگ‌تری نماید، کوچک‌ترین مقاومت از طرفِ قوای ارتجاع ستون‌های آن را به هم زده و کارهایش را مختل خواهد ساخت؛ درحقیقت می‌توان حزب توده را با شکل و سازمان کنونی‌اش تشبیه به یک آلت بزرگ و درعین‌حال خیلی ظریف نمود که در حین عمل در دست رهبران خود شکسته خواهد شد.

در اینجا لازم است متذکر شد که موفقیت‌های جبهه‌های سیاسی اروپایی در مبارزهٔ سیاسی مرهون سازمان قوی و محکمی بود که در داخل بعضی از احزاب که عضو جبهه بودند موجود بود. بدون رهبری و فعالیت‌های این احزاب متشکلْ جبهه‌های دست‌چپ اسپانیا و فرانسه هیچ‌وقت موفق به پیشرفت‌های شایان خود نمی‌شدند.

پس می‌بینیم که از طرفی دایرنمودن سازمان منظم‌تر و محکم‌تری بین تمام اعضای فعلی حزب توده عملی نمی‌باشد و از طرف دیگر با تشکیلات فعلی هیچ‌وقت موفقیت‌های شایان و اصلاحات اساسی نصیب حزب نخواهد شد، درنتیجه باید پرسید «چه باید کرد؟».

به عقیدهٔ نویسنده تنها راه‌حل این مسئلهٔ مشکل عبارت است از تفکیک بهترین عناصر حزب که فعلاً یک اقلیت کوچکی بوده و تا درجه‌ای گروه متجانس تشکیل می‌دهند، به منظور برقرارنمودن تشکیلات قوی‌تر و محکم‌تر بین آنها. این اقلیت متشکل، چنان‌که در قسمت سوم این رساله به شرح خواهد رسید،

رُل مهـم رهبر و پیش‌قـراول بقیهٔ اعضای حزب و عناصر مترقـی و غیرحزبی را، که همچنین تحت سـازمان فعلی خودشـان باقـی خواهند ماند، بـازی خواهد کرد.

علاوه بر ضعف تشـکیلات و فقدان یک نقشـهٔ منظم و برنامـهٔ مثبتْ حزب توده دارای دو نقـص دیگر می‌باشـد کـه از قوت و نفـوذ آن می‌کاهد و بایـد در اینجا به آنها اشـاره شـود؛ این دو نقص تا اندازه‌ای طبیعی می‌باشـد، یعنـی خواه‌ناخواه در یک حزب دسـت‌چپ که تازه در مملکت عقب‌مانده‌ای مثل ایران تأسـیس شـده، پیدا می‌شـود. نواقص مزبور عبارت اسـت از:

۱. ورود اشخاص ناشایسته و عناصر ناپسند در حزب

بدیهـی اسـت وقتی‌کـه یک حـزب دسـت‌چپ تـازه در یـک مملکتی کـه برای قرن‌های دراز مسـکن اسـتبداد و میدان ارتجاع بوده است تأسیس می‌شود، عناصر مختلفـی بـه آن ملحـق می‌شـوند. بعضی از ایـن عناصر بـرای انجـام غرض‌های شـخصی به امیـد اسـتفاده‌بردن وارد آن می‌شـوند، و ایـن نوع اشـخاص نه‌فقط از شـهرت حـزب کاسـته و آن را بدنـام می‌کنند بلکـه مایـهٔ ضعف تشـکیلات کلی حزب نیز می‌باشـند. بدین‌علت لازم اسـت که لیدرهای حزب مرتبـاً عمل تصفیه را جـداً در حزب انجام داده و حزب را از شـرّ عناصر ناپاک کـه گاهگاهی وارد آن می‌شـوند رهایی دهند.

۲. انتسابات حزب به مقامات خارجی

اعتقـاد بیجای مردم به اینکه توده عامل سیاسـت شـوروی اسـت و هزینهٔ آن از طرفِ مقامات شوروی پرداخت می‌شود یکی دیگر از موانع عمدهٔ پیشرفت است. برای مردمی که کشورشـان سـال‌های متمادی تا انقـلاب ۱۹۱۷ عرصهٔ منازعهٔ بین دو امپریالیسـم انگلیس و روسیه اسـت باورکردن این قبیل تبلیغات ارتجاعی آسان اسـت. علتْ این اسـت کـه اکثریت مـردم این کشـور، که تـا چهار سـال پیشْ از کسـب اطلاعات و سـفر به اتحاد شـوروی محروم بودند و هنوز تغییرات اساسـی که در سیاسـت خارجی روسـیه پس از انقلاب حاصل شـده اسـت به‌خوبی درک نکرده‌انـد، گمـان می‌کنند کـه اتحاد جماهیر شـوروی مانند روسـیهٔ امپریالیسـت برای توسـعه و بسـط منطقـهٔ نفوذ خـود در ایران از هیـچ چیزی فروگـذار نخواهد کـرد. پس جای تعجب نیسـت کـه تبلیغات ارتجاعـی، که تـوده را (که یک حزب

مترقی اسـت و بالنتیجه دارای نظر مساعدی نسبت به روسیه است) عامل شوروی معرفی می‌نماید، در بین مردم بی‌سـواد پیشـرفتی کرده اسـت.

واضح اسـت که تبلیغات افتراآمیزِ ارتجاعْ اتهام انتسـاب به مقامات شـوروی را بـه هر حزب مترقـی خواهد بسـت، معذلک رهبران حزبـی نبایـد کاری بکنند که ایـن خیال باطل را تأییـد نمایند، برعکس باید مخصوصاً بکوشـند ثابت نمایند که حزب یک جنبش مسـتقل ملی اسـت که با تمام قـوای مترقی جهـان، خواه روس و خـواه انگلیـس و خـواه آمریکایی و فرانسـوی، متحد اسـت. با احـزاب مترقی و اتحادیه‌های کارگرهای کشـورهای سـرمایه‌داری باید روابط نزدیـک برقرار نمود تا اسـتقلال حزب را عیان و آشـکار کرد.

نتیجهٔ قسمت دوم:

نتیجه‌ای که از این قسـمت به دسـت می‌آید این اسـت که حزب توده با سازمان ضعیـف کنونی و تاکتیک‌های منفی و تدافعی‌اش برای عمل مهیا نبوده و نمی‌تواند از عهـدهٔ انجام کامل و مؤثر وظایفـی که اوضاع فعلی ایران به عهـدهٔ آن می‌گذارد به‌خوبی برآید. به عبارت دیگر توده آن حزبی نیسـت که، چنان‌که در پایان قسمت اول دیدیـم، اوضاع کشـور تقاضا می‌کند، یک حـزب قوی و باانضباط که توسـط افراد مصمم و روشـنفکر رهبری شـده، بتواند از نارضایتی عموم آن‌طور که شـاید و بایـد اسـتفاده کند [...][1] بـا این سـازمان و تاکتیک‌هـا توده نقش مهـم و مؤثری در سیاسـت ایـران بـازی کند و این خیلـی بعید به نظر می‌رسـد، به علـت توانایی و لیاقـت خـودِ آن نخواهد بود، بلکـه اوضاع سیاسـی جهان، علی‌رغـم نواقص و ضعف توده، ممکن اسـت آن را به جایـگاه قدرت براند.

قسمت سوم

راه اصلاح حزب توده

در قسـمت دوم ایـن رسـاله دیدیم که حـزب توده، باوجـودِ پیشـرفت‌هایی که بین روشـنفکران، کارگـران و دهقانان نموده اسـت، معایب کلی دارد کـه آن را ناتوان و

۱. در چاپ اصلی ۲۴ سال پیش ناخواناست. [یادداشت خسرو شاکری]

بـرای عمل بی‌اثـر می‌نماید. دو عیـب عمدهٔ حزب کـه با هم، به‌طوری‌کـه در زیر خواهیم دیـد، ارتباط نزدیکی دارنـد عبارتند از:

۱. فقـدان یـک تئوری سیاسـی جانـدار که بتـوان آن را به‌صـورت نقشـهٔ کلی و درازمـدت بـرای عمـل درآورد، که بـه نوبهٔ خـود بتوان از آن نقشـهٔ مثبـت فعالیت روزانـه را نتیجـه گرفت

۲. فقدان یک سـازمان قـوی و به‌هم‌فشـرده در خود حزب که بـرای هر اجتماع مؤثـری لازم و برای یک حزب مبارز و انقلابی سیاسـی واجب و حتمی اسـت

اکنون مـا توجه خود را معطـوف به پیداکـردن راه علاج این معایـب می‌کنیم. با یافتن راه ترمیم این معایب موفق خواهیم شـد که سـلاح لازم برای مبارزهٔ سیاسـی کنونی را به دسـت نیروهـای مترقی بدهیم و به‌این‌ترتیب پاسـخ پرسـش «چه باید کرد؟» داده خواهد شد.

اهمیت یک تئوری سیاسی صحیح

ایـن را بایـد در اول‌وهلـه متذکر شـد که عمومـاً سیاسـت را یک علـم می‌پذیرند؛ یک حزب سیاسـیِ حسـابی به یک اجتماع دانشـمندان نزدیک‌تر و شـبیه‌تر اسـت تا بـه یک کلوب هنرمندان و ورزشـکاران. رهبران حزبی مانند هیئت دانشـمندانی می‌باشـند که برای نیل به مقاصد و هدف‌های حزب دور هم گرد آمده‌اند. بنابراین مانند دانشـمندان باید طبق اصول علمی و عقلی عمل نمایند. برای این طرز عمل لازم اسـت که رهبران حزب کار خود را جدی تلقی نمایند. سیاسـت باید شـغل و نه مشـغولیات رهبران حزبی، به‌ویژه رهبران یک حزب مترقی و رئالیسـت، باشـد. سیاست‌بازی ممکن اسـت مشغولیت سـرگرم‌کُنِ خوبی برای بعضی اشخاص در بعضی کشورها باشد، ولی در ایران سیاست‌بازی همیشه کاری زیان‌آور و خطرناک بوده و هسـت. سیاسـت برای رهبران یک حزب دسـت‌چپ [باید] زندگی، شـغل و تنها هدف ایشـان را تشکیل دهد.

پس رهبران حزب باید دارای نقشـه‌های واضح و عملـی درازمدت و کوتاه‌مدت برای عمل باشـند، به عبارت دیگر مانند یک سـتاد ارتش هم باید اسـتراتژی و هم تاکتیک متناسب با شـرایط موجود در کشور داشته باشند.

یـک حـزب سیاسـیِ حسـابیْ دسـت‌به‌دهن نمی‌تواند زیسـت نماید و همیشـه مترصـد این باشـد که مخالفیـن چه اقدامـی خواهند نمـود و عکس‌العمل نشـان دهـد، یا منتظـر وقوع حوادث باشـد تا بـرای مواجهـه با آنها طـرح مبـارزه بریزد.

حـزب بایـد همیشـه در حالت حملـه باشـد و ابتکار عمـل را در دسـت بدارد. بایـد مخالفین خـود را مجبور بـه اقداماتی نماید کـه به انجام مقصـد خود حزب کمـک نمایـد. باید خودْ حـوادث را به وجـود آورد، نـه اینکه پس از وقـوع خود را با آنهـا توافق دهد.

بدیهی اسـت که یک حزب نمی‌تواند به‌طور منظم و از روی عقل نقشـهٔ فعالیت خود را طرح کند و عمل نماید، مگر اینکه رهبران آن دارای تئوری سیاسی صحیح و عملی باشـند که نقشـه‌ها و اعمال حزب را هدایـت نماید. به عبـارت دیگر پایهٔ تئـوری حزب باید محکم و صحیح باشـد، برای اینکه بتوانـد در میدان عمل مؤثر و مرتـب باشـد. بـدون یک فلسـفهٔ سیاسـی و علمـی و منظم یک حـزب علمی و منظم به وجـود نمی‌توان آورد.

حزبـی که دارای یک نقشـهٔ فعالیـت علمی و عملی باشـد که بر اسـاس تئوری سیاسی علمی و عملی بنا شده باشد موفقیت نهایی آن محرز است. شاید مبارزات شـدید پیش آید و شـاید انتظار طولانی لازم شـود، ولی تردید نمی‌توان داشـت که سـرانجام موفقیت حاصـل خواهد گشـت. این فقط یـک ایمان خشـک‌وخالی به پیروزی نهایی حق و عدالت نیسـت، بلکه به این دلیل اسـت که یک حزب مترقی که از روی علم نقشه می‌کشـد و از روی عقل عمل می‌نماید (و این پیشنهاد ما در این رسـاله است) مزایای بزرگی بر مخالفین مرتجع خود، که به سبب همان‌چیزی که به دفاعش می‌پردازند اغلب هواوهوسـی، احساسـاتی و غیرعاقلانه می‌باشـند، دارد و بنابراین موفقیت نهایی آن یقین اسـت.

یک حزب بدون نقشـهٔ عمل معین مانند کشـتی بی‌ماشـین و بی‌سـکانی اسـت کـه در میان دریا دسـتخوش باد و امواج متلاطم اسـت. چنین کشـتی‌ای اگر هرگز به مقصـد خود برسـد، معجزه اسـت. برعکس، یک حزب با نقشـهٔ عمل روشـن مبتنـی بر تئوری صحیح و حسـابی مانند کشـتی‌ای اسـت کـه با ماشـین نیرومند خـود به قوهٔ خـود دریاهـا را می‌پیماید و هرقـدر دریا متلاطم و بادْ شـدید باشـد،

مع‌ذلک دیریازود به منزل مقصود خواهد رسید. اکنون که اهمیتِ داشتن یک نقشهٔ عملی [را] برای کار مبنی بر پایهٔ یک تئوری سیاسی مؤثر و صحیح (چنان‌که در قسمت دوم دیدیم، حزب توده فاقد چنین نقشه‌ای است) بحث کردیم، به بحث در ماهیت و نوع تئوری سیاسی که یک حزب مترقی باید دارا باشد می‌پردازیم. این موضوع ما را فوراً مواجه می‌نماید با عیب دوم حزب توده که عبارت است از فقدان یک سازمان قوی و به‌هم‌بافته در خود حزب، زیرا چنان‌که در زیر بیان خواهد شد تئوری سیاسی که ما بیان خواهیم نمود احتیاج به ایجاد یک اقلیت مترقی و مبارز که به طرز نیرومندی متشکل شده و اسلحهٔ عمدهٔ مبارزهٔ قوای دست‌چپ باشد خواهد داشت.

ماهیت تئوری سیاسی یک حزب مبارز و مترقی

فلسفهٔ سیاسی‌ای که بنیان نقشه‌ها و تاکتیک فعالیت حزبی را تشکیل می‌دهد مختصراً این است:

دستگاه حاکمه و نیروی سیاسی در حال حاضر به سود طبقهٔ متمول جامعه، یعنی مالکین بزرگ، بازرگانان عمده، کارفرمایان و اشخاصی که صاحب مقامات عالی در دستگاه دولتی هستند، می‌چرخد.

طبقه‌های متمول، که منافع اقتصادی‌شان نگه‌داری وضع کنونی را تقاضا می‌نماید، نیروی عمدهٔ ارتجاع داخلی را تشکیل می‌دهد و دشمنان بزرگ ترقی در حال حاضر می‌باشند.

نیروهای داخلی ارتجاع توسط احزاب و حکومت‌های مرتجع خارجی، که نگه‌داری وضع کنونی در ایران برای ادامهٔ استعمار و استثمار اقتصادی ایشان مفید است، حمایت می‌شوند.

عدالت اجتماعی و پیشرفت اقتصادی حاصل نخواهد شد مگر آنکه حکومتی بر سر کار آید که نمایندهٔ تودهٔ مردم بوده و به نفع طبقات محروم و استثمارشده، یعنی دهقانان، کارگران، پیشه‌وران، کارمندان دولت و روشنفکران حقیقی، کار کند. به عبارت دیگر عدالت اجتماعی و ترقی اقتصادی بسته به فعالیت سیاسی موفقیت‌آمیز احزاب مترقی است.

بنابراین حزب، به هر قیمتی شده، باید به مسند قدرت برسد تا بتواند به هدف‌های عادلانهٔ خویش نایل گردد.

طبقهٔ حاکمه اجازه نخواهند داد که حزب بدون مبارزه به قدرت برسد، یعنی داوطلبانه موقعیت و قدرت خود را از دست نخواهند داد. ابتدا با وسایل صلح‌جویانه از قبیل تبلیغات، رشوه، اتهام و افترا به مخالفین برای حفظ اکثریت در مجلس شدیداً مبارزه خواهند نمود. اگر در انتخابات مغلوب شوند، آن‌وقت است که، با تشویق و حتی کمک منابع خارجی ارتجاع، بر ضد احزاب مترقی به زور متوسل می‌شوند، و بدین‌ترتیب دموکراسی سیاسی را مضمحل خواهند نمود. درحالی‌که ادعا خواهند کرد که این اقدامات برای حفظ آرامش و نظم، که برای اختلال آنْ احزاب دست‌چپ توطئه می‌کنند، لازم است. در ظرف ۳۰ سال گذشته این قبیل حوادث در خیلی جاها پیش آمده است و اقدامات حکومتِ صدر نمونهٔ ناچیزی است از حوادثی که ممکن است با شدت زیادتری وقوع یابد.

برای مقابلهٔ جدی و موفقیت‌آمیز با چنین پیشامدهایی حزب باید حاضر و آماده باشد که هنگام احتیاج زور به کار بَرَد.

برای اینکه با استعمال زور پیروزی حاصل شود حزب محتاج است به:

الف) یک‌عده اشخاص قابل‌اعتماد، باهوش، تربیت‌شده، باانضباط و کاملاً متشکل که فشار و بار مبارزه را به دوش گیرند

ب) پشتیبانی فعال اکثریت قوای مترقی کشور و نظر مساعد قاطبهٔ مردم نسبت به حزب

پس نتیجه‌ای که از تئوری حزب به دست می‌آید لزوم گردآوردن تمام عناصر مبارز و قابل‌اعتماد است در یک گروه متشکل محکم و باانضباط. این نتیجه را نمی‌توان رد نمود، چه مقدمهٔ آن راست و حقیقی و طرز استدلال درست و منطقی است. غفلت از آنْ خطر بزرگی برای حزب و رهبران آن و مقاصد مبارزهٔ ایشان در بر دارد.

[اینکه] این گروه چه شکلی به خود خواهد گرفت در اینجا مورد بحث نیست و برای منظور این رساله اهمیت زیادی ندارد.

چیـزی که مهـم اسـت متشکل‌شـدن عناصر مترقـی و مبارز اسـت، به قسـمی کـه آنهـا را بـرای فعالیـت و عمـل آمـاده نماید. هـدف این رسـاله تشـکیل همین «پیش‌قـراول» اسـت.

این سازمان جدید را می‌توان به چندین طریق تشکیل داد:

۱. جبههٔ مردم به اسـم جبهـهٔ مترقی یا دموکرات که شـامل اعضای حالیهٔ حزب توده و سایر عناصر مترقی قابل به شرکت در جبهه باشد؛ در این صورت پیش‌قراول می‌توانـد مانند یک حـزب در داخل این جبهه بـه فعالیت بپـردازد و می‌توان آن را حزب سوسیالیست جبههٔ دموکرات نامید.

در عمـل ایجـاد این سـازمان اشـکالی نخواهد داشـت، چه، همان‌طـور که در بالا گفته شـد، توده بیشـتر یک جبههٔ مترقی اسـت تا یک حزب سیاسـی. بنابراین تنهـا چیزی که لازم اسـت انحلال رسـمی حزب توده و تشـکیل آن از نو با سـایر عناصر دسـت‌چپ به‌صـورت یک جبهه می‌باشـد.

ترتیب بالا این حسـن را دارد کـه اولاً فعالیت آزاد و علنی اقلیت متشـکل یعنی پیش‌قراول را در داخل نهضت ترقی‌خواه ممکن می‌نماید و ثانیاً سـازمان سیاسـی سـایر قسمت‌های کشـور را با آذربایجان، که در آن توده را از روی میل خود منحل کرده و وارد جبههٔ دموکرات شـده اسـت، هم‌قدم می‌کند.

به‌طورکلی لازم نیسـت مقاصد منتشرشـدهٔ جبههٔ مردم، اگر بـه ایجاد آن تصمیم گرفته شـود، با مـرام توده تفاوت فاحشـی داشـته باشـد. می‌توان آن مقاصـد را در عبارت‌هـای کلی عدالت اجتماعـی و رفاه حال و خوشـبختی عموم خلاصه نمود و درضمـن بایـد انجام منظورهـا و حوایج آتـی مردم را قـول داد، به ایـن معنی که طبقه‌های ستم‌کش و استثمارشده که در رأس آنان دهقانان و کارگران قرار دارند باید از عدالت اقتصادی برخوردار شـوند. به‌علاوه حکومت پارلمانی باید حقیقت پیدا کند. آزادی بیـان و آزادی مطبوعات و حکمروایی قانـون باید یک حقیقت زنده‌ای بشود و فقط یک اعلام رسـمی بی‌خاصیت و بی‌اثر در قانون اساسی کشور نماند.

این هدف‌هـا مفصلاً در پروگرام منتشرشـدهٔ حـزب توده مورد بحث واقع شـده اسـت و نیازی نیسـت کـه در اینجـا وقت صرف بحـثِ آنهـا در اینجا بشـود. این

هدف‌ها کـه در دو عبارت عالی عدالت اجتماعی و رفاه عمومی جمع شـده مورد قبول تمام احزاب سیاسـی جـدی دنیا قرار گرفته اسـت.

اختلاف بین این احزاب در تعبیر این عبارت‌ها و در انتخاب وسایل حصول آنهاست.

۲. گـروه معینی بـه نام «پیش‌قـراول حزبـی» می‌تـوان در داخل خـود حزب به وجـود آورد که با تبعیت کامل از حزب دارای سـازمان مسـتقلی برای خود باشـد.

دو راه دیگـر موجـود اسـت کـه بـه عللـی کـه در زیـر ذکر می‌شـود در شـرایط کنونـی قابل‌قبـول نیسـت.

۱. ایجـاد یـک دسـتهٔ مخفی در داخل خـود حزب توده که شـامل تمـام عناصر مبارز و قابل‌اعتماد باشـد؛ این طریقه بـه علت اینکه اولاً دلیلـی برای مخفی‌بودن وجـود نـدارد و ثانیـاً همـان مخفی‌بـودنْ میـدان فعالیـت اقلیـت متشـکل را تنگ می‌کند رد می‌شـود.

۲. تشـکیل یک حزب ولو خـارج از توده؛ عیـب عمدهٔ این طریقه در آن اسـت کـه قـوای کوچـک آزادی‌خواهـان را تجزیـه می‌کنـد و توده‌هـا را گمـراه می‌کند و بنابرایـن قابل‌قبول نیسـت.

بنابرایـن دو راه عملـی و قابل‌قبـول برای ما باقـی می‌ماند. اقلیت مبـارز و منظم می‌تواند تشـکیل حزبی در یـک جبههٔ مردم بدهـد، یا اینکه در داخـل حزب توده پیش‌قراولی تشـکیل دهد. اکنون بر رهبران حزب توده اسـت کـه یکی از دو طریق را برگزیننـد. چنان‌کـه در بـالا نیـز گفته شـد، رهبران حـزب ممکن اسـت راه‌های دیگری به غیر از این دو برای تشـکیل اقلیت متشـکل پیدا کنند. مسـئلهٔ اصلی این رسـاله تعیین شـکل رسـمی این اقلیت متشکل نیست.

مسـئلهٔ قابل‌اهمیـت از نقطه‌نظـر نگارنده این اسـت کـه مرحلهٔ دوم مبـارزه، که عبارت اسـت از تهیه و آمادگی برای عمل هرچه زودتر به‌وسـیلهٔ ایجاد یک اقلیت مبـارز و منظم بـا پیش‌قـراول که در مبـارزهٔ نیـروی حمله و پشـتیبان قـوای مترقی باشـد، شـروع شـود. عقیدهٔ محکم نگارنده اسـت که تشـکیلات حزب توده برای عملْ ضعیف و شُـل اسـت و وجود یک‌عده افراد مبـارز و قابل‌اعتماد که در داخل حزب پراکنده شـده‌اند آن را برای عمل آمده نمی‌نمایـد. آنها باید با یکدیگر خوب

و محکم متشکل شوند، پیش از آنکه حزب بتواند وارد مرحلهٔ سوم مبارزه‌اش برای به‌دست‌آوردن قدرت بشود.

هرچه از اهمیت یک سازمان قوی و محکم و به‌هم‌فشرده بگوییم کم گفته‌ایم. هرچند عملاً چنین چیزی ممکن نیست، ولی اگر تصور کنیم که تمام افراد حزبی که دارای تشکیلات محکم نیست سوسیالیست فداکار و باایمان–و–حرارت باشند، تازه به علت همان سازمان ضعیف حزب برای عمل آماده نخواهند بود. به عبارت دیگر وجود یک حزب سوسیالیست حقیقی بدون سازمان سوسیالیستی غیرممکن است. اکنون می‌پردازیم به امتحان و دقت در نقش، وظیفه و ماهیت این سازمان جدید که پیشنهاد شده است. در صفحات بعد این سازمان را به نام پیش‌قراولِ متشکل یا اقلیتِ متشکل یا همان پیش‌قراول و یا اقلیت خواهیم خواند.

اقلیت متشکل

مهم‌ترین مسئلهٔ کشور ما و قوی‌ترین عملی که باید انجام شود ایجاد این اقلیت قابل‌اعتماد، باهوش و تربیت‌شده و باانضباط است که دارای تشکیلات متمرکز و قوی باشد. به‌وسیلهٔ آن همه کاری می‌توان انجام داد و بدون آن هیچ کار قابل‌اهمیتی از پیش نخواهد رفت. بار سنگین تمام فعالیت‌های دست‌چپ به دوش آن اقلیت خواهد بود، بنای حزب بر آن پی قرار خواهد گرفت و آن خون حیات‌بخشِ بدن حزب خواهد بود. نیروی حمله، نیروی شکست‌ناپذیر حملهٔ قوای مترقی و آزادی‌خواه کشور را آن تشکیل خواهد داد. درصورتی‌که دیگران ممکن است تردید کنند، عوض بشوند، بیایند و بروند، این پیش‌قراول طبق نقشهٔ خود، با ایمان راسخ در پیروزی نهایی مرام خود، پیش می‌رود تا به هدف خود برسد.

خصایص پیش‌قراول

اولاً پیش‌قراول باید از عناصری که از لحاظِ اجتماعی قابل‌اعتماد باشند تشکیل شود.

تاریخ نشان می‌دهد که افراد یک طبقه به‌طور عموم به نفع اقتصادی همان طبقه کار می‌کنند. گاهگاهی استثناهایی پیدا می‌شود که به طبقهٔ خود خیانت

کـرده و بـا آن بـه جنـگ برمی‌خیزند، ولـی قاعـدهٔ کلی به هـم نخواهد خـورد که اکثریت قاطع یک طبقهٔ اقتصادی برای منافع آن طبقه مبارزه می‌کنند و می‌جنگند.

مطالـب فـوق مـا را بـه این نتایـج می‌رسـاند کـه بـرای اطمینـان از اینکـه افراد پیش‌قـراول به منافع حزب، که همان منافع طبقات رنجبر اسـت، خیانت نخواهند کرد پیش‌قراول باید از بین طبقات سـتمدیده و استثمارشدهٔ اجتماع یعنی کارگران، دهقانان، پیشـه‌وران و روشـنفکران حقیقی انتخاب شـود. برعکس، می‌توان گفت که هر کارگر و دهقان و روشـنفکر باهوش که فاسـد نشده باشد، استعداد و قابلیت عضویـت پیش‌قراول را دارد. ممکن اسـت گاهـی مالک و یا تاجر غنی پیدا شـود کـه بـرای عضویت مناسـب باشـد، ولـی به‌طورکلـی در پیش‌قـراول محلـی برای طبقات متمول نیسـت.

بدیهی اسـت که اعتماد شـخصی همان‌قـدر اهمیت دارد که اعتمـاد اجتماعی. اعضـای پیش‌قـراول باید سرمشـق اخلاق و عزت نفس و درسـتی باشـند. فقط از ایـن راه اسـت کـه می‌توانند اعتمـاد حزب یا جبهـه‌ای را که به آن وابسـته هسـتند نسـبت به خود جلـب نمایند.

فرصت‌طلبان، فاسدشدگان و افراد سست‌عنصر را در پیش‌قراول محلی نیست.

ثانیـاً اقلیـت باید از اشـخاص نسـبتاً باهـوش و بافهم کـه بتوانند اصـول تئوری سیاسی سـاده‌ای، که در بالا توضیح داده شد و مسائل سیاسـی عملی که روزانه با آنها روبه‌رو می‌شـوند درک کنند، تشـکیل شـود. در پیش‌قراول جایی بـرای ابلهان و بی‌خردان نیسـت.

ثالثـاً پیش‌قـراول باید تعلیم‌وتربیت شـده باشـد. اعضـای پیش‌قراول بایـد بدواً خـوب مقصود و نتایـج تئوری سیاسـی سـاده‌ای که در بـالا بیان شـده، فراگیرند. به‌علاوه لازم اسـت اطلاع کافی از تشـکیلات اقتصادی و اجتماعی ایران و تاریخ سیاسـی در قرن بیسـتم داشـته و به‌طورکلی با مطالب زیر آشـنا باشـند:

تاریخ اقتصادی و سیاسی ایران و بقیهٔ دنیا

تئوری‌های گوناگون اقتصادی و سیاسی که در دنیا رواج دارد

تشکیلات اقتصادی و سیاسی کشورهای بزرگ

سازمان و کارهای حزب‌های مهم کنونی

ایـن مینیمُم اطلاعاتی اسـت کـه برای یک فـرد عضو پیش‌قراول واجب اسـت. فراگرفتن آن اگر درسـت تدریس شـود، خیلی آسـان و ساده اسـت. در پیش‌قراول محلی برای اشـخاص نادان و بی‌اطلاع نیسـت.

رابعاً پیش‌قراول باید باانضباط باشد.

بـه اعضـای پیش‌قـراول بایـد فهماند کـه موقعیـت ایشـان در پیش‌قـراول مانند عضویت در نیروهای مسـلح (ارتش) کشـور است. انضباط شـدید نظامی دربارهٔ آنهـا اجـرا می‌شـود و شکسـتن انضبـاط بزرگ‌تریـن خطایی اسـت که یـک عضو پیش‌قـراول می‌توانـد مرتکب شـود. ارزش حیاتی انضبـاط را باید به ایشـان کاملاً روشـن نمود کـه به لزوم آن بـرای حزب به‌خوبـی معتقد شـوند. تصمیمی که پس از بحـث و مشـورت کافـی از طـرفِ حـزب اتحاد می‌شـود دربـارهٔ همـه اعضای حزب قابل‌اجرا خواهد بود. دسـتورهای کمیتهٔ مرکزی و رهبران حزب باید همیشه اطاعت شود. البته برای شنیدن شکایت‌ها و تصحیح اشتباهات کسانی که تصمیم می‌گیرنـد و دسـتور صـادر می‌کنند باید وسـایل لازمه پیش‌بینی شـود.

خامساً پیش‌قراول باید دارای تشکیلات منظم و متمرکز باشد.

مقصـود این اسـت کـه باید پیش‌قـراول بـه گروه‌ها و شـعبه‌های منظـم و مرتبط بـا یکدیگر تقسـیم شـود. به هـر شـعبه مأموریتـی از طـرفِ کمیتهٔ مرکـزی محول می‌شـود. کمیته‌هـای شـعبه نیز به نوبـهٔ خود بـرای فعالیـت گروه‌های خود نقشـه طـرح نمـوده و آن را هدایـت و رهبـری می‌نماینـد. در میتینگ (جلسـه) هر گروه کارهای گروه به‌طورکلی و مأموریت مخصوص هر عضو معین می‌شود. در جلسهٔ گروه‌هـا مسـائل محلـی و ملی و سیاسـت حزبـی مربوط بـه آنها بحث می‌شـود. کمیتـهٔ مرکـزی از عقاید افـراد گـروه درخصوص هر نکتهٔ سیاسـت حزبی توسـط کمیته‌های شـعب مطلع می‌شـود. روی اطلاعاتی که بدین‌ترتیب به دسـت می‌آید کمیتهٔ مرکزی خط‌مشـی سیاسـی خـود را برگزیـده و به نوبـهٔ خـود آن را به اطلاع شـعبه‌ها و گروه‌ها می‌رسـاند. دربارهٔ تمام مسـائلی که کمیتهٔ مرکـزی راجع به آنها اظهارعقیده نکرده اسـت شـعبه‌ها حق خواهند داشـت که اتخاذ تصمیـم نمایند، مشـروط بر اینکه رعایت سیاسـت کلی حزب بشـود. به همین ترتیـب گروه‌ها نیز

می‌توانند مسائل محلی را با رعایت سیاست کلی حل‌وفصل نمایند. این است معنی سازمان قوی و تشکیلات منظم.

این است معنی دموکراسی جاندار و منظم که در سازمان پیش‌قراول به وجود خواهد آمد.

شرایطی که بر افراد پیش‌قراول تکلیف می‌شود شدید، و وظایف ایشان بسیار سنگین است. چاره‌ای جز این نیست و راه دیگری برای انجام مأموریت‌هایی که به آن محول می‌شود وجود ندارد، چه تغییردادن زندگی کشوری که مانند ایران تقریباً تغییرناپذیر باشد کار آسانی نیست. این کار عظیمی است که فقط به‌وسیلهٔ یک حزب یا جبههٔ سیاسی که قادر به استعمال نیروی سیاسی یک پیش‌قراول متشکل و مبارز و دیسیپلینه باشد قابل‌اجرا خواهد بود.

در اینجا لازم است اهمیت تشکیلات منظم و قوی و دیسیپلین را برای یک حزب سیاسی یک بار دیگر تأکید کرد. یک گروه اشخاص مصمم و دیسیپلینه که دارای رهبران باعزم-و-اراده و یک نقشهٔ مثبت است و از طرفِ کلیهٔ عناصر دست‌چپ و اکثریت مردم پشتیبانی شود باوجودِ کمی اعضا می‌تواند کارهای بزرگ و خارق‌العاده انجام دهد. برعکس، حزبی که هم عاری از تشکیلات قوی و منظم و هم فاقد یک نقشهٔ عملی مثبت باشد، هرقدر هم تعداد اعضایش زیاد باشد، قادر به انجام تغییرات و اصلاحات اساسی نخواهد شد.

اساساً می‌توان گفت کیفیت و ماهیت افراد حزبی اهمیتش کمتر از استحکام سازمان و تشکیلات آن، یعنی بندها و روابطی که افراد را به یکدیگر متصل و ملحق می‌کند، می‌باشد. پس تربیت افراد حزبی برای مبارزهٔ سیاسی گرچه لازم و واجب است، به‌تنهایی کافی نمی‌باشد. لازم است درعین‌حال تشکیلات و ارگانیزاسیون آنها را قوی‌تر و مطمئن‌تر کرد. آری! چنان‌که در بالا اشاره شد، وجود یک حزب سوسیالیست حقیقی بدون سازمان منظم و قوی سوسیالیستی غیرممکن است.

طرز تشکیل پیش‌قراول

پیش‌قراول را باید از بین اعضای کنونی حزب توده تشکیل داد. یعنی لازم است هستهٔ پیش‌قراول را به‌وسیلهٔ گردآوردن اعضایی که واجد تمام خصایص پیش‌قراول می‌باشند تشکیل داد.

همین‌که این هسته درست شد، فوراً کمیتهٔ مرکزی خود را که از کمیتهٔ حزب یا جبههٔ مردم مجزا می‌باشد انتخاب خواهد نمود. وظیفهٔ این کمیته که به‌تازگی انتخاب شده است این خواهد بود که فعالیت پیش‌قراول را هدایت و کنترل نماید.

کمیتهٔ نامبرده ممکن است به طرز زیر به فعالیت بپردازد:

ترتیب تعلیم‌وتربیت کامل خود هسته توسط دسته‌های مشورتی و سخنرانی‌ها

تهیهٔ برنامه‌ای برای جلب اعضای تازه برای پیش‌قراول، هم از داخل و هم از خارج از حزب. این کار به‌وسیلهٔ تبلیغات عمومی در داخل حزب یا جبهه و محول‌کردن جلب یک‌عده کارمند تازه به هریک از افراد هسته انجام‌پذیر است.

به محضِ اینکه عدهٔ کافی در پیش‌قراول گرد آمد، فوراً به شعبه‌ها و گروه‌ها، چنان‌که در بالا تشریح شد، تجزیه شده و به فعالیت خود [می‌پردازد][1].

وظایف پیش‌قراول

به‌طورکلی وظایف افراد پیش‌قراول عبارت خواهد بود از اجرای سیاست کمیتهٔ مرکزی خود که همیشه از آن کاملاً مطلع و در ترکیب و ایجاد آن شریک است. چنان‌که در بالا گفته شد تشکیلات شعبه‌ها و گروه‌ها این امر را میسر می‌سازد.

وظیفهٔ عمده و مخصوص پیش‌قراول عبارت است از اشغال بیشتر یا حتی همهٔ پست‌های حساس در حزب یا جبههٔ مردم. کوشش شدید و درستی و پاکی اخلاق و شجاعت و قابلیت و توانایی رهبری افراد پیش‌قراولْ انجام این کار را ساده و سهل می‌نماید. پس وظیفهٔ پیش‌قراول عبارت است از اینکه به‌طور مستقیم و غیرمستقیم، علناً و مخفیانه، رهبری کلیهٔ قوای مترقی را به دست آورده و حفظ کند.

پیش‌قراول باید مسئولیت سنگین هدایت و کنترل فعالیت‌های قوای دست‌چپ را به دوش گیرد. برای انجام این وظیفهٔ سنگین لازم است که، علاوه بر اشغال پست‌های حساس کمیته یا جبهه و همچنین کمیته‌های شعب و گروه‌ها، به عهدهٔ هریک از افراد پیش‌قراول عدهٔ مشخصی از اعضای حزب یا جبهه گذاشته

۱. این کلمه ناخواناست. کلمهٔ داخل قلاب حدس ماست.

شـود که مسـئول تعلیم‌وتربیت و هدایت ایشـان باشـد. به‌علاوه وظیفـهٔ او خواهد بـود کـه کارمندانی را که از خود اسـتعداد نشـان می‌دهند به پیش‌قـراول وارد کند.

حـالا می‌تـوان دیـد کـه چگونـه پیش‌قـراول وسـیلهٔ تنظیـم و تطبیـق و کنتـرل فعالیت‌های قوای آزادی‌خواه می‌شـود و مانند یک شریان خون در اعضا و جوارح حـزب جریان یافته، به آن جان و روح می‌دهد. این پیش‌قراول مغز ارگانیسـم قوای دسـت‌چپ و چشمهٔ انرژی و نیروی آن است و بدون آن نمی‌توان برای نیرو و قوای مترقی شـخصیت قائل شد و یا آنها را واحدهٔ کامل شمرد. به‌علاوه بدون آن این قوا نخواهند توانسـت زور و نفوذی که متناسب با عده و اندازهٔ آنهاست اعمال نمایند.

چنان‌که در تشـریح تئوری دیدیم، برای رسیدن به مقصود تصرف دستگاه دولتی و نگاه‌داشـتن آن، قوای دسـت‌چپی، گذشـته از یـک پیش‌قراول متشـکل نیرومند، نیازمند پشـتیبانی و همیاری مستقیم و غیرمسـتقیم تودهٔ مردم می‌باشد.

واضح است که این پشتیبانی در مبارزه بر علیه ارتجاع داخلی و خارجی واجب و حتمی است. پشتیبانی عمومْ اسلحهٔ عمدهٔ حزب یا جبههٔ مترقی مبارز است، چه برای پیروزی در انتخابات لازم است و برای موفقیت در انقلاب شرط اصلی است.

جلب پشـتیبانی و تمایل توده‌ها کار بسیار دشـواری است. برای جلب پشتیبانی توده‌ها باید به ایشـان دسترسـی یافت و این محتاج وسایل ارتباط است. توده‌هایی که بیش از ۹۵ درصد آنها بی‌سـواد هسـتند، توده‌هایی که در زیـر نظارت و اختیار مالکین متمول زیسـت می‌کنند و دائماً از گرسنگی در تحت فشار مرگ می‌باشند، توده‌هایـی کـه هنوز به خرافـات مذهب چسـبیده و نسـبت به آخوندهـای مرتجع و بی‌وجـدان احتـرام و اطاعـت می‌نماینـد و بالاخـره توده‌هایی که زندگـی بهتری نه دیـده و نه شـنیده‌اند و در نتیجـهٔ بدقولی و بی‌وفایـی دیگران عـادت کرده‌اند که زندگـی بیچـاره و زبون خود را یـک چیز طبیعی و عـادی بپندارند، بـرای ارتباط با ایـن توده‌ها چه وسـایلی موجود اسـت؟ وسـایل مادی ارتبـاط هم خیلـی بهتر از وسـایل معنوی نیسـت، مثلاً یـک نامه از جنـوب ایران بـه تهران دوبرابـر یک نامه از لنـدن به تهران طول می‌کشـد تا به مقصد برسـد.

اشـکال دسترسـی‌یافتن به توده‌ها کـه عدهٔ زیـادی از اصلاح‌طلبـان اجتماعی را از مبـادرت بـه عملیات سیاسـی بازداشـته اسـت به‌هیچ‌وجه از اهمیـت و فوریت

آن نمی‌کاهد. بدون ارتباط با تودهٔ حزب و پیش‌قراول جنبش‌های مصنوعی و سطحی خواهد بود. مانند گیاه بدون ریشه‌ای خواهند بود که تندباد ارتجاع سرنگونشان خواهد کرد.

پس چگونه حزب می‌تواند پشتیبانی قاطبهٔ مردم را به دست آورده و حفظ کند؟ پاسخ آن خیلی ساده است؛ باید با زبان به مردم بگوید و با عمل نشان دهد که پشتیبانی از حزب به نفع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خودشان است. به عبارت دیگر باید:

الف) به مردم بگوید که تنها شانس اینکه موقعی خواهد رسید که به یک زندگی آبرومند و قابلِ بشر برسند فقط در پیروزی حزب است

و

ب) با عمل به ایشان نشان دهد که حزب برای منافع آنها در مبارزه است، و نیز چیزی که بیشتر اهمیت دارد این است که قابلیت و توانایی ادامهٔ مبارزه تا پیروزی را داراست.

بدین‌ترتیب اعتماد به توانایی و قدرت حزب جلب می‌شود. این کوشش‌های منظم و بانقشه برای دسترسی‌یافتن به توده‌ها باید هم‌قدم تشکیل و تقویت پیش‌قراول جلو رود. این دو کار مکمل یکدیگرند، چه هر دو از شرایط لازم موفقیت نیروهای دست‌چپ می‌باشند.

روش کار پیش‌قراول

پیش‌قراول در ابتدا باید سیاست‌های درازمدت و کوتاه‌مدت خود را طرح کند. این سیاست‌ها نباید هرگز جامد و تغییرناپذیر باشد و باید تابع شرایط حقیقی و احتمالی آیندهٔ کشور باشد و تغییرات غیرمترقبه در این شرایط در نقشه مؤثر واقع شود.

به‌علاوه باید متذکر شد که درصورتی‌که نقشه‌های معین و روشن برای فعالیت‌های فوری پیش‌قراول، که باید در ظرف چند روز یا چند هفته صورت گیرد، ممکن است کشید، نقشه‌های عملیات بعدی که تابع عوامل مجهول خواهد بود ممکن است فقط یک شکل موقتی داشته باشد. از طرفی احتیاجی

هم نیست که نقشه‌های درازمدت فعالیت‌های حزبی کاملاً روشن و مشخص باشد. فقط لازم است که نقشه‌های کوتاه‌مدت با یکدیگر متوافق و با نقشهٔ کلی حزب، که عبارت است از تشکیل یک پیش‌قراول مبارز و منظم و جلب پشتیبانی مردم، متناسب باشد.

همین‌که سیاستی اتخاذ شد، کمیتهٔ مرکزی پیش‌قراول آن را به اطلاع شعبه‌ها و گروه‌ها می‌رساند. ازآن‌پس وظیفهٔ همهٔ افراد پیش‌قراول خواهد بود که بین تمام قوای مترقی ماکسیمُم طرفداری از آن را ایجاد نمایند، به قسمی که بتوان آن را به‌عنوان سیاست حزب یا جبههٔ مردم پذیرفت. سپس اجرای مؤثر آن سیاست مسئولیت عمدهٔ پیش‌قراول خواهد شد.

به‌طورکلی پیش‌قراول باید سعی نماید که سیاست‌های کلی حزب یا جبهه با نقشه‌ها و سیاست خودش متناسب باشد و هرچند که بتوان آنها را کاملاً یکی و منطبق نمود، برای حفظ یگانگی حزب یا جبههٔ پیش‌قراول باید آماده و مایل به مصالحه دربارهٔ هر موضوعی باشد، مگر اینکه خود اصول مورد مناقشه باشد، یعنی موضوع‌هایی در بین باشد که تکالیف عمدهٔ پیش‌قراول را مشخص می‌کند و درحقیقت تنها دلیل وجود آن را تشکیل می‌دهد.

مقایسه با حزب توده

بی‌فایده نخواهد بود اگر کارهای این سازمان جدید پیشنهادی را با عملیات حزب کنونی توده مقایسه کنیم و ببینیم چگونه از معایب آن پرهیز خواهد شد.

وظیفهٔ پیش‌قراول خواهد بود که مراقب باشد که حزب همیشه دارای نقشهٔ مثبت عملی باشد تا بتواند همیشه ابتکار را در دست داشته و تاکتیک حمله‌ای و تدافعی برحسبِ احتیاج وقت پیش گیرد.

پیش‌قراول به اجرای نقشهٔ خود در میان موانع و دشواری‌ها ادامه خواهد داد و درحالی‌که به‌سرعت کارهای خود را برحسبِ فعالیت‌های مرتجعین تغییر می‌دهد هرگز چشم از مقصد نهایی و نقشهٔ درازمدت برنداشته و آن را با عزمی راسخ و جدیت خستگی‌ناپذیر تعقیب خواهد نمود.

چنین حزبی هرگز به اقداماتی که به انجام آنها صددرصد مصمم نباشد مبادرت نمی‌ورزد و هرگز اظهارات مهم و عمومی که غالباً عبارت از تهدیدهای سرسری و وعده‌های بیهوده است نمی‌نماید. عملیات آن با ارادهٔ شخصی که می‌داند چه می‌خواهد و از موقعیت خود مطمئن است تعقیب می‌شود، اظهارات آن روشن و صریح خواهد بود و به‌طورکلی از تهدید پرهیز خواهد کرد. فقط آنچه از دستش برمی‌آید قول می‌دهد و چون قول داد، آنچه ممکن است برای ایفای آن خواهد کرد.

دیگر از وظایف پیش‌قراول تصفیهٔ حزب از عناصر مشکوک خواهد بود و به‌این‌ترتیب حزب را همیشه پاک نگه خواهد داشت.

بدیهی است سازمانی که می‌تواند به فعالیتی که اینجا بیان شده است مبادرت کند و از تمام عناصر بدنام تصفیه شده دیریازود اعتماد همگان را به خود جلب خواهد کرد، دشمنانش از آن می‌ترسند و محترمش می‌شمارند، دوستانش و حامیانش آن را دوست داشته و برای آن از خیلی چیزها خواهند گذشت و به‌تدریج پشتیبانی و نظر مساعد قاطبهٔ مردم، که شرط لازم موفقیت حزب است، به دست خواهد آمد. فقط به‌این‌ترتیب می‌توان این حس عجز و هول را که جامعه را فلج نموده، به‌طوری‌که توانایی انجام هیچ کار سیاسی را ندارد، از بین بُرد، چه همان‌طور که گفتیم هنگامی که مردم نهضتی را ببینند که دارای نقشهٔ واضح و مثبتی است و با تصمیم و جدیت آن را تعقیب می‌کند، یعنی نهضتی است که قول خود را محترم شمرده و منتهای سعی خود را برای ایفای آن می‌نماید، ایمان پیدا خواهند کرد و امیدهای نو در دل ایشان خواهد روییدو آیندهٔ کشور را با خوش‌بینی تلقی خواهند کرد.

در اینجا باید متذکر شویم که گرفتن تصمیم‌های تازه و قطعنامه‌های نو نمی‌تواند به‌تنهایی وسایل پیشرفت حزب را فراهم سازد. برای این کار تعبیر سازمان لازم است، یعنی فقط ایجاد پیش‌قراول آن را به‌سوی پیروزی هدایت خواهد کرد. با تشکیلات و سازمان کنونیْ تصمیمات تازه معایب و نواقص را رفع نخواهد کرد.

ممکن است سؤال شود که آیا سیاستی که در اینجا پیشنهاد شده است و نتایجی که از آن انتظار می‌رود بر پایهٔ شرایط موجوده در کشور ساخته شده است یا فقط طرح‌های فرضی است که با شرایط زندگی ما بستگی ندارد. اگر چنین باشد، البته تمام این رساله ارزش کاغذی که به روی آن نوشته شده است ندارد، چه منظور ما طرح نقشه‌های زیبا و مدل‌های قشنگ که منطقاً همه با هم متناسب و متوافق باشند نیست. چنین کاری مانند طرح‌های آن اقتصادیون که در سرزمین دلپذیر رقابت کامل و حرکت بلامانع عوامل تولید مسکن اختیار نموده‌اند بی‌فایده و بی‌حاصل خواهد بود. تنها مقصود ما پیشنهاد طرحی است که نه‌فقط در خود منطقاً کامل باشد، بلکه با شرایط خارجی نیز تطبیق کند و حقایق را ندیده گرفته نباشد، چه فقط اگر این‌طور باشد، می‌تواند در میان مردم طرفدار پیدا کند و آلت مؤثر واقع گردد.

عقیدهٔ راسخ نگارنده است که طرح پیشنهادی نه‌فقط عملی است، بلکه تنها راه نجات برای تودهٔ وسیع مردم است. منظور آن عبارت است از جمع‌کردن شکایت‌های مردم توسط یک حزب قوی و جوان که خود نیز در تحت نفوذ یک پیش‌قراول باهوش، تربیت‌شده، باانضباط و منظم رهبری می‌شود. بر همه‌کس باید واضح باشد که چنین نقشه‌ای عاقبت‌الامر شکست نخواهد خورد.

استعمال اصطلاح «عاقبت‌الامر» در اینجا برای این است که وعدهٔ پیروزی سریع داده نمی‌شود. آنچه وعده داده می‌شود این است که بدین‌ترتیب اساس درست و محکمی برای فعالیت سیاسی، یعنی ایجاد پیش‌قراولی که از پیروزی نهایی آن کسی تردیدی نمی‌تواند داشته باشد، می‌ریزد. هر اتفاقی که برای حزب توده یا جبههٔ مردم بیفتد، مثلاً متلاشی یا قدغن شود، پیش‌قراولی باقی خواهد ماند. هرقدر هم نفرات آن محدود باشد نمی‌توان آن را در هم شکست یا قدغن نمود. یک فلسفهٔ عملی قرص و یک خط‌مشی فعالیت دارد که از آن منحرف نخواهد شد. اگر آن را تعقیب کنند، مخفی شده، زیر زمین می‌رود و فعالیت خود را در خفا ادامه می‌دهد. پس از مدتی با تجربهٔ زیادتر و نیروی آزمایش‌شده‌ای دوباره پدیدار خواهد شد و جبههٔ تازه‌ای تشکیل خواهد داد و اشکالات تازه‌ای برای مرتجعین فراهم خواهد کرد، رهبران تازه‌نفس جای رهبران

زندانـی را خواهنـد گرفت و همکاران تـازه محل رفقـای افتاده را پُـر خواهند کرد. ایـن ادامه خواهـد یافت تـا روزی که اولیـن وظیفهٔ عمـدهٔ پیش‌قراول، کـه عبارت اسـت از اسـتقرار نیـرو و دسـتگاه حکومتی کـه از تودهٔ مـردم ترکیب شـده و برای منافع کلی آنهـا کار کند، انجـام یابد.

ممکن اسـت اعتراض شـود کـه لازمهٔ موفقیـت چنیـن پیش‌قراولـی وجود یک طبقـهٔ کارگـر نسـبتاً باهوش اسـت. در ایـران عـدهٔ کارگـران به‌طورکلـی خیلی کم اسـت و عدهٔ کارگران باهوش کمتر. در پاسـخ می‌توان گفت که اولاً حتی با همین عدهٔ کم می‌توان شـروع بـه کار نمود. عمومـاً هرجا یک کارخانه و یک روشـنفکر هسـت تشکیل یک پیش‌قراول طبق پیشـنهاد بالا جایز است. ثانیاً یک طبقهٔ عظیم برزگران رنج‌کشـیده و استثمارشده موجود اسـت که علی‌رغم جهالت و بی‌سوادی می‌توان منافع ایشـان را برایشـان روشـن نمود و آنان را واداشـت کـه از پیش‌قراول پشـتیبانی کنند. این کاری دشـوار اسـت، ولی غیرممکن نیست.

ثالثاً به‌تدریج که کشـور بیشـتر صنعتی می‌شـود بر عدهٔ کارگران افـزوده خواهد شـد. شـروع کارِ حالا از زحمت بعدی خواهد کاسـت. از هر جهـت که قضایا را مـورد مطالعه قرار دهیم متوجه می‌شـویم کـه ایجاد یک پیش‌قـراول منظم و مبارز نه‌فقط امکان‌پذیر اسـت، بلکه لازم و فوری اسـت.

نتیجه

برای تصحیح خلاصه‌ای از دلایل و مباحث این رساله در اینجا اضافه می‌شود:

در قسـمت اول شرایط موجوده در کشور را تجزیه کردیم و به این نتیجه رسیدیم که خواص وضع کنونی عبارتند از:

الف) نارضایتی مردم از وضعیت سیاسی و اقتصادی

ب) حس یأس و عجز که قاطبهٔ مردم را گرفته است

از ایـن نتیجـه گرفتیم که وضعیـت کنونی وجود یـک حزب مترقـی و نیرومند و باانضباط را ایجاب می‌کند که احساسات و نارضایتی‌های فردی را در یک مجرای سیاسـی جمع نموده و این حس ترس و عجـز را از بین ببرد.

در قسمت دوم سازمان و کار حزب توده را مورد امتحان قرار دادیم و دیدیم که معایب عمدهٔ زیر را در بر دارد:

۱. فقدان یک تئوری سیاسی جاندار که بر اساس آن بتوان نقشه‌های عملی و مثبت کشید

۲. فقدان یک سازمان قوی و به‌هم‌فشرده در خود حزب که در یک حزب مبارز و مترقی واجب است و نتیجه گرفتیم که توده با صورت کنونی و سازمان حالیه‌اش برای حل مسائل و رفع احتیاجات اوضاع فعلی کافی نیست.

در قسمت سوم که خود از دو قسمتِ یک و دو نتیجه شده بود اهمیت یک تئوری سیاسی صحیح و قرص را برای یک حزب مترقی مورد مطالعه قرار دادیم. از آن راه و مستقلاً به همان نتیجه رسیدیم که از راه قسمت‌های یک و دو نیز رسیده بودیم، یعنی یک سازمان قوی‌تر و منظم‌تر لازم بود. و بنابراین پیشنهاد کردیم که پیش‌قراولی از بهترین عناصر مترقی و مبارز تشکیل شود که ستون و نیروی حملهٔ قوای مترقی باشد. پس این، یعنی ایجاد پیش‌قراول مبارز و منظم که رهبر و پیشوای تمام عناصر آزادی‌خواه و مترقی کشور باشد، جواب ما بود به سؤال «چه باید کرد؟».

درعین‌حال مکرراً متذکر شدیم که شکل و صورت رسمی این اقلیت مبارز و منظمْ مطلب مورد بحث این رساله نبود. می‌توان آن را به شکل یک حزب در داخل یک جبههٔ مردم درآورد یا اینکه یک پیش‌قراولی در داخل حزب تودهٔ کنونی ایجاد نمود.

برای اینکه عملی‌بودن این پیشنهاد را نشان بدهیم خواص نهضت پیش‌قراول، یعنی ماهیت افراد آن، طرز تشکیل، وظایف و روش کار آن، را مفصلاً بحث نمودیم.

رهبران حزب توده باید متوجه شوند که حزب آنها، که مرحلهٔ اول مبارزه را بر ضد قوای ارتجاع و نادانی عمومی که بر کشور مسلط است با همت و شجاعت جنگیده، با سازمان کنونی‌اش برای ادامهٔ مبارزه در مرحلهٔ آخر، یعنی مرحلهٔ مبارزه برای تسلط بر دستگاه حاکمه، آماده نیست. باید بدانند که برای این منظور از یک طرف سازمان قوی‌تری لازم است که به‌عنوان پیش‌قراول قوای مترقی

فعالیت کند و از طرف دیگر پشتیبانی بیشتری از [سوی] مردم باید باشد. بنابراین بر ایشان است که عناصر جداً مترقی کشور را دعوت به اجتماع با هم نموده و «جبههٔ مردم» را تشکیل دهند و درعین‌حال به عمل تشکیل یک پیش‌قراول مبارز و منظم، که ستون و نیروی حملهٔ سازمان تازه خواهد بود، برخیزند. این است آنچه باید بشود، یعنی جواب صحیح سؤال «چه باید کرد؟». این است وظیفهٔ فوری و تاریخی که اوضاع کنونی بر ایشان واجب می‌نماید. غفلت از آن خطر بزرگی برای خود ایشان، برای حزب ایشان و بالاتر از همه برای منظوری که در راه آن می‌جنگند در بر دارد.

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
به مناسبت پایان پنجمین سال تأسیس حزب

هم‌میهنـان ارجمند! بـرادران و خواهـران گرامی! کمیتـهٔ مرکزی حزب تـودهٔ ایران، در ایـن هنـگام که پایان پنجمین سـال تأسـیس حـزب و عید باسـتانی مهـرگان را جشـن می‌گیرد، به همهٔ شـما درود می‌فرستد. شما را شـادباش می‌گوید. کامیابی روزافـزون شـما را در خدمت به ملـت و مملکت ایـران آرزو می‌کند.

حـزب تودهٔ ایـران کـه برپاکننـدهٔ بزرگ‌ترین جنبش‌هـای ملی اخیر ایران اسـت بـا زنده‌کـردن یکـی از بزرگ‌ترین اعیاد باسـتانی ما، «مهـرگان»، ضمنـاً روز بزرگ «امیران و خسـروان» دیرین را به عیـد توده‌های مظلوم، به عیـد کارگران و دهقانان و پیشه‌وران و روشـنفکران مبدل ساخت.

ازاین‌پس عید تأسیس حزب ملی ما مصادف با مهرگان خواهد بود.

حـزب تـودهٔ ایـران در چنیـن روزی بـه خـود می‌بالـد کـه در عرض پنج سـال، یعنـی از سـقوط حکومـت اسـتبدادی تا امـروز، ماننـد قهرمان مجاهـدی بر ضد نیروهای اهریمنی ظلم و تجاوز پیکار کرده و از حقوق ملت ایران در قبال تعدیات امپریالیسـت‌های خارجی و دسـتبرد عمال جیره‌خـوار آنها جداً دفاع نموده اسـت

و در نتیجهٔ این کوشش دلیرانه مقام و محل ارجمندی در تاریخ مبارزات ملی و آزادی‌خواهانه احراز کرده است.

حزب تودهٔ ایران در نبرد با فاشیسم و مبارزه با بازماندگان دیکتاتوری و در برداشتن نقاب از چهرهٔ مزور سید ضیاءالدین، عامل استعمار، و در افشای نقشه‌های پلید ساعد و برملاساختن دسیسه‌های موذیانهٔ صدرالاشراف و حکیم‌الملک و برانداختن حکومت مزدورانهٔ ارفع و حمایت از حقوق ملت ایران در زمان زمامداری هر دولتی که پا را از صراط مستقیم بیرون گذاشته است، فداکاری فراوان کرده و در این راه از بذل جان مجاهدین غیور خود نیز دریغ نورزیده است. حزب تودهٔ ایران بر اثر مساعی مجدّانه‌ای که در تاریخ مبارزات ملی ایران از لحاظِ دامنه و عمل و صحت روش و محق[1] منطق و صفا و پاکیزگی خود بی‌سابقه است حیثیت ملت ایران را در جهان بالا برده و اینک مرتباً مبارزهٔ حزب ما در جراید و رادیوهای بیگانه به‌عنوان مبارزه‌ای منظم و متشکل و مترقی منعکس است.

حزب تودهٔ ایران در اثر این مبارزه تاکنون بارها نقشه‌های محیلانهٔ استعمار و دسایس مزورانهٔ ارتجاع را بر هم زده، ملت را از پیکارهای سخت و بغرنج غالب به در آورده است.

دشمنان می‌آیند و می‌روند، ولی حزب تودهٔ ایران پایدار خواهد ماند.

حزب تودهٔ ایران هرگز فاسد نمی‌شود، تسلیم نمی‌گردد، فریب نمی‌خورد، مغرور نمی‌شود، مبارزهٔ خود را با خردمندی و درستی ادامه می‌دهد.

حزب تودهٔ ایران مردم این کشور را به وظایف اجتماعی خود واقف ساخته و با بیداری سریع و عمیق آنها سد سدیدی در مقابل مطامع دشمنان ملت ایجاد کرده است.

اکنون صدها هزار کارگر و دهقان و افراد آزادی‌خواه طبقات مختلفهٔ اجتماع که در زیر لوای پُرافتخار حزب ما گرد آمده‌اند مانند توده‌های بیدار ممالک

۱. معنای این واژه در جمله مشخص نیست. شاید اشتباه تایپی باشد و «محک» شکل صحیح واژه باشد، شاید هم «محق» به معنای «ثابت‌کننده» (خلاف مُبطِل) به کار رفته باشد که بعید است.

مترقی از حقوق خود هشیارانه دفاع می‌کنند و قدرت آنها بهترین ضامن بقای دموکراسی در مرزوبوم ماست.

اگرچه قوای پوسیدهٔ ارتجاع به دسیسهٔ خانه‌زادان امپریالیسم و با حمایت دولت‌های متجاوز و آزادی‌کُش سعی دارند این جمعیت محکم و متشکل را پراکنده کنند، ولی هربار کوشش آنها با ناکامی و ناامیدی روبه‌رو می‌شود و از هم‌اکنون آثار فراوانی حکایت از زوال و شکست قطعی و نهایی آنها می‌کند.

طبقهٔ کارگر که در همهٔ کشورها در مبارزه پیشروترین طبقات است در کشور ما نیز نقش درجهٔ اول را بازی کرده و شهدای فراوانی داده و دلاوری‌های بسیاری ابراز داشته و نام پُرافتخاری را برای خود کسب کرده است.

شورای متحدهٔ مرکزی، تنها دژ کارگری ایران، تمام قوای عظیم و پُرهیجان خود را برای تأمین پیشرفت و توفیق هدف‌های مترقی حزب ما وقف کرده و به‌این‌ترتیب سپاهی بزرگ را بر علیه اردوی ظلم و ظلمت مجهز ساخته است.

دهقانان شکنجه‌دیده و بلاکشْ سیل‌وار به جانبِ اتحادیه‌های دهقانی ما هجوم آورده و در مدتی کوتاه با ایجاد جنبشی عظیم به لشکریان کارگری پیوستند و جبههٔ ما را محکم‌تر و نیرومندتر ساختند.

افراد آگاه و دانا و آزادی‌خواه طبقات مختلف نیز به نوبهٔ خود در مبارزهٔ ما شرکت جسته و با کمک قلمی و قدمی از اجتماع این عناصر ازجان‌گذشته و شیفتهٔ حریتْ حزبی به وجود آمده است که نام پُرافتخار بزرگ‌ترین حزب خاورمیانه شایستهٔ آن است.

در نتیجهٔ پیکار جدی حزب ما در راه یک سیاست خارجی صحیح ابرهای تاریکی که در آسمان روابط دوستانهٔ ایران با همسایهٔ بزرگ و نیرومند شمالی، کشور اتحاد جماهیر شوروی، پدید شده بود پراکنده گشته و نقشه‌های استعمار و ارتجاع در بدل‌ساختن ایران به پایگاه ضد ملل صلح‌دوست و ترقی‌خواه شوروی در شرایط فعلی با ناکامی روبه‌رو شده است.

در نتیجهٔ کوشش و مساعی مردان و زنان باایمان حزب ما قیام مقدس و نجات‌بخش آذربایجانِ پُرافتخار بهتر و سریع‌تر به نتایج عالیهٔ خود رسیده و حقانیت و صحت خود را به همهٔ هم‌وطنان فهمانده است.

در نتیجهٔ اقدامات مؤثر حزب ما اتحاد احزاب و جراید آزادی‌خواه از سخن به مرحلهٔ عمل وارد شد و ائتلاف حزب تودهٔ ایران و حزب ایران جامهٔ حقیقت پوشیده است.

اینک حزب تودهٔ ایران، با علم به اینکه وظایفی بس خطیر و عظیم در پیش دارد و پیکار گذشته‌اش در مقابل پیکار آینده حقیر و ناچیز است، وارد ششمین سال فعالیت خود می‌شود و اطمینان دارد که با نیروی ایمان طبقهٔ زحمت‌کش و ملیّون [و] آزادی‌خواهان این سرزمین بر هر مشکلی فاتح خواهد گشت و هر نیروی مخالفی را در هم خواهد شکست.

حزب تودهٔ ایران به نام طرفدار صلح و آزادی در جبههٔ صلح [همراه] با دوستان و شیفتگان آزادی دنیا خواهد جنگید و شکی ندارد که به همراهی یاران خود در این نبرد جهانی به کامیابی قطعی خواهد رسید.

زنده باد حزب پُرافتخار تودهٔ ایران!

درود به روان دکتر تقی ارانی و سلیمان محسن اسکندری، رهبران بزرگ نهضت ما!

درود به روان کلیهٔ شهدای آزادی!

نیرومند و پیروز باد شورای متحدهٔ مرکزی کارگران و زحمت‌کشان ایران!

قرین افتخار باد اتحادیهٔ دهقانان ایران!

موفق باد تشکیلات زنان و سازمان جوانان تودهٔ ایران!

قرین افتخار باد حزب دلاور دموکرات آذربایجان!

زنده باد حزب دموکرات کردستان!

کامیاب باد حزب مؤتلف [...] حزب ترقی‌خواه ایران!

نیرومند و استوار باد جبههٔ احزاب و جراید آزادی‌خواه!

موفق باد ائتلاف احزاب آزادی‌خواه ایران!

قرین افتخار باد ملت بزرگ شوروی، قهرمان صلح و آزادی!

پیروز باد ملل دلاور یوگسلاوی و چکسلواکی و بلغار و لهستان و آلبانی!

موفق باد جبههٔ مبارزین آزادی‌خواه فرانسه و ایتالیا و چین و سوریه و لبنان و مصر و هندوستان و اندونزی!

پیروز باد صلح و دموکراسی سراسر جهان!

سرنگون باد کاخ فرتوت استعمار و درهم‌شکسته باد نیروی اهریمنی جباران و ستمکاران!

مرگ بر ارتجاع ایران و بر خانه‌زادان امپریالیسم!

مرگ بر دشمنان طبقهٔ کارگر!

زنده باد کلیهٔ مللی که در راه آزادی جهان از کابوس مخوف فاشیسم پیکار کرده‌اند!

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، ۱۰ مهر ۱۳۲۵، رهبر، شمارهٔ ۸۲۹

اعلامیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران (۱۹۴۶)

کمیتـهٔ مرکزی حـزب تودهٔ ایران پیوسـته ایـن روش را دنبال کرده اسـت کـه قاطبهٔ ملـت را از موجبات و علل سیاسـتی که اتخاذ می‌کند آگاه سـازد، زیرا حزب تودهٔ ایران به افکار عمومی متکی اسـت و به آن احترام می‌گذارد و می‌کوشـد تا نسـبت بـه ملت و منافعش صادقانـه وفادار بماند و از آن نیرو کسـب کند.

در تاریخ پنج‌شـنبه دهم مردادماه ۱۳۲۵ بنا به دسـتور کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران برای اجابت از دعوت آقای نخسـت‌وزیر سـه نفر از اعضـای مبرز حزب در کابینهٔ ایشـان شـرکت کردند. در همان موقع بیانیه‌ای از طرفِ این کمیته نشر یافت و در آن این نکته توضیح شـد که علت شـرکت وزرای توده در کابینه تقویت جبههٔ ضداسـتعمار و کوشـش برای رفع اختلاف و تشـتّت و سـعی در ایجـاد وحدت و اتفاق به منظور تحکیم اصول دموکراسـی اسـت، زیرا با درنظرگرفتن شرایط دشوار و حسـاس تاریخ ایـران و نیرنگ‌های گوناگون امپریالیسـم و بازی‌هـای حیله‌گرانهٔ ارتجـاع داخلـی لازم بود که حـزب ما، حتـی به قیمـت گذشـت‌هایی، حکومت آقای قوام‌السلطنه را تقویت نماید. شـرکت وزرای توده در کابینهٔ آقای قوام‌السلطنه به دولت ایشـان پایهٔ محکمـی در میان مـردم داد که هرگز نظیـر آن در تاریخ ایران بـرای کابینه‌های دیگر دسـت نداده بود.

وزرای تـوده، در عـرض دو ماه و نیـم تصدی مقامات پیشـه و هنـر و بهداری و فرهنـگ، تـا آنجا کـه در قدرتشـان بود بـذل مسـاعی نمودند و بـا اقدام سـریع به تصفیـهٔ وزارتخانه‌ها از عناصر فاسـد و نصب افراد صالح و اتخـاذ تدابیر فوری در راه اصلاح امور مایهٔ اعجاب و سـزاوار تحسـین شـدند. افراد بی‌غرض و بی‌طرف بـا توجه به مشـکلات فراوانـی که وزرای مـا را احاطه کـرده بود تصدیـق دارند که مجاهـدات آنهـا برای ایفـای وظیفـه و تثبیت حقـوق حَقهٔ ملـت ایـران فوق‌العاده بـود. در عرض دو مـاه و نیم تصـدی وزرات تودهٔ کار جای رخوت، درسـتی جای رشـوه‌خواری، و خلاقیت جای تخریب را گرفت، و در دسـتگاه پوسیده و زنگ‌زدهٔ اداری ایران که در سـالیان ممتد اخیر کوچک‌ترین تغییری به خود ندیده بود تکانی و حرکتـی به وجـود آوردند. نیت صادقانه و سـعی بلیغ وزرای توده حقیقتی اسـت که مـورد تصدیق هر بی‌طـرف واقع‌بینـی خواهد بود.

وزرای تـوده نه‌فقط در وزارتخانه‌های مربوطه بلکـه در هیئت وزیران نیز وظایف خود را بر اسـاس وفـاداری به اصول دموکراسـی و قانون اساسـی اجـرا می‌کردند. ازآنجاکـه حزب مـا بر علیـه هرگونه قدرت فـردی و اعمالـی که منجر به اسـتقرار اصول استبدادی باشـد مبارزه می‌کند، وزرای توده به‌کرّات در هیئت وزیران نسبت به توقیف جراید و بازداشـت و تبعید خلاف قانون اشخاص و ادامهٔ فترت و تعویق انتخابـات اعتـراض کردند و لزوم مراعات قانون اساسـی و قوانین جاریهٔ کشـور را به‌دفعـات متذکر شـدند. در تمام ایـن مراحلْ حـزب مؤتلف ما، حـزب ایران، در کابینـه با مـا هماهنگی و همـکاری کامل نمـود و از اصولـی که ایـن دو حزب بر اسـاس آن ائتلاف کرده بودند وفادارنه پشـتیبانی کرد.

کمیتـهٔ مرکـزی حزب تـودهٔ ایران بـرای ابـراز صداقـت و پایـداری در تصمیمی کـه اتخـاذ کرده بـود بـه وزاری خـود دسـتور داد حتی‌المقـدور با حکومـت آقای قوام‌السـلطنه که بـه آزادی‌خواهان علاقه‌ای نشـان می‌دادند همـکاری کنند. وقتی حوادث خوزستان رخ داد و در اثر تحریک امپریالیسم و تشویق مرتجعین تصمیمات فـردی و خـلاف مصالحی در این اسـتان اجـرا شـد و مؤسسـات آزادی‌خواهانه و کارگری آن سـامان پامـال حکومت نظامی و برخـی از مأمورین خیانتـکار و غدّار گردیـد، کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران عدم رضایت شـدید خود را از این حوادث

به آقای نخست‌وزیر تذکر داد. از آن هنگام وزرای توده از طرفی و روزنامهٔ ارگان حزب از طرف دیگر مرتباً موارد انحراف از قانون و آزادی را یادآور شدند و در عین تحمل و شکیبایئ عواقب نامطلوب اقدامات جنوب را توضیح دادند، ولی البته تمام این تذکارات و توضیحات بلانتیجه ماند.

در عرض این مدت سازمان‌های آزادی‌خواهانهٔ ما تحت فشار قرار گرفت. افراد مرتجع نشان‌داری که سابقاً کمر خدمت سید ضیاءالدین را به میان بسته بودند با انتساب خود به حزب دموکرات ایران و رهبر کل آن، آقای نخست‌وزیر، تجاوز آشکاری را بر علیه مؤسسات کارگری و دهقانی آغاز کردند، و نقشه‌ای به منظور ایجاد نفاق بین کارگران و تجزیهٔ وحدت تشکیلات کارگری از طرفِ زمامداران این حزب به مرحلهٔ اجرا گذاشته شد، و با آنکه مجالس باشکوه ائتلاف با حضور نمایندگان حزب دموکرات ایران تشکیل می‌گردید افراد این حزب در همه‌جا تخم نفاق و اختلاف می‌کاشتند، بااین‌همه، حتی به قیمت تحمل شماتت و خشم اعضای حزب و مردم آزادی‌خواه، وزرای توده بنا به دستور کمیتهٔ مرکزی فقط به تذکار دوستانه اکتفا کردند، زیرا کمیتهٔ مرکزی میل داشت تا سرحد شکیبایی در حکومتی که فقط بر اثر کوشش آزادی‌خواهان به سر کار آمده بود برای تأمین منافع ملت شرکت داشته باشد.

در این هنگام غائلهٔ فارس و طغیان راهزنان آن سامان شروع شد. نظر حزب در این جریان واضح و روشن بود: سرکوب قطعی طاغیان و استقرار نظم برای تقویت مرکزیت.

ولی ناگهان مشاهده شد که پس از مسامحه‌های فراوان و سستی‌های بسیارْ قراردادی بدون اطلاع هیئت وزیران با دزدان به امضا رسید و در موقعی که سربازان رشید و افسران پاک‌دامن ما به دست تبهکاران و غارتگران در خاک و خون غلطیدند، عصیان غارتگرانهٔ آنها نهضت ملی نامیده شد. این مسئله، و همچنین موضوع تشکیل کمیسیون نظارت انتخابات از اعضای حزب دموکرات ایران (که باید آن را نشانه‌ای از بی‌اعتنایی به افکار عمومی دانست)، کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران را به عدم امکان ادامهٔ همکاری متوجه ساخت.

بنـا به دسـتور ایـن کمیتـه، روز چهارشـنبه ۲۳ ماه مهـر، وزرای توده در جلسـهٔ هیئتْ معترضانه شـرکت نورزیدنـد و بدین‌ترتیب دوران تحمل و شـکیبایی با یک اعتراض عملی پایان یافت. روز بعد، مطابق اخبار، آقای قوام‌السلطنه مستعفی شد.

اینـک کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران در این شـرایط حسـاس و دقیق تاریخ و در آسـتانهٔ انتخابات بـا همان سـربلندی و افتخار همیشـگی خود به ملـت ایران قول می‌دهد که برای صیانت اصول، یعنی حفظ اسـتقلال و مبارزه بر علیه امپریالیسـم و دفـاع از حقوق ملت و افراشـته نگاه‌داشـتن پرچم دموکراسـی، محکم و اسـتوار ایسـتاده است. حزب فسـادناپذیر و تسلیم‌نشـدنی ما برای اجرای وظایفی که ملت و تاریخ به او محول می‌کند آماده اسـت. تاریخ پنج‌سـالهٔ مبارزهٔ ما روش بی‌تردید و خالی از تزلزل ما را در پیکار اجتماعی به ثبوت رسـانده اسـت. برای ما از آفتاب روشـن‌تر اسـت که فتح و ظفـر نهایی با کسـانی خواهد بـود که از حقیقـت پیروی می‌کننـد و ما جز پیروی از حقیقت شـعار و شـیوهٔ دیگری نداریم.

حوادث گوناگونی ممکن اسـت رخ دهد و کوشـش‌های مختلفی ممکن اسـت علیـه آزادی‌خواهـان انجـام گیـرد، ولـی آنکـه از تمـام حـوادث و علی‌رغـم تمام کوشـش‌ها پیـروز در خواهد آمد حـزب آزادی‌خـواه ما خواهـد بود.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
شمارهٔ فوق‌العادهٔ روزنامهٔ رهبر، ۱۹۴۶، ماه [...]
قیمت ده شاهی

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

سوم آذرماه ۱۳۲۵

۱۹۴۶/۱۲/۲۴

هم‌وطنان عزیز! رفقای حزبی!

بر شـما پوشـیده نیسـت که در سراسـر تاریخْ مبارزهٔ توده‌ها برای تحصیل آزادی مبارزه‌ای دشـوار بوده و فراز و نشـیب بسـیار داشـته اسـت، و فقـط آن مجاهدینی توانسـته‌اند از مراحـل گوناگـون پیکار خود بـا پیروزی بیـرون آیند که خونسـردی و اسـتقامت و ایمان را شـعار خـود قرار داده‌اند. بـه نظر حزب تـودهٔ ایران حوادث اخیـر آذربایجان که به‌هرجهـت مانع جنگ و برادرکشـی گردید در شـرایط کنونی جهـان و ایـران دارای نتایجی اسـت که از عکس آن بهتر اسـت.

بر کسـی پوشـیده نیسـت که پیشـامد آذربایجان نتیجه و عکس‌العمل سیاسـتی بـود که دولت‌های وقت به‌خـلافِ میل کلیهٔ طبقات مردم ایـران پیش گرفتند. ما از اول معتقد بودیم مشـکلی را که مرتجعین ایجاد کرده‌اند باید به‌طور مسـالمت‌آمیز حل نمود. پیشـامدهای اخیر مجلس چهاردهم و پشـتیبانی فراکسـیون حزب توده از نخسـت‌وزیری آقـای قوام‌السـلطنه همـه سـعی و کوششـی در این بـاره بود که مسـئلهٔ آذربایجان به‌طور مسالمت‌آمیز حل شـود و اصلاحات اجتماعی و استقرار اصـول دموکراسـی در تمـام ایران تثبیت گـردد. در ایـن اواخر مرتجعیـن داخلی و

خارجی موضوع آذربایجان را بهانه قرار داده و به نام حفظ استقلال ایران اصول آزادی‌کُشی را وجههٔ همت خود قرار دادند.

آزادی در خطر است

اکنون که درهرحال موضوع آذربایجان خاتمه پذیرفته است بر عهدهٔ تاریخ است که نسبت به عمل حزب توده در این باره قضاوت کند. ما در این باره وجدان خود را بسیار آسوده‌تر از آنچه باید می‌دانیم. حال ملت ایران منتظر است ببیند این آزادی‌خواهان نوظهور که مجسمهٔ ستارخان را خراب می‌کنند و مفتخرانه آن را در رادیو اعلام می‌نمایند به‌جای آن کدام مجسمهٔ آزادی‌خواهی و مشروطه‌خواهی را می‌خواهند بپا نمایند.

عده‌ای از دشمنان آزادی به تحریک مقامات داخلی و خارجی سعی و کوشش فراوان می‌نمایند که با سلب وسایل تبلیغاتی از آزادی‌خواهان و با وسایل تبلیغاتی وسیعی که در دست دارند از حس میهن‌پرستی مردم سوءاستفاده نموده و آزادی را دشمن استقلال و میهن‌پرستی و دین‌داری جلوه دهند.

نه‌فقط پیران حتی جوانان ملت ایران هنوز فراموش نکرده‌اند که پس از سلب آزادی و استقرار دیکتاتوری چگونه استقلال میهن عزیز ما ملعبهٔ سیاست یک‌جانبه گردیده بود. هنوز فراموش نشده است که با روحانیون چه رفتاری می‌شد و مسلمانان در مقدس‌ترین اماکن چگونه سلاخی می‌شدند و با عفت و ناموس مردم چه رفتاری می‌شد. البته ملّاکین و ثروتمندان فراموش ننموده‌اند که اصول «مالکیت» تا چه اندازه محترم بود.

تمام اشخاص منصف تصدیق می‌نمایند که پس از شهریور باز با بهانه‌های مختلف از قبیل «منافع عالی متفقین» و غیره می‌خواستند اصول دیکتاتوری را ادامه دهند. **تنها در نتیجهٔ مبارزه و فداکاری حزب تودهٔ ایران است که در این مدتْ کم‌وبیش آزادی اجتماعات و عقاید سیاسی وجود داشته. اگر روحانیون می‌توانند وعظ و خطابه ایراد نمایند، اگر مردم حق پیدا نموده‌اند که خدای خود را آزادانه پرستش نمایند، اگر کم‌وبیش آزادی قلم و عقیده و مطبوعات وجود داشته، همه مرهون مساعی آزادی‌خواهانهٔ حزب توده و سایر احزاب آزادی‌خواه است.**

پُـر واضـح اسـت کـه اولیـن هدفـی کـه مـورد حملـهٔ دیکتاتورمآبـان اسـت مسـتحکم‌ترین دژ آزادی، یعنی حزب تـودهٔ ایران و اتحادیهٔ کارگـران، خواهد بود، ولـی پس از آن، مانند گذشـته، کلیهٔ آزادی‌ها اعم از سیاسـی و مذهبی و اقتصادی یکـی پـس از دیگـری از بین خواهـد رفت.

کلیهٔ اشـخاص و جمعیت‌ها و احـزاب، اعم از اینکه از لحاظِ عقاید سیاسـی و اجتماعی نزدیک و یا دور از حزب توده باشـند، باید این حقیقت را درک نمایند که شکسـت حزب تودهٔ ایران شکسـت آزادی در ایران اسـت، ولی ما ایمان داریم در دنیایی کـه اعضای انجمن ملل متفق روابط سیاسـی خود را با اسـپانیای دیکتاتور قطـع می‌نماینـد اسـتقرار دیکتاتوری دائمـی غیرممکن اسـت. البته بـرای نهضت آزادی‌خواهی ایران نوساناتی پیش می‌آید، ولی این نهضتِ تاریخی خاموش‌نشدنی اسـت. برای ادامهٔ نهضت آزادی‌خواهی اقدام و سـعی و کوشش کلیهٔ جمعیت‌ها و افراد آزادی‌خواه لازم اسـت. حزب تودهٔ ایران مفتخر اسـت که ضامن اجرا و ادامهٔ این نهضت را در مکتب اجتماعی ایران به وجود آورده اسـت. **کادر رهبری وسیعی کـه مـا در دورهٔ نهضت پنج‌سـالهٔ خود در مکتب مبـارزهٔ اجتماعی عملـی به وجود آورده‌ایـم عبارت از هزاران جوان و روشـنفکر و افراد پخته و ورزیده و آماده‌ایسـت که در هر حال و در هر اوضاع‌واحوالی، به کمک صدها هزار سربازان آزادی، هدف عالی ما یعنی ایجاد ایران مسـتقل و آزاد و مترقی را صورت‌پذیر خواهند سـاخت.**

مکتـب حزب تـودهٔ ایران حتی سرمشـق و نمونه برای کلیهٔ افـراد و جمعیت‌ها و احزاب آزادی‌خواه گردیده اسـت.

ضرورت تاریخی اصلاحات اجتماعی

فـرق اساسـی وضعیت داخلـی ایران پـس از جنـگ دوم جهانی با اوضـاع پس از جنـگ اول که منجـر به اسـتقرار دیکتاتوری گردید، عـلاوه بر اوضـاع کنونی دنیا، در این اسـت کـه امروز در ایـران علاوه بر هـزاران مردم تحصیل‌کرده و روشـنفکر کـه در اروپـا و غیـره تحصیل نمـوده و به اصول دموکراسـی عملاً آشـنا می‌باشـند ده‌هـا هزار جوانان مجهـز با منطق و علـوم اجتماعی به وجود آمده اسـت که هیچ قدرتـی نمی‌تواند فکـر آزادمنش آنان را خفـه نماید.

نهضت تودهٔ ایران نه‌فقط در خانه‌های محقر کارگری و در کلبه‌های دورافتادهٔ دهقانی بلکه در سایر طبقات و در دانشگاه و در هر خانوادهٔ ایران رسوخ و نفوذ نموده است. نهضت اجتماعی مکتب توده، بیداری و آگاهی بی‌مانندی که در افکار و آرا به وجود آورده است مولود و نتیجهٔ طبیعت اجتماعی کنونی ماست. لزوم اصلاحات اجتماعی و ضرورت غیرقابل‌اجتناب بهبودی اوضاع مادی و معنوی طبقهٔ سوم و متوسط و کارمندان دولت در این مرحله از تکامل اجتماعی یک نمود جبری است. **هواوهوس فلان زمامدار و یا سودپرستی صاحبان صنایع دنیایی می‌توانند این اصلاحات را کمابیش به تأخیر اندازد، ولی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید.**

حزب تودهٔ ایران موجب تشدید اختلاف طبقاتی نیست

اگر اشخاص و جمعیت‌هایی موافق این اصلاحات باشند، نمی‌توانند با حزب تودهٔ ایران دشمنی ورزند بلکه با حزب تودهٔ ایران که خود را نیرومندترین مبلّغ و مدافع اصلاحات اجتماعی نشان داده است می‌بایست همکاری نمایند. عده‌ای از دشمنان آزادی و مخالفین اصلاحات اجتماعی می‌خواهند این‌طور جلوه دهند که حزب توده موجب تشدید اختلاف طبقاتی و دشمن وحدت ملت ایران است. **ما بارها توضیح داده‌ایم و بار دیگر اعلام می‌نماییم که حزب توده هیچگاه نخواسته است اختلافات طبقاتی را در این کشور تشدید نماید.** موجب تشدید این اختلاف طبقاتی حکومت‌های گذشته، مخصوصاً حکومت دورهٔ دیکتاتوری، است که ملت ایران را به یک اکثریت زحمت‌کش و بیکار فاقد همه چیز و یک اقلیت معدود واجد همه چیز تجزیه نموده است.

اگر رهبری حزب توده وجود نداشت، این محرومیت‌ها و بدبختی‌ها با عصیان‌ها و شورش‌ها تظاهر می‌نمود [و] حرکت گروه گرسنگان و برهنگان ممکن بود تر و خشک را با هم بسوزاند. دستگاه رهبری حزب تودهٔ ایران سعی و کوشش فراوان نمود تا این نیروی کورکورانه را تبدیل به یک نهضت اجتماعی و آبادکننده و منطقی گرداند. متشکل‌نمودن این افراد کثیر در مدت کم وظیفهٔ آسانی نبود. کاری که در ده‌ها سال می‌بایست جریان طبیعی خود را سیر نماید در زمان دیکتاتوری به‌کلی متوقف شده بود. پس از شهریور رهبری حزب در

مقابـل وظیفهٔ سـنگینی قـرار گرفته بـود. این توده‌های محـروم و عصبانـی و بعضاً محـروم از اخـلاق (دموراليـزه) می‌بایسـت در مدت کمی متشـکل شـده و دارای انضباط حزبـی گردند.

ایـن وظایف سـنگین بـا فقدان وسـایل مـادی و معنوی و بـا اشـکالات و موانع موجـود البته نمی‌توانسـت به‌طـور کامـل و ایدئال انجـام پذیرد.

برنامهٔ حزب توده، بهترین ضامن وحدت ملی

باوجوداین، حزب توده سعی و کوشش بسیاری مبذول داشت تا از هرگونه عصیان و بی‌انضباطـی جلوگیـری نمایـد و برخـلاف آنچه که دشـمنان می‌خواهنـد از آن سوءاسـتفاده نمایند هرگاه پیشامدی هم نمود، علت آن لجاجت و سماجت هیئت حاکمهٔ ایـران در عدم اجـرای اصلاحات اجتماعـی و جدیت برای اشکال‌تراشـی دائمـی در مقابـل حـزب تـودهٔ ایران می‌باشـد. **مـا از همـان روزهای اول تأسـیس حزب به‌کـرّات اعلام نمودیم که باید از سـرمایه‌ها و صنایع داخلی پشـتیبانی نمود و نگذاشـت کـه بازرگانان و سـرمایه‌داران ایرانـی دلالان دسـت‌دوم صاحبان بزرگ صنایـع خارجی گردند.**

تهمت‌های ناجوانمردانه

حالا همان سرمایه‌داران و اربابان صنایع خارجی که بزرگ‌ترین دشمن نهضت‌های تـوده‌ای ملل ضعیـف می‌باشـند **از زدن هیچ‌گونه تهمتـی به ما فروگـذار نمی‌کنند.** ایـن تهمت‌هـای ناجوانمردانه بـه تمام نهضت‌هـای مترقـی ملل اعم از فرانسـه و آلمـان و روسـیه و ملل بزرگ و کوچک دیگر زده شـده. مثلاً پس از جنگ گذشـته **در آسـتانهٔ انتخابات بریتانیای کبیر، به مناسـبت یک مراسـلهٔ معـروف جعلی که به حزب کارگر انگلسـتان نسـبت دادند، آن حزب را بیگانه‌پرست و جاسوس نامیدند و شکسـت تبلیغاتـی در انتخابات بـه آن حـزب وارد نمودند. ایـن تهمت‌ها گرچه موفقیت حزب کارگر انگلسـتان را عقـب انداخت، ولی نتوانسـت از آن جلوگیری نمایـد.** نه‌فقط زحمت‌کشـان حـزب تودهٔ ایـران فاقد همـه چیز مـادی، ولی واجد حس میهن‌پرسـتی هستند بلکه حتی روشـنفکران حزب تودهٔ ایران که می‌توانستند به‌آسـانی زندگی مرفه و آسـوده داشـته باشـند نیز، برای اینکه از میهن‌پرسـت‌ترین و فداکارتریـن افراد این اجتماع می‌باشـند، به زندگی مادی خیلی متوسـط قناعت

نموده و اغلب آنان حتی چند ماه زندگی خالی از تشویش و آسوده نداشته، و با بلندهمتی خود را آماج تیرهای تهمت ناجوانمردان قرار داده، و زندگی عالی و آسوده را فدای ایدئال بزرگ ملی و میهنی خود نموده‌اند. ملت ایران این فداکاری را تقدیر خواهد نمود. هو و جنجال میهن‌فروشان نمی‌تواند میهن‌پرست‌ترین افراد را لکه‌دار نماید.

وکلا و وزرای حزب تودهٔ ایران

در نتیجهٔ مبارزهٔ پنج‌سالهٔ حزب تودهٔ ایران است که هیئت حاکمه مجبور شده است کم‌وبیش امتیازاتی برای مردم بیچاره و کارمندان و آزادی‌خواهان قائل شود.

مبارزهٔ فراکسیون حزب تودهٔ ایران در مجلس چهاردهم که از روی شجاعت و منطق بود در تمام دنیا منعکس گردید. **سخنان وکلای حزب تودهٔ ایران در پشت تریبون مجلس، چون از دل توده‌های مردم برخاسته بود، در دل تمام ملت ایران می‌نشست.** نقشی را که فراکسیون هشت‌نفری حزب تودهٔ ایران در مجلس چهاردهم بازی نموده، هیچ‌کدام از افراد ملت ایران فراموش ننموده‌اند.

البته دشمنان آزادی در داخل و خارج ایران حق دارند از وجود آن در مجلس پانزدهم بترسند.

وزارت هفتادوپنج‌روزهٔ سه وزیر توده‌ای کافی بود که به دشمنان اصلاحات نشان بدهد که حزب تودهٔ ایران در مسئلهٔ اصلاحات اجتماعی در دستگاه دولتی شوخی نمی‌نماید و اجازه نمی‌دهد که اموال عمومی صرف خوشگذرانی آقازادگان در اروپا و مدیران کل بیکاره در ایران گردد. این بود که فشار از خارج و داخل با تحریک خان‌ها و مسلح‌نمودن آنان شروع گردید تا مجلس فرمایشی پانزدهم، خالی از اغیار یعنی خالی از ایرانیان اصلاح‌طلب میهن‌پرست، تشکیل گردد و **دستگاه دیکتاتوری دست‌نخورده تحویل فعال‌مایشاء تازه گردد که کاملاً مانند سابق در خدمت سیاست یک‌جانبهٔ امپریالیستی قرار گیرد.**

نیروی تشکیلاتی حزب تودهٔ ایران دشمنان آزادی ایران را متوحش ساخت

دولت کنونی که با تکیه به آزادی‌خواهان روی کار آمده، ولی جداً مصمم است که آنها را از صفحهٔ سیاست ایران برکنار نماید، علی‌رغم ایرادات دائمی آزادی‌خواهان و حتی وزرای وقت دولت پس از تخلیهٔ کشور از نیروی خارجیْ انتخابات را

عقب انداخت. ازقرارِمعلوم نمایشات سیاسی حزب تودهٔ ایران و اتحادیهٔ کارگران که به تصدیق خبرگزاری‌های خارجی و داخلی گاه هشتاد هزار و گاهی صد هزار نفر به‌طور متشکل در آنها شرکت می‌نمودند مقامات داخلی و خارجی را از نتیجهٔ انتخابات آزاد آگاه نمود که موفقیت صددرصد با حزب تودهٔ ایران است.

بیشتر از آذربایجان، اینها از اعتصاب یک‌صدهزارنفری نفت جنوب دلواپس بودند. این اعداد به‌خوبی به تمام ایرانیان و دنیا اعلام می‌نمود که نتیجهٔ انتخابات آزاد به نفع حزب توده خواهد بود.

تصمیم برای درهم‌شکستن حزب تودهٔ ایران مقدمهٔ محو آزادی است

بنابراین برای درهم‌شکستن قدرت حزب تودهٔ ایران به‌وسیلهٔ اعدام و اشغال نظامی کارخانه‌ها و اعلام حکومت نظامی در تمام نقاط حساس کشور، اعم از شمال و جنوب، تاریخ انتخابات را دائماً عقب انداختند تا وسیله‌ای فراهم نمایند که حتی یک نفر نمایندهٔ آزاد در مجلس وارد نشود.

ما در اینجا به اسناد و مدارکی که در اعلامیهٔ جبههٔ مؤتلفهٔ احزاب آزادی‌خواه به مناسبت آزادنبودن مقدمات انتخابات ذکر شده استناد می‌نماییم. همچنین به بیانیهٔ شورای متحدهٔ مرکزی که [در] ضمیمهٔ روزنامهٔ بیداری ما منتشر شد، و به کلیهٔ مراسلاتی که از طرفِ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به نخست‌وزیری و سایر مقامات صلاحیت‌دار نوشته شده و همه حاکی از اینست که با قدرت و نیروی مسلح کلیهٔ وسایل انتخاباتی و تبلیغاتی را از ما سلب نمودند، استناد می‌نماییم.

حزب تودهٔ ایران با تصدیق کلیهٔ ناظرین بی‌طرف و باطرف انگلیسی و آمریکایی و شوروی و فرانسوی و غیره بزرگ‌ترین حزب متشکل ایران است که در آستانهٔ انتخابات آزاد در سرتاسر کشور اکنون تحت فشار و تضییق است. عدهٔ کثیری از افراد فعال آن با بهانه‌های مختلف و حتی بی‌بهانه بازداشت گردیده و کلیهٔ مؤسساتش تحت اشغال قرار گرفته و حتی در تهران کلوب‌های آن در زیر نظر قوای تأمینیه مورد مهاجمه و غارت قرار گرفته و مؤسسات آن در سرتاسر نقاط مازندران و گرگان غارت و تاراج شده و حتی عده‌ای از کاندیداهای انتخاباتی آن بازداشت گردیده، و آزادی بیان و مطبوعات و حتی مکانْ به زور حکومت نظامی و ایجاد ترور و وحشت از آن سلب گردیده است.

حزب تودهٔ ایران و انتخابات مجلس فرمایشی

حزب تودهٔ ایران مطابق مرامنامه و آزمایش پنج‌سالهٔ خود طریق پارلمانی را برای پیشرفت مقاصد اصلاح‌طلبانهٔ خویش برگزیده است، ولی اکنون در نتیجهٔ اعمال نفوذ نیروی دولتی از حق استفادهٔ انتخاباتی محروم گردیده است.

بنابراین حزب تودهٔ ایران مادامی‌که اوضاع حاضر حکم‌فرماست و آزادی مؤسسات و افراد حزبی سلب شده، در این انتخابات فرمایشی نمی‌تواند شرکت نماید. بگذارید تا دنیای دموکراسی قضاوت نماید که چگونه امکان شرکت در انتخابات از حزبی که معروفیت بین‌المللی دارد و در اعماق توده‌های ملت ایران ریشه دوانده و سالیان درازی مبارزه و فعالیت نموده است عملاً سلب گردیده است، ولی حزبی دیگر در عرض چند روز با تکیه به نیروی دولتی اکثریت مطلق مجلس را به دست می‌آورد!

ما به تمام جهانِ دموکراسی اعلام می‌نماییم که در کشور ما به نام «دموکرات» از دموکراسی اثری باقی نگذارده‌اند و ملت ایران از حق قانونی خود دربارهٔ انتخابات محروم می‌باشد.

رفقای حزبی!

در این هنگام ما دارای وظیفهٔ سنگین و مقدسی هستیم. ما باید مبارزهٔ خود را با شرایط جدید تطبیق نموده و با ایمان راسخ و روح قوی و خونسردی مطلق وظیفهٔ اجتماعی خود را انجام داده و کلیهٔ مشکلات را برای خاطر ایران و برای خاطر آرمان‌های عالی خود که از میهن جدا نیست تحمل نماییم.

راه ما حق است. ما در راه خود از طریقی که به آن ایمان داریم منحرف نمی‌شویم. ما هرچه کردیم از روی عقیده و ایمان خالص کردیم و به سود کشور و ملت خود قدم برداشتیم. ما باید از گذشته عبرت بگیریم. **ما باید فداکاری و ازخودگذشتگی بزرگی برای نیل به آرمان‌های ملت ایران از خود به ظهور رسانیم. ما باید در دل ملت و مردم ایران بیشتر از بیش رسوخ نموده و به آمال و آرزوها و دردهای آنان آشنا شویم. ما باید خود را درخور شأنی نشان دهیم که ملت ایران برای ما قائل است** تا بتوانیم به آرمان‌های عالی اجتماعی خود نایل گردیده و آیندهٔ ایران را شایستهٔ گذشتهٔ پرافتخار آن از نو بسازیم.

هم‌وطنان گرامی!

بـار دیگر در تاریـخ پرحادثهٔ کشـور عزیـز ما آزادی در خطر اسـت. حـزب تودهٔ ایـران آنچـه را که در پیشـگاه تاریـخ و در مقابل ملت ایـران برای برقـراری آزادی و حفـظ اسـتقلال ایران تعهد نموده اسـت انجـام خواهـد داد. ما تمـام آزادمردان را دعـوت می‌نماییـم در این مبـارزه که بـرای آزادی درگرفته اسـت به ما یـاری کنند. آنـان کـه در راه مبـارزه نمی‌خواهند اسـتراحت خود را از دسـت بدهند اقـلاً به ما ایـن کمک را بکنند کـه برای تبرئه‌نمـودن خود از لحـاظِ عدم مبـارزه در راه آزادی با دشـمنان آزادی هم‌داسـتان نشـوند. **ما راه آزادی را دوباره همـوار خواهیم نمود.** آنهایـی کـه برای خوشـامد دشـمنان آزادی و یا بـرای تبرئـهٔ خود بـه آزادی‌خواهان صدمـه می‌رسـانند گناهی عذرنشـدنی مرتکب می‌شـوند.

نهضت آزادی‌خواهی و توده‌ای ایران در مسیر تاریخی خود گاهی سریع و گاهی بطئـی، گاهی در فـراز و زمانی در نشـیب به پیش مـی‌رود، ولی متوقف نمی‌شـود و هرگـز برنمی‌گـردد. **ما بـدون تزلزل، رو بـه آینده، به طـرفِ هدف و آرمـان عالی ملـی و میهنی و مترقی خـود پیش می‌رویم.**

زنده باد آزادی و استقلال و تمامیت ایران!

زنده باد حزب تودهٔ ایران!

زنده باد شورای متحدهٔ مرکزی!

زنده باد احزاب آزادی‌خواه ایران!

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
ضمیمهٔ شمشیر امروز

بیانیهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

هم‌وطنان عزیز! رفقای ارجمند حزبی!

در ایـن اواخر نبرد تبلیغاتی دامنه‌داری که از چندی پیش به ضد آزادی‌خواهان و اصلاح‌طلبان آغاز شـده بود شـدت یافته و با تمام قوا کوشـش می‌شود حزب تودهٔ ایـران را در معرض افکار عموم به انـواع بهتان‌های عجیب و غریب و نسـبت‌های نـاروا متهم گردانند. درحالی‌که جراید حزبی در توقیف اسـت و امنیت از اعضای حزب تودهٔ ایران در همه‌جا سـلب شـده، درحالی‌که بقیهٔ کلوب‌هـا و مراکز حزبی در کشـور مطابـق نقشـهٔ منظمی کـه از چندی پیـش به مرحلـهٔ اجرا گذارده شـده مـورد تاراج قـرار می‌گیـرد، درحالی‌که اجتماعـات حزبی و کارگری عمـلاً ممنوع شـده و آزادی بیان برای اعضـا و هواخواهان حـزب تودهٔ ایران دیگـر وجود ندارد، دسـتگاه تبلیغاتی وسیعی با نهایت شدت و از روی کمال بی‌انصافی و بی‌مروتی و نهایت ناجوانمردی به جعل دروغ‌ها و نشـر افسـانه‌های رنگارنگ به منظور اهانت و لکه‌دارکردن حزب تودهٔ ایران مشـغول فعالیت اسـت. هیئت‌های مطبوعاتی را از اشـخاص معین و با دسـتورهای لازمـه به اطراف گسـیل می‌دارند و ایـن هیئت‌ها مخلوقـات اغراض خـود را در جراید منتشـر می‌کنند و ذهن مردم بی‌خبر و سـاده را منحـرف می‌گردانند. مطابق ایـن تبلیغات وسـیع و عجیب و غریـب گویا تنها

حزب تودهٔ ایـران منبع کلیهٔ بدبختی‌ها و فسـادها و فجایع و جنایات بوده اسـت و بهترین طریـق تأمین رفاه ملت و اسـتقلال مملکت نابودکردن کارگـران و دهقانانِ اعضـای ایـن جمعیـت و پُرسـاختن زندان‌هـا از افراد آنهاسـت. اگر کسـی سـاده نباشـد و قضایـا و حوادث اجتماعـی را با تعمق مـوردِ مطالعه قـرار دهد، به‌خوبی پی می‌بـرد که منظور از این تبلیغات عریض‌وطویل چیسـت. مـا ذیلاً این مقاصد را تجزیـه و خلاصه می‌کنیم:

۱. خراب‌کردن مفهوم آزادی و دموکراسـی و بیزارکردن مردم از شـعارهایی که در آن از آزادی ملت و طبقات رنجبر دفاع می‌شـود؛ ارتجـاع از اینکه مفاهیم آزادی و دموکراسـی در عرض پنج سال اخیر در اذهان رسوخ کرده و درنتیجه قدرت بزرگی را به وجود آورده بود هراسـناک اسـت، و بهترین طریق بیرون‌آوردن این مفاهیم از مغز مردم ایران را در این تشـخیص داده که طرفداران آزادی و دموکراسـی را غولان بی‌شـاخ‌ودُم و جنایت‌کاران مخوفی جلوه‌گر کند.

۲. لجن‌مال‌کـردن رهبران حـزب تودهٔ ایران که به درسـتی و ایمان و داشـتن فکر بـاز و ترقی‌خـواه در نزد مـردم شـهرت یافته‌اند؛ تا عناصـر این حزب دیگـر نتوانند در مـردم نفوذ نمـوده و نظر آنها را به افـکار و عقاید خـود جلب کنند.

۳. ایجـاد وجهه برای خود با خلق خدمات دروغـی و فتح و ظفرهای مصنوعی و قانع‌سـاختن مردم بـه اینکه خطـری عظیم حیات آنهـا را تهدید می‌کـرد و در اثر همت و بـه کف باکفایت ایـن آقایان آن خطر عظیم مرتفع شـد.

۴. برهم‌زدن زمینهٔ انتخابی نامزدهای حزب تودهٔ ایران که با موقعیت رقابت‌ناپذیر خـود در حوزه‌های انتخابـی مانع بزرگی برای موفقیت کاندیداهای دولتی به شـمار می‌رفت، و مرعوب‌سـاختن مردم از اقبال و توجه نسبت به آنها

۵. منحرف‌کـردن انظار عموم از جنایات و فجایع و برداشـت‌هایی که به دسـت عمال ارتجاع و طبقات حاکمه شده و می‌شود و درست‌کردن یک لولوی مصنوعی تـا همـگان از ترس آن بـه اینان پناه بـرده، قسـاوت و رذالت و خیانتشـان را تحمل کننـد؛ ایجاد مقام پارسـایی و بزرگواری برای خود و اغفـال مردم بی‌خبر

۶. تهیهٔ زمینه برای جلوگیری از سوءانعکاس بین‌المللی تجاوزات بی‌رحمانه‌ای که در این اواخر نسبت به آزادی‌خواهان شده؛ به‌خصوص ایجاد یک وضع غیرعادی و متشنج و تحریک‌شده بر علیه حزب تودهٔ ایران و شورای متحدهٔ مرکزی در موقع ورود هیئت اعزامی اتحاد جهانی سندیکایی

چنین است هدف‌های تبلیغات و کوششی که به‌طور یکنواخت و دستوری در کلیهٔ جراید مخالف با حزب تودهٔ ایران می‌شود، جرایدی که اکثریت آنها با نظارت محافل مختلف دولتی و ارتجاعی اداره می‌شود و بعضی از آنها در عرض ماه‌های اخیر ظهور کرده‌اند و غالباً خواننده‌ای هم ندارند.

کلیهٔ کسانی که هرکدام به دلیلی از حزب تودهٔ ایران خرسند نبوده‌اند، آنهایی که امتیازات غلط خود را در خطر می‌دیدند و پیشرفت حزب ما برای آنها در حکم پایان دوران خودسری و هوس‌بازی بود، فرصت را غنیمت شمرده، در این هنگامهٔ عظیم تبلیغاتی شرکت جسته‌اند. عقب‌ماندگی محیط، بی‌خبری و خوش‌باوری مردم زمینهٔ مساعدی است که این هنگامهٔ عظیم تبلیغاتی باز هم توسعه یافته، محیط مسموم و مختنقی ایجاد نماید. مشاهدهٔ این اوضاع هرکس را که به درک حقیقت قادر است متأثر می‌کند. چقدر حرف حق در این محیط با عکس‌العمل مواجه می‌شود و چه بسیارند کسانی که برای خفه‌کردن بانگ حقیقت آماده‌اند.

ما خود تصدیق داریم که نهضت آزادی در این کشور جوان و بی‌تجربه است و با مردمی سروکار دارد که هنوز به اسلوب مبارزهٔ اجتماعی آشنا نیستند. این عدم تجربه وقتی توأم با انحرافات روحی مردم می‌شود، طبیعتاً نتایج سوئی نیز به بار خواهد آورد. نهضت حزب تودهٔ ایران از این نقیصه مبرا نبوده و نمی‌توانست باشد. اگر حزب تودهٔ ایران می‌خواست به چند تن «آدم خوب» محدود بماند، قدرتی نداشت، و اگر می‌خواست با توده‌ها سروکار پیدا کند، ناچار می‌بایستی انحرافات آنها را که نتیجهٔ محیط فاسد اجتماعی است متحمل شود و در لوای تشکیلاتْ آنها را کم‌کم تربیت کند. همین نقص اجباری است که هستهٔ حقیقی تبلیغات مرتجعین را تشکیل می‌دهد، ولی بر گِرد این هستهٔ حقیقت چنان قشری از دروغ و افترا کشیده‌اند که به‌مراتب فرع زاید بر اصل شده، و تازه به‌جایِ آنکه

موضوع را توجیه کنند از روی غرض و کینه سعی دارند خلاف واقعیت را در انظار جلوه‌گر سازند. هنگامهٔ تبلیغاتی اخیر دو میدان برای تاخت‌وتاز خود پیدا کرده، یکی آذربایجان و دیگری مازندران.

ما اکنون نمی‌خواهیم وارد این بحث شویم که تا چه درجه اتهاماتی که به فرقهٔ دموکرات آذربایجان نسبت می‌دهند وارد بود و به چه دلیل و در قبال چه اشتباهاتی شکست خورد. **به‌هرحال قدرمسلّم اینست که دولت رسماً این فرقه را دموکراتیک و عملیات آن را اصلاح‌طلبانه تلقی نمود و ما نیز مطابق اصول حزبی خود تا حدّی که امکان آشنایی به احوال آن جنبش بود از آن پشتیبانی نمودیم. بنابراین کسانی که این پشتیبانی را برای ما جرم حساب می‌کنند باید اول دولت را مورد اعتراض قرار دهند و از وی سؤال کنند چگونه جماعتی را که امروز خود به اسم ماجراجو، تجزیه‌طلب، خائن به وطن و آدمکش و هزاران عنوان دیگر می‌نامد چند ماه قبل اصلاح‌طلب، دموکرات و آزادی‌خواه تلقی کرد و حاضر شد رسماً با سران آن فرقه وارد مذاکره و تنظیم موافقت‌نامه شود.** و چگونه شد که پس از تسلیم این جماعت در عوض اینکه از بی‌نظمی جلوگیری کنند افراد بی‌مسئولیت را در بی‌نظمی و جنایت آزاد گذاشتند؟

کسانی که مدعی جنایات بی‌شمار در آذربایجان و زنجان هستند چگونه در روزنامه‌های خود از مرتکبین این همه فجایع و جنایات پشتیبانی می‌کنند؟ آیا نمی‌دانند که هزاران نفر بدون محاکمه به خاک هلاک افتاده‌اند و بسیاری تیرباران شده، سرها و گوش‌ها بریده شده و حتی به نام احساسات عمومی در اردبیل یک نفر را در زیر چشم مأمورین دولت با نفت آتش زده‌اند؟

این آقایان اگر خیلی از فجایع بیزارند، پس چرا برای جنایات قطعی خان‌های جنوب که باوجودِ پرده‌پوشی‌ها شهرهٔ خاص و عام است چیزی نمی‌گویند؟ جنایاتی که حتی روزنامهٔ اطلاعات هم مجبور شد شمه‌ای از آن را انتشار دهد.

تمام آن آدمکشی‌ها و قصاوت‌ها که در فارس شد، اموالی که به تاراج رفت، شکرهای دولتی که بین خان‌ها تقسیم گردید و بی‌عصمتی‌هایی که در اطراف شیراز و کازرون شد همه به طاق نسیان گذارده می‌شود.

چگونه شـد که کلیهٔ متهمین توطئهٔ اصفهان کـه اقاریر و اعترافات آنها در پروندهٔ امر منعکس اسـت و ارتباط آنها با بیگانگان به موجبِ اسـناد مسـلّم به‌قدری فاش و ثابت بود که دولت رسـماً یادداشـت اعتـراض به آن دولت بیگانه فرسـتاد تعقیب نشـدند و موضـوع دخالت بیگانه نیز به سـکوت گذشـت؟ چه شـد ایـن افراد که روزی دولـت رسـماً یاغیگری آنهـا را مورد ملامت شـدید قرار داد امـروز قهرمان ملی شـده‌اند و جنایات آنها به‌عنوان اعمال درخشـان میهن‌پرستی تلقی می‌شود؟ جواب این سـؤالات را ملت هوشـیار ایران به‌خوبی می‌داند و منبع این تبلیغات را نیکو تشـخیص می‌دهد، لیکن با این فشـار و اختناق افکار مجالی برای اظهارنظر ملت باقی نمانده اسـت.

اما موضوع مازندران؛ دشمنان حزب تودهٔ ایران چون دیدند باوجودِ کلیهٔ تبلیغات و انتشـاراتْ زمینـهٔ انتخابـی ما هنـوز در بیشـتر نقاط ایـران پابرجاسـت و با هو و جنجال نمی‌توان مردم را متقاعد نمود که به نامزدهای دولتی رأی بدهند، اعتصاب کارگران راه‌آهن را، که فقط برای ۲۴ سـاعت به‌عنوان همـدردی با خانوادهٔ کارگری که به ضرب گلولهٔ پلیس راه‌آهن در وسـط ایسـتگاه تهران مقتول گردید اعلام شد، بهانه قـرار داده و در سرتاسـر خط‌آهن مخصوصاً مازندران دسـت بـه تضییقات و فشـار نسـبت به سـازمان‌های حزب تودهٔ ایران و اتحادیه‌های کارگـران و افراد آنها زدنـد، و به همین منظور نیروی رسـمی دولتـی (ارتش، پلیـس و ژاندارمری) یکی پس از دیگری کلوب‌های حزب و اتحادیه را در طول خط اشـغال نموده و تحویل عـده‌ای از اوباش، که از طرفِ حزب دموکرات ایران مأمـور این کار بودند، دادند. همه‌جا، از گرمسـار گرفته تا گدوک، سـرخ‌آباد، پل‌سـفید، زیرآب، شیرگاه، شاهی و ساری، بهشـهر، بندرگز و بندرشـاه، هیئت‌های عاملهٔ اتحادیه‌ها و رهبران محلی حـزب را دسـته‌جمعی توقیف، و بـه انواع شـکنجه و تهدید و دشـنام و توهین آزار دادنـد. **چون صدای اعتراض ما برخاسـت و از طرف دیگر شـورای متحدهٔ مرکزی رسماً اتحاد جهانی سـندیکاها را از عملیات ضدآزادی و حق‌شـکنانهٔ دولت آگاه نمـود و از طرفِ اتحادیهٔ جهانی رسـماً به دولت ایران دربـارهٔ این تضییقات خلاف منشـور ملل متفـق اعتراض شـد، درصـدد برآمدند که بـرای عملیـات ارتجاعی و مسـتبدانهٔ خود مجوز و محملی تهیه نمایند تا به اسـتناد آن بتوانند خویشـتن را در**

مقابل ملت ایران و جهانیان تبرئه نمایند. بنابراین دست به تحریکات پردامنه زدند و بدین‌منظور دو نفر از افسران ارتش که به تمایلات فاشیستی و ضدآزادی معروف هستند و سابقاً نیز به‌عنوان همدستی با آلمان‌ها از طرفِ متفقین بازداشت شده بودند (سرهنگ افطسی و سرهنگ دولو) را مأمور اجرای این دستورات نمودند. کلیهٔ دستگاه دولتی بدین‌منظور مجهز شد و حکومت نظامی در سرتاسر مازندران اعلام گردید. کارخانجات یکی پس از دیگری به‌وسیلهٔ افراد نظامی اشغال شد و کارگران و رهبران محلی حزب دسته‌دسته به زندان افتادند.

پرونده‌سازی به رسم زمان مختاری شروع شد. آلات شکنجه، دستبندهای قپانی و تازیانه‌ها از انبارها بیرون آمدند و هر روز در میدان شهرهای مختلفهٔ مازندران یکی دو نفر از کارگران را به سه‌پایه بسته، تازیانه زدند. بدین‌طریق از یک طرف رعب و وحشت در اذهان عمومی ایجاد نمودند و از طرف دیگر به زورِ شکنجه‌های قرون وسطایی از برخی کارگران اقاریری که خود دیکته نموده بودند گرفتند و به خیال خود اسناد مسلّمی برای روز مبادا تهیه نمودند، ولی چون به‌خوبی می‌دانستند که این اسنادِ ساختگیْ کافی برای اجرای مقصود نیست، توطئهٔ خیالی ساختند و چند قبضه اسلحهٔ کمری که با اطلاع دولت و ژاندارمری و سایر مراجع دولتی برای مدافعه در مقابل تهاجمات اشرار مسلح قادی‌کلا و کلاردشت و بندپی در منزل بعضی از کارگران بود بهانه قرار داده و آن را به‌عنوان وسایل قیام مسلحانه بر علیه دولت (!) و اعلام حکومت خودمختار طبرستان (!!) و هزاران دروغ شاخ‌دار دیگر قلمداد نموده، بر شدت عملیات خود افزودند. محاکم صحرایی در مازندران تشکیل داده و بر طبق همان اسناد ساختگیْ جمعی بی‌گناه را به عناوین مختلفه اعدام یا محکوم به حبس ابد نموده و حتی حق تجدیدنظر را نیز از آنان سلب کردند. واقعهٔ زیرآب، که طبق گزارش رسمی که به مراجع دولتی داده شده در نتیجهٔ یک اختلاف شخصی بین یک نفر نظامی و یک کارگر در معدن زیرآب رخ داده است و در نتیجهٔ تیراندازی افراد نظامی به کارگران، بنا بر همان گزارش‌های رسمی، موجب قتل ۲۸ نفر کارگر گردیده است، و تصادف آن با واقعهٔ آذربایجان وسیلهٔ دیگری به دست دشمنان آزادی ایران داد تا پروندهٔ ساختگی خود را تکمیل کنند و دست به یک‌سلسله

تبلیغـات پردامنه به منظور مشـروع جلـوه‌دادن قتل کارگـران زیـرآب و متهم‌کردن حـزب تودهٔ ایـران بزنند. با ایـن مقدماتْ زمینه بـرای جعل داسـتان راجع به قصد منفجرسـاختن پـل ورسـک و سـایر عملیاتـی که ایـن روزها بـه حزب تـودهٔ ایران نسـبت داده می‌شـود مهیا گردید.

همه‌کـس می‌داند که در زمان صدرالاشـراف و ریاسـت سـتاد ارفـع، به موجبِ مدارکی که در پروندهٔ امر موجود اسـت و بر طبق آن سرلشگر ارفع به دستور رئیس دولت کنونی توقیف گردید، مقدار زیادی اسلحه به وساطت یمین اسفندیاری بین افـراد قادی‌کلا (مجاور شـاهی) و کلاردشـت (مجاور چالـوس) و بندپی (مجاور بابل) و سـوادکوه توزیع گردیـد و اینان به تحریک مقامات دولتـی دائماً به کارگران و دهقانـان عضـو حزب تـودهٔ ایـران و اتحادیه‌هـای کارگـران شـبیخون می‌زدند و روزی نبود که یکی دو نفر از این افراد به دسـت اشـرار مسـلح به هلاکت نرسـند.

روزنامه‌هـای آن دوره (مخصوصاً داد و نجات ایران و رهبر و ظفر) همه حکایت از ایـن ماجـرا می‌کنـد. کار شـرارت ایـن دزدان مسـلح به جایی رسـید کـه حتی در شـهریورماه سـال گذشـته دسـته‌جمعی به شـهر شـاهی حمله کـرده و درصدد برآمدند شـهر و کارخانجات را اشـغال نمایند. پنج نفر از کارگـران را مقتول نموده و سـر آنها را بریده و به نیزه نصب نمودند. جدیت و شـهامت کارگرانْ آنها را وادار به عقب‌نشـینی نمـود و عمومـاً بـه جنگل‌ها گریختنـد. باوجـودِ شـکایات متواتر کارگـران، مراجـع دولتی به عـذر اینکه در مـدت اقامت نیروی بیگانـه آزادی عمل ندارند از تعقیب مرتکبین و خلع سـلاح آنها سـر باز زدند و بدین‌طریق شـهرهای بابل، شـاهی، چالوس و بهشـهر همواره در معرض تهدید دزدان مسـلح بود. پس از تخلیـهٔ قوای بیگانه کـراراً به رئیس فعلی دولت شـفاهاً و کتباً تذکر داده شـد که در خلع سلاح اشـرار اقدام نمایند، ولی متأسـفانه کوچک‌ترین اقدامی در این باره نشد و حتی یکی از رؤسـای ژاندارمری به تصور اینکه دولت واقعاً مصمم به خلع سـلاح است درصدد برآمد اقداماتی در این زمینه بکند و به موفقیت‌هایی هم نایل شـد، لیکن فوراً از طرفِ دولـت منفصل گردید و دیگری به‌جای او منصوب شـد. عده‌ای از سـران اشـرار اکنون وارد حـزب دموکرات ایران شـده، و در پرتو حمایت

دولـت آزادانـه در شـهرها آمدوُرفـت می‌کننـد و کوچک‌ترین اقدامی هـم در خلع سـلاح آنها که به انواع اسـلحهٔ جنگی مسـلح هسـتند نمی‌شود.

فدایـی در قـادی‌کلا، عمران‌پـور در بندپـی، زال‌زر و عیّـار در حوالـی چالـوس، داودنـژاد و قبادی در سـوادکوه و هژبرالدوله «رفیق صمیمی یمین اسـفندیاری» در اطراف بهشهر با سـوار و تفنگچی و اسلحه‌های دولت مشغول شرارت و مزاحمت دهقانان و مـردم صلح‌طلب مازندران هسـتند و کسـی هرگز معترض آنها نیسـت. ارفع آزاد می‌شود و یمین اسفندیاری به پاداش این خدمتْ نامزد دولتی در مازندران اعـلام می‌گردد، ولی چنـد نفر کارگر شـهری یا دهقان کـه برای دفـاع از خود چند قبضـه اسـلحهٔ کمری با اطـلاع مأمورین دولت تهیـه می‌کنند غارتگـر تجزیه‌طلب و خائـن بـه وطـن تلقی شـده، تیرباران یـا حبس ابـد یا تبعید می‌شـوند. از اسـناد مسـلم غیرقابلِ‌انکار دراین‌خصوص بیاناتی اسـت که صدرالاشـرف رئیس‌الوزرای وقت در مجلـس چهاردهم نمود و رسـماً دخالت یمین اسـفندیاری و همدسـتان او را تأیید کرد.

کسـی از این آقایان نمی‌پرسـد که کارگران مازندران چگونه با چند قبضه اسـلحهٔ کمری و یا نارنجک می‌توانسـتند بر علیه نیروی منظم دولتـی قیام کنند و اگر چنین قصـدی داشـتند، چـرا در هنگامی که قـدرت دولت در شـمال به درجـهٔ صفر تنزل یافته بـود و هیچ‌گونه مقاومتی هـم در مقابل نبود به چنین اقدامـی مبادرت نکردند و منتظر شـدند تـا قوای مکمـل و مجهز دولتـی به مازندران برسـد و سـپس به این عمـل مبادرت نمایند! آیـا تصور چنین اقدامی کودکانه نیسـت؟!

آقایان بـرای تثبیت فتوحات خود چند روزنامه‌نگار را به میل خود انتخاب نموده و پـس از یک هفتـه پذیرایی کامل اعلامیهٔ مشـترکی صادر فرمودنـد که بدون ذکر هیچ‌گونـه دلیـل و مدرک صرفـاً ادعای آنهـا را تأیید نموده بود. کسـی نمی‌پرسـید ارباب جراید برای مشـاهدهٔ دلایل رفته بودند یا به جهت امضای استشـهادنامه‌ای که قبلاً تهیه شـده بود!

امروز تمام ایـن علل و موجبات را تعمداً در بوتهٔ فراموشـی گذارده، می‌کوشـند برای مزید اشـتهار خـود از جریانات مازنـدران حادثه‌ای عظیم ترتیـب داده، خود را عـلاوه بر فاتـح آذربایجان فاتـح مازندران هم جلـوه دهند و با جعـل یک واقعهٔ

بی‌اساس امنیت را از صدها نفر سلب کرده و آنها را به شکنجه‌های مهیب دچار سازند. ذکر شکنجه‌هایی که در مازندران به کارگران داده شده و بدین‌طریق از آنها اقاریر بی‌معنی گرفته شده است از حوصلهٔ این بیانیه بیرون است و اگر روزی حقایق فاش شود، معلوم خواهد شد چه رژیم وحشت‌آوری در این کشور حکم‌فرماست و چه جنایاتی در زیر لفافهٔ وطن‌خواهی می‌شود. **با این اوضاع، دولت و حزب دموکراتِ دولتی مدعی است که انتخاباتْ آزاد است!**

ما هم تصدیق می‌کنیم انتخابات آزاد است، اما برای کی؟ برای یمین اسفندیاری، نیک‌پور، علی وکیلی، مسعودی و کسانی از این قبیل که یک عمر ملت ایران را اسیر مطامع خود کرده و هر لحظه خواب تجدید دوران دیکتاتوری و تجدید اسارت ملت ایران را می‌بینند و اکنون نامزد دولت در انتخابات هستند.

نامزدهای انتخابیِ ما را بازداشت، تبعید و شکنجه می‌کنند تا اجرای انتخابات برای این قبیل آقایان تأمین شود. آقای احمد قاسمی، نویسندهٔ معروف، نامزد وکالت گرگان، مدیر روزنامهٔ ندای گرگان و مسئول کمیتهٔ ایالتی ما، اکنون در زندان زیر ضربهٔ تازیانه‌های سرهنگ افطسی به این آزادی لبخند می‌زند و **توقیف آقای عبدالصاحب صفایی، رئیس انجمن ایالتی مازندران و مدیر روزنامهٔ صفا، نامزد ما در بابل، و تبعید کاندیداهای ما از سمنان و خوزستان و کرمان و توقیف چند هزار نفر از کارگران کارخانه‌های تهران برای جلوگیری از رأی‌دادن به نامزدهای حزب تودهٔ ایران بهترین نمونهٔ آزادی انتخابات در کشور دموکرات ایران است.**

مضحک‌تر از همه آنکه **آقای احمد آرامش**، وزیر کار و تبلیغات که خود در نتیجهٔ سوءاستفاده در صدور یک فقره جواز برنج به میزان پنج هزار تن که در بازار سیاه چندین میلیون ریال معامله می‌شود به‌وسیلهٔ جناب آقای ایرج اسکندری از وزارت پیشه و هنر منفصل گردید، در مصاحبهٔ مطبوعاتی خویش مدعی است که رهبران حزب توده از ترس انتقام ملت مخفی شده‌اند! **به این آقا باید گفت اگر ملت ایران می‌توانست آزادانه اظهارعقیده نماید، جای شما در عوض مسند وزارت پشت میز محاکمه بود. پرونده‌های بنگاه صنعتی و وزارت پیشه به‌قدر کافی حکایت از عملیات درخشان این لیدر حزب دموکرات می‌کند محتاج به مدرک دیگری نیست.** اکنون که جراید ما در توقیف و زبان ما بسته و مؤسسات ما در

همه‌جا تاراج شـده، و افراد ما در توقیف و تحت فشار هسـتند دشمنان دروغ‌پرداز هرچـه بخواهند می‌گویند و می‌نویسـند و به زور تازیانه و شـکنجه اقرار می‌گیرند و پرونـده می‌سـازند، ولـی بدون تردید کسـانی در این کشـور هسـتند کـه با عقل سـلیم خود حقیقت را درک می‌کنند.

امروز قلم در دسـت دشـمن اسـت. آنها از پیروزی مسـت شـده و بدمسـتی را هـم از حد گذرانده‌اند. اگر امروز خاموشـیم، دلیل بر این نیسـت کـه حقایق برای همیشه پامال شـده است.

ما، بدون آنکه از وضع کنونی خود مأیوس شویم و بدون آنکه بخواهیم غروری به خـرج داده، نواقـص و معایب خـود را نبینیم می‌کوشـیم با تجربهٔ بهتر و روشـی درسـت‌تر و خردمندانه‌تـر بـه ملت ایـران خدمـت کنیـم و ذره‌ای شـک نداریم که به‌زودی روزی خواهد رسـید که خدمات ما در نزد ملت ایران مشکور خواهد شد.

عمـر دروغ کوتـاه اسـت و حقیقت نیز نمردنی اسـت. بـرای همـهٔ نهضت‌های آزادی‌خواهـی از این حـوادث رخ داده و برای ما نیز غرابتی نـدارد. آن روز خواهد رسـید که ملتْ خـادم را از خائن و نیکـوکار را از تبهـکار تمییز بدهد.

درود به شهدای حزب تودهٔ ایران که مردانه در راه عقیدهٔ خود جان سپردند!

درود بر کارگران و روشـنفکرانِ باشـهامتی کـه در زندان، شـکنجه‌ها و توهین‌ها را به نیـروی ایمان خود تحمـل می‌کنند!

زنده باد آزادی ملت ایران!

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، زمستان ۱۹۴۶–۱۹۴۷

متن کامل گزارش دکتر رضا رادمنش، دبیرکل حزب تودهٔ ایران، که در سومین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ایراد شده است

۱. وضع بین‌المللی

سرنوشتی که امروز ما داریم تا درجهٔ بسیار زیادی به تحولات اوضاع بین‌المللی مربوط است. لازم است به تجزیه‌وتحلیل بیشتری دربارهٔ اوضاع‌واحوال بین‌المللی بپردازیم تا رفقای حزبی و افکار عمومی ملت ایران به اهمیت تحولاتی که در سیاست بین‌المللی حاصل شده و می‌شود آگاهی بیشتری پیدا نمایند. تنها از این راه می‌توان به موقعیت باریک و دشوار کشور ما پی برد و در پیچاپیچ سیاست بغرنج بین‌المللی ریشه‌های حقیقی اقدامات آزادی‌کش و ضدمیهن هیئت حاکمهٔ ایران را پیدا نمود.

آتش‌افروزان جنگ جهانی، اربابان وال‌استریت که از دومین جنگ منافع سرشاری برده‌اند، بلافاصله پس از اختتام کنفرانس پوتسدام که در ژوئیهٔ ۱۹۴۵ پس از شکست نظامی فاشیسم آلمان با شرکت سران کشورهای بزرگ متحد تشکیل گردید، به تبلیغات وسیعی علیه تصمیمات این کنفرانس دست زدند. ایجاد یک آلمان دموکرات و صلح‌جو را که از تصمیمات عملی این کنفرانس بود مباین منافع سوداگرانهٔ خود که از اشک و خون و ویرانی ملل لذت می‌برند

تشـخیص دادند. آنها همیشـه بـه مناطقـی در جهان ماننـد آلمان نـازی و ایتالیا و اسـپانیای فاشیسـت و ژاپن میلیتاریسـت احتیاج دارند.

از ژوئیهٔ ۱۹۴۵ وزیران خارجهٔ چهار دولت بزرگ آمریکا و شـوروی و انگلستان و فرانسـه بر طبق تصمیمات پوتسـدام هر چند وقت یک بار تشکیل جلسه دادند، ولی از این جلسات نتیجهٔ مطلوب حاصل نگردید و مسائل بعد از جنگ حل‌نشده باقـی ماند. سیاسـت توسـعه‌طلب آمریـکا که بـه دنبـال دلارهای خود انگلسـتان و فرانسـه را نیـز همـراه می‌کشـید مانـع گردیـد کـه دنیـای آسـیب‌دیده از دومیـن جنـگ جهانی بـه دنیای صلـح و آرامش واقعـی تبدیل گـردد، ملـل روی زمین از آزادی در تعییـن سرنوشـت خـود برخوردار گردنـد و به عمران و آبادی کشـورهای آسـیب‌دیدهٔ خود بپردازند.

هنوز چیزی از خاتمهٔ دومین جنگ نگذشـته بود کـه چرچیل که یکی از مظاهر شـوم ارتجاع بین‌المللی است در دانشکدهٔ فولتن واقع در آمریکا، با حضور ترومن و کلیهٔ سـران سیاسـت آمریکا، سـخنرانی مهمی ایراد نمود. در این سخنرانی برای اولین بار تشکیل یک اتحادیهٔ نظامی و اقتصادی و سیاسی ممالک اروپای باختری با کمک و همکاری و تضمین آمریکا بر علیه شـوروی پیشنهاد شد و این سخنرانی در موقع خود سـروصداهای زیادی بپا کرد. زمامداران آمریکا و انگلستان با عجله و شـتاب عدم موافقـت خود را با پیشـنهادهای چرچیل اعلام داشـتند، ولی طولی نکشـید که نظریـات خدعه‌آمیـز آنها بر تمـام جهانیان روشـن گردید و نقشـه‌های پیشـنهادی چرچیـل یکـی پـس از دیگـری، به‌طوری‌کـه امـروز شـاهد و ناظر آن هسـتیم، جامهٔ عمل پوشید.

کنفرانـس لنـدن، که از ۲۰ آوریـل تا اول ژوئن سـال جاری با شـرکت آمریکا و انگلستان و فرانسه و ممالک بنلوکس (بلژیک ـ هلند ـ لوکزامبورگ) تشکیل گردید، آخرین پردهٔ سیاسـت خدعه‌آمیز و جنگ‌طلب امپریالیسم آمریکا و انگلستان را در هـم درید و قیافهٔ شـوم آتش‌افروزان جنگ و سیاسـت ضدصلـح و ضددموکراتیک ممالک سـرمایه‌داری را آشـکار نمود. ما به‌طـور خلاصه به مشـخصات کنفرانس لندن ذیـلاً می‌پردازیم.

۱. در کنفرانس لندن ممالک بنلوکس به‌عنوان ممالک هم‌جوار آلمان برخلاف قرارداد پوتسدام شرکت کرده‌اند. درصورتی‌که اگر بنا بود ممالک هم‌جوار آلمان تماماً در این کنفرانس شرکت کنند، بایستی لهستان و اتریش و چکسلواکی و غیره نیز شرکت نمایند.

۲. تجزیهٔ آلمان ازجمله تصمیماتی بود که در کنفرانس لندن اتخاذ شده است. بر طبق تصمیم این کنفرانس یک حکومت آلمان غربی که پایتخت آن در فرانکفورت خواهد بود تشکیل خواهد گردید. به منظور تشکیل حکومت آلمان غربی مجلس مؤسسانی در فرانکفورت با شرکت عناصر ضددموکرات نواحی اشغالی آمریکا و انگلیس و فرانسه که با بانکداران آمریکا و انگلستان روابط نیکویی دارند تشکیل خواهد گردید. مجلس مؤسسان مزبور حکومتی برای ادارهٔ آلمان غربی که به کشور ظاهراً مستقلی در تحت رهبری آمریکا و انگلستان تبدیل می‌شود انتخاب خواهد [کرد][1]. به‌این‌ترتیب، برخلاف قرارداد یالتا و پوتسدام، آلمان تجزیه شده و به پایگاه جنگی و ضددموکراتیکی در قلب اروپا که هر آن ممکن است صلح جهانی را به خطر اندازد تبدیل خواهد شد.

۳. ناحیهٔ صنعتی روهر که در عرض یک ربع قرن دو بار با قدرت صنعتی خود سیاست جنگجویانهٔ آلمان را احیا نموده است بر طبق تصمیم کنفرانس لندن عملاً به نظارت کامل وال‌استریت درآمده است.

صنایع جنگی روهر نه‌تنها بر طبق تصمیمات متخذه در یالتا و پوتسدام از بین نمی‌رود، به‌عکس مشمول نقشهٔ مارشال قرار گرفته و توسعه می‌یابد.

۴. موضوع صلح با آلمان و تخلیهٔ آلمان از قوای متفقین در کنفرانس لندن مورد توجه قرار نگرفته است. آمریکا و انگلستان و فرانسه با تجزیهٔ آلمان و ایجاد یک حکومت پوشالی در غرب آلمان به توقف قوای خود در آلمان همچنان ادامه خواهند داد و بار گران مخارج این قوا کماکان به دوش ملت آلمان سنگینی خواهد نمود.

۱. در اینجا فعل «شد» آمده است، اما به نظر می‌رسد فعل جمله باید «انتخاب خواهد کرد» باشد.

۵. آمریکا و انگلستان و فرانسه بر طبق تصمیم کنفرانس لندن در ۱۸ ژوئن به انتشار اسکناس جدید در نواحی غربی آلمان اقدام نمودند. انتشار اسکناس جداگانه در غرب آلمان علاوه بر برهم‌زدن وحدت سیاسی آلمان وحدت اقتصادی آلمان را نیز از بین برده است. این مسئله مشکلات فراوانی را برای ناحیهٔ اشغالی شوروی در شرق آلمان و منطقهٔ اشغالی این کشور در برلن فراهم نموده است.

۶. علاوه بر تصمیم‌های سیاسی و اقتصادی، به‌طوری‌که از خلال مطبوعات معلوم می‌شود، مذاکرات لندن حاوی تصمیم‌های نظامی نیز بوده است و تصمیم‌های مزبور در تعقیب قرارداد نظامی بروکسل اتخاذ شده است.

تصمیمات متخذه در لندن با عکس‌العمل‌های شدیدی در محافل دموکرات جهان در داخلهٔ ممالک اروپای نوین و بالاخص در فرانسه و آلمان و انگلستان مواجه شده است.

زمامداران آمریکا و انگلستان و فرانسه از ترس ملت‌های خود حاضر نشدند که جریان کنفرانس لندن را تمام و کمال منتشر نمایند. اختفای مذاکرات از شرایط حتمی تصمیمات بوده است. همواره سعی شده است که تصمیمات لندن به‌طور غیرمستقیم و به طرز تغییرشکل‌یافته‌ای به‌وسیلهٔ نشریه‌ها و اعلامیه‌ها و به طریقی بسیار ناقص در معرض افکار عمومی گذاشته شود.

مجلس فرانسه دولت وقت را شدیداً مورد استیضاح قرار داد. افکار عمومی فرانسه بر علیه بیدو، وزیر خارجهٔ وقت که به تمام پیشنهادهای آمریکا و انگلستان بر ضد منافع و مصالح ملت فرانسه تن در داده بود، برانگیخته شد. در شهرهای آلمان تظاهرات وسیعی از طرفِ عموم مردم بر علیه تصمیمات کنفرانس لندن و مخصوصاً مخالف تجزیهٔ آلمان داده شد. در این نمایشات نفرت و انزجار ملت آلمان نسبت به تصمیم‌های کنفرانس لندن ابراز گردید. بر ضد تجزیهٔ آلمان اعلامیه‌ای به امضای سیزده میلیون نفر از ملت آلمان رسید و منتشر گردید.

در برلن تظاهرات زیادی شد. انجمن شهر برلن مورد حملهٔ نمایش‌دهندگان واقع گردید.

در انگلستان کنفرانس‌ها و میتینگ‌های بزرگ به نفع صلح و علیه سیاست ماجراجویانه و توسعه‌طلبانهٔ آمریکا انجام گرفت.

مارشال سوکولفسکی، فرمانده نیروی شوروی در آلمان، بیستم ژوئن ضمن اعلامیه‌ای به انتشار پول جدید در آلمان غربی و در مناطق اشغالی آمریکا و انگلستان و فرانسه شدیداً اعتراض نمود، عواقب وخیم این امر را برای اقتصاد آلمان گوشزد کرد و رواج پول جدید را در مناطق اشغالی شوروی قدغن نمود.

وزرای خارجهٔ ممالک اروپای شرقی ـ اتحاد جماهیر شوروی، آلبانی، بلغارستان، چکسلواکی، یوگسلاوی، لهستان، رومانی و مجارستان ـ در ورشو تشکیل جلسه دادند و اعلامیهٔ مشترکی در ۲۴ ژوئن بر علیه تصمیمات متخذه در لندن صادر نمودند.

در این اعلامیه موارد تخلف زمامداران آمریکا و انگلستان و فرانسه از قراردادهای یالتا و پوتسدام تذکر داده شد. وزرای خارجهٔ هشت دولت فوق‌الذکر در ضمن اعلامیهٔ خود پیشنهاد کردند که تصمیم‌های کنفرانس لندن که برخلاف قراردادهای یالتا و پوتسدام اتخاذ شده است ملغی شود و وحدت کامل آلمان تأمین گردد، دولت واحدی برای ادارهٔ تمام آلمان با شرکت نمایندگان احزاب و سازمان‌های دموکراتیک تشکیل شود و در عرض یک سال معاهدهٔ صلح با آلمان به امضا رسیده و تمام آلمان از قوای آمریکا و شوروی و انگلستان و فرانسه تخلیه شود.

اما دولت‌های آمریکا و انگلستان و فرانسه به کلیهٔ این اقدامات و تذکرات دولت اتحاد جماهیر شوروی و ممالک شرقی اروپا توجه ننمودند، به اقدامات جنگ‌طلبانه و ضددموکراتیک خود کماکان ادامه دادند.

بی‌اعتنایی زمامداران آمریکا و انگلستان و فرانسه به تذکرات و پیشنهادهای شوروی و ممالک خاوری اروپا و اختلالی که بر اثر انتشار اسکناس جدید در مناطق اشغالی آمریکا و انگلستان و فرانسه در اقتصاد نواحی اشغالی شوروی فراهم نموده بود باعث گردید که فرمانده نظامی شوروی حمل‌ونقل را در دالانی که از ناحیهٔ اشغالی شوروی می‌گذرد و نواحی اشغالی ممالک غربی را به مناطق اشغالی این ممالک در برلن متصل می‌سازد قدغن نماید. عمل اخیر موقعیت

ممالـک مزبـور را در برلـن متزلزل سـاخت. آمریکا و انگلسـتان و فرانسـه ارتباط خود را بـا برلن از راه هوا برقرار سـاختند.

در تعقیـب ایـن حـوادثْ آمریکا و انگلسـتان و فرانسـه بـرای پوشـاندن مقاصد جنگ‌طلبانهٔ خود مذاکراتی در مسـکو آغاز کردند. مذاکـرات مزبور هفت هفته به طول انجامید، چون ممالک غربی حاضر نشدند از تصمیمات خود در لندن عدول نمایند. سـرانجام مذاکرات مزبور چنان‌که معلوم اسـت نتوانسـت به نتیجه برسد.

آمریکا و انگلستان و فرانسه، به منظور مشوّب‌نمودن افکار عمومی علیه شوروی و مخفـی نگه‌داشـتن نقشـه‌های ریاکارانه، مسـئلهٔ برلن (و نه مسـئلهٔ آلمـان) را به شـورای امنیت بردند و علیه شـوروی، به بهانـهٔ اینکه اختلاف برلـن صلح جهانی را تهدید می‌کند، شـکایت کردند. بدیهی اسـت که ارجاع مسـئلهٔ برلن به شـورای امنیـت نه‌تنها بـه حل اختلافات فی‌مابیـن کمک نخواهد نمود، به‌عکس سیاسـت بین‌المللـی را بیش‌ازپیـش بحرانی‌تـر و تیره‌تـر می‌نمایـد. سیاسـت امپریالیسـتی آمریـکا که به‌وسـیلهٔ بانکـداران و اربابان وال‌اسـتریت، یعنی پادشـاهان و خدایان مـواد اولیه و صنایـع بزرگ، اداره می‌گردد می‌خواهد تسـلط اقتصادی و سیاسـی و نظامی آمریکا را بر تمام جهان مسـتقر سـازد.

سـود خالـص تراسـت‌های آمریکایـی در ۱۹۳۵ پـس از وضـع مالیات‌ها ۶.۵ میلیـارد دلار بوده اسـت. ایـن سـود در ۱۹۴۷ به ۲۸ میلیارد دلار رسـیده اسـت. در ایـام جنگ بر ظرفیـت تولیدی صنایع آمریـکا ۷۵ درصد افزوده شـده، و اینک وال‌اسـتریت در جسـت‌وجوی بازارهـای جدیدی بـرای آب‌کـردن اضافه‌محصول اسـت و به ایـن منظـور می‌خواهد بازارهـای جهان را بـه اختیار خـود درآورد.

مناطق اشـغالی آمریکا و انگلسـتان و فرانسـه در آلمان به‌صـورت پایگاه نظامی بـرای آمریـکا در اروپا درآمده اسـت. بلوکی از کشـورهای اروپای غربـی به بهانهٔ کمک به اروپا در باختر اروپا تشکیل یافته. هم‌اکنون آمریکا مشغول مستحکم‌کردن این بلوک و مسـلح‌نمودن آن است.

وال‌اسـتریت از دولت‌هـای ارتجاعـی چیـن و یونان و ترکیـه و اسـپانیا و پرتغال حمایـت می‌کنـد و [آنهـا را] تقویـت می‌نماید.

هانـری والاس در یکـی از نطق‌هـای اخیر خود راجـع به سیاسـت جنگ‌طلبانهٔ آمریـکا چنین توضیح می‌دهد: «مـن می‌گویم که حیات ما و فرزندان ما ارزشـش بیش از آن اسـت کـه آن را دسـتخوش هواوهوس سـتوان‌هایی کـه در نقاط تلاقی مناطق کشـیک می‌دهند، و یا در اختیار ژنرال‌هایی که اظهـارات آنها دربارهٔ «لزوم نشـان‌دادن قدرت» با کمال خونسـردی نقل می‌شـود قرار داده شود.»

والاس اضافـه می‌کند: «می‌گویند ما باید تسویه‌حسـاب کنیم والّا حیثیت خود را از دسـت خواهیم داد. ترومن ممکن است حیثیت خود را از دست بدهد، دالس ممکن اسـت حیثیت خود را از دسـت بدهد، لیکن ملت آمریکا که تقاضا دارد به منظور حصول صلحْ مسائل اساسی مورد بررسی قرار گیرد حیثیت خود را از دست نمی‌دهد.» سیاست توسـعه‌طلبی آمریکا در اروپا در حول محور نقشهٔ به‌اصطلاح «کمک و مسـاعدت بی‌غرضانه به ملت‌ها»، یعنی نقشهٔ مارشال، دور می‌زند.

نخستین اعتباری که از طرفِ شانزده کشور شرکت‌کننده در اجرای نقشهٔ مارشال به منظـور ترمیم خرابی‌های خـود و بالابردن اقتصاد کشـورهای خویش کمی بعد از نطق مارشال در دانشگاه هاروارد در ژوئن ۱۹۴۷ پیشنهاد شده است ۲۹ میلیارد دلار برای مدت چهار سال بوده است.

پیشـنهاد مزبور سرنوشـت شـوم خود را یک سـال تمام در کریدورهـای وزرات خارجـه و مجالس سـنا و نماینـدگان آمریکا تعقیـب نمود.

در هریک از مراحل و در هریک از تجدیدنظرها مبلغ معتنابهی از مبلغ پیشنهادی اولیه کسـر گردیـد. نطق‌هـای تحقیرآمیز فراوانی نسـبت بـه ملل اسـتفاده‌کننده از نقشـهٔ مارشـال از طـرفِ سـناتورها و نمایندگان مجلس آمریکا ایراد شـد. شـرایط پرداختْ درجه به درجه سـخت‌تر گردید تا بالاخره در ژوئن گذشـته مابین مجلس سـنا و مجلس نمایندگان آمریـکا موافقت حاصل شـد که مجموعاً چهـار میلیارد دلار برای مدت پانزده ماه به شـانزده کشـور شـرکت‌کننده در اجرای نقشهٔ مارشال و سـه کشـور یونان و ترکیه و چین که تقاضای کمک نظامـی از آمریکا کرده بودند پرداخت گردد. درحقیقت نزدیک ۵۰۰ میلیون دلار به کشـور اخیر داده شـد. بقیه کـه ۳.۵ میلیـارد خواهد بود بین شـانزده کشـور اسـتفاده‌کننده از نقشـهٔ مارشـال، نسـبت به اینکه مصلحت سیاسـی امپریالیسـم آمریکا اقتضا خواهد کرد، تقسـیم

خواهد شـد. ژوئن گذشـته از طرف پل هوفمن، مدیرعامل سـابق تراست اتومبیل اسـتودبیکر که از طرفِ دولـت آمریکا به ریاسـت ادارهٔ کمک به اروپا تعیین شـده اسـت، به شـانزده کشـور اروپایی اسـتفاده‌کننده از نقشهٔ مارشـال امضای معاهدهٔ دوجانبـه‌ای را با آمریـکا که متن آنهـا به‌وسـیلهٔ وزارت خارجهٔ آمریکا تنظیم شـده است پیشـنهاد نمود.

جنبـهٔ یک‌جانبـی و آمرانـه و تحقیرآمیز این معاهـداتْ کشـورهای اروپایی را به وضعی شـبیه به مسـتعمرهٔ آمریکا تبدیل می‌نمایـد. بر طبق این معاهـداتْ آمریکا در مقابـل پـول ناچیزی که به شـانزده کشـور اروپایـی می‌دهد اختیارات وسـیعی در صنایـع خریدوفروش امتعـه و مواد اولیه، در تعیین نرخ اسـعار و تعـادل آنها با دلار آمریـکا و غیره به دسـت خواهد داد.

گرچه متن این قراردادها منتشـر نشده است، ولی سختی شرایط این قراردادها از خـلال مطبوعـات و نطق‌هـای بعضـی نماینـدگان صلاحیـت‌دار به‌خوبـی معلـوم می‌گردد.

دانیـل، نماینـدهٔ روزنامـهٔ نیویورک تایمـز در لندن، در ایـن باره بـه روزنامهٔ خود گزارش می‌دهد و می‌نویسد که انگلیس‌ها این قراردادها را «قراردادهایی مستحکم که از طرفِ قضات بی‌رحمی تنظیم شـده اسـت» تلقـی نموده‌اند.

روزنامـهٔ ایوینینگ اسـتاندارد جدیداً اظهارات جردان کمیسـر عالـی انگلیس را در زلانـد جدید دربارهٔ قراردادها انتشـار می‌دهد. جردان می‌گویـد که «اگر کمک آمریکا مشـروط به الغای امتیازاتی اسـت کـه ممالک امپراتـوری در داخلهٔ خود از آنها بهره‌مند می‌باشـند، این کمک سـوغات شـومی خواهد بود.»

آژانـس رویتر از پاریس خبر می‌دهد که در محافل فرانسـه اظهار می‌شـود که بر طبق شرایط قرارداد پیشنهادیْ تمام مؤسسـات جدیدی که از مزایای نقشهٔ مارشال اسـتفاده می‌نمایند تحت نظر کامل آمریکا در خواهند آمد.

نقشهٔ مارشال امتیازات تجارتی انگلسـتان را در ممالک امپراتوری از بین می‌برد و دلار آمریکایی را در ممالک گروه اسـترلینگ جانشین لیرهٔ انگلیسی می‌نماید.

اختلافات دو دولت امپریالیسم آمریکا و انگلستان بر سر بازارها در پایگاه‌ها و مناطق نفوذ در مصر، هندوستان، ایران، فلسطین، ممالک غربی، مستعمرات آفریقا، کانادا و استرالیا و غیره به شدت گراییده است. امپریالیسم آمریکا به تجاوزات خود در مناطق تسلط انگلستان همچنان ادامه می‌دهد. در عین اینکه از لحاظِ مبارزه بر علیه جبههٔ دموکراتیک جهان و از لحاظِ خفه‌نمودن جنبش‌های مترقی در اروپا و آسیا و اقیانوسیه توافق کامل مابین دو امپریالیسم حکم‌فرماست، جنگ خاموش در صحنه‌های مختلف سیاست بین‌المللی که یکی از آنها صحنهٔ کشور ماست مابین دو امپریالیسم در جریان است.

آمریکا می‌خواهد بر طبق قراردادهای پیشنهادی یک‌جانبهٔ خود بر کلیهٔ شئون اقتصادی و سیاسی و نظامی کشورهای استفاده‌کننده از نقشهٔ مارشال حکومت نماید.

پل هوفمن، مأمور ادارهٔ کمک به اروپا، ضمن نطق خود در کمیسیون سنای آمریکا چنین می‌گوید: «ما به‌مثابهٔ بانکداری هستیم. ما می‌توانیم بگوییم اگر شما این کار یا آن کار را نکنید، ما دلارهای خود را به شما نخواهیم داد.»

البته از این جمله، که از طرفِ کسی که امروز دایرهٔ به‌اصطلاح کمک به اروپا را اداره می‌نماید ایراد گردیده است، معنای حقیقی عبارت «کمک و مساعدت بی‌غرضانهٔ آمریکا» کاملاً مستفاد می‌شود.

قسمت اعظم اعتباری که به کشورهای استفاده‌کننده از نقشهٔ مارشال داده شده است به‌صورت مواد غیرلازم از قبیل شیر خشک، گرد تخم‌مرغ و میوهٔ تازه به این کشورها تسلیم خواهد گردید. در کنگرهٔ آمریکا در ضمنِ تصویب نقشهٔ مارشال در تعقیب پیشنهاد [...] تصویب گردید که ۶۵ میلیون دلار شیر خشک به دولت‌های مارشال‌زده فروخته شود. حتی اتریش که خود یکی از کشورهای تهیه‌کننده و صادرکنندهٔ شیر است از این قاعده مستثنی نیست.

مطبوعات انگلستان از ورود بی‌حد امتعهٔ بی‌مصرف آمریکایی به کشور خود به صدا درآمده‌اند. ۵۰ درصد از اعتباری که به انگلستان داده شده است به‌صورت شیر خشک و سیگار و گرد تخم‌مرغ خواهد بود.

نقشهٔ مارشال نه‌تنها احتیاجات ممالک اروپای غربی را تأمین نمی‌کند، بلکه سرباری بوده و دشواری‌های جدیدی را برای اقتصاد این ممالک پیش می‌آورد.

بر طبق نقشهٔ مارشال ممالک بزرگ صنعتی اروپای غربی در مقابل تراست‌های آمریکا وضعی شبیه به وضع نیکاراگوئه و ونزوئلا و کشور سعودی خواهند داشت. آمریکا در تحت عنوان نقشهٔ مارشال اختیار تمام مواد اولیهٔ صنعتی و جنگی جهان را در دست خود متمرکز می‌نماید. اخیراً روزنامهٔ دیلی اکسپرس لندن مقاله‌ای در تحت عنوان آمریکا اورانیوم جمع می‌کند انتشار داده است. در این مقاله روزنامهٔ مزبور می‌نگارد که «دولت آمریکا در سال ۱۹۴۷ بیش از ده هزار تن سنگ معدن اورانیوم که استفادهٔ دیگری جز ساختن بمب اتمی ندارد خریداری نموده است.»

سیاست توسعه‌طلب آمریکا به بهانه‌های مختلف پایگاه‌های نظامی در اقطار جهان ایجاد می‌نماید. علاوه بر اینکه یونان و ترکیه در خاور مدیترانه به پایگاه نظامی آمریکا تبدیل می‌شود، در شمال ایران فرودگاه‌هایی زیر نظر مستشاران آمریکایی ساخته می‌گردد. آلمان غربی به زرادخانهٔ جنگی در قلب اروپا و ژاپن به زرادخانه‌ای در آسیا تبدیل می‌شود. آمریکا می‌خواهد گویان انگلیس را از انگلیس، از فرانسه گویان فرانسه و گوادلوپ و مارتینیک، از هلند گویان هلند، از دانمارک گروئنلند، که از هم‌اکنون پایگاه‌های مهمی در آن ساخته شده است، در مقابل قروض و اعتباراتی که به این کشورها خواهد داد خریداری نماید.

امپریالیسم آمریکا دهان خود را برای بلعیدن تمام جهان گشوده است. هیئت‌های حاکمهٔ ممالک اروپای باختر به دلالی بوبن و بیدو و اسپاک کشورهای خود را از ترس قیام ملت‌های خود و قیام ملل مستعمرات به دنبال آن حرکت می‌دهند. سیاست امپریالیستی آمریکا خشم و غضب تمام ملل جهان را بر علیه خود برانگیخته است.

صدای اعتراض میلیون‌ها از کارگران و روشنفکران مبارز فرانسه و ایتالیا و انگلستان و در خود آمریکا از هم‌اکنون بلند شده است. وقتی‌که مارشال نطق غرای خود را در سومین دورهٔ اجلاسیهٔ انجمن ملل متحد ایراد می‌نماید و از حقوق بشریت سخن می‌راند، نماینده‌اش با فرانکوی آدمکش مشغول زدوبند است و

افسران و مستشاران او هزارها از مردم آزادی‌خواه یونان را تیرباران می‌کنند. با اسلحهٔ او قشون استعماری انگلستان و فرانسه و هلند در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه مشغول خفه‌نمودن ملل هستند. شش میلیون کارگران فرانسوی که در نتیجهٔ مداخلات تراست‌های آمریکایی در اقتصاد فرانسه در فقر و عسرت به سر می‌برند، به حالت اعتصاب، نفرت و انزجار خود را نسبت به سیاست فقر و جنگ هیئت حاکمهٔ خود و سیاست توسعه‌طلب امپریالیسم آمریکا ابراز می‌دارند.

میلیون‌ها از کارگران ایتالیا در ضمنِ نمایش‌های وسیعْ بر علیه سیاست امپریالیسم آمریکا اعتراض می‌نمایند.

ارتش آزادی‌بخش چین و یونان باوجودِ صرف مخارج گزاف و تبلیغات پردامنهٔ امپریالیسم آمریکا به فتوحات تازه‌تری هر روز نایل می‌گردد. ملل اندونزی و ویتنام و مالزی با قیام مسلحانهٔ خود ارکان رژیم استعماری را متزلزل ساخته‌اند. هر روز ما شاهد قیام تازه‌ای از طرفِ ملل مستعمرات هستیم. همه‌جا، در آفریقا، در آسیا، در اروپا، ملت‌ها برای نیل به آزادی و پاره‌کردن زنجیرهای اسارت خود مسلحانه قیام کرده‌اند.

جبههٔ دموکراسی و ضدامپریالیستی جهانی که در پیشاپیش آن کشور سوسیالیستی اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای دموکرات اروپای خاوری قرار دارند روزبه‌روز قوی‌تر می‌گردند.

در دنیای امروز بیش از ۵۰۰ میلیون از نفوس بشری، یعنی بیشتر از ربع ساکنین کرهٔ زمین، با رژیم سوسیالیستی اداره می‌شوند.

ده‌ها میلیون از ملل اندونزی و ویتنام و مالزی و ماداگاسکار و هند و کنگوی بلژیک و آفریقای جنوبی به این گروه عظیم با قیام‌های آزادی‌بخش خود در حال پیوستن هستند.

میلیون‌ها از ملل اروپای غربی در احزاب مترقی گرد آمده، بر علیه هیئت‌های حاکمهٔ خود و سیاست توسعه‌طلب امپریالیسم آمریکا در جدالند. آثار سهمگین‌ترین بحران‌های تاریخ با تورم دلار و اضافه‌تولید صنایع آمریکا که انبارهای کارخانه‌های آمریکا را سرشار کرده است از هم‌اکنون آشکار شده است.

ملت‌ها به نطق مارشـال پوزخند می‌زنند، در برابر نطـق جنگ‌طلبانهٔ ایدن فریاد اعتراض و صلح می‌کشـند، ولی برای نطق ویشینسکی هلهله و شادی می‌کنند.

اینجاسـت دلایـل خـوف و هـراس و اقدامـات دیوانـه‌وار زمامـداران آمریـکا و انگلسـتان، اینجاسـت کـه بوبـن را دیوانـه می‌کنـد و می‌خواهد جنبش‌هـای تودهٔ ملت را به نام «اژدهای کمونیسـم» با مشـت خالی خود بکوبد، اینجاسـت دلایل خردکننـدهٔ تاریـخ که بر مغز مارشـال‌ها و بوبـن کوفته می‌شـوند و چرچیل‌ها را به نعره وامی‌دارند. دنیا به مرحلهٔ جدیدی از تاریخ خود قدم گذاشـته. همهٔ ملت‌های اسـیرْ آزادی و صلـح و دموکراسـی را می‌طلبند، و بدون شـک آیندهٔ جهـان با ارادهٔ ملت‌هـا و نه بـا نعره‌های چرچیل‌هـا، مارشـال‌ها و بوبن‌ها تعیین خواهـد گردید.

۲. مناظری از اوضاع سیاسی ایران

هژیـر دولـت خـود را در اول تیرماه جـاری با برنامـهٔ بالابلندی بـه مجلس معرفی نمـود. در مقدمـهٔ برنامـه جملاتی نظیر «صلـح و آرامـش را در اطـراف و جوانب کشور و صفای خاطر و آسـایش مردم را همواره مستقر و پابرجا بدارد» و جملاتی مانند «سیاسـت خارجی دولت کماکان متابعت صریح و صمیمانه از منشور ملل متحد و حفظ و تحکیم مناسـبات دوسـتانه بـا عموم دول» و جملاتـی نظیر «عزم دارد کـه فی‌الفور دسـت به یک‌رشـته اصلاحـات اجتماعی بزند و زندگـی عامه را تعدیـل نماید» و مطالبـی نظیر ایـن جملات به منظـور ظاهرسـازی و عوام‌فریبی وجود داشـته است.

دولـت هژیر مانند دولت‌های نظیر خود بـرای دوای دردهای ملت ایران و حفظ و حراسـت ملـت در مقابل دشـمنان داخلـی و خارجی بر سـر کار نیامده اسـت. دولت هژیر مانند دولت‌های نظیـر خود برای اجرای نظریات جدید هیئت حاکمه و بازی‌کردن نقش تازه‌ای از لحاظِ سیاسـت داخلی و خارجی بر سـر کار می‌آیند. پـس از آنکه وظایـف محوله را انجام دادنـد و نقش خود را بـازی نمودند می‌روند و جـای خود را به رفقای دیگر خود که مناسـب‌تر به نظر می‌رسـند می‌سـپارند.

دولـت هژیـر، به‌طوری‌که از تهیـهٔ مقدمات بر سـر کار آمـدن آن و لجاجتی که بـرای بقایـش می‌شـود و موقعیتی کـه هژیـر در محافـل قدرت‌طلب کسـب کرده

است مستفاد می‌گردد، می‌توان گفت که بیش از دولت‌های دیگر مورد حمایت دربار و محافل قدرت‌طلب است.

دولت هژیر باوجودِ عدم لیاقت و فقدان شخصیت در جلسهٔ هشتم تیرماه مجلس با ۸۸ رأی از ۹۶ نفر عدهٔ حاضر مورد اعتماد مجلس قرار گرفت. این خود نشانه‌ای از موافقت دو جناح هیئت حاکمه با حکومت هژیر است و نقش وی را از لحاظِ سیاست خارجی روشن می‌سازد.

هیئت حاکمهٔ امروزی ایران صلاح خود را در این تشخیص داده است که منافع هر دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان را در ایران کاملاً تأمین نماید و به هر دو امتیازاتی می‌دهد. دست یکی را در ارتش و ژاندارمری و ایجاد پایگاه‌های نظامی باز می‌گذارد و دیگری را با بالابردن قیمت ارز و چپاول منابع نفتی ایران و بر سر کار آوردن عمالش راضی می‌سازد.

از آنْ دو میلیون لیره فشنگ خریداری می‌کند و برای تجدیدنظر مناسب در قرارداد نفت قدم برمی‌دارد. از آن یکی ده میلیون دلار اسلحه می‌خرد و پانزده میلیون دلار کرایه می‌پردازد. تصویب برنامهٔ هفت‌ساله و قرضهٔ ۲۵۰ میلیون دلار را تعهد می[نماید]. از طرفی به تمدید قرارداد مستشاران آمریکایی می‌پردازد و از طرفی اراضی تازه‌ای را به شرکت نفت می‌بخشد.

نظریات هر دو امپریالیسم را در سیاست داخلی با اختناق ملت و سلب آزادی و محدودکردن مطبوعات، و در سیاست خارجی با مخالفت با اتحاد جماهیر شوروی و تبعیت از سیاست جنگ‌طلبانهٔ آنگلوساکسون اجرا می‌نماید. اینست منظرهٔ وحشتناک دستگاه حاکمهٔ چاکرمآب ایران که بر پانزده میلیون ملت زحمت‌کش ایران حکومت می‌کند. تضاد دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان در ایران مانند تضاد این دو در سایر نقاط، مخصوصاً در خاورمیانه، از سیاست کلی دو امپریالیسم در جهان سرچشمه می‌گیرد. این تضاد در بعضی نقاط گاهی شدیدتر و زمانی خفیف‌تر تظاهر می‌کند.

انگلستان روزی حاضر می‌شود بیست درصد از فرآورد نفت جنوب ایران را به آمریکا بفروشد و با این عمل از شدت تضاد در ایران برای چندی کاسته می‌شود. امروز به آمریکا وعده داده می‌شود میزان سهم او را در نفت جنوب به

۴۰ درصد بالا ببرند، به شرطی که آمریکا موافقت کند که حدود امتیاز نفت جنوب تا کرمان و بلوچستان پیش رود و بیست هزار کیلومتر مربع بر وسعت امتیاز نفت جنوب افزوده شود.

اینها بندوبست‌هایی است که دو امپریالیسم به حساب ملت ایران با هم می‌نمایند. هژیرها و مراکز قدرت هم پس از اخذ تأمین و تضمین موقعیت خود با هر دو، بدون توجه به منافع ملت و مصلحت کشور، موافقت می‌نمایند.

چربیدن کفهٔ سیاست آمریکا در ایران در چند ماه پیش موجبات عدم رضایت سیاستمداران انگلستان را فراهم نموده بود. روزنامه‌های جناح انگلیسی هیئت حاکمه حملات شدیدی نسبت به دربار آغاز نمودند. مقامات رسمی انگلستان عدم رضایت خود را نسبت به رویهٔ دولت‌های ایران رسماً اعلام داشتند. هیئت حاکمهٔ ایران از ترس تزلزل موقعیت خود تصمیم گرفت به جناح انگلیسی توجه بیشتری مبذول دارد. از این نظر است که مقدمات مسافرت شاه به انگلستان فراهم می‌گردد تا کدورت‌ها مرتفع شود و رضایت محافل استعماری انگلستان، بالاخص رضایت خاطر اربابان نفت، حاصل گردد.

شاه ایران قبل از عزیمت خود به انگلستان به نمایندگان مجلس اظهار داشت که «این مسافرت به‌هیچ‌وجه جنبهٔ سیاسی و رسمی نخواهد داشت و مسافرتی است خصوصی».

ولی بیانات شاه با اخباری که از طرفِ آژانس‌ها و مطبوعات آمریکا و انگلستان و فرانسه و ایران منتشر شده است و تاکنون از طرفِ محافل رسمی ایران تکذیب نشده است کاملاً منافات دارد.

خبرگزاری آسوشیتدپرس دربارهٔ مسافرت شاه پس از ورود شاه ایران به لندن چنین خبر می‌دهد: «محافل وابسته به شاه ایران این نکته را آشکار نکرده‌اند که شاه ایران در ایام اقامت خود در لندن شخصاً دربارهٔ روابط دیپلماسی ایران و انگلستان و آمریکا با اولیای مربوطه مذاکره خواهند کرد.»

روز شنبه ۹ مرداد روزنامهٔ اطلاعات از مذاکره با «اولیای مربوطه» که آسوشیتدپرس گزارش آن را داده بود به خوانندگان خود چنین اطلاع می‌دهد: «شاه ایران مدتی با [...][1] و بوبن، وزیران کابینهٔ انگلستان، مذاکره کردند.»

روزنامهٔ تریبون دِناسیون دربارهٔ مذاکرات سیاسی شاه ایران چنین می‌نویسد: «شاه ایران مدت دو روز در اعماق قصر باکینگهام از انظار ناپدید شد. دیگر او را کسی ندید. دیگر کسی ندانست که در پشت دیوارهای ضخیم قصر باکینگهام چه می‌گذشت؛ همین‌قدر، اتومبیل‌های متعددی به قصر وارد و از آن خارج گردید.»

از مجموعهٔ اخبار و اطلاعاتی که در زمان مسافرت شاه در جراید خارجی منتشر شده است چنین برمی‌آید که مسافرت غیرمترقبهٔ شاه نه‌تنها جنبهٔ غیررسمی نداشته است بلکه از لحاظِ طرح و بحث مسائل مربوطه به ایران دارای اهمیت فراوان بوده است.

تخفیف حملات روزنامه‌های جناح انگلیسی هیئت حاکمه و تعریف و تمجیدهای بولتن هفتگی نفت جنوب و شروع مذاکرات نفت بلافاصله پس از مراجعت شاه و اختفای کامل مذاکرات و نشر خبر افزایش بیست هزار کیلومتر مربع بر حدود امتیاز نفت جنوب و مذاکره دربارهٔ بالارفتن سهم نفت خریداری آمریکا از محصول نفت جنوب، رفت‌وآمدهای زیاد مستشاران آمریکایی، مسافرت جان وایلی به ترکیه و مسافرت سناتور گرنی به ایران، که همهٔ آنها در عرض مدت کوتاهی پس از مراجعت شاه صورت گرفته نشانهٔ چگونگی مذاکراتی است که در لندن و سایر پایتخت‌های اروپا به وقوع پیوسته است.

روزنامهٔ کیهان در شمارهٔ سوم مرداد خود مقاله‌ای از روزنامهٔ هفتگی اسپکتاتور چاپ انگلستان انتشار می‌دهد. روزنامهٔ مزبور در این مقاله راجع به مسافرت شاه ایران چنین می‌نگارد: «قراین زیادی در دست است که ایران داخل یکی از آن دوره‌های بحرانی گردیده است که جلوگیری از وقوع تغییرات شدیدی غیرممکن می‌نماید. مقتضیات کنونی احتمال تقویت قدرت شاه را فوق‌العاده زیاد کرده است. [احتمال] دارد پادشاه ایران که به‌طور غیررسمی به انگلستان

۱. این نام ناخواناست؛ شاید «موریتن» باشد.

مسافرت کرده است پشتیبانی دولت انگلستان را برای تحکیم تسلط خود در کشور ایران خواستار شود.»

هدف مسافرت شاه ایران از مجموعهٔ این اخبار به‌خوبی آشکار می‌گردد.

هیئت حاکمهٔ ایران تاکنون کوچک‌ترین توضیحی در اطراف مقاصد و هدف‌ها و مذاکراتی که در حین مسافرت تعقیب شده نداده است. توضیحات داده‌شده از حدود تعریف و تمجید آب‌وهوا و خوبی و بدی مهمات جنگی، آمادگی و غیرآمادگی کشورها برای جنگ تجاوز ننموده است.

اختفا و استتار کامل حفظ شده است. اگر این قبیل مسافرت‌ها کوچک‌ترین نفعی برای ملت ایران داشت، با های‌وهوی کرکنندهٔ رادیو تهران منتشر می‌شد. همین اختفا و استتار از سرنوشت نامیمونی برای ملت و کشور حکایت می‌کند و موجبات ناخرسندی تودهٔ ایران را فراهم می‌سازد.

بر فشار هیئت حاکمهٔ ایران روزبه‌روز افزوده می‌شود. به منظور اختناق مطبوعات ایران تصویب‌نامهٔ مخصوص صادر می‌گردد. فرودگاه‌ها در شمال ایران با سرعت تمام ساخته می‌شود. سیل اسلحهٔ آمریکایی به جانبِ ایران سرازیر است. عشایر متشکل می‌شود. مانورهای تحریک‌آمیز انجام می‌گیرد. اینها همه نشانهٔ آنست که هیئت حاکمهٔ ایران به مرحلهٔ قطعی همکاری با سیاست جبههٔ امپریالیستی و ضددموکراتیک جهانی وارد شده است.

مسافرت اخیر سناتور گرنی، رئیس کمیسیون دفاع سنای آمریکا، به ایران و انتشار اخباری راجع به واردشدن ایران در بلوک خاورمیانه که از طرفِ سیاستمداران انگلیس و آمریکا تشکیل می‌گردد از عواقب وخیمی برای ملت و کشور ایران حکایت می‌کند.

روشی که هیئت حاکمهٔ ایران در داخل و خارج ایران تعقیب می‌نماید روش ضدملی و ضدمیهنی است که بسیاری از هیئت‌های حاکمهٔ محتضر در جهان سیاست کنونی از ترس ملت‌های خود دنبال می‌کنند.

هژیر باوجودِ تسلیم بلاشرط در مقابل دربار و امپریالیسم آمریکا و انگلستان نتوانسته است تعادلی مابین منافع جناح‌های مختلف حاکمه را کاملاً برقرار سازد

و باوجودِ تقویت کامل دربار و حمایت ستاد ارتش و مداخلات غیرمستقیم مراکز قدرت موقعیت هژیر در مجلس متزلزل به نظر می‌رسد. اگر پافشاری مقامات ذی‌نفوذ نبود، سقوط کابینهٔ هژیر تاکنون عملی می‌گردید.

اخراج عده‌ای از وزرا از کابینه و ترمیم کابینه نتوانست امیال دسته‌های مختلف مجلس را ارضا کند.

پروندهٔ قوام محور دیگری از تشنجات مجلس را تشکیل می‌دهد. طرفداران قوام میل دارند به هر قیمتی است برائت او را به تصویب مجلس برسانند تا دستش برای اقدامات بعدی و برای اشغال مقام نخست‌وزیری بازتر گردد.

محور دیگری که سیاست کنونی دولت و مجلس در حول آن دور می‌زند مسئلهٔ نفت است.

در قسمت قانون مصوب ۲۹ مهر ۱۳۲۶، در ضمن کان‌لم‌یکن فرض‌کردن قرارداد قوام–سادچیکف، راجع به نفت شمال ذکر شده است:

> دولت مکلف است در کلیهٔ مواردی که حقوق ملت ایران نسبت به منابع ثروت کشور، اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن، مورد تضییع واقع شده است، به‌خصوص راجع به نفت جنوب، به منظور استیفای حقوق ملی مذاکرات و اقدامات لازمه را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجهٔ آن مطلع سازد.

قانون مزبور که به تحریک آمریکا بر علیه انگلستان در مجلس شورای ملی به تصویب رسیده است باعث گردید که آمریکا از انگلستان امتیازاتی تحصیل نماید. انگلستان می‌خواهد با تجدیدنظر در قرارداد نفت جنوب امتیازات تازه‌تری کسب نماید. با افزودن میزان ناچیزی به سهمیهٔ نقدیْ بیست هزار کیلومتر مربع به وسعت مناطق امتیاز خود بیفزاید.

شرکت نفت جنوب در ۱۹۴۷ متجاوز از بیست میلیون تن نفت استخراج کرده است. پس از وضع کلیهٔ مخارج و پرداخت مالیات به دولت انگلستان (درصورتی‌که این مالیات باید به دولت ایران پرداخت شود) بالغ بر ۲۲ میلیون لیره عایدی خالص این شرکت بوده است.

یکی از جراید خارجی دربارهٔ منافع سرشار شرکت نفت جنوب چنین می‌نویسد: «باید گفت که در تاریخ شرکت‌های تجارتی انگلیس چنین سود سرشاری که اکنون شرکت سهامی نفت جنوب ایران به دست می‌آورد سابقه نداشته است.»

باوجودی‌که قیمت نفت در بازارهای دنیا دو برابر و نیم نسبت به سال ۱۹۳۸ افزایش یافته است، با توجه به مضاعف‌شدن محصول نفت ایران در ۱۹۴۷ نسبت به سال ۱۹۳۸ که سهمیهٔ ایران سه میلیون و سیصد هزار لیره بوده است، سهمیهٔ ایران در سال ۱۹۴۷ فقط هفت میلیون لیره شد. درصورتی‌که اگر بالارفتن قیمت از یک طرف و مضاعف‌شدن محصول را از طرف دیگر در نظر گیریم، حتی بر طبق قرار موجود که کاملاً ظالمانه تنظیم شده، منافع ایران باید به‌مراتب بیشتر از این مقدار باشد.

این ارقام به‌خوبی دلایل تحریکات و تشبثات امپریالیسم انگلستان را آشکار می‌سازد و معلوم می‌گرداند که چرا مصباح فاطمی بیش از پانزده سال استاندار خوزستان است، چرا حکومت نظامی در تمام نقاط نفت‌خیز خوزستان نزدیک به سه سال حکم‌فرماست.

چرا دسته‌دسته از کارگران خوزستان اخراج می‌شوند و به حبس روانه می‌گردند؟ چرا آزادی سندیکایی در خوزستان به‌کلی قدغن شد؟ چرا به انگلستان مسافرت می‌شود؟ چرا اشخاصی که با مقامات نفتی انگلستان روابط نیکویی دارند به مقامات عالیهٔ دولتی منصوب می‌شوند؟

این دستگاه حاکمه که آلتی بیش در دست امپریالیسم نیست به‌هیچ‌وجه قادر نخواهد بود حقوق ضایع‌شدهٔ ایران را استیفا نماید و بدون شک مذاکرات جاری به تضییع حقوق تازه‌تری از ایران منتهی خواهد گردید.

اینها به‌طور خلاصه مناظری از اوضاع سیاسی ایران است که در صحنهٔ آن، به دستور مراکز قدرت، هژیر و کابینه‌اش نقش درجه اول را بازی می‌کند.

چنین دستگاهی البته راضی نخواهد بود که کارگر و دهقان و پیشه‌ور و روشنفکر، یعنی اکثریت ملت ایران، در سیاست شرکت کنند. چنین دستگاهی کارگران را به جرم شرکت در حزب و اتحادیه اخراج می‌کند. چنین دستگاهی دانشجویان

را ملزم مـی‌دارد که در سیاسـت دخالت نکنند. چنین دسـتگاهی بـرای خفه‌کردن نویسـندگان جرایـد تصویب‌نامـهٔ مخصوصی صـادر می‌کند. از چنین دسـتگاهی انتظـار هیچ‌گونه رفاهی نمی‌توان داشـت.

کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران نظریات اصلاحی خود را مشـتمل بر دوازده ماده به‌وسـیلهٔ نمایندگان خود در تاریخ ۱۳ مرداد به هژیر تسلیم نمود.

نماینـدگان ما در اطـراف هریک از این مـواد به‌تفصیل با هژیر بحـث نمودند و ضرورت اجـرای فوری آنها را در شـرایط کنونی ایران گوشـزد کردند.

ما با علـم به ماهیت هژیر بـه چنین ملاقاتـی رضایت دادیم. خواسـتیم یک بار دیگـر افکار عمومـی ایران مُنجـزاً از نظریات اصلاحـی ما در شـرایط کنونی ایران اطـلاع حاصل کنـد و به‌عـلاوه به ماهیـت ارتجاعی دولـت وقـت بیش‌ازپیش پی ببـرد. به‌طوری‌کـه ملاحظـه می‌نمایید نظریـات مزبور درسـت برخـلاف روش و هدفی اسـت که هیئـت حاکمهٔ ایران تعقیـب می‌نماید. امروز کـه نزدیک به چهار مـاه از حکومت هژیر می‌گذرد نه‌تنها هیچ‌یک از دردهـای ملت ایران التیام نیافت بلکه بـا قدم‌های ضدملی و ضدمیهنی کـه هیئت حاکمهٔ ایـران در عرض چند ماه اخیر برداشـته اسـت دشـواری‌های جدیدی را برای ملت ایران پیش آورده اسـت.

در شـرایط کنونی ایران تنها سـازمان متشـکل حـزب تودهٔ ایران اسـت که روش ملـی و میهنی خود را تعقیـب می‌کند. انجام آرزوهای اکثریـت ملت ایران مربوط بـه موفقیـت ماسـت. تنها با بسـط تشـکیلات خـود و با جلـب کمـک و حمایت زحمت‌کشـان و آزادی‌خواهـان ایـران خواهیم توانسـت آمال و آرزوهـای اکثریت مظلـوم ایران را بـرآورده نماییم.

رزم، شنبه ۲۹ مهرماه ۱۳۲۷

روابط ایران و شوروی

زاخاریان، نقل از مجلهٔ مردم برای روشنفکران، سال‌های جنگ دوم
متأسفانه سال دقیق انتشار این مقاله در دست نیست.[1]

تزارهـای روسـیه نیز تا بودنـد، همچون پادشـاهان نفت کـه اکنون نیز بـر جهانی خدایی می‌کنند، سال‌ها ایران را در تحت فشار استعمار خود داشتند. ولی انقلاب سوسیالیسـم در روسیه و ایجاد دولت شوروی پایهٔ روابط و مناسبات دولت جدید شـوروی سوسیالیسـتی را درسـت از جایی بنا کرد که آثار تزارها ویران می‌گردید. روابط ایران و شـوروی بر روی معاهدهٔ ۱۹۲۱ بر اسـاس احترام دوجانبه و حسـن هم‌جواری کامل برقرار گردید. انقلاب عظیم سوسیالیسـتی شـوروی، مسـتقیم و غیرمسـتقیم، تأثیر خود را در روابط سیاسـی، اقتصادی و فرهنگی ایران و شوروی و درنتیجـه در تمام شـئون زندگی ملت ما در سـال‌های بعد از انقلاب نشـان داد. آیندهٔ روشـنی که در اثر ایـن هم‌جواری با بزرگ‌ترین کشـور سوسیالیسـتی جهان برای ایران به وجـود خواهد آمد بسـی افتخارآمیز خواهد بود.

۱. در ابتدای کتاب این عبارت درج شده است: «تاریخ مقالهٔ زاخاریان: نامهٔ مردم، آذرماه ۱۳۲۵».

۱. چند نکته از روابط ایران و روسیهٔ تزاری

در طی قرن نوزدهم که سرمایه‌داری در کشورهای اروپا با قدم‌های بلندی پیشرفت می‌کـرد روزبـه‌روز بر نفـوذ دول بزرگ اسـتعمارجو در ایـران افزوده می‌گشـت، تا اینکـه در ابتـدای قرن بیسـتم میهن ما به‌صورت یک کشـور نیمه‌مسـتعمره درآمد. انگلیـس و روسـیهٔ تزاری پیش از سـایر دول امپریالیسـتی متوجه ایران شـده، نفوذ سیاسـی و اقتصادی خود را در ایران بسـط دادند.

به موجبِ عهدنامهٔ «ترکمانچای» دولت تزاری در ایران حق قضاوت کنسول‌های روسـی را بـه ملت ایـران تحمیل نمـود، و این حـق که بـه رژیم «کاپیتولاسـیون» معروف اسـت بعدها از طرفِ سایر دول امپریالیستی نیز مورد استفاده قرار گرفت. طبـق همیـن عهدنامه دولـت تزاری بـه عباس‌میـرزای ولیعهد تعهد سـپرده بود که سـلطنت موروثی را در خانوادهٔ وی ضمانت نماید.

دولت تـزاری این نکته را برای مشروع‌سـاختن مداخلات خـود در امور داخلی ایـران بهانه قـرار داده بود و از سـال ۱۹۰۰ قزاق‌های خود را وارد ایـران کرده بود.

در سـال‌های دههٔ هفتم قرن نوزدهم انگلستان و روسـیهٔ تزاری اعمال نفوذ خود را در ایران شدید ساختند و به گرفتن امتیازات مختلفی آغاز کردند. دولت انگلیس امتیـاز خـط تلگـراف هندواروپایی و سـایر خطوط را به دسـت آورد و روسـیه نیز خطوط مختلف تلگرافی در شـمال ایران احداث نمود. بـا تملک خطوط تلگرافیْ دول امپریالیستی نبض اقتصادیات کشور را در دست داشتند. راه‌های شوسهٔ شمال نیز تحت کنترل روسیه بود. در سال ۱۸۹۰ دولت ایران در مقابل روسیه متعهد شد که تا ده سـال از سـاختن هرگونه راه و جاده‌ای خودداری نماید. این تعهد در سـال ۱۹۰۰ تجدید شـد. در عوض روسـیه و انگلسـتان امتیازات سـاختن راه، شیلات، ضرب سـکه و غیره را به دسـت آوردند. در سـال ۱۸۸۹ یک نفر انگلیسی، موسوم به «رویتر»، امتیاز تأسـیس بانک شاهنشـاهی ایران را کسـب نمود. از طرف دیگر دولت ایران امتیاز بانک رهنی و اسـتقراضی را به روسـیه واگذار کرد. از اوایل قرن بیستم سالیانه بودجهٔ دولت ایران مقداری کسر داشت. برای ترمیم این کمبودْ دولت روسـیه در سـال ۱۹۰۰ قرضه‌ای به مبلـغ ۲۲.۵ میلیون روبل و در سـال ۱۹۰۲ به مبلغ ده میلیون روبل به شـاه ایـران واگذار کرد. به‌جای پشـتوانهٔ قروض فوق‌الذکر

در سال ۱۹۰۳ ایران با روسیه قراردادی بست که به موجبِ آن در تعرفهٔ گمرکی نسبت به کالاهای وارده از روسیه تخفیف کلی داده شد. سراسر شمال ایران تحت کنترل شدید سیاسی و اقتصادی روسیه درآمد. قیود و زنجیرهای اقتصادی و مالی ملت ایران روزبه‌روز ضخیم‌تر و محکم‌تر می‌شد. دولت ایران سالیانه فقط ۵۰۰ هزار پوند انگلیس بابت نزول قروض خود می‌پرداخت.

هنگامی که ملت ستمدیدهٔ ایران بر علیه جور و ستم شاهان مستبد و مفت‌خواران عاصی گشت، ابتدا روسیهٔ تزاری و بعد (از سال ۱۹۰۷) انگلستان نیز کمر بر میان بستند تا انقلاب مشروطیت ایران را منکوب نمایند. ازاین‌رو، به موجبِ قراردادی که در سال ۱۹۰۷ منعقد گردید، خاک ایران را به مناطق نفوذ تقسیم کردند. محمدعلی شاه خودکام با اتکا به روسیه، که در آن زمان خود در چنگال ارتجاع استولیپین (Stolipine) دست و پا می‌زد، بر آن شد که از جنبش انقلاب ایران جلوگیری نماید. دولت تزاری برای تصرف تبریز که در دست انقلابیون بود نیروهای بسیاری فرستاد. و در سال ۱۹۱۱ مجدداً به خاک ما لشکرکشی نمود. ایران نزدیک بود که به‌عنوان یک کشور مستقل از صفحهٔ گیتی زدوده گردد. چنانچه در سال ۱۹۱۸ سراسر خاک آن از طرفِ نیروهای انگلیس اشغال شد و قرارداد ۱۹۱۹ قیمومیت انگلستان را بر ایران مسجل می‌نمود.

۲. استقرار روابط سیاسی بین ایران و شوروی

روابط سیاسی بین دولت ایران و حکومت شوروی با عقد قرارداد ۱۹۲۱ که بر سیاست استیلاجویانه و امپریالیستی روسیهٔ تزاری خط بطلان کشید و زمینه را برای ترقی و پیشرفت ملت ایران فراهم ساخت آغاز می‌گردد.

این قرارداد بی‌نظیر که جنبه‌های جوانمردانهٔ آن در زیر اشاره خواهد شد حاصل گذشت رادمردانهٔ دولت شوروی است که توسط حزب بلشویک اداره می‌شد، و ما بحث خود را از معرفی مختصر این حزب شروع می‌کنیم تا علل عقد چنین قرارداد به خوانندگان روشن گردد.

در میان کلیهٔ احزاب سوسیال‌دموکرات اروپای قبل از جنگ بین‌المللی اول حزب بلشویک‌های روسیه تنها حزبی بود که در مبارزهٔ بی‌رحمانهٔ خود بر علیه سرمایه‌داری و همهٔ اشکال و مظاهر آن، از قبیل تعصب ملی، شوونیسم، میل

آقایی بر سـایر ملل، و بالاخره اسـتعمار، جـداً مبارزه کرد و اصول تسـاوی حقوق ملـل و حـق آنها را بـرای تعییـن سرنوشـت خویش شـوخی تلقی نمی‌کـرد. حتی لنیـن، رهبر نامـی این حـزب، هنگامی کـه نفع ملت خود را در شکسـت روسـیه در جنـگ روس و ژاپـن تشـخیص داد، از تکفیر «ملّیون» نهراسـیده، علنـاً عقیدهٔ خود را تبلیـغ می‌نمود.

حـزب بلشـویک بر علیـه سیاسـت جابرانهٔ روسـیهٔ تـزاری در ایـران اعتراضات شـدید کرده، عـده‌ای از افـراد برجستهٔ خود را بـرای کمک بـه انقلابیون ایـران به میهن مـا روانه کرده بود. در سـال ۱۹۱۲، یعنـی هنگامی که تزار حملـهٔ خود را بر علیـه آزادی و مجلـس ایران تجدیـد کرد و با دسـت قزاقان سـتمگر آزادی‌خواهان ایران را حبس و تبعید و شـکنجه می‌نمود، بلشـویک‌ها در پراگ کنفرانس تشـکیل دادنـد. مداخلات بی‌رویـهٔ نیروهای نظامـی تزار در ایـران مطلبی نبود کـه از نظر حزب بلشـویک دور بماند. کنفرانس رویهٔ دولت تزاری را تقبیح کرد و قطعنامه‌ای دراین‌خصـوص صادر نمود کـه در زیر نـکات مهم آن نقـل می‌گردد:

> حزب سوسـیال‌دموکرات کارگری روسـیه (بلشـویک‌ها) بر علیه سیاست غارتگرانـهٔ تـزار، که مصمم شـده اسـت آزادی ملت ایران را خفـه نماید و در ایـن راه از هیچ‌گونـه عملیـات بی‌رویـه خـودداری نمی‌کنـد، اعتراض می‌نمایـد... . کنفرانـسْ هم‌صدایی کامل خـود را با مبـارزهٔ دلاورانهٔ ملت ایـران و به‌خصـوص با مبارزهٔ حزب سوسـیال‌دموکرات ایران کـه در نبرد با زورگویان تـزاری آن‌همه فداکاری کرده اسـت ابـراز می‌دارد...

پـس از انقـلاب نیـز حزب مزبـور به رویـهٔ خـود ادامـه داد. لنیـن، رهبر حزب بلشـویک، لفظ «سیاست لیاخوفی» را به‌منزلهٔ دشـنام استعمال می‌کرد. به محضِ سقوط حکومت موقتی سرمایه‌داران روسـیه، دولت شوروی اعلامیه‌ای به امضای لنین و اسـتالین خطاب به عموم جهانیان منتشـر کرد که در آن تسـاوی حقوق ملل روسـیه و سـایر ملل، اعم از کوچک و بزرگ، به‌منزلهٔ حقوق طبیعی بشر ذکر شده بود. بـه موجبِ بند ۳ قطعنامـهٔ کمیتهٔ اجراییهٔ شـوراهای مرکزی، مـورخ ۱۰ فوریهٔ ۱۹۱۸، کلیهٔ قروض خارجی روسـیهٔ تزاری و من‌جمله قروضی که روسـیه به ایران داده بود بخشوده گردید.

ابلاغیهٔ ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۱۸ شورای کمیسرهای ملی حاکی بوده که «نظر به تردیدی که در میان مردم ایران در خصوص قراردادهای منقادکننده وجود دارد، یک بار دیگر اعلام می‌شود که دولت شوروی، به موجبِ تصمیم ۲۶ اکتبر کنگرهٔ دوم شوراهای زحمت‌کشان، قرارداد روس و انگلیس را که مربوط به تقسیم ایران بود لغوشده محسوب داشته و از اینکه عده‌ای از سربازان روسیه هنوز در ایران باقی مانده‌اند معذرت می‌خواهد. حکومت شوروی همه‌گونه سعی خواهد کرد که خاک ایران از نیروهای انگلیسی و ترکیه نیز تخلیه شود».

اسدخان، کاردار سفارت ایران در پتروگراد، در جواب اعلامیهٔ مزبور حاضربودن دولت ایران را برای افتتاح باب مذاکرات بیان داشته، از جوانمردی دولت نوین شوروی ضمن نامهٔ مورخ ۲۷ فوریهٔ ۱۹۱۸ سپاسگزاری نمود.

بدین‌طریق ملت روسیه آنچه را که تزارها به جبر گرفته بودند مسترد داشت و زمینه را برای استقرار روابط دوستانه از هر نوع ناهمواری‌ها پاک نمود، ولی امپریالیسم انگلیس تمام مساعی خود را بر آن داشت تا از تحقق‌یافتن این امر جلوگیری نماید. پس از خروج نیروهای روسی از ایران سراسر خاک میهن ما از طرفِ نیروهای انگلیسی اشغال گشت. امپریالیسم انگلیس موفق شد با کمک طبقهٔ حاکمهٔ خیانتکار ایران موقتاً حاکمیت مطلق خود را بر تمام ایران بسط دهد. درعین‌حال امپریالیسم انگلیس از خاک ایران به‌منزلهٔ میدان هجومی بر علیه جمهوری‌های شوروی ماورای قفقاز استفاده می‌کرد. اردوهای مداخله‌جویان انگلستان به فرماندهی ژنرال دنسترویل[1] و ژنرال مالیسون[2] از خاک ایران گذشته، به باکو و کرانهٔ خاوری دریای خزر قدم گذاشتند و بدین‌طریق مدتی ارتباط بین ایران و شوروی قطع گردید. در همین موقع بود که سید ضیاءالدین مدیر رعد، که ارگان غیررسمی سفارت انگلیس در تهران محسوب می‌شد، با مأموریت مرموزی در رأس هیئتی عازم باکو گشت. ظاهراً منظورش برقراری «روابط سیاسی» با حکومت دست‌نشاندگان انگلستان بود.

1. Densterville
2. Malisson

اولین نمایندهٔ سیاسی شوروی که در ژوئیهٔ ۱۹۱۸ به ایران آمد کولومیسف[1] نام داشت، ولی حکومت تهران تحت فشار شدید انگلیس‌ها با استناد موهوم به فقدان پاره‌ای اسناد از پذیرش نامبرده امتناع ورزید. این رفتار کابینهٔ وثوق‌الدوله، تحریکات امپریالیسم و سفارت روسیهٔ تزاری که هنوز در تهران برپا بود وضع را بر نمایندگان شوروی دشوار کرده بود. مع‌هذا کولومیسف با نطق‌های آتشین و اعلامیه‌های خود مردم ایران را با منویات آزادی‌خواهانهٔ دولت شوروی آشنا می‌ساخت و از فجایع امپریالیسم پرده‌دری می‌کرد. بالاخره دسته‌های مسلح روس‌های سفید به عمارت هیئت نمایندگی شوروی حمله کردند و اعضای آن را توقیف ساختند و با اطلاع و رضایت دولت ایران به مأمورین انگلستان سپردند. انگلیس‌ها اعضای هیئت نمایندگی را به هندوستان تبعید کردند. لکن کولومیسف از وسط راه گریخت و در ژوئن ۱۹۱۹ وارد مسکو شد و این بار با اختیارات تام از طرفِ لنین عازم ایران شد. کولومیسف در جزیرهٔ «آشوراده» در خلیج حسین‌قلی پیاده شد، ولی اندکی بعد به دست قزاقان ایران توقیف گشت و سپس با اطلاع کابینهٔ وثوق‌الدوله توسط یک نفر سرهنگ تزاری که فیلیپوف نام داشت کشته شد. قتل کولومیسف چند روز پس از انعقاد قرارداد معروف ۱۹۱۹ که ایران را تحت‌الحمایهٔ رسمی انگلستان می‌نمود امری تصادفی نبود. امپریالیسم می‌دانست که وجود وزیر مختار شوروی در تهران در موقعی که احساسات عمومی ملت ایران به اوج حدت رسیده بود چه خطراتی در بر داشت. انگلستان می‌خواست ایران را بدون سروصدا ببلعد. وضع ایران در این موقع به منتهاحدّ وخامت رسیده بود. دولت شوروی در مقابل خود دیگر دولتِ مستقلی نمی‌دید که با او وارد مذاکره شود. نمایندگان رسمی و سیاسی شوروی در ایران به تحریک بیگانگان کشته می‌شدند. لذا در ۳۰ اوت همان سال «چیچرین»، کمیسر امور خارجهٔ شوروی، پیامی خطاب به کارگران و برزگران ایران فرستاد. این پیام که ذیلاً قسمت‌های برجستهٔ آن نقل می‌گردد یک بار دیگر ارادهٔ تزلزل‌ناپذیر انقلابیون روسیه را برای کمک ملل مظلوم و ستمدیده نشان داد:

1. Kolomisseff

ایران از شـمار دول مسـتقل خارج شـده. ملت ایران از اعـداد ملل آزاد به در آمده. سـتمگران «خـودی» مزدوری انگلسـتان را بر گـردن نهاده‌اند... در یک‌چنین لحظه‌ای که دولت فاتح انگلسـتان می‌خواهد حلقهٔ اسـارت کامـل را بـر گـردن ملـت ایـران بینـدازد، حکومـت کارگـران و دهقانـان روسـیهٔ شـوروی رسـماً اعلام می‌دارد که قـرارداد ایـران و انگلسـتان را به رسـمیت نمی‌شناسد... .

ساعت استخلاص شما نزدیک است... روز حساب سرمایه‌داری انگلستان نیـز بعید نیسـت... کارگران روسـیه که بـا موفقیت بر علیه سـرمایه‌داران و ضدانقلابیون کشـور خود می‌جنگد، دسـت دوسـتی و برادری را به طرفِ شـما توده‌های سـتمدیدهٔ ایران دراز می‌کند. دور نیسـت سـاعتی که ما به اتفاق شما در مبارزه بر علیه غارتگران بزرگ و کوچک که مسبّبین مصائب بی‌شمار شـما هسـتند به موفقیت نهایی نایل گردیم.

اعتراض شـدید حکومت شـوروی بر علیه قرارداد منحوس ۱۹۱۹ بر محبوبیت آن دولـت نزد ملت ایران افزود، و حال‌آنکه روزبه‌روز نفرت و انزجار مردم نسـبت به انگلسـتان و قرارداد ۱۹۱۹ تشدید می‌شد.

وضع اقتصادی کشـور در این موقع بسـیار وخیم بود. تجـارت خارجی که رقم بزرگ و مهم آن را تجارت با روسـیه تشـکیل می‌داد، در نتیجهٔ چندین سـال جنگ دچار وقفهٔ کامل شـده بود. قحطی سـال ۱۲۹۶-۱۲۹۷ عدهٔ زیادی از اهالی ایران را به خاک هلاکت نشـانید.

تحت فشـار این وضع و به‌خصوص تحت فشـار ملّیـون و آزادی‌خواهانْ دولت ناچـار شـد در روش ارتبـاط خود نسـبت به همسـایهٔ شـمالی تجدیدنظـر نماید. بدین‌منظور در ۲۰ ماه مهٔ ۱۹۲۰ یادداشـتی به حکومت شـوروی ارسال داشت که در آن حکومت شـوروی را در آذربایجان شـوروی به رسمیت شـناخته بود. دولت ایران در طی این یادداشـت تقاضای برقراری روابط سیاسـی و پسـتی و تلگرافی و تجارتـی نیز کرده بود. در دهم سـپتامبر همان سـال علی‌قلی‌خان مشـاورالممالک به‌عنوان سـفیر کبیر ایران وارد مسـکو شـد و باب مذاکرات را برای عقـد قراردادی افتتـاح نمـود. یک بار دیگر امپریالیسـم انگلیـس درصدد اخلال مذاکـرات برآمد

و ایـن بار متوسـل به کودتای سـوم حوت شـد. سـید ضیاءالدیـن طباطبایی که در روزنامـهٔ رعد خود آشـکارا از قـرارداد ۱۹۱۹ جانـب‌داری می‌کرد تحـت حمایت نیروهای انگلیسی در سوم حوت ۱۲۹۹ کودتایی کرد تا از برقراری روابط دوستانه بین ایران و شـوروی جلوگیری نماید. لکن در این موقـع مذاکرات نزدیک به اتمام بود و محیط سیاسـی در محافل تهران طوری نبود کـه وی بتواند از امضای قرارداد مانع گردد. هشتم اسفند ۱۲۹۹ مشاورالممالک از طرفِ ایران و چیچرین از طرفِ حکومـت شـوروی قـراردادی را امضا کردند کـه از آن‌وقـت تاکنون پایه و اسـاس روابط بین دو کشـور است.

این قرارداد نمونهٔ بارزی از رفتار جوانمردانهٔ انقلابیون روسیه نسبت به ملت ایران می‌باشـد. قرارداد اقوال و تعهداتی را که دولت شـوروی طـی اعلامیه‌های خود به ایران داده بود مسـجّل نمود و به سیاست استیلاجویانهٔ تزارها در ایران خاتمه داد.

این قرارداد شـامل ۲۶ ماده اسـت که بـه ذکر نکات چنـدی از آن اکتفا می‌کنم، زیرا توضیح و تفسـیر همهٔ آن از حوصلهٔ این مقاله خارج اسـت.

به موجـبِ این قرارداد کلیـهٔ قراردادهای فی‌مابین، یا منعقد بین روسـیهٔ تزاری و دولـت ثالثی که حـق حاکمیت ملت ایران را محـدود می‌نمود، کلیـهٔ امتیازاتی که روسـیهٔ تزاری از ایران به جبر یا تهدید گرفته بود ملغی شـد. کلیهٔ راه‌های شوسـه و راه‌آهن و تأسیسـات بندری و خطوط تلگرافی و همچنین بانک رهنی و استقراضی بـا کلیهٔ تأسیسـاتش بلاعوض به ملت ایران بخشـوده شـد، در عـوض دولت ایران طبق مادهٔ ۵ قرارداد متعهد شـد اجازهٔ تشـکیل دسـته‌هایی را که هدفشـان حمله بر شوروی باشد ندهد.

بـه موجبِ مادهٔ ۶ در صورت تخلف از مادهٔ ۵ دولت شـوروی حق دخول ارتش را بـه خاک ایـران دارد و بـه موجبِ مـادهٔ ۱۳ قرارداد ایـران تعهد می‌کـرد امتیازات روسـیهٔ تزاری را که به ایران بخشـوده شـده بود به دولت ثالثی ندهـد. این ماده دو هدف دارد: یکی جلوگیری از تشکیل سازمان‌های ضدشوروی توسط سرمایه‌داران باخترزمیـن در ایـران، دیگری تشـویق و کمک به توسـعهٔ صنایع ملـی در ایران. به موجبِ مـادهٔ ۱۵ دولت شـوروی کلیهٔ سـازمان‌های تبلیغات مذهبی روسـیه را در ایران و سـاختمان‌های آن را بـه دولت ایران واگذار کرد تا دولت در آنجا مدرسـه و

باشگاه‌های فرهنگی تأسیس نماید. طبق این قرارداد دولت ایران حق کشتی‌رانی در دریای خزر و استفاده از ترانزیت از خاک شوروی را به دست آورد.

پس از انقلاب اکتبر و به‌خصوص پس از عقد قرارداد مزبور دولت شوروی در نزد توده‌های فهمیدهٔ مردم ایران محبوب گشت و در عوض عمال تزاریْ خود را به دامان امپریالیسم انگلیس انداختند. این وضع خود نشانی از تغییر اصولی سیاست شوروی بود، برخلاف سیاست انگلستان که با تغییر حکومت محافظه‌کاری و بر سر کار آمدن دولت «کارگری» باوجودِ اعترافات ایدن تغییری ننمود و کنسول‌های انگلیس همچون سابق هنوز هم از خوانین و فئودال‌های مزدور پشتیبانی می‌کنند.

۳. تأثیر انقلاب کبیر اکتبر در سرنوشت ملت ایران

با پیروزی انقلاب اکتبر فصل نوینی در تاریخ حیات ملت ایران آغاز می‌گردد. انقلاب اکتبر سوسیالیستی ملت ایران را از جور و تعدی تزاریسم رهایی بخشید. رقیب تزاریسم، امپریالیسم انگلیس، گرچه سعی کرد نفوذ خود را در سراسر ایران بسط دهد، ولی استقرار روابط دوستانه بین ایران و شوروی این نقش را بر آب نمود. دوران استثمار و استعمار بی‌دردسر و بی‌سروصدای مستعمرات و دول تحت‌الحمایه سپری گشت. پیش از انقلاب کبیر مساعی ملت ایران برای رهایی از جور فئودال‌ها و استعمار خارجی با فشار دوجانبهٔ امپریالیسم خنثی می‌شد. لکن این انقلاب زمینه را کاملاً دگرگون کرد. قیام مردانهٔ کارگران و برزگران روسیه موجب تقویت روح و ایمان ملت ایران نسبت به پیروزی بر علیه امپریالیسم و فئودالیسم گشت. جنبش بزرگی در ایران برای ایجاد دولت ملی مرکزی پیدا شد. بر فعالیت سیاسی توده‌ها افزوده گشت. امکان ترقی اقتصادی و سیاسی برای ملت ایران از هر حیث فراهم گشت. ملل مظلوم تحت تأثیر این انقلاب و به امید پشتیبانی معنوی کشور شوراها دست به قیام زدند. ملت ایران نمی‌توانست از این قافله عقب بماند، لذا به موازات سایر ملل، ملل مستعمره و نیمه‌مستعمره، درصدد کسب استقلال کامل برآمد. خیابانی‌ها و لاهوتی‌ها و انقلابیون گیلان پدیدار شدند و برای رهایی ملت از چنگ امپریالیسم و تحصیل استقلال کامل جان‌فشانی‌ها کردند.

بـه منظور اینکـه طی این بحـث کـذب ادعاهای غرض‌آلـود پـاره‌ای از محافل ارتجاعی را که هنوز ایران را «ملعبهٔ دست انگلیس و روس» می‌پندارند و ساعی‌اند تا وضـع فعلی ایران [را] پسـت‌تر و بدتر از وضع قبل از انقـلاب اکتبر جلوه دهند ثابت کرده باشـیم، ناگزیریم به مقایسهٔ سـاده‌ای متوسل شویم:

طی چندین ده سـال تا ظهور انقلاب کبیر قیود سیاسـی و اقتصـادی ملت ایران سال‌به‌سـال ضخیم‌تر و قـدرت و حـق حاکمیتش ضعیف‌تر می‌شـد، تـا اینکه در سـال ۱۹۱۹ ایران اسـتقلال خود را عملاً از دسـت داد. لکن از این به بعد در سایهٔ وضـع نوینی که در نتیجـهٔ انقلاب اکتبر بـه وجود آمده بود منحنـی حق حاکمیت و اسـتقلال ایـران، جـز در یکی دو مورد، پیوسـته صعـودی بوده. طی این سـال‌ها ملت ایران از خلال تضادهای معذب سـرمایه‌داری پیشـرفت کـرد، تا به حدی که امروز سراسـر کشـور ما را جنبشـی عظیم فراگرفته و زمینه برای ایجـاد یک دولت ملی و کاملاً مسـتقل با دسـتگاه متمرکز خالی از نفوذ خوانین فراهم گشـته است.

اسـتقلال ازدسـت‌رفته را ایـران به‌طـور ناگهانـی به دسـت نیاورد. در سـال‌های اول پـس از عقـد قـرارداد ایـران و شـوروی هنوز ایران را نمی‌شـد کشـور مسـتقلی محسـوب داشـت، زیرا چه از لحاظِ سیاسـی و چه از لحاظِ اقتصادی هنوز تحت نفوذ دول امپریالیسـتی بود. قسمتی از خاک ایران توسط نیروهای انگلیسی اشغال شـده بود. با اسـتفاده از وضع ملوک‌الطوایفی کشـورْ انگلسـتان اختیـارات دولت مرکزی را محدود کرده و به مداخلات خود جامهٔ قانونی می‌پوشـانید. امپریالیسـم بـا بزرگ‌تریـن خوانین ایـران قراردادهـای جداگانه داشـت و از آنها جداً پشـتیبانی می‌نمـود. از طرف دیگر روابـط ایران با دول سـرمایه‌داری کمافی‌السـابق بر روی قراردادهای منقادکننده‌ای که در آنها تسـاوی حقوق طرفین رعایت نشـده بود تکیه داشـت و رژیم منفـور کاپیتولاسـیون هنوز به قوت خـود باقی بود.

اتحاد شـوروی از مبارزهٔ ملت ایران برای رسیدن به استقلال کامل جداً حمایت کـرد و در نتیجـهٔ ایـن کمـک بود که ملـت ایران توانسـت تا حـد زیادی یـوغ دول امپریالیسـتی را به دور اندازد.

در ایـن سـال‌ها هنـوز طـرق اصلـی ترقـی و تکامـل ایـران واضـح نشـده بود. درحالی‌کـه توده‌های وسـیع ملت تحـت قیادت مردانـی از قبیـل خیابانی و حیدر عمواوغلـی بـرای رهایی خـود از یـوغ اسـتثمار مجاهـده می‌کردند.

بـورژوازی نوظهـور ایـران از جنبش تـوده‌ای هراسـان گشـته، مصمم شـد تا با گذشـت‌هایی به تودهٔ مردمْ از پیروزی قطعی مردم جلوگیـری نماید. در این مبارزه بورژوازی پیـروز گشـت و دیکتاتوری خود را برقـرار نمود.

شکست نیروهای روس‌های سفید در سال ۱۲۹۹ موجبات خروج قوای انگلستان از ایـران و لغـو قـرارداد ۱۹۱۹ را مهیا سـاخت. به اتـکای روابط حسـنه‌ای که بین دولت ایران و شـوروی برقرار شـده بود ملت ایران توانسـت که نیروهای انگلیسـی را مجبور به ترک خاک ایران نماید و افسـران انگلیسـی و سـوئدی را از خدمت در ارتـش ایران منفصـل کند. در سـال ۱۳۰۰ واحدهـای قزاق‌ها و ژاندارمری سـابق منحل شـد و به تشـکیل ارتش ملی اقدام گردید.

درعین‌حـال دولت ایـران تحت تأثیر بـورژوازی جوان و نوظهور مصمم شـد به ملوک‌الطوایفی و فعال‌مایشـائی خوانیـن خاتمه دهد.

امپریالیسم انگلیس به اتفاق ارتجاع داخلی بر آن شدند که از خوانین و اختیارات آنهـا پشـتیبانی نمایند، زیـرا بزرگ‌ترین تکیه‌گاه سیاسـی انگلسـتان در ایران همین خوانین بودند. ابتدا بختیاری‌ها به کمک انگلیس‌ها بر نیروهای اعزامی دولت فایق آمدند، دولت انگلستان اتحادیهٔ عشایر جنوب را تشکیل داد و از قیام تجزیه‌طلبانهٔ «سـمیتقو» حمایت می‌نمود. در سـال ۱۳۰۳ شیخ خزعل از خوزسـتان به دولت مرکـزی اعلان جنـگ داد و انگلیـس جداً به حمایت او برخاسـته، طی یادداشـتی دولت ایران را از قشون‌کشـی بر علیه شـیخ منـع نمود، لکن دولت مرکـزی با اتکا به روابط دوسـتانهٔ ایـران و شـوروی از تهدیدات انگلیس نترسـیده، شـیخ را دچار هزیمـت نمود. اندکـی قبل از شـورش خزعل سـفارت انگلیـس در تهـران قضیهٔ سقاخانه و قتل اِمِری، کنسول آمریکا، را زمینه‌چینی نمود تا کلیهٔ سفارت‌خانه‌های دول متمدن را بر علیه دولت ایران برانگیزد، ولی روش دوسـتانه و ضدامپریالیستی سـفیر شـوروی این بار نیز دسـایس انگلیس‌ها را بر هم زد. بدین‌طریق نفوذ دولت مرکزی در سراسر کشور حکم‌فرما شد و از اختیارات خوانین محلی کاسته گردید.

بـدون شـک بزرگ‌ترین اثر انقـلاب اکتبر و برقراری روابط سیاسـی بیـن ایران و شوروی در سرنوشت ایران همان لغو قراردادهای منقادکننده و رژیم کاپیتولاسیون بود. تحـت تأثیر اعلامیهٔ تاریخی دولت شـوروی دربارهٔ لغو کلیـهٔ قراردادهایی که در آنها دولت ایران به‌منزلهٔ یک دولت متسـاوی‌الحقوق شـناخته نشده بود، دولت ایـران در ۱۲۹۷ مصمم شـد رژیم کاپیتولاسـیون را لغـو نماید. ولی در این سـال دولت شـوروی در محاصرهٔ سـرمایه‌داران بود و ایران نمی‌توانسـت از نفوذ معنوی آن اسـتفاده نماید. لذا شـاه ایران تحت فشـار انگلیس کابینه را سـاقط نمود، لکن محیط سیاسـی ایران برحسـبِ تقویـت مادی و معنـوی اتحاد شـوروی تغییر پیدا می‌کرد. در سال ۱۳۰۶ دولت ایران به اتکای قرارداد ۱۹۲۱ به کلیهٔ دول امپریالیستی اعلام نمود که پس از یک سـال رژیم کاپیتولاسیون را ملغی‌شده محسوب خواهد داشـت. دولت انگلیـس با این اقـدام مخالفـت ورزید، لکـن هنگامی کـه دولت ایران برای دولـی که در رویهٔ خود تجدیدنظر نکرده بودنـد تعرفهٔ گمرکی مضاعف تعیین نمود، انگلسـتان ناچار شـد تغییرات نوین را به رسـمیت بشناسد. این خود بزرگ‌ترین دلیـل ایجاد وضع نویـن در ایران بود.

در سـال‌های قبل از انقلاب اکتبر در چنین مواردی روسیه و انگلستان همکاری می‌کردنـد و چنانچه درمورد «شوسـتر» و غیره دیده شـد از اجرای هـر قدم مترقی جلوگیـری می‌کردنـد، اما پـس از انقلاب زمینه بـرای ترقـی ایران مهیا شـده بود. شـوروی اولین دولتی بـود که از حـق تعرفه‌های خصوصی صرف‌نظـر کرد و طبق یادداشـت‌های متبادلـهٔ اول اکتبر ۱۹۲۷ دولت ایـران را در امـر تعرفه‌های گمرکی کامـلاً آزاد گذاشـت. در نتیجهٔ این وضع نوینْ دول امپریالیسـتی ناچار شـدند در روابط خود با ایران تجدیدنظر کنند، لکن انگلسـتان که در دستگاه حکومتی ایران عمال بی‌شـماری داشـت موفق شـد که در ازای شناسـایی لغو رژیم کاپیتولاسیون گذشـت‌های قابل‌ملاحظه‌ای از دولـت ایران بگیرد.

برقراری روابط سیاسـی ایران و شـوروی در تضعیف نفوذ اقتصادی امپریالیسـم انگلیـس نیز تأثیر بسـزایی بخشـید. دولت ایران در سـایهٔ روش دوسـتانهٔ شـوروی در مـدت چندین سـال بـه موقعیـت سـرمایه‌های ملی تحکیـم بخشـید و از نفوذ سـرمایه‌های انگلیسـی کاسـت. در سـال ۱۹۲۸ دولت بانک ملی را تأسـیس کرد

و در سال ۱۳۱۰ شمسی با دادن گذشت‌های قابل‌ملاحظه‌ای به انگلستان حق انحصاری پخش اسکناس را از بانک شاهنشاهی سلب نمود.

سپس دولت به ساختمان راه‌آهن سرتاسری اقدام نمود که خود نمونهٔ بارزی از ایجاد وضع نوین در محیط ایران بود، زیرا طی ده‌ها سال متوالی دولت روسیهٔ تزاری و انگلستان ما را از ساختن هر نوع طرق و شوارع، به‌خصوص راه‌آهن، جلوگیری می‌نمودند.

طی چندین ده سال قبل از انقلاب بیلان تجارت خارجی ایران همیشه منفی بود. رقم کمبود صادرات در سال‌های اول بعد از برقراری روابط ایران و شوروی نیز به افزایش می‌گرایید. به منظور ازبین‌بردن این کمبودْ دولت ایران در اواخر سال ۱۳۰۹ قانون انحصار تجارت خارجی را برای ایجاد تعادل در صادرات و واردات وضع نمود. این قانون مستقیماً به منافع امپریالیسم انگلیس لطمه وارد می‌آورد، لکن برای ایران منافع بی‌شماری در بر داشت. هنگام تصویب این قانون روزنامه‌های انگلستان، و در رأس آنها تایمز، حملات شدیدی بر علیه این قانون آغاز نمودند. دول دیگر امپریالیستی نیز از انگلستان پشتیبانی می‌کردند. تنها دولت اتحاد جماهیر شوروی بود که از این قانون حسن استقبال نمود. شوروی اولین دولتی بود که قانون فوق را که یکی از نتایجش توسعه و ترقی صنایع ملی بود به رسمیت شناخت و بدین‌وسیله اجرای آن را ممکن نمود.

زمینه برای تجدیدنظر در قرارداد «دارسی» راجع به نفت جنوب مهیا شده بود. دولت شوروی ملت ایران را در مبارزه برای تجدیدنظر و یا لغو امتیاز نفت دارسی یاری می‌نمود، ولی امپریالیسم انگلیس کسانی را که می‌خواستند با کمک معنوی شوروی این آرزوی دیرین ملت ایران را عملی سازند نابود کرد، و به دست خائن‌ترین فرزندان ایران در ازای گذشت‌هایی که چندان هم قابل‌ملاحظه نبود مدت قرارداد را برای ۶۰ سال دیگر تمدید کردند.

۴. بسط و توسعهٔ روابط ایران و شوروی

طی ۲۵ سال که از عقد اولین قرارداد ایران و شوروی می‌گذرد بین دو دولت نامبرده چندین قرارداد سیاسی و تجارتی مبادله شده که ما به ذکر مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

قراردادهـای بازرگانـی: تا ظهور انقلاب کبیـر اکتبر روزبه‌روز بـر نفوذ اقتصادی روسـیه و انگلستان در ایران افزوده می‌شد. در سال‌های ۱۹۱۳-۱۹۱۴، ۶۰ درصد تجارت خارجی ایران با روسـیه و ۲۱ درصد با انگلسـتان بود. دولت روسیه سعی داشـت تجارت خارجـی ایـران را در انحصار خـود درآورد و برای رسـیدن به این منظـور حتی اجازهٔ حمل کالای ترانزیت از خاک روسـیه را بـه ایران نمی‌داد، لکن روابـط بازرگانی ایران و شـوروی پـس از انقلاب بر اسـاس رعایـت منافع طرفین گذارده شـد. شـوروی مشـتری ثابت کالای ایران شـد و خـود نیز کالاهـای مورد احتیاج ایـران را تأمین نمود.

در سـال‌های بحـران بـزرگ اقتصـادی پـس از جنـگ بین‌المللـی اول کـه دول سـرمایه‌داری را از قـوهٔ خرید محروم کرده بود شـوروی تقریباً بـا همان قیمت‌های قبـل از بحـرانْ تمام محصـول اضافی کشـاورزی ما از قبیـل پنبه و پشـم و برنج را خریـداری کـرد و حال‌آنکـه قیمـت کالاهایـی کـه در همیـن موقع به کشـورهای سـرمایه‌داری صادر می‌شـد بسـیار تنزل کـرده بود.

اولیـن قـرارداد بازرگانی ایـران و شـوروی در سـال ۱۹۲۴ به امضا رسـید، لکن مرتجعیـن ایـران در اثر تحریـکات انگلسـتان از تصویـب آن مانع شـدند. دولت انگلیس شـیخ خزعل را به طغیان بر علیه دولت مرکزی برانگیخت. هدف شورش خزعـل تنها تجزیهٔ خوزسـتان نبـود، بلکـه منظور دیگـر امپریالیسـم در این عمل اختـلال در روابـط بازرگانی ایران و شـوروی بود.

در سـال ۱۳۰۵ مذاکرات برای عقد قرارداد بازرگانی بین ایران و شوروی تجدید گشـت. امپریالیسـم انگلیس باز متوسل به دسایس گوناگون شـد و متعاقب همین احوال بـود که روابط خـود را با شـوروی قطع نمـود. «کلایو»، سـفیر انگلیس در ایران، نزد شـاه رفت و اسـتعفای کابینهٔ مستوفی‌الممالک را خواسـتار شد و به شاه خاطرنشـان سـاخته بود که وی تاج‌وتخت خود را مدیون انگلسـتان است، ولی با همهٔ ایـن تحریکات قرارداد بازرگانی بین ایران و شـوروی به امضا رسـید.

اساس روابط تجارتی طرفین، به موجبِ این قرارداد، اصل تسویهٔ بیلان صادرات و واردات بـرای هـر فقره معاملـه قرار گرفت، یعنی تجـار ایرانی به انـدازهٔ خرید از

شـوروی می‌بایسـتی به آن کشـور کالا صادر کنند. این قراردادوسـایل صدور کالا را به شـوروی برای تجار کوچک نیز فراهم سـاخته بود.

موافقت‌نامـهٔ بین ایران و شـوروی راجع به شـیلات، موافقت‌نامـهٔ راجع به بندر پهلـوی و قرارداد عدم تعرض نیز در همین سـال منعقد گشـتند.

در سـال ۱۳۰۸ موعد قـرارداد موقتی نامبرده سررسـید و مدتـی روابط بازرگانی بین دو کشـور قطع گردید، تا اینکه در سـال ۱۳۱۰ دولت ایران در اثر فشـار بحران اقتصـادی جهانـی مجدداً با شـوروی که دچار بحران نشـده بود وارد مذاکره شـد، قـراردادی منعقـد نمـود کـه روابـط بازرگانی دو کشـور را تجدیـد کرد. شـرایط نو ایجـاب شـرایط نوتـری را می‌کرد و لـذا به موجـبِ قـرارداد ۱۳۱۰ به‌جای تسـویهٔ بیـلان صادرات و واردات در هر فقره معامله تسـویهٔ بیلان به‌طورکلی در نظر گرفته شـد. به موجبِ همین قرارداد بود که دولت شـوروی قانون انحصـار تجارت را که شـرحش در بالا گذشت به رسـمیت شـناخت. به موجبِ این قرارداد و در اجرای قـرارداد ۱۹۲۱ شـوروی به ایران حـق ترانزیت داده، خود نیز چنین حقی را نسـبت بـه ایران بـه دسـت آورد. مـادهٔ ۱۶ این قـرارداد حـق کشـتی‌رانی را در دریای خزر منحصـر به دو دولت ایران و شـوروی و اتبـاع آنها کرد.

در سـال ۱۳۱۳ یـک هیئت بازرگانـی از ایران به شـوروی رفـت و در ۱۳۱۴ بین دو کشـور قرارداد نوینی به امضا رسـید که به موجبِ آن دولت شـوروی یک‌رشـته مؤسسـات صنعتـی در ایـران سـاخت (سـیلوها، کارخانه‌هـای برنـج و غیـره). پـس از این قـرارداد دولـت ایران بـرای اولیـن بـار به‌عنوان خریـدار مسـتقیم وارد معامله با شـوروی شـد.

در سـال ۱۳۱۷ موعـد این قـرارداد نیز سـرآمد و بـاز مدتی تجارت بیـن ایران و شـوروی بدون قرارداد انجام می‌گرفـت. مقارن همین احوال دولـت ایران درصدد برقراری روابط نزدیک با آلمان هیتلری برآمد. روابط تجارتی با آلمان نمی‌توانست جـای روابط ایران و شـوروی را بگیرد. از طرفی شـوروی تنها خریدار بسـیاری از کالاهای ایران بود، از طرف دیگر کالاهای ضروری را ایران نمی‌توانسـت از آلمان وارد کنـد. در نتیجـهٔ این سیاسـت ارتجاعیِ زمامـداران ایرانْ تجـارت خارجی در سـال ۱۳۱۷ بـه ۳۱.۷ درصد تنـزل کرد. صادرات برنج در این سـال بـه مقدار ۹۰

درصد و صـادرات پنبه ۴۷ درصـد نقصان یافـت. تزانزیت کالاهـای ایرانی از راه ترکیـه و خلیج‌فـارس نیز بسـیار گـران تمام می‌شـد. طبق آمـار رسـمی بانک ملی ایـران حمل یک تن خشـکبار از ایران به بندر هامبورگ از راه شـوروی ۳۴۰ ریال، از راه ترابـوزان ترکیـه ۱۰۱۰ ریـال و از راه خلیج‌فـارس ۱۳۳۰ ریال تمام می‌شـد. بحران اقتصـادی ۱۹۳۷-۱۹۳۹ بر وخامت وضع اقتصادی ایران افزود و در مدت این دو سـال یک بار دیگر منافع همکاری سیاسـی و اقتصادی ایران و شـوروی در عمل به ثبوت رسـید.

بالاخره در اوایل سـال ۱۳۱۹ دولت ایران تحت فشـار بحـران اقتصادی جهانی ناچار شـد قرارداد بازرگانـی نوینی با شـوروی منعقد نماید.

میزان معاملات ایران و شوروی به میلیون ریال

سال‌ها	واردات از شوروی	صادرات به شوروی	مجموع	پورسانتاژ (درصد) معاملات ایران با شوروی نسبت به مجموع معاملات
۱۹۳۱-۱۹۳۰	۲۳۰	۱۵۹	۳۸۹	۳۷
۱۹۳۲-۱۹۳۱	۲۶۸	۲۵۱	۵۱۹	۳۹
۱۹۳۳-۱۹۳۲	۲۰۱	۱۱۷	۳۱۸	۲۸
۱۹۳۴-۱۹۳۳	۱۴۵	۹۰	۲۳۵	۲۲
۱۹۳۵-۱۹۳۴	۱۹۳	۲۰۳	۳۹۶	۳۴
۱۹۳۶-۱۹۳۵	۲۴۱	۱۸۶	۴۲۷	۲۹
۱۹۳۷-۱۹۳۶	۲۷۷	۲۷۰	۵۴۷	۳۶
۱۹۳۸-۱۹۳۷	۳۱۵	۲۳۵	۵۵۰	۳۴

روابـط سیاسـی: در همـان موقع که روابـط اقتصادی ایـران و شـوروی از طرفِ پـاره‌ای از محافـل اخـلال می‌شـد روابـط سیاسـی ما بـا همسـایهٔ شـمالی نیز به دسـتور بیگانگان در معرض تحریکات و دسـایس قرار می‌گرفـت. علاوه بر پیمان سـعدآباد که هدفش کامل‌کردن حلقهٔ محاصره به دور شـوروی بود دولت ایران در این سـال‌ها به آلمان هیتلری نزدیک شـده، روشـی غیردوستانه نسـبت به شوروی اتخاذ نمـود. روزبه‌روز بر نفوذ اقتصادی و سیاسـی آلمان در ایران افزوده گشـت. خاک ما میدان فعالیت‌های جاسوسـان هیتلری شد که مشـغول تهیهٔ وسایل حمله بر منابع نفت‌خیز همسـایهٔ شـمالی مـا بودند.

حوادث شـهریور ۱۳۲۰ به بـازی خطرنـاک مرتجعین ایران کـه خیال‌های خام جهان‌گشـایانه در سـر می‌پرورانیدنـد خاتمـه داد و روابـط ایران و شـوروی را وارد مجرای نوینـی نمود.

روابط بیـن ایران و شـوروی در دوران جنگ به‌وسـیلهٔ قـرارداد سـه‌جانبهٔ ۱۳۲۰ تعیین و مشـخص شـده بود. دولـت انگلیـس از نفوذ خویـش در دسـتگاه دولتی و خوانیـن اسـتفاده کـرد و یک بار دیگـر درصـدد برآمد تا ایـران را به قهقرا سـوق دهـد، روابـط بیـن مـا و شـوروی را تیـره نمایـد و در ایـن جهـد تـا حـدی هم به مقصود رسـید. مداخلات بی‌رویهٔ مأمورین انگلسـتان در امور داخلی ایران منجر به تشـکیل مجلس چهاردهم و تشکیل حکومت سـاعد و صدر و حکیمی شد که ذکـر خیانت‌های آنهـا در این مقاله نمی‌گنجـد. اما توده‌های بیدار ایـران که مکرر در مکـرر زیان‌هـای تیرگی روابط ایران و شـوروی را به چشـم خود دیـده بودند با تمایلات ارتجاعی آنان که از طرفِ عمال انگلیسـی مانند سـید ضیاءالدین رهبری می‌شـد آنقـدر مبارزه کردنـد تا دولت قـوام کـه در ابتدا علائـم تمایل بـه برقراری روابـط دوسـتانه را با شـوروی نشـان مـی‌داد تشـکیل گردید. ایـن بار نیز اسـتقرار روابـط دوسـتانه بین دو کشـور چنانچـه بر همه معلوم اسـت بـدون مخالفت‌های دول امپریالیسـتی و به‌خصوص بلوک آنگلوساکسون عملی نشـد. نمایندگان دول نامبرده با کشـاندن «موضـوع ایران» به شـورای امنیت می‌خواسـتند روابط ایران و شـوروی را بر هم زنند.

این تحریکات امپریالیستی بر علیه روابط دوستانهٔ ایران و شوروی هنوز هم به شدت هرچه تمام‌تر ادامه دارد. بارزترین نمونه‌های آن طغیان گروهی از خوانین جنوب بر علیه دولت مرکزی است که در سایهٔ اقامت نیروهای انگلیسی و عملیات میلسپو و خیانت‌های دیگران در سال‌های اخیر قدرت ازدست‌رفته را بازیافتند.

عامل بزرگ و مؤثر نزدیکی دو دولت در آتیه موافقت‌نامهٔ منعقده بین دولت آقای قوام و دولت شوروی راجع به استخراج نفت شمال ایران و تأسیس شرکت مختلط نفت خواهد بود. برای نشان‌دادن جنبهٔ جوانمردانهٔ این موافقت‌نامه کافی است تذکر دهیم در ۲۵ سال اول دولت ایران مالک ۴۹ درصد سهام و در ۲۵ سال دیگر مالک ۵۰ درصد یعنی نصف سهام آن خواهد بود و حال‌آنکه کلیهٔ مخارج استخراج و تصفیهٔ نفت با شوروی است. منافع این شرکت از نقطه‌نظر ترقی اقتصادیات ایران، رفع بیکاری و بالاخره تقویت طبقهٔ کارگر که عامل اصلی و ضامن دموکراسی در هر کشور است محتاج به توصیف نیست.

روابط فرهنگی: امروز رشته‌های فرهنگی بسیاری ملت ما را با ملل اتحاد جماهیر شوروی مربوط می‌کند. انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی و انجمن روابط فرهنگی شوروی با ممالک خارجه طی سال‌های اخیر اقدامات مفیدی برای تحکیم مناسبات فرهنگی دو همسایه نموده‌اند.

روابط فرهنگی ما با ملل شوروی درحقیقت از زمان جشن هزارسالهٔ فردوسی، بزرگ‌ترین سخنوران خاورزمین، نضج گرفت. در سال ۱۳۱۳ برای برگزاری جشن هزارسالهٔ فردوسی دولت شوروی کمیسیون مخصوصی انتخاب کرد. این جشن در شوروی با مجالس سخنرانی و شب‌نشینی‌های باشکوه متعددی برگزار شد. ۲۹ و ۳۰ ماه مهٔ ۱۹۳۴ در ارمیتاژ لنینگراد نمایشگاه مخصوص فردوسی برپا بود. در مسکو نیز جلسات چندی به افتخارِ شاعر نامی ایران برپا گشت. عده‌ای از خاورشناسان شوروی نیز برای شرکت در جشن هزارسالهٔ فردوسی به ایران مأموریت یافتند.

در سال‌های اخیر انجمن روابط فرهنگی علاوه بر ابتکار یک‌رشته مسافرت‌ها به کشور شوروی و ایران و تشکیل جلسات سخنرانی کتب و مقالات بسیاری از ادبیات ملل شوروی را به فارسی ترجمه کرده، در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان

گذارده است. روزنامهٔ دوست ایران، ارگان خانهٔ فرهنگ انجمن روابط فرهنگی ایران با شوروی، نقش بزرگی در تشیید مناسبات دو ملت بازی کرد. تشکیل اولین کنگرهٔ نویسندگان و شعرای ایران، تأسیس کلاس‌های درس روسی، فرستادن شاگردان برای تحصیل به شوروی، همه از اقدامات مفید این انجمن است.

علاوه بر روابط فرهنگی بین سازمان‌های کارگری دو کشور نیز روابط دوستانه‌ای ایجاد شده، چنانچه در سال گذشته بنا به دعوت شورای متحدهٔ مرکزیْ هیئت نمایندگی کارگران شوروی به ایران آمد و امسال اتحادیه‌های کارگران شوروی از عده‌ای از رهبران سازمان‌های کارگری ایران به شوروی دعوت نموده‌اند.

دنیا چشم به مبارزهٔ ملل شرق دارد

از: جوان

هفتهٔ پیش جمعی از مردان سرشناس، روحانیان، استادان دانشگاه، هنرمندان، روزنامه‌نگاران و قضات بیانیه‌ای انتشار دادند و در آن از احزاب، سازمان‌ها و مردم استقلال‌طلب و صلح‌خواه دعوت کردند برای توسعهٔ همبستگی میان ملل شرق و پشتیبانی از نهضت‌های استقلال‌خواهانهٔ این ملل که در حفظ صلح جهانی مؤثر است کوشش کنند. امضاکنندگان بیانیه یا بهتر بگوییم «دعوت‌نامه» از همهٔ مردم، از کسانی که به دعوت آنان پاسخ می‌گویند، خواسته‌اند برای تدارک کنفرانس نمایندگان ملل خاور مجاهدت و همکاری کنند.

انتشار این دعوت‌نامه در زمانی انجام گرفته که ملل خاورمیانه، به‌خصوص مردم ایران، یکی از حساس‌ترین دوره‌های تاریخی خود را می‌گذرانند. از یک سو امپریالیسم تشنه‌به‌خون همهٔ نیروی خود را برای سرکوبی مردم شرق گرد آورده و از سوی دیگر ملل صلح‌دوست دنیا چشم امید به ما و کوشش و فداکاری ما دوخته‌اند.

دولت مصدق که زمانی به‌ظاهر دم از استقلال می‌زد اکنون دیگر پرده‌پوشی را کنار نهاده. همهٔ پیش‌بینی‌هایی که مردم صلح‌دوست دربارهٔ آیندهٔ او و دولت او

می‌کردند یک‌به‌یک درست درمی‌آید: وطن ما به یک پایگاه جنگی ضدشوروی تبدیل می‌شود، نفت برای مصارف جنگی اربابان دریاسالار «فچتلر» ذخیره می‌گردد، آزادی‌های مردم یکی پس از دیگری سلب می‌شود و... . اگر ما یک دم از مبارزه و جهاد برای حفظ هستی خود غافل باشیم، نقشه‌های دیگری هم که در دست اجراست عملی می‌گردد.

امروز وظیفه‌ای سنگین و تاریخی به عهدهٔ ماست. دبیرکل کمیتهٔ صلح آلمان در پیامی به جمعیت ایرانی هواداران صلح می‌نویسد:

> به نام میلیون‌ها نفر مبارزان صلح آلمان، درودهای آتشین و بهترین آرزوی خود را برای موفقیت کنفرانس شما ارسال می‌داریم.
>
> مبارزهٔ درخشان شما بر علیه شرکت کشورتان در اتحاد نظامی بلوک غربی، علیه استخراج مواد خام به‌وسیلهٔ مونوپولیست‌های خارجی، بر ضد مستشاران نظامی بیگانه در مبارزهٔ ما بر ضد اربابان و اشغالگران غرب کشورمان به‌طور زیادی به ما الهام بخشیده است.
>
> پیروزی شما نیروهای آن کسانی را که اقدام به تحریک مردم خاور نزدیک بر علیه یکدیگر می‌نمایند برای اینکه موقعیت امپریالیستی خود را تقویت کنند به‌طور زیادی تضعیف می‌نماید.
>
> ما اطمینان داریم که نیروی صلح کشور شما به اتفاق مردم سایر کشورهای خاور نزدیک قادر خواهند بود تا بیرون‌راندن تدارک‌کنندگان جنگ مبارزهٔ موفقیت‌آمیز خود را که نتیجهٔ آن تقویت اردوی شکست‌ناپذیر صلح جهانی است ادامه دهند.

از این پیام خوب می‌توان دریافت که مبارزهٔ ملت ایران و دیگر ملل خاورمیانه و شرق نزدیک برای ملل صلح‌دوست جهان چه اهمیت و ارزشی دارد.

اکنون گرم‌ترین روزهای مبارزه فرارسیده است. دولت مصدق وطن ما را یکجا به دست نظامیان آمریکایی سپرده است و جمعی از مردان خیراندیش و صلح‌دوست مردم را برای تشکیل کنفرانس نمایندگان ملت‌های خاورمیانه دعوت کرده‌اند.

در این دعوتِ عام خواست‌ها و آمال ملل شرق چنین توصیف شده است:

آنها می‌خواهند به محرومیت‌های ملی خود خاتمه بخشند، کشورشان را از [...][1] مراکز تحریک و دسایس بیرون آورند. ملل شرق نزدیک و آفریقای شمالی این ادعای استعمارطلبان را که ملت‌های عقب‌مانده را باید اداره کرد و آنها لیاقت دردست‌گرفتن کارهای خود را ندارند تقبیح می‌کنند و محکوم می‌سازند؛ آنها که می‌دانند نتیجهٔ رهایی از قید استعمار و زندگی در محیط توأم با صلح و آزادی نه‌تنها تمامیت و استقلال ملت‌های خاورمیانه و آفریقای شمالی را تضمین می‌کند بلکه اثر وجودی آن موجب تحکیم صلح جهانی و رفع اثر از علل و موجبات جنگ دیگری است که بشر همیشه آن را خطرناک‌ترین بلیه برای اضمحلال خود می‌شناسد.

ما به‌این‌وسیله از همهٔ هنرمندان صلح‌دوست، نویسندگان، نقاشان، شعرا و دیگران خواستاریم که برای انجام «دعوت عام» صلح‌دوستان و خیراندیشان هم‌صدا و هم‌قدم شوند.

نقل از مجلهٔ کبوتر صلح، شمارهٔ ۱ (۲۴)، دورهٔ سوم، سال دوم، خرداد ۱۳۳۱

۱. کلمه ناخواناست، شاید «سیادت» یا «صورت (به معنای فهرست)» باشد.

دعوت جمعیت ملی مبارزه با استعمار

دعـوت جمعیت ملی مبارزه با اسـتعمار از کلیهٔ افراد میهن‌پرسـت و ضداسـتعمار ملت ایران، از کلیهٔ احزاب و سـازمان‌ها و جمعیت‌ها و شـخصیت‌هایی که مدعی مبارزه با استعمارند.

از آقایان: آیت‌اللّه کاشـانی، دکتر مصدق، جبههٔ ملی و سـازمان‌های وابسـته به آن؛ برای تشـکیل جبههٔ [و اردوی] ضداستعمار.

جمعیـت ملی مبارزه با اسـتعمار بـا درنظرگرفتن وضع جدیدی کـه در روزهای اخیر در صحنهٔ سیاست کشور ما به وجود آمد، و بدون تردید مستقیماً با سرنوشت نهضـت ملی ایـران و مبارزات درخشـانی کـه در راه کوتاه‌کـردن نفوذ اسـتعمار از کشـور خود کرده اسـت رابطه دارد، وظیفهٔ خـود می‌داند که یک بار دیگـر به کلیهٔ دسـتجات و افراد ایرانی که مایل به قطع ریشـه‌های اسـتعمار از کشـور ما هسـتند و کسـانی که مدعی داشـتن چنیـن تمایلاتی می‌باشـند مراجعه و بـا تحلیل وضع کنونی و دورنمـای آینده راه مبارزات آتی را نشـان دهد.

۱. تحلیل اوضاع کنونی و ریشه‌های آن

آنچـه در این روزها در کشـور مـا می‌گـذرد، آزادی‌خواهان ایـران از مدت‌ها پیش پیدایـش آن را پیش‌بینـی می‌کردند.

سیاست دولت دکتر مصدق که نمایندهٔ سیاست جبههٔ ملی و احزاب وابسته به آن بود در تمام دوران پانزده‌ماهه طوری بود که هر روز شرایط مساعدتری برای پیدایش بحران کنونی به وجود می‌آمد. تجزیه‌وتحلیل دقیق از جریان وقایع یک سال و نیم اخیر کشور ما نشان می‌دهد که مسئولیت اصلی و عمدهٔ پیدایش وضع کنونی به عهدهٔ گردانندگان جبههٔ ملی و دکتر مصدق و وابستگان او می‌باشد.

الف) توسعهٔ نهضت ضداستعماری و ملی‌شدن صنایع نفت

پس از سقوط رژیم دیکتاتوری بیست‌ساله، که حکومتی گوش‌به‌فرمان و مطیع امپریالیسم انگلستان در رأس آن قرار داشت و مهم‌ترین پست‌های دستگاه حاکمه را عمال سرشناس و کهنه‌کار این سیاست استعماری در دست داشتند، و پیدایش امکانات محدودی که در اثر شرایط زمان جنگ در کشور ما پیدا شد، از همان اولین روزها، مبارزهٔ ملت ایران که در اثر تماس بیشتر با وقایع جهانی هر روز آگاهی بیشتری پیدا می‌کرد شروع به توسعه گذاشت. این مبارزه در همان سال‌های جنگ و به‌خصوص پس از آن با سرعت قابل‌توجهی شدت یافت و خطر مهمی برای پایه‌های امپریالیسم در میهن ما به وجود آورد.

باوجودِ حملات سبعانه‌ای که امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی چه در دوران جنگ و چه در سال‌های پس از آن به نهضت ملی و استقلال‌طلبانهٔ کشور ما وارد ساختند، باوجودِ قتل‌عام‌های جنایت‌بار آذربایجان و خوزستان و مازندران، باوجودِ صدها توطئه‌ای که برای درهم‌شکستن نهضت ضداستعماری ملت ما از طرفِ دربار و دولت‌های دست‌نشانده و عمال امپریالیسم تهیه و به موقع اجرا گذارده شد، مع‌ذلک شعله‌های فروزان این نهضت روزبه‌روز بالاتر گرفت، هر بار حملات دشمن را از سر گذراند و در مدت کوتاهی نیروی بیشتری می‌گرفت.

این مبارزهٔ عمومی ضدامپریالیستی در دوران اول به‌خصوص متوجه مستعمرین پایگاه امپریالیستی در ایران یعنی شرکت سابق نفت جنوب و بانک شاهی بود.

ولی مبارزان واقعی ضداستعمار هیچگاه مبارزه با استعمار تازه‌نفس آمریکا را که در دوران جنگ اخیر با سیاست تجاوزکارانه و با استفاده از شرایط مساعد جهانی توانسته بود پایگاه‌های سیاسی و اقتصادی بزرگی در جهان به دست آورد

و در کشـور مـا هم نفوذ کـرده و می‌کوشـید تا جای رقیـب فرتوت و ضعیف‌شـدهٔ خود یعنی انگلسـتان را بگیرد از نظر دور نداشـتند.

در سال‌های ۲۶ و ۲۷ توسعهٔ نهضت ضداسـتعماری ملت ما موفق شد خفقان شـدیدی را که پس از سـرکوبی نهضت آذربایجان در کشـور ما حکم‌فرما گردیده بود در هم شـکند و به‌خصوص در ماه‌های قبل از بهمن ۲۷ این مبارزات [شدت] قابل‌ملاحظه‌ای گرفت. امپریالیست‌های انگلیسی که پایه‌های مهم‌ترین پایگاه خود یعنی شـرکت سـابق نفت را متزلزل احسـاس کردند، برای درهم‌شکستن مقاومت ایـران و تحصیـل قـرارداد جدیدی ماننـد قـرارداد تحمیلی ۱۹۳۲ کـه مقدمات آن به‌وسـیلهٔ کابینهٔ سـاعد تهیه شـده بود، کودتای ننگین ۱۵ بهمن ۲۷ را علیه نهضت ملـی تهیـه دیـده و اجرا کردنـد. آنها امیـدوار بودنـد که با انجـام ایـن توطئه موفق شـوند بـرای مدت طولانـی موقعیت خـود را در ایران مسـتحکم کنند، ولی نقشـهٔ آنها به‌کلی اشـتباه بود. ریشـه‌های نهضت ملـی عمیق‌تر از آن بود که انگلیسـی‌ها و مزدورانشـان حساب می‌کردند.

باوجودِ وسـعت و عمق آن توطئـهٔ ننگین، کـه اولین نتایـج آن ازبین‌بردن قطعی بقایـای آزادی‌هـای دموکراتیـک، توقیـف کلیـهٔ روزنامه‌هـا، حبس و زجـر و تبعید مبارزان واقعی ضداسـتعمار و ایجاد مجلس ارتجاعی سـنا و تغییر ارتجاعی قانون اساسـی و غیره بود، مع‌ذلک موفق به ریشـه‌کن‌کردن نهضت ضداسـتعماری ملت ایران نگردیدند.

مبارزان ضداستعمار با استفاده از شرایط و امکانات جدید هر روز فعالیت خود را افزودند و قشرهای جدیدی را به مبارزه علیه امپریالیسم کشاندند.

امپریالیست‌های انگلیسی از یک طرف تحت فشار شدید ملت ایران که خواهان ریشه‌کن‌سـاختن کلیـهٔ پایگاه‌های امپریالیسـتی بـود و از طرف دیگر تحت فشـار رقیـب نیرومند خود، آمریکا، که خواهان سـهم بیشـتری از ثروت‌های تاراج‌شـدهٔ ملت ما بود و می‌کوشـید تا با اسـتفاده از وضع نامسـاعدی که نهضـت ملی ایران بـرای انگلسـتان بـه وجـود آورده، امتیـازات بیشـتری از او بـه نفع خود به دسـت آورد قرار گرفتند.

برای مقابله با این دو فشار یکی از قوی‌ترین عمال خود رزم‌آرا را روی کار آوردند، ولی حکومت رزم‌آرا هم که با سروصدای زیادی روی کار آمد نتوانست در مقابل سیل عظیم نهضت ملی ایران مقاومت کند و با ننگ و رسوایی در هم شکسته شد.

شدت فشار ملت ایران تا جایی رسید که مجلسین شورا و سنا، مجالسی که ساخته‌وپرداختهٔ امپریالیسم [بودند] و اکثریت قاطع افراد آن را عمال شناخته‌شده و قدیمی امپریالیسم انگلستان تشکیل می‌دادند و گردانندگان آن از امضاکنندگان و تصویب‌کنندگان قرارداد تحمیلی ۱۹۳۲ بودند، ناچار به قانون ملی‌شدن صنایع نفت رأی دادند.

تصویب این قانون اگرچه تحت فشار افکار عمومی ملت ایران و علی‌رغم تمایلات امپریالیست‌ها صورت گرفت، ولی عمال امپریالیسم توانستند در آن به نفع اربابان خود موادی را بگنجانند و از تأثیر آن به‌شدت بکاهند. مواد مربوط به پرداخت غرامات و فروش الزامی نفت به مشتریان سابق که به‌طور صریح ناقض حقوق ملی ما بود با چند نکتهٔ دیگر به دستور امپریالیست‌ها در قانون گنجانده شد. باوجودِ این نواقص، قوانین ملی‌شدن و اجرای آن پیروزی بزرگی بود که ملت ایران در مبارزهٔ ضداستعماری خویش به دست آورد. هم‌زمان با تصویب این قانون، نهضت ملی ایران حکومت خائن علا را که دنبال‌کنندهٔ سیاست خائنانهٔ رزم‌آرا بود سرنگون کرد و در چنین شرایطی حکومت جبههٔ ملی، حکومت دکتر مصدق که مدعی عملی‌ساختن قانون ملی‌کردن نفت و کوتاه‌کردن دست استعمار بود، روی کار آمد.

بدون تردید از لحاظِ جهانی و داخلی وضع مساعدی برای ملت ایران پیدا شده بود. امپریالیسم انگلیس در زیر ضربات محکم نهضت‌های ملی در مستعمرات خود مجبور به عقب‌نشینی شده بود. موفقیت‌های سیاسی و اقتصادی جبههٔ صلح و دموکراسی در کشورهای آزاد جهان و همچنین پیروزی‌های عظیم خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه‌مستقل که در رأس آن پیروزی تاریخی ملت چین قرار داشت شرایط بسیار مساعدی را برای توسعهٔ نهضت‌های ملی سایر کشورهای مستعمره و نیمه‌مستقل، ازآن‌جمله کشور ما، به وجود آورده بود. اگر دولت جبههٔ ملی طبق ادعاهای سابق خود درمورد مبارزه با استعمار و استبداد عمل

می‌کـرد، بـدون تردیـد ملـت ایـران در دنبـال پیـروزی تاریخـی ملی‌کـردن نفـت می‌توانسـت پیروزی‌هـای بزرگ‌تـری بـه دسـت آورد و در راه زندگـی سـعادتمند قدم‌هـای بزرگی به جلـو بردارد.

متأسـفانه حکومت جبههٔ ملی خیلی زود ادعاهای گذشـتهٔ خود را فراموش کرد و در تمـام زمینه‌ها سیاسـتی در پیش گرفت که نتیجه‌اش جـز آنچه که امروز ملت ایران در مقابل خود می‌بیند چیز دیگری نمی‌توانسـت باشـد.

اگـر حکومت جبهـهٔ ملی به ادعـای خود می‌خواسـت با اسـتعمار مبـارزه کند و اسـتقلال کشـور ما را تأمین نماید، می‌بایسـت بلافاصله پـس از روی کار آمدنْ خطوط کلی سیاست خود را در زمینهٔ سیاست خارجی، سیاست داخلی، سیاست اقتصادی و مسـئلهٔ نفت روشـن سـازد، نیروهایی را بـه کمک آنها لازم اسـت این مبـارزه را آغـاز کـرد و در آن پیـروز شـد دقیقـا تأمین نمایـد و قدم‌به‌قـدم روی این خط‌مشـی پیـش رود. ولـی حکومـت جبههٔ ملـی در تمـام زمینه‌ها درسـت روش مغایـر با ایـن روش منطقـی در پیش گرفت.

جمعیـت مـا و سـایر جمعیت‌هـای آزادی‌خواه مکـرراً چه قبـل و چه بعـد از به حکومت رسـیدن دکتر مصـدق به‌طور منجز ایـن خطوط صحیح را نشـان دادند، ولـی دکتر مصدق و همکاران او هرگز نخواسـتند به این پیشـنهادات توجهی کنند.

ب) اقدامات دولت جبههٔ ملی در زمینهٔ سیاست داخلی

بدون تردید مبارزه علیه استعمار را با چند نفر و چند روزنامه و رادیو نمی‌توان پیش برد. اسـتعمار طبق گفتهٔ خود دکتر مصدق، پیشوای جبههٔ ملی، ریشه‌های عمیقی در تمام دسـتگاه دولتی کشـور ما دارد. در دربار، ارتش، پلیـس، مجلس و ادارات دولتـی و سـازمان‌های اقتصادی تمام مقامات حسـاس در دسـت عمال اسـتعمار اسـت. چگونه می‌توان بـا دو روزنامه و چند نفر چنین قدرتی را در هم شکسـت؟

دکتـر مصدق بارهـا در مواقعی که لازم داشـت خود اعتراف کرده که ملی‌شـدن صنعـت نفت تنها در اثر فشـار ملـت، که به‌صـورت میتینگ‌ها و تظاهرات وسـیع تظاهـر می‌کرد و به دشـمنان ملت نشـان مـی‌داد که در راه رسـیدن بـه هدف خود بـرای هرگونه فـداکاری حاضر اسـت، عملی گردید.

خـود گردانـندگان جبههٔ ملـی بارها اعتـراف کرده‌اند کـه اگر تظاهـرات عظیم و مبارزات درخشـان توده‌های ضداسـتعمار کشـور ما نبود، مجلس شـانزدهم هرگز قانـون ملی‌شـدن صنایـع نفـت را تصویـب نمی‌کـرد. اگر چنین اسـت، و مسـلم جز این نیسـت، پـس لازم بود جبهـهٔ ملی کـه مدعی مبـارزه با اسـتعمار بود پس از تشـکیل دولـت از روی وفـاداری بـه ادعاهای خود شـرایط لازم را برای توسـعهٔ مبارزات ضداسـتعماری آماده می‌کرد، یعنی آزادی‌های دموکراتیک و به‌وسـیلهٔ آن امـکان تظاهرات نیروهـای ضداسـتعمار را تأمین می‌کرد، مبارزان ضداسـتعمار را از بند خـلاص می‌نمود، بـه دخالت ارتـش و مقامـات غیرصلاحیـت‌دار در امور کشـور خاتمه مـی‌داد و خائنین به کشـور و پایمال‌کنندگان جنبه‌هـای مترقی قانون اساسـی را مجـازات می‌نمـود و انتخابـات آزاد را تأمین می‌کرد.

ولی دولت جبههٔ ملی، که از نهضت ملی ایران بیشتر ترسید تا از امپریالیست‌ها، نه‌تنهـا در ایـن راه که یگانـه‌راهِ تأمین شـرایط پیـروزی نهضت ضداسـتعماری بود قدم نگذاشـت، و حتی نه‌تنها حالـت موجود را هم حفظ نکـرد، بلکه برعکس، با تمام قوا در راه مخالف آن یعنی راه سـرکوبی نهضت ملی قدم برداشـت و با کمک سـیاه‌ترین نیروهای ارتجاعی به قلع‌وقمـع نهضت ملی ایران پرداخـت، افرادی از بدنام‌تریـن جاسوسـان انگلیسـی و آمریکایـی را در کابینهٔ خود شـرکت داد و تمام خائنیـن را در مقـام خود تثبیت کـرد، حکومت نظامـی را در خوزسـتان ادامه داد، قانـون ارتجاعی انتخابات را که هدفش محروم‌کردن مبارزترین قشـرهای توده‌های ضداسـتعماری، یعنـی کارگران، از شـرکت در انتخابات اسـت تنظیـم کرد و روی آن ایسـتادگی به خرج داد.

اوباش و پلیس و ارتش را به سرنوشت مردم مسلط ساخت، به کمک و همکاری همان مراجعی کـه خود دکتر مصدق آنها را مـزدوران انگلیس می‌نامید توطئه‌های ننگیـن ماننـد ۲۳ تیـر و (؟) آذر و ۸ فروردیـن را در تهـران و نظایـر آن را در کلیـهٔ شـهرهای ایران تهیه دید و عملی سـاخت. دکتـر مصدق در مبارزه با سـازمان‌ها و افـکار دموکراتیک تا آنجا پیش رفت که امکان فعالیت را حتی برای هواداران صلح از بیـن برد، به جرم هواداریِ صلحْ میهن‌پرسـتان بنام، دختران و پسـران جوان را به زنـدان افکند و به چند سـال حبـس محکوم کرد و بـه تبعیدگاه فرسـتاد و به‌تدریج

امکان هرگونه تظاهر را از ملت ایران سلب کرد و روزنامه‌های دموکراتیک را یکی پس از دیگری توقیف نمود.

انتخابات را، که مدعی بود در محیط آزادی انجام خواهد داد، در محیط ترور غیرقابل‌تصوری عملی ساخت. در هیچ دوره‌ای در جریان انتخابات این‌قدر خون‌ریزی نشده است.

گرچه دکتر مصدق علاقه‌مند بود که عمال سیاست آمریکا را در درجهٔ اول بر کرسی وکالت بنشاند و هدفش تشکیل مجلسی با اکثریت آمریکایی بود، ولی در عمل برای جلوگیری از هرگونه پیروزی‌های نمایندگان واقعاً ملی با دربار و عمال امپریالیسم انگلیس سازش کرد و زیر نظر و مراقبت او بدنام‌ترین وابستگان سیاست انگلیس، مانند دکتر طاهری و میراشرافی، از صندوق سر بیرون آوردند. دست دربار و ارتش را در انتخابات باز گذاشت و درنتیجه این مجلس را که می‌بینیم از قالب بیرون کشید. حکومت نظامی را در شهرهای دیگر خوزستان عمومیت داد و جالب‌توجه است که این حکومت نظامی مصدق، که بنا به ادعای او و طرفدارانش برای جلوگیری از خرابکاران انگلیسی برقرار شده بود، در تمام دوران یک‌سال‌ونیمهٔ موجودیت خود حتی یک بار هم یک خرابکار انگلیسی را تعقیب ننموده و برعکس صدها نفر از بهترین مبارزان ضداستعمار را به جرم مبارزه با استعمار انگلیس و مزدوران آن به سیاه‌چال انداخته و به حبس محکوم ساخته است.

اگر از حکومت قوام در دورهٔ سرکوبی نهضت ملی آذربایجان بگذریم، در زمان هیچ نخست‌وزیری تا این حد خون مبارزان ضداستعمار ریخته نشده است.

دکتر مصدق که قبل از اشغال مقام ریاست دولت همیشه با برقراری حکومت نظامی مخالفت می‌کرد در تهران با استفاده از توطئهٔ پلیسی ۸ فروردین حکومت نظامی برقرار کرد و آن را تنها برای جلوگیری از تظاهرات ضداستعماری ادامه داد و حتی در روزهایی که برای او مسلم بود که ممکن است ساقط شود و این حکومت نظامی به‌وسیلهٔ حریفان علیه او مورد استفاده قرار گیرد، ازآنجاکه از توسعهٔ نهضت ملی ایران بیشتر از هر چیز واهمه داشت، حاضر به لغو آن نگردید.

ایـن جالب اسـت که در زمـان دولت مصـدق روزنامه‌هـای مزدور امپریالیسـم انگلیـس کـه بـا کمـال بی‌شـرمی پیروزی‌هـای ملـت مـا [...] حتـی یک بـار به جـرم خیانـت بـه میهـن در محـاق توقیـف نیفتادنـد، ولـی روزنامه‌هـای مبـارز ضداسـتعمار هر روز به بهانه‌ای مورد هجوم پلیس و چاقوکشان دولتی و دسته‌های اوباش قـرار گرفتند.

این اسـت بیلان مختصـری از عملیات دولـت جبههٔ ملی، دولـت دکتر مصدق در دورهٔ پانـزده ماه زمامداری‌اش.

نتیجهٔ این سیاسـت این اسـت که حالا که دکتر محمد مصدق از ریاست دولت برکنار می‌شـود تقریباً تمام آزادی‌های دست‌وپاشکسـته‌ای را که ملت ایران قبل از زمامـداری وی بـه زور مبارزات خود به دسـت آورده بود از دسـت داده، حکومت سـرنیزه و شلاق در تمام کشـور حکم‌فرماسـت، زندان‌ها و تبعیدگاه‌ها خیلی بیش از هنگام آغاز زمامداری دکتر مصدق از فرزندان مبارز ضداستعمار پر شده است.

ج) اقدامات دولت جبههٔ ملی در زمینهٔ سیاست خارجی

اگـر دولت جبههٔ ملـی بر ادعاهای خود درمورد تأمین اسـتقلال ایـران و قطع نفوذ اسـتعمارطلبان از کشـور ما صادق بـود، می‌بایسـت از همان آغازِ به‌دسـت‌گرفتن قـدرت قدم‌های مشـخصی در ایـن راه بـردارد، می‌بایسـت از ملت الهـام بگیرد، به‌طور دقیق پایگاه‌ها و راه‌های نفوذ اسـتعمار را تشـخیص دهد، نوکران استعمار را رسـوا کند و از مردم برای قطع‌کردن ریشـه‌های نفوذ امپریالیستی کمک بخواهد و نیرو بگیرد. دولت مصدق می‌بایسـت جاسوسان سرشـناس انگلیسی و آمریکایی را از مقامـات حسـاس برکنـار کند، بـه تبعیت از تمایـلات صلح‌جویانـهٔ ملت از دنباله‌روی کورکورانه از سیاسـت تجاوزکارانهٔ استعمارگران دست بردارد و سیاست مسـتقل اتخاذ کند، از اردوگاه جنگ و تجاوز که آمریکای امپریالیست در رأس آن قرار دارد قطع علاقه کند، روابط خود را با کشـورهای صلح‌دوست و آزادی‌خواه بر اسـاس حفظ صلح و احترام متقابل بین ملت‌ها توسـعه دهـد. به‌خصوص درمورد همسـایهٔ دوسـت ملت ایـران، اتحاد شـوروی، سیاسـت دوسـتانه در پیـش گیرد، مستشاران آمریکایی را که از طرفِ سیاست تجاوزکارانهٔ آمریکا به کشور ما تحمیل

شـده‌اند اخراج نماید و قراردادها و موافقت‌نامه‌های اسـارت‌آور و استقلال‌شـکن جم-آلن، سـاعد-دریفوس و نظایر آن را پاره نماید.

ولـی دولـت جبههٔ ملـی در ایـن زمینه‌ها نه‌تنهـا قدم مثبتـی برنداشـت، او حتی نه‌تنهـا وضع موجود را حفظ نکرد، بلکه برعکس، درسـت در راهی مخالف منافع ملت ایران قدم گذاشـت. دولت دکتر مصدق در سیاسـت خارجی و نتایج داخلی آن خود را به دامان امپریالیسـم آمریکا انداخت؛ هریمن، «دوسـت عزیز» خود را به ایـران دعوت می‌کرد و میلیون‌ها ریـال از بودجهٔ ضعیف کشـور را برای پذیرایی او تخصیـص می‌داد و همـان روز خون صدها نفـر از بهترین مبارزان ملت را سـر راه او بـه زمین می‌ریخت.

دولـت جبههٔ ملـی بـه موافقت‌نامه‌های اسـارت‌آور قبلی موافقت‌نامـهٔ مصدق-وارِن و [موافقت‌نامـهٔ] مصدق-هندرسـون را افزود و بدین‌وسـیله خیلی بیشـتر از سابق سـیل جاسوسـان آمریکایی به کشور سـرازیر شـد و ارتش ایران بیش‌ازپیش به‌صورت زایـده‌ای از ارتش آمریـکا درآمد.

دولـت مصدق قانـونِ گرفتـن وام از امپریالیسـم آمریکا را از مجلـس گذرانید و بدین‌وسـیله یک صفحهٔ دیگر از قرارداد شـوم ۱۹۱۹ را به نفـع آمریکا تجدید کرد.

دولـت مصـدق در تمام محافـل بین‌المللی علیـه مطالبات ملت‌هایـی که برای آزادی خـود جنـگ می‌کردند کورکورانه بـه دنبال آمریکا رفت، تجـاوز جنایت‌آمیز آمریـکا را در کره تأیید کرد، از شناسـایی کشـورهای آزاد و به‌خصوص چین بزرگ توده‌ای سر باز زد (چیزی که نمایندگان جبههٔ ملی آن روز که حکومت در دستشان نبـود از آن دفاع می‌کردند)، در روابط ایران و اتحاد شـوروی هیچ‌گونه بهبود ایجاد نکرد، روزنامه‌های دولتی و رادیوی دولت به تبعیت از امپریالیست‌های جنگ‌افروز به پخش افترائات و اتهامات علیه اتحاد شـوروی که بزرگ‌ترین دوست ملت ایران اسـت ادامه دادنـد. این اسـت بیلان عملیـات دولت دکتـر مصدق، دولـت جبههٔ ملـی، در چهارده مـاه زمامداری. نتیجه این اسـت که امروز اسـتعمار خیلی بیش از زمانـی که دکتر مصدق زمامدار شـد بر کشـور ما مسـتولی اسـت، مستشـاران آمریکایی قسـمت بزرگی از تکیه‌گاه‌های نظامی، سیاسـی و اقتصادی کشـور ما را در دسـت گرفته و استعمار انگلسـتان قسـمت اعظم از تکیه‌گاه‌های خود را که در

اثر پیروزی‌های ملت ایران از دست داده بود دوباره به دست آورده است. سیاست خارجی ما در همه‌جا کورکورانه از سیاست امپریالیست‌ها تبعیت می‌کند. دکتر مصدق و طرفداران او نمی‌توانند حتی یک اقدام جدی سیاسی را نشان دهند که دولت ایران برخلاف نظر مشترک امپریالیست‌های انگلیسی و آمریکایی یا نظر یکی از آنها [انجام] داده باشد.

د) اقدامات دولت جبههٔ ملی در زمینهٔ مسئلهٔ نفت

دولت جبههٔ ملی، اگر نسبت به ادعاهای خود دربارهٔ قطع ایادی استعمار انگلستان صادق بود، می‌بایست درمورد مسئلهٔ نفت که مهم‌ترین مسئلهٔ روز نهضت ضداستعماری کشور ما بوده، روش قاطع و صحیح مبتنی بر منافع ملت ایران [را] انتخاب و با نیروی مردم آن را به موقع اجرا می‌گذاشت. با کمال تأسف در این مورد دکتر مصدق که ادعا می‌کرد ریاست دولت را فقط برای حل آن به عهده گرفته است سیاستی در پیش گرفت که منجر به وضع کنونی گردید، یعنی به عوض تحکیم و توسعهٔ پیروزی‌های ملت مقدار زیادی مشکلات تازه به وجود آورده و بالاخره دولت را به کسی که بدون تردید مأمور سازش و تسلیم درمورد نفت است واگذار نموده است. دولت جبههٔ ملی، اگر به گفته‌های خود باوفا بود، می‌بایست: بلادرنگ خلع ید را عملی می‌ساخت، کارشناسان انگلیسی را اخراج می‌کرد و دست نوکران شرکت را از پست‌های حساس صنایع نفت کوتاه می‌نمود و برای حل مسئلهٔ نفت منتظر تصمیم آمریکا نمی‌شد، برای اصلاح قانون ملی‌شدن صنایع نفت و حذف مادهٔ ۷ آن اقدام می‌کرد، بلافاصله اعلان فروش نفت را به هر خریداری که با رعایت حق حاکمیت ما حاضر به خرید بود منتشر می‌ساخت و با کشورهای خریدار وارد مذاکره می‌شد و کار صنایع نفت را از تولید و فروش به یک مقدار کم آغاز می‌کرد و کم‌کم آن را توسعه می‌داد و از همان دورهٔ اولی که اوضاع اقتصادی کشور ما هنوز وخامت پیدا نکرده بود حفظ و حل مسئلهٔ نفت را بر محور مقاومت طولانی در مقابل امپریالیست‌ها استوار می‌کرد.

دولت جبههٔ ملی این راه را نرفت و برعکسْ روش مماشات را در پیش گرفت، مدت‌ها خلع ید را اجرا نکرد. اعلام کرد که با ابقای جاسوسان انگلیسی موافق

است. دولت انگلیس را به‌عنوان نمایندهٔ شرکت نفت به رسمیت شناخت و با نمایندگان شرکت سابق و دولت انگلیس وارد مذاکره شد و ماه‌ها وقت کشور را به‌جای آنکه با اتخاذ تصمیمات قاطع برای تحکیم جبههٔ ضداستعماری صرف کنند، به مذاکره با نمایندگان بانک امپریالیستی بین‌المللی و نمایندگان رنگارنگ آمریکا و انگلیس گذرانیدند. ولی فشار ملت ایران به حدی بود که پس از ماه‌ها مماشات و تردیدْ دکتر مصدق بالاخره خلع ید را عملی نمود و جاسوسان انگلیسی اخراج شدند.

دولت جبههٔ ملی از ابتدا در مقابل مهم‌ترین راه تحکیم پیروزی ملی‌شدن نفت که به‌راه‌انداختن تأسیسات نفت با نیروی ملی و فروش آزاد آن به کشورهای دیگر بود به تبعیت از سیاست آمریکا نه‌تنها اقدامی نکرد، بلکه تقاضای کشورهای دموکراسی توده‌ای مشرق اروپا را دربارهٔ خرید نفت ماه‌ها بلاجواب گذارد و در هر مورد به‌وسیلهٔ نمایندگان رسمی خود اعلام داشت که حاضر به فروش نفت به این کشورها نیست.

دولت دکتر مصدق می‌دانست که در مبارزه برای ملی‌کردن نفت اگر سیاست قاطع در پیش گیرد، زمان به نفع ملت ایران و اگر سیاست مماشات و کنارآمدن با دشمن پیش گرفته شود، زمان به نفع انگلستان خواهد گذشت. دکتر مصدق باوجودِ علم به این واقعیت راه مماشات و سازش و تسلیم و تبعیت از نظریات امپریالیسم آمریکا را در پیش گرفت. امپریالیسم آمریکا در عین داشتن تضاد با رقیبان انگلیسی هرگز نمی‌خواست که نفت ایران به دست ملت ایران اداره شود و به‌این‌ترتیب سرمشق خطرناکی برای سایر ملل محروم به وجود آید. از این لحاظ استعمارگران آمریکایی هرگز نمی‌خواستند که مبارزهٔ ملت ایران از چارچوبی که به‌وسیلهٔ خواست‌های عمومی استعمارطلبان محصور بود خارج شود.

دولت جبههٔ ملی تمام سیاست خود را درمورد مسئلهٔ نفت در همین چارچوب نگه داشت و به همین جهت نه‌تنها در دورهٔ زمامداری مصدق پیروزی‌های ملت ایران تحکیم نیافت و توسعه پیدا نکرد، بلکه امروز با روی کار آمدن دولت قوام ضربهٔ محکمی به آن وارد آمده و این ضربه نتیجهٔ طبیعی ضرباتی است

کـه دولـت جبههٔ ملـی در طول چهـارده ماه زمامـداری به نهضت ضداسـتعماری ملت ایـران وارد آورد.

هـ) اقدامات دولت جبههٔ ملی در زمینهٔ اقتصاد کشور

بدون تردید هیچ کشوری نمی‌تواند بدون داشتن استقلال اقتصادی استقلال سیاسی محکم و اسـتواری داشته باشـد. امپریالیسـم در بیشـتر موارد از راه به‌دست‌گرفتن شریان‌های اقتصادیْ کشـورهای دیگر را به‌صورت مستعمره و یا کشورهای وابسته به خود درمی‌آورد.

در این هم تردیدی نیسـت که اقتصاد کشـور ما به‌تمام‌وکمال در زنجیر اسـارت امپریالیسـت‌ها بوده و هسـت. و بـاز این هم تردید نـدارد که امپریالیسـم انگلیس برای ترمیم شکسـت خود قوی‌ترین سـلاحی که در دست داشـت فشار اقتصادی به کشـور مـا بود، زیـرا وجود اتحـاد جماهیر شـوروی در مجـاورت ما و قـرارداد ۱۹۲۱ امـکان هرگونـه اعمال زور علنی به‌وسـیلهٔ ارتش را از او سـلب می‌کرد.

برای دولتی که مدعی مبارزه با امپریالیسـم اسـت بدیهی است که باید سیاستی مبتنی بر بیرون‌کشـیدن اقتصاد کشور از نفوذ شوم و اسارت‌آور امپریالیسم و تبدیل آن به اقتصاد مسـتقل انتخاب و دنبال نماید.

دولت جبههٔ ملی، اگر نسـبت به ادعاهای خود در مبارزه علیه اسـتعمار و تأمین اسـتقلال ملی صادق بود، می‌بایسـت بلادرنگ پس از به‌دست‌گرفتن قدرت نقشهٔ دقیـق و صحیح اقتصادی خود را بر اسـاس تأمین حداکثر منافع ملت ایران طرح و به موقع اجرا [می]گذارد. چنین دولتی باید تمام مؤسسات اقتصادی امپریالیستی را فوراً برمی‌چید و سـرمایه‌های آنها را که از چپاول ثروت ملی ما انباشـته شده است مصادره می‌کرد، صنایع داخلی را که در مقابل سـیل بنیان‌کن کالاهای کشـورهای امپریالیستی در حال ازبین‌رفتن قطعی هستند حمایت می‌کرد [و] تجارت خارجی کشـور را که در قبضهٔ امپریالیست‌هاست از دست آنها خارج می‌کرد.

[می‌بایسـت] تجـارت پایاپـای را بـا کشـورهایی کـه به حقـوق ملی مـا احترام می‌گذارنـد توسـعه مـی‌داد، از خـروج ارز از کشـور بـه کشـورهای امپریالیسـتی جلوگیـری می‌نمود، تجـارت با اتحاد شـوروی را کـه باصرفه‌ترین مبـادلات برای کشـورها اسـت بیش‌ازپیـش توسـعه مـی‌داد، در بودجـهٔ کشـور تجدیدنظر جدی

می‌کرد: از بودجهٔ ارتش و پلیس و ژاندارمری به مقدار قابل‌ملاحظه‌ای می‌کاست و آن را برای توسعهٔ کارهای تولیدی صنعتی و کشاورزی به کار می‌انداخت، در سیاست مالیاتی تجدیدنظر می‌کرد و مالیات‌های غیرمستقیم را که فشار آن منحصراً بر دوش توده‌های بی‌چیز و زحمت‌کش است به مالیات‌های مستقیم بر ثروت‌های بزرگ و عایدات کلان تبدیل می‌نمود و از این راه بر بنیهٔ مالی قشرهای وسیع مردم می‌افزود و درنتیجه به اقتصاد متبادل کشور رونق می‌داد، از مخارج زاید و لوکس و ریخت‌وپاش دستگاه دولتی می‌کاست و جلوی دزدی‌ها و غارتگری‌ها را می‌گرفت.

این خطوط کلی از همان روزهای اول دولت جبههٔ ملی طی نامه‌های متعدد از طرفِ محافل دموکراتیک ایران یادآوری شده، ولی دولت دکتر مصدق نه‌تنها نخواست از این راه صحیح برود بلکه برعکسْ راهی را انتخاب نمود که نتیجه‌اش بحران کنونی اقتصادی کشور است، بحرانی که نتیجه‌اش سقوط دولت جبههٔ ملی و روی کار آمدن دولت قوام گردید. دولت جبههٔ ملی به‌جای انجام اقدامات عاجل فوق‌الذکر همان سیاست غلط دولت‌های سابق را در زمینهٔ تجارت خارجی، صدور ارز، ورود کالاهای بنجل امپریالیستی، تبعیت از تمایلات اقتصادی امپریالیست‌ها، سنگ‌اندازی در جریان توسعهٔ طبیعی تجارت با کشورهای شوروی و کشورهای توده‌ای، اختصاص‌دادن قسمت اعظم بودجهٔ کشور به ارتش، پلیس و ژاندارمری ادامه داد.

صنایع داخلی در دورهٔ دولت مصدق بیش‌ازپیش بر اثر رقابت امپریالیست‌ها در هم شکسته شد و عدهٔ زیادی از کارخانه‌های ملی ما تعطیل و خیل بیکاران هزاران نفر افزایش یافت. قشرهای متوسط تولیدکنندگان هر روز بیشتر به طرفِ ورشکستگی سوق داده شدند و بازار ایران از کالاهای بنجل پر شد. اگر هم بر اثر فشار افکار عمومی دولت مجبور شد با کشورهای غیرامپریالیست بعضی قراردادهای پایاپای منعقد سازد، در جریان این کار مدت طولانی تعلل و کوتاهی نمود.

ارقام زیر نمایش‌دهندهٔ تجارت خارجی کشور در سال ۱۳۳۰ یعنی سالی که دکتر مصدق زمام کشور را در دست داشت می‌باشد. در سال گذشته با کمی

تفـاوت، مانند سـال‌های قبل، تجـارت خارجی ایران در دسـت امپریالیسـت‌های انگلیسـی و آمریکایـی بـوده اسـت و تمـام ارز صادراتی از کشـور یکجا به کیسـهٔ سـرمایه‌داران انگلیسـی و آمریکایی فرو رفته.

در سـال ۱۳۳۰ مجمـوع واردات از آمریـکا و انگلیـس و هندوسـتان (سـرمایهٔ انگلیس) معادل ۳۶۳۵ میلیون ریال یعنی ۵۳ درصد از مجموع واردات، و مجموع صـادرات ما به این سـه کشـور فقـط ۹۰۰ میلیون ریـال یعنی کمتـر از یک‌چهارم واردات از آن کشـورها و کمتر از ۲۲ درصد از مجموع صادرات کشور بوده است. به‌این‌ترتیب در سال ۱۳۳۰ که زمامداری با حکومت جبههٔ ملی بود بیش از ۲۷۰۰ میلیون ریال از کشور به جیب سرمایه‌داران آمریکایی و انگلیسی انتقال یافته است.

در همین سـال واردات مـا از شـوروی ۱۱.۵ درصـد از کل واردات یعنی قریب یک‌پنجم از واردات از کشـورهای آمریکا و انگلیس و هنـد بوده، ولی صادرات ما به آن کشـور ۲۰.۳ درصد از کل صادرات، یعنی تقریبـاً معادل کل صادرات به آن سـه کشور، بوده اسـت و میزان صادرات به شـوروی ۷۰ میلیون [ریال] بر واردات ما از آن کشـور فزونی داشـته، یعنی می‌توان گفـت به این میزان ارز از شـوروی به ایران وارد شـده است.

دولـت دکتر مصـدق با اسـتفاده از شـرایط بسـیار مسـاعدی که آمادگـی اتحاد شـوروی و کشـورهای تـوده‌ای درمـورد تجـارت بـا کشـور ما بـه وجود مـی‌آورد می‌توانسـت در ایـن وضع تغییر محسـوس و جدی به نفـع ملت ایـران وارد آورد، ولی تبعیت از خواسـت‌های امپریالیست‌ها مانع از این شد. نمونهٔ بارز این تبعیت لغـو تصویب‌نامـه دربارهٔ اخـذ مالیـات از اتومبیل‌های سـواری بود کـه به‌صورت زننـده‌ای نقـش فرماندهی سـفیر آمریکا را بـه دولت ایران نشـان می‌داد.

ایـن بود بیـلان مختصری از اقدامـات دولت در زمینـهٔ اقتصاد عمومی کشـور، اقداماتـی کـه نتیجه‌اش بحران سـخت اقتصـادی و بی‌پولـی کنونی اسـت. به‌طور خلاصـه اقدامـات پانزده‌ماهـهٔ زمامـداری دولت جبهـهٔ ملـی، ازآنجاکـه در تمام زمینه‌هـا به‌طورکلـی در راهی مخالـف منافع ملت ایـران قدم برمی‌داشـت، باعث شـد که نیروهای ملی ما تضعیف شـود. عمـال آمریکا بیش از هروقت در کشـور ما نفـوذ کردند. عمال انگلسـتان در تمـام زمینه‌ها موقعیت ازدسـت‌رفته را مجدداً

بـه دسـت آوردند و بـا گسـتاخی از منافع اربابـان خود علنـاً دفاع نمودنـد. به این علت اسـت که ما مسـئولیت کامل وضع کنونـی را متوجه دکتر مصـدق، آیت‌الله کاشـانی و سـایر گردانندگان جبههٔ ملـی می‌دانیم.

۲. در [این] وضع چه باید کرد؟

شـرط اساسـی بـرای پیـروزی نهضـت ضداسـتعماری وحـدت کلیـهٔ نیروهـای ضداسـتعماری اسـت.

مسـلماً برای درهم‌شکسـتن حملهٔ جدیدی که از طرف امپریالیسم انگلستان از مدت‌ها قبل با اسـتفاده از سیاسـت سـازش‌کارانه و تسـلیم‌آمیز دکتـر مصدق و با استفاده از روش ضددموکراتیک او آغاز گشته و اکنون به مرحلهٔ خطرناکی رسیده، به‌طوری‌کـه تمام پیروزی‌های ملت ما را در زمینهٔ ملی‌کردن نفت و به‌دسـت‌آوردن اسـتقلال ملی تهدید به خطر می‌کنـد، برای کوتاه‌کردن تجاوزات استقلال‌شـکنانهٔ امپریالیسـت‌های آمریـکا کـه می‌خواهنـد جای رقبـای انگلیسـی را بگیرنـد، تنها یک راه موجود اسـت و آن راه وحدت عمـل کلیهٔ نیروهای ضداسـتعماری در زیر شـعارهای واحد ملی است.

امـروز کـه دولت مدافـع منافع شـرکت نفت بـه روی کار آمـده و تمـام محافل حاکمه و مراکز قدرت کشـور اعم از دربار و سنای ساختهٔ رزم‌آرا و مجلس ساختهٔ دولـت دکتـر مصدق در جبهـهٔ واحدی علیـه منافع ملـت متحد شـده‌اند تنها یک راه موجود اسـت و آن این اسـت کـه نیروهای ملـی صرف‌نظـر از اختلافات کلی زیر شـعارهای حداقل عمومـی که مبارزهٔ امـروز ملت می‌طلبد متحد شـوند و در جبههٔ مشـترکی به مبـارزه برخیزند.

دولت دکتر مصدق طی پانزده ماه زمامداری خود با برقراری حکومت وحشـت و تـرور امـکان هرگونه تظاهرات وسـیع تـوده‌ای را به زور سـرنیزه و باتـون از ملت سـلب کرد و حکومـت نظامی را که امروز حتـی به طرفداران خود او دندان نشـان می‌دهد برای ملت میراث گذاشـت. همان فرمانـدار نظامی که دیروز دکتر مصدق برای شـرکت در مجلس شـورا از تـرس مخالفین به بـازوی او تکیـه می‌کرد امروز نوک سـرنیزه‌اش را به طرفداران دکتر مصدق نشـان می‌دهد.

دولت دکتر مصدق طی پانزده ماه برای توسعهٔ فعالیت عوامل انگلیس همه‌گونه شرایط مساعد را فراهم کرد و امروز دولت قوام که با استفاده از این شرایط مساعد روی کار آمده با همان حکومت نظامی ساختهٔ دکتر مصدق گلوی مردم را باز هم بیشتر می‌فشارد. سیاست گردانندگان جبههٔ ملی در تمام دوران اخیر مبارزات ملت ایران در راه نفاق‌افکنی در جبههٔ عمومی مبارزان ضداستعمار قدم برمی‌داشته است. باید به این سیاست خاتمه داده شود.

گردانندگان جبههٔ ملی در تمام مدت قبل از حکومت و پس از آن هرگز نخواسته[اند] به تقاضاهای مکرر جمعیت ما که مورد پشتیبانی بزرگ‌ترین و مبارزترین قشرهای مبارز ضداستعمار است توجه کنند و در این سیاست خود با لجاجت تمام حتی علیه خواست قسمت قابل‌ملاحظه‌ای از طرفداران خود قدم برمی‌داشتند.

منافع ملی ایجاب می‌کند که سیاست نفاق‌افکنی خاتمه داده شود. در این ساعات بحرانی و سخت که ملت ما می‌گذراند وظیفهٔ هر فرد وطن‌پرست، هر فردی که طرفدار قطع ریشه‌های استعمار از کشور ماست، هر فردی که استقلال ملی را بر بردگی و عبودیت ترجیح می‌دهد، این است که با تمام قوه در راه تشکیل جبههٔ واحد ملی علیه استعمار بکوشد.

روزهایی که ما می‌گذرانیم بوتهٔ آزمایش بسیار بزرگی است. در این راه بیش از سایر اوقات قیافهٔ واقعی نفاق‌افکنان و خرابکاران، کسانی که به فرمان اربابان انگلیسی و آمریکاییْ خود را در صفوف مبارزان ملت جا زده‌اند، نمایان، و ماسک ریا و تزویر از چهرهٔ آنان برافکنده خواهد شد.

جمعیت ملی مبارزه با استعمار که از بدو پیدایش خود پیرو سنت‌های درخشان مبارزان واقعی نهضت ضداستعماری ملت ایران بوده و همیشه در اولین صفوف نهضت ضداستعماری گام برمی‌داشته است به پیروی از خواست ملت ایران امروز از کلیهٔ وطن‌پرستان، ایرانیان شرافتمند و کلیهٔ کسانی که مدعی مبارزهٔ ضداستعماری هستند دعوت می‌نماید که برای درهم‌شکستن جبههٔ متحد مزدوران استعمار که اکنون در قالب دربار و سنا و مجلس و دولت قوام به وجود آمده است جبههٔ واحدی به وجود آورند.

ما از آقایان کاشانی و مصدق و سایر گردانندگان جبههٔ ملی، از کلیهٔ احزاب و سازمان‌هایی که مدعی مبارزه علیه استعمارند دعوت می‌کنیم که با طرفداران خود در این جبهه شرکت نمایند.

هدف یک‌چنین جبهه باید این باشد که مبارزات درخشان ملت ایران درمورد ملی‌کردن صنایع نفت و کوتاه‌کردن دست امپریالیست‌ها [از] اقتصاد و سیاست کشور را تا پایان دنبال کند.

ما ملی‌کردن صنایع نفت را این می‌دانیم که نفت ایران به دست دولت ایران و بدون مداخلهٔ امپریالیست‌ها اکتشاف، استخراج و تصفیه شود و به هر مشتری که بدون گرفتن هرگونه تعهد و امتیاز و با احترام به حقوق و استقلال ملی ما حاضر به خرید آن باشد بدون هیچ‌گونه تمایز فروخته شود.

برای رسیدن به این هدف باید در راه عملی‌ساختن شعارهای زیرین که فوری‌ترین خواست‌های ملت ایران است از طرفِ جبههٔ واحد کلیهٔ میهن‌پرستان ایران اقدامات جدی و فوری به عمل آید.

۱. سقوط دولت قوام؛ که سوابق و طرز روی‌کارآمدنش نشان‌دهندهٔ آن است که به منظور ازبین‌بردن بقایای پیروزی ملت ایران درمورد ملی‌کردن نفت و تحکیم پایه‌های متزلزل استعمار در رأس حکومت قرار گرفته است.

۲. تأمین حداقل آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور یعنی: لغو حکومت نظامی در سراسر کشور، تأمین آزادی مطبوعات در تمام کشور، تأمین فعالیت آزادانهٔ سازمان‌ها و احزاب دموکراتیک، تأمین آزادی بقیهٔ انتخابات به‌وسیلهٔ تشکیل سازمان‌های مشترک نظارت ملی بر امر انتخابات، خاتمه‌دادن به دخالت دربار و مقامات ارتشی در کارهای کشور

۳. اخراج کارشناسان آمریکایی ارتش و ادارات دولتی از کشور و لغو کلیهٔ قراردادهای اسارت‌آور علنی و سرّی

جمعیت ملی مبارزه با استعمار در این ساعات تاریخی میهن‌پرستان ایران را به تشکیل جبههٔ واحد ملی دعوت می‌کند و بار دیگر کلیهٔ مدعیان مبارزه با استعمار را در مقابل ملت ایران در بوتهٔ آزمایش قرار می‌دهد.

جمعیت ملی مبارزه با استعمار اطمینان دارد که درهرحال پیروزی نهایی با ملت ارجمند ماست.

هیئت‌مدیرهٔ جمعیت ملی مبارزه با استعمار

نکاتی از نطق رضا رادمنش، رئیس هیئت نمایندگی حزب تودهٔ ایران در هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین

رفقای گرامی!

به نـام کمیتهٔ مرکـزی حزب تودهٔ ایـران، به نام همـهٔ اعضای این حـزب و به نام خلق‌هـای ایران، شـادباش‌های قلبی خود را به مناسـبت برگزاری هشـتمین کنگرهٔ حزب کمونیسـت چین به شـما سـازندگان چین نو و به‌وسـیلهٔ شـما بـه همهٔ خلق کبیر چین تقدیم مـی‌دارم... .

... مبـارزهٔ دلاورانـهٔ خلـق کبیر چیـن درخشـان‌ترین صفحهٔ تاریـخ جنبش‌های رهایی‌بخـش خلق‌هـای مسـتعمرات و ممالک وابسـته اسـت. حزب کمونیسـت چین به ندای لنین کبیر به کمونیسـت‌های کشـورهای خاور در سـال ۱۹۱۹ پاسخ مثبت داده اسـت. حزب کمونیسـت چین موفق گشـته اسـت مارکسیسم-لنینیسم را بـه شـیوهٔ آفرینندهای در چین بـه کار بندد و آن را باز هم انکشـاف بخشـد... .

انقـلاب چیـن، کـه در کشـوری نیمه‌مسـتعمره-نیمه‌فئودال موفـق گشـت، نمونـهٔ درخشـانی اسـت، به‌ویژه بـرای کشـورهایی که شـرایط مشـابهی را با چین دارا هسـتند... .

جنبش انقلابی در ایران از مطالعهٔ وسیع تئوری انقلاب چین و ترجمه‌های آثار رفیق مائو تسه تونگ و سایر رهبران عالی‌قدر حزب کمونیست چین و انطباق این تجربیات غنی نیرو گرفته است.

... سه سال از کودتای جنایت‌کارانهٔ اوت ۱۹۵۳ (۲۸ مرداد) می‌گذرد. امپریالیسم به حمایت سیاه‌ترین نیروهای ارتجاع داخلیْ حکومت قانونی دکتر مصدق را که بر توده‌های وسیعی از خلق‌های ایران استوار بود واژگون ساخت و آنچه را که ما در نتیجهٔ فداکاری‌های بزرگی به دست آورده بودیم پایمال کرد... .

حزب ما اکنون در پرتو جهان‌بینی مارکسیسم-لنینیسم، با ارزیابی گذشته، دست‌اندرکار تجدید قواست (ترجمهٔ تحت‌اللفظی آن عبارتست از: با ارزیابی گذشته به مداوای زخم‌های وارده مشغول است. مترجم). حزب ما با درس‌گیری از اشتباهات گذشته‌اش تدارک گام جدیدی را می‌بیند. در این کار ما برای تجربهٔ جنبش کبیر انقلابی در چین ارزش بسیار قائلیم... .

ما راه بس دشوار و سهمگینی را در پیش داریم. لیکن ما ایمان داریم که آینده از آن ماست، زیرا حقیقت و خلق در کنار ما قرار دارند. ما اطمینان داریم که در این مبارزه از حمایت بشریت مترقی، که در رأس آن اتحاد شوروی قرار دارد و چین توده‌ای شما یکی از بزرگ‌ترین سنگرهای آن را تشکیل می‌دهد، برخوردار خواهیم بود.

زنده باد حزب کمونیست ظفرمند چین و کمیتهٔ مرکزی آن به صدارت رفیق مائو تسه تونگ!

زنده باد هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین!

زنده باد دوستی خلق‌های ایران و چین!

ترجمه از متن انگلیسی گزارش هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست چین (انتشارت پکن، ۱۹۵۶):

The 8th Congress of Chinese Communist Party, Vol. 3, Foreign Language Press, Peking.

اسناد و مدارک مربوط به پلنوم چهارم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران (پلنوم وسیع)

فهرست

مقدمه
اطلاعیهٔ هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی
قطعنامه دربارهٔ ارزیابی روش حزب در امر ملی‌کردن نفت
قطعنامه دربارهٔ ارزیابی روش حزب در قبال کودتای ۲۸ مرداد
قطعنامه دربارهٔ مرحلهٔ انقلاب ایران و خطاهای اساسی دو سند
قطعنامه دربارهٔ برخی اشتباهات حادثه‌جویانهٔ حزب
قطعنامه دربارهٔ کشف و تلاشی سازمان نظامی
قطعنامه دربارهٔ ماهیت اختلافات در دستگاه رهبری
قطعنامه دربارهٔ راه خروج از بحران حزب
ضمیمه: گزارش عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

نشریهٔ هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

مقدمه

ایـن مجموعه شـامل اسـناد و مدارکی مربوط به پلنوم وسـیع کمیتـهٔ مرکزی حزب تـودهٔ ایران اسـت. در آغاز این مجموعه رفقـای حزبی با «اطلاعیـهٔ هیئت اجراییهٔ کمیتـهٔ مرکـزی» که شـامل ارزیابی و تحلیل فعالیت پلنوم اسـت آشـنا می‌شـوند. پس از ایـن اطلاعیه قطعنامه‌های مصوبهٔ پلنوم درج شـده اسـت.

درمورد قطعنامهٔ مربوط به روش حزب در مسـئلهٔ ملی‌شـدن صنایع نفت شایان ذکر اسـت که پلنوم وسـیع کمیتهٔ مرکزی قطعنامهٔ پیشـنهادی را پـس از اصلاحاتی به‌مثابـهٔ پایه تصویب کـرد. پلنوم وسـیع به هیئت اجراییـهٔ منتخبـه در پلنوم توصیه نمـود کـه قطعنامـه را دقیق‌تر سـازد و نیـز توصیه کـرد کـه در دوره‌بنـدی مبارزات مـردم ایـران درمـورد ملی‌کردن صنایـع نفت نیـز که در طـرح قطعنامهٔ پیشـنهادی بـود تجدیدنظـر اساسـی کنـد و ایـن دوره‌بنـدی را دقیق‌تـر و عینی‌تر بیـان نماید. هیئـت اجراییـه تصحیحـات لازم را در قطعنامهٔ مـوردِ بحث به عمـل آورد و برای آنکه قـراردادن قطعنامه در دسـترس رفقای حزبی بـه دیر نینجامد، اجـرای توصیهٔ پلنـوم دربارهٔ دوره‌بندی را که تأثیـری در مضمون اصلی و شـالودهٔ منطقی قطعنامه ندارد بـه موقع مقتضی موکـول کرد.

هیئت اجراییه سـودمند شـمرد گزارش عمومـی کمیتهٔ مرکزی حزب تـودهٔ ایران بـه پلنوم وسـیع کمیتهٔ مرکـزی را، که در کمیتـهٔ مرکزی به اتفاق آرا تصویب شـده، در پایـان مجموعـه به‌مثابهٔ ضمیمـه‌ای به این اسـناد و مدارک بیفزایـد، زیرا در این گزارش یک‌سلسـله مسـائلی دربارهٔ اوضاع جهان و ایران و سیر حزب ما بین پلنوم سـوم و چهارم و تدارک پلنوم وسیع و مسـئلهٔ وحدت سازمانی طبقهٔ کارگر در ایران ذکر شـده اسـت که در قطعنامه‌ها منعکس نیست.

اطلاعیهٔ هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

دربارهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

رفقای ارجمند حزبی!

از تاریخ ۵ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۶ چهارمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی (پلنوم وسیع) جریان داشت. پس از قریب نُه سال این نخستین پلنوم کمیتهٔ مرکزی است که تشکیل شده. در این پلنوم پانزده تن اعضای کمیتهٔ مرکزی با رأی قطعی و ۵۹ تن از کادرهای حزبی با رأی مشورتی شرکت داشتند.

برحسبِ تصویب پلنوم وسیع قرار بود هرگاه مابین آرای قطعی کمیتهٔ مرکزی و آرای مشورتی کادرها در مسئله‌ای عدم تطابق رخ دهد، کمیتهٔ مرکزی در رأی خود تجدیدنظر کند و بکوشد تا توافق لازم بین نظر کادرها و نظر کمیتهٔ مرکزی حاصل شود. باید گفت که پلنوم وسیعْ این امر را با توفیق کامل انجام داد و کلیهٔ مصوبات پلنوم به اتفاق یا اکثریت آرای کمیتهٔ مرکزی و کادرها اتخاذ شد و لذا دارای جنبهٔ قطعی است.

اکنون که این پلنوم وظایف عمدهٔ خود را با موفقیت انجام داده است با اطمینان کامل می‌توان گفت که واقعهٔ برجسته‌ای در تاریخ حزب ماست، زیرا توانسته است با شهامت اصولی دست به تحلیل گذشته و تشخیص ماهیت اختلافات دستگاه رهبری بزند و کار آیندهٔ حزب را بر پایهٔ حفظ و تحکیم وحدت آن شالوده‌ریزی کند.

بدون تردید این واقعه در تاریخ رشد و تکامل حزب ما گام مهمی است به جلو.

وظایف اساسی که پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی در برابر خود قرار داده بود عبارت بود از:

تحلیل اشتباهات و نقایص گذشتهٔ رهبری حزب و تعیین ماهیت اختلافات دستگاه رهبری و نشان‌دادن طرق خروج از بحران کنونی حزب. در کلیهٔ این موارد پلنوم وسیع یک‌رشته قطعنامه‌هایی صادر کرده است که در دسترس رفقای حزبی قرار می‌گیرد.

درمورد تحلیل اشتباهات گذشته پلنوم وسیع سیاست رهبری حزب را در امر ملی‌کردن صنایع نفت و نسبت به دولت دکتر مصدق، عدم تحرک رهبری حزب را در قبال کودتای ۲۸ مرداد شاه‌ـزاهدی، یک‌رشته تصمیمات حادثه‌جویانهٔ رهبری حزب را پس از واقعهٔ ۲۸ مرداد، مسئلهٔ کشف و تلاشی سازمان نظامی و نیز دو سند منتشرشده پس از کودتای ۲۸ مرداد (یعنی جزوهٔ ۲۸ مرداد مصوبهٔ اکثریت هیئت اجراییهٔ حزب در ایران و سرمقالهٔ نشریهٔ شماره ۴۴ تعلیماتی) را مورد بررسی قرار داد و با اصولیت و شهامت کامل حزبی خطاهای رهبری حزب را افشا نمود.

پلنوم وسیع ماهیت اشتباهات حزب یعنی چپ‌روی، سکتاریسم، حادثه‌جویی و دنباله‌روی را در موارد مشخص آن نشان داده و مورد انتقاد جدی قرار داد. پلنوم وسیع علت عمدهٔ بروز این اشتباهات سنگین را که همانا ضعف رهبری حزب است تصریح نمود و آن را مورد تحلیل مشخص قرار داد.

درمورد تعیین ماهیت اختلاف در دستگاه رهبریْ رفقای کادری که در پلنوم وسیع حضور داشتند نقش قاضی حزبی اصولی و عادلی را ایفا کردند، بدین‌معنی که پس از اطلاع کامل و جامع از نظریات پانزده تن اعضای کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ ماهیت این اختلافاتْ در کمیسیونی که در آن فقط کادرهای منتخبه از طرفِ پلنوم شرکت داشتند قطعنامهٔ لازم را تهیه کردند. این قطعنامه سند برجسته‌ای است، زیرا به تفسیرات نارسایی که دربارهٔ ماهیت اختلافات در دستگاه رهبری حزب وجود داشت خاتمه داد و با تحلیل اصولی و صحیح از این اختلافات زمینهٔ واقعی رفع آن و محمل حقیقی نیل به وحدت را فراهم آورد.

در قطعنامهٔ مربوط به راه خروج از بحران، پلنوم وسیع یک‌رشته توصیه‌هایی نمود و ارگان‌های رهبری آیندهٔ حزب را ایجاد کرد. موافق یکی از این توصیه‌های پلنومْ کنگرهٔ سوم حزب باید حداکثر تا دو سال دیگر تشکیل شود و هر سال یک بار پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی تشکیل گردد و هر چهار ماه یک بار پلنوم عادی کمیتهٔ مرکزی حزب تشکیل شود. پلنوم وسیع پانزده تن (یعنی پنج تن از رفقایی که در ایران فعالیت می‌کنند و ده تن از رفقای حاضر در پلنوم) را به‌عنوان اعضای ناظر وارد در ترکیب پلنوم کمیتهٔ مرکزی ساخت. پلنوم وسیع

هیئت اجراییه‌ای مرکب از هفت نفر و هیئت دبیرانی که اعضای آن دارای حقوق مساوی تشکیلاتی هستند مرکب از سه نفر انتخاب کرد. یکی از این سه تن دبیران به‌عنوان دبیر اول حزب انتخاب شد و قرار شد در کلیهٔ امورْ نظارت دو دبیر برقرار شود. درمورد حق امضا قرار شد اسناد به امضای دو دبیر باشد که یکی از آنها دبیر اول حزب است.

کلیهٔ این تصمیمات پلنوم وسیع ناشی از این تجربه‌اندوزی مهم است که مراعات اکید اصل رهبری جمعی، مراعات بی‌خدشهٔ موازین و مقررات سازمانی، دموکراسی حزبی و کنترل از پایین همراه با انتقاد و «انتقاد از خود» اصولی و صریح و جسورانه تنها راه مطمئن جلوگیری از پیدایش اختلافات غیراصولی و مضر و بروز محیط رکود و فساد در حزب و تنها راه مطمئن برای حفظ و تحکیم وحدت حزب است.

پلنوم وسیع حفظ وحدت حزب را وجههٔ نظر خود قرار داد و آن را مهم‌ترین وظیفهٔ رهبری حزب دانست و هرگونه تلاش برای اخلال در وحدت حزب را محکوم شمرد. پلنوم وسیع متذکر شد که حفظ انضباط آگاهانه در حزب که شرط اساسی وحدت اراده و عمل حزب است منوط است به مراعات بی‌خدشهٔ اصل مرکزیت دموکراتیک، و رهبری جمعی منوط است به صحت روش رهبری که آن نیز خود محصول اطلاع دقیق از خواست‌ها و مطالبات مردم و آموختن در نزد توده‌ها و تعقیب خط‌مشی توده‌ای در اسلوب رهبری است.

کادرهایی که برای قضاوت و اظهارنظر در پلنوم وسیع حضور یافتند توانستند نقش دشوار و پرمسئولیت خود را چنان‌که درخور مبارزان آگاه و باتجربه [...] و اصولی حزبی است ایفا کنند.

رهبری منتخب از پلنوم وسیع به ارزش اعتمادی که در شرایط دشوار حیات حزب از طرفِ پلنوم به وی داده شده است به‌خوبی پی می‌برد و وظیفهٔ مقدس خود می‌شمرد که قطعنامه‌های پلنوم را برنامهٔ کار خود قرار دهد و با تمام قوا در راه حفظ و تحکیم وحدت اصولی در رهبری، در راه اجرای پیگیر وظایف فراوانی که در برابر خویش دارد بکوشد.

رهبـری منتخـب از پلنوم وسـیع خواهید کوشـید بـا توجـه کامل بـه روح پلنوم وسـیع و توصیه‌های وی درمورد مراعات اکید موازین و مقررات سازمانی، رهبری جمعی، دموکراسـی حزبـی، اصل انتقـاد و «انتقـاد از خود» جسـورانه و صریح، حفظ پیونـد دائمی با تودهٔ حزبی و جامعهٔ کشـور و الهام‌گرفتـن دائمی از مردم در خط‌مشـی خود فعالیت حـزب را در مجرای سـالم وارد کند و بـدان کیفیتی نوین بخشـد. در اجـرای ایـن وظایف خطیر و دشـوار اسـت کـه رهبری حـزب از کلیهٔ رفقـای حزبی کمـک می‌طلبد و به پشـتیبانی آنها دلگرم اسـت.

بـدون پشـتیبانی آگاهانه و همه‌جانبه و پرشـور رفقای حزبی رهبـری منتخب از پلنـوم چهـارم نخواهد توانسـت از عهدهٔ وظایف بـزرگ خود برآید. طبیعی اسـت که مـا از رفقای حزبی خواسـتار انضبـاط مکانیکی نیسـتیم، ولی خواسـتاریم که رفقـا با درک اهمیـت تصمیمات پلنـوم چهارم هریک به سـهم خـود در راه تحقق این تصمیمات حداکثر کوشـش را مبـذول دارند.

مـا از رفقای حزبی می‌خواهیـم قطعنامه‌های پلنوم چهارم (پلنوم وسـیع) کمیتهٔ مرکـزی حزب تودهٔ ایـران را با دقت مطالعه کنند و به نوبهٔ خـود به تحکیم وحدتی که ایـن پلنوم پایه‌گذاری کرده اسـت کمک نمایند.

هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

دربارهٔ روش حزب نسبت به بورژوازی ملی، جبههٔ ملی، حکومت دکتر مصدق و درمورد مسئلهٔ ملی‌شدن صنایع نفت

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران پس از بحث دربارهٔ روش رهبری حزب نسبت به بورژوازی ملی ایران و تحلیل سیاست گذشتهٔ حزب درمورد جبههٔ ملی، حکومت دکتر مصدق و مسئلهٔ ملی‌شدن صنایع نفت به این نتیجه می‌رسد که عدم شناسایی بورژوازی ملی ایران، درک‌نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی این قشر از بورژوازی یکی از مبانی روش چپ‌روانهٔ حزب ما بوده است.

رهبری حزب ما تفاوت اساسی را که بین دو قشر مهم بورژوازی در کشورهایی نظیر ایران وجود دارد از نظر دور داشت و در عمل نتوانست قشر کمپرادور بورژوازی را از بورژوازی ملی تشخیص دهد. کمپرادورها عبارتند از سرمایه‌دارانی که سرمایه و منافع عمدهٔ آنها با انحصارهای امپریالیستی درآمیخته یا آنکه خود به‌صورت دلالان انحصارهای امپریالیستی درآمده‌اند. چنین سرمایه‌دارانی در نفوذ هرچه بیشتر انحصارهای امپریالیستی در ایران ذی‌نفع می‌باشند. ازاین‌جهت از لحاظِ سیاسی به اتفاق فئودال‌ها و ملّاکین بزرگ به‌صورت عمال سیاست‌های امپریالیستی درمی‌آیند. و اما بورژوازی ملی قشری از بورژوازی است که با تولید و بازار داخلی مربوط است و نمایندهٔ روابط تولید سرمایه‌داری در کشور است.

بورژوازی ملی ایران به‌طور عمده از سرمایه‌داران متوسط و کوچکی تشکیل یافته که در رشته‌های صنعت، بازرگانی و کشاورزی اشتغال دارند و چون با تولید و مبادلات داخلی ارتباط دارد، قهراً طرفدار رشد و توسعهٔ صنایع ملی و بازار داخلی است و بدین‌سبب از لحاظِ منافع با امپریالیسم و قشر کمپرادور و همچنین با فئودال‌ها و مالکین بزرگ در تضاد قرار می‌گیرد، و همین خصوصیت موجب می‌گردد که وی در مراحلی از انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی در کنار سایر نیروهای انقلابی علیه امپریالیست‌ها و مالکین بزرگ، فئودال‌ها و کمپرادورها واقع می‌شود.

تاریخ نیم قرن اخیر کشـور ما نشـان می‌دهد کـه بورژوازی ملی ایـران با وجود ضعف اقتصادی (؟) در مبارزات ضدامپریالیسـتی گذشتهٔ مردم ایران شرکت کرده و در پـاره‌ای از نبردهـای انقلابـی به‌خصـوص در انقـلاب مشـروطیت، مبارزات سـال‌های جنـگ جهانـی اول، انقـلاب گیـلان و قیام‌هـای آذربایجان و خراسـان نقش مؤثری داشـته است.

باوجوداین، نباید از نظر دور داشت که:

۱. بورژوازی ملی ایران یکپارچه نیسـت و شـدت و ضعف وابستگی به مالکیت ارضی و ارتباط با سـرمایه‌های خارجی در تمایلات دموکراتیک و ضدامپریالیستی جناح‌هـای مختلفـهٔ آن و درجـهٔ سـازش‌کاری گروه‌هـای سیاسـی نماینـدهٔ ایـن قشـر تأثیر می‌کند.

۲. ضعـف اقتصادی بـورژوازی ملی ایـران و پیوندهایی که او را به امپریالیسـم و فئودالیسـم وابسـته می‌کند از یک طرف و وحشت وی از توسـعهٔ جنبش انقلابی توده‌های زحمت‌کش از طرف دیگر موجب ناپیگیری وی در مبارزه علیه امپریالیسم می‌شـود. قشـرهای پایین بورژوازی ملی از حیث مبارزهٔ انقلابـی به‌مراتب پیگیرتر از قشـرهای فوقانی آن وارد عمل می‌شـوند. ولی این نکته شایان توجه است که در دوران بعـد از جنـگ دوم جهانـی هنگامی که سوسیالیسـم به یک سیسـتم جهانی مبدل شـده و سیستم مسـتعمراتی امپریالیسـتی در کار تلاشی اسـت، بر اثر بسط و قوت‌گرفتـن نهضت‌هـای دموکراتیـک در کشـورهای مسـتعمره و وابسـته، بدون آنکـه در خصلـت دوگانـهٔ بـورژوازی ملی کـه ناشـی از ماهیت طبقاتی آن اسـت تغییری حاصل شـده باشـد جنبهٔ مقاومت آن در مقابل امپریالیسـم و عمال آن نزد رادیکال‌تریـن بخش‌های این قشـر قوت یافته اسـت.

(۱)[1]

درک‌نکـردن مختصـات بـورژوازی ملـی و تکیه‌کردن بـه یکـی از دو خصلت و کم بهـادادن به خصلت دیگر آن، یعنـی کم بهادادن به جنبهٔ ضدامپریالیسـتی و پُر

۱. با توجه به ادامهٔ متن به نظر می‌رسد اینجا این شماره جا افتاده است.

بهادادن به جنبهٔ سازش‌کاری بورژوازی ملی یا بالعکس بروز انواع انحرافات چپ و راست را در روش سیاسی حزب طبقهٔ کارگر امکان‌پذیر می‌سازد.

پس از جنگ جهانی دوم در نتیجهٔ محدودشدن بازارهای اجناس صادراتی ایران و کساد بازار داخلی از یک طرف [و] تشدید فشار اقتصادی امپریالیست‌ها، آشکارشدن ضعف امپریالیسم انگلستان در مقیاس بین‌المللی و تشدید تضاد بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان بر سر منابع نفت و تفوق اقتصادی و سیاسی آن در ایران از طرف دیگر قشرهای بیش‌ازپیش وسیع‌تری از بورژوازی ملی ایران و خرده‌بورژوازی به مبارزهٔ ضداستعماری جلب گردیده است.

با تشکیل جبههٔ ملی در سال ۱۳۲۹، بورژوازی ملی ایران در راه متحد و متشکل‌نمودن مبارزهٔ سیاسی خود قدم به مرحلهٔ نوینی گذاشت. جبههٔ ملی توفیق یافت در جریان مبارزه برای ملی‌شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران قشرهای قابل‌ملاحظه‌ای از طبقات جامعهٔ ایران را به دنبال خویش بکشاند و با استفاده از خواست عمومی مردم ایران و از تضاد در بین امپریالیسم آمریکا و انگلستان و اختلاف بین گروه‌های هیئت حاکمه دولت دکتر مصدق را که نمایندهٔ تمایلات بورژوازی ملی ایران بود به سر کار آورد. بدین‌طریق در جریان سال‌های ۱۳۲۹–۱۳۳۲ جبههٔ ملی توانست عملاً نقش مؤثری در جنبش ضداستعماری مردم ایران ایفا نماید.

جبههٔ ملی و دولت آن (دولت دکتر مصدق) در دوران فعالیت خود از مراحل چندی گذشت که طی آن مناسباتش با امپریالیسم آمریکا و گروه‌های مختلف هیئت حاکمه تغییر نمود.

(۲)

عدم شناخت بورژوازی ملی ایران، درک‌نکردن ماهیت آن و عدم تشخیص خصلت ضدامپریالیستی جبههٔ ملی موجب شد که حزب ما مرتکب اشتباهات سیاسی مهمی گردد و با آنکه از ابتدای تأسیس خود در بیدار و متشکل‌کردن توده‌های مردم و نیروهای ضداستعمار کشور و آموختن شیوه‌های مبارزه نقش مهم و مؤثری ایفا نموده بود در این دوران عملاً ابتکار سیاسی در مبارزهٔ ضداستعماری را از دست داد.

سمت‌گیری غلط دربارهٔ مسئلهٔ ملی‌شدن صنایع نفت (در ابتدای جنبش) و خط‌مشی چپ‌روانه و نادرست در قبال جبههٔ ملی و حکومت دکتر مصدق مهم‌ترین اشتباه سیاسی حزب ما در جریان سال‌های قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شمار می‌آید. رهبری حزب، به‌جای آنکه از شعار ملی‌شدن صنایع نفت در سرتاسر ایران که مورد پشتیبانی توده‌های وسیع مردم [و] حالت اساسی اتحاد کلیهٔ نیروهای ضدامپریالیستی بود طرفداری نماید، شعار لغو قرارداد نفت جنوب و ملی‌کردن آن را در مقابل شعار جبههٔ ملی مطرح ساخت.

این شعار حزب ما دربارهٔ نفت هم از لحاظِ منطقی و هم از نظر تاکتیکی نادرست بوده است، زیرا اولاً ملی‌شدن صنایع نفت خودبه‌خود الغای قرارداد ۱۹۳۳ را در بر داشت و چون بر مبنای حق حاکمیت ایران استوار بود خدشه‌ناپذیر بود، درصورتی‌که الغای یک‌جانبهٔ قرارداد ۱۹۳۳ دولت ایران را به مشکلات قضایی می‌کشانید و قبولاندن آن در مراجع بین‌المللی خالی از اشکال نبود؛ ثانیاً محدودساختن قانون ملی‌کردن صنایع نفت به یکی از نواحی ایران نمی‌توانست اصولاً صحیح باشد؛ ثالثاً نتیجهٔ این روش آن شد که حزب ما تا مدتی از بخش معتنابهی از قشرهای ضدامپریالیستی منفرد گردید و نقش رهبری سیاسی را در مسئلهٔ ملی‌کردن نفت از دست داد.

این روش نادرست به اتهامات ناروای دشمنان ما که می‌کوشیدند به منظور لطمه‌زدن به حیثیت حزب ما او را حتی به سازش با امپریالیسم متهم کنند زمینه داد.

شعارهای حزب ما دربارهٔ نفت مبتنی بر این تحلیل نادرست بود که گویا فقط تضاد بین دو امپریالیسم آمریکا و انگلستان موجب پیدایش جریان ملی‌شدن صنایع نفت شده است و چون پیشنهاد ملی‌شدن صنایع نفت علیه امپریالیسم انگلستان است ناچار از طرفِ امپریالیست‌های آمریکایی برای زمین‌زدن رقیب امپریالیست دیگر در میان کشیده شده است و به همین مناسبت باید شعار ملی‌شدن نفت را یکجا با طرفداران آن کوبید و شعار دیگری را جانشین آن نمود.

به همین سبب در تاکتیک حزب ما خطاهای جدی نسبت به جبههٔ ملی و دولت دکتر مصدق بروز نمود و رهبری حزب ما به‌جای آنکه جبههٔ ملی و حکومت دکتر مصدق را در مقابل حملات امپریالیسم و سیاه‌ترین جناح هیئت حاکمه

حمایت نموده، جهات مثبت روش رهبران بورژوازی ملی را مورد پشتیبانی قرار دهد تا مدت طولانی جبههٔ ملی و حکومت دکتر مصدق را شدیداً مورد حمله قرار داد تا سرانجام واقعیتْ بطلان این روش را به اثبات رسانید.

رهبری حزب ما به‌جای آنکه جنبه‌های ناپیگیر اقدامات جبههٔ ملی را با روش مثبتی انتقاد کند هربار مذاکرات و اقدامات دولت دکتر مصدق را در مسئلهٔ نفت سازش نهانی با امپریالیسم آمریکا خواند و دستگاه تبلیغی حزب ما بارها پیشگویی‌های تازه‌ای دربارهٔ این سازش قطعی نمود. ولی واقعیاتْ این پیشگویی‌های حزب ما را تکذیب کرد. بدیهی است این روش به اعتبار رهبری حزب ما لطمه زد.

روش حزب ما درمورد قرضهٔ ملی و عدم استفاده از جهات مثبت قانون دکتر مصدق دربارهٔ ازدیاد سهم دهقانان و تشکیل شورای دِه ازجمله اشتباهات تاکتیکی مهمی است که از روش نادرست رهبری حزب ما دربارهٔ جبههٔ ملی و حکومت دکتر مصدق سرچشمه گرفته است. با آنکه حزب ما از جهت استفاده از مبارزات توده‌ای و نمایش‌ها برای تجهیز نیروی مردم علیه امپریالیسم و ارتجاع موفقیت‌های قابل‌ملاحظه‌ای داشته است، ولی زیاده‌روی‌هایی که درمورد استفاده از این وسیلهٔ مبارزه شده و چپ‌روی‌هایی که در این نمایش‌ها بروز نموده به تجمع قوای ضدامپریالیستی کشور زیان رسانده است.

بعد از قیام ۳۰ تیر رهبری حزب ما در راه اصلاح خط‌مشی نادرست خود قدم‌هایی برداشت، ولی این اصلاح اساسی نبوده و روش‌های غلط گذشته تا چندین ماه پس از قیام ۳۰ تیر همچنان ادامه داشت.

خط‌مشی حزب ما در دوران اخیر حکومت دکتر مصدق، که مخصوصاً پس از نهم اسفند ۱۳۳۱ در خطوط کلی خود معطوف به تشکیل جبههٔ واحد ضداستعماری بود، باوجودِ انتقادات جدی که به نحوهٔ عملی آن وارد است علی‌الاصول صحیح بوده است.

نمایش‌هایی که حزب ما به منظور تدارک زمینهٔ جبههٔ واحد ضداستعماری و خنثی‌کردن اقدامات ارتجاع ترتیب داد، تبلیغات حزب به منظور لزوم تشکیل این جبهه، مذاکرات با سران جبههٔ ملی برای تحقق‌بخشیدن به آن، افشای توطئه‌های

محافل امپریالیستی و ارتجاعی و شرکت در رفراندوم نمونه‌هایی از کوشش حزب ما دربارهٔ اصلاح خط‌مشی سکتاریستی و چپ‌روانهٔ خود بوده است.

(۳)

نفاق و پراکندگی نیروهای ملی و فقدان جبههٔ واحد ضداستعماری یکی از عمده‌ترین موجبات شکست و ناکامی هر جنبش ضدامپریالیستی است. تجربهٔ مبارزات گذشتهٔ خلق‌های ایران این حقیقت را بارها به ثبوت رسانده است. در جریان مبارزه برای ملی‌کردن صنایع نفت این امر به‌طور بارزی تأیید شد که امپریالیسم و ارتجاع تا چه حد از پراکندگی نیروهای ضداستعماری به نفع خود استفاده نمود. ازاین‌روی کوشش در تدارک زمینه و تشکیل جبههٔ واحد نیروهای ضداستعمار عمده‌ترین وظیفهٔ حزب ما در دورهٔ کنونی جنبش ضداستعماری مردم ایران است.

حزب ما باید با تمام نیروی خود بکوشد تا علاوه بر طبقهٔ کارگر و دهقانان که استخوان‌بندی اصلی جبههٔ واحد ضدامپریالیستی را تشکیل می‌دهند، و اتحاد آنان تحت رهبری طبقهٔ کارگر شرط اساسی پیروزی است، کلیهٔ طبقات و قشرهای دیگر ضداستعمار کشور ما یعنی خرده‌بورژوازی، روشنفکران و بورژوازی ملی را در درون این جبهه و تحت شعارهای مشترکی متشکل و متحد نماید.

بدیهی است غرض از اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی انصراف طبقهٔ کارگر و حزب آن از مبارزهٔ طبقاتی خود نیست. این اتحاد فقط بر اساس همکاری داوطلبانه بر پایهٔ شعارهای مشترک و با اجرای صادقانهٔ تعهدات متقابل امکان‌پذیر است. طبقهٔ کارگر ایران و حزب آن خواستار چنین اتحادی است و برای نیل به آن مبارزه می‌کند.

مسلم است که همکاری با قشرهای ضدامپریالیستی نمی‌تواند از همان آغاز به شکل کامل خود یعنی به‌صورت جبههٔ واحد نیروهای ضدامپریالیستی با هژمونی طبقهٔ کارگر پدید شود، حزب باید از کلیهٔ اشکال بینابینی و از تمام عناصری که ممکن است به‌طور پایدار یا ناپایدار در مبارزهٔ ضدامپریالیستی شرکت کنند استفاده کند و توجه کند که تأمین هژمونی طبقهٔ کارگر تنها با درآمیختن حداکثر اصولیت با حداکثر نرمش و داشتن سیاست درست و تاکتیک صحیح عاری از

اپورتونیسم چپ و راست و طی مدت معینی از زمان و بر اساس تجربهٔ خود توده‌ها میسر است.

اشتباهات سکتاریستی و چپ‌روی حزب ما موجب شد که در دوران توسعهٔ جنبش ضد شرکت نفت و حکومت دکتر مصدق از امکانات وسیعی که برای تشکیل چنین جبههٔ واحدی موجود بود استفاده نشود. بدین‌سبب در امر عدم تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار رهبری حزب ما مسئولیت جدی دارد.

مطالعهٔ اوضاع کنونی ایران نشان می‌دهد که تناقضات اجتماعی کشور ما تشدید یافته است. عوامل عینی برای رشد و گسترش مجدد جنبش وجود دارد و به‌تدریج بسط می‌یابد. بر حزب ماست که مطالعهٔ شرایط موجود و کوشش همه‌جانبه برای استفاده از این تناقضات به منظور تشکیل جبههٔ واحد ضداستعمار را در رأس وظایف خود قرار دهد. بر کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران است که تجارب خود را درمورد همکاری با سازمان‌های غیرپرولتاری مورد بررسی قرار داده و شرایط مشخص همکاری حزب ما را با این نوع سازمان‌ها و به‌ویژه سازمان‌های سیاسی بورژوازی ملی و اشکال مشخص این همکاری را معین کند و راه‌های ایجاد جبههٔ واحد ضداستعماری را روشن سازد.

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران
دربارهٔ خطای رهبری حزب در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شاه‌ـزاهدی پس از کامیابی خودْ جهت حرکت تاریخیِ جامعهٔ ما را موقتاً تغییر داد و آن را به جانبِ قهقرا برد، پیروزی‌های چندسالهٔ خلق ما را در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع به باد داد و موجب تشدید استیلای ارتجاع و امپریالیسم گردید که در دوران پیش از کودتا نهضت آزادی‌بخش مردم بدان‌ها ضربات مؤثری وارد ساخته بود. این حادثه فاجعه‌ای در تاریخ اخیر کشور ما است.

کامیابی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و شکست نهضت ضدامپریالیستی در قبال آن دارای یک‌رشته علل عینی یعنی عللی است که خارج از ارادهٔ حزب ماست و یک‌رشته علل ذهنی یعنی عللی است که در ارادهٔ حزب ما بود.

الف) علل عینی

۱. سازش امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس برای تاراج منابع نفت میهن ما و علیه حکومت دکتر مصدق و توافق آنان با ارتجاع ایران به قصدِ توطئه علیه ملت و جنبش رهایی‌بخش او؛ این سازش از مدتی پیش انجام گرفته بود.

۲. تزلزل و تردید دولت دکتر مصدق درمورد توسل به اقدامات مجدّانه بر ضد کودتا و غافلگیرشدن این دولت در قبال این حادثه

۳. تفرقهٔ نیروهای ضدامپریالیستی

ب) علل ذهنی

علت عمدهٔ ذهنی همانا عبارت است از ضعف رهبری حزب که در مسئلهٔ موردِ بحث به‌ویژه در موارد مشخص زیرین بروز می‌کند:

۱. سیاست غلط حزب ما درمورد بورژوازی ملی و دولت دکتر مصدق که ناشی از چپ‌روی و سکتاریسم طولانی در تاکتیک حزب ما بوده، به‌ویژه یک‌رشته اقدامات چپ‌روانهٔ ما در فاصلهٔ بین ۲۵ تا ۲۸ مرداد موجب رمیدگی بیشتر بورژوازی ملی شده بود.

۲. عدم تدارک و آمادگی حزب ما برای مقابله با کودتا؛ رهبری حزب با آنکه از یک سال پیش یعنی از زمان سر کار آمدن قوام خطر کودتا را از محافل

امپریالیستی و ارتجاعی حس می‌کرد دست به تدارک برای مقابله با کودتا نزد و نقشهٔ آمادهٔ عمل نداشت. این تدارک به‌ویژه می‌بایست به‌صورت تدارک وسیع سیاسی برای تجمع حداکثر قشرهای مردم تحت شعارهای صحیح و عاری از چپ‌روی و سکتاریسم باشد. این تدارک همچنین بایستی به‌صورت تدارک برای مقابلهٔ عملی با کودتاچیان درآید.

۳. غفلت و سرگیجه از موفقیت که به‌ویژه پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه نصیب رهبری حزب شده بود و با آنکه خطر کودتا را احساس می‌کرد، ولی وقوع آن را در آینده‌ای بدین‌نزدیکی پیش‌بینی نمی‌کرد.

۴. عدم تشخیص ماهیت کودتایی حوادث ۲۸ مرداد در آغاز آن و پُر بهادادن به امکانات و قاطعیت مصدق، کم بهادادن به امکانات دشمن و فقدان هرگونه تحرک از جانب رهبری در قبال کودتای ۲۸ مرداد، عدم اقدام به بسیج مردم که برای مبارزه آمادگی داشتند، دنباله‌روی ما در روز ۲۸ مرداد از بورژوازی ملی که به‌صورت استفسار از مصدق و احتراز از اقدام سریع بر اساس تحلیل صحیح جریان درآمد

ارزیابی خطا

عدم آمادگی، غفلت، فقدان تحرک و دنباله‌روی حزب ما در کودتای ۲۸ مرداد خطای فاحش رهبری است.

با توجه به شعارهای رهبری حزب قبل از کودتا از قبیل اینکه «ما کودتا را به جنگ علیه کودتاچیان مبدل می‌کنیم»، با توجه به پیروزی‌های برجستهٔ خلق ما در مبارزه برای ملی‌کردن نفت و علیه امپریالیسم، با توجه به فرار شاه و ضعف جدی دربار و میلیتاریسم از طرفی و شور و شوق و عزم انقلابی وسیع‌ترین قشرهای دموکراتیک کشور از طرف دیگر که به‌ویژه در رفراندوم به شکل درخشانی بروز کرد، با توجه به امکانات واقعی اجتماعی که در اختیار ما بود، با توجه به اینکه اتحاد امپریالیستی و ارتجاعی به هنگام اجرای نقشهٔ خود با تزلزل و تردید وارد صحنه شد خطای رهبری خطایی بزرگ است و ناگزیر موجب تزلزل شدید اعتبار رهبری در جامعه و اعتماد تودهٔ حزبی و مردم شده است.

ضعف رهبری خود دارای علل مشخص است:

رخنهٔ تفکر خرده‌بورژوازی در رهبری که به‌صورت نوسانات چپ و راست در تاکتیک حزب و شیوه‌های غیراصولی و بوروکراتیک در اسلوب آن درآمده، اختلاف شدید در دستگاه رهبری [که] موجب فلج رهبری می‌شد، ضعف دموکراتیسم تشکیلاتی و سستی ارتباط رهبری با تودهٔ حزبی و قشرهای وسیع مردم، ضعف کمّی رهبری که نتیجهٔ عدم حضور بخش مؤثری از رهبران در ایران و بودن آنها در مهاجرت بود، ضعف کیفی رهبری یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی رهبری در مجموع خود

مسلم است که عوامل مذکور در فوق در بروز خطای حزب در ۲۸ مرداد تأثیر یکسان نداشته است. اگر علت ذهنی یعنی ضعف رهبری نبود، اگر از میان مظاهر این علل ذهنی خطاهای چپ‌روانهٔ رهبری حزب در روزهای قبل از ۲۸ مرداد و به‌ویژه عدم تحرک وی در روز ۲۸ مرداد نبود، علی‌رغم علل عینی در شرایط مساعد موجودْ حزب ما می‌توانست دست به اقدامات سریع و مجدّانه بزند. نمی‌توان با اطمینان گفت که این اقدامات حتماً و مسلماً به پیروزی می‌رسید و یا شکست می‌خورد، ولی می‌توان گفت که اولاً این اقدامات با توجه به شور انقلابی مردم امکان برای پیروزشدن داشت و ثانیاً اگر هم پیروز نمی‌شد، حاکی از لیاقت حزب ما برای اجرای وظایف تاریخی و انقلابی خود می‌بود و ناچار به بالارفتن اعتبار و حیثیت حزب منجر می‌گردید.

دربارهٔ کیفیت اقدام باید گفت این امر بستگی به بسط حوادث داشت، ولی در آغاز می‌توانست تحت شعار دفاع از حکومت قانونی دکتر مصدق به‌صورت متشکل‌کردن تظاهرات نیرومند مردم درآید و به‌تدریج در صورت ضرورت به اقدامات قطعی برای سرکوب کودتا و حفظ حکومت دکتر مصدق منجر گردد.

لازم است تصریح شود که در بروز خطای رهبری، یعنی عدم آمادگی، غفلت و عدم تحرک وی، مسئولیت اساسی متوجه خود رهبری است و البته نمی‌توان و نباید آن را به اتکای علل عینی توجیه و تبرئه کرد، زیرا هیچ علت عینی نمی‌تواند موجه این امر باشد که رهبری یک حزب انقلابی در موقع لزوم به وظیفهٔ خود عمل نکند. و نیز در اینجا سودمند است تصریح شود که در حادثهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و روی کار آمدن قوام و کودتای ۲۵ مرداد نیز روش رهبری علی‌رغم شکست

ایـن ماجراها قابل‌انتقاد اسـت، زیرا در حادثهٔ ۳۰ تیر ۱۳۳۱ مـا دیرتر از بورژوازی ملـی و تـازه آن هم پـس از آنکه بخشـی از تودهٔ حزبی بـه ابتکار خـود جنبید وارد صحنـه شـدیم و پـس از کودتـای ۲۵ مرداد رهبـری مـا از تجربهٔ ایـن حادثه برای تـدارک و آمادگی و هشیارداشـتن عملی تمام حزب در قبال خطـری که در تکوین بود اسـتفادهٔ لازم نکرد.

مسئولیت خطا

در جریـان کودتـای ۲۸ مـرداد و در روزهـای فاصل بیـن دو کودتا وضـع اعضای هیئـت اجراییـه در کلیـهٔ مـوارد عینـاً مانند هم نیسـت و می‌تـوان از جهـت این یا آن ابتـکار یـا پیشـنهاد صحیـح یا غلـط، این یـا آن تحلیـل صحیح یا غلـط مابین آنهـا تفاوت‌هایی قائل شـد، ولـی ازآنجایی‌کـه در کلیهٔ مـوارد اساسـی، علی‌رغم اختلاف‌نظـر مقدماتـی، هیئت اجراییه همیشـه به تصمیمات مشـترک می‌رسـید، لـذا مسـئولیت درمورد خطـای حزب در قبـال کودتا به‌طورکلی مسـئولیتی اسـت جمعـی و ایـن مطلبی اسـت کـه رفقای هیئـت اجراییـه آن را در یک‌رشـته اسـناد تنظیم‌شـدهٔ خود تصدیـق دارند.

درمورد حادثهٔ ۲۸ مرداد جریانی که همهٔ اعضای هیئت اجراییه در آن شـریکند به قرار زیرین است:

رفقا پس از شکست کودتای ۲۵ مرداد با آنکه خطر کودتا را پیش‌بینی می‌کردند، ولـی وقوع آن را بدین‌نزدیکی نمی‌دیدند. پس از شـروع کودتا و بروز ابهام در درک ماهیت حوادث روز ۲۸ مرداد، برای آنکه مبادا اقدامی در جهت مخالف سیاست مصـدق بکنند به مصدق تلفن کردنـد، بدان اکتفا نمودند و بـه اطمینان‌دادن او که دولت بر اوضاع مسـلط اسـت اطمینـان یافتند. و پـس از آنکه حادثه بسـط یافت و جنبهٔ خطرناک آن آشـکارتر شـد، مجدداً به مصدق تلفن کردنـد و وقتی مصدق گفت «کاری از من ساخته نیسـت، هر کاری از دستتان برمی‌آید بکنید»، اول کار را از کار گذشـته شـمردند و سپس در سـاعت ۳ بعدازظهر خواسـتند کاری کنند، ولـی ارتباطات حزبی در اثر دسـتور ۲ بعدازظهر، پس از تلفـن دوم به مصدق در روز ۲۸ مرداد که آن نیز به اتفاق آرا گرفته شـده و حاکی از توصیه به رفقای حزبی برای رفتن به خانه‌ها و تمیزکردن آنها از اسـناد و مدارک حزبی بود، عملاً فلج شده

بـود. در این موقع رهبری می‌توانسـت از امکانات مختلف قوا برای عمل اسـتفاده کند، ولی در اثر عـدم توجه بدین‌امکانات عملاً هیچ‌گونـه کاری انجام نگرفت.

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران دربارهٔ مرحلهٔ انقلاب ایران و خطاهای اساسی دو سند (جزوهٔ ۲۸ مرداد و نشریهٔ شمارهٔ ۴۴)

۱. ماهیت انقلاب ایران در مرحلهٔ کنونی

انقلاب ایران در مرحلهٔ بورژوادموکراتیک تراز نوین یعنی در مرحلهٔ انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی است و در دوران کنونی لبهٔ تیز آن متوجه امپریالیسم است. امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی کمپرادور، و در رأس آنها دربار، دشمنان انقلاب و مانع اساسی رشد و پیروزی آنند. کارگران، دهقانان، روشنفکران، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی قوای محرکه و پایگاه اجتماعی انقلاب را تشکیل می‌دهند. پرولتاریای ایران به‌مثابهٔ پیگیرترین طبقهٔ انقلابی وظیفه دارد در جریان انقلاب دموکراتیکْ رهبری (هژمونی) خود را تأمین نماید. وظیفهٔ اساسی حزب پرولتاریا، حزب تودهٔ ایران، آن است که با تجربه اندوختن از گذشته خود را برای نبردهای آتی چنان آماده سازد که بتواند رهبری (هژمونی) پرولتاریا را تأمین کند و در پیشاپیش ملت قرار گرفته، وی را به جانبِ پیروزی انقلاب ببرد و نگذارد بورژوازی ملی انقلاب را در دالان تنگ تمایلات طبقاتی خود سیر دهد. مسلم است که اجرای این وظیفه مستلزم احتراز کامل از چپ‌روی و سکتاریسم و هرگونه انحراف به راست و دنباله‌روی از بورژوازی ملی است (و باید با شکیب کامل و با سعی در اقناع توده‌ها بر اساس تجارب خود آنان به عمل آید).

۲. دربارهٔ جزوهٔ ۲۸ مرداد هیئت اجراییهٔ حزب در تهران

جزوهٔ ۲۸ مرداد متضمن اشتباهات جدی تئوریک است. در صفحهٔ ۱۳ نوشته شده است:

> نهضت انقلابی ایران باوجودآنکه ده‌ها سال از آغاز آن می‌گذرد و در گذشته پیروزی‌هایی داشته، معذلک هنوز در مرحلهٔ اول خود می‌باشد. نهضت ضدامپریالیستی به‌خصوص در سال‌های اخیر بر محور مبارزه با شرکت نفت سابق دامنهٔ وسیعی پیدا کرد و درواقع حلقهٔ اساسی مبارزات مردم طی سال‌های اخیر مسئلهٔ نفت بوده و هنوز هم هست.

در صفحهٔ ۴۷ نوشته شده است:

اگر در مرحلهٔ دوم انقلابْ رهبری و لذا مسئولیت بیشتر با نهضت ماست، در مرحلهٔ اولْ رهبری در دست بورژوازی ملی و لذا مسئولیت با اوست.

در اینجا چند اشتباه رخ داده است:

۱. تصویب‌کنندگان جزوهٔ ۲۸ مرداد تا آنجا که از سند موردِ بحث برمی‌آید، مرحلهٔ انقلاب ایران را مبهم تعریف کرده‌اند، یعنی ایران را در مرحلهٔ انقلاب ضدامپریالیستی دانسته‌اند و این مرحله را از مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک جدا کرده‌اند، و حال‌آنکه ایران در مرحلهٔ انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ضدامپریالیستی و ضدفئودالی است و البته لبهٔ تیز تا زمانی که استعمار بر کشور ما تسلط دارد متوجه آن است.

۲. تصویب‌کنندگان جزوه متذکر شده‌اند که در مرحلهٔ کنونیِ انقلاب ایران رهبری با بورژوازی و لذا مسئولیت بیشتر با اوست، و حال‌آنکه در مرحلهٔ ضدامپریالیستی نیز رهبری انقلاب نمی‌تواند جز با پرولتاریا باشد، مرحلهٔ ضدامپریالیستی جزئی از انقلاب دموکراتیک نوین است و در این انقلاب رهبری با پرولتاریا است، زیرا بورژوازی در انقلاب ناپیگیر است.

رفقای تصویب‌کنندهٔ جزوه در صفحات ۶۵ و ۷۰ جزوه لزوم به‌دست‌آوردن هژمونی پرولتاریا را متذکر می‌شوند و از مجموعهٔ این مطالب پیداست که رفقای تصویب‌کنندهٔ جزوه دچار سردرگمی در مسائل تئوریک بودند که نه‌فقط ناشی از درک غیردقیق مسائل اجتماعی بلکه درعین‌حال به‌خاطر موجه‌کردن خطای رهبری حزب در ۲۸ مرداد و تبرئه‌جویی از این خطا بوده است و به‌ویژه به قصدِ این تبرئه‌جویی است که جزوهٔ ۲۸ مرداد متضمن یک‌سلسله تفسیرات غلط از حوادث و شامل لحن نادرستی درمورد آن عده از اعضای حزب است که فقدان هرگونه تحرک رهبری را در قبال خطای ۲۸ مرداد انتقاد می‌کردند. به‌هرصورت محتوای عینی جزوهٔ ۲۸ مرداد از جهت تعریف مسئلهٔ رهبری انقلاب متضمن انحراف اپورتونیستی راست است. اکثریت هیئت اجراییه خطای جزوهٔ ۲۸ مرداد را خیلی دیر تصحیح کرده و با لجاج تمام از آن مدافعه نمود. این روش لجاج اکثریت هیئت اجراییه در موضع نادرست خود قابل‌انتقاد است.

روش تـدارک این جـزوه نیز قابل ایراد اسـت، زیرا بجا بود کـه تصمیم به تدارک این جزوه در جلسـه طرح شـود و خطوط کلی آن پس از بحث معین گردد. تدارک این جزوه در خارج از جلسـه از طرفِ دو تن رفقای هیئـت اجراییه به یکی از رفقا واگذار گردیده است.

۳. دربارهٔ نشریهٔ تعلیماتی شمارهٔ ۴۴

در شـمارهٔ ۴۴ مسـائل حزبی مـورخ ۱۸ فروردیـن ۱۳۳۳ رفیق کیانـوری مقاله‌ای تحت عنوان خطوط اساسـی همکاری حزب ما با سـازمان‌های بورژوازی منتشـر نموده اسـت. در صفحـهٔ ۸-۹ این مقاله چنیـن می‌خوانیم:

> بـرای بعضی از رفقا ایـن توهم پیش آمد که گویا چون مـا هنوز در مرحلهٔ اول انقلاب یعنی مرحلهٔ انقلاب ضدامپریالیسـتی هستیم، رهبری جنبش ضدامپریالیسـتی باید به دسـت بورژوازی ملی باشـد و بعضی اشتباهات خـود را می‌خواهنـد با این حکم توجیـه کنند. این موضوع درسـت به نظر نمی‌رسـد. در مرحلهٔ اول انقلاب ضدامپریالیسـتی رهبری بورژوازی ملی جبـری نیسـت و در صورت رشـد آگاهـی سیاسـی و آمادگی تشـکیلاتی پرولتاریا ممکن اسـت رهبری از دسـت بـورژوازی ملی خارج شـود و به دسـت پرولتاریا بیفتد. به‌طورکلی کوشـش پرولتاریا نیز در این راه اسـت. بعضـی از رفقـا نمونهٔ چیـن را مثـال می‌زنند و ادعـا می‌کنند کـه گویا در مرحلهٔ اول انقلاب چین یعنی سـال‌های ۱۹۲۴-۱۹۲۷ رهبری در دسـت بـورژوازی ملـی بوده اسـت و پـس از خیانت بـورژوازی ملی بـه انقلاب رهبـری به دسـت طبقـهٔ کارگـر انتقال یافتـه. این نظر درسـت نیسـت. در مطبوعـات مارکسیسـتی دربـارهٔ انقـلاب چین شـواهد متعـددی علیه این نظر می‌تـوان یافت. واقعیت چنین اسـت کـه در این سـال‌ها در یک دوره طبقهٔ کارگر رهبری سیاسی و واقعی جنبش را در دست داشت و بورژوازی ملـی زیر رهبـری طبقهٔ کارگـر در جنبش اسـتقلال ملی شـرکت می‌کرد و بـورژوازی ملی برای به‌دسـت‌گرفتن رهبری تلاش زیاد می‌کـرد و بالاخره توانسـت آن را بـه دسـت آورد، و در ایـن انتقـالِ رهبری مسـئولیت بزرگی متوجه حزب کمونیسـت چین و رهبری آن زمان اسـت که چن دوسـیو در

رهبری آن قرار داشت و دارای تمایلات تسلیم‌طلبانه بودند و لزوم هژمونی طبقهٔ کارگر را در انقلاب ضدامپریالیستی نفی می‌کردند. چن دوسیو به مناسبت همین انحراف از حزب اخراج گردید.

با آنکه رفیق کیانوری کوشیده تا احکام غلط جزوهٔ ۲۸ مرداد را درمورد مرحلهٔ انقلاب و رهبری آن اصلاح کند و درواقع نیز مطلب را به نحو نسبتاً صحیح مطرح ساخته، ولی موفق نشده است مسئلهٔ مرحلهٔ انقلاب و مسئلهٔ رهبری انقلاب را بدون ابهام و به طرز مقتضی بیان دارد. به‌علاوه از جهت محتوای جزوه و شکل انتشار آن ایرادات زیرین وارد است:

۱. اتهام چن دوسیو به رفقای تصویب‌کنندهٔ جزوهٔ ۲۸ مرداد که منکر لزوم احراز هژمونی پرولتاریا نیستند (رجوع شود به صفحات ۶۵ و ۷۰ جزوه) هم از لحاظِ محتوای خود و هم از لحاظِ اخلاقیْ عملی است نادرست، و منجر به تشدید محیط ناسالم عدم اعتماد متقابل در حزب شده است.

۲. با آنکه رفیق کیانوری مفاد نشریهٔ شمارهٔ ۴۴ را با تصویب دبیر حزب به چاپ رسانده است، بااین‌حال ازاین‌جهت که طرز انتشار آن از طریق غیراصولی انجام گرفته و بدون طرح در هیئت اجراییه نشر یافته است عمل رفیق کیانوری درخور انتقاد است.

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

دربارهٔ برخی تصمیمات و اقدامات حادثه‌جویانهٔ رهبری حزب پس از کودتای ۲۸ مرداد

پس از ناکامی جنبش رهایی‌بخش ملی در قبال کودتای ۲۸ مردادْ رهبری حزب در ایران یک‌رشته تصمیماتی اتخاذ نمود و دست به اقداماتی زد که هدف آن جبران این ناکامی و سرنگون‌ساختن رژیم کودتا و تدارک این عمل بود.

این تصمیمات و اقدامات که ناشی از تحلیل نادرست شرایط، دنباله‌روی و تبعیت از تمایلات خودبه‌خودی تودهٔ حزبی، مبتنی بر یک‌سلسله اطلاعات غیردقیق، و محصول پُر بهادادن به قدرت خود بود دارای جنبه‌ای حادثه‌جویانه و در مواردی بلانکیستی است؛ از آن جمله است نقشهٔ اعمال ضربت در ۳۰ مرداد به منظور برانگیختن مردم در شرایطی که حزب به‌جای این نوع اقدامات تعرضی می‌بایست دست به عقب‌نشینی منظم بزند، نقشهٔ اجرای دستبردهای پارتیزانی در شرایطی که برای آن زمینهٔ اجتماعی موجود نبود، خرابکاری در قلعه‌مرغی، تراکت «اعلام خطر» و غیره.

تصمیم به ایراد ضربت در ۳۰ مرداد عملی نشد، دستبردهای پارتیزانی انجام نگرفت، لذا قسمتی از این تصمیمات جامهٔ عمل نپوشید، ولی برخی از آنها مانند خرابکاری در قلعه‌مرغی انجام گرفت و تراکت «اعلام خطر» انتشار یافت و مجموعهٔ این تصمیمات و اقداماتی که شده است لطماتی به حزب وارد ساخت.

حزب تودهٔ ایران یک حزب انقلابی است و بر آن است که اعمال قهر (از قیام و جنگ‌های انقلابی و عملیات پارتیزانی گرفته تا انواع اقدامات لازم دیگر) در صورت تدارک دقیق آن در مواقع معینی از نبرد طبقاتی و جنبش رهایی‌بخش ملی می‌تواند به ضرورت مبرم بدل شود و حزب انقلابی نه‌تنها از اجرای این وظایف مبرم روی برنمی‌تابد، بلکه جسورانه و پس از سنجش کامل با آن روبه‌رو می‌شود. لذا انتقاد حزب از برخی تصمیمات شتاب‌زدهٔ هیئت اجراییهٔ حزب در ایران ناشی از انکار ضرورت اعمال قهر در مواردی که این اعمال قهر به وظیفهٔ مبرم بدل شود نیست، زیرا چنین انکاری در حکم درغلتیدن در رفرمیسم است.

حـزب تـودهٔ ایـران بر آن اسـت کـه وظیفهٔ اساسـی و دائمـی وی متشـکل‌کردن توده‌های وسـیع بر ضد امپریالیسـم و ارتجاع اسـت، و اعمال قهر در مسیر اجرای این وظیفـهٔ اساسـی می‌تواند تنها در مـوارد معینی ضروری شـود.

اعمـال قهر تنها بـا اتکا به تودهٔ وسـیعی کـه از آن پشـتیبانی کننـد و در صورت وجود شـرایط ضروری مسـاعد اجتماعی معقول اسـت و امکان پیروزی را با خود دارد. اعمـال قهری که از پشـتیبانی تودهٔ وسـیع برخوردار نباشـند و تنهـا به اتکای پیشـاهنگ طبقـهٔ کارگـر یعنـی حـزب پرولتاریا انجـام گیـرد در حکم بلانکیسـم و حادثه‌جویی اسـت.

انتقـاد پلنـوم وسـیع کمیتهٔ مرکـزی به رهبـری حزب پـس از کودتـای ۲۸ مرداد همانـا ناشـی از آن اسـت که درواقـع این تصمیمـات بـدون توجه کافی بـه تأمین پایـهٔ توده‌ای وسـیع و به اتـکای حزب طبقهٔ کارگـر اتخاذ می‌شـد و متضمن عامل پُـر بهادادن بـه نیروهای خـود بود.

نمی‌تـوان اسـتفاده از نیروهـای مختلـف اجتماعی و تمـاس با آنهـا و من‌جمله عشـایر را که به دلایل و شـرایط خاصی در مواقعی از زمان ممکن است در جهت منظور جنبـش رهایی‌بخش عمل کنند مردود دانسـت، ولی مذاکـرات پس از ۲۸ مرداد با سـران ایل قشـقایی در جهـت یک‌رشـته تصمیمـات حادثه‌جویانهٔ هیئت اجراییه اتخاذ شـده و با توجه به جریان مشخص این تماس که در گزارش مشروح رفقایی که با سـران قشـقایی وارد تماس شـدند منعکس اسـت، و با توجه به اقدام خرابـکاری در قلعه‌مرغـی که آن هـم به این امر مربوط اسـت، این اقـدام متضمن اشـتباهات جدی بوده است.

مسـئولیت هیئـت اجراییـهٔ حـزب در تهـران درمـورد تصمیمـات و اقدامـات حادثه‌جویانـهٔ موردِ بحث مسـئولیتی اسـت جمعی، زیرا اسـناد و مـدارک موجود روشـن می‌کنـد کـه تصمیمات بـه اتفـاق آرا اتخاذ شـده اسـت.

قطعنامهٔ پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

دربارهٔ کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران پس از بررسی اسناد و مدارک موجود راجع به کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران و علل آن به نتایج زیرین رسید:

۱. مقامات نظامی در ارتش ایران باوجودِ رژیم ارتجاعی که در آن حکم‌فرماست مخصوص طبقه یا ملت خاصی نیست. کادر افسری معمولاً از طبقات و قشرهای مختلف تشکیل شده و راه رسیدن به مقام افسری برای همهٔ خلق‌های ایران باز است. این وضعْ رسوخ افکار مترقی و دموکراتیک را در میان افسران ارتش ایران سهل‌تر نموده است و خود یکی از علل موفقیت‌های حزب تودهٔ ایران در بین ارتش بوده است.

۲. حزب ما پس از کنگرهٔ اول خود به مسئلهٔ فعالیت در میان افسران ارتش توجه نمود و در مدت کوتاهی موفق شد نفوذ قابل‌ملاحظه‌ای در بین افسران یافته، سازمان خاصی مرکب از افسران ارتش تشکیل دهد.

اگرچه گرایش افسران به‌سوی جنبش دموکراتیک سنتی طولانی‌تر از تشکیل حزب تودهٔ ایران دارد، ولی شالودهٔ اساسی این سازمان را حزب تودهٔ ایران ریخت. این سازمان رفته‌رفته توسعه یافت و تبدیل به نیروی مهمی گردید. طی سیزده سال فعالیت این سازمان اعضای آن خدمات گران‌بها و جانبازی‌های بی‌شماری در راه حزب و جنبش خلق‌های ایران کرده‌اند.

سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران به‌حق در زمرهٔ افتخارات حزب ما به شمار می‌آید.

۳. پس از واقعهٔ آذربایجان هیئت اجراییهٔ موقت حزب تصمیمی دربارهٔ انحلال و قطع تماس با سازمان گرفت، گرچه تماس پس از چندی مجدداً برقرار شد و سازمان باز هم در جنب حزب تودهٔ ایران قرار گرفت، ولی پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی لازم می‌بیند در این باره اظهارنظر کند و این تصمیم هیئت اجراییهٔ موقت را تصمیمی نادرست و انحلال‌طلبانه اعلام نماید.

۴. کشف و تلاشی سازمان نظامی حزب تودهٔ ایران (شهریور ۱۳۳۳) لطمه‌ای بس گران به جنبش دموکراتیک کشور به‌طور عام و به حزب تودهٔ ایران به‌طور اخص وارد ساخت.

۵. بدیهی است هجوم وحشیانهٔ ارتجاع به سازمان‌های حزبی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و کوشش دستگاه جاسوسی پلیس و ارتش توأم با شکنجهٔ غیرانسانی به اعضای حزب و سازمان ازجمله عوامل عینی است که در کشف سازمان نظامی مؤثر بوده است. ولی همانا اشتباهات، بی‌احتیاطی‌ها، خطاها و عدم تحرک حزب ما یعنی عوامل ذهنی است که در کشف و تلاشی سازمان افسری عامل تعیین‌کننده به شمار می‌رود.

۶. تمرکز نادرست سازمان نظامی ـ بوروکراسی، متمرکزساختن اسناد و مدارک مربوطه به سازمان در یک جا، اطلاع غیرضروری بعضی از افراد حزب از وجود سازمان نظامی، طرز ناصحیح ثبت و ضبط اسامی اعضای سازمان با نام و نشان و مشخصات ازجمله معایب کار مخفی سازمان نظامی ما بوده است که آن را به مقیاس زیادی گزندپذیر می‌نمود.

۷. گرچه هستهٔ سوءظن دربارهٔ فعالیت سازمانی حزب در میان ارتش از مدتی پیش وجود داشته، ولی همانا لورفتن دبیرخانهٔ سازمان در منزل رفیق شهید مرزوان (پاییز ۱۳۳۰) بود که موجب شد ستاد ارتش بیش‌ازپیش و به‌طور مشخص به وجود سازمان منظم در ارتش و فعالیت حزبی در میان افسران پی بَرَد.

۸. زیاده‌روی و بی‌احتیاطی در انتشار اسناد نظامی به منظور نشان‌دادن قدرت حزبی، نشر مطبوعات به نام مستعار سازمان نظامی و استفاده از افسران برای پخش تراکت و تعلیم عملیات نظامی به عده‌ای از افراد حزبی ازجمله عواملی بود که توجه دستگاه حاکمه را به وجود این سازمان جلب می‌نمود و درنتیجه سازمان در معرض تعقیب قرار می‌گرفت.

۹. پس از ۲۸ مرداد که ستاد ارتش از امکان یک عمل ضدکودتایی نگران بود سازمان نظامی تحت تعقیب شدیدتر درآمد. بازداشت تقریباً یک‌صد نفر افسر و درجه‌دار از طرفِ ستاد ارتش به منظور کشف سازمان بود. حادثهٔ قلعه‌مرغی این سوءظن را تشدید کرد، ولی رهبری حزب، باوجودِ اعلام خطرهایی که می‌شد،

اقدامـات احتیاطـی لازم را بـرای حفظ سـازمان نظامی و به‌طورکلی سـازمان‌های حزبـی نکـرد. پس از آنکـه عباسـی برحسـبِ تصـادف و در اثـر بی‌احتیاطی گیر افتـاد رهبـری حـزب بـاز هـم توجـه بـه اقدامـات احتیاطـی لازم نکـرد و همانـا ایـن بی‌احتیاطی‌هـا و دل‌آسودگی‌هاسـت کـه نقـش قاطـع در گیرافتادن سـازمان نظامی ایفا کرده اسـت.

۱۰. یکـی از اقدامات غلط و کامـلاً خلاف‌احتیاط که منجر بـه لورفتن صورت اسامی و مهم‌ترین اسناد دبیرخانهٔ سازمان نظامی گردید و در دوران پس از گیرافتادن عباسی انجام گرفت عبارت است از بازگرداندن اسناد به دبیرخانهٔ سازمان نظامی.

۱۱. پـس از کشـف اسـامی اعضای سـازمان نظامی، هیئـت اجراییـهٔ حزب در پنهان‌کردن و حفظ افسـران بازداشت‌نشده سـهل‌انگاری نمود و درنتیجه عده‌ای از آنان گرفتار شـدند. پلنوم وسـیع کمیتهٔ مرکزی حـزب تودهٔ ایران این سـهل‌انگاری هیئت اجراییه را تقبیـح می‌نماید.

۱۲. علاوه بر مسـئولیت مشـترک هیئـت اجراییهٔ حـزب تودهٔ ایران و اشـتباهات جمعی رهبری سـازمان نظامی، رفیق جودت به‌عنوان مسـئول و رابط این سـازمان از ایـن لحـاظ مسـئولیت جدی بـه عهده دارد کـه طی ایـن جریان به‌عنـوان عضو هیئـت اجراییهٔ مأمور سـازمان نظامـی ابتکار لازم را بـه خرج نـداده و تصمیمات فـوری را برای پیشـگیری از حوادث اتخـاذ ننمود.

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب
دربارهٔ اختلافات در دستگاه رهبری حزب

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران، پس از بررسی اسناد و مدارک موجود و استماع بیانات اعضای کمیتهٔ مرکزی و اعضای پلنوم، نظر خود را دربارهٔ ارزیابی اختلافات در کمیتهٔ مرکزی و عملیات فراکسیونی در داخل حزب که در فلج‌ساختن حیات حزب نقش مهمی داشته است به شرح زیر اعلام می‌دارد.

ماهیت اختلافات

۱. بررسی اسناد و مدارک موجود و صورت‌جلسات کمیتهٔ مرکزی نشان می‌دهد که در داخل کمیتهٔ مرکزی در مسائل سیاسی و ایدئولوژیک مرزبندی معینی وجود نداشته است و افرادِ وابسته به جهات اختلاف در برخورد با این‌گونه مسائل مواضع متغیری داشته و اکثراً به تصمیمات واحدی نرسیده‌اند.

۲. بررسی موارد مشخص نشان می‌دهد که اختلافات در رهبری حزب ما به‌طور عمده به نحوی از انحا با اشغال مواضع مهم رهبری ارتباط داشته است.

۳. دلایلی که [از سوی] طرفین اختلاف مبنی بر وجود گروه مسلط از طرفی و اپوزیسیون از طرف دیگر (که به‌ترتیب رفقا رادمنش و اسکندری و رفقا کیانوری و قاسمی نمایندگان آنان معرفی شده‌اند) اقامه گردیده است موردِ مطالعهٔ دقیق پلنوم وسیع قرار گرفت. به نظر پلنوم این دلایل قانع‌کننده نیست.

۴. در داخل کمیتهٔ مرکزی دو جهت اختلاف وجود دارد که در مبارزات خود شیوه‌های به‌کلی غیراصولی و ناسالم به کار می‌برند. تهمت، پرونده‌سازی، سوءظن بیجا، عدم رعایت اصولیت تشکیلاتی، ناسازگاری با کلکتیو، تک‌روی، خشونت، لجاج، کین‌توزی، چنین است نمونه‌هایی از این شیوه‌ها.

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی این روش‌های نادرست را شدیداً و قویاً محکوم می‌کند و مجریان آن را به «انتقاد از خود» صریح و بی‌خدشه و رعایت اصول دعوت می‌نماید.

۵. پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی معتقد است که در سال‌های بعد از کنگرهٔ دوم فراکسیونی در داخل حزب به وجود آمده است که در رأس این فراکسیون شرمینی،

عضو سابق کمیتهٔ مرکزی، قرار داشت. رشد و تشکل این فراکسیون یک پروسهٔ تحولی را طی کرده است. شرمینی همیشه داعیهٔ تسلط بر حزب را در مغز خود می‌پروراند و به منظور وصول به هدف موفق شد از شور و حرارت انقلابی جوانان استفاده نماید. چپ‌روی و انقلابی‌نمایی شیوهٔ متداول کار شرمینی بود. رشد فراکسیون شرمینی با اختلافات داخلی کمیتهٔ مرکزی ارتباط مستقیم داشته است. در ادوار مختلف، برحسبِ تغییر صف‌بندی در داخل کمیتهٔ مرکزی، شرمینی این یا آن عضو کمیتهٔ مرکزی را تکیه‌گاه خود قرار داده و به نفع مقاصد خود از جریانات اختلافات داخلی کمیتهٔ مرکزی استفاده می‌کرد. روش هیئت اجراییهٔ حزب درمورد رهبری سازمان جوانان روش اصولی و آموزنده نبود و نه‌تنها موجب منفردشدن شرمینی از افراد سازمان نمی‌شد بلکه شرمینی را به تشدید اقدامات خود تشویق می‌کرد. در دوران اخیر که در درون هیئت اجراییه اختلافات به اوج رسیده، اکثریت هیئت اجراییهٔ شرمینی و فراکسیون او را صریحاً و تلویحاً حمایت می‌کرد و بدین‌ترتیب به بسط فعالیت آن میدان می‌داد. شایان ذکر است که فراکسیون شرمینی در اثر بسط حوادث با شکست مواجه شد و به‌ویژه آن عده از رفقای جوان که مدتی است از ماهیت فعالیت فراکسیونی شرمینی بی‌خبر بوده و با آن همکاری می‌کردند برای افشای این فراکسیون و انحلال کامل آن فعالیت مؤثری کردند. نباید شرمینی و فعالیت فراکسیونی او را با این رفقا مخلوط کرد.

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی فعالیت فراکسیونی شرمینی را که به حزب ما زیان رساند شدیداً محکوم می‌کند و روش نادرست رهبری حزب و مخصوصاً اکثریت هیئت اجراییه را در قبال آن تقبیح می‌نماید.

علل بروز اختلافات و توسعهٔ آن

الف) اختلافات در داخل رهبری حزب ما قبل از هر چیز نتیجهٔ نفوذ ایدئولوژی خرده‌بورژوایی به‌جای ایدئولوژی پرولتاری در اسلوب مبارزات درون‌حزبی است.

ب) دستگاه رهبری بر اثر ضعف کیفی یعنی سطح نازل تئوریک و ضعف کاراکتر انقلابی خود درمجموع نه‌تنها قادر به حل اختلافات نبوده بلکه غالباً آن را تشدید کرده است.

ج) فقدان دموکراسی داخل‌حزبی مانع دخالت توده‌های حزبی در حل اختلافات گردیده است. پلنوم معتقد است که اگر دموکراسی در حزب حاکم بود، این اختلافات در صورت تظاهر با دخالت توده‌های حزبی در نطفه خفه می‌شد.

قطعنامهٔ پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

دربارهٔ راه خروج از بحران

بحران بزرگی حزب ما را فراگرفته است. یافتن بهترین راه ممکنِ خروج از آن برای تجدید حیات حزب و گسترش نهضت مهم‌ترین وظیفهٔ دستگاه رهبری و اعضا می‌باشد. این بحران قبل از هر چیز نتیجهٔ اشتباهات بزرگ گذشته و به‌خصوص نتیجهٔ شکست‌های فاحشی است که در آن اشتباهات و نقایص کار رهبری حزب نقش عمده‌ای داشته است. در این بحران ضعف دستگاه رهبری، اختلافات غیراصولی موجود در آن، عدم رعایت اصل مرکزیت دموکراتیک و شیوهٔ رهبری جمعی و تسلط اسلوب‌های خرده‌بورژوازی در کار نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران پس از بحث و تحلیل این بحران:

۱. تمام افراد حزبی و ارگان‌های رهبری را به رعایت دقیق و جدی اصول لنینیستی تشکیلاتی حزب طبقهٔ کارگر دعوت نموده، به‌کاربردن شیوه‌ها و اسلوب‌های پرولتاری را به‌جای روش‌های خرده‌بورژوازی لازم می‌شمارد.

۲. هرگونه فراکسیونیسم، دسته‌بندی و عملیات گروهی را شدیداً محکوم نموده، تمام افراد حزبی، کادرها و افراد رهبری را به مبارزهٔ جدی علیه آن موظف می‌سازد.

۳. با توجه به فقدان دموکراسی داخل‌حزبی، عدم کنترل جدی ارگان‌های بالا از پایین و با درنظرگرفتن شیوه‌های غلطی که در حزب ما به‌طورکلی و در سال‌های اخیر به‌طور اخص از طرفِ کمیتهٔ مرکزی برای سرکوب انتقاد در ارگان‌های حزبی به کار برده می‌شد بسط کامل دموکراسی داخل حزب با توجه به شرایط مشخص مبارزه را جزو وظایف اساسی کمیتهٔ مرکزی قرار می‌دهد و پیش‌گرفتن بهترین شیوه‌های استقرار کنترل ارگان‌های بالا از پایین و رعایت اصل گزارش‌دهی را توصیه می‌نماید.

۴. سهل‌انگاری در رسیدگی به پرونده‌ها و شکایات مربوط به افراد دستگاه رهبری، به‌خصوص اعضای کمیتهٔ مرکزی، را به‌شدت تقبیح می‌کند و از هیئت اجراییه می‌طلبد در آینده در صورت بروز شکایات و موارد تخلف و گناه افراد

رهبری و هر عضو حزب، بدون تأخیر دقیقاً رسیدگی نموده، در مجازاتْ تمام اصول تشکیلاتی و حزبی را قویاً رعایت نماید.

۵. یک بار برای همیشه از تمام افراد رهبری به‌خصوص اعضای کمیتهٔ مرکزی جداً طلب می‌کند از ادامهٔ جدل و مناقشه در پرونده‌های گذشته تا کنگرهٔ سوم خودداری شود. هیئت اجراییه موظف است ناقضین این اصل را شدیداً متناسب با موازین تشکیلاتی تنبیه نماید.

۶. با درنظرگرفتن ضعف دستگاه رهبری و عدم تغییر آن بعد از کنگرهٔ دوم حزب و با توجه به نقشی که همین ضعف در اشتباهات گذشته، شکست نهضت و تشدید اختلافات داشته است به کمیتهٔ مرکزی توصیه می‌کند هئیت اجراییهٔ منتخب در پلنوم وسیع را بپذیرد.

هیئت اجراییه علاوه بر رهبری حزب در داخل و خارج کشور موظف می‌شود در موارد زیرین توجه خاصی مبذول دارد:

الف) تدارک تشکیل سومین کنگرهٔ حزب حداکثر تا دو سال

ب) آماده‌کردن و تربیت سیستماتیک کادرها، به‌ویژه کادرهای کارگری

ج) اعزام رهبران و کادرها طبق احتیاجات حزب به ایران

د) تلاش برای یافتن بهترین طرق ارتباط و رهبری حزب در کشور

هـ) رسیدگی و سازماندهی به امور رفقای حزبی مقیم خارج از ایران

و) حفظ و تحکیم ارتباط بین‌الملل حزب و کنترل کار کادرهایی که در سازمان‌های مربوطه کار می‌کنند

ز) اجرای تصمیمات و قطعنامه‌های مصوبه

۷. برای انجام بهترین همکاری کادرها با هیئت اجراییه و کمک نزدیک‌تر و منظم‌تر در رهبری حزب پیشنهاد می‌کند پانزده نفر به تعداد اعضای پلنوم کمیتهٔ مرکزی به نام ناظر اضافه شود (از آن پنج پست برای رفقای ایران خالی گذاشته شود).

۸. هیئت اجراییه را در مقابل پلنوم‌های منظم مسئول می‌داند که بایستی هر چهار ماه یک بار با شرکت افراد کمیتهٔ مرکزی، کاندیداها و اعضای مشاور تشکیل جلسه دهد. این پلنوم‌ها کار و فعالیت هیئت اجراییه را بین دو پلنوم بررسی کرده، خط‌مشی آن را معین خواهند کرد.

۹. با درنظرگرفتن شرایط موجود در کمیتهٔ مرکزی توصیه می‌کند نام دبیرکلی حذف و به‌جای آن کلکتیوی مرکب از سه نفر از اعضای هیئت اجراییه به نام هیئت دبیران ایجاد شود. به یکی از دبیران عنوان دبیر اول داده شود. در هر امری دو دبیر نظارت داشته و هر سندی را دو دبیر امضا کنند که یکی از آن دو دبیر دبیرِ اول است.

۱۰. هر سال یک بار تا تشکیل کنگره پلنوم وسیعی تشکیل شود.

گزارش عمومی کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی

رفقای ارجمند! گزارشی که از جانب کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران به سمع شما می‌رسد طولانی نخواهد بود. علت آن است که ما وظیفهٔ اساسی این پلنوم را نجات حزب از بحران می‌شماریم و ترجیح می‌دهیم که پلنوم به‌ویژه توجه اساسی خود را به تحلیل از گذشته و روشن‌کردن راه آینده معطوف کند، و ازآنجاکه در این زمینه طرح‌های کمیتهٔ مرکزی در اختیار رفقا گذارده شده و در اطراف تصویب این طرح‌ها صحبت خواهد شد تکرار آن مسائل را در یک گزارش عمومی زاید شمردیم. صرفه‌جویی در وقت را نیز به‌مثابهٔ دلیلی باید افزود، زیرا برنامهٔ پلنوم وسیع ما سنگین است و ما باید بتوانیم در عرض دوازده روز این برنامه را کامیابانه به پایان رسانیم.

سخنی چند دربارهٔ اوضاع جهان

خصوصیت عصر ما خروج سوسیالیسم از چارچوب یک کشور تنها و تبدیل آن به یک سیستم اقتصاد جهانی است. سوسیالیسم طی یک‌سوم قرن رجحان خود را به سیستم اقتصاد سرمایه‌داری ثابت نموده و به یک سیستم اقتصاد جهانی تبدیل گردیده است. علاوه بر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم اکنون منطقهٔ پهناوری از کشورهای صلح‌طلب پدید آمده و تعداد کثیری از کشورها در راه دفاع از صلح و همزیستی گام برمی‌دارند. با پیروزی انقلاب اکتبر عصر انقلاب کشورهای مستعمره و وابسته آغاز شد. انقلاب در این کشورها به جزئی از انقلاب پرولتاریایی جهانی تبدیل گردید. پس از جنگ دوم جهانی جنبش نجات‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته وارد مرحلهٔ جدید شده، عده‌ای از کشورهای اروپا و آسیا آزاد شدند. پیروزی انقلاب در کشور پهناور چین نمونهٔ درخشانی برای کلیهٔ کشورهای مستعمره و وابسته بود. جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسته بیش‌ازپیش اوج گرفت.

ملی‌شدن شرکت کانال سوئز، یعنی ترعه‌ای که یکی از پایگاه‌های عمدهٔ سلطهٔ امپریالیست‌ها بود، موقعیت امپریالیسم به‌ویژه موقعیت امپریالیست‌های انگلیس و آمریکا و فرانسه را در خاورِ میانه و نزدیک بیش‌ازپیش متزلزل ساخت.

قـدرت دائم‌التزایـد اردوگاه صلـح و دموکراسـی و سوسیالیسـم کـه در رأس آن اتحـاد جماهیر شـوروی و جمهوری تـوده‌ای چین قـرار دارند تکیه‌گاه و پشـتیبان مقتـدری بـرای کشـورهای مسـتعمره و وابسـته در مبـارزهٔ نجات‌بخش آنهـا علیه امپریالیسـم و ارتجاع اسـت. تجربه نشـان داده اسـت که جنبش‌های نجات‌بخش ملی در کشورهای مستعمره و وابسـته هرقدر بیشتر از این تکیه‌گاه استفاده نمایند، موفقیتشـان بیشـتر و سـریع‌تر خواهد بود.

وجود اتحاد شـوروی و جمهوری چین و سایر کشـورهای اردوگاه سوسیالیستی کـه از سیاسـت صلح جهانی و اسـتقلال ملی و همزیسـتی مسـالمت‌آمیز مدافعه می‌نمایند و همواره آمادهٔ کمک بی‌دریغ و بدون قیدوشـرط به کشـورهای کم‌رشـد هسـتند مانع مهمی در برابر سیاسـت جنگ و تجاوزی اسـت که امپریالیست‌ها به رهبری امپریالیسـم آمریکا تعقیب می‌کنند.

بلـوک جنگـی آتلانتیـک شـمالی، پایگاه‌هـای جنگی کـه امپریالیسـت‌ها و در درجهٔ اول امپریالیسم آمریکا در حول اتحاد جماهیر شوروی و ممالک دموکراسی تـوده‌ای ایجاد نموده‌انـد، بودجهٔ هنگفتـی که کنگـرهٔ آمریکا برای تـدارک جنگ و همچنین اقدامات خرابکارانه و حمایت از خائنین و گروه‌های ضدانقلابی تصویب کرده اسـت، رد پیشـنهادهای اتحاد جماهیر شـوروی دربارهٔ خلع سلاح به منظور تخفیف وخامـت بین‌المللی از طرفِ امپریالیسـت‌ها نمودارهای فصیح سیاسـت جنگ‌طلبانهٔ امپریالیسـت‌ها و در درجهٔ اول امپریالیسـم آمریکا علیه اردوگاه صلح و دموکراسـی و سوسیالیسم است.

جنبـش ضدانقلابـی در مجارسـتان کـه هدفـش برانداختـن حکومـت تـوده‌ای مجارسـتان و مسـلط‌کردن مجـدد مالکیـن و سـرمایه‌داران و اسـتقرار دیکتاتوری فاشیسـتی بوده اسـت اقدامی بود که در دنبالهٔ تصمیمات شورای آتلانتیک شمالی صورت گرفته اسـت.

اشـتباهات رهبران سابق مجارسـتان در زمینهٔ مسـائل اقتصادی و در انحراف از اصل دموکراسـی سوسیالیسـتی در حزب و دولت، نقض قانونیت سوسیالیستی از طرفـی و فعالیت مخـرب منحرفین در داخـل حزب از طرف دیگـر به ضدانقلاب زمینـهٔ مسـاعدی داد تـا بتواند در زیر شـعار اصلاح اشـتباهات گذشـته قشـرهای

مـردم را به‌ویـژه در شـهرها بـه جانـبِ خود جلـب کند. اگـر اتحاد شـوروی طبق تقاضـای دولت انقلابـی کارگری و دهقانی مجارسـتان برای سـرکوب ضدانقلاب بـه کمک وی نمی‌شـتافت، نظام خلقی این کشـور سـرنگون شـده و پایـگاه نوین تجاوزکارانـه‌ای در مرکـز اروپـا پدید می‌آمـد، به همین سـبب ما این اقـدام اتحاد شـوروی را اقدامی ضروری و به نفع زحمت‌کشـان مجارسـتان و به سـود صلح و دموکراسـی و سوسیالیسـم می‌دانیم.

امپریالیسـم برای اینکه موقعیت خود را در کشـورهای مسـتعمره و وابسته حفظ نماید عـلاوه بر بلوک تهاجمی آتلانتیک شـمالی بـه بهانهٔ خطر موهوم کمونیسـم دسـت به ایجـاد بلوک‌های نظامی جنوب شـرقی آسـیا و بغـداد زده اسـت و انواع قراردادهای نظامی یک‌طرفه را به کشـورهای تحت نفوذ خود تحمیل کرده اسـت.

امپریالیسم آمریکا به‌مثابهٔ ژاندارم ارتجاع بین‌المللی در کلیهٔ قراردادهای تهاجمی از آتلانتیـک شـمالی تا جنوب شـرقی آسـیا نقش رهبری‌کننـده را ایفـا می‌نماید و همانا اجرای این نقش شـوم اسـت که بیش‌ازپیش خشـم و نفرت همگانی را علیه امپریالیسـم آمریکا برمی‌انگیزد و حوادث اخیر تایـوان ([جمهوری] فرمز) نمودار روشنی از چنین خشـم و نفرت همگانی است.

امپریالیسـت‌ها با تحمیل پیمـان بغداد می‌کوشـند بین کشـورهای خاورمیانه و خـاور نزدیـک تفرقـه اندازند و بـا تحمیل پیمان جنوب شـرقی آسـیا بیـن ممالک جنوب خاوری آسـیا تخـم نفاق می‌افشـانند.

بـر اثـر شکسـت امپریالیسـت‌های انگلیـس و فرانسـه در مصر، در تناسـب قوا در خاورمیانـه و خـاور نزدیـک تغییر عمـده‌ای روی داد. گـروه انگلیس و فرانسـه بیش‌ازپیـش از صحنـهٔ خاورمیانـه و خـاور نزدیـک دور می‌شـوند. آییـن آیزنهاور تطبیق سیاسـت خارجی اسـتعمارطلبانهٔ آمریکا با شـرایط جدیدی اسـت که پس از شکسـت انگلیـس و فرانسـه و اسـرائیل در خاورمیانه پیش آمده اسـت.

هدف عمدهٔ آیین آیزنهاور اشـغال نظامی خاورمیانه و خاور نزدیک و بسط نفوذ خود در این ناحیه اسـت. چرا آمریکا این‌همه به خاورمیانه و خاور نزدیک اهمیت می‌گـذارد؟ زیـرا خاورمیانـه و خـاور نزدیـک، علاوه بـر موقعیت سوق‌الجیشـی،

دوسوّم منابع نفتی جهان سرمایه‌داری را در بر دارد. هدف دیگر آیزنهاور گرفتن جای انگلیس و فرانسه در خاورمیانه و خاور نزدیک است.

امپریالیسم آمریکا تمام اقدامات خود را در زیر پردهٔ مبارزه با خطر موهوم کمونیسم پوشیده می‌دارد و حال‌آنکه تجربهٔ مصر به تمام شرق عملاً ثابت نموده است که کشورهای اردوگاه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم با استواری تمام از آزادی و استقلال ملل مزبور مدافعه می‌کنند. حوادث اخیر در عراق و اردن نشان داد که امپریالیست‌ها برای استقرار تسلط خود دست به چه توطئه‌های خونینی علیه خلق و آزادی و استقلال او می‌زنند.

دوران بین دو پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ما دوران رشد شگرف نهضت جهانی پرولتاری است. در این دوران تشکیل کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی و کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست چین را باید به‌مثابهٔ دو واقعه‌ای که تأثیر عظیمی در رشد این نهضت و به‌طورکلی رشد نهضت دموکراتیک جهانی داشته و دارد ذکر نمود.

کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی مراعات اکید موازین لنینی رهبری حزب و دولت و اصل همکاری جمعی [و] مبارزه با کیش شخص‌پرستی را تصریح نمود. مسائلی مانند اشکال متعدد سیر از سرمایه‌داری به سوسیالیسم و امکان سیر مسالمت‌آمیز به سوسیالیسم در شرایط معین تاریخی و اینکه جنگْ ناگزیریِ تقدیرآمیز خود را در دوران ما از دست داده است از مسائل تئوریک مهمی است که در کنگرهٔ بیستم طرح و حل شده است.

آموزش و مطالعهٔ تعالیم کنگرهٔ بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی برای حزب ما ضروری و گران‌بها است. این تعالیم و همچنین تعالیم کنگرهٔ هشتم حزب کمونیست چین درمورد نبرد با سوبژکتیویسم و اصلاح اسلوب کار باید مورد توجه عمیق حزب ما قرار گیرد. سیاست لنینی صلح و دفاع از استقلال ملل سیاستی است که دولت اتحاد شوروی از همان روزهای اول تأسیس خود اجرا نموده است. هر روز که می‌گذرد این سیاست جان‌بخشی خود را طی نمونه‌های فراوانی بیش‌ازپیش ثابت می‌کند. سیاست اتحاد شوروی و جمهوری توده‌ای چین و همهٔ کشورهای اردوگاه سوسیالیسم همراه سیاست صلح‌دوستانهٔ

کشورهای منطقهٔ صلح و جنبش مقتدر صلح جهان بزرگ‌ترین مانع در برابر توطئهٔ خونینی است که امپریالیست‌ها در تدارک آنند و می‌خواهند جهان را به جنگ اتمی بکشانند.

سخنی چند دربارهٔ ایران

پس از جنگ دوم جهانی و به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب خلق ششصدمیلیونی چینْ امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس بازارها و منابع طبیعی و انسانی بزرگی را در اروپای شرقی و آسیا از دست داده‌اند.

از طرفی تنگ‌ترشدن میدان عمل امپریالیست‌ها باعث شد تضاد مابین آنها بر سر غارت هرچه بیشتر کشورهای باقیمانده، بر سر گرفتن ابتکار در این کشورها و بر سر بیرون‌کردن رقیب یا رقبای دیگر از این کشورها عمیق و عمیق‌تر گردد و از طرف دیگر افزایش فشار امپریالیست‌ها در این کشورها واکنش شدیدی را برانگیخت. این عامل همراه رشد آگاهی همگانی ملت‌ها موجب شد که مبارزهٔ ضدامپریالیستی در این کشورها قشرهای وسیع‌تری را در بر گیرد.

قوت‌گرفتن جنبش نجات‌بخش ملی در کشور ما در سال‌های ۱۳۲۹-۱۳۳۲ که در مبارزه برای ملی‌کردن صنایع نفت سراسری کشور تجلی نمود معلول همین تغییراتی است که در تناسب قوا در صحنهٔ داخلی و بین‌المللی روی داده است.

هدف مشخصهٔ این دوران بسط جنبش ضدامپریالیستی به قشرهایی وسیع از بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی شهر است که به‌ویژه در مبارزه برای ملی‌کردن نفت نقش مهمی داشته‌اند. این دوران دورانی است پر از حوادث مهم مانند تصویب قانون ملی‌شدن صنایع نفت، روی کار آمدن حکومت دکتر مصدق، خلع ید شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، قطع رابطه با انگلستان و اخراج کارکنان انگلیسی از ایران، اجرای قانون ملی‌شدن نفت، قیام مردم در ۳۰ تیر برای درهم‌شکستن کودتای قوام، رفراندوم عظیم دومیلیونی، کودتای ۲۵ مرداد و فرار شاه. ما دربارهٔ ارزیابی برخی از این حوادث در قطعنامه‌های خود فرمول‌بندی‌هایی برای قضاوت رفقا به دست داده‌ایم و لذا از بسط کلام در اینجا خودداری می‌ورزیم.

در ۲۸ مـرداد ۱۳۳۲ بـا مداخلـهٔ مسـتقیم امپریالیسـت‌های آمریـکا و انگلیس ارتجاعی‌تریـن جناح هیئت حاکمه کودتا کرد کـه در نتیجهٔ آن دولت دکتر مصدق سـقوط نمود و دولت زاهدی بـه خلق ما تحمیـل گردید.

کودتای ۲۸ مرداد سـیاه‌ترین جناح هیئت حاکمه را بر کشـور ما مسلط ساخت [و] علی‌رغـم ارادهٔ خلـق مـا بـه کلیـهٔ پیروزی‌هایـی که در طـی چند سـال مبارزه نصیـب میهن ما شـده بود قلم بطلان کشـید.

هـدف کودتای ۲۸ مرداد سـرکوب جنبش نجات‌بخش خلق مـا و در درجهٔ اول تارومارکردن حزب تودهٔ ایران و لغو عملـی قانون ملی‌کردن نفت و قانون نُه‌ماده‌ای نفت و تأمین تسـلط مجـدد انحصارهای امپریالیسـتی بر روی منابع نفتی کشـور ما و تسـلط کامل اقتصادی بـر ایران و الحاق ایـران به زنجیـر پیمان‌های تهاجمی امپریالیسـتی و تبدیـل ایـران بـه پایـگاه تجاوز علیـه اتحاد شـوروی و کشـورهای دموکراسـی توده‌ای بوده است.

رژیـم کودتا هـزاران تن از مبارزان ضداسـتعمار را به زندان‌ها و شـکنجه‌گاه‌ها و تبعیدگاه‌هـا روانه سـاخته، ده‌ها نفـر را تیرباران نمـود. به کوچک‌تریـن مقاومت و اعتراض با حبس و شـکنجه و تیرباران پاسـخ داد.

در ۲۹ اسـفندماه ۱۳۲۹ مجلـس ایـران تحت فشـار جنبـش رهایی‌بخش خلق مـا قانون ملی‌شـدن نفت سراسـری کشـور را تصویب نمـود. امتیاز شـرکت نفت ایران و انگلیس لغو و تمام امور اکتشـافات و اسـتخراج و تصفیه و غیره به شـرکتی دولتـی به نام «شـرکت ملی نفـت ایران» واگذار شـد.

۵۰ سـال شـرکت سـابق نفت ایـران و انگلیـس از منابع نفتـی ناحیـهٔ بزرگی از جنـوب ایـران بهره‌بـرداری نمود. سـود خالـص این شـرکت در این مـدت بالغ بر یک میلیـارد لیره بوده اسـت. از ایـن مبلغ حـدود ۱۱۰ میلیون لیـره در تمام مدت ۵۰ سـال عاید ایران شـده اسـت.

دولـت کودتـا موازی بـا کشـتار دسـته‌جمعی و حبس و شـکنجهٔ میهن‌پرسـتان بـه اسـتقرار مجـدد روابـط سیاسـی بـا انگلسـتان و تسـلیم بلاشـرط بـه امیـال انحصارهـای نفتـی دسـت زد.

امپریالیست‌ها پس از مبارزهٔ طولانی بر سر تصاحب منابع نفتی ایران با هم از در سازش درآمدند. منابع نفت مورد امتیاز شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را بین خود تقسیم کردند. کنسرسیوم بین‌المللی نفت را از پنج شرکت بزرگ آمریکا وابسته به گروه‌های راکفلر، مورگان، ملون و شرکت نفت ایران و انگلیس و شرکت «رویال داچ» و کمپانی «فرانس دو پترول» در لندن تشکیل دادند. کنسرسیوم بین‌المللی مزبور سهام شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را به نسبت ۴۰ درصد به شرکت‌های آمریکایی و ۴۰ درصد به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس و چهارده درصد به شرکت «رویال داچ» و چهار درصد به کمپانی «فرانس دو پترول» بین خود تقسیم کردند.

شرکت سابق نفت ایران و انگلیس بابت قیمت ۶۰ درصد از سهام سابق خود ۶۰۰ میلیون دلار به‌عنوان سرقفلی دریافت نمود. مبلغ مزبور طبق سازش قبلی بین شرکت‌های عضو کنسرسیوم از طریق ارزان‌فروختن نفت ایران به شرکت نفت ایران و انگلیس تأمین می‌شود. به‌این‌ترتیب شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و هلند و فرانسه بدون هیچ سرمایه‌گذاری صاحب سهامی در نفت ما می‌گردند.

قرارداد به‌اصطلاح «فروش نفت» با ایران در نوع خود از لحاظِ گستاخی در غارتگری بی‌نظیر است.

به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس پس از نیم قرن غارت منابع نفتی ما ۷۰ میلیون لیره بابت استهلاک بهای تأسیسات نفتی خوزستان و ده میلیون لیره بابت استهلاک بهای پالایشگاه کرمانشاه پرداخت شد و در ازای آن، به‌طوری‌که رئیس هیئت نمایندگی کنسرسیوم در روزهای انعقاد قرارداد گفته است، پلاکی بر روی ماشین‌های مؤسسات نفت ایران نصب می‌شود حاکی از اینکه این اموال متعلق به ایران است.

به شرکت سابق نفت ایران و انگلیس ۷۶ میلیون لیره بابت خساراتی که گویا به این شرکت در نتیجهٔ تعطیلی مؤسسات نفت در ایران وارد گردید پرداخت می‌شود. نمایندگان انگلستان در وصول غرامت مزبور لجاج خاصی از خود نشان دادند و بارها تأکید نمودند که وصول این مبلغ از لحاظِ «حفظ حیثیت» امپراتوری

انگلستان است تا کشورهای دیگر صاحب نفت از سرنوشت ایران عبرت گرفته و در هیچ موردی جسارت نورزند که به ملی‌کردن منابع نفت خود اقدام نمایند.

حوزهٔ امتیاز نفت در قرارداد سابق ۱۶۹۰۰۰ کیلومتر مربع بود، ولی در قرارداد جدید حوزهٔ عملیات کنسرسیوم به ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر مربع بالغ می‌گردد.

اکنون سه سال از امضای قرارداد به‌اصطلاح فروش نفت می‌گذرد. در این مدت، بر طبق ارقامی که [علی‌اصغر] ناصر، وزیر دارایی دکتر اقبال، در هشتم خرداد ۱۳۳۶ به مجلس سنا تسلیم داشته است، تنها ۱۰۰ میلیون لیره از عایدات نفت از کنسرسیوم به ایران پرداخت شده است و بخش معتنابهی از این مبلغ صرف مخارجی شده است که طبق قرارداد با کنسرسیوم بر عهدهٔ شرکت ملی نفت ایران گذارده شده است.

پس از استقرار سلطهٔ کنسرسیوم وضع کارگران و کارمندان ایرانی در صنایع نفت جنوب بیش‌ازپیش به وخامت گرایید. از زمانی که کنسرسیوم در صنایع نفت جنوب شروع به فعالیت نمود تاکنون بیش از ۳۰ هزار کارگر ایرانی بیکار شده و در پی جست‌وجوی کار مجبور به مهاجرت از ایران گردیده‌اند.

دولت زاهدی صنایع نفت ایران را با شرایط بدتر از پیش دوباره به انحصارهای خارجی تسلیم داشت و دولت علا علی‌رغم منویات مردم ایران، که طرفدار سیاست صلح و همزیستی و عدم شرکت در بلوک‌ها و پیمان‌های تجاوزکارانه است و سال‌ها در این جهت مبارزه کرده است، الحاق ایران را به قرارداد تهاجمی بغداد عملی نمود.

چه منافع مشترکی میهن ما با امپریالیست‌های انگلستان و آمریکا که صدها میلیون نفوس بشری ازآن‌جمله بیست میلیون ساکنین میهن ما را غارت می‌کند می‌تواند داشته باشد؟

حلقه‌ای که ایران و ترکیه و عراق و پاکستان را در زیر حمایت امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس به هم زنجیر می‌کند منافع مشترک ملل این کشورها نیست. شرکت این کشورها در این پیمان واحد ازآن‌جهت است که هیئت حاکمهٔ آنها که موقعیت خود را متزلزل می‌بینند در این بلوک‌های جنگی پناهگاهی برای

حفـظ خویش یافته‌اند تا هـم موقعیت متزلزل خود را به کمک امپریالیسـم آمریکا و انگلیـس تحکیـم نمایند و هم منافـع اربابـان جنگ‌طلب را در صحنهٔ سیاسـت جهانـی تأمین کنند.

کشـور ما با الحاق به قرارداد بغداد دوسـتی بسیاری از کشـورها را از دست داده است. مطبوعات هندوستان، مصر، سوریه و اندونزی همواره سیاست دولت ایران را مورد انتقاد قرار داده و به‌حق می‌نویسـند که دولت ایران با الحاق به پیمان بغداد اعلامیهٔ باندونگ را که خود یکی از امضاکنندگان آن اسـت نقض کرده است.

بـا الحاق بـه قرارداد بغـداد زمامـداران ایرانی علنـاً عملی خصمانـه علیه اتحاد جماهیر شوروی، همسـایهٔ بزرگ و دوست خلق ما که از آغاز تأسیس خود پیوسته از آزادی و اسـتقلال کشـور ما دفاع نموده اسـت، مرتکب شده‌اند.

بـا آنکه بنا به اعتـراف محافل حاکمـهٔ ایـران موافقت‌نامه‌های سـرحدی و مالی که اخیـراً بین ایـران و اتحاد شـوروی به امضا رسـید کلیهٔ سـوءتعهدات موجود را از بیـن برد، مع‌ذلک ایـن هیئت حاکمه علی‌رغـم تمایلات خلق مـا به‌جای اینکه در همسـایگی شوروی سیاسـت صلح و همزیسـتی مسـالمت‌آمیز را تعقیب کند کشـور را به سـربازخانه‌ای برای امپریالیسـم آمریکا و انگلسـتان تبدیـل نمود و در راه جنـگ گام برمی‌دارد.

امپریالیسـم آمریـکا اکنـون در کمیسـیون به‌اصطـلاح مبـارزه بـا خرابـکاری و کمیسـیون‌های اقتصـادی و جنگـی پیمان بغداد شـرکت می‌کند. پس از شکسـت انگلسـتان در مصر و اعـلام آیین آیزنهاوژ آمریکا جای انگلسـتان را حتی در بلوک بغداد اشـغال کرده، عملاً رهبـری این بلوک تهاجمی را ماننـد بلوک‌های تهاجمی دیگر در دسـت می‌گیرد.

زیـان الحـاق بـه قـرارداد بغـداد در مرحلهٔ نخسـتین متوجـه میهن ماسـت. این قـرارداد عـلاوه بر اینکه آخرین آثار اسـتقلال سیاسـی کشـور ما را از بیـن می‌برد، میهن مـا را کـه از هم‌اکنون در نتیجـهٔ غارتگری‌های امپریالیسـتی به وضع بسـیار دشـوار اقتصـادی گرفتار اسـت بـه وضع دشـوارتری سـوق می‌دهد. بنیـهٔ ضعیف اقتصادی کشـور مـا به‌هیچ‌وجه قادر نخواهد بـود هزینهٔ ارتـش پانصدهزارنفری را کـه در فکر ایجـاد آنند تحمـل نماید.

تهاجم نوین کشورهای امپریالیستی در ایران با تصرف دوبارهٔ منابع نفتی و کشانیدن آن به بلوک تهاجمی بغداد خاتمه نمی‌پذیرد. زمامداران ایران قبل از حل به‌اصطلاح «مسئلهٔ نفت» یکی از دلایل ناگزیری حل فوری آن را خالی‌بودن خزانه و ورشکستگی اقتصادی ایران عنوان می‌کردند و مدعی بودند که گویا پس از حل به‌اصطلاح «مسئلهٔ نفت» سیل لیره و دلار به کشور ایران جاری شده و ایران خواهد توانست از رکود اقتصادی نجات یافته و دست به یک‌سلسله اقدامات عمرانی زند، ولی زندگی پوچ‌بودن این مواعید را ثابت نمود. حسین علا، نخست‌وزیر پیشین، در ضمن مصاحبهٔ مطبوعاتی خود با مخبر دیلی تلگراف عملاً این واقعیت را با اعلام اینکه چیزی از نفت عاید ما نشد و خزانهٔ کشور خالی است تأیید کرده است.

پس از کودتای شوم ۲۸ مرداد کشور ما ۱۵۰ میلیون دلار از دولت آمریکا و ۷۵ میلیون دلار از بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم و هفده میلیون دلار از صندوق بین‌المللی پول قرض کرده است. سود قرضه‌های مزبور از ۲.۵ تا پنج درصد است. علاوه‌براین ده میلیون لیره از انگلستان با سود چهار درصد استقراض شده است. این قرضه وسیله‌ای است برای محکم‌کردن زنجیر اسارت اقتصادی بر دست و پای ملت ایران، برای اجرای نقشه‌های تدارک نظامی به سود امپریالیسم، برای آب‌کردن بنجل‌های آمریکایی، برای پُرکردن جیب غارتگران داخلی کشور؛ در یک کلمه، قرضه‌ای است اسارت‌بار. بدین‌ترتیب کشوری که چهارپنجم اهالی‌اش بی‌سوادند، برای هر هجده هزار نفر در تهران و هر ۸۵ هزار نفر در ولایات تنها یک پزشک وجود دارد، ۵۰ درصد کودکان آن قبل از سن هفت‌سالگی می‌میرند، و زندگی متوسط اهالی به‌طور تقریب از ۳۷ سال متجاوز نیست و هزینهٔ زندگی‌اش طی هجده سال اخیر تقریباً دوازده‌برابر شده است و قسمت اعظم اهالی‌اش گرسنه و برهنه[اند] و در دربه‌دری به سر می‌برند باید ساکنین آن از بام تا شام زیر آفتاب سوزان جان کَنند و خون و گوشت و پوست خود را به ده‌ها و صدها میلیون دلار و لیره تبدیل نموده و به انبان تاراجگران آمریکایی و انگلیسی از بابت اصل و فرع سنگین قرض‌های اسارت‌بار خود بریزند.

باوجودِ قرضه‌های هنگفت و بستن مالیات‌های غیرمستقیم جدید به کالاهای پرمصرف دولت‌های کودتا تاکنون نتوانسته‌اند تعادل بودجهٔ کشور را تأمین کنند. در سال ۱۳۳۵ بودجهٔ کشور چهار میلیارد ریال کسر داشت. در سال جاری شش میلیارد ریال کسر دارد و محلی برای پُرکردن آن نیست.

در سال قبل از کودتا صادرات کشور ما ۷۰۰ میلیون بر واردات افزایش داشت. در عرض سه سال از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۵ واردات ۳۷ میلیارد ریال به صادرات افزایش یافته است. تجدد، وزیر اقتصاد دولت دکتر اقبال، اعلام می‌دارد که برنامهٔ عمل او لغو انحصار تجارت خارجی است و حال‌آنکه تاکنون قانون انحصار تجارت تا درجه‌ای از صنایع ضعیف داخلی در برابر سیل امتعهٔ ارزان‌قیمت خارجی حمایت می‌نمود. با این عملْ دولت اقبال دست امپریالیست‌ها را بیش‌ازپیش برای غارت میهن ما باز می‌نماید و کشور را به پرتگاه مهیبی سوق می‌دهد.

سیاست اقتصادی دولت اقبال هم‌اکنون مورد اعتراض شدید صاحبان صنایع داخلی قرار گرفته است. مثلاً ۲۴ سال است که طبق قانون انحصار تجارت خارجیْ ورود چرم به کشور ممنوع بوده است، ولی اخیراً با لغو عملی این قانون ورود چرم و کفش به کشور آزاد شده است. تعطیل و ورشکستگیْ بیست کارخانهٔ بزرگ چرم داخلی را تهدید می‌کند.

کارخانه‌های نساجی و بلور و سایر کارخانه‌های داخلی دیگر سرنوشت بهتری از سرنوشت کارخانه‌های چرم‌سازی ندارند.

امپریالیست‌ها با تمام قوا از بسط صنعت در کشورهای کم‌رشد جلوگیری می‌نمایند. خرابی و ویرانی کشاورزی کشور ما به درجه‌ای رسیده است که حتی برای تأمین ساکنین کشور تکافو نمی‌کند. و برای نان روزانه ما را وامی‌دارند سالیانه ده‌ها هزار تن گندم از آمریکا وارد کنیم. خواجه‌نوری در بیستم اسفند ۱۳۳۵ در سنا گفته است: «کشور ما که به‌آسانی می‌توانست انبار غلهٔ خاورمیانه باشد به روزی افتاده است که مجبور است از آمریکا گندم، روغن و تخم‌مرغ وارد نماید. قسمت اعظم اهالی کشور غذای سیر نمی‌خورند. کار به جایی رسیده است که اهالی بعضی نواحی علف بخورند.»

این منظره‌ای بسیار ناقص از وضعی است که دولت‌های کودتا و امپریالیست‌های آمریکایی و انگلیسی در کشور ما به وجود آورده‌اند. باوجوداین، نمایندگان طبقات حاکمه باکی ندارند که هر روز حزب ما را که تاکنون بارها تلاشی‌اش را اعلام داشته‌اند به باد ناسزا بگیرند که گویا اوست که ایران را به چنین جهنمی تبدیل کرده است.

مردم نه به عوام‌فریبی‌ها و نه به ناسزاگویی‌ها و نه به وعده‌های دروغ آنها باور نخواهند داشت و راه خود را که همان راه حزب تودهٔ ایران است خواهند یافت.

سیر حزب ما بین دو پلنوم کمیتهٔ مرکزی

هشت سال و نیم از سومین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب ما می‌گذرد. در این دوران بسیار طولانی نه کنگره و نه کنفرانس و نه پلنوم کمیتهٔ مرکزی تشکیل نگردید. بدیهی است عدم تشکیل کنگره، کنفرانس و پلنوم کمیتهٔ مرکزی در مدتی طولانی نقض آشکار اصل مسلم دموکراسی حزبی است. بدون تردید عامل عمدهٔ بحران کنونی حزب ما در این نقض اصول است.

باوجودِ مساعدنبودن شرایط، رهبری حزب حق نداشت از امکانات موجود حداکثر استفاده را ننماید. باید اذعان نمود که، چه در ایران و چه در مهاجرت، امکاناتی برای استفاده از نظریات تودهٔ حزبی و تأمین دموکراسی حزبی وجود داشت. کمیتهٔ مرکزی از خود به مناسبت این نقض اصول انتقاد می‌کند.

تاخت‌وتاز ارتجاع متعاقب حادثهٔ ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به سیر و رشد طبیعی حزب ما ضربه زد. حزب ما مجبور شد از فعالیت علنی به فعالیت مخفی رود و در شرایطی به‌مراتب دشوارتر از پیش به فعالیت خود ادامه دهد.

شرایط ترور پس از حادثهٔ ۱۵ بهمن و تعقیب و دستگیری عدهٔ نسبتاً قابل‌ملاحظه‌ای از اعضای هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی و پس از چندی مهاجرت چند تن از دستگاه رهبریْ رهبری حزب را ضعیف نمود. گرچه خروج رفقا از زندان وضع موجود را تا درجه‌ای اصلاح کرد، ولی جمع‌نبودن همهٔ اعضای رهبری در یک محل، بروز اختلاف شدید در ایران و به درجهٔ ضعیف‌تری در مهاجرت و خروج بعدی چند نفر دیگر از اعضای هیئت اجراییه و عدم مراجعت آنان رهبری

حزب ما را که از آغاز تأسیس خود به مناسبت کمیِ آشنایی با محیط اجتماعی کشور و کم‌تحرکی و سطح نازل تئوریک ضعیف بود به‌مراتب ضعیف‌تر ساخت.

اعضای کمیتهٔ مرکزی در مهاجرت که در ابتدا متفرق بودند پس از چندی به‌استثنای دو سه نفر در یک محل متمرکز شده و جلساتی به نام جلسات برخی از اعضای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج تشکیل دادند. فعالیت این جزء از دستگاه رهبری به سرپرستی اعضای حزب در مهاجرت و برقراری ارتباط با احزاب برادر و سعی در ایجاد رابطهٔ مستقیم با ایران محدود بوده است.

واضح است که رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج وزنهٔ سنگینی از رهبری حزب بوده‌اند [و] امکان مطالعه و صرف وقت و دقت بیشتری در تحلیل تحولاتی که در کشور صورت می‌گرفت داشته‌اند، ولی متأسفانه این وظیفه تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به شکل بسیار ناقص و سپس جز در موارد معدودی به‌درستی انجام نیافته است.

تقسیم دستگاه رهبری به دو جزء و فقدان ارتباط منظم مابین آنها هنگامی که رشد بی‌سابقهٔ نهضت و تحول سریع حوادثْ رهبری آزموده و مجربی را می‌طلبید رهبری حزب را کمّاً و کیفاً ضعیف ساخت.

از شهریور ۱۳۲۸ تا آذر ۱۳۲۹ ادارهٔ عملی حزب با یک هیئت موقت پنج‌نفری مرکب از بهرامی، شرمینی، قرشی و رفقا فروتن و متقی بوده است. هشت نفر از اعضای کمیتهٔ مرکزی رفقا قاسمی، نوشین، کیانوری، جودت، حکیمی، بقراطی، علوی و نیز یزدی زندانی بودند، ولی به‌استثنای دوران تبعید ارتباط منظمی با هیئت موقت پنج‌نفری داشته و تصمیمات و نظریات خود را به این هیئت اطلاع می‌داده‌اند.

طولی نکشید که آثار تقسیم و تضعیف رهبری ظاهر گردید. دستگاه رهبری از لحاظِ حل به‌موقع اختلافاتی که بین اعضای رهبری روی می‌داد ناتوان بود. رهبری نتوانست به‌موقع اختلافاتی را که پیش می‌آید حل و بحث نموده، به بحث‌ها فوراً خاتمه دهد. این وضع وحدتی را که در جریان مبارزه با انشعاب و به‌ویژه پس از کنگرهٔ دوم حزب در دستگاه رهبری به وجود آمده بود به هم

زد. درنتیجه اختلافات در دستگاه رهبری مابین هیئت موقت پنج‌نفری و مابین رفقای زندانی نفوذ نمود.

اعضای کمیتهٔ مرکزی از زندان خارج شدند، هیئت موقت پنج‌نفری منحل گردید و هیئت اجراییهٔ هشت‌نفری مرکب از رفقا جودت، کیانوری، قاسمی، بقراطی، فروتن، علوی و نیز بهرامی و یزدی رهبری و ادارهٔ حزب را در دست گرفتند. هیئت اجراییهٔ هشت‌نفری مزبور نتوانست به اختلافاتی که در خارج و داخل زندان بروز کرده بود خاتمه بخشد و در داخل خود وی اختلافات تازه‌ای پدید شد.

به‌تدریج اختلاف بین هیئت اجراییه و شرمینی که در رأس سازمان جوانان قرار داشت [بروز کرد] و مضمون این اختلاف را عدم اطاعت از دستورهای حزبی و روش استقلال‌طلبانهٔ برخی از رهبران سازمان جوانان و چپ‌روی‌های پی‌درپی که منجر به برکناری شرمینی می‌شود تشکیل می‌داد. برکناری شرمینی و برگماری رفیق متقی اختلاف با سازمان جوانان را حل نکرد. شرمینی، باوجودِ تسلیم ظاهری به تصمیم هیئت اجراییه، کماکان به دخالت‌ها و تحریکات خود در سازمان جوانان ادامه داد.

هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی در تهران از مشکلات کار خود رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج را مطلع نمی‌ساخت. رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج تنها به‌طور غیرمستقیم از اختلاف بین حزب و برخی از مسئولین سازمان جوانان اطلاعاتی کسب کردند. رفیق رادمنش با رفقا روستا و طبریْ سودمندیِ دعوت عده‌ای از رفقا را از ایران در جشن سالیانهٔ جمهوری چین و حل اختلافات موجوده در میان گذاشت. سپس به ابتکار خود به هیئت اجراییه پیغام داد شرمینی و رفیق بقراطی و به اختیار خود رفیق کیانوری یا رفیق قاسمی را به‌عنوان شرکت در جشن تأسیس جمهوری چین موقتاً به خارج اعزام دارند. رفقای هیئت اجراییه با تغییراتی با این پیشنهاد موافقت کردند [و] سه نفر [از] رفقا، قاسمی و فروتن و بقراطی، را به‌عنوان نماینده در جشن انقلاب چین انتخاب و به خارج اعزام می‌دارند. دربارهٔ شرمینی تصمیم گرفته شد که به‌عنوان تحصیل به خارج مسافرت نماید. باید دانست که با مسافرت رفیق فروتن برای معالجه از پیش موافقت شده بود.

خروج رفقا از ایران مصادف با تشکیل نوزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید. مسافرت به چین صورت نگرفت. سه نفر رفقای تازه‌وارد در ترکیب هیئت نمایندگی حزب ما در نوزدهمین کنگرهٔ حزب کمونیست شوروی شرکت کردند.

شرمینی به مسافرت نیامد. دربارهٔ علل این عدم مسافرت نامه‌ای وجود دارد که آن را نتیجهٔ پیغام مهندس علوی از جانب عده‌ای از اعضای هیئت اجراییه می‌داند. برخی از رفقای کمیتهٔ مرکزی این توضیح شرمینی را نادرست می‌شمارند و این مسئله از مسائل مورد اختلاف در کمیتهٔ مرکزی است.

مسافرت رفقای سه‌گانه و عدم مراجعت این رفقا و نیامدن شرمینی به مسافرت نه‌تنها به حل اختلاف کمکی نکرد، به‌عکسْ خود منشأ بروز اختلافات تازه‌ای گردید. به‌علاوه عدم بازگشت رفقای سه‌گانه به ایران از طرفی رهبری را در ایران ضعیف‌تر ساخت و از طرف دیگر بعضی اختلافات تهران را به خارج منتقل نمود.

پس از مسافرت رفقای سه‌گانه اختلاف در بین بهرامی و یزدی و مهندس علوی و رفیق جودت و رفیق کیانوری از طرفی دیگر شدیدتر شد. از این موقع است که اختلاف از حدود هیئت اجراییه به کادرهای درجه اول حزب سرایت می‌کند.

در چنین اوضاع‌واحوالی است که کودتای ۲۸ مرداد واقع می‌شود و حزب در قبال آن عدم تحرک شگرف‌انگیزی نشان می‌دهد و پس از چندی جزوهٔ ۲۸ مرداد و نشریهٔ ۴۴ مسائل حزبی منتشر می‌شود. از این موقع اختلاف از هیئت اجراییه و کادرهای درجه اول حزبی به تمام بدنهٔ حزب، تمام سازمان‌ها و اعضای سادهٔ حزبی سرایت می‌کند. کشف سازمان افسری ضایعهٔ غیرقابل‌جبرانی برای حزب ما بود. کشف سازمان افسریْ حزب را از امکاناتی که سازمان‌های حزبی را از تجاوز و دستبرد دشمن محافظت می‌نمود محروم ساخت و خود منبع بروز یک‌رشته اختلافات تازه‌ای در حزب گردید.

دستگیری سریع شمارهٔ نسبتاً مهمی از کادرها محیط تردید و سوءظن شدیدی را در حزب حکم‌فرما نمود. شکنجه‌های وحشیانه در زندان‌ها و کشتارهای دسته‌جمعی عده‌ای از افسران توده‌ای وحشت و [...] بی‌سابقه‌ای را در حزب به وجود آورد. ارتداد حتی دامن کادرهایی را که در آغاز به‌مثابهٔ نمونه‌های

برجسته‌ای از مقاومت و فداکاری به شمار می‌رفتند گرفت. هیچگاه در حزب ما ارتداد با چنین قوت و وسعتی تظاهر نکرده بود. صفحات تاریخ حزب ما پر از فداکاری‌ها و قهرمانی‌هایی است که هرگز تاریخ مبارزات خلق ما آنها را از نظر دور نخواهد داشت.

حتی در [...] دوران شکست و ترور بی‌سابقه [...][1] نمونه‌های درخشانی هستیم که حزب ما و خلق ما بدان‌ها با نظر تکریم و احترام می‌نگرد. کارگرانی مانند وارطان ساروخانیان، افسرانی مانند سیامک و مبشری و وکیلی و محققزاده و بهزاد و روشنفکرانی نظیر زاخاریان و کوچک شوشتری شربت شهادت نوشیدند و در مقابل دشمن زانو نزدند. صدها تن از بهترین افراد ساده و کادرهای حزب ما هم اکنون چه در زندان‌ها و [چه] خارج از زندان در شرایطی بس دشوار به مبارزات قهرمانانهٔ خود ادامه می‌دهند. باوجوداین، باید اذعان نمود که دامنه و وسعت ارتدادی که اکنون دامن‌گیر عدهٔ زیادی از رهبران و کادرهای سابق حزب ما شده است به حیثیت و اعتبار حزب ما لطمهٔ بسیار سنگینی وارد کرده است.

پدیدهٔ ارتداد به جریانی ضدانقلابی در کشور ما تبدیل شده است. ارتجاع و امپریالیسم با تمام قوا می‌کوشند از این پدیده به‌مثابهٔ حربهٔ مؤثری علیه حزب ما، علیه جنبش نجات‌بخش خلق ما استفاده نمایند.

ارتداد فقط با تسلیم بلاشرط در برابر دشمن، با انتشار آگهی در روزنامه و گفتار در رادیو و نوشتن نامه‌های فردی و دسته‌جمعی عجز و لابه به شاه و راه‌انداختن مجالس نمایش در زندان خاتمه نیافته است. ارتجاع و امپریالیسم که به ماهیت انقلابی حزب ما و پایهٔ اجتماعی افکار ما کاملاً واقف است به‌تجربه دریافته است که با زور نمی‌توان جنبش توده‌ای ما را که دارای ریشه‌های عمیق در اجتماع است از بین بَرد؛ از این جهت است که از راه مبارزهٔ ایدئولوژیک به سراغ ما آمده است. انتشار مجلهٔ عبرت و کتاب سیاه و کتاب سیر کمونیسم در ایران به همین منظور است. نویسندگان این نشریه‌ها متأسفانه کسانی هستند

۱. در متن اصلی خوانا نبود. [یادداشت خسرو شاکری دربارهٔ کلمات جاافتاده]

کـه شـخصیت و معرفـت اجتماعی خـود را در حزب ما بـه دسـت آورده‌اند، ولی اکنـون راه خلق را رهـا کرده‌اند.

اکنون ارتجاعْ دسـتیاران ورزیده‌تر از پیش در اختیار دارد، یعنی کسـانی که برای سفسـطه و مغلطه در برابر توده‌ها آمادگی دارند، ولی باوجودی‌که دشمن هم‌اکنون به موفقیت‌هایی نایل شـده و افکار جمعی را علیه حزب ما مشـوّب ساخته است، پُر بهادادن به این موفقیت‌ها بدون تردید خطاسـت.

مـا باید با تمام قوا و با تمام امکاناتی کـه داریم و امکاناتی که در آینده در اختیار خواهیم داشت حملهٔ جدید ارتجاع و امپریالیسم را عقیم گذاریم.

مادامی‌که در ایران در شرایط کنونی امکان انتشار مجلهٔ تئوریک برای اجرای یک مبارزهٔ ایدئولوژیک به سود اندیشهٔ حزب و علیه هجوم ایدئولوژیک ارتداد و ارتجاع وجود نـدارد نخسـتین وظیفهٔ ما در مهاجرت انتشـار یـک مجلـهٔ تئوریک خواهد بود. تنهـا با یک مبـارزهٔ ایدئولوژیک صحیـح می‌توان به سفسـطه‌ها و مغلطه‌های دشـمن پاسخ داد. ولی با انتشـار مجلهٔ تئوریک وظیفهٔ ما پایان نمی‌یابد. تقویت و توسـعهٔ سـازمان حزبی در ایران جواب به کسانی اسـت که هر روز انحلال حزب تـوده را اعلام می‌دارند. حلقهٔ اساسـی موفقیت مـا در تقویت واقعـی و همه‌جانبهٔ سـازمان حزبی در ایـرانْ مراجعت عدهٔ زیـادی از کادرهای افراد کمیتـهٔ مرکزی به ایـران اسـت. همـه می‌دانیم کـه حزب مـا در نتیجـهٔ تلفـات سـال‌های اخیر خود شـمارهٔ زیادی از کادرهای خود را از دسـت داده اسـت. باید جای آنها را پر کرد.

بدیهی اسـت کـه روش ما نسـبت به کلیـهٔ کسـانی که راه خلـق را رهـا کرده‌اند نمی‌تواند یکسـان باشـد. نسـبت به هریک از آنهـا باید روش جداگانه‌ای داشـت. عده‌ای از آنها راه بازگشـت خود را سـد کرده‌اند. ما با چنین افرادی مبارزه خواهیم نمود، ولی نسـبت به دیگـران باید روش نـرم و اقناع را در پیش گرفـت و با تحلیل علمـی و عمل روزانـهٔ خود آنهـا را به راه خلق عـودت داد. وظیفهٔ حزب اسـت که بدون سـاده‌کردن پدیدهٔ ارتداد آن را علماً مورد تحلیل قرار دهد و روش سنجیده‌ای در قبـال آن در پیش گیرد.

تدارک پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی

پس از کودتای ۲۸ مرداد و انتشار جزوهٔ ۲۸ مرداد و نشریهٔ شمارهٔ ۴۴ اختلاف درون‌حزبی از حدود رهبری به کادرهای درجه اول حزبی سرایت نمود و به تمام بدنهٔ حزب سرایت کرد. رهبری هنگامی که هنوز اختلافات در نطفهٔ خود بود آنها را قطع و فصل ننمود، درنتیجه اختلافات پیوسته عمیق‌تر شد و به زمینه‌های مختلف فعالیت حزب ما راه یافت و حزب را دچار بحران ساخت.

بحران حزب ما با متزلزل‌شدن مبانی وحدت، با تشدید تضاد در هیئت اجراییه و تضاد تودهٔ حزبی و رهبری، با انتشار روح عدم اعتماد نسبت به رهبری، با هرج‌ومرج فکری و بحث‌های بی‌پایان در تمام حزب، با تشدید فعالیت‌های گروهی، با روحیه‌های یأس و [...] و تسلیم‌طلبی و ارتداد و غیره بر همه همراه بود.

تماس رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج پس از کودتای ۲۸ مرداد با ایران تا درجهٔ زیادی بهبود یافت. به‌تدریج شماره‌های نامه‌های افراد هیئت اجراییه و عده‌ای از کادرها به رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج افزایش یافت. در کلیهٔ این نامه‌ها از رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج طلبیده می‌شد که به‌اسرع‌اوقات به وضع ناگواری که حزب دچار آن گردیده است خاتمه بخشند. باید اذعان کرد که رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج که خود نیز دچار اختلاف شدید بودند تحرک لازم را برای نجات حزب از بحران از خود بروز ندادند.

اتخاذ هرگونه تصمیمی باید در محیط اعتماد متقابل خونسردانه صورت گیرد، ولی در نتیجهٔ انعکاس اختلافات از ایران و بر اثر اختلافاتی که در مهاجرت بین رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج بروز نموده بود محیط سالمی برای حل منطقی مشکلات وجود نداشته، فقدان اسناد و مدارک لازم و نبودن شواهد عینی نیز امکان تحلیل درست را مشکل می‌ساخت.

لنین در مقالهٔ بحران حزب (جلد ۳۲، صفحات ۲۳ و ۳۲) چنین می‌آموزد:

> چه باید کرد تا به علاجی هرچه سریع‌تر و هرچه مطمئن‌تر دست یابیم؟ باید تمام اعضای حزب با نهایت خونسردی و حداکثر دقت به مطالعهٔ نکات زیرین بپردازند: ۱. ماهیت اختلاف؛ ۲. رشد مبارزهٔ حزبی. هر دوی این نکات ضروری است، زیرا در جریان مبارزه ماهیت اختلاف

بسط می‌یابد و روشن‌تر می‌گردد، مشخص‌تر می‌شود (و ای‌چه‌بسا تغییر شکل می‌پذیرد) و این مبارزه از مراحل گوناگون می‌گذرد و در هر مرحله ترکیب همانندی از طرفین مبارزه و مواضع همانندی از دو طرف مبارزه را نشان می‌دهد. برای اینکه به تمام این نکات رسیدگی به عمل آید باید اسناد و مدارک دقیق و قابل‌اعتماد در اختیار داشت. اسنادی که صحت آنها به‌هیچ‌وجه قابل تکذیب نباشد. هرکه به حرف طفل باور کند احمق درمان‌ناپذیری است که باید وی را به حال خود گذاشت.

کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج پس از جمع‌آوری اسناد و مدارک لازم تزهایی دربارهٔ نواقص و اختلافات و اشتباهات بدون تعیین حدود مسئولیت‌های فردی تنظیم و با اکثریت تصویب نمود و در معرض مطالعه و قضاوت رفقای حزبی در مهاجرت گذاشت. اعضای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج در آن تزها تشکیل هرچه سریع‌تر مجمع صلاحیت‌داری را وعده کرده‌اند، جلسه‌ای که قدرت اتخاذ تصمیم داشته، بتواند حوادث گذشتهٔ حزب را ترازبندی نموده، خط‌مشی حزب را در کلیهٔ شئون مختلف فعالیت سیاسی و تشکیلاتی تصریح نماید. به‌علاوه گفته شد جلسهٔ مزبور برنامهٔ حزب را که ناشی از مقتضیات کنونی رشد نهضت نجات‌بخش ملی در ایران باشد تنظیم و تصویب خواهد کرد [و] اساسنامه و موازین تشکیلات حزب ما را دقیق‌تر و روشن‌تر خواهد ساخت.

جلسهٔ صلاحیت‌داری که در تزها بدان وعده شده است همین پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی است که در شهریور ۱۳۳۵ تصمیم به تشکیل آن گرفته شد. در جلسهٔ ۱۷ دسامبر ۱۹۵۵ اعضای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج با اکثریت تصمیم گرفت که برای تدارک پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی رفقا کیانوری و جودت دعوت شوند. رفیق کیانوری از اواخر ژانویهٔ ۱۹۵۶ و رفیق جودت از مارس ۱۹۵۶ در جلسات رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج حضور به هم رساندند. رفیق اسکندری از تاریخ آوریل ۱۹۵۵ در جلسات بعضی از اعضای کمیتهٔ مرکزی در خارجه شرکت کرد. بلافاصله پس از خروج رفیق جودت از ایران، بهرامی و رفیق علوی از اعضای باقیماندهٔ هیئت اجراییه در تهران دستگیر شدند. در نتیجهٔ این دستگیری‌ها پانزده نفر از نوزده نفر اعضای کمیتهٔ مرکزی در مهاجرت بود

و چهـار نفر بقیه زندانـی، و دو نفر از ایـن زندانیان یعنی یزدی و شـرمینی بر طبق تصمیـم هیئت اجراییـهٔ چهارنفری در تهران کـه بعداً مورد تأیید بقیـهٔ رفقای کمیتهٔ مرکـزی قـرار گرفت اخراج شـده بودند. پس از خـروج رفقا جـودت و کیانوری از ایران و دسـتگیری افـراد باقیماندهٔ اعضـا، هیئت اجراییـهٔ مرکز رهبـری از تهران به مهاجرت منتقل شـد و جلسـهٔ رفقای کمیتهٔ مرکزی مقیم خارج تکمیل و به جلسهٔ کمیتهٔ مرکـزی تبدیل گردید.

از ایـن موقع بـه منظـور تعیین حدود مسـئولیت فـردی و جمعیْ کمیتـهٔ مرکزی رسیدگی به موارد عمدهٔ خطاها و اشتباهات و انحرافات را آغاز می‌نماید. هریک از موارد عمده پس از رسـیدگی در کمیسیون به جلسـهٔ عمومی کمیتهٔ مرکزی گزارش شـده، پس از بحث به صـدور قطعنامه‌هایی از طرفِ کمیتـهٔ مرکزی منتهی گردید. قطعنامه‌هایـی که به‌مثابـهٔ طرح پیشـنهادی از طـرفِ کمیتهٔ مرکزی بـرای تصویب نهایی به پلنـوم کمیتهٔ مرکزی تقدیم می‌شـود عبارتند از:

۱. قطعنامه دربارهٔ نفت و روش ما نسبت به جبههٔ ملی

۲. قطعنامه دربارهٔ کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

۳. قطعنامه دربارهٔ عملیات بلانکیستی

۴. قطعنامه دربارهٔ کشف سازمان افسری

قطعنامه‌های مزبور که در اختیار رفقا گذاشـته شـده از مواد جلسـهٔ پلنوم وسیع کمیتـهٔ مرکزی حاضر اسـت. بدیهی اسـت رفقا نظریـات خـود را در هنگام بحث مواد قطعنامه‌هـای مزبور اظهار خواهند داشـت.

تحلیل اشـتباهات حزب نشـان می‌دهد که صفت مشخصهٔ نواقص و اشتباهات و انحرافات ما چپ‌روی و سکتاریسـم اسـت که از عـدم درک عمیق خصوصیات جامعـهٔ کشـور ما نتیجه شـده اسـت. درعین‌حـال نبایـد از نظر دور داشـت که در حزب ما انحرافات اپورتونیستی راست در روش‌ها و تمایلات افراد و در طرز عمل مجموعهٔ دسـتگاه رهبری در یک‌سلسـله موارد پدید شده است.

قطعنامه‌هایی که به‌مثابهٔ طرح به پلنوم کمیتهٔ مرکزی تقدیم می‌گردد فصل مشترک کلی نظریاتی است که پس از بحث‌های کم‌وبیش طولانی به‌اکثریت به آن رسیده‌ایم.

دشواربودن ارزیابی حوادث زیادی که در طول هشت سال و نیم در کشور و در حزب ما گذشته است با توجه به فقدان بسیاری از اسناد و مدارک و عدم دسترسی به عده‌ای از شواهد عینی بر کسی پوشیده نیست.

این قطعنامه‌ها خود نشان‌دهندهٔ آن است که باوجودِ دامنهٔ اختلافات و بحران در حزبْ کمیتهٔ مرکزی توانسته است در یک‌سلسله از مسائل توافق نظر پیدا کرده و از حجم مسائل مورد اختلاف تا درجه‌ای بکاهد و گام‌هایی در راه رفع بحران که هدف همهٔ ماست بردارد. مع‌هذا باید اذعان کرد که هنوز اختلافات زیادی وجود دارد که رفع آنها مستلزم کار و کوشش پیگیر دیگری است. تنها با برخورد اصولی به مسائل و عاری از هر حبّ و بُغضی می‌توان وحدت اصولی را در اندیشه و عمل در صفوف حزب برقرار کرد و یکپارچگی حزب را تأمین نمود و حزب را برای مبارزات آینده آماده ساخت.

علاوه بر کوشش بی‌دریغ در راه تأمین وحدت اصولی در رهبری و در تمام حزب باید با تمام قوا کوشید که وحدت سازمانی طبقهٔ کارگر در سراسر ایران احیا شود. وحدت طبقهٔ کارگر اساسی‌ترین عامل پیروزی جنبش‌های انقلابی عصر ماست. بدون حزب ورزیده و آبدیده و یکپارچهٔ طبقهٔ کارگر رهبری کامیابانهٔ جنبش و سوق آن به پیروزی میسر نیست. منافع اقتصادی و سیاسی طبقهٔ کارگر ساکن یک کشور قابل تقسیم نیست. در هر کشور بیش از یک حزب کارگری نمی‌تواند فعالیت رهبری انقلابی را به عهده گیرد.

جنبش کارگری، کار انقلابی و نهضت آزادی‌بخش ملی در داخل یک کشور تقسیم‌پذیر نیست و در کشورهای کثیرالملة حزب کارگری نمی‌تواند با علائم ملی تقسیم شود. تنها راه صحیح و تنها شرط پیروزی کامل جنبش رهایی‌بخش و به‌سامان‌رساندن خواست‌های ملل مختلف ساکن یک کشور عبارت از وحدت کلیهٔ سازمان‌های کارگری، درآمیختگی کامل پیشاهنگان طبقهٔ کارگر همهٔ ملیت‌ها در حزب واحد طبقهٔ کارگر است. تأمین هژمونی طبقهٔ کارگر درون جبههٔ واحد

ضدامپریالیستی و نهضت آزادی‌بخش ملی در یک کشور کثیرالملة بدون حزب طبقهٔ کارگر تحقق‌پذیر نیست. لنین بزرگ می‌آموزد:

> مصالح طبقهٔ کارگر خواستار آن است که کارگران کلیهٔ ملیت‌های یک کشور در سازمان‌های واحد کارگری، سیاسی، حرفه‌ای، کئوپراتیوی، فرهنگی و غیره در هم بیامیزند. فقط چنین درهم‌آمیزی کارگران ملیت‌های مختلف در سازمان‌های واحد به کارگران امکان می‌دهد علیه سرمایه‌داران بین‌المللی و ارتجاع و همچنین علیه تبلیغات و تمایلات ملّاکین، روحانیون و ناسیونالیست‌های بورژوازی کلیهٔ ملیت‌ها که عادتاً مقاصد ضدکارگری خود را در زیر شعار «فرهنگ ملی» اجرا می‌کنند پیروزمندانه مبارزه نماید.

حزب ما، چنانچه صریحاً اعلام داشته و عملاً نشان داده است، معتقد است که در کشور کثیرالملة ایران باید کلیهٔ ملت‌ها از حق تعیین سرنوشت خویش تا حد جداشدن برخوردار باشند. حزب ما تصریح کرده است که حکومت دموکراتیک ایران ملل مختلف را از طریق موافقت داوطلبانه و بلااجبار آنها برای ایجاد حکومت مشترکی متحد خواهد ساخت.

حزب تودهٔ ایران به سرنوشت کلیهٔ ملیت‌های ایران فقط از موضع انترناسیونالیسم پرولتری می‌نگرد و با هرگونه اندیشه‌های پان‌ایرانیستی و عظمت‌طلبانه و ناسیونالیسم بورژوایی جداً و شدیداً مبارزه کرده و خواهد کرد. کمیتهٔ مرکزی حزب ما تاکنون اقداماتی در راه تأمین وحدت احزاب طبقهٔ کارگر سراسری ایران کرده است و گام‌هایی در راه حل این هدف عالی طبقهٔ کارگر سراسر ایران برداشته است و امیدوار است که در راه تأمین این منظور اقدامات آیندهٔ او به نتیجهٔ مثبت برسد.

رفقای ارجمند! گزارش را با ذکر چند نکته دربارهٔ وظایف خودمان در این پلنوم وسیع خاتمه می‌دهیم. ما برای اجرای وظیفهٔ مهمی که در تاریخ حزب ما تأثیر بزرگی خواهد داشت در اینجا جمع شده‌ایم. این وظیفه عبارت است از برداشتن قدم‌های مؤثری در راه خاتمه‌دادن به اختلافات و بحران در حزب و رهبری، تحکیم وحدت سازمانی و ایدئولوژیک حزب و تعیین راه آینده. ما

در اینجا جمع شده‌ایم که تحلیل صحیحی از گذشتهٔ حزب در بین دو پلنوم به دست دهیم، ماهیت اختلافات رهبری را روشن نماییم، علل آن را معین کنیم و راه بیرون‌رفت از آن را تصریح نماییم، خط‌مشی تاکتیکی حزب را تنظیم کنیم و سازمان‌های رهبری آیندهٔ حزب را پدید آوریم و بدین‌سان روح نوینی در پیکر حزب بدمیم. پلنوم وسیع می‌تواند راه را برای رفتن سریع حزب به طرفِ کار عملی، به طرفِ ایجاد کنگرهٔ سوم، به طرفِ [...][1] با وظایف اعتلای جدیدی که بدون تردید آغاز خواهد شد باز کند. ما از رفقا خواستار قضاوت دقیق و عادلانه و درعین‌حال جدی و سخت‌گیرانه‌ایم. هرقدر قضاوت شما همه‌جانبه و عینی باشد، بهتر می‌تواند به حل مشکلات بزرگ رهبری کمک کند. کمیتهٔ مرکزی امیدوار است که پلنوم وسیع از عهدهٔ اجرای چنین وظایفی برآید و کار خود را با پیروزی به پایان رساند.

زنده باد حزب تودهٔ ایران!

موفق باد پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران!

۱. در متن اصلی خوانا نبود. [یادداشت خسرو شاکری]

طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب تودهٔ ایران
مصوب پلنوم هفتم (وسیع) و کنفرانس وحدت

از نشریات حزب تودهٔ ایران، مهر ۱۳۳۹

مقدمه

چند تذکر لازم بـه کلیهٔ رفقای حزبی و خوانندگان طرح موقت برنامه و اساسـنامهٔ حزب تودهٔ ایران:

۱.

هیئت اجراییه در نخسـتین دورهٔ اجلاسـیهٔ خود پس از کنفرانـس وحدت، پلنوم اول کمیتهٔ مرکزی واحد (پلنوم هشتم)، مقرر داشت طرح موقت برنامه و اساسنامه هرچـه زودتر نشـر یابد و در مقدمـه طرح کلیـهٔ تصمیمات پلنوم هفتم (وسـیع) و کنفرانـس وحدت دربارهٔ این طرح توضیح داده شـود.

پلنوم هفتم (وسیع) کمیتهٔ مرکزی متن طرح برنامه و اساسنامه را، که به تصویب کمیسـیون تدارک وحدت (مرکب از هیئت‌های نمایندگی حزب تـودهٔ ایران و فرقهٔ دموکـرات آذربایجان) رسـیده و مورد توافق دو سـازمان قرار گرفته و سـپس هیئت اجراییهٔ حـزب تودهٔ ایران مجدداً طرح تدارک‌شـده از جانب کمیسـیون را بررسـی و تصویـب نمـوده بـود، به نوبهٔ خـود مـوردِ مطالعه قـرار داد. در اطراف مـواد این دو سـند مهـم بحث مفصلـی درگرفـت و در پایان بحـث به کمیسـیونی مأموریت داده شـد نتایـج بحث را ترازبنـدی کند. کمیسـیون طرح قطعنامـه‌ای تحت عنوان «توصیه‌های پلنوم هفتم (وسـیع) به کمیتهٔ مرکزی واحد دربارهٔ برنامه و اساسنامه» به جلسـهٔ پلنـوم هفتـم آورد که بـا اصلاحاتی بـه تصویب رسـید. پلنـوم طبق این

توصیه‌ها (رجوع کنید به مجلهٔ مسائل حزبی، شمارهٔ ۱۲، صفحات ۱۵ و ۱۶) تأکید کرد که حزب با تدارک طرح برنامه و اساسنامه یک نقص جدی را در کار خود برطرف می‌کند. پلنوم طرح برنامه و اساسنامهٔ پیشنهادی را به‌مثابهٔ طرح‌های موقت برنامه و اساسنامهٔ حزب واحد طبقهٔ کارگر در ایران پذیرفت و تصریح نمود که این اسناد تا کنگرهٔ آتی حزب یا مجمعی دارای صلاحیت کنگره قابل‌اجراست. ولی پلنوم اظهار تذکر کرد که رفع نقایص این طرح در آینده به‌وسیلهٔ کمیتهٔ مرکزی ضروری است. کنفرانس وحدت نیز، که جلسهٔ آن بلافاصله پس از جلسات پلنوم هفتم تشکیل شد و به امر وحدت سازمان حزب تودهٔ ایران و فرقهٔ دموکرات آذربایجان خاتمه داد، طرح برنامه و اساسنامهٔ حزب واحد طبقهٔ کارگر در ایران، حزب تودهٔ ایران، را که به تصویب پلنوم‌های کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران و کمیتهٔ مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان رسیده است تأیید کرد و متذکر شد که کمیتهٔ مرکزی باید به کلیهٔ پیشنهادهای اعضای حزب درمورد اصلاح و یا تکمیل برنامه و اساسنامه رسیدگی کند و اگر اصلاح یا تکمیلی ضروری باشد به عمل آورد، و به کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران مأموریت داد متن برنامه و اساسنامه را چاپ کرده و در دسترس مردم قرار دهد.

بدین‌سان طرح‌های حاضر به تصویب پلنوم هفتم و کنفرانس وحدت رسید و نشر آنها توصیه شد، ولی هر دو جلسهٔ نامبرده ضرورت اصلاح این اسناد را متذکر شده‌اند.

.۲

چه اصلاحاتی در متون طرح‌های برنامه و اساسنامهٔ حاضر ضروری است؟ در این باره قطعنامهٔ موردِ بحث پلنوم هفتم نظر می‌دهد. در قطعنامه تصریح شده است که کمیتهٔ مرکزی آینده باید مقدمهٔ برنامهٔ حزب را، با توجه به متن اسنادی مانند اعلامیهٔ احزاب برادر و بیانیهٔ صلح صادره از مسکو در سال ۱۹۵۷ و اعلامیهٔ احزاب برادر صادره از بخارست در سال ۱۹۶۰ که حزب ما نیز آنها را پذیرفته، یک بار دیگر مورد بررسی قرار داده و اصلاحات لازم را در آن به عمل آورد. پلنوم به‌ویژه متذکر شد که باید درجهٔ علمی و رسایی مقدمه از آنچه که اکنون هست بالاتر رود و مختصات جامعهٔ ایران را با روشنی بیشتری منعکس نماید.

پلنوم به‌ویژه دربارهٔ فرمول برنامه راجع به مسئلهٔ ارضی توصیهٔ زیرین را کرده است:

> پلنوم شعار ارضی مندرجه در طرح برنامه را نارسا می‌داند و به کمیتهٔ مرکزی واحد تذکر می‌دهد که با توجه به بحث‌ها و تذکرات پلنوم هفتم (وسیع) این ماده را دقیق‌تر کند و نارسایی آن را برطرف سازد. پلنوم به کمیتهٔ مرکزی آینده توصیه می‌کند برای روشن‌کردن سیاست ارضی حزب مسئلهٔ ارضی را در ایران مورد مطالعهٔ عمیق و همه‌جانبه قرار دهد. حزب باید به برنامهٔ ارضی علمی و شعارهای روشنی در این باره مجهز شود. ازآنجاکه عشایر بخش عمده‌ای از اهالی کشورند و زندگی اقتصادی آنان دارای ویژگی‌هایی است و مطالعهٔ دقیق مسئلهٔ عشایر و تعیین خط‌مشی حزب ما در این باره حایز اهمیت است به کمیتهٔ مرکزی واحد توصیه می‌کند در این زمینه پژوهش‌های لازم را به عمل آورد.

پلنوم دربارهٔ طرح اساسنامه متذکر گردید که این طرح متضمن برخی نکات و تفصیلاتی است که برای شرایط کنونی زاید به نظر می‌رسد و به همین جهت پلنوم پیشنهاد تلخیص و فشردن اساسنامه را می‌کند. علاوه بر این نکات در قطعنامهٔ موردِ بحث یک‌رشته تذکرات دیگر دربارهٔ برنامه و اساسنامه داده شده است.

هیئت اجراییه در نخستین دورهٔ اجلاسیهٔ خود انتشار این دو طرح موقت را برای آنکه همهٔ رفقای حزبی و زحمت‌کشان ایران در اظهارنظر برای اصلاح آتی این دو سند مهم شرکت جویند سودمند شمرده است. اینک این دو طرح برای بررسی رفقای حزبی و زحمت‌کشان ایران و اظهارنظر آنان در اختیارشان قرار می‌گیرد.

طرح برنامهٔ حزب تودهٔ ایران

مدخل

در دوران ما سه نبرد بزرگ که ناشی از تضادهای جامعهٔ کنونی بشری است جریان دارد: نبرد بین نیروهای صلح‌طلب و نیروهای جنگ‌طلب، نبرد بین ملت‌های مستعمره و وابسته با نیروهای استعماری در راه نیل به استقلال و حاکمیت ملی [و] نبرد بین نیروهای دموکراسی و سوسیالیسم از طرفی و ارتجاع و سرمایه‌داری از طرف دیگر. در این سه نبرد دشمن مشترک امپریالیسم است و به همین سبب نبرد خلق‌ها در راه صلح، استقلال و حاکمیت ملی، دموکراسی و سوسیالیسم عمیقاً به هم پیوند یافته، به یک مبارزهٔ عظیم جهانی علیه امپریالیسم مبدل می‌گردد.

بررسی اوضاع جهان نشان می‌دهد که تناسب قوا در صحنهٔ بین‌المللی به نحو محسوسی به زیان امپریالیسم و به سود خلق‌ها دگرگون شده است و رفته‌رفته سیاست جنگ‌طلبانه زمینهٔ خود را بر مقیاس جهانی از دست می‌دهد. وجود اردوگاه نیرومند سوسیالیسم که اتحاد جماهیر شوروی در رأس آن قرار دارد، با پیشرفت‌های عظیم اقتصادی، سیاسی و علمی آن، توسعهٔ جنبش نیروهای صلح‌طلب و آزادی‌خواه در همهٔ کشورهای جهان، نهضت استقلال‌طلبانهٔ خلق‌های کشور[های] مستعمره و وابسته و همچنین کشمکش بین دولت‌های امپریالیستی بر سر تصرف بازار، عرصهٔ سرمایه‌گذاری و منابع مواد خام مهم‌ترین عوامل ضعف روزافزون امپریالیسم و شکست سیاست استعماری و ماجراجویانهٔ وی به شمار می‌آید.

نتیجهٔ این نبرد عظیم عصر ما عبارت است از انفعال امپریالیسم و پیروزی دموکراسی و سوسیالیسم و صلح و تلاشی کامل دستگاه استعمار و موفقیت خلق‌های [...] و حصول استقلال سیاسی و اقتصادی.

به همین سبب برای خلق‌های اسیرْ اکنون امکانات واقعی رهایی کامل از قید اسارت استعمار و حصول آزادی و ترقی موجود است. این بسته به خود آنهاست که با مبارزهٔ پیگیر و جسورانه از این امکانات حداکثر استفاده را بکنند و روز رهایی خویش را نزدیک‌تر سازند.

میهـن باسـتانی ما ایـران سـرزمینی اسـت پهنـاور، دارای منابع طبیعـی فراوان، خـاک حاصلخیز، نفوس پراسـتعداد و زحمت‌کش و فرهنـگ و تمدن کهن. وضع کشـور مـا و روزگار مردمش علی‌رغم همهٔ این عوامل مسـاعد در اثر سـلطهٔ شـوم اسـتعمار و ارتجـاع دست‌نشـاندهٔ آن رقت‌انگیز اسـت. سـطح زندگـی، فرهنگ و بهداشـت در کشـور ما یکی از نازل‌ترین سـطح‌های جهان اسـت. اقتصاد کشـور در آسـتان ورشکسـت اسـت. بـار سـنگین و تحمل‌ناپذیـر هزینهٔ زندگی هر سـال کمرشـکن‌تر می‌شـود. زحمت‌کشان کشـور ما از حقوق عادی بشـری محرومند. رژیم پلیسی، زورگویی و خودسری بر کشـور حاکم است. آزادی‌های دموکراتیک علناً پامـال می‌گردد.

علـل اساسـی ایـن محرومیت‌هـای اجتماعـی و اقتصـادی خلق‌هـای میهن ما همانا تسـلط اقتصادی، سیاسـی و نظامی امپریالیسـم آمریکا و انگلسـتان و بقای مناسـبات اربابی-رعیتی اسـت. هدف‌های اساسی امپریالیسـت‌های آمریکایی و انگلیسـی که اکنون در ایران تسـلط دارند عبارت اسـت از تبدیل کشـور ما به بازار فـروش کالاهای خویـش، تبدیل ایـران به عرصـهٔ سـرمایه‌گذاری و محـل تدارک مـواد خام گران‌بها مانند نفت، اسـتفاده از نیـروی ارزان کار و تبدیل ایران به پایگاه سوق‌الجیشـی. بـرای نیـل بدین‌منظـور و تأمین تسـلط اقتصـادی و سیاسـی خودْ امپریالیسـت‌ها مرتجع‌تریـن قشـرهای جامعهٔ ایـران را تقویت می‌کنند و به‌وسـیلهٔ دولت‌های دست‌نشـاندهٔ خـود قراردادهـای اسـارت‌آور، قرضه‌های کمرشـکن به مردم ایران تحمیل می‌نمایند، رایزن‌های خود را به دسـتگاه لشـگری و کشـوری ما مسـلط می‌کنند، با کشـاندن ایران بـه بلوک‌هـای تجاوزکارانه و با اجرای سیاسـت تفرقـه و تفتیـن بین خلق‌هـای ایران و دسـت‌زدن به انـواع تحریک و تهدیـدْ عملاً سیاست خارجی، داخلی و اقتصادی کشور ما را تحت نظارت خود قرار می‌دهند.

علی‌رغم بسـط مناسبات سرمایه‌داری در شهر و نفوذ آن در دِه بقایای فئودالیسم به‌صـورت رژیم اربابی-رعیتی در کشـور ما وجود دارد و تسـلط این رژیم موجب فقر دهقانان و تنگ‌شـدن بازار ملی، سـقوط قدرت خرید اهالـی، کمبود مواد خام فلاحتی و درنتیجه کندی کامل رشـد صنعتی و ترقی اقتصادی و اجتماعی کشـور ماسـت. تسـلط امپریالیسـم، بقایای مناسـبات اربابی-رعیتی سـبب می‌شـود که

ایـران علی‌رغـم اسـتقلال ظاهری به‌صـورت کشـوری عقب‌مانده، نیمه‌مسـتعمره و نیمه‌فئـودال باقی بماند.

به همین جهـت از میـان مهم‌ترین تضادهای جامعـهٔ کنونی ایـران، یعنی تضاد بیـن خلق و امپریالیسـم، تضاد بیـن خلق و فئودالیسـم، تضاد بین سـرمایه و کار، عمده‌تریـن آن تضادی اسـت کـه خلق‌های ایـران را در مقابل امپریالیسـم و عمال آن و رژیـم اربابی-رعیتـی قـرار می‌دهد. حـل این تضـاد عمده در مرحلـهٔ کنونی مضمون اساسـی انقلاب ایران یعنی انقلاب دموکراتیک نوین را تشـکیل می‌دهد.

مظهر واقعی تسلط امپریالیسم و رژیم اربابی-رعیتی در کشور ما همانا حکومت ارتجاعی ایران است که از ملّاکان بزرگ و سرمایه‌داران بزرگ وابسته به امپریالیسم (قشـر کمپرادور و بورژوازی ایران) تشـکیل می‌شـود و شـاه بر رأس آن قـرار دارد. بنابرایـن وظیفهٔ اساسـی انقـلاب در مرحلهٔ کنونی عبـارت اسـت از انتقال قدرت حاکمه از دست ملّاکان بزرگ و سـرمایه‌داران بزرگ وابسته به امپریالیسم به دست نیروهای متحد استقلال‌طلب، میهن‌پرسـت و آزادی‌خواه یعنی کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی (پیشـه‌وران و کسبه)، روشـنفکران، کارمندان و سـرمایه‌داران ملی (اعـم از بازرگانان و صاحبان صنایع).

اساسـی‌ترین وسـیلهٔ ایـن مبـارزه جبهـهٔ واحـد کلیـهٔ قـوای ضدامپریالیسـتی و ضدارتجاعی جامعهٔ ایران اسـت کـه اتحاد کارگـران و دهقانان اسـتخوان‌بندی آن را تشـکیل می‌دهـد.

انقلاب ضداستعماری و ضدفئودالی زمانی به سرانجام می‌رسد که انقلابی‌ترین طبقـهٔ جامعـهٔ ما یعنی طبقهٔ کارگر قشـرها و طبقـات ضداسـتعماری و دموکراتیک جامعـهٔ مـا را بتواند تحت شـعارهای صحیح متشـکل کند و عمـلاً در راه پیروزی این شـعارها آنان را رهبری نماید.

تاریـخ معاصـر کشـور مـا از انـواع تجـاوزات سیاسـی و اقتصـادی دولت‌های امپریالیسـتی و مظالـم ارتجـاع دست‌نشـاندهٔ آن اشـباع اسـت. بـه همیـن سـبب عمده‌تریـن هدف‌هـای جنبش‌هـای اسـتقلال‌جویانه و آزادی‌خواهانهٔ مـردم ایران در دوران معاصـر به‌ویـژه در جریـان نیم قـرن اخیر همانا قطع تسـلط اسـتعمار و سرنگون‌ساختن حکومت‌های ارتجاعی دست‌نشـاندهٔ آن بوده است. در سال‌های

جنگ دوم جهانی و پس از آن جنبش رهایی‌بخش ملی و دموکراتیک مردم ایران نیرو و دامنه‌ای عظیم یافت. حزب تودهٔ ایران در سال ۱۳۲۰ تشکیل گردید و بر رأس جنبش وسیع مردم ایران قرار گرفت. در سال‌های ۱۳۲۴-۱۳۲۵ جنبش ملی دموکراتیک در آذربایجان و کردستان دامنهٔ وسیعی یافت. در این مناطق حزب دموکرات آذربایجان و حزب دموکرات کردستان به وجود آمدند و به مبارزهٔ قهرمانانه‌ای برای مصالح خلق دست زدند.

حزب تودهٔ ایران حزب واحد طبقهٔ کارگر در سراسر ایران است. جهان‌بینی حزب آموزش مارکسیسم-لنینیسم است. حزب تودهٔ ایران پشتیبان جنبش کارگران کلیهٔ جهان است و به پشتیبانی معنوی این جنبش جهانی تکیه می‌کند.

هدف غایی حزب تودهٔ ایران ساختمان جامعهٔ سوسیالیستی در ایران است، ولی ایجاد جامعهٔ سوسیالیستی در شرایط اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کنونی میهن ما مسئلهٔ روز نیست.

حزب تودهٔ ایران خواستار تحول عمیق و اساسی نظام اجتماعی کشور است، نه اصلاحات صوری و سطحی آن. حزب تودهٔ ایران بر اساس تحلیل وضع اجتماع معاصر ایران برنامهٔ خود را که حاوی نکات زیرین است عرضه می‌دارد:

بخش اول: اصلاحات سیاسی

آنچه که اکنون در برابر خلق‌های ایران قرار دارد عبارت از برانداختن نفوذ امپریالیسم و عمال آن، تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی کشور، ریشه‌کن‌کردن رژیم اربابی-رعیتی است که با سرنگون‌شدن حکومت ارتجاعی کنونی که شاه مظهر آن است و تمرکز کلیهٔ قوای دولتی در دست مردم و استقرار حاکمیت خلق به‌صورت ایجاد جمهوری دموکراتیک ایران تحقق خواهد یافت.

سازمان دولتی و حاکمیت ملی

۱. جمهوری دموکراتیک ایران به کلیهٔ نیروهای ملی و دموکراتیک جامعه یعنی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران مترقی و سرمایه‌داران ملی تکیه دارد و اتحاد طبقهٔ کارگر و دهقان استخوان‌بندی آن را تشکیل می‌دهد. این حکومت بر اساس تساوی حقوق و موافقت داوطلبانهٔ خلق‌های ایران ایجاد می‌گردد.

۲. مقام عالی قدرت دولتی در جمهوری دموکراتیک ایران مجلس شورای ملی است که در آن نمایندگان کلیهٔ خلق‌های ایران شرکت می‌کنند. قانونگذاری، انتخاب هیئت دولت، نظارت بر اعمال دولت و انتخاب رئیس‌جمهور از وظایف این مجلس است.

۳. نمایندگان مجلس شورای ملی ایران از طرفِ خلق با رأی عمومی، مساوی، مستقیم و مخفی انتخاب می‌شوند. هیچ مقامی اعم از مجلس و دولت نمی‌تواند اعتبارنامهٔ نماینده‌ای را که از طرفِ خلق انتخاب شده است لغو نماید. این امر فقط از حقوق خود انتخاب‌کنندگان است.

۴. مقامات حاکمهٔ محلی عبارتند از انجمن‌های ایالتی، ولایتی، بخش و شورای دِه (و در واحدهای ملی، انجمن‌های ملی) که بر پایهٔ تأمین شرکت توده‌های وسیع مردم در ادارهٔ امور کشور انتخاب می‌گردند. باید در تقسیم‌بندی کنونی کشور بر پایهٔ وحدت قومی و زبانی و بر اساس اصول دموکراتیک تجدیدنظر به عمل آید.

۵. حکومت دموکراتیک در امور قضایی و محاکماتی کشور بر اساس اصول دموکراتیک و انتخابی‌بودن قضات و تأمین استقلال قضایی تجدیدنظر به عمل خواهد آورد.

۶. میهن ما باید دارای نیروهای مسلح دفاعی و تأمینی دموکراتیک باشد. نیروهای مسلح کشور ما باید مجری ارادهٔ خلق باشند، نه مجری ارادهٔ دشمنان وی. باید افسران، درجه‌داران و افراد نیروهای مسلح ایران از کلیهٔ حقوق سیاسی و اجتماعی مانند دیگر هم‌وطنان خود برخوردار شوند و افسران و درجه‌داران میهن‌پرست ارتش کنونی ایران امکان انجام وظایف خود را در ارتش دموکراتیک به نحو شایانی داشته باشند.

۷. حزب تودهٔ ایران دفاع از تمامیت ارضی و استقلال و حاکمیت ملی کشور را از وظایف مقدس خود می‌شمرد و بدین‌جهت بر آن است که حکومت دموکراتیک درمورد سیاست داخلی و خارجی کشور اصول ذیل را مبنای عمل خود قرار دهد:

الـف) تأمیـن اسـتقلال اقتصـادی کشـور به‌وسـیلهٔ قطـع نفـوذ انحصارهـای امپریالیسـتی و تبدیل تدریجی سـازمان اقتصادی کهن و فرسودهٔ کشور به سازمان اقتصـادی مترقـی معاصر

ب) ایجاد شرایط واقعی برای توسعهٔ دموکراسی و بسط ابتکارات خلّاقهٔ مردم

ج) لغـو کلیـهٔ قراردادهای غیرمتسـاوی نظامی، سیاسـی و اقتصـادی علنی و یا سـرّی که به‌وسـیلهٔ امپریالیسـت‌ها به کشـور ما تحمیل شـده اسـت و خاتمه‌دادن به دخـالات دولت‌هـای امپریالیسـتی و عمال آنها در کشـور

د) اسـتقرار روابط دوسـتانه و همکاری متسـاوی‌الحقوق در کلیهٔ شـئون با همهٔ کشـورها و دفاع از صلح و همزیسـتی مسالمت‌آمیز و دوسـتی بین خلق‌ها و عدم شـرکت در بلوک‌هـای تجاوزکارانـه و اجـرای سیاسـت پشـتیبانی از نهضت‌هـای ضدامپریالیستی و استقلال‌طلبانهٔ ملت‌ها؛ حزب تودهٔ ایران استقرار روابط دوستی صمیمانـهٔ ایـران با اتحـاد شـوروی و جمهوری تـوده‌ای چیـن و دیگر کشـورهای سوسیالیستی را ضامن معتبر حفظ میهن ما در قبال تحریکات و تجاوزات کشورهای اسـتعماری می‌شمارد.

آزادی‌های دموکراتیک

امپریالیست‌ها نقشـه‌های اسارت‌آور خود را در کشور ما به دست هیئت حاکمهٔ ارتجاعی که در رأس آن شـاه قرار دارد عملی می‌سازند. این حکومت‌ها با استفاده از حربهٔ ترور و شـیوه‌های عوام‌فریبانه می‌کوشـند تا بانگ خلـق را خاموش نمایند و جنبش آزادی‌خواهانه و اسـتقلال‌طلبانهٔ وی را در خون غرقه سازند و بدین‌وسیله مانـع رشـد و تکامل جامعـه می‌شـوند. حکومـت دموکراتیک که بر اسـاس منافع خلق‌هـای ایران تشـکیل می‌گردد بسـط و توسـعهٔ آزادی‌های دموکراتیـک را مبنای ترقـی و تکامـل جامعه و پیشـرفت مـادی و معنوی خلق می‌شـمرد و بدین‌سـبب اجرای مواد ذیل را دسـتور عمل خود قـرار خواهد داد:

۸. تأمیـن آزادی عقیـده، دیـن، بیـان، قلـم، مطبوعـات، اجتماعـات، احـزاب، اتحادیه‌ها، اعتصابات، نمایشـات، سـکونت، مسـافرت، انتخاب شـغل، آزادی و دفـاع در محاکـم و مصونیت‌هـای فـردی از قبیـل مصونیت شـخصیت و منزل

۹. تأمین حق انتخاب‌کردن برای کلیهٔ افراد کشور که به سن هجده سال تمام رسیده‌اند و حق انتخاب‌شدن برای عموم افرادی که به سن ۲۵ سال تمام رسیده‌اند، صرف‌نظر از زن و مرد بودن، نژاد و مذهب، عقیده، ملیت، سواد، شغل و مقدار دارایی در کلیهٔ مقامات انتخابی از انجمن‌های محلی گرفته تا مجلس شورای ملی

مسئلهٔ ملی

ایران کشوری است کثیرالملة. رشته‌های مختلفی خلق‌های ساکن ایران را به هم پیوند می‌دهد. این خلق‌ها طی قرن‌های متمادی تاریخ با یکدیگر سرنوشت مشترکی داشته‌اند. در ابداع و ایجاد فرهنگ غنی و برازندهٔ ایران با هم همکاری کرده‌اند و در راه استقلال و آزادی متحداً و دوش‌به‌دوش هم فداکاری‌های بی‌شماری نموده‌اند. منافع اساسی خلق‌های ایران در مبارزه علیه استعمار و ارتجاع با هم درمی‌آمیزد، ولی در نتیجهٔ وجود محرومیت‌های ملی همهٔ این خلق‌ها از حقوق حقّهٔ خود برخوردار نیستند. این محرومیت‌های ملی مانع تأمین اتحاد عمیق و واقعی بین خلق‌ها و مانعی در راه ترقی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همه‌جانبهٔ کشور شده است.

حزب تودهٔ ایران طرفدار اتحاد خلق‌های ایران بر اساس موافقت داوطلبانهٔ آنهاست و معتقد است که برای ایجاد یک اتحاد واقعی و معنوی بین خلق‌های ایران بر اساس برابری و دوستی باید ستم ملی ریشه‌کن شود. بنابراین معتقد است که حکومت دموکراتیک درمورد حل مسئلهٔ ملی عمل خود را بر مبنای زیرین قرار دهد:

۱۰.[۱] تأمین حق کامل خلق‌های ساکن ایران در تعیین سرنوشت خویش

۱۱. شناسایی حق اقلیت‌های ملی ساکن ایران در برخوردارشدن از کلیهٔ حقوق اجتماعی، فرهنگی و ملی خود

۱. شمارهٔ این مورد در متن «۱۱» بود که به نظر می‌رسد اشتباه باشد. شاید هم یک مورد جا افتاده است.

بخش دوم: تحول اقتصادی

ایـران از لحاظِ اقتصادی کشـوری اسـت عقب‌مانده و اشـکال مختلـف اقتصادی مانند اقتصاد طبیعی، خرده‌کالایی، سـرمایه‌داری (اعم از سرمایه‌داری خصوصی، دولتی و امپریالیسـتی) در کنار هم قرار دارند. کشـور ما به‌استثنای صنایع نفت که در دسـت سرمایه‌داران امپریالیستی اسـت فاقد صنایع سنگین است.

در حیـات اقتصادی ایـران نقش عمده را سـرمایه‌داری انحصاری امپریالیسـتی ایفـا می‌کنـد. برای پیشـرفت و تکامل اقتصادی کشـور ما باید این وضـع از بیخ و بن دگرگون شود و سیسـتم نوین اقتصاد ملی، مستقل، مترقی، متمرکز، هماهنگ، طبق نقشـه و بر پایهٔ تکنیک معاصر بر اسـاس منافع خلق ایجاد گردد. بدین‌منظور حـزب تودهٔ ایران بر آن اسـت کـه حکومت دموکراتیکْ سیاسـت اقتصـادی ذیل را مبنای عمل خـود قرار دهد:

۱۲. قانون ملی‌شدن درمورد مؤسسات صنایع نفت مجری شود.

۱۳. مؤسسـات اقتصـادی و سـرمایه‌های متعلـق بـه دولت‌هـا و انحصارهـای امپریالیسـتی و خائنیـن بـه خلـق و میهـن ضبـط و ملـی گردد.

۱۴. رشـته‌های اساسـی تولیدی در زمینهٔ صنایع، ارتباط بانک‌ها و صنایع بزرگ مربوط به دفـاع ملی که برای عموم خلـق دارای اهمیت درجه اول و حیاتی اسـت باید در دسـت دولت متمرکز شود.

۱۵. ایجـاد صنایع سـنگین از قبیل اسـتخراج معـادن، ایجاد صنایـع فلزکاری و ماشین‌سـازی، شـیمیایی و الکتریکـی و غیره که ضامن پیشـرفت سـریع اقتصاد و تحکیم استقلال کشور است، توسـعهٔ شبکهٔ راه‌آهن کشور و اقدام در ایجاد و بسط رشـته‌های دیگـر صنعتـی به منظـور تأمیـن نیازمندی‌هـای عمومی و ترقی سـطح زندگـی توده‌های وسـیع مردم، حمایـت از صنایع ملـی، صنایع دسـتی و هنرهای ملـی و اقدام برای ایجاد شـرایط مسـاعد بـه منظور توسـعه و تکامل آنها

۱۶. حکومت دموکراتیکْ دارایی و مؤسسات متعلق به سرمایه‌داری ملی را ضبط نخواهـد کرد و برای تأمین آزادی تأسـیس و توسـعهٔ مؤسسـات خصوصی صنعتی و بازرگانـی و تأمیـن مواد خـام و بازار فـروش بـرای محصولات این مؤسسـات و

حمایت از صنایع و بازرگانی داخلی در قبال رقابت سرمایه‌ها و کالاهای خارجی کلیهٔ اقدامات لازمه را به عمل خواهد آورد.

۱۷. ایجاد همکاری لازم بین سرمایه‌های دولتی و سرمایه‌های خصوصی به منظور ترقی هماهنگ و رشد متعادل اقتصاد ملی

۱۸. انحصار بازرگانی خارجی در دست حکومت دموکراتیک و کوشش در توسعهٔ آن بر پایهٔ بسط تولید داخلی

۱۹. بسط همه‌جانبهٔ بازرگانی داخلی و کمک مؤثر به ترقی آن به منظور توسعه و تحکیم تولید و بازار داخلی و رفع احتیاجات عمومی

۲۰. کمک به کسبه و پیشه‌وران برای ایجاد شرکت‌های تعاونی به منظور افزایش تولید و بهبود وضع اقتصادی آنان و تأمین اعتبارات درازمدت کم‌ربح برای کسبه و پیشه‌وران کم‌مایه و معافیت آنها از عوارض غیرعادلانه و مقرراتی که آنها را تحت فشار قرار می‌دهد

۲۱. تنظیم و تعدیل بودجهٔ دولتی بر اساس تأمین استقلال کشور، ترقی اقتصادی و فرهنگی مردم و خدمت به صلح و تجدیدنظر در قوانین و مقررات مالیاتی بر اساس رجحان‌دادن مالیات‌های مستقیم به غیرمستقیم به نفع توده‌های مردم

اصلاح ارضی

شرط ضروری ترقی اقتصادی و اجتماعی کشور خاتمه‌دادن به عقب‌ماندگی و محرومیت‌های خلق‌های ایران، اجرای اصلاح ارضی از طریق الغای مالکیت اربابی (فئودال) و الغای مناسبات اربابی-رعیتی موجود است. در این زمینه حکومت دموکراتیک اجرای اصول زیرین را مبنای اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مبرم خود قرار خواهد داد:

۲۲. مصادرهٔ اراضی متعلق به ملّاکان بزرگ و اراضی متعلق به شاه و خاندان سلطنتی و تقسیم بلاعوض این املاک و خالصجات دولتی بین دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین، الغای قروض دهقانان به ملّاکان و رباخواران و لغو اقساطی که دهقانان در قبال دریافت زمین به دولت و دربار و ملّاکان بزرگ می‌پردازند

۲۳. اراضی و املاک موقوفه در مالکیت مؤسسات دینی مربوطه باقی می‌ماند. حکومت دموکراتیک تحت نظارت ادارهٔ اوقاف کلیهٔ اقدامات لازمه را به منظور بالابردن سطح زندگی دهقانان ساکنین املاک موقوفه و آبادکردن اراضی مزبور و جلوگیری از حیف و میل عواید آنها به عمل خواهد آورد.

۲۴. وضع قوانین و مقررات بر اساس لغو اسلوب مزارعه به نفع دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به منظور خاتمه‌دادن به مناسبات اربابی-رعیتی در ایران. حکومت دموکراتیک مناسبات بین دهقانان و مالکین اراضی مصادره‌نشده را طبق قوانین و مقرراتی با توجه به آبی و دیمی‌بودن زمین و نوع زراعت و شرایط محل دقیقاً تعیین خواهد نمود، به نحوی که در اراضی مزبور از دهقانان به‌جز اجاره‌بهای نقدی یا جنسی چیز دیگری مطالبه نشود.

۲۵. حکومت دموکراتیک مالکیت قشرهای مختلف دهقانی را در مجموع خود تضمین می‌کند. خانهٔ دهقان و سایر بناها و همچنین عرصه و اعیانی که در اختیار اوست ملک وی شناخته می‌شود.

۲۶. لغو سیورسات و بیگاری و عوارض دیگری از این قبیل و همچنین الغای کلیهٔ قواعد و مقررات که برحسبِ عرف و عادت به دهقانان تحمیل شده و به آزادی و شخصیت آنها لطمه می‌زند

۲۷. بسط اراضی زیر کشت از طریق آبادکردن زمین‌های بایر و واگذاری آن به دهقانان بی‌زمین و کم‌زمین به منظور بالابردن سهمی که در اثر اصلاح ارضی به آنان تعلق می‌گیرد و کوشش در ماشینی‌کردن کشاورزی و همکاری فنی و علمی با دهقانان برای بالابردن سطح کشت و بازده کار و اتخاذ تدابیر فوری مجانی جهت دفع آفات

۲۸. تأمین آب لازم برای کشاورزی به‌وسیلهٔ تعمیر و حفر قنوات جدید، ایجاد چاه‌های آرتزین و سدبندی

۲۹. تأمین اعتبارات درازمدت و کم‌ربح به‌وسیلهٔ بانک‌های کشاورزی برای دهقانان به منظور تحصیل ابزار کشاورزی و بذر

۳۰. تجدیدنظر در امور مالیاتی به نفع دهقانان، تنظیم قیمت‌های عادلانه برای محصولات کشاورزی و ایجاد شرکت‌های تعاونی دهقانی به منظور فروش محصول و خرید کالا و ابزار موردِنیاز دهقانان

۳۱. اتخاذ تدابیر عملی برای بسط و توسعهٔ دامپروری کشور

بخش سوم: اصلاحات اجتماعی

در جامعهٔ کنونی ایران اکثریت مطلق مردم به‌ویژه توده‌های وسیع زحمت‌کش از لحاظِ اقتصادی و اجتماعی در شرایط دشواری زندگی می‌کنند.

کارگران ایران از حیث سطح نازل مزد، فقدان بیمه‌های اجتماعی و مقررات مصونیت کار و خطر دائمی بیکاریْ انواع محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی را متحمل می‌شوند. دهقانان ایرانی در اثر تسلط مناسبات اربابی-رعیتی از مزایای اجتماعی و اقتصادی مترقی کنونی محرومند. وضع آبادی و زندگانی در شهرها و دهات کشور برای اکثریت مردم غیرقابل‌تحمل است. طرق ارتباط و وسایط نقلیهٔ بین شهرها و همچنین بین شهرها و دهات هنوز در وضع ابتدایی و عقب‌افتاده‌ای است. سطح زندگی، فرهنگ و بهداشت کشور ما نازل و رقت‌انگیز است.

سیاست ارتجاعی هیئت حاکمهٔ ایران در مقابل ترقی و پیشرفت فرهنگ ملی خلق‌ها و اقلیت‌های ملی موانع همه‌جانبه ایجاد نموده است.

این وضع رقت‌بار به‌هیچ‌وجه متناسب با مدنیت معاصر و درخور مردم مستعد و زحمت‌کش ما نیست. باید این وضع از بنیاد تغییر کند و آنچنان شرایط رفاه و ترقی عمومی به وجود آید که شایستهٔ تمدن کنونی باشد. باید حق کار، تحصیل و استراحت برای کلیهٔ افراد کشور تأمین گردد. فرهنگ ایران باید دارای مضمون دموکراتیک و شکل ملی باشد. بدین‌منظور حزب تودهٔ ایران بر آن است که برنامهٔ اصلاحات اجتماعی زیرین به‌وسیلهٔ حکومت دموکراتیک و انجمن‌های محلی، ایالتی، ولایتی، بخش و شورای دِه اجرا گردد:

۳۲. تعیین حداقل دستمزد متناسب با هزینهٔ زندگی و حوایج ضروری مادی و معنوی کارگران

۳۳. وضـع و اجـرای قوانیـن و مقررات بـه منظور اصـلاح شـرایط کار و تأمین مصونیت کارگـران و حقوق فـردی و اجتماعی آنان؛ متضمن نکات اساسـی ذیل:

الف) روز کار هشت‌سـاعته و تعطیل هفتگی در کلیهٔ شعب صناعت، بازرگانی و پیشـه‌وری و شش سـاعت کار درمورد مؤسسـاتی که وضع کار دشوار یا مضر به تندرستی و بهداشت کارگران است

ب) تأمیـن دو تا چهار هفته مرخصی در سـال با اسـتفاده از حقـوق برای عموم کارگران و سـه ماه مرخصی با دریافت حقوق بـرای زنان باردار قبل و بعد از زایمان

ج) تأسیس بیمهٔ اجتماعی برای کلیهٔ زحمت‌کشان و خانواده‌های آنان به حساب دولـت و مؤسسـات مربوطـه و اجـرای مقـررات آن در مقابـل انواع ازدسـت‌دادن اسـتعداد کار و بیمـاری و پیری تحت‌نظـر اتحادیهٔ کارگران و تأمیـن مدد معاش به نسـبت اولاد برای کارگران معیل

د) منـع کار اطفـال تـا چهارده‌سـالگی و تخفیـف روز کار تـا چهـار سـاعت بـرای کارگرانـی که سـن آنها بیـن چهارده و هجده سـال اسـت و تأسـیس مدارس حرفـه‌ای به منظور بالابردن سـطح اطـلاع فنی کارگـران و تربیـت کادر حرفه‌ای و منع کارهـای دشـوار و خطرناک برای کم‌سـالان و زنان، الغای رسـوم اسـارت‌بار اجیرکـردن در کارگاه‌ها

هـ) برقرارکـردن مـزد مسـاوی در قبـال کار مسـاوی صرف‌نظـر از اینکـه فـرد زحمت‌کـش مـرد باشـد یـا زن، کم‌سـال باشـد یـا سـالمند

و) اتخـاذ تدابیـری به منظور حفظ تندرسـتی کارگـران و مصونیـت جانی آنان و جلوگیـری از حوادث کار در کلیهٔ مؤسسـات

ز) شناسـایی حق کامل تشـکیل اتحادیه‌ها بـرای کلیهٔ کارگران و زحمت‌کشـان شـهر و دِه و دخالت‌دادن واقعی این اتحادیه‌ها در کلیهٔ اموری که مربوط به شـرایط کار و معاش و زندگی زحمت‌کشـان است

ح) تأمیـن حـق اعتصـاب و حـق انعقـاد قراردادهـای دسـته‌جمعی برای کارگـران و زحمت‌کشـان

۳۴. اتخاذ تدابیر مؤثر برای بهبود زندگی و شرایط کار کارمندان، کمک‌خرج کافی به کارمندان معیل، اجرای صحیح تقسیم کار در ادارات، استقرار اصل ارتقا بر اساس آزمودگی، سوابق خدمت و کیفیت کار و تجدیدنظر در قوانین استخدامی و همچنین اجرای مقررات بیمهٔ اجتماعی درمورد کارمندان دولت و مؤسسات

۳۵. احداث و تأمین مساکن خوب و ارزان برای ساکنین کشور به‌ویژه زحمت‌کشان شهر و دِه، اقدام جدی در تقلیل اجاره‌بهای خانه‌ها، مؤسسات و دکاکین

رفاه و ترقی عمومی

۳۶. تأمین آموزش ابتدایی عمومی و مجانی برای کلیهٔ کودکان کشور از دختر و پسر و کوشش در بسط و توسعهٔ مدارس دولتی و حمایت لازم نسبت به مؤسسات آموزشی غیردولتی

۳۷. قراردادن آموزش متوسطه و عالی در دسترس زحمت‌کشان شهر و دِه به منظور پرورش کادر وسیع علمی و فنی، تأمین کمک‌خرج به دانشجویان برای آنکه بتوانند تحصیل عالی بکنند، ایجاد سیستم فرهنگی ملی برای خلق‌ها و اقلیت‌های ملی و تأمین آموزش به زبان مادری در کلیهٔ مراحل تحصیلی، تشکیل شبکهٔ وسیع دانشگاه‌ها و مدارس فنی و مؤسسات تحقیقات علمی و مساعدت‌های مادی و معنوی به دانشمندان برای تحقیق، توجه جدی به ترقی فرهنگ ایالات و ولایاتی که از طرفِ حکومت ارتجاعی عقب‌مانده نگاه داشته شده است

۳۸. کمک مؤثر به بسط و توسعهٔ مطبوعات و انتشارات دموکراتیک و تأمین اعتبارات کافی به منظور حفظ و بسط هنرهای ملی و ایجاد تئاتر، اپرا، فیلارمونی، سینما، رادیو و تلویزیون در نقاط مختلف کشور

۳۹. به منظور توسعهٔ تحقیقات علمی و تاریخی دربارهٔ مدنیت گذشتهٔ خلق‌های ایرانْ حکومت دموکراتیک برای حفظ آثار باستانی و کاوش‌های نوین و تأسیس و بسط موزه‌های ملی اعتبارات کافی در نظر خواهد گرفت.

۴۰. تأسیس کتابخانه و قرائت‌خانه‌های عمومی در شهرها، قصبات و دهات

۴۱. تأمین خدمت پزشکی مجانی برای عموم اهالی کشور، تأسیس شبکهٔ وسیعی از درمانگاه‌ها و بیمارستان‌های مجهز به وسایل مترقی و متخصص در نقاط مختلف کشور اعم از شهر و دِه و نقاط عشیره‌نشین

۴۲. مبارزهٔ مؤثر علیه بیماری‌های بومی و مسری و تأسیس بنگاه‌های مخصوص برای جلوگیری از این بیماری‌ها، دایرنمودن مؤسسات مخصوص نگهداری و پرستاری از معلولین

۴۳. تأسیس آسایشگاه‌ها و خانه‌های استراحت در نقاط خوش‌آب‌وهوا و مراکز آب‌های معدنی و تأمین استفادهٔ همگانی مردم ایران به‌ویژه زحمت‌کشان از مؤسسات مزبور

۴۴. بالابردن سطح اطلاعات بهداشتی عمومی از طریق انتشار و تبلیغ اصول و قواعد صحیح در مقیاس وسیع

۴۵. ایجاد شبکهٔ وسیعی از زایشگاه‌ها، شیرخوارگاه‌ها و کودکستان‌ها و همچنین اردوگاه‌ها و مراکز ورزشی به منظور رشد سالم و تربیت نسل در شهرها و دهات، تأمین خدمت مجانی دولتی در مؤسسات مزبور

۴۶. مبارزهٔ جدی برای ریشه‌کن‌کردن فحشا، اعتیاد به تریاک و الکل به‌وسیلهٔ اسلوب‌های تربیتی و انسان‌دوستی

۴۷. مبارزهٔ جدی و همه‌جانبه بر علیه گرانی، احتکار و معاملاتی که بر پایهٔ سلف انجام می‌گیرد

۴۸. تأمین وسایل نقلیهٔ معاصر و احداث خطوط ارتباطی و جاده‌ها بین شهرها و دهات

۴۹. ایجاد مراکز مجهز به وسایل فرهنگی، بهداشتی، تولیدی و معیشتی در نقاط عشیره‌نشین به منظور توجه جدی نسبت به بهبود شرایط زندگی آنان

برنامهٔ حاضر که ناشی از تحلیل وضع کنونی اجتماع ما، افشای معایب و نقایص آن، انتقاد جدی و منطقی از این نقایص و ارائهٔ طریق مؤثر برای چارهٔ این معایب و علاج دردهای جامعه است عالی‌ترین آرمان‌های میهن‌پرستانه و بشردوستانهٔ مترقی‌ترین عناصر طبقات و قشرهای جامعهٔ ما را منعکس می‌کند.

ایـن برنامه می‌تواند به شـعار مشـترک کلیهٔ قوای خلـق در نبرد علیه دشـمنانش مبدل شـود. نبـرد در راه اجـرای این برنامـه و تأمین پیـروزی آن بهتریـن مضمونی اسـت که هـر ایرانـی وطن‌پرسـت می‌تواند بـه زندگی خود عطـا کند.

حـزب تـودهٔ ایران همـهٔ خلق‌های ایـران را که به اسـتقلال وطن خـود و آزادی و سـعادت هم‌میهنانـش ذی‌علاقه‌اند و از امپریالیسـم و ارتجاع نفـرت دارند دعوت می‌کند کـه در راه اجـرای این برنامه مبـارزه کنند.

طرح اساسنامهٔ حزب تودهٔ ایران

حزب

۱. حزب تودهٔ ایران سازمان سیاسی طبقهٔ کارگر در سرتاسر ایران و عالی‌ترین شکل سازمانی این طبقه است. حزب تودهٔ ایران اتحاد داوطلبانهٔ مبارزین پیشرو طبقات و قشرهای زحمت‌کش ایران، کارگران، دهقانان، پیشه‌وران، روشنفکران و افرادی است که برنامه‌اش را می‌پذیرند و در راه تحقق آن گام برمی‌دارند.

جهان‌بینی حزب تودهٔ ایران مارکسیسم-لنینیسم است و اصول تشکیلاتی وی از این جهان‌بینی ناشی می‌شود.

حزب تودهٔ ایران اعضای خود را با روح وفاداری به منافع طبقهٔ کارگر و جنبش رهایی‌بخش مردم ایران و با روح میهن‌پرستی و انترناسیونالیسم پرولتری پرورش می‌دهد.

هدف حزب تودهٔ ایران در مرحلهٔ کنونی عبارت است از انجام تحول دموکراتیک در جامعه که مضمون اساسی آن برانداختن نفوذ امپریالیسم و تأمین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران و ریشه‌کن‌کردن مناسبات اربابی-رعیتی است.

حزب تودهٔ ایران از منافع کلیهٔ قشرهای ضداستعمار جامعهٔ ایران در قبال تجاوزات گوناگون استعمار و عمالش دفاع می‌کند.

عضویت در حزب

۲. شرایط عضویت در حزب تودهٔ ایران عبارت است از:

الف) قبول برنامه و مبارزه در راه تحقق‌بخشیدن به آن و تبعیت از اساسنامهٔ حزب

ب) شرکت در یکی از سازمان‌های حزبی

ج) تابعیت ایران

د) داشتن حداقل هجده سال تمام

هـ) پرداختن حق عضویت

تبصرهٔ ۱. اشخاصی که عضو حزب سیاسی دیگری باشند نمی‌توانند درعین‌حال عضو حزب تودهٔ ایران نیز باشند.

تبصـرهٔ ۲. کسـانی که بـر علیه نهضـت آزادی مـردم اقـدام کرده‌انـد نمی‌توانند عضـو حزب تـودهٔ ایران باشـند.

پذیرش به حزب

۳. شرایط عضویت در حزب به قرار زیرین است:

الف) پذیرش عضو فقط به شکل انفرادی است و از طریق حوزه به عمل می‌آید.

تبصـره) درصورتی‌کـه گروه‌هایـی از سـازمان‌های سیاسـی دیگر یکجـا تقاضای ورود بـه حزب را بکننـد کمیتهٔ مرکـزی حق دارد اسـتثنائاً قرار پذیرش دسـته‌جمعی را صـادر نماید.

ب) تصویـب عضویـت با کمیتـهٔ مرکزی یا ارگانی اسـت کـه کمیتـهٔ مرکزی به آن اختیار داده اسـت.

ج) تقاضاکننـدهٔ عضویـت بایـد دو نفر معرف با حداقل دو سـال سـابقهٔ حزبی داشـته باشـد. معرف باید تقاضاکننـده را از جهت سیاسـی و اجتماعی و اخلاقی بشناسـد و صلاحیت وی را بـرای عضویت حـزب تضمین نماید.

د) تقاضاکننـدهٔ عضویت پس از گذراندن یک سـال دورهٔ آزمایشـی به عضویت حزب پذیرفته خواهد شـد.

هـ) سابقهٔ حزبی اعضا از روزی است که رسماً به عضویت حزب پذیرفته شده‌اند.

تبصره) در شرایط کار مخفی ترتیب معرفی و پذیرش عضو به شرح زیر خواهد بود:

الف) تقاضاکننده باید یک نفر معرف با حداقل دو سال سابقهٔ حزبی داشته باشد.

ب) تقاضاکننده به مسئول سـازمان مربوطه معرفی می‌شود و آن سازمان پس از مطالعهٔ لازم می‌تواند وی را به‌عنوان فرد آزمایشـی بپذیرد. شـرکت فرد آزمایشی در حوزه و یا اسـتفادهٔ حزبی از وی به اشـکال دیگر منوط به نظر ارگان مربوطه است.

وظایف عضو حزب

۴. عضو حزب موظف است:

الـف) در راه حفـظ وحـدت حـزب که شـرط اصلـی نیـرو و بقای آن اسـت با تمـام قوا بکوشـد.

ب) انضباط حزبی را که برای عموم اعضای حزب یکسان است مراعات نماید.

ج) اسـرار حزبـی را اکیـداً حفظ کند، بـه هوشـیاری انقلابی خـود بیفزاید و در مقابل دشـمن اسـتوار باشد.

د) به‌طور مداوم بکوشـد تا سـطح دانش سیاسـی خود را بالا بَرد و اصول مبارزهٔ حزبی را فراگیرد.

هـ) مبلّغ مرام و سیاست و خط‌مشی حزب باشد و برای تحقق آن مبارزه کند.

و) در راه تحکیـم هرچه بیشـتر رابطه با توده‌هـا و آگاه‌نمودن آنان از سیاسـت و هدف‌هـای حزب و دفـاع از منافع مـردم و تقویت نفوذ حزب بکوشـد.

ز) از هر عملی که مخالف حیثیت و اعتبار حزب و ارگان‌های آن باشـد بپرهیزد و سـعی کند تا در زندگی خصوصی و اجتماعی رفتارش نمونه باشد.

ح) در پیشگاه حزب درستی و صمیمت داشته باشد.

حقوق عضو حزب

۵. عضو حزب حق دارد:

الف) در بحث و حل مسـائل مربوط به سیاسـت حزب شـرکت داشـته باشـد. بـه این معنی که در جلسـات سـازمانی کـه عضو آن اسـت اظهارنظـر نماید و در بحـث حوزه‌ها و مباحثاتـی که در مطبوعـات حزبی مطرح می‌گردد شـرکت فعال جویـد و پیشـنهاد دهـد و یا نظر و پیشـنهاد خـود را به اطـلاع ارگان‌هـای بالاتر تا عالی‌تریـن مقام حزب برسـاند.

ب) طـرز کار هـر یـک از ارگان‌هـا و مسـئولین حزبـی را در هر مقام که باشـند در جلسـات سـازمانی که عضو آن اسـت و یا از طریق نوشـتن به ارگان‌های بالاتر به منظـور آشکارسـاختن نقایـص کار و برطرف‌کردن آنهـا مورد انتقاد قـرار دهد.

ج) در انتخابات ارگان‌های حزبی شرکت کند و به عضویت آنها انتخاب شود.

د) شـرکت خـود را در جلسـه‌ای کـه به رفتـار و فعالیت وی رسـیدگی می‌شـود بخواهد و اگر نسـبت به قرار مربوط به کار خود معترض باشـد به ارگان‌های بالاتر تـا کنگرهٔ حزب شـکایت کند.

هـ) در شـرایط پنهان‌کاریْ جریان رسیدگی و دادرسـی حزبی تابع تأمین امنیت سازمان حزبی اسـت. شـکل آن را ارگان‌های ذی‌صلاحیت حزبی معین می‌کنند. بدیهـی اسـت کـه ارگان‌هـای حزبی باید بکوشـند کـه از حداکثـر امکانـات برای مراعات هرچه بیشـتر حقـوق فرد حزبی اسـتفاده نمایند.

تبصره) وظایف و حقوق اعضای آزمایشـی جز درمورد حق انتخاب‌شدن و حق انتخاب‌کـردن همـان اسـت که برای اعضـای حزب مقرر شـده اسـت. رأی عضو آزمایشـی حزب مشورتی است.

مجازات حزبی

۶. مجازات تخلف از مقررات و عدم اجرای وظایف حزبی به قرار زیر است:

تذکر شـفاهی، تذکر کتبی، توبیخ، توبیخ شـدید، توبیخ شـدید توأم با اخطار، سـلب مسـئولیت حزبی، تنـزل یک یا چنـد درجهٔ مقام مسـئولیت حزبـی، تبدیل عضـو اصلی به عضو آزمایشـی، اخـراج از حزب.

هر سـازمانی در هر درجه که باشـد با توجـه به اوضاع‌واحـوال می‌تواند درمورد عضـو متخلف یکـی از مجازات‌های فـوق را قائل شـود و به ارگان مربوطـهٔ بالاتر گـزارش دهـد. ارگان بالاتـر در مواردی کـه مجازات را متناسـب تشـخیص ندهد می‌توانـد آن را به‌کلـی لغو کنـد و یا در آن تخفیف و تشـدید قائل شـود.

۷. در موارد فوق‌العاده و زمانی که تخلف عضو حزب به سازمان حزبی و وحدت صفوف آن لطمـه وارد می‌کند فرد مرتکب از حزب اخراج می‌گردد. هر سـازمانی درمـورد عضو خـود می‌تواند قـرار اخراج صـادر کند، ولـی تصویب آن بـا کمیتهٔ مرکـزی و یا با ارگان‌هایی اسـت که کمیتهٔ مرکـزی به آنها در این مـورد اختیار داده باشـد. اخـراج از حزب حداکثـر مجازات حزبی اسـت. در هنگام صـدور و تأیید قـرار اخراج، ارگان‌های حزبی بایـد حداکثر احتیاط و رعایـت اصل رفاقت حزبی را بـه عمـل آورند و اسـناد مربوطه را دقیقاً مطالعه و بررسـی نماینـد و به اظهارات و شـکایات عضو مورد اتهام توجه کامـل مبذول دارند.

اگر افـرادی از پرداخت حق عضویت بدون عذر موجه تا سـه ماه احتراز جویند و یا بدون عذر موجه در سـه جلسهٔ متوالی از حضور در جلسات حزبی خودداری

ورزند و پس از تذکر و توبیخ مقررات حزبی را مراعات ننمایند، حوزه می‌تواند اخراج این افراد را از حزب به ارگان‌های مربوطه پیشنهاد کند.

۸. درمورد اخراج اعضای کمیتهٔ مرکزی و مشاورین آن، خواه از عضویت کمیتهٔ مرکزی خواه از حزب، بایستی پلنوم کمیتهٔ مرکزی تصمیم بگیرد و برای اخذ این تصمیم حداقل دوسوم آرای کمیتهٔ مرکزی لازم است.

ساختمان حزب

۹. مبنای سازمانی حزب تودهٔ ایران مرکزیت دموکراتیک است. نکات اساسی مرکزیت دموکراتیک عبارت است از:

الف) انتخابی‌بودن همهٔ ارگان‌های رهبری حزب از پایین به بالا به آرای مخفی

تبصره) در موارد استثنایی درصورتی‌که جلسهٔ حزبی انتخاب‌کنندهٔ لازم تشخیص دهد می‌تواند از اخذ رأی علنی نیز استفاده نماید.

ب) گزارش‌دهی منظم از طرفِ ارگان‌های رهبری در برابر سازمان‌های مربوطه

ج) رعایت انضباط حزبی، اجرای دستورات و تصمیمات حزبی و تبعیت اقلیت از اکثریت

د) حتمی‌الاجرابودن تصمیمات ارگان‌های بالاتر برای ارگان‌های پایین‌تر

تبصره) در شرایط کار مخفی ممکن است اصل انتخابی‌بودن ارگان‌های رهبری و گزارش‌دهی منظم تأمین نگردد و مسئولین اعضای ارگان‌های پایین از طرفِ ارگان‌های بالاتر منصوب شوند.

۱۰. تقسیمات سازمانی حزب تودهٔ ایران عبارت است از:

سازمان محل کار، سازمان بخش، سازمان شهر، سازمان ولایت، سازمان ایالت.

در صورت لزوم بنا بر پیشنهاد کمیتهٔ ایالتی و موافقت کمیتهٔ مرکزی ممکن است تقسیمات سازمانی دیگری نیز ایجاد گردد. حدود فعالیت هریک از این سازمان‌ها را ارگان‌های بالاتر تعیین می‌کنند.

۱۱. سازمان حزب تودهٔ ایران در آذربایجان از لحاظِ سنن پراعتبار انقلابی خلق آذربایجان دارای کمیتهٔ مرکزی با حقوق کمیتهٔ ایالتی است. این سازمان به نام فرقهٔ دموکرات آذربایجان نامیده می‌شود.

۱۲. ارگان‌های رهبری حزب، از کمیتهٔ مرکزی گرفته تا پایین، اصل کار جمعی با حفظ مسئولیت فردی را مبنای کار خود قرار می‌دهند و باید از به‌کاربردن شیوه‌های فرماندهی و اداری احتراز جویند و از طریق بسط «انتقاد از خود» نقایص کار را رفع نمایند.

۱۳. در شرایط کار مخفی برحسبِ ضرورت اختیارات ارگان‌های حزبی برای تأمین مصونیت سازمان‌های حزب وسعت می‌یابد و با توسعهٔ اختیار ارگان‌های رهبری مسئولیت این ارگان‌ها نیز بیشتر می‌شود. در این شرایط آنها باید به نکات زیرین توجه خاص مبذول دارند:

الف) روش درست استفاده از کادرها: ملاک ارزیابی کادر باید اعتماد سیاسی نسبت به وی و شایستگی او برای انجام کار مرجوعه باشد، نه ملاحظات شخصی.

ب) سازمان‌دادن کار حزبی به نحوی که ثمرش بیشتر و خطرش کمتر باشد و به‌کاربردن حداکثر هوشیاری انقلابی برای جلوگیری از نفوذ دشمن در حزب

ج) توجه دقیق به نظریات اعضای حزب که اشکالات کار مخفی امکان آنها را برای بحث در جلسات محدود می‌کند، جبران محدودیت‌هایی که برای اعضای حزب در امر انتقاد به وجود می‌آید از طریق بررسی دقیق و منظم اجرای تصمیمات ارگان‌های حزبی و بسط انتقاد و «انتقاد از خود» ارگان‌های رهبری نسبت به تصمیمات و امور مرجوعه

حوزه

۱۴. پایه و سازمان اولیهٔ حزبْ حوزه است.

الف) حوزه‌ها بر اساس محل کار و محل سکونت تشکیل می‌شود.

ب) حداقل افراد حوزه سه نفر است. حوزه با موافقت کمیتهٔ بخش و یا ارگان‌های بالاتر تشکیل می‌گردد.

ج) حوزه دارای مسئول یا هیئت‌عامله‌ای است که در جلسهٔ عمومی حوزه برای مدت یک سال انتخاب می‌شود.

د) درصورتی‌که در محل کار چند حوزه وجود داشته باشد با موافقت ارگان‌های بالاتر می‌توان کمیتهٔ محل کار را تشکیل داد. انتخاب اعضای این کمیته در جلسهٔ عمومی اعضای حوزه‌ها و یا در جلسهٔ نمایندگان حوزه‌ها به عمل می‌آید.

۱۵. حوزه در محیط فعالیت خود وظیفه دارد:

الف) به‌مثابهٔ حلقهٔ اساسی ارتباط ارگان‌های رهبری با اعضای حزب و حزب با توده‌ها، با مردم ارتباط نزدیک برقرار کند.

ب) سیاست حزب را تبلیغ نماید، توده‌ها را طبق رهنمودهای حزب برای مبارزه در راه خواست‌های مبرمشان متشکل سازد.

ج) نشریات و اوراق حزبی را پخش کند.

د) با رعایت اصل برتری کیفیت بر کمیّتْ اعضای جدید به حزب جلب کند.

ه) حق عضویت جمع کند و جلب کمک مادی برای حزب و نشریات حزبی را سازمان دهد.

کنفرانس‌ها

۱۶. ارگان عالی سازمان‌های بخش و شهر و ولایت و ایالتْ کنفرانس، و در فاصلهٔ کنفرانس‌ها کمیته است. کنفرانس از نمایندگان انتخابی واحد سازمانی مربوطه طبق نسبتی که به پیشنهاد سازمان و تصویب ارگان بالاتر معین شده است تشکیل می‌گردد.

کنفرانس‌های بخش و شهر و ولایت در هر سال یک بار و کنفرانس‌های ایالتی هر دو سال یک بار تشکیل می‌گردد. درصورتی‌که کمیتهٔ مافوق و یا یک‌سوم اعضای سازمانی لازم بدانند، کنفرانس فوق‌العادهٔ همان سازمان تشکیل می‌گردد.

۱۷. اختیارات و وظایف کنفرانس‌ها عبارت است از:

الف) استماع و ارزیابی گزارش کمیته و کمیسیون تفتیش

ب) صدور قرارها و قطعنامه‌های لازم درمورد فعالیت آیندهٔ سازمان مربوطه

ج) انتخاب کمیته و کمیسیون تفتیش سازمان مربوطه

د) انتخاب نماینده برای کنفرانس سازمان بالاتر

تبصره) در شرایط کار مخفیْ کمیتهٔ مرکزی شکل‌های مشخصی برای کار سازمانی و فعالیت حزب معین می‌کند.

۱۸. ارگان عالی سازمان حزب تودهٔ ایران در آذربایجان کنگرهٔ فرقهٔ دموکرات آذربایجان است که کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی فرقهٔ دموکرات آذربایجان را انتخاب می‌کند و برای عالی‌ترین ارگان حزبی یعنی کنگرهٔ حزب تودهٔ ایران نماینده انتخاب می‌نماید.

کمیته‌ها

۱۹. کمیتهٔ هر سازمان حزبی در بین دو کنفرانسْ ارگان عالی آن سازمان است.

۲۰. کمیته‌های بخش، شهر، ولایت و ایالت سازمان‌های تابع خود را رهبری می‌کنند و تصمیمات کنفرانس مربوطه و قرارها و دستورات ارگان‌های مافوق را اجرا می‌نمایند و راجع به کاری که انجام شده به‌طور منظم به کمیتهٔ مافوق گزارش می‌دهند.

تعداد اعضای کمیته‌ها و شکل سازمانی آنها را کمیتهٔ مرکزی و یا ارگانی که کمیتهٔ مرکزی به آن اختیار دهد تعیین می‌کند.

۲۱. پلنوم کمیته‌های بخش، شهر، ولایت و ایالت از بین اعضای خود هیئت اجراییه و از بین اعضای هیئت اجراییه دبیران کمیته را انتخاب می‌کند.

۲۲. هیئت اجراییهٔ مسئولین شعب تشکیلات، تبلیغات و مالی را از بین اعضای کمیته انتخاب می‌نماید و در صورت لزوم شعب دیگر نیز تشکیل می‌دهد. این شعبه‌ها تحت‌نظر هیئت دبیران فعالیت می‌کنند. دبیران کمیته‌ها در محیط فعالیت خود وسایل اجرای تصمیمات ارگان‌های رهبری را فراهم نموده، اجرای صحیح این تصمیمات را کنترل می‌کنند.

۲۳. سازمان‌های حزبی در محیط فعالیت خود اسناد، نشریات و مطبوعات حزبی را به زبان مردم آن ناحیه منتشر می‌کنند.

کمیسیون‌های تفتیش

۲۴. کمیسیون‌های تفتیش به منظور کمک و همکاری با کمیته انتخاب می‌شوند. تعداد آنها را کنفرانس تعیین می‌نماید. وظایف آنها به شرح زیر است:

الف) نظارت در اجرای صحیح تصمیمات کمیتهٔ مربوطه و ارگان‌های بالاتر در محیط فعالیت خود

ب) نظارت در امور مالی کمیته

تبصره) در شرایط کار مخفی وظایف کمیسیون‌های تفتیش و تفتیش مرکزی را کمیته‌ها و کمیتهٔ مرکزی انجام می‌دهند.

عالی‌ترین مقامات حزب

۲۵. عالی‌ترین مقام رهبری حزب تودهٔ ایران کنگرهٔ حزب است که از نمایندگان منتخب از کنفرانس‌های ایالتی و منتخب از فرقهٔ دموکرات آذربایجان تشکیل می‌یابد.

۲۶. کنگرهٔ حزب:

الف) گزارش کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی را استماع و فعالیت آنها را ارزیابی می‌نماید.

ب) برنامه و اساسنامهٔ حزب را تصویب می‌نماید و در صورت لزوم آنها را مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد.

ج) خط‌مشی حزب را در کلیهٔ شئون فعالیت حزب تعیین می‌کند.

د) اعضا و مشاورین کمیتهٔ مرکزی و کمیسیون تفتیش مرکزی را انتخاب می‌کند.

در شرایط عادیْ کنگرهٔ حزب هر سه سال یک بار دعوت می‌شود. کنگرهٔ فوق‌العاده از طرفِ کمیتهٔ مرکزی و یا بنا به پیشنهاد حداقل یک‌سوم اعضای حزب که به آخرین کنگره نماینده فرستاده‌اند تشکیل می‌گردد. در شرایط کار مخفی دعوت کنگرهٔ فوق‌العاده از وظایف کمیتهٔ مرکزی است.

کمیتهٔ مرکزی

۲۷. عالی‌ترین مقام حزب در فاصلهٔ بین دو کنگره کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران است که فعالیت سیاسی و کار سازمانی حزب را اداره نموده، در تمام موارد

نماینـدهٔ حزب می‌باشـد و در مقابل کنگره مسـئول اسـت. پلنوم کمیتـهٔ مرکزی در شـرایط عادی در سـال حداقل دو بار تشـکیل می‌گردد.

۲۸. تعـداد اعضای کمیتـهٔ مرکـزی و مشـاورین آن را کنگره معین می‌کند. شـرط ضروری عضویت در کمیتهٔ مرکزی، اعم از عضو یا مشاور، داشتنِ حداقل پنج سال سابقهٔ حزبی (خواه در حزب تودهٔ ایران و خواه در فرقهٔ دموکرات آذربایجان) است.

۲۹. هرگاه به عللی جای یک و یا چند نفر از افراد کمیتهٔ مرکزی خالی بماند، کمیتهٔ مرکزی می‌تواند با اکثریت دو ثلث آرا از بین مشاورین عدهٔ خود را تکمیل کند. در موارد فوق‌العـاده و یا درصورتی‌که ضرورت ایجاب کند، کمیتهٔ مرکزی می‌تواند از بین سایر اعضای حزب نیز افرادی را به عضویت کمیتهٔ مرکزی برگماری نماید.

۳۰. کمیتهٔ مرکزی از بین اعضای خود هیئت اجراییهٔ کمیتهٔ مرکزی را انتخاب می‌کند.

۳۱. هیئت اجراییهٔ مسـئولین شـعب تشـکیلات، تبلیغات و مالی را از بین اعضای کمیتهٔ مرکزی انتخاب می‌نماید و در صورت لزوم شعب دیگر نیز تشکیل می‌دهد. این شـعبه‌ها تحت‌نظر هیئت دبیران فعالیت می‌کنند.

هیئـت اجراییـه در فاصلـهٔ بیـن دو پلنـوم کمیتـهٔ مرکـزی فعالیـت حـزب را رهبـری می‌کنـد.

۳۲. کمیتـهٔ مرکـزی از بیـن اعضای هیئـت اجراییه دبیـر اول و دبیران دیگـر کمیتهٔ مرکـزی (هیئـت دبیـران) را انتخـاب می‌کنـد. هیئـت دبیـران در مقابـل هیئـت اجراییه مسـئول اسـت.

۳۳. هیئـت دبیران تحت رهبـری هیئت اجراییهٔ کمیتـهٔ مرکزیْ امور جـاری کمیتهٔ مرکـزی را اداره می‌نمایـد، وسـایل اجـرای تصمیمـات ارگان‌های عالـی رهبری را فراهم نمـوده، اجـرای صحیح ایـن تصمیمات را کنتـرل می‌کند.

کمیسیون تفتیش مرکزی

کمیسـیون تفتیـش مرکزی بـه منظور کمـک و همکاری بـا کمیتهٔ مرکـزی انتخاب می‌شـود و وظایف آن به شـرح زیر اسـت:

الف) نظارت در اجرای صحیح تصمیمات کمیتهٔ مرکزی

ب) نظارت در امور مالی کمیتهٔ مرکزی

تبصره) تا تشکیل کنگرهٔ سوم حزب تودهٔ ایران کمیسیونی که پلنوم کمیتهٔ مرکزی از بین اعضا و مشاورین خود انتخاب می‌کنند وظایفی را که به عهدهٔ [کمیسیون] تفتیش مرکزی است انجام خواهد داد.

امور مالی

۳۴. عایدات حزب عبارت است از حق عضویت و عواید حاصل از نشریات و کمک‌های مادی اعضای حزب و توده‌های مردم.

۳۵. تعیین میزان حق عضویت و طرز استفاده از وسایل مادی حزب به عهدهٔ کمیتهٔ مرکزی است.

روابط حزب با سازمان‌های توده‌ای

۳۶. کمیته‌های حزبی و اعضای حزب باید در محیط فعالیت خود توجه خاصی به سازمان‌های توده‌ای، اتحادیه‌های کارگری، دهقانی، کارمندی، سازمان‌های جوانان و زنان، جمعیت‌ها و باشگاه‌های فرهنگی، ورزشی، هنری، شرکت‌های مصرفی و تعاونی و غیره مبذول دارند. اعضای حزب در این سازمان‌ها، در نبرد برای به‌دست‌آوردن دموکراسی و نیل به مقاصدی که در برابر سازمان قرار دارد، باید نمونه‌ای برای دیگر اعضای این سازمان‌ها باشند. اعضای حزب باید در این سازمان‌ها، ولو مقامات رهبری‌کنندهٔ آن در دست عناصر ارتجاعی باشد، فعالانه شرکت جویند و از هرگونه وسایل ایجاد ارتباط با توده‌ها استفاده نمایند.

کمیته‌های حزبی باید فعالیت اعضای حزب را در داخل این سازمان‌های توده‌ای متشکل ساخته و به آنها در راه انجام وظایفشان کمک کنند.

نامهٔ سرگشادهٔ حزب تودهٔ ایران «تشکیلات تهران-تشکیلات جنوب» به بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

رفقای عزیز!

پس از سلام‌های گرم و صمیمانه، حزب ما، حزب تودهٔ ایران، در دوران ۲۵ سال حیات سیاسی خود همیشه در راه نزدیکی و بهبود روابط اقتصادی و سیاسی و فرهنگی ایران با کشورهای سوسیالیستی به‌خصوص اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کوشیده است. حزب ما در اختلافاتی که در بین جنبش جهانی کمونیستی و کارگری به وجود آمده از قطعنامه‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ مسکو دفاع و طرفداری کرده و به همزیستی مسالمت‌آمیز بین سیستم‌های مختلف اقتصادی و اجتماعی معتقد بوده است.

حزب ما در طول ربع قرن فعالیت سیاسی خود همواره کوشیده است که توده‌های مردم را با روح میهن‌پرستی واقعی پرورش دهد. میهن‌پرستی حزب ما همیشه با انترناسیونالیسم توأم بوده است.

ما اعتقاد داریم که حفظ منافع و مصالح ملی ما مستلزم تعرض و تجاوز به منافع و مصالح ملی خلق‌ها نیست. و متقابلاً حفظ منافع و مصالح ملی هیچ خلقی را مستلزم بی‌اعتنایی به منافع و مصالح میهن و خلق خود نمی‌دانیم.

حزب ما امروز نیز مانند هر وقت دیگری عقیده دارد ملاک انقلابی‌بودن هر حزب و هر گروه و هر فردی دوستی و احترام وی به کشورهای سوسیالیستی و در درجهٔ اول به کشور اتحاد جماهیر شوروی است که لنین بزرگ بانی و بنیادگذار آن است.

گواه ما تمام اسناد و مدارک پلنوم‌ها و نشریات حزبی ما در داخل و خارج از کشور و نطق‌ها و تبادل‌نظرهای بین رهبران و هیئت‌های نمایندگی حزب ما در تمام کنگره‌های احزاب برادر بوده است. بهبود روابط کشورهای سوسیالیستی به‌خصوص اتحاد جماهیر شوروی با کشور ما ایران مورد خشنودی همهٔ ایرانیان به‌ویژه اعضای حزب ما گشته است. و به‌جرئت می‌توان گفت که یکی از آرزوهای دیرینهٔ خلق‌های ایران برآورده شده است. ولی این بهبود روابط دارای نارسایی‌ها و انتقاداتی است که بخشی از آن را روزنامهٔ شعلهٔ جنوب، ارگان حزب تودهٔ ایران «تشکیلات خوزستان»، در شمارهٔ دهم خود ضمن مقاله‌ای تحت عنوان گله از رفقای رومانی... انتشار و انتقادات لازم را مطرح و موردِ بحث قرار داد.

همان‌طور که در بالا ذکر شد ما به همزیستی مسالمت‌آمیز بین دو سیستم متضاد معتقدیم و در این راه می‌کوشیم، ولی هیچ‌وقت معتقد نیستیم که ایدئولوژی ما تابع دیپلماتیک قرار گیرد. از این لحاظ توجه رفقای بوروی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی را به مسئله‌ای که اخیراً نخست‌وزیر ایران دربارهٔ خرید اسلحه از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مطرح نموده است و موجب گله و نارضایتی همهٔ خلق‌های ایران به‌خصوص اعضای حزب ما گشته است جلب می‌نماییم.

رفقا!

حزب ما، حزب تودهٔ ایران، معتقد است که در اثر شرایط زمانی و تأثیر عوامل خارجیْ رژیم استبداد کنونی بالاجبار دست به رفرم‌هایی هرچند کم و ناقص زده است، ولی معتقد است که در ماهیت رژیم تغییری حاصل نگشته است.

در طی ۲۵ سال مبارزه، آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان و پیش‌قراولان طبقهٔ کارگر به دست همین رژیم و با اسلحه‌های آمریکایی و انگلیسی کشته شده‌اند، ولی اینک ما نمی‌خواهیم سینهٔ آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان و پیش‌قراولان

طبقهٔ کارگر به دست ارتجاع ایران و به‌وسیلهٔ اسلحه‌های اتحاد شوروی هدف قرار گیرد. حزب ما بارها ثابت کرده است که رژیم کنونی ایران در خاورمیانه و آسیا مرکز تحریک و توطئه بر ضد نهضت‌های نجات‌بخش کشورهای این منطقه بوده و مهرهٔ حساس پیمان‌های مختلف تجاوزکارانهٔ امپریالیستی این ناحیه می‌باشد. بنابراین ما نمی‌خواهیم این ژاندارم استعمارگران و هم‌پیمان تجاوزکاران امپریالیست اینک به‌وسیلهٔ اسلحهٔ شوروی نقش خود را مبنی بر تحریک و ضدیت با نهضت‌های نجات‌بخش در آسیا و خاورمیانه انجام دهد. ما ثابت کردیم که رژیم کنونی به‌وسیلهٔ اسلحه و مهمات انگلیسی و آمریکایی به پادشاه یمن بر ضد مردم آزادی‌خواه یمن کمک کرده است. اینک نباید اسلحه و مهمات اتحاد شوروی جای سلاح‌های امپریالیست‌ها را در این‌گونه توطئه بگیرد.

این بود بخشی از انتقاداتی که موجب نارضایتی و ناراحتی خلق‌های ما به‌ویژه اعضای حزب ما قرار گرفته و ناراحتی عمومی به وجود آورده است.

بدین‌وسیله ما انتقاد رفیقانهٔ خود را درمورد فروش اسلحه به رژیم ضدملی کودتا به اطلاع شما می‌رسانیم و انتظار داریم مورد توجه رفقا قرار گیرد.

زنده باد دوستی خلق‌های ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی!

جاوید باد همبستگی خلل‌ناپذیر حزب تودهٔ ایران و حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی!

زنده باد حزب کمونیست اتحاد شوروی، پرچم‌دار کبیر اندیشه‌های خلاق مارکسیسم_لنینیسم!

پیروز باد مبارزهٔ نهضت‌های نجات‌بخش ملی در سرتاسر جهان به کمک اردوگاه سوسیالیسم که در پیشاپیش آن اتحاد شوروی قرار دارد!

حزب تودهٔ ایران (تشکیلات تهران_تشکیلات جنوب)
از ضمیمهٔ مردم، فروردین‌ماه ۱۳۴۶

گزارشی دربارهٔ یازدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران

یازدهمین پلنوم کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران از ۲۱ الی ۲۹ ژانویهٔ ۱۹۶۵ تشکیل شـد. برای حزب و اعضای آن اهمیت اساسـی پلنوم ۱۱ قاعدتاً می‌بایسـت در این باشـد که ببینند بوروی موقت آن وظیفهٔ اساسـی را که پلنوم ۱۰ به عهدهٔ وی واگذار کرده بود چگونه می‌خواهد حل کند. این وظیفهٔ اساسیْ حل مسئلهٔ رهبری حزب بـود، ولیکن موضع‌گیـری بوروی موقت درمورد مسـائل مورد اختـلاف در جنبش کمونیسـتی بین‌المللـی مبنـی بر تأییـد کامل و دربسـت موضع حزب کمونیسـت اتحاد شـوروی این وظیفه را تحت‌الشـعاع قـرار داد. پلنـوم روز ۲۱ [ژانویه] افتتاح گردیـد. اولین مادهٔ دسـتور پلنوم موضع‌گیری حزب در مسـائل مـورد اختلاف در نهضـت جهانی بود. گزارش را رادمنش قرائت کـرد. این گزارش قریب ۵۰ صفحه بود. در گزارش گفته می‌شـد که سـه نفر از اعضای پلنوم کمیتهٔ مرکزی، قاسـمی و فروتـن (اعضای اصلی) و سـقایی (عضو مشـاور کمیتهٔ مرکزی)، بـا موضع‌گیری بـورو مخالفت کرده‌اند.

گزارش شـامل یـک قسـمت پلمیکی با این سـه نفـر بـود و پـاره‌ای از نظریات آنهـا را موردِ بحـث و جوابگویی قـرار داده بود. بـوروی موقت دربارهٔ این سـه نفر نظریـه‌ای به شـرح زیـر فرمول‌بندی کـرده بود:

درست است که رفقای نامبرده در دفاع از مواضع خود از حدود اعتدال خارج نگردیده‌اند، ولی اگر رفقا قاسمی و فروتن و سقایی از تصمیمات کمیتهٔ مرکزی تبعیت نکنند و کماکان از موضع معینی در رهبری دفاع کنند، عملاً خویشتن را از ترکیب کمیتهٔ مرکزی حزب که وحدتِ ایده‌ای از شرایط ضروری آن است خارج می‌نمایند.

این فرمول را هر سه عضو بورو ضمن گزارش تصویب کرده بودند، ولیکن تعبیر آنها از فرمول مذکور یکسان نبود. رادمنش می‌گفت این پیشنهاد اخراج آنها از کمیتهٔ مرکزی است، مگر اینکه آنها از عقیدهٔ خود عدول کنند. دو عضو دیگر چنین استباطی را رد می‌کردند و می‌گفتند این عمل درواقع مجازات اشخاص به جرم صداقت و راستگویی است و یک نوع خدعه و نیرنگ است. آنها می‌گفتند منظور از فرمول بالا این بوده که اگر این سه نفر در عمل از خط‌مشی بورو پیروی نکنند و خط‌مشی خود را تبلیغ نمایند، باید از کمیتهٔ مرکزی اخراج شوند، نه به صرف داشتن یک عقیده. پلنوم بعد از استماع گزارش بورو و نظریات اعضا و استدلالات مخالفان در آخر روز ۲۳ ژانویه قطعنامه‌ای شامل یازده ماده تصویب نمود. این قطعنامه دربارهٔ سه نفر مخالف مواد زیرین را داشت:

مادهٔ ۹. پلنوم با استماع گزارش بورو و آشنایی با نامه‌هایی که رفقای کمیتهٔ مرکزی دربارهٔ موضع‌گیری موقت در مسائل بین‌المللی مورد اختلاف نگاشته‌اند از وجود اختلاف‌نظر در این زمینه در میان اعضای کمیتهٔ مرکزی اطلاع یافت. اکثریت مطلق اعضای کمیتهٔ مرکزی با موضع‌گیری حزب موافقت دارند. رفقا قاسمی و فروتن با نگارش نامه‌های مفصل و توضیح مواضع خود عدم موافقت خود را با این موضع روشن ساختند. رفیق سقایی نیز طی نامه‌ای در پاسخ سؤال بورو راجع به موضع‌گیری حزب در مسائل مورد اختلاف بین‌المللی نظریات خود را که پاره‌ای از آنها با نظریات حزب توافق ندارند بیان داشتند. باوجودِ وجوه مشابهی که بین نظریات این رفقا وجود دارد، برخی اختلافاتِ گاه مهم نیز در میان نظریات مطروحه دیده می‌شود و ازآن‌جمله رفیق سقایی در مورد تقبیح کیش شخصیت و ارزیابی استالین موضع حزب را تأیید می‌کند. پلنوم مواضع مورد دفاع این رفقا را

از لحـاظِ اصولی خطا و مردود می‌شـمارد و مباین مواضع مورد دفاع حزب ما در زمینهٔ مسـائل مورد اختلاف در نهضت می‌داند.

مادهٔ ۱۰. پلنوم بر آن است که رفقا قاسمی و فروتن تا زمانی که در مواضع کنونـی خود و یک‌رشـته از مسـائل مهم اسـتراتژی و تاکتیـک بین‌المللی باقی هسـتند، نمی‌توانند در مسـئولیت‌های اجرایی حزب بمانند، زیرا این امر چنانچه تجربه نشـان داده اسـت به سود سـیر عادی کار نخواهد بود. درصورتی‌که رفقـا نخواهند از مواضع کنونی خـود انصراف جویند، پلنوم با توجـه به سـوابق طولانی آنها و بـرای آنکه بـه این رفقا نیـز فرصت داده شـود که مواضع خویـش را طـی بحث‌های اقناعـی تصحیـح نمایند آنها را کمـاکان در عضویت کمیتهٔ مرکـزی باقی می‌گذارد. ولی بدیهی اسـت کـه موافق موازین اساسـنامهٔ حزب ایـن رفقا موظفند در عمل تشـکیلاتی خویـش از مصوبـات پلنـوم در مسـائل بین‌المللـی تبعیـت کننـد و مبلّغ سیاسـت و مرام و خط‌مشی حزب باشند و برای تحقق آن بکوشند. در غیر این صورت پلنـوم در برابر لغو مقررات اساسـنامهٔ حـزب نمی‌تواند بدون واکنش بمانـد و نمی‌تواند رفقـا را در ترکیب کمیتهٔ مرکـزی باقی بگذارد.

مادهٔ ۱۱. درمورد رفیق سـقایی پلنوم به رهبری آینده اجرای مباحث اقناعی را برای اصلاح برخی اشـتباهات فکری ایشـان در مسائل مورد اختلافات بین‌المللـی توصیه می‌کند.

دربارهٔ مادهٔ ۱۰ کشـمکش زیادی بین یک اقلیت هشـت‌نفری از اعضای اصلی و اکثریـت درگرفت. بالاخره ماده با چهارده رأی موافـق (از اعضای اصلی) در مقابل هشـت رأی مخالـف (از اعضای اصلی) به تصویب رسـید. از میان مشـاورین نیز هشـت نفر رأی موافق و دو نفر رأی مخالف دادند. مخالفین از میان اعضای اصلی عبارت بودند از غلام دانشـیان، جودت، رادمنش، بقراطی، نوروزی، روستا، آذری و لاهـرودی. مخالفیـن از میـان اعضای مشـاور صفری و نـوروزی بودنـد. اقلیت هشـت‌نفری بـالا از تصویب این مـاده ناراضـی و عصبانی بـود. روز ۲۴ ژانویه در جلسـهٔ قبل‌ازظهـر اول‌وقـت غلام دانشـیان نطـق کوتاهی کـرد و طـی آن مخالفت شـدید خود را از ابقای مخالفین خط‌مشی شـوروی در کمیتهٔ مرکزی اعلام و پلنوم

را اپورتونیست خواند و جلسه را ترک نمود. ولیکن پلنوم به کار خود ادامه داد و مواد دیگر دستورجلسه را موردِ بحث قرار داد. روز ۲۵ ژانویه سه نفر دیگر از اعضای کمیتهٔ مرکزی (جودت، آذری و لاهرودی) جلسهٔ پلنوم را ترک و به غلام دانشیان پیوستند. با آبستراکسیون چهار نفر فوق فعالیت‌های خارج از جلسه به‌تدریج افزایش یافت. شایعات فراوانی پخش گردید. گفته می‌شد: افراد اقلیت می‌خواهند به باکو رفته و انشعاب کنند، می‌خواهند رادمنش را رئیس حزب و جودت را دبیر اول و غلام دانشیان و چند نفر دیگر ازجمله نوروزی را عضو هیئت اجراییه انتخاب نمایند. باز گفته می‌شد که رفقای شوروی از رأی پلنوم دربارهٔ مخالفان خط‌مشی بورو ناراضی هستند، لذا از انشعاب اقلیت پشتیبانی خواهند کرد و به کمیتهٔ مرکزی باقیمانده، ولو که در اکثریت هستند، کمک نخواهند نمود. روز ۲۵ ژانویه آخروقت رادمنش نامه‌ای به پلنوم داد و از پلنوم خواست که برای ارضای اقلیت در رأی خود تجدیدنظر کند. نامهٔ رادمنش جنبهٔ اولتیماتوم داشت و با روحی مبتنی بر شایعات بالا نوشته شده بود. با این اولتیماتوم فعالیت خارج از جلسه جدی‌تر شد. آثار تغییر عقیده در نزد برخی از افراد صاحب‌نظر اکثریت پدیدار گردید. یکی از آنها می‌گفت اگر اقلیت انشعاب کند، وی دیگر حاضر نخواهد بود در ارگان اجرایی آینده قبول مسئولیت کند، زیراکه حزب کمونیست اتحاد شوروی و برخی احزاب دیگر برای پیشرفت کار کمک لازم را نخواهند کرد.

این بود خلاصه‌ای از آنچه در پلنوم می‌گذشت و کوشش می‌شد افراد تحت تأثیر قرار گیرند. ولیکن علی‌رغم این فشارها مقاومت عده‌ای از اعضا ادامه داشت تا اینکه روز ۲۷ ژانویه آخروقت هیئت‌رئیسهٔ پلنوم (رادمنش، اسکندری و کامبخش) موفق شد از پلنوم مأموریت بگیرد که در فرمول مصوبه تجدیدنظر نماید. هیئت مذکور به فاصلهٔ کوتاهی فرمول زیر را که همان نظریهٔ اقلیت بود به پلنوم پیشنهاد کرد:

> مادهٔ ۱۰. در حزب طبقهٔ کارگر تنها یک خط‌مشی یعنی خط‌مشی مصوب ارگان‌های رهبری می‌تواند وجود داشته باشد. حزب طبقهٔ کارگر به همزیستی خط‌مشی‌های مختلف امکان نمی‌دهد، زیراکه وجود وحدت خط‌مشی در رهبری پایهٔ وحدت اندیشه و عمل است. درمورد مسائل

بین‌المللی (استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی و کارگری جهانی) حزب ما فقط دارای یک خط‌مشی است و آن خط‌مشی مصوب در پلنوم حاضر است که در بخشنامهٔ اصلی قطعنامهٔ مربوطه تصریح شده است. ازآنجاکه رفقا قاسمی و فروتن دعوت پلنوم را دایر به پیوستن به خط‌مشی کمیتهٔ مرکزی نپذیرفته و کماکان در موضع خود باقی مانده‌اند، لذا پلنوم رفقای مذکور را از ترکیب کمیتهٔ مرکزی برکنار می‌کند. تا زمانی که رفقای مذکور به خط‌مشی کمیتهٔ مرکزی نپیوسته‌اند، باید در عمل و فعالیت خود کاملاً تابع خط‌مشی مصوب کمیتهٔ مرکزی باشند. رهبری آیندهٔ حزب موظف است کلیهٔ مساعی خود را برای اقناع و انصراف رفقای مذکور به کار برد.

این پیشنهاد بعد از بحث کوتاهی تصویب گردید. شانزده نفر از اعضای اصلی رأی موافق دادند. هشت نفر از آنها همان افراد اقلیت سابق بودند. هشت نفر دیگر افرادی بودند که رأی سابق خود را تغییر دادند. چهار نفر از میان آنها توضیح زیر را به رأی خود اضافه نمودند (یکی از آنها این توضیح را اضافه نمود و سه نفر دیگر به او پیوستند): «من تصمیم قبلی اکثریت را درمورد این رفقا (قاسمی و فروتن) هنوز هم صحیح می‌دانم، ولی ازآنجاکه بعضی رفقای کمیتهٔ مرکزی حزب را به انشعاب تهدید می‌کردند و حزب را به خطر انداختند، ازآنجاکه این وضع بزرگ‌ترین خطر برای حزب ماست، من به پیشنهاد مذکور می‌پیوندم.» از میان مشاورین یک نفر و آن هم با توضیح بالا به موافقان پیوست. بقیه یا رأی ممتنع دادند و یا در مخالفت باقی ماندند. بعد از پایان رأی‌گیری رفقا قاسمی و فروتن از جلسه خارج شدند. رفیق سقایی نامه‌ای به پلنوم تسلیم داشت و تصمیمات جلسه را تحت فشار و مخدوش دانسته، از جلسه خارج شد.

این بود گوشه‌ای از چگونگی کار پلنوم ۱۱ کمیتهٔ مرکزی حزب تودهٔ ایران.





اختلاف با اختلاف فرق دارد. آرزوی من ممکن است از سیر طبیعی حوادث پیشی گیرد یا اینکه به‌کلی از راه منحرف شود و به سویی رود که سیر طبیعی حوادث هرگز نمی‌تواند به آنجا برسد. در صورت نخست، آرزو موجب هیچ‌گونه ضرری نیست و حتی می‌تواند انرژی فرد زحمت‌کش را حفظ و تقویت نماید. در چنین آرزوهایی هیچ‌چیزی که بتواند نیروی کار را منحرف سازد یا فلج نماید وجود ندارد، حتی، به‌کلی برعکس، اگر انسان اصلاً استعداد این‌گونه آرزوکردن را نداشته باشد، هرگاه نتواند گاه‌به‌گاه جلوتر برود و نتواند تصویر جامع و کامل آن مخلوقی را که در زیر دست او در شرف تکوین است در مخیلهٔ خود مجسم نماید، آن‌وقت من به‌هیچ‌وجه نمی‌توانم تصور نمایم که چه محرکی انسان را مجبور خواهد کرد کارهای وسیع و پرتکاپویی را در رشتهٔ علم و هنر و زندگی عملی آغاز نماید و آنها را به انجام رساند. اختلاف بین آرزو و واقعیت هیچ ضرری در بر نخواهد داشت، به شرطی که شخص آرزوکننده به‌جد به آرزوی خود ایمان داشته باشد، و با دقتِ تمام زندگی را از نظر بگذراند، مشاهدات خود را با کاخ‌های خیالی که در ذهن خود ساخته است مقایسه کند و به‌طورکلی از روی وجدان در اجرای تخیلات خویش کوشا باشد. وقتی بین آرزو و حیات یک نقطهٔ تماسی موجود باشد آن‌وقت همه‌چیز خوب و روبه‌راه است.